UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228642
UNIVERSAL
LIBRARY

قیام آذربایجان

در

انقلاب مشروطیت ایران

نگارش

مهندس کریم طاهرزاده بهزاد

با مقدمه

جناب آقای سید حسن تقی زاده

و

رضازاده شفق

شرکت سهامی علمی اقبال و شرکاء

۱۳۳۲

Call No. ۹۵۵ء۴۱ ب - ق Accession No.

Author بهزاد - مهندس کریم طاهرزاده

Title قیام آذربائیجان در انقلاب مشروطیت ایران

This book should be returned on or before the date last marked below.

*

قیام آذربایجان
در
انقلاب مشروطیت ایران

نگارش

مهندس کریم طاهرزاده بهزاد

با مقدمه

جناب آقای سید حسن تقی زاده

و

جناب آقای دکتر رضازاده شفق

از انتشارات

شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء

نقل مندرجات وعکسهای این کتاب بدون ذکر مأخذ وهمچنین
تجدید چاپ بدون اجازه مؤلف ممنوع است

بروان پاك

شاد روانان، آخوند ملا کاظم خراسانی و آقا

میرسید محمد طباطبائی و آقاسید عبدالله

بهبهانی و آقاشیخ عبدالله مازندرانی

شهدای راه آزادی ایران

اهدا میگردد

فهرست مندرجات

مقدمه — بقلم جناب آقای سید حسن تقی زاده رئیس مجلس سنا
مقدمه — بقلم جناب آقای دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه
آغاز سخن

صفحه

فصل اول

گفتار ۱ — تبریز ۱
گفتار ۲ — فشار زندگی بر مردم آذربایجان ۸
گفتار ۳ — ورود مردم بکنسولگری انگلیس ۱۲
گفتار ٤ — منشأ الهامات آذربایجانیان ۱٦
گفتار ٥ — پیشروان انقلاب مشروطه در آذربایجان ۲۰
گفتار ٦ — اوضاع فکری واجتماعی قبل از انقلاب ۲٥
گفتار ۷ — نقش مطبوعات در انقلاب مشروطیت ۲۷

فصل دوم

گفتار ۸ — نخستین انتخابات در تبریز ۳٥
گفتار ۹ — یکی از موفقیت های بزرك آزادیخواهان ۳۹
گفتار ۱۰ — درخواستهای هفتگانه تبریز ٤۰
گفتار ۱۱ — میرهاشم با ماموریت تازه به تبریز برمیگردد ٤۱
گفتار ۱۲ — نقش فرقه اجتماعیون عامیون در تبریز ٤٤
گفتار ۱۳ — آذربایجان قانون اساسی میخواهد ٥۰

فصل سوم

گفتار ۱٤ — چگونه میتوانستیم از ورود رحیمخان جلوگیری کنیم ٥۸
گفتار ۱٥ — چگونه وارد فرقه اجتماعیون وعامیون شدیم ٦۳
گفتار ۱٦ — فدائیان باچه شرایطی انتخاب میشدند ٦٥
گفتار ۱۷ — طرز پاسداری وعلامت مخصوص فدائیان ٦٦
گفتار ۱۸ انجام ماموریتهای خطرناك ٦۹
گفتار ۱۹ چندتا بلواز کارهای خنده دار فدائیان ۷۱
گفتار ۲۰ — اولین نطق علنی مسیو برای فدائیان ۷٤

فصل چهارم

گفتار ۲۱ — حلاج اوغلی ۸۰
گفتار ۲۲ — داستان زینب پاشا ۸٤
گفتار ۲۳ — رودیك اولین پادشاه روسیه ۸٦
گفتار ۲٤ — مناسبات ایران وروسیه درایام شاه عباس ۹۱
گفتار ۲۵ — آمدن دومین سفیر روس بدربار ایران ۹٤
گفتار ۲٦ — سومین ایلچی رومانوف بدربار ایران ۹٦
گفتار ۲۷ — شرح تخریب استحکامات ۹۷
گفتار ۲۸ — شرح آمدن قزاق ۱۰۰
گفتار ۲۹ — مناسبات شاه سلیمان با قیصر روسیه ۱۰۲
گفتار ۳۰ — پطر کبیر وایران ۱۰۵
گفتار ۳۱ — معاهدات فنیکین اشتین تلییست ۱۰۸
گفتار ۳۲ — معاهده گلستان ۱۱۰
گفتار ۳۳ — پیمان ترکمن چای ۱۱۱
گفتار ۳٤ — نتایج وخیم پیمان ترکمن چای ۱۱۳
گفتار ۳۵ — نامه پاسکویچ به عباس میرزا ۱۱٤
گفتار ۳٦ — تأثیر توقف محمد علی میرزا در تبریز ۱۱۷
گفتار ۳۷ — لیاخوف ازمحیط خواب آلود تهران استفاده کرد ۱۱۹
گفتار ۳۸ — مخالفت روسیه تزاری با مشروطیت ایران ۱۲۳
گفتار ۳۹ — خونریزی های روسها درتبریز ۱۲۷

فصل پنجم

گفتار ٤۰ — مشق نظامی مجاهدین تبریز ۱۳۲
گفتار ٤۱ — اکرام السلطان واسدالله خان ۱۳٦
گفتار ٤۲ — یك تابلو ازصحنه های جنگ آزادی در تبریز ۱٤۰
گفتار ٤۳ — هجوم متقابله مجاهدین ۱٤۵

فصل ششم

گفتار ٤٤ — خدمات انجمن ملی تبریز ۱۵۰
گفتار ٤۵ — بعضی از تلگرافات مبادله شده ۱۵۲
گفتار ٤٦ — نفوذ معنوی انجمن ملی تبریز ۱۵٦

فصل هفتم

گفتار ٤٧ — حزب اتحاد ترقی در ترکیه ١٦١
گفتار ٤٨ — سنگر بندی در تبریز چگونه آغاز گشت ١٦٦
گفتار ٤٩ — حزب داشناکسیون ١٦٩

فصل هشتم

گفتار ٥٠ — آقای حاج مخبرالسطنه هدایت ١٧٢
گفتار ٥١ — اردوی تهران ١٧٧
گفتار ٥٢ — احضار ستارخان و باقرخان به طهران ١٧٩
گفتار ٥٣ — ورود شجاع‌الدوله به تبریز ١٨١
گفتار ٥٤ — تفتیش کنسولگری روس درمنزل ثقة‌الاسلام ١٨٣
گفتار ٥٥ — مراسله ژنرال کنسولگری به ایالت آذربایجان ١٨٤
گفتار ٥٦ — مراسله ایالت بجنرال کنسولگری روس ١٨٦
گفتار ٥٧ — تلفن باغ شمال ١٩١
گفتار ٥٨ — حکومت شما استبداد است یامشروطه ١٩٤
گفتار ٥٩ — تلگراف به تهران ١٩٦
گفتار ٦٠ — عشایر طرفدار استبداد ١٩٨
گفتار ٦١ — آمدن رحیمخان به قراجه داغ ١٩٩
گفتار ٦٢ — ضیاءالدوله (امان‌اله میرزا) رئیس قشون ٢٠٢
گفتار ٦٣ — استعفاء ٢٠٤

فصل نهم

گفتار ٦٤ — ورود رحیمخان بحومه تبریز ٢٠٦
گفتار ٦٥ — یوزباشی غلامعلی پیشکار رحیمخان ٢٠٩
گفتار ٦٦ — رحیمخان تسلیم ٩٠ نفر راخواستار بود ٢١١
گفتار ٦٧ — مجاهدین بمرکشرافتمندانه آماده بودند ٢١٤
گفتار ٦٨ — تمام محلات بیرق سفید زده‌اند بجز امیر خیز ٢١٦
گفتار ٦٩ — تأثیر درخواستهای رحیمخان درمیان مردم ٢١٩
گفتار ٧٠ — چگونه مرکز ثقل ازخیابان به امیرخیز منتقل شد ٢٢١
گفتار ٧١ — استمداد ستارخان ازمجاهدین ٢٢٤
گفتار ٧٢ — درمسجد صمصام خان چه خبر بود ٢٢٧
گفتار ٧٣ — کشته شدن یوزباشی غلامعلی پیشکار رحیمخان ٢٢٨

گفتار ۷۴ — رحیمخان را چگونه از باغ شمال بیرون کردند ۲۳۰
گفتار ۷۵ — شهادت مرحوم شریفزاده ۲۳۳

فصل دهم

گفتار ۷۶ — درب انجمن اسلامیه بسته شد ۲۳۵
گفتار ۷۷ — آزادیخواهان تشکیلات میدهند ۲۴۴
گفتار ۷۸ — پردهها بالا میرود ۲۴۶
گفتار ۷۹ — در کشتی نشسته چشم کشتیبان را کور میکنید ۲۴۹

فصل یازدهم

گفتار ۸۰ — محاصره کامل شهر تبریز ۲۵۱
گفتار ۸۱ — اسلامیه نشینان مردم را گلوله باران کردند ۲۵۴
گفتار ۸۲ — چگونه جنگ خانگی تبدیل بمحاصره شهر گردید ۲۵۶

فصل دوازدهم

گفتار ۸۳ — حزب دموکرات مورد توجه است ۲۵۸
گفتار ۸۴ — اختلاف نظر بین مجاهدین وافراد گارد ملی ۲۶۱
گفتار ۸۵ — خدمات گارد ملی ۲۶۳
گفتار ۸۶ — باسکرویل آمریکائی چگونه تحریك شد ۲۶۶
گفتار ۸۷ — اسرار کشته شدن نایب محمد اهرابی ۲۶۸
گفتار ۸۸ — نظام الملك به تبریز برمیگردد ۲۷۳
گفتار ۸۹ — جنگ خونین لیلاآباد ۲۷۴
گفتار ۹۰ — جنگ یانق داغی ۲۷۸

فصل سیزدهم

گفتار ۹۱ — جنگ اول باسپاه ماکو ۲۸۳
گفتار ۹۲ — جنگ دوم باسپاه ماکو ۲۸۶

فصل چهاردهم

گفتار ۹۳ — ورود سربازان روسیه به تبریز ۲۹۷
گفتار ۹۴ — سران آزادیخواهان در شهبندرخانه عثمانی ۲۹۹
گفتار ۹۵ — جنگهای شامقازان ۳۰۱
گفتار ۹۶ — ازسنگرهای شامقازان بسنگرهای ساریداغ ۳۰۴
گفتار ۹۷ — آشیانه عقاب یا قله ساریداغ ۳۰۹
گفتار ۹۸ — شاهزاده امانالله میرزاجهانبانی ۳۱۳

فصل پانزدهم

گفتار۹۹— سرداروسالار به طهران احضار میشوند ۳۲۵
گفتار۱۰۰— اوضاع سیاسی تبریز تیره‌تر شده است ۳۲۹
گفتار۱۰۱ — فتح تهران ازطرف آزادیخواهان ۳۳۱
گفتار۱۰۲— تهران به مجاهدین اخطار کرد اسلحه را زمین گذارند ۳۳۶
گفتار۱۰۳ — جدائی ازمادر ۳۳۸

فصل شانزدهم

گفتار۱۰۴ — استانبول مرکز فعالیت آزادیخواهان ایران ۳۴۵
گفتار۱۰۵ — ای خاك آذربایجان ۳۴۷
گفتار۱۰۶ — پایان غم‌انگیز انقلاب تبریز ۳۴۹
گفتار۱۰۷— فدائیان فراری تبریز وارد استانبول میشوند ۳۵۶
گفتار۱۰۸— انجمن سعادت استانبول ۳۶۱
گفتار۱۰۹— وضعیت ترکها ۳۶۲
گفتار۱۱۰— حرکت آقای تقی زاده بآمریکا ۳۶۴

فصل هفدهم

گفتار۱۱۱— جنگ بین المللی اول شروع شد ۳۶۶
گفتار۱۱۲— فعالیت هیئت مرکزی ایرانیان دربرلن ۳۶۹
گفتار۱۱۳— کاظم زاده درزندان رساله اخلاق مینوشت ۳۷۲
گفتار۱۱۴— مجله پرمایه کاوه ۳۷۵
گفتار۱۱۵— انتشار جلد پنجم تاریخ مشروطیت ۳۷۸

فصل هجدهم

شرح حال عده‌ای از خدمتگذاران مشروطیت ایران درآذربایجان

شادروان حاج میرزا ابراهیم آقا ۳۹۰
ابراهیم آقا وآیدین پاشا ۳۹۱
ابوالحسن خان امیر حشمت (نیساری) ۳۹۲
شیخ اسداله مامقانی ۳۹۴
اسدآقا فشنگچی ۳۹۶
اسماعیل نوبری ۳۹۷
شادروان باقرخان سالار ملی ۳۹۸
دکتر رضا زاده شفق ۴۰۲

فهرست مندرجات

سید حسن تقی زاده	٤٠٧
حاج میرزا حسن رشدیه	٤٢١
حسین خان باغبان	٤٢٣
میرزا حسین واعظ	٤٢٤
حسین آقا فشنگچی (تبریزی)	٤٢٧
حسین طاهرزاده بهزاد	٤٢٨
حیدر خان عمواغلی	٤٣٥
ستارخان سردار ملی	٤٤٢
شادروان سعید سلماسی	٤٤٨
میرزا صادق خان مستشارالدوله	٤٤٨
حاج علی دوا فروش	٤٤٩
حاج شیخ علی اصغر لیل آبادی	٤٥٠
شادروان میرزا علی آقا ثقة الاسلام	٤٥١
کربلائی علی معروف به مسیو	٤٥٢
شادروان میرزا علی واعظ ویجویه‌ای	٤٥٦
مشهدی محمد صادق خان	٤٥٨
حاج میرزا آقا فرشی	٤٥٩
حاج مهدی کوزه کنانی	٤٥٩
میرزا محمود غنی زاده	٤٦٠
میرزا محمد علی خان تربیت	٤٦٣
حاج میرزا یحیی امام جمعه خوئی	٤٦٥
حاج اسمعیل امیرخیزی	٤٦٧

شرح عکسها و شماره صفحه مربوطه

شماره عکس	شرح عکسها	شماره صفحه
۱	ستارخان سردار ملی	ف
۲	نقشه شهر تبریز	٤ و ٥
۳	شیخ علی ثقه الاسلام	۱٤
٤	سید حسن تقی زاده	۱۹
٥	محمدعلیخان تربیت	۲۲
٦	انجمن اتحادیه مدارس	۲۸
۷	عده‌ای از نمایندگان دوره اول مجلس	۳۷
۸	کربلائی علی مسیو	٤۷
۹	سید حسن تقی زاده	٥۱
۱۰	باقرخان سالار ملی	٦۰
۱۱	شجاع نظام آماده حمله میشود	٦۷
۱۲	تفنگداران محله سرخاب	۷٥
۱۳	محمدعلیشاه	۷۸
۱٤	ستارخان باتفاق مدافعین	۱۲۰
۱٥	افسران روسی	۱۲٤
۱٦	تصویری از روزنامه شیدا	۱۲٦
۱۷	برادرزادگان ستارخان	۱۲۸
»	محمدامین رسول‌زاده	۱۳۰
۱۸	میرزا جلیل ملا نصرالدین	۱۳۱
۱۹	گروهی از مدافعین تبریز	۱۳۳
۲۰	ستارخان، محمدصادقخان با مجاهدین	۱۳٥
۲۱	حیدرخان عمواغلی	۱۳۹
۲۲	محمدصادقخان باهمراهان	۱٤۱
۲۳	نگارنده با نفرات خود	۱٤٦
۲٤	حاج میرزا ابراهیم آقا	۱٤۹
۲٥	نمایندگان انجمن ایالتی	۱٥۷
۲٦	نخستین جنگ با توپ	۱٦۷
۲۷	باقرخان با مجاهدین	۱۷٤
۲۸	حسین‌خان باغبان	۱۷۹
۲۹	صمدخان شجاع‌الدوله	۱۸۲
۳۰	کریم طاهرزاده بهزاد	۱۸۹
۳۱	حسن آقا و مشهدی هاشم	۱۹۲
۳۲	رحیم‌خان و رشیدالملک	۲۰۰
»	تفنگداران محله سیدحمزه	۲۰۷
۳۳	باقرخان سالار ملی	۲۱۲
۳٤	ستارخان سردار ملی	۲۲۲
۳٥	نمونه‌ای از نامه‌های علماء	۲۳٦
۳٦	خانه مخروبه امام‌جمعه	۲۳۷
۳۷	نمونه‌ای از نامه‌های علماء	۲٤۱
۳۸	اجلال‌الملک باهمراهان	۲٤٥
۳۹	فرامرزخان	۲٥۷
٤۰	افراد کاردملی	۲٦٤
٤۱	باسکرویل آمریکائی	۲٦۷
»	نکهبانان ارک باخلیل‌خان	۲۷٥
٤۲	محمدصادقخان بامجاهدین	۲۷۹
٤۳	کشته‌های ماکوئیها	۲۸۷
٤٤	عبداله و تقی‌اف بامجاهدین	۲۹٥
٤٥	طاهرزاده بامجاهدین	۳۰۲
٤٦	سنکر ساریداغ	۳۰٥
٤۷	میرهاشم خیابانی	۳۱۱
٤۸	امان‌اله میرزا جهانبانی	۳۲۳
٤۹	علیمحمدخان تربیت	۳۳۱
٥۰	سردار اسعد بختیاری	۳۳۲
٥۱	یفرم‌خان	۳۳۳
٥۲	سپهسالار اعظم (تنکابنی)	۳۳٤
٥۳	سردار محیی (معزالسلطان)	۳۳٥
٥٤	آزادیخواهانی که درمحرم دار زده‌شدند	۳٥۲
٥٥	کاظم‌زاده و صادق‌اف و تربیت وطاهرزاده	۳۷۰
٥٦	شیخ‌اسداله ممقانی	۳۹٥

شرح عکسها و شماره صفحه مربوطه

شماره عکس	شرح عکسها	شماره صفحه
۵۷	باقرخان بامجاهدین	۳۹۹
۵۸	دکتر رضازاده شفق	۴۰۲
۵۹	سیدحسن تقی‌زاده	۴۰۷
۶۰	حاج‌میرزاحسن رشدیه	۴۲۱
۶۱	مدرسه رشدیه	۴۲۲
۶۲	میرزاحسین واعظ	۴۲۵
۶۳	حسین آقافشنگچی	۴۲۷
۶۴	حسین‌طاهرزاده بهزاد	۴۳۲
۶۵	حیدرخان عمواغلی	۴۳۶
۶۶	سیداحمد کسروی	۴۵۷
۶۷	ابراهیم آقا اهل‌قارص	۴۶۲
۶۸	تقی‌زاده و تربیت و شریف‌زاده و حکاکباشی	۴۶۳
۶۹	حاج‌میرزایحیی امام‌جمعه خوئی	۴۶۶
۷۰	حاج‌اسماعیل امیرخیزی	۴۶۷
۷۱	اسماعیل خان بهادر	۵۰۸
۷۲	مهندس کریم طاهر زاده بهزاد - مؤلف کتاب	۵۰۹

مقدمه بقلم جناب آقای سید حسن تقی زاده

رئیس مجلس سنا

آقای مهندس کریم‌طاهرزاده بهزاد که در آذربایجان از بدو امر ازمجاهدت کنندگان غیور وفداکار وصمیمی در راه مشروطیت ایـران بوده و در زمرهٔ انصار جانفشان ستارخان سردار ملی وازسردسته‌های احرار درجنگهای انقلاب‌سال ۱۳۲۶و ۱۳۲۷ در تبریز بود مجموعه ای از گزارش آن دوره و بعد را بر حسب مشاهدات خود پرداخته است که از چندین جهت شایستهٔ جلب توجه عامه و آزادی طلبـان و شایان قدردانی است ومخصوصا ازاین‌حیث که ازدوره اول‌مجاهدات ملی کمتر کسی از مهاجرین وانصار که خود شاهد عین‌آن وقایع بوده شرکت در عمل و سهمی در مجاهدت‌داشته وحاضروناظر جهاد آزادی‌درآذربایجان وواقف وبصیر درظواهر و بواطن امور باشند درقیدحیات مانده است ارزش کتاب مضاعف است وبکارمورخین دوره اخیر ایران میخورد. اینجانب در آن‌مجاهدات سهمی نداشته وجزو اردوی آن مردان جانباز که با نثارخون یاورودرخطر،مشروطیت نوزاد را که از دست‌میرفت یا رفته بود احیاء کردند نبوده ام ولی باین مناسبت که از بقایای مستحاثهٔ آن زمان هستم و در همان عهد در بحبوحهٔ انقلاب در تبریز حاضر واگرچه جز دعا بفدائیان آزادی کاری نداشتم فقط ناظر بودم مؤلف محترم ازمن خواست که سطری چنددر دیباچهٔ کتاب گرانبهای ایشان بنویسم. اگرچه‌خودرابهیچوجه قابل ولایق این‌افتخار نمی‌دانم محض تشکر ازحسن ظن غیرمستحق بآقای بهزاد که نیت پاك ایشان مـایهٔ اصلی زحمات شان است تقاضای ایشان را اجابت کردم.

از مروریکه بفهرست کتاب وگفتار های ۱۱۵ گانهٔ آن کردم بمندرجات آن پی‌بردم وآنرا شایستهٔ انتشاریافتم. مرور بتمام کتاب برای من میسر نشد والبته‌همه مضامین آن مخصوصا تا آنجا که‌مبنی برشهود است عین‌حقایق خواهدبود لکن‌چون

متوجه شدم که در ضمن کتاب ذکر خیری هم بیش از حقیقت و بلکه غلوی مبنی بر حسن عقیدت وظن وصفای نیت وخلوص محبت نسبت بمن شده باید بگویم که این ثنای لطف‌آمیز حاکی از عقیدهٔ شخصی ایشان است نه حقیقت وهمین نکته موجب تردید کلی اینجانب در نوشتن دیباچه میشد و امید وارم حمل بر تصدیق خود من از فضیلتی که به غیر استحقاق بمن نسبت داده شده نباشد ومرا جز تشکر قلبی حرفی راجع بآن حسن ظن و آن قسمت نمیتواند باشد.

اشخاص مستحق تکریم وقدردانی دوران انقلاب یعنی ۵و۶ سال اول مشروطیت آنهائی هستند که اثر فعالیت ایشان در ایجاد و نگهداری این نعمت که حالا هم باوجود بعضی نقائص از ثمرات آن برخوردار هستیم عظیم ودرجه اول دارد و این اشخاص بنظر من در درجه اول مجاهدین تبریز وسرسلسله آنان ستارخان است سران عمدهٔ انقلابیون ومجاهدین مانند باقرخان سالار ملی و سالاران اردوی آزادی فاتح تهران یعنی معزالسلطان (سردار محیی بعد) و میرزا علی‌محمد خان (تربیت) و یفرم‌خان و سپهدار تنکابنی (سپهسالار بعد) وحاجی‌علی‌قلیخان سردار اسعد بختیاری از یکطرف که بشمشیر آنان مشروطیت بفتح نائل شد و از طرف دیگر مرحوم آقاسیدعبداله بهبهانی و آقا میرسید محمد طباطبائی از تهران ومرحوم آخوند ملاکاظم خراسانی (مخصوصا) و آقا شیخ عبداله مازندرانی و حاج میرزا حسین و حاج میرزا خلیل تهرانی از نجف و خطبا و نویسندگان درجه اول مانند مرحوم آقا سید جمال الدین واعظ و حاج میرزا نصرالله ملك المتکلمین در تهران و آقا میرزا حسین واعظ و آقا شیخ سلیم و آقا میرزاعلی ویجویه ای در تبریز ومرحوم میرزاجهانگیر خان شیرازی مدیر روزنامه‌صور اسرافیل و آقا سید محمد رضای شیرازی مدیرروزنامهٔ مساوات و آقا میرزا علی اکبرخان دهخدا نویسنده عمدهٔ صور اسرافیل اطال اله بقاه (که از بازماندگان آن‌عهد است) هستند که عمال معنوی مؤثر نهضت بودند. البته مردان با حقیقت و فداکار بالنسبه کم شهرت دیگری هم زیاد بوده اند که اگر اسم مرحوم حاج‌میرزا ابراهیم آقای تبریزی وکیل دوره اول مجلس شورای ملی را نبریم زینت این مقال کمتر میشود و در اثبات حق عظیم آن شهید بیمثال فروگذاری گمان تواندرفت.

از تهران ورشت وشیراز وخراسان عده ای را شاید بیست سی نفر میتوان

نام برد که اگر دردرجه اول نباشند دردرجه تالی ذیحق هستند لکن چون این کتاب راجع بتاریخ انقلاب آذربایجان است و اینجانب خود نیز افتخار مباهات بمردان جان نثار وزحمتکش آن خطه دارم گمان دارم بتهمت تعصب ولایتی منسوب نشوم اگر اسم دو سه نفر از گذشتگان آنها را مانند مستشار الدوله و حاج مهدی آقا کوزه کنانی و ثقة الاسلام (آقا میرزا علی) و شیخ محمد خیابانی را برسبیل مثال ببرم ولی باید گفت که همهٔ ارباب مجاهدت درراه حق ومرام ملی بدون لزوم تبعیض شایستهٔ قدردانی ودعای خیر ما و اخلاف و مصداق دولت جاوید یافت هستند. نسبت بمساعی آقای مهندس بهزاد وثبت دوام آن اخیار واحرار فداکار برجریدهٔ عالم همهٔ دلبستگان و علاقه‌مندان بافتخارات عصر مشروطیت مدیون خواهند بود و ما توفیق ایشان را مسألت نموده شکران خودرا تقدیم می‌داریم.

مقدمه بقلم جناب آقای دکتر رضا زاده شفق
استاد دانشگاه

اگردرست‌است که یکی ازدلایل لیاقت واستعداد اشخاص درصلاحیت‌خدمت بجامعه اینست که توانسته باشند اولا نسبت بمصالح خود مصدر کار و اقدامی گردند در اینصورت طاهر زاده بهزاد را باید یکی از آن اشخاص شایسته بشمار آورد که در روزگار جوانی بایك دست تنهابعد از جانفشانیها در راه آزادی ایران ومهاجرت اجباری از دار و دیار و پیوستن بدوستان وهم میهنان معدود خود که بترکیه التجا جسته بودند وهمکاری با برادر هنرمندمهترش در آن دیار با پشتکار عجیب و هوش و کارآزمائی غریب توانسته است در دیار بیگانه بدون توقع کمك از کسی سالها اقامت کند و کسب هنر و فضیلت نماید و با ارمغانی بزرك بمیهن خود باز گردد و مصدر خدمات شایان شود. شرح زندگانی ایشان نوشته خواهد شد ولی مراحاجتی زیاد بخواندن آن‌شرح نیست‌زیرا بچشم‌خودم مراتب لیاقت وپشتکاروهمت خستگی ناپذیر ایشان را دیده ام. شنیدن کی بود مانند دیدن.

آقای مهندس طاهرزاده بهزاد مردیست نیکدل ومآل اندیش ودوست پرور و یکی ازفداکاران آذربایجان ودرتمام مدت عمرکارو کوشش وتشویق وخیرخواهی را پیشه خود قرارداده نه تنها خود وخانواده وفرزندان خود را در سایه عمل برای خدمت بخوبی پرورانده بلکه آنچه توانسته خوبی و خدمت در حق دیگران بجا آورده است.

اکنون ازقرار نامه ایکه درگوشه ای از آمریکا از ایشان باینجانب رسیده معلوم میشود در صددند تاریخی از انقلاب مشروطه ایران بخصوص آذربایجان که خودشان درآن سهمی داشته اند بطبع برسانند و از اینجانب خواسته اند مقدمه ای بعنوان ارمغان بنویسم بااینکه وسائل کارومراجع دراین‌محل ازایالت میشیگان که

هستم در اختیارم نیست وبرای بعد هم میسور نخواهد بود باز بحکم ارادتیکه نسبت بایشان دارم واهمیتیکه در نظر من ثبت تاریخ گذشته در زندگانی ملتها دارد کلمهٔ چند بروجه ذیل مینگارم و کامیابی ایشان را در تکمیل وطبع تاریخ از خداوند مسئلت می نمایم .

این چند کلمه در حقیقت عبارت خواهد بود از چند ملاحظهٔ عمومی در باب اهمیت وهدف وارزش انقلاب مشروطیت ایران بخصوص آذربایجان .

ملاحظه اول آنکه در بعضی نوشتجات خارجی و داخلی در ضمن سخن از انقلاب مشروطیت ایران گفته شده که آن انقلاب واقعی ملی نبود زیرا اکثر ملت بیخبر و بی سواد بودند و نمیدانستند چه میخواستند و چه میکردند باوجود حقیقتی که در این نوشته است مبالغه دراین باب جایز نیست، درست است که انقلاب ایران مقدمات و نهضتهای فکری واجتماعی مهم بعضی انقلابهای دیگر مانند انقلاب فرانسه را نداشت ازطرف دیگر در نتیجهٔ عوامل مختلف ومتعدد مانند انقلاب فرانسه وجنگهای روس باترکیه وایران درقرن نوزدهم وجنك روس وژاپن و حوادث اجتماعی و سیاسی و مطبوعات ملل همجوار مانند روسیه وترکیه ومصر وهند وتوسعه روابط بین ایران و اروپا وشروع مدارس جدید ومطبوعات وروزنامه دراواسط قرن نوزدهم یعنی دورهٔ سلطنت ناصرالدین شاه و رفتن شاگردان باروپا و ظهور عده‌ای اشخاص دانشمند و بصیر و تجدد خواه از میان ایرانیان بدون تردید یك نهضت نوین فکری در ایران بوجود آورد وعده‌ای پیشوایان آزادی ظهور کردند و بااینکه شمارهٔ آنان کم بود تأثیرشان زیاد بود و نام و خدمات آنان در تواریخ معدودیکه تاکنون بطبع رسیده ثبت وضبط ودر کتاب حاضرهم از بعضی آنان سخن بمیان خواهد آمد .

نکته دوم آنکه اکثر رهبران آزادی ایران که میخواستند دولت ایران از مطلقه به حکومت مشروطه ودمکراسی تبدیل یابد الحق دارای نهایت خلوص وحسن نیت وحاضر بهرگونه فداکاری مالی و جانی بودند چنانکه از ملاحظهٔ تاریخ پدید خواهد بود .

سوم آنکه نهضت مشروطیت ایران کاملا ملی بود وهیچگونه نفوذ خارجی در افکار و اذهان مردم وجود نداشت و اگر در ابتدای امر یکی از دولتین یعنی

انگلیس موافق ودیگری یعنی روس مخالف با مشروطیت ایران بودند ملت ایران بهیچوجه اتکاء بخارجی نکرده بود والان که این‌را مینویسم صدها جوانان خون گرم وفداکار آذربایجان در نظرم مجسم هستند که در آنروزگار هیچگونه نظر به سیاست هیچ دولت خارجی نداشتند واصلا چنان موضوعی ازخیالشان نمیگذشت و تنها عشق وعلاقه وخدمت وهمت آنان مصروف منافع میهن و ملت ایران بود لاغیر و خارجی چه برله چه برعلیه برای آنان خارجی بود .

پس نهضت مشروطیت ایران نهضتی بود ملی واز عمق قلوب مردان آگاه و میهن‌پرست ایرانی در آمده بود وهرگز نباید چند اجتماع نخستین تهرانیان درسفارت انگلیس اسباب اشتباه یاسوءتفسیر گردد هم‌عامه ملت‌ایران وهم رهبران مشروطیت بنهایت درجه ودرحد اعلای تقوی وپاکدامنی وفداکاری پیرو یك سیاست صد درصد ملی بودند. و هدف شرافتمندانه ایرانی واسلامی داشتند .

البته درسنوات تالی انقلاب بواسطه توسعه مطبوعات و توالی حادثات، مردم بسیاست دول مستعمره‌جوی وبخصوص سیاست غاصبانه و متجاوزانه روسیه تزاری و استعمار طلبی انگلیس که قرارداد ۱۹۰۷ بین دولتین نمونه‌ای از آن بود بیشتر آشنا شدند ودر نتیجه هر ایرانی از وضیع وشریف وباسواد و یا بیسواد باینگونه سیاست خارجی بنظر نفرت مینگریست وبطور کلی نسبت بدولتهای طماع و استعمار جوی بشدت بدبین بود .

هر کس اولین روزنامه‌ها واشعار منتشره در سنوات تالی مشروطیت را بدقت مطالعه کند این حقیقت را باروشنی تمام خواهد دید ومذاکرات اولین اجلاسات مجلس ملی هم این مطلب را باو عیان خواهد ساخت .

تردیدی نیست که این نفرت مخصوصاً در آذربایجان نسبت بدولت تزاری روسیه بسیار شدید بود خاصه بعد از فجایع و خونریزیهای وحشیانه سپاهیان آن دولت در تبریز واطراف که درسال ۱۳۳۰ هجری قمری آغاز وتقریبا تا دو سال دوام کرد و بزرگان وپیشوایان آزادی مانند ثقة‌الاسلام شهید بدست جلادان خون‌آشام روسی برسردار رفتند وبقیة‌السیف آزادیخواهان ازدار و دیار پراکنده و بترکیه پناهنده شدند ولی چند سال نگذشت که آه سوزان مظلومان سرتا سر روسیه را آتش زد

و آن آتش حتی خانوادهٔ امپراطور را سوزاند و اجساد آنان را بخاکستر تبدیل کرد و کشور بزرك امپراطوری را زیرورو نمود. فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند!

بااینکه فرصت کم و حوصله تنك وزمان کوتاه است نمیخواهم این مختصر را بدون ذکر نکتهٔ دیگر بپایان آورم و آن اندرزیست که بجوانان میهن پرست پاکسرشت ایران که آینده آنان درخشان باد تقدیم میدارم.

در این ایام آنچه مشهود است شمارهٔ از جوانان ما در نتیجه سوء تفاهم و سوء تبلیغات بیش ازاندازه آشفته ومنفی روش وعاصی شده‌اند تصور میکنند ترقی‌خواهی مستلزم آنست که شخص نسبت بتمام گذشته و گذشتگان سب وتلعین و در حق رهبران رنج برده و پیران سالخورده حتی در باره مردان سرور و پدر و مادر بدگوئی و توهین کند فراموش میکنند که هیچ فرد وهیچ جامعه بدون تاریخ نمیتواند زندگی کند یك درخت تناور نتیجه مراحل سابق دوره بذر و نمو ورشد است ـ هر فرد در هر سنی هست نتیجه سنوات و تجارب سابق ولاحق خودش است، هر ملت نتیجه کارها و کردارها و گفتار های اسلاف خوداست فراموش نکنند که خود جوانان میوه رنج وزحمت اسلاف خود هستند و دریغ و درد اگر قدر زحمت و مرارت گذشتگان خودرا ندانند.

فراموش نکنند که درهمین عصرما در کلیه ممالك عالم حتی در آنجاها که تغییرات اجتماعی وسیاسی بنهایت خود رسیده و کلیه نظام جاری بهم خورده وزیرو زبر شده باز عدهٔ زیادی از پیشوایان درجه اول آنان که همتی ملتی رادر کف قدرت خود دارند عبارتند از پیران و آموختگان وتجربه دیدگان.

جوانان فراموش نکنند که خودشان در زمان بسیار کوتاهی که مانند خواب خواهد گذشت پیرخواهند شد وموی سیاه رخشان آنان سفید خواهد گشت وموقع آن خواهد رسید که از تجاربیکه عمری بتلخی اندوخته اند ملت و میهن خود را برخوردار سازند والبته روا نخواهند دانست جوانان عصر آنان، همان معامله را با آنان کنند که آنان امروز با بزرگان خود میکنند.

ای جوانان ایران بیندیشید گوش بتبلیغات خانمان برافکن دشمنان ندهید درباره

پیران و رهبران و بزرگان قوم بتهمت ها و دروغها باور نکنید که تهمت زنان و دروغگویان میخواهند رشته الفت حال وماضی را ازهم بگسلند جوانان وپیر را با هم در افکنند. بدانید شما هم عنقریب پیر میشوید و آرزو دارید ازشما هم‌قدردانی کنند نه اینکه نسبت بشما کینه ورزی نمایند.

بدانیدهر آنچه شما درحق اسلاف خود کنید اخلاف هم درباره شما خواهند کرد:

دهقان سالخورده چه خوش گفت باپسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

تاریخ گذشته و داستان فداکاران کشور را برای تفنن نخوانید بلکه برای آموختن عبرت وشناختن رهبران فداکار ملت وتقدیر وتعظیم آنان و گزاردن حق بزرگان بخوانید حقیقت را باید جست و کشف کرد بسا که دون فطرتان روزگار و اوباش طرار میکوشند حقیقت را زشت ونادرست جلوه دهند دیده باز کنید و نور حق را ازپشت پرده های تار اغراض بر کشید و بالعیان مشاهده نمائید ومردانه درحفظ و اعلای آن بکوشید بدانید ملتیکه بگذشتهٔ خود پشت پا زند آینده هم نمی تواند داشته باشد.

تواریخ را مطالعه کنید درس عبرت ستانید حق را از باطل تشخیص دهید حقگزار و بحق پایدار باشید دورد بشماباد والسلام علی من اتبع الهدی

آمریکا- میشیگان - خلیج تراورس شهریور ماه ۱۳۳۲

دکتر رضا زاده شفق

آغاز سخن

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

نشر این کتاب مقارن با زمانیست که پنجاه سال از صدور فرمان مشروطیت ایران میگذرد .

در طی این مدت ، چه بسیار ازملل نیمه متمدن بذروهٔ تمدن وترقی رسیده ، و چه بسیار کشورها براثروقوع جنك ویا ظهورسوانح طبیعی خراب وویران شده و دوباره آبادان گردیده اند .

توجه بعلوم وصنایع واکتشافات واختراعات امروز ، بخوبی نشان میدهد که در طی نیم قرن اخیر ، تحولات و تکاملات عظیمی در بعضی کشور ها و ملتها پدید آمده،متأسفانه ما در این مدت نه تنها قدمی پیش نگذاشته ایم ، بلکه بر اثر نادانی و بد اندیشی و غرض رانی و جاه طلبی و مال پرستی حکومتهای فاسد و نالایق و نمایندگان نا درست و نا جوانمرد سیر قهقرائی نموده ایم ، چنانکه حتی اعتبار و مقامی راکه در دوران شهریاری رضاشاه کبیر برهنمائی و پیشوائی آن نابغه بزرك تحصیل کرده بودیم باورود سربازان بیگانگان بهمیهن ما ازدست دادیم.

آزادمردان ومردمان غیوری که در راه بدست آوردن آزادی و مشروطیت ایران بی ترس از باختن جان ، فداکاری نمودند براین امید بودند که پس از برافتادن استبداد ، براین کشور کهنسال که دنیا بفرهنك وتمدن باستانی آن مینازد و میبالد ، داد ودانش سایه گسترشود ومقام دیرین را بازیابد . اما فسوس ودریغ که جانبازی و فداکاری آن مردان غیرتمند ووطن پرست درنتیجه خیره‌رائی و بدخواهی مشتی بدگوهر ودغل - وبی خبری ونادانی مردم - بیهوده وباطل شد ، وبجای اینکه افراد دانا وراهبر وبزرگواری بخانهٔ ملت راه یابند که براثرهوش و نبوغ و راستکاری ایشان کشورآبادان گردد ، پس از پنجاه سال هنوز بیشتر کسانی بمجلس شوری

نفوذ میکنند که نه ازفرهنك وتمدن وترقی چیزی می‌فهمند و نه دلبستگی بهستی و آبادانی میهن دارند .

چشم‌این گروه بی مایگانرا حب مال وتیرگی دل، چنان کور کرده که به هر نیرنك و تدبیر که میسر باشد صدای اقلیتی را که برای رهائی مردم ، تلاش و جهاد میکنند خفه مینمایند . اکنون امیدی دردلها نمانده مگراینکه معجزه‌ای ظاهر شود ومارا خلاص بخشد .

همواره درانتظارفرصت بودم

حقایق تاریخی با گذر زمان و با تحریف این وآن از بین میرود بنا بر این نشر یادداشتها و ذکرحوادث و زوایای جریان روز کمك ذی‌قیمتی به تاریخ نویسی می کند .نگارنده همواره در صدد بودم که‌یادداشتهای‌زمان انقلاب مشروطیت‌ایران و بخصوص آذربایجان را بنویسم و حتی در سال ۱۹۳۳ جلسانی با حضور آقایان کاظم زاده ایرانشهر و دکتر شفق و میرزا رضا خان تربیت در برلن برای منظورفوق‌تشکیل داده ویاد داشتهائی نیز تهیه شد ولی‌پیش‌آمد هائی مانع انجام عمل گردید .

برای داشتن یك تاریخ صحیح از مشروطیت وظیفه کلیه آزادیخواهان و رجال صدر مشروطیت است که یاد داشتهای خود را انتشار دهند تا تاریخ صحیحی ازمجموعه آنها وآنچه که تاکنون انتشار پیدا کرده است بدست‌آید متاسفانه اغلب خدمتگزاران مشروطیت علاقه قلبی بانتشار این قبیل یادداشتها نشان نمیدهند و در مورداین کتاب نیز با اینکه ازآنها تقاضا شده بود که اطلاعات و یادداشتهای خود را دراختیارنگارنده بگذارندجزعده معدودی که الحق شکرگذارآنها هستم دیگران استقبالی ننمودند .

منظور ازنوشتن این کتاب

اگر چه تالیفات مرحوم کسروی قسمت اعظم حقایق را روشن کرده و آنمرحوم نسبت بتاریخ انقلاب مشروطیت یکی از موثر ترین خدمات فرهنگی را انجام داده است همچنین آقای دکترمهدی ملك‌زاده با انتشار تالیفات خوداطلاعات ذیقیمت و سودمندی دردسترس جامعه گذاشته ولی آثارقلمی کسانیکه خودشخصاً در

انقلاب حضورداشته وماوقع را همانطوریکه مشاهده کرده اند مجسم نمایند تـأثیر فراوانی خواهد داشت .

نگارنده سعی زیاد برده ام که این کار را انجام دهم . ووقایع و صحنه ها را همانطوری که بوده بقلم آورده ام ولی بکاربردن عبارات وجملات نغز که خود بر شیرینی داستانها می‌افزاید وظیفه تاریخ‌نویسی است که ازمجموع انتشارات و کتابها تاریخ مشروطیت را بنویسد .

انقلاب مشروطیت ایران آتشی بود که از خصایل آزادگی و تمدن نژادی ملت ایران سرچشمه گرفته و با مغلوب کردن اصول‌خودکامگی ووحشیگری‌ضحاك صفتان باردیگر اصالت نژادی وعظمت روحی خودرا آشکارساخته است .

انقلاب پرثمرمشروطیت باردیگرخواب غفلت چندین‌صدساله را از چشمان‌ملت اصیل و بزرك منش ایران برگرفت وتوجه عالمیان را بخود جلب نمود .

امید است انتشاراین کتاب باعث تحریك عده ای ازدانشمندان و رجال صدر مشروطیت ایران گردد تا مهرسکوت را بشکنند ویادهای قیمتی خودرا برای‌تکمیل تاریخ وروشن کردن زوایای فراموش شده منتشرنمایند .

ازجناب‌آقای سیدحسن تقی‌زاده رئیس مجلس سنا که تقاضای بنده‌را باارسال مقدمه‌ای که زینت‌بخش کتاب شده است اجابت فرموده اند بی نهایت سپاسگزارم و همچنین از جناب‌آقای دکتررضازاده شفق که یکی از خدمتگزاران حقیقی انقلاب مشروطیت ایران هستند و با تقبل خواهش اینجانب باوجوداینکه دورازمیهن‌بودند مقدمه‌ای ارسال فرموده‌اند تشکر می کنم .

☆☆☆

در اینجا از آقایان اقبال یغمائی و فریدون بی باك و محمد صادق مینوئی و کیخسروی مقدم که‌درامور چاپ وتصحیح زحماتی کشیده‌اند ونیز ازآقای ابوتراب وکیلی طباطبائی که آلبوم‌عکسهای‌زمان انقلاب را دراختیارمن گذاشته‌اندوازآقای حمید نبوی صاحب عکاسخانه اطلس که در تهیه کپیهٔ عکسها سعی وافی کرده اند سپاسگذارم .

مهندس کریم طاهرزاده بهزاد - تیرماه ۱۳۳٤



(عکس ۱) فرزند رشید ایران ستارخان سردار ملی سردستهٔ
آزادیخواهان آذربایجان

از کتاب پاسکال دوکست

فصل اول

گفتار اول

تبریز

تبریز از مهمترین شهرهای ایران مرکز خطه آذربایجان (سرزمین آتش مقدس) است . لفظ آذربایجان در آثار نویسندگان پیش ازمیلادمسیح (آتروپاتن) و در تألیفات قرن اول میلادی مورخین ارمنی آتروپاتکان نامیده شده است . از زمان پیشین این منطقه که مهد زردشت شناخته شده بمناسبت مدنیتی که داشته موقعیت مهمی در تاریخ ایران احراز کرده است . چنین بنظر میرسد که لااقل چند قرن یکی از شهرهای بزرگ این خطه بعنوان پایتخت مقر سلاطین ایران بوده است ولی این مسئله بین علمای جغرافیا مورد اختلاف میباشد زیرا هرگاه مرکز آتروپاتن را گازا و یا بقول استرابن گازاکا و بقول بتولومه گازانکا و بقول نویسندگان بیزانتن گاندزاکا وبقول مورخین ارمنی اکباتان دوم بدانیم کاملا با محل امروزی تبریز تطبیق میکندو نیزهرگاه مرکز این ایالت را بطوریکه بتولومه نوشته گاتریس فرض کنیم شباهت وقرابت این کلمه باکلمه تبریز کاملا واضح وآشکار است (مراجعه شود بجغرافیای آسیا تألیف کارل ویتر جلد نهم ازصفحه ۷۷۵ به بعد)

ارزش این فرضیات هرچه میخواهد باشد آنچه که مسلم است اینست که بنا بشهادت مورخین عرب تبریز در عهد اسلام بوسیله شاهزاده زبیده دختر عمر وزن هارون-الرشید بسال ۱۷۵ هجری (مطابق ۷۹۱ میلادی) بنا شده است مورخین عرب در قرن دهم ویازدهم و دوازدهم میلاد مسیح تبریز را جزو شهر های کم اهمیتی یاد کرده اند .

سی‌ونه سال بعد از بنای تبریز آن شهر براثرزلزله‌ای ویران گشته ولی‌متوکل خلیفه عباسی درسال ۲٤٥ هجری (مطابق ۸٥۷ مسیحی) دو باره آنرا ساختمان کرده است . در حدود دویست سال بعد یعنی در سال ٤۳٤ هجری (مطابق ۱۰٤۲ میلادی) زلزله دیگری این شهر را باردیگر به ویرانه مبدل ساخته است . هربار که زمین لرزه این شهر را ویران کرده آبادش کرده اند و علی رغم زلزله هائیکه در طی‌چند قرن البته نه بشدت و بشومی زلزله‌های نخست دراین شهر اتفاق افتاده‌تبریز روز بروز از حیث وسعت ، جمعیت ، ثروت وازلحاظ سیاسی و تجاری توسعه یافته است . درسال ۱۷۲۲ زمین لرزه فوق العاده شدیدی در تبریز روی داده وبطوری که میگویند در اثر این زلزله هشتاد هزار نفر تلف گردیده است . این ویرانیها هرچند یکبار تکرار شده ولی البته شدت آنها کمتر بوده است .

علاوه برزمین لرزه ها اغلب اوقات و یا اقلا درقرنهای اول بنایش، این شهر دچار مصیبت سیل نیز میگشته ولی بنظر میرسد که سر انجام بوسیله حفر کانالهای متعدد مسیر آبهائی را که از کوههای اطراف سرازیر میشده منحرف وبدین‌وسیله علاج‌مصیبت سیل را کرده اند.

بخوبی میتوان دریافت که این مصائب تاچه اندازه برای بناهای این شهرشوم ونکبت بار بوده است بناهائیکه زهد وتقوای مسلمانان وسخا و گشاد دستی‌سلاطین وبزرگان دراین شهر بوجودآورده بود.ازین روی تقریباً تمام ساختمانهای این‌شهر امروز ویران و باخاك یکسان گشته است .

پایتخت آذربایجان بترتیب تحت اداره خلفای عباسی ، آل بویه ، سلجوقیان ، اتابکان آذربایجان وشاهان خوارزم قرار گرفته وهربار بعدازمقاومتهای شدیداهالی تحت اختیار این سلسله ها می‌افتاده است . چنانکه قصائد غرائی در مدح مقاومتهای

مردانه وشجاعتهای مردم آذربایجان سروده شده است .(۱)

درخشان ترین دوره های تبریز تقریباً از تاریخ برقراری سلطه مغول درایران شروع میشود زیرا بعلت اقامت آنان درفصل پائیز در مراغه اغلب اوقات حکامی که ازطرف اولادچنگیز درایران تعیین میشدند درتبریز اقامت میکردند . این وضع تاموقعی که سلطانیه بعنوان پایتخت جانشین تبریز گردید دوام داشت بعد ازسقوط اولادچنگیزخان درایران تبریزمدت کم دوامی هم پایتخت ملك اشرف که به ستمگری و ترسوئی معروف است میشود (رجوع شود به تفصیل درباره اصفهان) . با وصف این ، این شاهزاده که مانند خفاشی در محل تاریکی پناهنده شده ودر آنجا غذایش را جلو چشمش تهیه میکردند درنتیجهٔ اجبار ثروتمندان باایجاد بناهاومساجد وحمامها و باغها موجب وسعت و زیبائی تبریز شده است .

براثر حمله تیمورلنگ مدتی تبریز اهمیت خود را از دست داد . در دوره سلطهٔ سلسلهٔ ترکمانان مخصوصا در دوره حکومت قره قویونلوها (که تا تاریخ ۱۴۶۸ میلادی ادامه داشت) و آق قویونلوها تبریز بارها از دست سلسله‌ای بدست دیگری افتاده ولی بعد از آنکه صفویان با ابزار لیاقت ودرایت شاه اسماعیل براریکه سلطنت ایران مستقر شدند تبریز دوباره پایتخت تمام ایران شد . بعد از آن جانشین او شاه طهماسب پایتخت خود را به قزوین وسپس شاه عباس پایتخت را به اصفهان انتقال دادند . تبریز ازقرن ۱۶ میلادی تا دوره حاضر تنها مرکز آذربایجان بود ودر جنگهائی که بارها مابین ایران وعثمانی اتفاق افتاد دچار صدمات شدودردوره سلطنت فتحعلی شاه تبریز مقرپسراوعباس میرزا وارث تخت وتاج ایران گردید . این شاهزاده دوست داشت که سرداران وصنعتگران ودانشمندان اروپائی را دور خود جمع کند بر اثر تشویق وتوجهات این شاهزاده وبعلت وضع بازرگانی که بین ایران وترکیه و روسیه موجود بود شهر تبریز مهم و معتبر شد .

تبریز در وسط جلگه وسیعی دردامنه سلسله جبالی که در دامنه های جنوبی خود تشکیل تپه های مخروطی شکل زیادی میدهند قرار گرفته هنوز آثار حصار ها ویرانه ها واطلال زیادی دراینطرف وآنطرف این تپه هابنظرمیرسد ورودخانه

۱ - دیوان قطران که اخیراً بهمت آقای حاج آقا محمد نخجوان چاپ شده پرده از ابهام بعضی قسمتهای تاریخ آذربایجان را برداشته است.

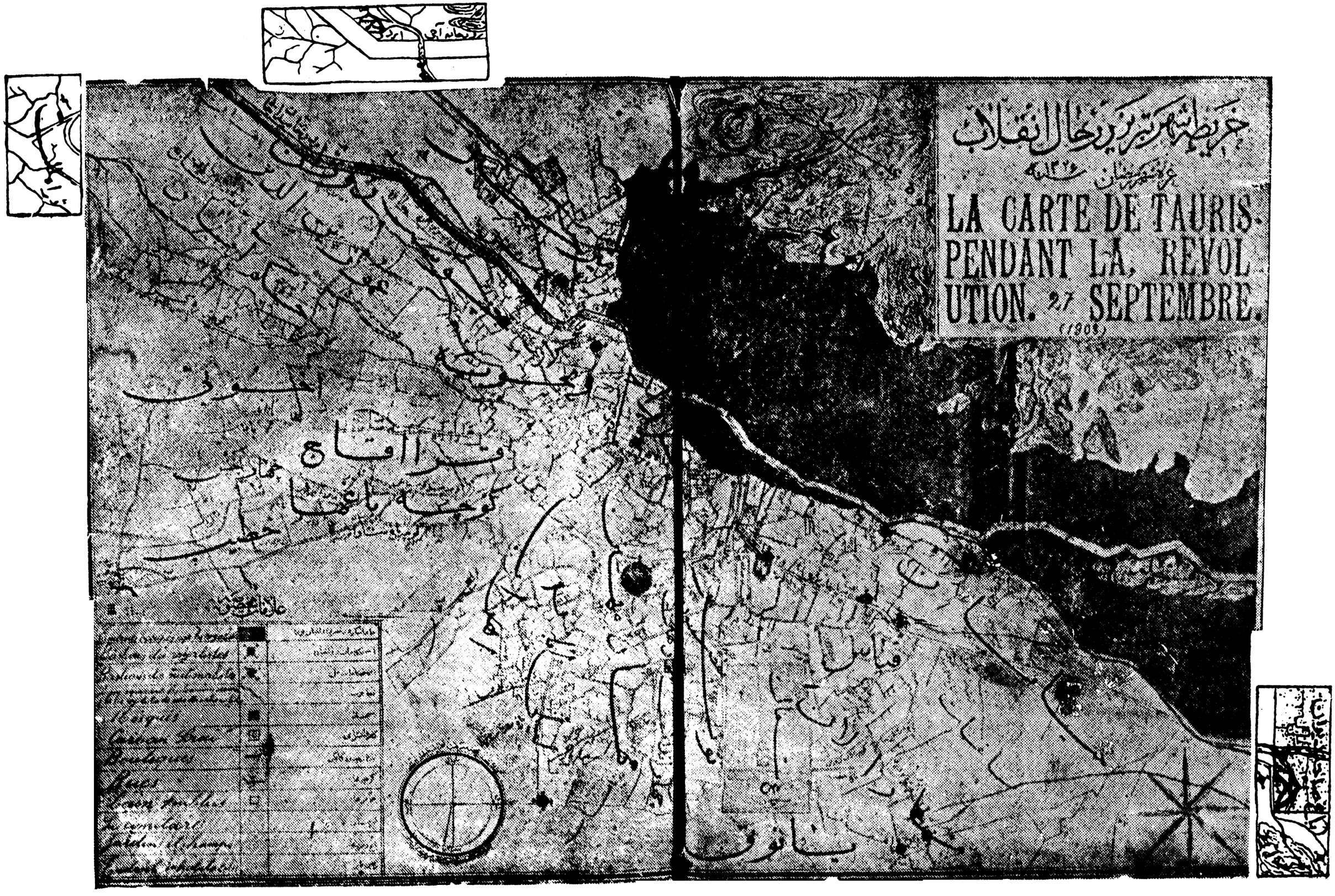
خريطة شهر تبريز رحال انقلاب
LA CARTE DE TAURIS.
PENDANT LA, REVOL
UTION. 27 SEPTEMBRE.
(1908)
قرا اقاج
كوچه باغها
قياس
يانوق

مهران رود (میدان چائی) از آن میگذرد .

این رودخانه که آب آن بسیار گوارا است از کوههای سهند سرچشمه میگیرد هوای تبریز فوق العاده سالم است . ایرانیها عقیده دارند که وجه تسمیه این شهر اینست که در این شهر تب می ریزد. آنچه که بیشتر به معروفیت سازگاری هوای تبریز می افزاید چشمه های معدنی آب گرمی است که در نزدیکی تبریز وجود دارد و بعضی بیماریها را درمان میکنند .

اقلیم تبریز دارای زمستان بسیار شدید است . زمین آن بسیار حاصلخیز و مساعد برای کشت غلات و درختان میوه است . در اطراف تبریز معادن مرمر عقیقی بسیار خوبی وجود دارد .(۱) بازار و کاروانسرا های تبریز بسیار وسیع و اغلب مسقف و اکثر آنها با آجر ساخته شده اند. چون تبریز از بعضی جهات انبار تجارت اروپا و آسیاست فعالیت تجارتی بزرگی در آنجا بنظر میرسد .

در فوق اشاره کردیم که درخشانترین دوره تبریز زمان استیلای چنگیزیان بوده است . معروفترین امرای چنگیزی غازان خان (متوفی در سال ۷۰۰ هجری مطابق ۱۳۰۰ میلادی) همچنانکه در سلطنت و ملکداری معروف است از لحاظ ذوق و استعداد سرشارش نیز اشتهار یافته است در مدت پنجسال سلطنت غازان خان با ساختمان و بنای مدارس و بیمارستان و دانشگاه و کتابخانه عمومی ، حمامها ، استخر های آب وغیره که قسمت اعظم آن در تبریز ساخته شده کسب اشتهار کرده است . معروفترین ساختمانی که بوسیله غازان خان ساخته شده مقبره ای بوده که برای گور شخصی خودش درمحله (شنب غازان) جنوب شرقی تبریز ساخته است. این مقبره بشکل دوازده ضلعی ساخته شده و در نمای هر ضلع آن شکل یك منطقه البروج وجود داشته. ارتفاع بنا از زمین تا زیر گنبد از طرف داخل بنا بیش از ۱۴۰ متر و ارتفاع قبه در حدود ۴۵ متر و دور قبه ۵۰ متر بوده است . هزار و سیصد نفر کارگر بدون وقفه در این ساختمان کار میکرده اند ولی امروز جز ویرانه ای از این بنا چیزی باقی نمانده است.

رشیدالدین مورخ مغولان در این تاریخ وزیر غازان بوده آبادی نزدیکی در تبریز بنا کرده که بنام رشیدیه نامیده میشد و در آنجا قلعه رشیدیه قرار داشت. بارها

۱ - مرمر مراغه یکی از بهترین مرمر ایران بشمار میآید .

اسم این قلعه در تاریخ شهر تبریز برده شده است ولی از آن جز پایه برج دواری که از آجر و سنگ ساخته شده چیزی بر جای نمانده است .

در جنوب تبریز آثار ساختمان عظیمی که از آجر قهوه رنگی ساخته شده بنام مسجد خواجه علی‌شاه دیده میشود . باقی ماندهٔ این بنا از طرف عباس میرزا به زراد خانه تبدیل شده در سال ۱۸٤۰ هنوز چند پارچه توپ و گلوله و بمب در آنجا دیده میشد .

معروفترین خرابه تبریز ویرانه مسجدی است که بعلت رنگ آجرهائیکه در تزئینات آن بکار رفته بنام مسجد کبود معروف است و نیز آنرا مسجد سنی هم مینامند. این بنا در قرن ۱۵ میلادی بوسیله جهانشاه فرمانفرمای سلسله قره قویونلو ساخته شده است . زلزله‌هائی که درسال ۱۷۲۱ در تبریز رخ داد سقف ومناره‌های آن را خراب کرد ولی بازمیتوان درب بزرگ وقطعات کاشی‌هائی که پوشش آنرا تشکیل میدهند وطرحهای تزئیناتی را که بسبك عربی است در آنجا مشاهده کرد . لعاب و جلای این کاشیها از لعاب وجلای کاشیهائی که در عمارات زیبای اصفهان بکار رفته افزونتر میباشد. باوجود اینکه این کاشیها دارای ابعاد مختلف اندطوری جاگذاشته شده‌اند که کاملا باهم جور میآیند . این کاشیها روی یك پوشش سیمانی محکم قرار گرفته‌اند .

پی دیوارهای داخلی این مسجد از مرمرهای رگ‌دار عقیقی ساخته شده بود. این مرمرها از کوهی که تقریبا درشصت کیلو متری جنوب تبریز قرار گرفته آورده شده‌اند .

پی‌های نمای اصلی ازسنگهای زیبای آهکی محکم ورنگی ساخته شده‌است .

گفتار دوم

فشار زندگی بر مردم آذربایجان در دوران ولایتعهدی
محمد علی میرزا در تبریز

محمد علیمیرزا از روزیکه چشم گشوده بود، خودرا در محیط تعدی و تجاوز و ظلم و بیرحمی مشاهده کرده بود خود را مافوق همه ، وهمه‌را اسیر و زبون خود میدانست و به اواینطور تلقین کرده بودند که تسلط برمال ومنال وآزادی‌وناموس مردم حق‌طبیعی وبخشش آسمانی اوست . این‌تصور باطل ونخوت وغرور پوچ بزیر دستان او نیز انتقال یافته بودوهر فراشباشی و حتی فراش در حس وتفوق وبرتری خود را با ولیعهد همانند میدانست . فراموش نمیکنم همسایه ما که (نختاب) بود با پرداخت مبلغی یك نشان فراشی بدست آورده بود . پسر خردسال او بکلاه نشاندار پدرش نگاه کرده پرسیده بود پدر حالا ماهم میتوانیم سر ببریم ، پدرش خود را از تك و تا نینداخته ، بادی‌بگلو انداخته پاسخ داده بود که سربریدن حق‌حضرت‌اقدس میباشد ولی ما میتوانیم کتك بزنیم وحبس‌بکنیم و فحش بدهیم . . . .

بخاطر دارم وشاید ۱٤ سال بیشتر نداشتم ترکه‌های فراشهای حضرت اقدس را نوش‌جان کردم وشرح آن بدینقرار است .

روزی ازیکی‌از بازارچه‌ها عبورمیکردم که یك مرتبه صداهای گوش‌خراش فراشها بلندشده و این الفاظ شنیده میشد : اوهو مردك ، نرو ، برگرد ، وا ایستا ، نگاه‌نکن ، چشمهایت‌را ببند و فحشهای غلیظ هم پشت سر هم شنیده میشد ، از من بزرگترها که گویا سابقا این صداهارا شنیده بودند و میدانستند که چه بلائی نازل شده است پا بفرار گذاشتند ولی منکه از همه‌جا بی‌خبر بودم برگشتم که ببینم چه

خبر است و مشاهده کردم که صدها نفر فراش با نشانهای حضرت اقدس دردوسمت بازارچه صف بسته ودر وسط آنها در یك درشگه روباز زنی بدون حجاب با چادر نماز نشسته واطراف اوراعدهٔ فراشباشیها با کلاههای دنبکی وباکولیجه‌های ماهوتی باکمربند نقرهٔ که درسمت چپ قداره‌ای ودرسمت راست توپزهای ششلول آویزان بود با چماق‌های نقره‌ای درحرکتند . باکمال تعجب دیدم رهگذران حتی بانوانیکه با چادر و چاقچور ملبس بودند رو بدکاکین ایستاده و بعضی از آنها برای نجات ازشرفراشان دست روی‌چشمان خودگذاشته بودند باوجود این صدای‌ضربات ترکه ها و بزن و بگیر از هر طرف شنیده میشد . چند نفر از این جلادان مثل اجل معلق بطرف من‌دویده وباتر که ها آنچه که توانستند بسر و گردن من نواختند تا اجرای مقررات تشریفات عبور حرم ولیعهد گردون مهدرابمن و بدیگران بیاموزند . پس از رد شدن این گروه شریر مردم در اطراف من جمع شده و اظهار همدردی میکردند ویکی گفت جای شکر باقی است که نکشتندت .....

محمد علیمیرزا با این رفتارهای غیر قابل تصور در ایام ولایتعهدی خود در آذربایجان‌مردم را ازخودمنزجرویك محیط ناسازگاری بادست‌خودبرای‌خود ایجاد کرده بود از یك طرف ساده رخان و رجاله ها واشخاص منفورجامعه اعضای محرم دربار او را تشکیل میدادند و از طرف دیگرمردم بی پناه و بیچاره تبریز برای‌حفظ خود ناچاراً مبلغی دستی داده‌خدمت مجانی اورا بدست‌می آوردند وهرشب صدهانفر دراطراف‌خوابگاه او کشیك میکشیدند . برای پرده‌پوشی این اعمال غیرقابل‌تحریر شبهای جمعه فخرالذاکرین که‌صدای‌دل‌انگیزی‌داشت‌درحسینیه‌ولیعهدروضه‌میخواند ودر ماه مبارك رمضان هم ابوالحسن‌خان اقبال السلطان آوازخوان معروف دربار مناجات‌میکرد. این نکته‌قابل‌توجه است که اینهمه فراش‌وفراشباشی‌هزینه لازم‌داشت ولی‌اعتباری برای این کارموجودنبود . بنابراین آنان هم‌مثل گرك گرسنه بجان‌مردم افتاده و با هزار بهانه جوئی جیب آنانرا خالی کرده و حصه خود و حضرت اقدس والا راهم تقدیم میکردند بطور خلاصه مردم آذربایجان در زیر فشار ظلم وستم اوضاع جهنمی خرد وخمیر شده‌بود وازشنیدن‌نام دربارولیعهد، فراشهای بیگلربیکی، فراشهای کدخدا ، ملاهای صاحب محکمه وعمامه بسرهای کلاش ، ونظایر آنهانفرت داشتند داستانهای حیرت‌آورحاج الهیار- حلاج‌اوغلی - زینب‌پاشا که باکمال‌رشادت

وجلادت وفداکاری در مقابل اصول استبداد ورفتار غیر انسانی این قبیل تشکیلات ایستادگی کرده ازفقرا ومردم بیدست وپا وخداپرست حمایت کرده وبا نابود کردن بیگلربیکی‌ها وفراشهاوفراشباشیها وسایرعمال ظلم انتقام مردم بی‌پناه را میگرفتند موروث این تعدی وفساد تشکیلات این طرز حکومتها بود مایه تأسف است که داستانهای حاج‌الهیار ، وحلاج اوغلی، وزینب پاشا و نظایرآنها که هرکدام‌درجای خود مثل اثر شیللرآلمانی ویلهلم تل ایران میباشد برشته تحریر کشیده نشده است. قلم شرم دارد که بنویسد هرخانه‌ای که دختریا پسرخوشگلی داشت مصیبتی برای رئیس‌عائله ایجاد میکرد . اکثر جوانان تا سبیلهای کشیده نداشتند کمتر درمجامع عمومی دیده میشدند .

موضوع دزدیده شدن بانوئی بنام صغرا که دختریکی ازعلمای مشهورتبریز بود از خاطر بزرگسالان محو نشده و تصنیف (صغرابونشاندا بونشاندا - ولیعهدین عقلی گدر صغرا دانشاندا دانشاندا) هنوز در خاطر من باقی است و نیز کشته شدن صراف ثروتمند و معروف تبریز بنام حاجی هاشم که در محله لیلی آباد در عمارت معروف ملك قاسم میرزا بطرز دلخراشی درنصف‌شب بقتل‌رسید نمونه‌ای ازعدم امنیت آن ایام بود وفراموشم نشده است که زن حاجی هاشم مقتول در هر جا میگفت که وقتی‌دزدان وارد اطاق خواب او شدند حاجی کبریت روشن کرده وگفت یوزباشی من شما را شناختم ولی‌دیگر فرصت ندادند که بقیه حرفش را بزند واو را تکه‌تکه کردند ، وتا از مرگش مطمئن نشدند از ضربات مکرر خود داری نکردند و پس از مدتی معروف شد که یك‌بخشی از ثروت او توسط دزدان در میان دولتیان‌تقسیم شده بود و دزدان قاتل که شناخته شده بودند وباکمال آزادی و کامروائی‌زندگی میکردند دلیل برحمایت آنان ازطرف حکومت وقت‌بود . علیقلی خان صفراف که عضو دستگاه محمد علیمیرزا بود ولی محرمانه با آزادیخواهان همراهی داشته و خدمات ذیقیمتی انجام داده بود پسر اوصفرعلیخان که بعداً بانویسنده آشنا شده بود ویکی ازفدائیان‌بنام‌بشمار میرفت ازقول‌پدرش داستانهای‌غم انگیزی‌اززشتکاریهای ولیعهد نقل میکرد و میگفت سازمانهای جاسوسی محمد علیمیرزا خیلی وسیع بود وشعب مختلفی داشته از آنجمله میزان ثروت ثروتمند ها را تحت نظر داشته وبرای

کشف دختران و پسران خوشگل جاسوسان زن در اختیار داشته و برای کسب اطلاع از افکار و رفتار ملاهای معروف از روضه خوانها و معممین استفاده میکرده و بطور کلی بعوض اینکه برای حفظ استقلال کشور و ترقیات اقتصادیات و تقویت عظمت ایران بکوشد برای ادامه تسلط خود برمردم و افزایش ثروت خود میکوشید.

کوتاه سخن اگر احوال او را شرح بدهم بدرازا میکشد همینقدر کافی است که بدانیم در نتیجه فشار وظلم بود که اکثر مردم از تابعیت دولت خود رو برتافته و تابعیت دولت روس را میپذیرفتند(۱) تا از زیر فشار ظلم خود را نجات دهند و اگر توجه بشود اکثر ثروتمندان تابعیت روس و انگلیس را پذیرفته بودند و اگر آن اوضاع ادامه پیدا میکرد استقلال ضعیف کشور ایران به مهلکه میافتاد.

محمد علیمیرزا از بیداری مردم سخت بیمناك شده بود و بعوض اینکه رفتار ناهنجار خود را عوض کرده و برای محبوبیت خود قدمهای مفیدی بردارد در سال ۱۳۲٤ قمری مانوریکه در آن ایام هفت لشگر مینامیدند ترتیب داده و آنطوریکه شایع شده بود هفتهزار سرباز در بیرون شهر مشغول تمرین بوده و گاه بیگاه ماهم با همکلاسان مدرسه حاجی آخوند برادر مرحوم رشدیه بتماشا میرفتیم پیش خود می گفتیم سربازان بی جیره با لباسهای مندرس و روح افسرده بچه درد می‌خورند. این بیچاره‌ها دزدکی در محلات تبریز با فروختن تخم مرغ و گوشت و نظایر آنها پولی بدست آورده وامرارمعاش میکردند حتی از آن مبلغ هم مجبور بودند به افسران خود که آنان نیز بی‌جیره و بی حقوق و گرسنه بودند رشوه بدهند. تا از اشتغالات آنان جلوگیری نکنند. وضع این بیچاره ها باندازه رقت آور بود که باوجوداینکه محمد علیمیرزا آنانرا برای اخافه وایجاد وحشت مردم تبریز گردآورده بود باز مردم باعاطفه تبریز اظهار همدردی کرده و آنچه که مقدور بود به آنان کمك میکردند.

باوصول خبر فوت مرحوم مظفرالدین شاه ولیعهد رعیت آزار در ماه شوال ۱۳۲٤ قمری بروایتی با چهارنفر بروایت دیگر باچهارهزار ازهمان سربازان وسواره ها بطرف تهران حرکت کرده و برای مدت موقت تبریزیان را راحت گذاشت.

۱ ـ در زمان ریاست نظمیه سالار مویدکه سرلشگر دیبای فعلی باشد مرحوم صاحب‌جمع تبریزی معاون نظمیه صورت تذکره ها را میخواست و با تأثر میگفت صورت اسامی مسافرین روسیه را بیاورید تا ببینم امروز چند نفر فروخته‌ایم! چون کسانیکه بروسیه میرفتند دیگر بر نمیگشتند و بدون تردید هزاران هزار آذربایجانی بدین طریق تبعه روس شده‌اند.

گفتار سوم

ورود مردم بکنسولگری انگلیس

درتاریخ ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ فرمان مشروطه ازطرف مرحوم مظفرالدین شاه صادر شد ولی ولیعهد وقت که بنا به سنت دیرینه در تبریز اقامت داشت از انتشار آن در تبریز جلوگیری نمود این اقدام مردم آذربایجان را سخت رنجاند و خواب وآرام را از آنان ربود هرچه رهبران وسران آزادی وسایل رضایت ولیعهد را جستجومیکردند کمتر به نتیجه میرسیدند از طرف دیگرتشکیل مانور (هفت‌لشگر) برای تهدید واخافهٔ مردم بعمل آمده بود ولی بر غم کوششها واقدامات شدید محمد علیمیرزا ، سکنهٔ تبریز از کار نایستاده و برای وصول حق خود در غره ماه شعبان ۱۳۲۴ قمری شبانه در کنسولگری انگلیس بست نشستند !!

محمد علیمیرزا گرچه برای پیش بردن نظرخود فعالیت فراوان میکرد ولی دراثر کند ذهنی ازتشخیص جریان سیاست عاجز بود ، واکثراوقات برای حل وفصل معضلات سیاسی کشور به رمال وفالگیر متوسل میشد مثلا پس از خلع ازسلطنت ایران در برلن بمرحوم محمدتقی صادق اف که یکی از آزادیخواهان معروف بود متوسل شد ومدتها ازاوالتماس میکرده تابا استعانت مجاهدین دوباره بسلطنت برسد و صادق‌اف مرحوم بطور تفصیل بنویسنده میگفت چون دیدم از من دست بردار نیست گفتم این کاربه تنهائی از من ساخته نیست باید موافقت حیدرخان عمواوغلی را هم فراهم بیاوریم وپیشنهاد کردم که برویم عقب او .

شایان‌توجه است که محمدعلیمیرزا این پیشنهاد صادق اف را پذیرفته وباتفاق صادق اف بپاریس رفته‌مدتها با حیدرخان عمواوغلی مذاکره ، ومبلغ گزافی نیز

خرج کرد و پس از دوندگی بیهوده پی باشتباه خود برد و از ادامه اقدامات خویش صرفنظر نمود .

در تبریز هم وقتیکه شنید مردم وارد کنسولگری شده‌اند دست بتدلیس زد و برای عوام‌فریبی‌دستور داد درد کاکین نانوائی چراغ روشن کنند و به کنه‌موضوع پی نمیبرد که کاراز این مرحله گذشته است و با ارزان کردن بهای نان و گوشت‌مردم قانع نخواهند شد و پرده عوام فریبی وظاهر سازی که از روی پیکرغول آسای‌ظلم وستم برافتاده و پرده کیان‌دچارشعله های عملیات خلاف عدالت و انصاف گذشته‌خود شده‌اندبآسانی آرام نخواهندشد! بالنتیجه‌اقدامات‌مضحك‌او جلوی‌تقلای آزادیخواهان را نگرفت .

خلاصه جریان کنسولگری بشرح زیر بوده است !

نام بعضی اشخاصیکه درروزهای اول وارد کنسولگری شده بودند اینست :

شیخ سلیم - میرهاشم - میرزاعلی اکبر مجاهد - میرزاجواد ناطق - حاج میرمناف - میرجلیل - حاج مهدی کوزه کنانی - حاج میرزا آقا فرشی - وعده دیگر ولی همه روزه عدهٔ زیادی‌به این عده افزوده میشد .

ورود اشخاص به کنسولگری انگلیس هیجان غیرقابل وصفی در مردم ایجاد کرد ، در آن ایام با اینکه سیم تلفن منحصر بدربار ولایتعهد و عده معدودی از شخصیتهای بزرگ بود ووسیله دیگری برای اشاعه اخبار هم موجود نبود معهذا در عرض چند روز کلیه‌مردم از جریان امر خبردار شدند !! نکته قابل توجه اینجا است که مردم نام آزادی ومشروطه را میشنیدند و بااینکه اغلب ازدرك مفهوم آن عاجز بودند از این اقدام خوشحال شده و با جان و دل‌استقبال‌میکردند . باید گفت مردم که در زیر بار ظلم وستم بتنگ آمده و کاسه صبر و شکیبائی‌شان لبریزشده بود از شنیدن ایجاد عدالتخانه سر ازپا نمیشناختند وبی‌اختیار در راه تقویت آن از بذل جان و مال مضایقه نمیکردند .

اوضاع تبریز در این روزها خیلی تماشائی‌وقابل توجه بود. تاچندروزقبل که مردم ناچار بفراشان و بمامورین ادارات دولتی احترام فراوان میکردند یکمرتبه

تغییر ماهیت داد و گروه مزبور مورد نفرت وقهروغضب مردم واقع شدند !! و آنان هم حیرت زده و باتردید باوضاع تماشا میکردند اهالی دسته دسته وارد کنسولگری شده و بسخنان ناطقین با کمال توجه و اشتیاق وشوق وذوق گوش میدادند . نویسنده که ۱۷ سال بیش نداشتم با مرحوم علی جوان که درسال ۱۳۳۰ هجری قمری بشهادت رسید دفعه اول برای درك موضوع باتفاق وارد کنسولگری شده و با کمال حیرت نظم و ترتیب آنجا را مشاهده کرده و این بیت را از دهن یکنفر ملای لاغر اندام شنیدیم که میگفت:

مهر درخشنده چه پنهان شود　　شب پره بازیگر میدان شود

وتوضیح میداد که وقتیکه پیکره عدالت ونظم وترتیب ناتوان ومهجورشود هیکل ظلم وشقاوت جای اورامیگیرد ومابایدسعی کنیم که در کشورماعدالت وقانون حکومت بکند ؛ باید توجه داشت که این قبیل گفتار ها در تبریز تازگی داشت و حضار با علاقه مفرط بسخنان سخنگویان گوش داده عقاید آنها را تأئید میکردند . و

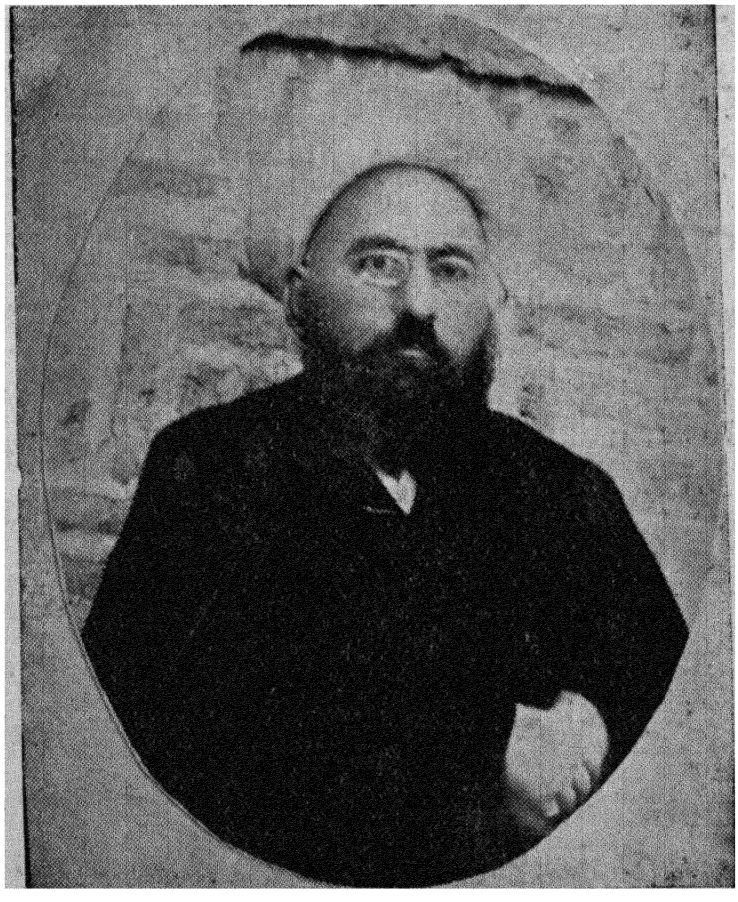

مرحوم شیخ علی ثقة الاسلام شهید راه آزادی

بعد شناختم که ناطق مذکور میرزا جواد بـوده است در حیاط کنسولگری جای خالی نبود مردم دسته دسته میآمدند و در نتیجه‌نبودن جا و محل مراجعت می کردند بنا براین مسجد صمصام خان که در آن نزدیکی ها است انتخاب ومفروش کردند !! هر روزدر بالای منبر گفتـار های پرشوروسخنان هیجان آمیزدراطراف لزوم اصول آزادی ومشروطیت شنیده میشد که‌تا آنوقت کسی جرئت‌اظهار آن مطالب راندداشت بست نشینی در تبریز از ۲۹ رجب تا ۸ شعبان سال ۱۳۲٤ بطول انجامید و در نتیجه تلگرافات متعددی بطهران مخابره شده از طرف مرحوم مظفرالدیـن شاه تلگراف مشروحه زیر توسط ولیعهد واصل گردید باین مضمون :

(تشکیل‌شورای ملی ونظام آنرا بشما اجازه مرحمت فرمودیم‌ووکلای تبریز و سایر ولایات بطهران بیایند وبه ترتیبات کارمشغول شوند و نسبت بعموم متحصنین کنسولگری انگلیس عفو عمومی شامـل است) بـاوصول ایـن تلگراف چراغانی مفصل وبی نظیری بعمل آمده‌ودر کلیه محلات‌جشنهاوسرورها برپا گردید وتبریکات و تهنیت ها گفته وشنیده شد خود ایـن جشنها وسخنرانیها در بیداری مردم تـأثیر فراوان داشت ولی در گفتارهای دیگراین کتاب خواهیم دید ولیعهد وقت از عمق و اصل حقایق بیخبر بوده واین اقدامات را زودگذر می‌پنداشت و باصطلاح به‌اصول مشروطه و آزادی ایمان نیاورده بود .

گفتار چهارم

منشاء الهامات آذربایجانیان

این موضوع مورد بحث است که محیط مردان بزرگ را تربیت میکند ویا دانشمندان محیط را نسبت بزمان تغییر میدهند؛ دراطراف این موضوع شرحهای مفصلی نگاشته و دلایلی اقامه نموده‌اند که آوردن آنها در اینجا خارج از موضوع است همینقدر باید بدانیم که شخصیتهای فوق‌العاده هم زائیده و پرورش یافتهٔ محیط هستند.

البته استعداد و نبوغ آنان جزو موهبت خدائی است و برای محیط هر کشوری تأثیر فراوانی دارد؛

حالا برگردیم بمحیط تبریز و به‌بینیم این تاج‌افتخاری که درمشروطه ایران برفرق آذربایجانیها گذاشته شده است با دست کدام زرگران واستادان سیاست تهیه شده است.

اگر چه پس از انتشار تاریخ مرحوم کسروی تألیفاتی راجع بتاریخ مشروطه ایران انتشاریافته وسعی شده است که ازاهمیت خدمات خدمتگذاران حقیقی ایام مشروطه کاسته شود و بعضی ها در تهیه شجره میباشند ولی باید منصفانه قبول کرد که اگر برای مشروطه ایران شجره پیدا شود بزرگترین شاخهٔ آن که سایرشاخه‌ها رازیرسایه گرفته باشدشاخه آذربایجان میباشد.

یکی از بزرگترین نقاط ضعف تألیفات مرحوم کسروی عدم توجه وبررسی در اطراف رهبران آزادی وپیشوایان اصول مشروطیت میباشد البته صفای باغ و منظره دلنشین گلها احتیاج بکوشش و تجربیات و کاردانی باغبان دارد؛ ولی اگر سلیقه و مواظبت و تشویق صاحب باغ بحد کافی نباشد کوشش وزحمات باغبان به

به‌ثمر نخواهد رسید!

مرحوم کسروی وقتی پیکرهای مجاهدین را با آرایش جنگی دیده و گردنهای کشیدهٔ آنان رامشاهده‌نموده تصور کرده است که گردانندگان انقلاب هم آنهاهستند ولی‌از پشت پرده غافل بوده‌اند ؛ وگاهی از بعضی رهبران مشروطه خرده گرفته و آنانرا میوه چین نامیده و مثل این است که انتظار داشته است که آنان نیز تفنگ بردوش در سنگرها کشیك بکشند ؛ ولی من خودم که یکی از افرادی بودم که پنجسال درانقلاب شرکت داشته ومشیت الهی‌این بوده است که زنده بمانم تاشرحی از مشاهدات خود را بنویسم با صراحت لهجه میگویم سر موفقیت مشروطه خواهان را در دو موضوع باید کاوش کرد : اول گردش روزگار برله آزادیخواهان بود ؛ چنانکه مشروطه شدن‌دولت عثمانی در ابتدا موفقیت را بروی محمد علیمیرزا بست ؛ دوم - نبوغ رهبران عالم وفاضل و مجاهدین فرمانبر آذربایجان را باید نام برد .

وقتیکه مخبر آمریکائی در جشن باغ ارامنه تبریز ازمحمدخان برادر زاده ستارخان که یك پایش را در جنگ از دست داده بود مصاحبه کرد محمدخان گفت اگرپایم را بزمین بزنم زمین میشکافد ؛ مترجم هاج وواج شد که این مطلب را چگونه ترجمه کند زیرا محمدخان پانداشت که بزمین بکوبد ؛ فوراً مرحوم حاج علی دوا فروش گفت میفرمایند پای مستبدین باین‌خاك نخواهد رسید ؛ بدون تردید فکروقلم وسخن وتفنگ مشترکا آن افتخار بزرگ را بآذربایجان داد ولی‌یکصدم حقگداری وقدر شناسی در مقابل اینهمه فداکاری وازخودگذشتگی آزادیخواهان حقیقی انجام نگرفت ؛ بازروح مرحوم سید احمد کسروی شاد ، که اقلا دادسخن را در باره مجاهدین مدافع ادا کرده ولی مایهٔ تأسف است که باقی ماندگان مشروطه خواهان دست بقلم نزده و یادهای خود را ننوشته و در دریای یأس وسستی غوطه ورشدند ؛ واگرگاه وبیگاه گوشه‌ای ازانقلاب آذربایجان با قلم بعضی از مجاهدین نگارش یافته بیطرفی رارعایت نکرده و کوشیده‌اند که خدمات خود را برخ‌مردم بکشند بدین سبب نوشتهٔ آنان زیادقابل اعتماد نیست .

ما وقتیکه به‌تاریخ مقاومت آذربایجان مراجعه میکنیم میبینیم‌ازتاریخ توپ بستن‌مجلس شورای ملی تا روز نهم ماه‌محرم ۱۳۳۰ قمری عده‌ای مجاهد وفدائی در

مقابل نیروی محمد علیشاه مقاومت کرده و بالاخره باورود و حمله نیروی بیگانه متلاشی شده اند ومایه تأسف است که تا امروز منبع الهام این فدائیان پاکباز کشف نشده ونمی‌شود و باید قبول کرد که درمقابل نیرنگ بازان داخلی وخارجی تدبیرستارخان وباقر خان کافی نبوده است ؛ ستارخان وباقرخان رهبران جنگی بوده‌اند وبـدون تردید وظایف خود را بسیارخوب انجام داده‌اند ؛ ولی اداره سیاست روز را باید در جاهای دیگر جستجو کرد!

مثلث تبریز تهران واستامبول

مایهٔ تأسف است که تلگرافاتیکه قبل ازویرانی شورای ملی بین تبریز وتهران مبادله شده معلوم نیست کجا است آیا از بین رفته ویا کجا است ؛ میگویند در کتابخانه مجلس تلگرافاتی هست ؛ بهرصورت اطلاعات ناقصی که ازتألیفات کسروی، پرفسور براون مؤیدالاسلام ، وویجویه‌ای وغیره بدست میآید رهبران آزادی تبریز الهامات خودرا در درجه اول از نمایندگان آذربایجان درتهران بدست میآوردند ؛ و امضای تلگرافات هم اکثر از طرف آقایان سید حسن تقی‌زاده ـ حـاجی میرزا ابراهیم ومستشارالدوله بوده است .

۱ ـ تقی‌زاده تنهابمخابرات رسمی اکتفانکرده ومهمترین مطالب را باشخاص طرف اعتماد خود مینوشت وسردسته های مجاهدین آذربـایجان دستورات تقی‌زاده را بدون کم و کسر انجام میدادند ؛

۲ ـ اگربصورت نطقهای مجلس رجوع کنیم نطقهای سیدحسن تقی‌زاده بیش از دیگران مورد توجه قاطبه ملت ایران بوده ومیشود گفت که شهرت برق آسای تقی‌زاده از پدرباو ارث نرسیده بلکه نشر افکار روشن وسخنان محکمی که ازیك دهن گرم و آتشین بیرون میآمد اورامعروف کرد؛ معروف است میگویند محمدعلی شاه گفته بود که من‌ازصدای تقی‌زاده بیش ازصدای توپ میترسم ؛

۳ـ پس ازاینکه سیدحسن تقی‌زاده تهران راترك کرد وباستامبول رفت مرکز الهامات درشهرمذکورتشکیل شد؛ مرحوم میرزامحمدعلی خان تربیت اکثردرمسافرت بود مرحوم کسروی مسافرت او را از ترس مستبدین نمایانده و حال آنکه این

مسافرتها برای ملاقات باتقی زاده بوده و عمده وسیله ابلاغ و انتشار افکار ذیقیمت تقی‌زاده توسط برادران تربیت بوده و رضاتربیت مورد اعتماد کامل تقی‌زاده بوده‌است

علاوه بروجود تقی‌زاده دراستامبول، انجمن سعادت، وعده زیادی ازایرانیان ساکن استامبول از هیچگونه همراهی وتشریك مساعی کوتاهی نداشتند ! و صد ها شخصیتهای مهم از تبریز که سرمایهٔ عمر را در راه آزادی وقف کرده بودند بطور دائم با مراکز الهامات خارج‌ازایران در ارتباط بوده و بدون تظاهر کار میکردند !

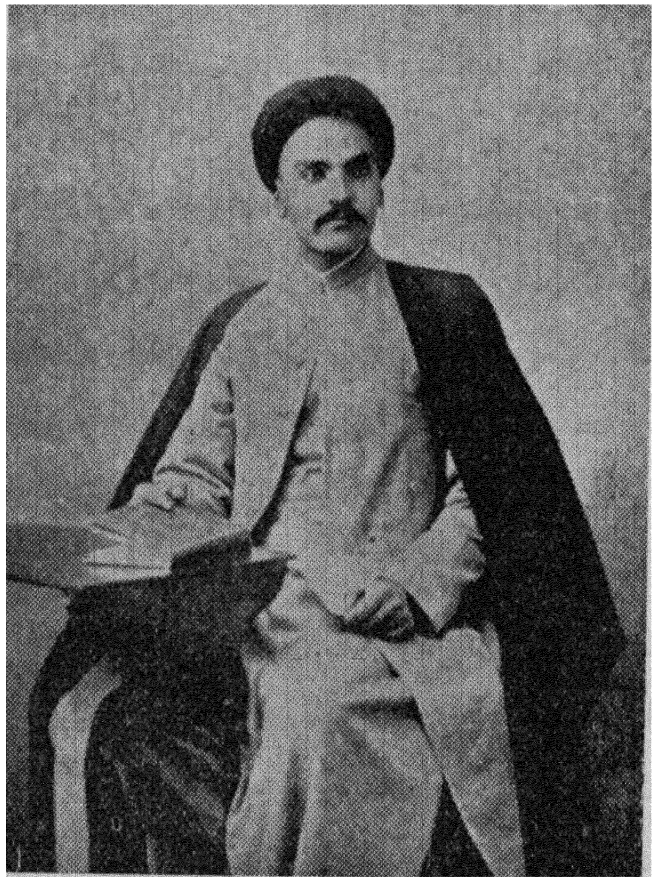

جناب آقای سید حسن تقی زاده یکی از بنیان گذاران معروف آزادی ومشروطیت درایران

گفتار پنجم

پیشروان انقلابات مشروطه در آذربایجان

حکومتهای سابق ایران همواره از وجود شخصیتهای بزرگ بیمناك بودند و بوسایل گوناگون بنابودی آنها میکوشیدند. تنها کسانی از کید و بهانه های عمال دولت رها بودند که لباس روحانی در بر داشتند و چون این گروه در امان بودند در جنبش مشروطه نیز بیش از دیگران مؤثر بوده و علناً در صف آزادیخواهان و مشروطه خواهان قرار گرفته اند. قبل از صدور فرمان مشروطیت ایران برای ملت دو راه در پیش بود راه نجات ویا راه فنا.

قرنها بود که خواب گران ملت را ربوده بود ولی عده‌ای بیدار بودند ودامن همت بکمر زدند که دیگران را هم بیدار نمایند اما این عمل محتاج تحمل زحمات زیاد بود یکجامعه خواب آلود وجامد محتاج تکانهای سختی است که ازخواب غفلت ومذلت بیدار شوداین نکبت وتیره روزی درسیصد سال قبل باین ملت بدبخت تحمیل شده بود همانطوریکه ریشهٔ درختی موردحمله آب دزدك وساقهٔ آن درمعرض هجوم کرم وبرگهای آن درمحل تجاوز ملخ قرار گرفت بآسانی دچار آفت ونیستی میشود ملت ایران هم ازپادشاهان نالایق وخود کامه ودول همسایه حریص ومتجاوز وعمال نادان ومالکین متعدی در شرف اضمحلال وفنا بود خوشبختانه در آخرین فرصت بدست عده‌ای از مردان بیدار ومیهن پرست ازخطرمرگ ونیستی نجات یافت این بیداران فقط انقلابیون وآزاد مردان مشروطیت ایران بودند!

چون اصل موضوع بحث ماوقایع انقلاب آذربایجان درمشروطیت ایران است

بنابراین منحصراً ازجریان انقلاب در آذربایجان بحث میکنیم (۱)

رهبران انقلاب آذربایجان را میشود بچهار گروه بقسمتهای زیرین تقسیم نمود.

۱ـ سیاسیون ومطلعین درجه اول. ۲ـ نویسندگان وواعظان وسخنورانی که شیفته و دلباخته آزادی بودند. ۳ـ تجار و کسبه. ٤ـ مجاهدین و مدافعین اصول آزادی.

سرآمدان این چهار گروه راجداگانه چنانکه از کتابهای تاریخ و یاد داشتها استخراج کرده وازحافظهٔ خود یاری گرفته‌ام درسطورزیرین نام میبرم:

۱ـ زبدهٔ سیاسیون اینان بودند: سیدحسن تقی‌زاده، محمدعلی تربیت، سیدحسن شریفزاده، علی‌مسیو، حاجی‌علی دوافروش، شیخ‌اسدالله‌ممقانی، ثقة‌الاسلام، سیدحسین خان عدالت، امام جمعه‌خوئی، حاج میرزا آقای فرشی

۲ـ نویسندگان‌عمده وسخنگویان بشرح‌زیر بودند: شیخ سلیم، میرزا حسین واعظ، رضازاده شفق، اسماعیل یکانی، سید محمدابوالضیاء، میرزا جواد ناطق یوسف خزدوز، میرزا علی‌ویجویه‌ای، میرزا غفارواعظ چرندابی، میرزا علی‌اصغر لیلی آبادی، میرزا آقا بلوری، حسین طاهرزاده بهزاد، حیدر خان عمو اوغلی میرزا غفارزنوزی، شیخ محمد خیابانی، سعید سلماسی، میرزا محمود غنی زاده

۱ـ جای شبهه وتردید نیست که‌مشوق وراهنمای حقیقی‌مجاهدین‌تبریز درایستادگی ومقاومت در مقابل نیروی شگرف استبداد عمده وصول احکام‌کتبی و نصایح‌وارشادپیشوایان دینی ملت‌ایران بوده ومخصوصاً طرفداری‌شایان تقدیریکه از طرف شاد روانان‌آخوند ملاکاظم خراسانی وآقاشیخ عبداله مازندرانی و آقا سید عبداله بهبهانی وآقا میرسید محمد طباطبائی‌ازاصول مشروطیت میشد مردم رادر تعقیب‌راهیکه در پیش‌گرفته بودند راسختر وجدی ترمیکرد.

ازطرف دیگرنطقهائیکه توسط راهنمایان اصول‌آزادی ومشروطیت ازقبیل سید جمال‌الدین اصفهانی‌وملك المتکلمین‌ویامقالات وگفتارهائیکه باقلم مرحوم مؤیدالاسلام وشادروان جهانگیرخان صور اسرافیل و دانشمندنامی علی اکبر دهخدا و مرحوم سید محمدرضا شیرازی وسایر نویسندگان وگویندگان تحریر میبافت بسرعت باطلاع فدائیان تبریز رسیده ومورد تقدیر واحترام و تأئیدقاطبه مشروطه خواهان آنخطه واقع میشد!

ولی چون برنامه این کتاب محدود بشرح وقایع تبریز بوده و حتی از سایر شهرهای آذربایجان مثل ارومیه (رضائیه) وخوی وسردرود واردبیل وماکووسلماس (شاهپور) وغیره‌که محل وقوع جنگهای خونین بوده و برای‌تاریخ مشروطیت ایران نوشتن‌تفصیل‌آنهاکمال ضرورت را داشت ومتأسفانه اسرار جریان‌آن تا امروز غیرمکشوف مانده نتوانستم‌جزو برنامه بیاورم چون‌خوشبختانه درکتب تاریخ مرحوم سید احمدکسروی و مرحوم حاجی میرزایحیی دولت آبادی ودوره شش‌جلدی آقای دکتر ملك زاده بطور تفصیل جریان‌انقلاب مشروطه درتهران وسایر شهرها نوشته شده است لهذا ذکرمختصر را زاید دانسته واز برنامه‌کتاب خارج نشدیم.

حاج میر عبدالا میر شیخ الاسلام ، میرزا محمد علی چرندابی ، ملا حمزه خیابانی

۳ - گروهی ازسران مجاهدین و فدائیان و مدافعین : ستارخان سردارملی، باقر خان سالار ملی ، محمد صادق خان چرندابی ، حسین خان باغبان ، میرزا آقا بالاخیابانی ، مشهدی هاشم اهرابی ، امیر حشمت نیساری ، اسد آقا چرندابی ، حسن آقای معروف بقفقازی چرندابی، میرهاشم خیابانی، حاجی محمد میراب لیلی آبادی، میرعلی اکبر پسر میرنصیر مقصودیه‌ای ، مشهدی محمد عمواوغلی سرخابی ، مشهدی محمد علی ناطق ، پاشابیك ، آیدین پاشا ، ابراهیم آقا ، مشهدی حسن خیاط معروف بقفقازی، حاجی خان پسرعلی مسیو . شاهزاده امان‌الله‌میرزا ، میرتقی قلیچ ، میرباقر ، مشهدی باقر خان ، خلیل خان علاف پاسدارارك ، پطروس خان ارمنی ، رجب خان سرابی، حاجی سطوت السلطنه، باسکرویل، یوزباشی تقی خیابانی، حسن کرد، مشهدی حسین کردرلو، حسین خان مارالانی ، زینال خان ، قوچعلی خان یکانی ، حاجی آقا قفقازی، میرزا علی اکبرمجاهد ، حاجی علی عمو (دیزی قایم) ، علیخان یاوراف ، فرج آقا زنوزی، گری (گرجی) ، نایب محمدآقا خیابانی (نجار) ، محمدخان برادر

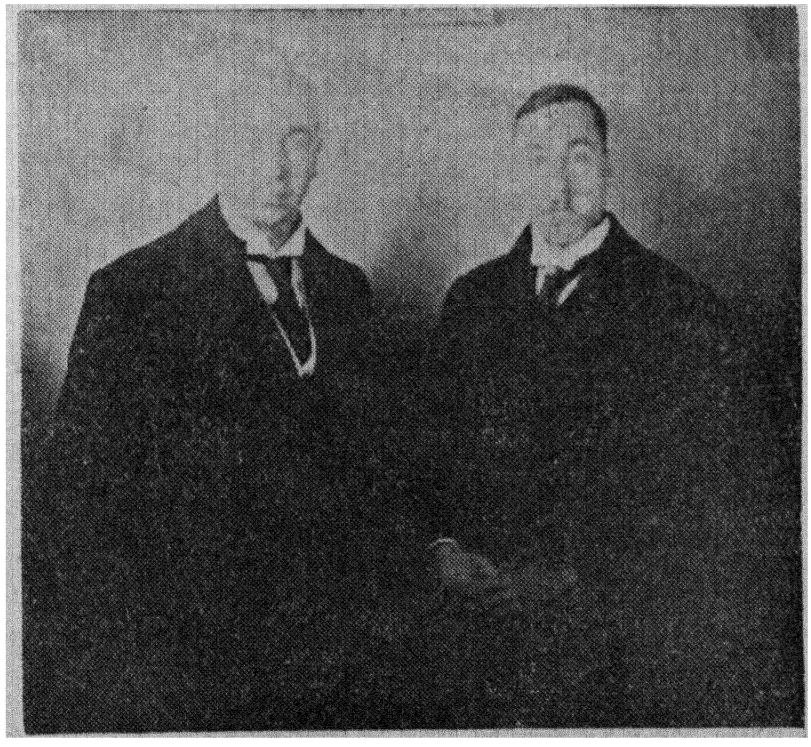

مرحوم محمدعلی تربیت یکی ازخدمتگزاران معروف مشروطیت که چند دوره بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد

زاده ستارخان، عباسعلی پسراله مدد ، محمدآقا پسر حاتم بیك ، نوراله خان یکانی مشهدی‌هاشم حراجچی ، یارمحمد خان کرمانشاهی،یوسف خان نیکپور چرندابی ، اسماعیل سرابی، ایلدرم خان‌لیلی آبادی،بخشعلی‌خان‌یکانی، جعفرخان اریك‌آغاجی، حاجی‌خان قفقازی،حسن دلی(درشبیخون‌باسمنج کشته شد)، نایب‌حسین‌یاپوشقانچی، نـایب حسن یا پو شقانچی ، غلامخان اهرابی ، مشهدی علی جوان ،شاطـر محمد حسین چرندابی، مشهدی‌هاشم معروف بقفقازی نایب حسن عیسی بیکلو ،ودادبیك، نایب آقاجان سردسته محافظین انجمن ایالتی وغیره. . . . .

٤-بعضی از اشخاص خیرو تجارو کسبه : حاجی مهدی کوزه کنانی ، حاجی محمد علی بادامچی ، میرزا ابراهیم قند فروش، معتمد التجار ، امین‌التجار ، حاجی رحیم باد کوبه چی، میرزاآقاحسینی کنسول ایران در طرابزون ، مشهدی‌علی آقا ماهوتچی، حاجی رسول صدقیانی ، حـاجی حسینقلی‌شبستری (استامبول) ، حاجی میرزا آقای فرشی ، حاجی رحیم قزوینی ، حاجی یوسف قزوینی ، جعفر آقا خامنهٔ حاجی‌علینقی گنجه‌ای، میر کریم‌بزاز، حاجی‌محمد بالا ، آقا محمد ابراهیم قفقای‌چی حاجی‌محمد تقی، معین الرعایا ، حاجی‌جلیل مرندی، محمد تقی‌بنکدار، محمد صادق علیزاده ، حاجی‌حسن‌آقا کوزه کنانی ، حـاجی میرزا حسن شکوهی ، حاجی کاظم ارومیه چی، میرعلی اکبر سراج، حسن‌آقا علیزاده وغیره

نحوه خدمات‌این چهار گروه متفاوت‌بود ازآنجمله‌سیاسیون ورهبران‌آزادی بطور کلی‌درپشت پرده باتمام وسایل ممکنه از قبیل تشکیل احزاب سیاسی وانتشار جرایدوتعلیم‌وتربیت‌سخنوران‌انقلاب دربیداری‌ملت‌میکوشیدندو باتدبیرهمه‌مشکلات وموانع‌را ازمیان‌برمیداشتند وراه را برای رسیدن بهدف صاف وهموارمیکردند . نویسندگان وسخنگویان که الهامات خود را ازسران سیاسی‌میگرفتند بانیروی‌قلم وسحر سخن ملت خواب آلود را تکان میدادند وبا انتشار شبنامه‌های مهیج‌ارکان استبداد رامیلرزاندند وباگفتارهای نوید دهنده و سخنان حکمت آمیز بکالبد ملت روح شهامت و مردانگی میدمیدند ؛ تجار و کسبه که سالهای سال پایمـال ظلم و ستم عمال جاهل وفراش باشی های نادان بودندو در هیچ دوران وزمانی بر ملك و دارائی‌خود تسلط نداشتند با طیب خاطروحضورقلب ثروت خود را در راه‌آزادی

ومشروطیت صرف میکردند . ایستادگی پنج ساله ملیون درمقابل دولتیان با کمکهای مالی وصرف نقدینهٔ تجار و کسبه عملی شده است درمیان تجار و کسبه و مردان شریف و بخشنده بیش ازحد بودند واینان در انقلاب آزادی آذربایجان حصه بزرگی درعهده داشته اند و بجرئت میتوان گفت که این گروه وظیفه مهم خویش را بخوبی انجام داده اند

مدافعین ومجاهدین دوران مشروطه که پرورش یافتگان سیاسیون وسخنوران بودند در نتیجه احساسات درونی و هیجان روحی شور و غلیان مردانگی سر از پا نمیشناختند و با بذل جان وریختن خون خود نهال آزادی را آبیاری میکردند . اگر نوشته شود که تلقینات اعجازمیکند مبالغه نشده است زیرا فدائیان وملیون در نتیجهٔ کنفرانسهای شبانه وتشویق وترغیب واعظان وسخنگویان در راه آزادی وفداکاری ودفاع از اصول مشروطیت باندازه‌ای حساس ومتهور و پردل شده بودند که درپشت پایهٔ یك دیوار ساعتها درمقابل دشمنان قوی پایداری کرده وپشت بدشمن نمیکردند .

به نظر نگارنده سر موفقیت وپیروزی آزادیخواهان مشروطیت آذربایجان در این نهفته بود که میان این چهار رکن اساسی انقلاب وحدتی وجود داشت واگر هم اختلاف نظر پیدا میشد باشوروتد بیر آنرا مرتفع میکردند .

گفتار ششم

اوضاع اجتماعی و فکری در آذربایجان قبل از انقلاب

یکی از مصیبتهای جبران ناپذیر یك ملت بیخبری از اوضاع دنیا و جریان سیاسی آنست ؛ بنظر بیاوریم که یك کشتی آتش گرفته و شعله های آن بآسمان صعود کرده و مسافرین غافل آن در سالن مشغول عیش و نوشند ؛ اوضاع آذربایجان قبل از مشروطیت بی شباهت به چنین کشتی نبود ؛ تبریزیان در نتیجه نادانی کشتیبان در تاریکی و بی خبری و بی اطلاعی از اوضاع دنیا فرو رفته و بایك وضعیت مبهم بآینده خطرناکی نگاه میکردند و منبع اطلاعات و الهامات آنان منحصر بمواعیظ و اعظان، و اجتماعات در این شهر درجه ۱ ایران منحصر به روضه خوانی و زنجیرزنی و شبیه گردانی جهال بود چنانکه در دهه اول ماه محرم سخنان این رهبران بی توشه منحصر بذکر مصیبت و در ماه مبارك رمضان هم مواعیظ آنان در اطراف مزایای روزه گرفتن و شکیات نماز و طهارت غیر مطهر بود ولی چون مردم از شنیدن مطالب مکرر خسته شده بودند و میل داشتند گفتار های تازه بشنوند عقب گم شده خود میرفتند؛ وعظ و خطابه های واعظ معروف به عینکی در مسجدی بهمین نام بیش از وعظ و خطابه در اصول و عقاید مذهبی شکل تآتر و تفریح را گرفته بود و در هر سال در روزهای معین در موضوعات غیرمفید و غیرمانوس صحبت میکرد و مردم هم که وسائل اشتغالات فکری و یا تفریحی نداشتند با طیب خاطر روزهای وعظ آقای عینکی را تنها نگذاشته و در پای منبر او حضور میافتند از آنجمله روزی که از نزول جبرائیل صحبت میکرد و وقتیکه رشته سخن را بفرود آمدن او میرساند یکمرتبه صد ها کبوتر سفید از دریچه های گنبد مسجد بداخل آن رها شده و فضای مسجد باطنین پر و بال آنها پر غلغه و پر هلهله شده و حضار هم پی در پی صلوات

میفرستادند : هروقت هم واعظ میخواست دهنش را باز بکند باز هم صلوات میفرستادند و یا روزیکه معراج را وصف میکرد قبلا عده ای در زیر منبر پنهان شده در موقع مناسب منبر آقارا بلند کرده و حضار هم باز پشت سرهم صلوات میفرستادند و گاهی این عمل را بشکل دیگری انجام میدادند مثلا مفتولهائی به پایه های منبر بسته و یکمرتبه سرسیمها رااز پشت بام بالا کشیده ومنبر را تا گنبد بلند میکردند. و آقای عینکی هم عادت کرده و بدون عصبانیت و تأثر و با کمال خوشحالی درروی منبر می نشست ومریدان راتماشا میکرد . ویادر روزیکه راجع بشدت آتش جهنم وشعله های جانسوز آن ذکر میکرد صدها منقلهای کوچك که قبلا با تخته های خشك و آلوده بنفت آماده نگه داشته بودند روشن کرده وفضای مسجد را ازشعله و دود آتش انباشته و نمونه از جهنم کوچك ایجاد میکردند : و حضار هم همصدا شده دستها را بآسمان بلند وفریاد واجهنما واجهنما می کشیدند : روزیکه از آمادگی لشگر زعفرجنی صحبت میکرد چند تا عقربیکه قبلا در توی قوطی های کبریت آماده کرده بودند بـه کف مسجد رها کرده و پشت سر آنها باصدای بلندبلند هش‌هش میکردند (توضیح آنکه مردم تبریـزهم به عقرب هش‌هش میگویند هم به‌الاغ) روزیکه صحبت ازشکیات نماز بود صدها نفراطراف منبر را احاطه کرده وازشکیات نماز پرسشهای غیر محدود میکردند و این پرسشها پایان نداشت بهمان اندازه که پرسشها بی‌سر و سامان بود پاسخهای آقای عینکی هم بهمان اندازه بی‌سروته درعین حال بالطف و با مزه و شیرین بود . از همه مضحکتر وعظ او درباره طهارت و نظافت زنانه بـود که شرح آن بـا یك کتاب جدی مناسب نیست و باید صرف نظر شود .

این تـوضیحات از وضع اجتماعی وفکری تبریز قبل از مشروطه و آزادی مشتی از خروار وقطره‌ای ازدریا محسوب میشود .

وچنانکه هرعمل عکس‌العملی تولید میکند این اوضاع هم عکس‌العملی پدید آوردومردم چند سال درمقابل نیروی محمدعلی شاه‌سینه سپر کرده وهزاران جوانان خود را قربانی کردند وتحولات عظیمی در ایران بوجود آوردند :

گفتار هفتم

نقش مطبوعات در انقلاب مشروطیت در آذربایجان

تبریز مثل کلیه شهرهای ایران در دریای بیخبری و بی اطلاعی غوطه ور و تألیفات وانتشارات منحصر برسالات وشکیات وطهارت وازدواج وطلاق بود و گاهگاهی هم بحکمت وفلسفه یونان میپرداختند ؛ ولی ازعلوم جدیده اثروخبری نبود ؛ واگرچند نفر مدارسی هم برای بیداری افراد تأسیس میکردند مثل مرحوم رشدیه و کمال ، وسعادت میرزا ابراهیم شمس آوری، طلاب نادان نیمکتهای آنهارا شکسته ومعلمین وشاگردان را فراری میدادند :. . . . . این بود وضعیت آذربایجان !

مردم آذربایجان طالب روزنامه بودند !

هر نسخه از روزنامه های حبل المتین ویاملانصرالدین ویا قانون بدست مردم میرسید دست بدست میشد ومردم باشوق ورغبت غیرقابل وصف میخواندند ؛ وبی سواد هاهم با رغبب زیاد بمطالب آن گوش میدادند .

مرحوم حاجی آخوند مدیر مدرسهٔ بهمان نام برادر مرحوم رشدیه جنت مکان راعلم الیقین نام نهاده بود ؛ میرزا ابراهیم مکتب دار که یکنفر مرد معمم بود مشتاق ودلداده ملانصرالدین بود ؛ بطور کلی نفوذ مقال و گفتار این دوروزنامه در مزرع دلها و افکار عمومی شیار های عمیقی ایجاد میکرد و بخصوص لطیفه های سیاسی ودوپهلو و تصاویر رنگین پرمعنی ملانصرالدین در بیداری و هوشیاری مردم نقش بزرگی بازی میکرد . باوجود اینکه مردم ازطرف بعضی ملاها میشنیدند که خواندن روزنامه ها شرعاً جایز نیست ولی همین گفتار ها بیشتر مردم را تشویق میکرد که



(شکل ٦)

انجمن اتحادیه شاگردان مدارس

بیشتر بخوانند و به بینند از چه جهت مقالات آنها با اصول دین ومذهب مباینت دارد.

شوخی های ملانصرالدین باشیخ الاسلام قفقاز وتشریح اعمال روزانهٔ او برای مردم بهترین سرگرمی بود. مردم مطالب ومقالات را با رفتار و کردار و اخلاق و طرز زندگانی پیشوایان مذهبی خود مقایسه نموده کم کم خودرا از زیر بار نفوذ آنان آزاد میکردند. واگر ازجهات سیاسی موضوع بگذریم میتوان گفت کـه یکی از محرکین اصلی تاراج رفتن منزل نظام‌العلما که درتاریخ ۱۳۱۶ قمری درایام حکومت امیرنظام کروسی واقع شده تأثیرمقالات روزنامه ها بوده است.

این دوروزنامه در دومحیط آزاد یکی در کلکته باقلم مرحوم مؤیدالاسلام و دیگری در قفقاز با قلم میرزا جلیل تحریر میبافت و اکثر دانشمندانیکه در محیط تیره وتار ایران قادر بانتشار مقالات خود نبودند با نام مستعار گفتارهای خود را در جراید فوق‌الذکر انتشار میدادند.

مقارن همان ایام روزنامه اختر بقلم پدر حسن خان اخترد راسلامبول وروزنامه حکمت بقلم میرزا مهدی خان تبریزی درقاهره وثریا وپرورش بقلم میرزا علی محمد خان کاشانی در مصر انتشار میبافت. وجراید مذبور درتبریز خوانندگان زیاد داشت

مجله (گنجینهٔ فنون)

متعاقب ایام مذکور آقای سید حسن تقی‌زاده با مرحوم میرزا محمد علی خان تربیت مجله گنجینهٔ فنون رادر تبریز بنیاد گذاشتندومرحوم سیدحسین خان عدالت نیز یکی از اعضای انجمن سری همقدم آقایان فوق بود و روزنامه عدالت را مینوشت.

مطبوعات پس از صدور فرمان مشروطه درآذربایجان

روزنامهٔ مصوردرایران اولین باردر آذربایجان انتشاریافت. نام این روزنامه‌ها آذربایجان وحشرات الارض بود که مدیرمسئول آن حاجی میرزا آقا بلوری ونقاش آن حسین طاهرزاده (برادراینجانب) بودوعلیقلی خان صفراف وعده‌ای ازدانشمندان مقالات آنها را می نوشتند.

در این ایام که هنوز محمد علیمیرزا ولیعهد در تبریز بود وبا شدت از انتشار مطبوعات جلوگیری میکرد نویسندگان ناچار اکثرمطالب مهم رابوسیله شب نامه

نشر میکردند. شبنامه‌های مذکور نامهای مختلفی داشت، از قبیل ولیعهد درچه حال است؛ مست و خراب است؛ مشغول حساب است؛ ویا: مجتهد گاوآهن درچه‌حال است؛ درفکر دهات است. ویا امام جمعه درچه حال است. مشغول نفاق است.... دست برگردن چاق‌است.

از طرف دیگر افکار عمومی ومقتضیات ایجاب میکرد که روزنامه هائی انتشاریابد بنابراین بامرور زمان روزنامه‌های انجمن‌ازطرف انجمن ایالتی‌وروزنامه شفق بقلم رضازاده شفق (دکترشفق فعلی) وروزنامه تبریز به قلم اسماعیل یکانی و محمود غنی‌زاده، و بعدها بقلم حسین آقا تبریزی. روزنامه **ناله ملت** بقلم مرحوم میرزاآقا ناله، **مکافات** بقلم میرزاآقا خان‌مکافات‌درخوی - و**مساوات** بقلم مرحوم سید محمد رضا مساوات وملاعمو ازطرف انجمن اسلامیه منتشر میشد وعلاوه براینها نشریات دیگری‌هم‌بود.

جرایدی‌که دراستانبول انتشار مییافت!

چنانکه سابقاً یاد آور شدم یکی از مراکز مهم ایرانیان آزاد یخواه شهر استانبول بود ودراین شهرآزاد روزنامه های **شیدا**. **وخاوروشمس** انتشار مییافت. روزنامه‌های مذکور بتمام شهرهای ایران میرسید و مورد استفاده قرارمیگرفت.

آثار قلمی‌میرزا عبدالرحیم طالب اف

آثار قلمی مرحوم طالب اف در بیداری افکار مردم ایران تأثیر فوق العاده داشته و**کتاب احمد یا سفینه‌طالبی** را درمدارس‌تدریس‌میکردند. تصاویر این کتاب راحسین طاهرزاده در شباب جوانی رسم کرده بود جالب توجه است که درآن ایام علاوه براینکه‌معلم نقاشی‌وجودنداشت وعامه نقاش را کافر میدانستند، درچنین‌ایامی نامبرده از خطر تکفیر نهراسید وتصاویر کتب مورد احتیاج را کشید.

سید محمدابوالضیاء

مرحرم سید محمدابوالضیاء شبستری یکی ازآزادیخواهانی میباشد که گفتار های نغزومثالهای نمکین اوسالهانقل مجالس ومحافل دانشمندان بود. مطالب معنی دار و دو پهلو ومثالهای خلق‌الساعهٔ آنمرحوم برای دیگران خالی از خطر نبود.

ولی چون او سید بود و سادات در امان بودند مردم از گفتار های نیشدار او اغماض میکردند با وصف این خدمت او هم رسیدند و به پاهای او چوب زدند. این مرد سیاسی و بذله گو روزنامه‌ای هم انتشارداد.

روزنامه **مجاهد** بقلم وی انتشار مییافت ومدتی هم روزنامه **اتحاد** بنام انجمن اتحاد که مرکز فعالیت مرحوم ستارخان بود بمدیریت او منتشر میشد.

سید حسن تقی‌زاده ومحمد امین رسول زاده وروزنامه ایران نو

بعد ازسال ۱۳۲٤ درتهران روزنامه‌ای بنام (ایران نو) انتشار یافت مؤسسین حقیقی این روزنامه آقایان فوق الذکر بودند مقالات روزنامه ایران نو که باسبك جدید وبی نظیر انتشار مییافته در مدت کمی درتمام شهرهای ایران شهرت بسزائی پیدا کرده است.

میرزا جهانگیرخان

روزنامه مشهور صوراسرافیل بقلم شهید راه آزادی میرزا جهانگیرخان وتصدی مرحوم میرزا قاسم‌خان صوراسرافیل درتهران انتشار مییافت.

این شور که درسراست مارا
روزی برود که سر نباشد

وصیت نامه روزنامه نویس

معروف است میگویند در زمان انقلاب مشروطه ایران نویسندگان پیوسته در معرض خطر بوده‌و قبل از انتشار روزنامه وصیت نامه خود را امضاء میکردند. محمد علیشاه پس‌از توپ بستن مجلس شورایملی میرزا جهانگیرخان‌را بجرم نویسندگی ومرحوم ملك المتکلمین‌را باتهام سخن رانیها با کمال بیرحمی وشقاوت کشت. میگویند درحال غضب دستها را بهم میمالید وتأسف میخورد که تقی زاده را بدست نیاورده تابا کشتن او آتش خشم و کینه خودرا فرونشاندو بارها گفته که من ازصدای نطق تقی زاده بیش از صدای توپ میترسم ودر وقت خواستن شام میگفته است که ببینید تقی‌زاده اجازه میدهد که شام بخوریم؟!

این مطلب کنایه‌از آن بود که روزیکه صدراعظم وقت ازطرف محمدعلیشاه درمجلس شورای ملی حاضرشد و گفت که آبدارخانه دربارجهت تهیه غذا پول ندارد

وحال که مجلس شورای ملی در کلیه کارهای کشور دخالت میکنند باید کسری هزینه دربار راهم بپردازد. سید جوانی که ملبس به لباده وعبا بود بلند شد و بالحن متین و محکم گفت اولا ما از کجا بدانیم که مطالبیکه گفتید از طرف شخص شاه است خوب بود این مطالب را اعلیحضرت همایونی مینوشتند تا مجلس شورای ملی کتباً پاسخ دهد

ثانیاً مجلس شورای ملی از روی رقم وحساب بودجه‌ای برای دربار معین کرده و خیلی بجا بود اعلیحضرت سازمان دربار را از روی بودجه مصوبه تنظیم مینمود تا آبدار خانه دربار بی پول نماند در اینصورت احتیاج باعزام صدر اعظم به مجلس شورای ملی نمیشد این سید بی باك تقی زاده بود.

نگارنده از بعضی از نمایندگان وقت شنیدم که بیانات سید حسن تقی زاده روح تازه ای بمجلس شورای ملی بخشید و نمایندگان صدای اورا ندای غیبی نام گذارده وهمه یکصدا بیانات اورا بافریادهای صحیح است تصدیق نمودند وصدراعظم هم پس از شنیدن بیانات تقی زاده از تریبون پائین آمده مجلس را ترك نمود این بود محمدعلیشاه از روی کنایه میگفت به بینید اگر تقی زاده اجازه میدهد شام بدهند!!

نطق مذکور بشهرت تقی زاده در ایران صد چندان افزود ومردم فهمیدند که دروجود این سیدجوان چه جرئت وجسارت فوق العاده وسرعت انتقال موجود است از آن به بعد پیشقدمان مشروطه افکار ونظریات تقی زاده را منبع الهامات خود قرار داده وبدون شور باوی هیچ اقدامی نمیکردند.

محمد علیشاه از کاریکاتور روزنامه ها وحشت داشت

قبل از انقلاب مشروطه مردم عوام شاه را ظل الله نامیده وجود اورا از گناهان مبری تصور میکردند بعداز برقراری اصول مشروطه وبسط فرهنگ وانتشار روزنامه‌ها گاهگاهی تصاویر اورا در صفحات جراید بشکلهای مضحکی منعکس میکردند(۱)

۱- تاریخ مطبوعات ایران بقلم پرفسور براون در تاریخ ۱۹۱٤ در کمبریج چاپ شده است نقاشیهای روزنامه هائی که باقلم آقای حسین طاهرزاده بهزاد ترسیم شده بقرار زیر است.

تبریز - روزنامه آذربایجان شماره ٦ بتاریخ ۱۹۰۷ سوم ماه مسیحی بمدیریت حاجی میرزا آقای بلوری

تبریز - روزنامه حشرات الارض شماره ٤ بتاریخ ۱۹۰۷ شانزدهم ماه مسیحی و ۱۳۲۵ هجری بمدیریت علیقلیخان صفراف

استانبول - روزنامه شیدا شماره ۱۵ بتاریخ یکشنبه ۲ محرم ۱۳۳۰ هجری

ومحمد علیشاه ازمشاهده آنها سخت عصبی میشد.

برادرم روزی که صحبت از انقلابات مشروطیت درمیان بود گفت وقتیکه درمرند

بقیهٔ پاورقی صفحه ۳۲

بعضی ازروزنامه های آذربایجان مثل این است که ازروزنامه ملانصرالدین الهام میگرفتند وهر دو بزبان ترکی چاپ میشد واشعار بامزه‌ای هم مبادله میکردند.

نویسندگان روزنامه آذربایجان که در محیط محدود آذربایجان زیست میکردند هرموفقیت کوچك را باشوخی برخ ملانصرالدین میکشیدند وملانصرالدین هم از دادن پاسخ عاجز نبود و ما بعضی از این اشعار را در اینجا میآوریم.

ملانصرالدین

هه‌دی گوروم نه‌اولددی بس | ای بالام ادعالرك | انجمن اهلنك قوچاق | سن دیمه‌دکمی برتکی
دوتمش ایدی یری کوکی | ناله لرك نوالرك | ورمیه جاك رضا کله | اولکه مزه اتابکی
یوقسا قانوبدا عیبکی | بوشلا میسان ادالرك | نولدی که تیزبوشالدی بس | ایش گورن انجمن ده کی
شمدی حریف سوزهمان | من دین اولدی اولمادی؟ | کهنه قابی همان دابان | من دین اولدی اولمادی

ازاین اشعار معلوم میشود که روزنامه آذربایجان نوشته بود که نخواهیم گذاشت که اتابك باولکه (جلگه) ایران باگذارد !وحالا پس از ورود اتابك برای ریشخند ویا تحریك ایرانیان اشعار بالارا چاپ کرده وروزنامه آذربایجان هم پس ازکشته شدن اتابك اشعارزیرین را پاسخ داد.

هه گوره سن یرنده در | بر برادعا مزی | من دیمدیم اتابکك | واردی باشندا برکلك
گورنجه مستجاب ایدوب | تاری بزیم دعامزی | ایمدی نجه اولدی ملاعمو | من دین اولدی اولمادی
ویردی کمال لطف ایله | مطلب و مدعامزی | سالمشیدی تزلزله | جانمی وا وطن سسی
ایمدی نجه اولدی ملاعمو | من دین اولدی اولمادی؟ | گلدی قولاغه ناگهان | قاصدخوش سخن سسی
انجمن اهلنون دیدون | غیرت و همتی گرك | نالا دیلر اتابکی | باتدی بونشئه دن سسی
سن سایانی کناره قوی | گور نلری سایارفلك | ایمدی نجه اولدی ملاعمو | من دین اولدی اولمادی

ملانصرالدین باین اشعار پاسخ میدهد. اشعارملا بسیار پرمعنی وقابل استفاده بوده است.

لوغالا شوب آگورمه مش | چوخدا بیله فریلدامیا ! | کهنی قابی بوتزلکه | تازه لنه اینا نیرام
تربیه سزاو شاق کمی | بوش بوشنا هریلدامیا | من دین اولیوب هله | گیرم اتابك اولدی ده
باش قولاغوك دوز لمیوب | چوخدا باسوب گورولداما | توپ تفنگز هانی | بحر عمیق حربده
دینمه دانشمایات بالام | من دین اولیوب هله ! | کشتی جنگز هانی | اسکی حمام در اسکی تاس
منتظم اولماش عمل | رونق کارا ولورمی یا ؟ | پس یگی رنگز هانی | دینمه دانیشمایات بالام
صبح طلوع ایتمه میش | وقت نهار الورمی یا ؟ | من دین اولیوب هله ! | سویله منه وزارت
برگل آچیلماق ایله ده | فصل بهار اولورمی یا ؟ | مالیه گزد و زه لدی می ؟ | یااوزون ال اوزون باپاخ
دینمه دانیشمایات بالام | سن دین اولیوب هله !! | قسالا شوب گوده لدی می؟ | الکه گزه شمندوفر
قتل ایله دیگز اتابکی | منکه بوامری دانمیرام | یول تا پابیلدی گلدی می؟ | دینمه دانشمایات بالام
وارگنه مین اتابکز | یوخسه عمللی قانمیرام | من دین اولیوب هله ؟

روزنامه آذربایجان درپاسخ ملا اشعاری منتشر کرده است که اینها از آن جمله است.

چوخلری اولکه دن قراخ | باخدی بزه هریلدادی | دور زمانی گورمه دن | فر فراتك فر یلدادی
اسکی قابی دابانی تك | بر نفسه جریلدادی | سنده که یوخدی حوصله | دینمه دانشما صبر ایله

دست عمال شجاع نظام گرفتار شده بودم در اثنای باز پرسی مأمورین عقب نقاشی میگشتند که کاریکاتور شاه را ترسیم کرده بود . در این کاریکاتور که در روز نامه حشرات الارض چاپ شده بود شکل شاه را مثل قورباغه چاقی کشیده بودم و اگر می فهمیدند که من آنرا ترسیم کرده‌ام بی شك اعدامم میکردند چون شرح جرایدفارسی در برلن از قبیل مجله کاوه و ایرانشهر بطور تفصیل در فصل مخصوص نوشته شده است در اینجا از شرح آن صرفنظر می‌شود .



فصل دوم

گفتار هشتم

نخستین انتخابات در تبریز

پس از وصول فرمان مشروطه ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ از طرف مرحوم مظفرالدین شاه مردم تبریز با اشتیاق غیرقابل وصفی مشغول انتخابات بودند انتخابات دوره اول شورای ملی صنفی بود و چون شرح آن در کتب و تواریخ نوشته شده توضیح آنرا زاید میدانم. روحیات مردم امروز را جع بانتخابات بکلی نقطهٔ مقابل روحیات مردم زمان دوره اول مشروطیت میباشد فرضاً امروز مردم انتظار و امید زیادی از منتخبین خود ندارند؛ و کاندیدها هم عقیده و دلبستگی زیادی به برآوردن نیازهای مردم ندارند ولی برعکس در دوره اول قانونگزاری مردم پابند لیاقت و شایستگی و ملکات فاضله کاندید های خود بوده و با ایمان و وجدان بیدار عقب اشخاصی میگشتند که در تالار شورای ملی از حقوق ملت ایران دفاع کنند میخواستند شخصیت هائی برای اینکار انتخاب بکنند که بخواهند و بتوانند این قطعه زمینی را که ایران نام دارد و از چندین هزار سال قبل از این جزو ارثیه ملت ایران محسوب میشود نگهداری بکنند؛ کاندید ها هم میدانستند که تقبل و عهده گرفتن نمایندگی در شورای ملی وظیفه بس سنگینی میباشد و اگر شایستگی این مقام را در خود نمیدیدند از قبول آن خوداری مینمودند تا شخصیتهای برجسته تر و مطلع تری این جایگاه را اشغال بکنند!! شایان توجه است که هم نامزدها، و هم مردم متوجه سنگینی وظیفه بوده و در مقابل هم بقرآن مجید قسم یاد میکردند که وظایف خود را انجام بدهند.

بطور خلاصه انتخابات آن زمان کاملا بی‌شائبه بود و برخلاف امروز ثروت نفوذ شخصی ، تشبث ، صرف‌پول ، داشتن رعایا ، و نظایر آن مورد توجه نبود بلکه صرفاً لیاقت شخصی وعقیده بانجام وظیفه وداشتن روح فداکاری وعشق وعلاقه‌خدمت بمیهن مد نظر بوده است وبس !

منتخبین دوره اول مجلس شورای ملی در آذربایجان اشخاص نامبرده زیرین بوده‌اند ۱ - سیدحسن‌تقی‌زاده ۲- حاج‌میرزا ابراهیم۳ - میرزا صادق‌مستشارالدوله ٤ - میرزا ابراهیم‌خان شرف‌الدوله ٥ - هدایت‌اله میرزا ٦ - حاج میرزا آقا فرشی ۷ - میرزا حسن‌خان احسن‌الدوله ۸ - حاج محمدآقا حریری ۹ - امام جمعه خوئی ۱۰ - میرزا عبدالرحیم طالبوف ۱۱ - میرهاشم شتربانی ۱۲ - میرزا فضلعلی آقا

برای درك میزان خلوص نیت واستحکام عقیده مردم راجع بانتخابات کافی است که متذکر بشویم سه نفراز دوازده نفر منتخبین آقایان سید حسن تقی زاده و میرهاشم درتهران‌وطالبوف درباد کوبه بودند وبا وجود غیبت آنان ، ازتبریز انتخاب شده بودند یکی از روزهائیکه بایستی در وصف آن گفتارهای شایسته نوشته بشود روز حرکت ۷ نفرنمایندگان آذربایجان بسمت تهران میباشد (۱)

آن روز تاریخی مصادف باسه شنبه۲۳ ذیحجه ۱۳۲٤ قمری بود در روزمذکور کلیه مردم دست‌از کسب و کارخود کشیده وبا شوروشعف زایدالوصف نمایندگان خود را مشایعت کردند در مسیر و معبر آنان طاق های نصرت‌بسته و در بالای آنها قرآنها گذاشته ، و با صلوات ودعای خیر آنانرا از زیر طاق نصرت های مزبور عبور داده وبا هزار عظمت وشکوه نمایندگان خود را بدرقه کردند . نمایندگان نخست در انجمن ایالتی حضور یافته وتشریفات تودیع وخدا حافظی را از موکلین خود باهزاران رازونیاز بعمل آوردند وازطرف ناطقین وسردسته های آزادیخواهان نطقهای پر شوری در تأئید اصول مشروطیت بعمل آمده واز طرف نمایندگان هم پاسخهائی درتأئید وتحکیم عهد وپیمان گفته شد سپس از انجمن حرکت کرده ، در تمام طول خیابانها مورد احترام قاطبه ملت قرار گرفته و جلوی مسجد امیر خیز که طاق نصرت بسته بودند مرحوم شیخ سلیم بالای منبر رفته وپس از خواندن خطبه

۱- آقایان سیدحسن‌تقی‌زاده میرهاشم وطالب اف‌در تبریز بوده ومرحوم امام جمعه خوئی‌و حاج محمدآقا حریری هم وسایل حرکت راآماده نکرده بودند.

نمایندگان را مخاطب قرار داده و بقرآن مجید قسم داد که بجز صلاح کشور ایران اقدامی نکنند و بغیر از نفع جامعه ایرانی حرفی نزنند و خارج از نیروی ایمان و قواعد شرح مبین اسلام و افکار عمومی نکیه گاه دیگری نداشته باشند. مرحوم شیخ سلیم آنچه که بنظرش میرسید و جزو وظایف نمایندگان تصور میکرد شرح میداد و تعهد میکرد و قرآن را شاهد میآورد که آذربایجانی ها باجان ومال پشتیبان و نگهبان آنان بوده ودر موقع لزوم وضرورت مجاهدین فدا کار حاضرند تانهران بروند ودر راه آزادی جانبازی کنند .

شیخ سلیم سپس چنین گفت، ای مردم ، این نمایندگان برگزیدگان شما هستند اول بامید پروردگار ودوم بامید پشتیبانی وحمایت شما جان بکف نهاده و بطرف تهران روانه هستند وظیفه شما است که دستورات آنانرا آویزه گوش قرار داده و بموقع اجرا بگذارید و بدانید بدون تقویت شما، از انجام وظیفه سنگینی که بآنان محول شده



(شکل ۷)

۸ نفر از نمایندگان دوره اول مجلس شورایملی از آذربایجان (از راست بچپ
۱- حاجی ابراهیم آقا ۲- مستشار الدوله ۳- طالب اف ۴- میرزا فضلعلی آقا
۵- شرف الدوله ۶- هدایت میرزا ۷- احسن الدوله ۸- حاج میرزا آقافرشی

عاجز خواهند ماند ؛ آیا شما تعهد میسپارید که در وفا داری و نگهبانی آنان کوتاهی نکنید ؛ در این دقیقه غریوو هلهله از مردم برخاست و صدای مردم در فضای تبریز طنین انداز شده ودلها را تکان داد حضار قسم وفاداری یاد کرده و گفتند مادر عهد خود ثابت قدمیم واگر موئی از سر نمایندگان ما در تهران کم شود تهران میآئیم و در حفظ جان آنان از جانبازی مضایقه نمیکنیم .

میرزا حسین واعظ نیز داد سخن داد و قرآن کریم را بالای دست نگهداشته و گفت ای مردم این کلام اله بین شما و نمایندگان شما حکم است ووظایفی را که هر دو گروه بعهده گرفته اید باید بطریق کاملی انجام دهید .

سخنان سخنوران درمیان شوروهلهله وفریادهای موافقت وشادی ادامه مییافت تا نمایندگان سوار درشکه شده حرکت نمودند .

برای درك این مطلب که آیا مردم تبریز و نمایندگان آنان وظایف و تعهدات خود را بطور شایسته انجام داده اند یا نه ؟ باید بمقاله ای (در میدان مشق چه خبر بود) مراجعه کرد .

گفتار نهم

یکی ازموفقیتهای بزرگ آزادیخواهان آذربایجان

چنانکه در فصل پنجم شرح داده‌شد ایستادگی آزادیخواهان طلسم راشکست پس از کشمکشهای مذکور محمد علیشاه ناچار شد که فرمان زیرین را صادر نماید.

جناب اشرف صدراعظم، سابق که دستخط فرموده بودیم که نیات مقدسه ما در توجه اجرای اصول قوانین اساسی که امضای آنرا خودمان ازشاه مرحوم انارالله برهانه گرفتیم بیش از آنست که ملت بتواندتصور کند این بدیهی است که ازهمانروز که فرمان شاه مبرور انارالله برهانه شرف صدور یافت امر به تأسیس مجلس شورا شددولت ایران دراعداددول مشروطه صاحب کنستوتسیون بشمارمیآیدمنتهی ملاحظه‌ای که دولت داشته این بوده است که میخواسته قوانین لازم برای انتظام وزارتخانه ها و دوائر حکومتی و مجالس بلدی سوابق شرع محمدی صل‌اله علیه‌نوشته و آنوقت بموقع اجرا گذاشته شود.

عین این‌دستخط ما را برای جنابان مستطابان حجج‌الاسلام سلمه‌اله‌تعالی ومجلس شورای ملی ابلاغ نمائید.

۲۷ ذیحجة الحرام ۱۳۱۴

گفتار دهم

درخواستهای هفتگانه تبریز

تبریز درحالیکه خود درآتش انقلاب می‌سوخت ازاقدامات مفید و تذکرات بتهران کوتاهی نمیکرداز آنجمله پیشنهادتلگرافی درخواست قبولی هفت ماده‌زیرین یکی از پرارزش‌ترین پیش‌بینی‌های تبریز محسوب میشود :

۱ ـ شخص همایونی باید دستخطی برای‌اسکات عامه صادر نمایند که دولت ایران مشروطه است .

۲ ـ عددوزرای مسئول‌فعلا ازهشت عدد متجاوزنیست وهرگاه بعدهاتشکیل یك وزارتخانه لازم گردد بامضای مجلس تشکیل داده خواهد شد .

۳ ـ از این به‌بعد از خارجه وزیر نبایدمعین ومقرر بشود .

٤ ـ درهرایالت وولایت بااطلاع‌مجلس شورای‌ملی انجمن محلی برقرار باشد

٥ ـ وزرای افتخاری ابدآنباید باشد ؛ یعنی اسم وزارت بجز برهشت نفروزیر مسئول در دایره دولت نباید برده شود .

٦ـ عزل مسیونوز وپریم ولاورس رئیس گمرگخانه تبریز فوراً لازم است .

۷ ـ عزل ساعد الملك .

گفتار یازدهم

میرهاشم باماموریت تازه به تبریز برمیگردد

محمدعلیشاه در تلگراف خود از یکطرف اصول مشروطه را تأئید کرده و از طرف دیگر اصول خود کامگی را خواستار بوده ودر پی آن بود که زیر سپر عبارات اصول شرع مخفی و فرمان مشروطه را از محور اساسی منحرف نماید میرهاشم که یکی از بنیاد گذاران انقلاب آذربایجان بود و پس از مدت کوتاهی از ولیعهد فریب خورد و بر ضد مشروطیت گامهای خطرناکی برمیداشت و آذربایجانیها اورا از تبریز تبعید کرده بودند در انتخابات تبریز ازطرف اهالی محلات شتربان وسرخاب کـه جبهه مخالف آزادی تشکیل داده بودند جزو ۱۲ نفر نمایندگـان شورای ملی انتخاب شده و در طهران اقامت داشت در هفتم محرم ۱۳۲۵ وارد تبریز شد .

ورود او بتبریز افکارعمومی رامتوجه خطرات جدیدی نمود ؛ وطولی نکشید که آثار وعلائم اقدامات ضدآزادی او ظاهر گردید و از آنجمله حاج میرزا حسن میلانی شب هنگام زخمی گردید و نیز حمله وقتل وغارت مردم بوسیلهٔ سواره‌های دولتی در شهرستانهای آذربایجان شدت یافت . و این عملیات نشان میداد که بهار آینده صحنه‌های پرخطری مشاهده خواهد شد دراین هنگام فعالیت مرحوم یوسف خزدوز که یکی از سردستگان معروف مجاهدین بودشایان ذکر میباشد این مجاهد فعال روزی نبود که یك توطئه مجددی برعلیه اصول مشروطه کشف ننماند وهفته‌ای نبود که نامه‌های متبادله توسط قاصد ها بین تهران وعمال استبداد تبریز بدست او نیفتد نـامبرده عین نامه ها را در انجمن ملی برای حضار ومجاهدین میخوانـد و آتش احساسات میهن

پرستی و فداکاری آنان را شعله ور میکرد دریك چنین ایام آشفته اخبار موثقی رسید که سواره های بیوك خان پسر رحیم خان و غیره در آبادیهای چند فرسخی تبریز مشغول چپاول و غارتگری هستند طولی نکشید که عده‌ای از غارت شدگان با وضعیت تأثر آوری در انجمن ملی حاضر شده و حضوراً برای رفع مزاحمت داد خواهی نمودند در این ایام نظام الملك والی تبریز و نصر السلطان هم حاکم میانج بود شکایات شاکیان پرده از روی عملیات برداشت و معلوم گردید که موضوع قتل و غارت ده (قره چمن) بادستور نظام الملك و توسط افراد نصر السلطان حاکم میانج انجام گرفته است این خبر خواب و آرام را از آزادیخواهان تبریز ربود و فوراً مردم بازار رابسته در انجمن ملی اجتماع کرده علماء را هم بانجمن احضار کردند پس از بررسی لازم نصر السلطان حاکم میانج مجرم شناخته شد و او هم اظهار کرد که من این اقدام را مطابق دستور نظام الملك والی آذربایجان انجام داده‌ام و نظام الملك هم دستور کتبی حاج میرزا حسن مجتهد را ارائه داد .

در انجمن ایالتی مرحوم شیخ سلیم که خیلی احساساتی بود شدیداً از مجتهد ایراد گرفت و کار بمنازعه کشیده و مجتهد کشیده‌ای بصورت شیخ سلیم زد و مجلس بهم خورد وقتیکه این خبر بمجاهدین رسید با اسلحه درانجمن ملی حاضر شده اجازه میخواستند که توهین وارده بشیخ سلیم را که یکی از رهبران آنان بود تلافی بکنند اعضای انجمن ملی جلسه‌ای تشکیل و پس از شور تصمیم اتخاذ نمودند که هیئتی از علماء و سران مجاهدین بقره چمن رفته و پس از رسیدگی و تامین امنیت و رفع ظلم و ستم از سکنه آنجا دلجوئی کرده رضایت آنانرا جلب بکنند . این عمل هم تولید عکس العمل کرد باین معنی که طرفداران حاج میرزا حسن مجتهد کرد هم آمده تقاضا کردند که شیخ سلیم و میرزا علی و یجویه‌ای و میرزا حسین واعظ و سایر سخنگویان آزادی را بعنوان محرك از تبریز تبعید کنند ولی توفیق حاصل نکردند . هر آن بنیروی مجاهدین و آزادیخواهان افزوده میشد و کار بجائی رسید که نمایندگان انجمن ملی از رفع تشنج عاجز ماندند . وبه حاج میرزا حسن مجتهد پیغام فرستادند که صلاح در این است که شهر را ترك کند والاحیات او دچار خطر است ،

این پیغام موثر افتاد ومجتهد بعنوان حسن نیت تبریز را ترك نمود درروز مزبورعده‌ایکه در پشت پرده برضد مشروطیت کارمیکردند جان خود را در خطر دیده وآنان نیز تبریز راترك کردند از قبیل : ملك‌التجار ، مرتضوی ، بصیرالسلطنه وغیره پس از رفتن آنها نظام‌السلطنه‌هم که حیاتش سخت درمعرض خطر بودتبریز را ترك کرد ولی انقلاب نخوابید وآتش در زیر خاکستر باقی ماند .



گفتار دوازدهم

نقش فرقه اجتماعیون عامیون در تبریز

انتشار فرمان مشروطه ایران در تاریخ ششم شهریور ماه ۱۲۸۵ - مطابق ۲۹ رجب ۱۳۲۴ در تبریز تولید وجد وسروری کرد که بیسابقه بود نویسنده کـه در آن تاریخ ۱۶ سال بیشتر نداشتم خاطر دارم تمام طبقات مردم از عوام تاخواص از انتشار فرمان مشروطیت اظهار مسرت میکردند ؛ بدون اینکه معنی حقیقی آنرا بفهمند ولی طولی نکشید که اختلافات شدیدی بین طبقات بظهور رسید ؛ حتی بعضی از کسانیکه روزهای اول خودشان را بیرق دار آزادی میدانستند در این ایام در پس پرده برعلیه آن مشغول فعالیت شدند ؛ میر هاشم و میر ربیع برادر آن وامثال آنها دررأس این اغفال شدگان قرار گرفتند طولی نکشید که مستبدین و آزادیخواهان بکلی از هم جدا شده و دو گروه متخاصم تشکیل دادند این دوطبقه یکی عمال دولت و دیگری افراد تجار و کسبه واستادکار و کارگر وافراد غیراداری بودند . پس از توپ بستن مجلس شورای ملی (سه شنبه دوم تیرماه مطابق بیست وسوم جمادی الاول ۱۳۲۶) این اختلاف بنهایت شدت خود رسید

مناسب میدانم که طرز تشکیل اردوی ملی را شرح داده وتوصیف کنم که مردم با چه احساساتی درسر دفترها حاضرشده و داوطلبانه نام نویسی میکردند وبنویسم که مردان با چه شوق وذوقی میخواستند هرچه زودتر اسلحه برداشته و با اردوی ملی جهت نجات مجلس شورای ملی بطرف تهران حرکت بکنند ولی این شرح مهم را موکول به قلم نویسندگان زبردست مینمایم. (نگارنده هیجده ساله بودم و برای این کار بزرگ نام نویسی کرده بودم) باوجود همه این، احساسات اشخاص مطلع ودانشمند میدانستند

که بدون اتحاد و اتفاق و رعایت اصول حزبی این اقدامات بنتیجه نخواهد رسید باید اقدام اساسی کرد در چنین ایام که کارها سخت پریشان بود مردی قوی قلب و با تدبیر ومطلع مثل علی مسیو قدعلم کرده وشالوده فرقه اجتماعیون عامیون را طرح ریزی کرد این مرد وطن پرست بافداکاریهای فوق العاده سازمان این فرقه را که شرح آن مفصل است اداره میکرد .

مرکز فعالیت این حزب کاملا محرمانه بود بطوریکه نام او را مرکز غیبی میگفتند عده‌ای مثل مرحوم حاج رسول صدقیانی، حاج علی دوافروش، یوسف خزدوز حاج علی نقی گنجهٔ، میرعلی اکبر سراج، حکاك باشی وغیره بارهبری علی مسیو مرکزی را جهت انجام تعلیمات مهم تشکیل میدادند باید توجه داشت که این کمیته بافرقه هم نام خوددر قفقاز رابطه سیاسی داشت دردرجه دوم روسای حوزه‌هائی بودند که هر کدام در زیر دست خود ۱۱ نفر عضو داشتند این اعضاء مدت مدیدی ، جز در تاریکی (برای اینکه مبادا همدیگر را بشناسند) بایکدیگر روبرو نمی‌شدند یعنی هر ۱۱ نفر دستور حزبی را از سر پرست همان عده دریافت میکردند ؛ خطرناکترین دستورات کمیته مرکزی بدون جزئی تخلف بموقع اجرا گذارده میشد !. در روزهای اول تشکیل این حزب مورد تمسخر فراشها و فراشباشیها واقع شد وخیال میکردند این سازمان را بااقدام کوچکی میتوانند نابود کنند ولی طولی نکشید که باشتباه خود پی بردند و عملیات این حزب تزلزل غیرقابل وصفی درارکان تشکیلات کدخدا ها وافکار فراشها وفراشباشیها ایجاد کرد و اعمال ناصواب وظالمانه آنها را بی اثر وخنثی نمود .

امروز از کلمه فراش و فراشباشی طبقه جوان مامطلبی درك نمیکنند ولی آنهائی که خاطرات دلخراشی از آن دوره دارند وقتیکه نام فراش و فراشباشی میشنوند بخشم میآیند . کافی است که از عملیات آنها مثالی در اینجا ذکر شود. کریم نامی که عضو حزب اجتماعیون بود ودر اجرای دستورات هیئت مرکزی بی باك و متهور بود در گردش شبانهٔ خود ازطرف دسته‌های فراشهای محله گرفتار شد فراشها این فدائی را به پاتوق فراشباشی برده دریك زیرزمین چهارمیخ کردند وروی بدن او شمعهای زیادی نصب و روشن نمودند وتاپایان سوختن شمعها بازپرسی را ادامه داده وخواسته بودند که اسرار حزب را فاش کند ولی وقتیکه موفقیت حاصل نکردند اورا قطعه قطعه کرده و بزندگی

این میهن پرست خاتمه دادند . مثال دیگر: حسن آقا نام مجاهد را زندانی کرده و یك پای آنرا در کند وزنجیر کرده و دستهای او را نیز بسته هر روز شلاق زده و پول میخواستند ؛ یك روز فراش فکر تازه کرده واز قوطی عقربی نزدیك پای زندانی انداخته واز زندانی پول خواست والتماس وخواهش حسن آقا بجائی نرسید بالاخره زندانی باپای چپ خود بایك ضربت عقرب را کشت ؛ فراش از این عمل سخت عصبی شده و او را شلاق زیاد زده و گفت : فلان فلان شده عقرب دولت را میکشی ؛ ای بابی عقرب دولت را میکشی ؛ این قبیل اعمال وحشیانه یکی دوتا نبود هرفردی از افراد این حزب که بدست فراشها میافتادسرنوشت مشابهی پیدا میکرد بنابراین درمقابل این تشکیلات مفصل آدم کشی ووحشیگری، یك حزبی که اعضای آن عبارت ازعده کسبه و وصنعتگر بودند چه فداکاری وچه رشادتهائی میبایست ازخود بروز بدهند تاپی این کاخ وحشیگری و استبداد راو اژگون بکنند .

حزب اجتماعیون وعامیون از دادن تلفات جانی ومالی مضایقه نکرده وخدمات غیر قابل شرح وتوصیف انجام داد با نهایت تأثر باید بدانیم صدی نود این فدائیان حقیقی در راه آزادی نابود شدند وچراغ خانوادگی آنها بکلی خاموش گشت برای مثال مرحوم علی مسیو ویوسف خزدوز و شیخ سلیم و حسین خان باغبان و محمد صادقخان چرندابی وموسی خان عمو زاده نویسنده و صدها فدائیان دیگر را میشود نام برد باید دانست که اکثر خانواده های این شهدای راه آزادی هم تلف شدند

برای درود بروح پاك این فدائیان راه آزادی و سربلندی بازماندگان آنان بعضی ازاین مردان پاك را نام میبرم .

یوسف خزدوز، حاج محمد میراب، میرزا آقابالا معروف به مکتب دار، ملاحمزه خیابانی، محمدصادق خان چرندابی، میرزا غفارواعظ چرندابی، میرعلی اکبر لیلی آبادی، شیخ الاسلام ششگلانی، حسین خان باغبان، میرعلی اکبرویجویهٔ، حسن آقا چرندابی یکعده دیگرهم که ازتبریز به قفقاز مسافرت کرده و درآن ایام مجدداً بنام مجاهدین قفقاز وارد تبریز شده بودند بدینقرار بودند .

مشهدی محمد علی ناطق (داروغه)، تقی اف، علی اکبرخان برادر میرزا جلیل ملانصرالدین، مشهدی اسماعیل (نابود کننده شجاع نظام)، اسدخان، صادق عموا غلی

بالاحسن وداد بیك (که بادو نفر گرجی درشبیخونی که باردوی عین‌الدوله در باسمنج زدند بشهادت رسیدند)

مشهدی محمد صادق خان، مشهدی‌حسن معروف بخیاط کـه بنام حاجی‌خان



(عکس ۸)

مرحوم کربلائی‌علی (معروف به‌مسیو)

معروف شد. واسد آقا (بغیر از اسد آقای معروف که در جنگ سمیتقو شهید شد) و صادق عمو اوغلی و عده دیگر باستثنای چند نفر گرجی و علی اکبر خان برادر میرزا جلیل هیچکدام از اینها قفقازی نبوده ولی لباس قفقازی در تن داشتند. چون معروف بود این اشخاص بمب ساز و بمب انداز هستند بنابراین در نظر گروه مستبدین اهمیت فوق العاده پیدا کرده بودند این بود که با مرور زمان عده زیادی هم از مجاهدین تبریز در شکل لباس قفقاز لباس دوخته و باینها ملحق شدند.

تشکیلات دیگری برضد مشروطه خواهان در محله دوه چی بنام انجمن اسلامیه بعمل آمده و توسط میرهاشم معروف و امام جمعه و حاجی میرمناف وغیره باحمایت و وپول محمد علی شاه مشغول فعالیت بودند محلات شتربان و سرخاب تا مغازه های مجدالملك که در انقلاب آذربایجان شاهد جنگها و کشتار های فراوانی میباشد در دست مستبدین بود. این مغازه ها سابقاً در دست مجاهدین بوده ولی در نتیجه زدوخورد سه روز بدست مستبدین افتاده بود. از تاریخ اولین جنگ که بین شتربانیها و آزادی خواهان بوقوع پیوست ببعد آزادیخواهان مجاهد نامیده شده و طرفداران محمدعلی شاه و انجمن اسلامیه هم مستبد نامیده میشدند. ولی اعضاء انجمن اسلامیه، مجاهدین را بابی نامیده و جنگجویان خودشان را طرفدار شرع اسلام مینامیدند. (۱)

این فرقه در حدود ۱۳۲۵ قمری تشکیل شده و تا ورود سربازان روسیه تزاری (اواخر ۱۳۳۹ قمری فعالیت داشت) متأسفانه در اواخر عده زیادی از فراشها و فراشباشیها

۱- از تاریخ ۱۳۱۶ هجری در تبریز مجالسی تشکیل میشد و در ضمن ادای رسوم عزاداری در یك اطاق مخصوصی عده ای مینشستند و دربارهٔ وضع قوانین صحبت میکردند در تاریخ هزار و سیصد و بیست و دو هجری که فاضل شربیانی وفات نمود حوادثی در شهر رخ داد که مردم را وادار باقدامات اساسی نمود و هیئتی انتخاب نمودند و اساسنامهٔ بنام اجتماعیون عامیون نوشته اسامی انتخاب شدگان میرزا محمد علیخان تربیت ــ میرزا ابوالحسن خان ــ حاج علی دوا فروش حاجی رسول صدقیانی میرابوالحسن میراب - میر جلیل - آقا موسی، مرتضوی میرزا - سیدحسن خان عدالت - کربلائی علی مسیو - در انتخابات هیئت رئیسه کربلای علی میسو را رابط قرار دادند و بایك اصول مقبولی تشکیل شعبات شروع گردید در تاریخ ۱۳۲۳ هجری علیقلی خان را پورتچی باشی راشبانه دستگیر و بخانه مرحوم شیخ اسماعیل هشترودی آوردند و پس از چند ساعت مذاکره و تهدید او را نیز باخودشان همراه نمودند که گزارشها را بولیعهد وقت طوری میداد که بخیر تشکیلات میشد - یوسف خزدار و حاج احمد نقاش جزو دسته های شعب بودند که هردو مرتکب بعضی اقدامات شده بودند که خلاف اصول تشکیلات بود یوسف خزدار را کشتند و حاج احمد نقاش بواسطه بعضی تقریرات محاکمه ای تبرئه شد بشرط باقی بودن در عضویت جمعیت تبعید شد که او را فرستادند از راه روسیه برشت و مسئله

بعبارت‌دیگر گروه‌ناپاك با تغییر لباس و نام وارد این‌حزب شدند و بنام پاك این حزب صدماتی وارد کردند.

قسمتی‌از نامه آقای‌حسین آقافشنگچی(تبریزی) مدیرروزنامه‌تبریزرا که ازتباطی با سازمان‌حزب اجتماعیون دارد بدون اظهار نظر در زیر صفحه۴۸(مقابل)میآوریم تـا شاید مورداستفاده تاریخ نویسان باشد.

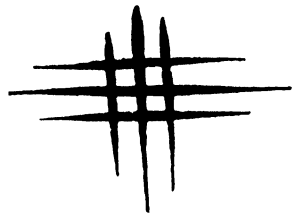

بقیهٔ پاورقی‌صفحه ۴۸

آقا بالاخان را خاتمه داد ویك روزنامه بنام شورای ایران مینوشتندکه در مغازه های مجیدالملك کوچهٔ بن‌بست ادارهٔ روزنامه بود. این مختصر بود ازگزارشات مقدماتی انقلاب‌که تا تاریخ ۲۹ رجب ۱۳۲۴ که تعطیل عمومی شد ودر مدت ۹ روز فرمان مشروطیت صادرگردیـد تـا در اواخر ۱۳۲۵ که مجلس بمباران شد حزب اجتماعیون عامیون‌که از اشخاص اخلاقی تشکیل یافته بود مبدل باشخاص جنگی‌گردید و بعضی از افرادآنها از حزب اجتماعیون بودند که اولش در شعبه امیرخیز ستارخان بوده وطبعاً جمعیت منحل شد.....

گفتار سیزدهم

آذربایجان قانون اساسی میخواهد !!

خدمات آذربایجانیها و تاکید آنان در تحریر و تدوین و تصویب قانون اساسی کمتراز ایستادگی و جنگ در مقابل نیروی دولت استبداد نبوده است !

اگر تلگرافات روزانهٔ پرازاصراروابرام آذربایجانیهانبود تهیه وتدوین‌قانون اساسی راطول داده وبالاخره هم‌بطور ناقص بتصویب میرسانیدند .

چقدر مایه تأسف است که جریان روزانه اجتماعات تلگرافخانه تبریز نوشته نشده وصورت مخابرات رانتوانسته‌اندنگهداری کنندتا معلوم‌شود دلدادگان آزادی چه فداکاریها وازخودگذشتگی‌ها برای وصول قانون اساسی‌ازخود بروز داده‌اند . ماهها زبدهٔ آذربایجانیهااز کسب‌و کاروتجارت‌خود دست کشیده‌ودر حیاط‌تلگرافخانه اجتماع نموده واز تهران قانون اساسی میخواستند .

این فکر برای هرشخص منصف تولید میشود که اگر تلگرافات پرارج و وگفتار های‌آتشین رهبران مشروطه‌تبریز،عشق وعلاقه فعالیت نمایندگان‌خودرادر تهران بجوش‌نیاورده وآنان هم ساکت وبدون جوش وخروش‌مثل‌سایر نمایندگان با محافظه کاری واحتیاط رفتار میکردند حتماً باآن عجله وشتاب و کار کردن شب وروز مشغول تهیه وتدوین قانون اساسی نمیشدند !

وهمچنین اگر راهنمائیها ونامه‌ها وتلگرافات سید حسن‌تقی‌زاده احساسات نمایندگان‌انجمنهای‌تبریز را بهیجان نمیآورد آنان‌این‌همه‌ایستادگی واصرار نمیورزیدند اگر چه کسانیکه‌شخصاًدر آن روزها درتلگرافخانه تبریز حضور نداشته وآن شورو ولوله وهیجان مردم را مشاهده نکرده باشند میزان اثرآنرا درتهران‌نمیتوانند درك کنند ! باوصف این برای روشن شدن ذهن خوانندگان چند تلگراف در زیرنقل میشود تاخوانندگان محترم با همیت موضوع پی‌ببرند .

حضور مبارك آقایان حجج الاسلام ووکلای آذربایجان دامت برکاتهم .
تلگراف مبارك برای عموم علمای اعلام وقاطبه ملت که بازارود کاکین را بسته و در تلگرافخانه مبارکه حاضرند قرائت و جواب عموم آقایان علما و ملت خواستن قانون است ؛ مادامیکه قانون نامه رابطرف آذربایجان حرکت ندهند (ارسال نکنند) بازارود کاکین باز نخواهد شد ؛ و از تلگرافخانه مبارکه بیرون نخواهیم رفت (انجمن ملی تبریز)



(عکس۹) جناب آقای سیدحسن تقی‌زاده در دورهٔ اول مجلس شورا

خلاصه پاسخ تلگرافی تهران

ازطهران پاسخی رسیده است که تهیه و تدوین قانون اساسی محتاج وقت بیشتری است و خوب است که اهالی محترم قدری بیشتر صبروحوصله داشته باشند و بیجهت در تلگرافخانه معطل نشده و بروند عقب تجارت و کسب خودشان ! تامجلس شورای ملی بافراغت کارخودش را انجام دهد .

مضمون تلگراف مزبور در تبریز حسن اثر بخشیده وتلگراف زیر را مخابره نمودند

خدمت وکلای محترم خودمان زحمت میدهیم تلگراف مبسوط و مفصل جنابان عالی زیارت شد و ازاینکه ترتیب وتدوین وتصحیح قانون اساسی راشرح فرموده اید نهایت تشکررا داریم ! معلوم میشود ملت آذربایجان رااین قدر ابله ونفهم بجا آورده اند که آنچه را خواسته ومستدعی شده اند ازروی نفهمی و عدم اطلاع تلقی نموده اندجادارد که باین حسن ظن جنابانعالی نسبت بموکلین خودتان تحسین وتمجید کنیم وحال آنکه ملت آذربایجان بااین هیجان عمومی تمام نقاط مملکت شکرخدا راچنان در روی نقشه صحیح حرکت کرده اند که مورد تعجب وتحسین تمام عقلا وسیاسیون واقع شده اند وبحمدالله تعالی تاامروز اتفاقی نشده که موجب انفعال وسرافکندگی وکلای محترم خودمان گردد وبااین مقدمات هیچ انتظار چنین بیمهری از وکلای محترم خودمان نداشتیم و چون برای نیل مقصود ازهمه چیزمان صرفنظر کرده ومتحمل همه نوع ناملایمات شده ایم باز قوه تحمل وطاقت صبوری داریم لیکن خواستن قانون اساسی را امروز برای خودمان ذخیره سعادت ونیك بختی ملت ومملکت دانسته باکمال عجز خواهانیم و اصرارهم نداریم که همین حالا تمام شده وبصحه همایونی موشح شود واگر بعد از این مدت اطاله بازامراروقت لازم دارد عرض نداریم تا هرمدتی برای تتمیم قانون اساسی وقت لازم باشد عموم ملت آذربایجان هم ازتمامی امورات شخصی وغیره تعطیل کرده درتلگرافخانه دولت وتوپخانه مبارکه که حریم آنست وفعلا مشغول چادر زدن هستیم نشسته منتظر اتمام قانون اساسی خواهیم بود و اینکه پاره اتفاقات ووقایع را مانع تتمیم قانون قرار میدهند اگر بامعان نظر ملاحظه فرمایند همه حوادث واقعه وانقلاب بواسطه تأخیر قانون اساسی وعدم تعیین تکالیف عامه بوده که هیچکس قانوناً محکوم بحدود معین نبوده محض اینکه این نوع تعطیل وهیجان عمومی وتحصن ملت درتلگرافخانه واطراف آن تعبیر باغتشاش وبلوائی در مجلس محترم دارالشوری کبرای ملی نشود صریحاً عرض میکنیم تاهر مدتیکه این ملت بیچاره تعطیل از کار کرده و در تلگرافخانه خواهند بود بهیچ وجه من الوجوه حرکات واتفاق نامناسبی رو نخواهد داد اما در تعطیل نظامنامه انجمنهای ایالتی که مدتی است تمام شده وهنوز بصحه همایونی موشح نشده چه میفرمائید علت تأخیر آن چیست وچرا باید وزراء عظام در امضاء وصحه همایونی آن این همه تعلل وتسامح فرمایند این آخرین عرضی است که عرضه میداریم تا قانون اساسی و نظامنامه انجمن

های ایالتی بامضای دولت نرسد از تعطیل وهیجان مظلومانه منصرف نخواهیم شد(عموم‌ملت آذربایجان)

پاسخ نمایندگان آذربایجان از تهران

مقصود از تلگراف مفصل امروزخدانخواسته نسبت نقصان‌فهم بموکلین محترم واردآوردن نبود غرض توضیح وتشریح جهات اطاله تصحیح قانون اساسی بود که محض احتراز از سوء شهرتیکه درباب قانون اساسی باطراف سرایت کرده بود لابد آقایان علماء اعلام به مداقه کامل هریك از مواد آنرا بتحت نظرمیآورند به تفصیلی که امروز صبح عرض شده درباب نظامنامه انجمن ایالتی مطلقا اهمال و مسامحه ازطرف دولت ملحوظ نیست سه چهارروز بیش نیست که قرائت چهارم آن نظامنامه تمام شده به صحه هم فرستاده شده است مجلس و وزراء باجد وجهد تمام مشغول رویت آن است انشاالله تا دوسه روز ازصحه‌همایونی میگذرد وعلاوه براینها کمیسیونی دیگرهرروزدرمجلس مشغول تصحیح نظامنامه حکام است که مرکب از پانزده ماده است حسن رفتار ملت آذربایجان در این مدت چنانکه موجب تحسین و تمجید عموم بوده باعث تشکر وسربلندی وکلای آذربایجان شده‌است غالبا عرایض‌مجدانه خادمان ملت در اسکات هیجان عمومی ورفع اغتشاشات محض حفظ این شرافت وامتیازیکه آذربایجان کسب‌نموده است بوده‌نخواسته‌ایم و نمیخواهیم که چنین‌افتخار بزرگ را بسهولت از دست دهیم واین موقع هم اطمینان کامل برنجات ملت محترم آذربایجان داریم‌هیچوقت علویت وشرف ومقصود خودشانراهرگزبه پستیهای اغتشاشات عادیه مشوب ومکدرنخواهند کرد لیکن مادامیکه اهالی‌تبریز دست ازکسب وکار خود کشیده‌دراطراف‌تلگرافخانه سرگردان بمانند بدیهی است حسیات وکالت ومقتضیات نگرانی از طرف مجلس ودولت فراغت خاطری در هیئت وکلاء نخواهدگذاشت که باحواس جمع مشغول خدمات محوله باشند و لابد عوض اشتغال به تنظیم وتدوین‌نظامنامه ها باید در تلگرافخانه بالتماس و التجاء امرار وقت شود و اگر این ترتیب صرفه وصلاح عمومی را تأمین مینمایند ما هم عرض نداریم الساعه مرخص شده برویم که اسباب تسریع وتتمیم فرمایشات راجعه بنظامنامه‌ها تدارك نمائیم التماس آخراین است که که اهالی محترم هم باماهمراهی نموده و بیجهت پریشانی حواس وافکاررا باعث نشوند . (وکلای آذربایجان)

تلگراف ازتبریز بتهران

خدمت جنابان آقایان وکلای محترم‌آذربایجان بانهایت احترام‌عرض می کنیم -

ازدیروزتابحال آنچه راتصور بفرمائید اقدامات لازم بهرلسان و بیان بملت عرضه شدهیچ تدبیردرمقابل اراده عمومی منتج نتیجه نشدمخصوصاًلایحه قریب باین مضمون نوشته باعضاء انجمن داده‌اند که دراین مدت هرچه شما

وکلای محترم بملت فرموده‌اید وصلاح دانسته‌اید تمرد ازقبول فرمایشات مقرره نکرده‌ایم تاجان داریم باقتضای انسانیت ووکالتیکه داده‌ایم تحاشی وتمرد نخواهیم داشت ولیکن دراین چند روز اخیره برماملت ثابت شده وقراین خارجی هم بخوبی معلوم میدارد که عرایض شما اعضای انجمن هم درتهران پیشرفت ندارد زیرا تابامروز درهرقسم مطلبی که بتوسط وکلای محترم آذربایجان بجاهای لازم معروض داشته‌اید ابداً اعتنائی نکرده‌اند بلکه قابل استماع ندانسته‌اندو ومـاملت نمی‌فهمیم معنی مجلس دارالشوری کبری وانجمنهای ایـالتی چیست بالجمله صریحاً عرض میکنیم تاقانون اساسی بامضای دولت و شخص سلطنت نرسیده ازتعطیل عموم منصرف نخواهیم شدوازشماو کلای خودمان هم استدعای مخصوص داریم دیگردراین مسئله تجدید مطلب نفرموده و برخودتان زحمت ندهید انتهی حالا باین ترتیب که عرض شد بحقوق اسلامیت وهمه انبیا واولیاء قسم است که اشکالات اهالی ومتقاعدکردن عامه ازقدرت این بندگان خارج است ازجنابانعالی مستدعی هستیم تفضلا اقدام صحیحی بفرمائید این مطلب را هم بدانید اهالی تهیه ماهانه برای خودشان کرده وآناماناً مشغول استحکـام اساس تحصن ومطالبهٔ قانون اساسی میباشند چه ضرردارد مجلس دارالشوری واولیاء دولت وضع حالیه شهر وهیجان عامه را محرمانه ازتلگرافخانه سئوال فرمایند تامعلوم شودآنچه راعرض کرده‌ایم عشری ازاعشارازهزاریك ماوقع نیست دیگررأی و اختیار باجنابانعالی است وفعلا ازاین بندگان غیرازعـرض مستدعیات ملت کاری ساخته نیست زیراوعده ونوید این مدت یکمرتبه وبکلی اعتبارات بندگان رادرپیش ملت برده وروی اظهار هیچگونـه مطلبی بملت نداریم وچون درتلگراف حضوری دیروزفرموده بودید که مجلس دارالشوری برای رعایت سلیقه ومسلك یکقطعه ایران ازملاحظات عمومی صرفنظر نمیتوانند بکنند جواب ملت این است که مگرملت آذربایجان دراقدامات خودشان ملاحظه صرفه خودشان راداشته‌اند که یاخدای نکرده سایراهالی نقاط ممالك محروسه ایران رادرمستدعیات خودشان سهیم وشریك ندانسته‌اند که مجلس دارالشوری این نسبت راباآذربایجانی میدهد. (انجمن ملی تبریز)

تلگراف از تهران به تبریز

علت تأخیر قانون اساسی را ده روز است مشروحاً عرض کـردیم کـه کمسیونی منتخب شده دوماه تمام مشغول ترتیب آن شد درثانی کمسیونی دیگر چند روز بتنقیح آن مشغول گشت لیکن چند ماده آن شرعاً جای تأمل بودلهذا کمسیونی ثانی مرکب ازآقایان حجج الاسلام وچندنفردیگر ازعلمای اعـلام و ودانشمندان وکلای آذربـایجان وغیره چند روزاست بتطبیق آن بامـوازین شرعیه سعی وجهددارند اگرمقصود ازوضع قانون این است که لایجری بماند سهل است مجلس رامتهم بعدم اعتناء شرع مطهر نمایند صریح بفرمـائید همین امروزمداخله بآقایان علماء اعلام راقطع نموده وبصحه همایونی برسانیم اگر استفاده ازقوانین منحصر بتأمین اجرا است باسوء شهرتیکه مسبوق شده است

قبل از تطبیق باقوانین شرع مقدس چنین قانونی درمملکت اسلام هرگز بموقع اجرانخواهدرسید پس تکلیف قطعی مارامعین فرمائید یاهیجان عمومی ساکت شده واهالی بسر کارخود رفته امان دهند بسرفرصت هم بشود بعجله آقایان علماء اعلام تکلیف خودرا اداکنند واین سوء شهرت مرتفع گردد ویا صراحتاً عدم لزوم مطابقت آنرا باشرع انور بیان وامرفرمایند فوراً اطاعت کرده بامضاء همیونی بفرستیم .

حاضرین تلگرافخانه (امام جمعه) (مستشارالدوله) (محمداسماعیل)

تلگراف از تبریز بتهران

مفهوم تلگرافات جنابانعالی بر این است که ازبرای اتمام قانون اساسی چند روزاستمهال شود بسیارخوب عموم ملت عرض میکنند تاچند روز قانون اساسی تمام و بصحه مبارکه اعلیحضرت همایونی خواهد رسید معین و تصریح فرمائید که عموماً درتلگراف خانه بکمال سکوت وآرام نشسته منتظر شوند وبجنابانعالی هم دردسر ندهند تااینکه قانون اساسی راتمام نموده بصحه مبارکه رسانیده بملت برسانید آسوده شوند. (انجمن ملی تبریز)

تلگراف مجدد از تبریز بتهران

خدمت وکلای محترم آذربایجان دامت تائیداتهم (دستی ازدور برآتش دارید)

انقلاب وهیجان عمومی در مطالبه قانون اساسی باعلی درجه رسیده جواب تلگراف دیروزتابحال مرحمت نفرموده‌اید تأخیر جواب را حمل برعدم اعتناء میکنند مستدعی آنکه تشریف فرمای تلگرافخانه شوید وجواب را حضوراً بفرمائید .

(انجمن ملی تبریز)

تلگراف از تهران بتبریز

خدمت جنابان آقایان عظام دام اجلالهم وضع قوانین وبامضاءرسانیدن آنهاازتکالیف حتمیه وکلای ملت است خصوصاً آنکه هموطنان عزیزو برادران غیرتمند مابرای مطالبه این قانون درهیجان فوق‌العاده وزحمت وخسارت‌فوق الطاقه باشند خداوند شاهد است دراین چند روزکه اهالی غیور تبریز برای اخذحقی ازحقوق مسلمه خود سلب راحت ازخود نموده‌اند بکلی فراغت خاطر وراحت آسایش جسمانی وروحانی ازمامنسلب است لیکن بشرحیکه مکررعرض شده است قانون اساسی هنوزبتصویب مجلس نرسیده است که بامضاء برود سوء شهرت که درآذربایجان ازبابت قانون اساسی متوجه مجلس دارالشوری بوده لازم آورد که مجلسی مرکب ازحضرات حجج‌الاسلام وعلماء اعلام مواد آنرا بشرع انورتطبیق نماید چند روزاست مشغول مطابقه هستند حال خادمان ملت درتکلیف خود متحیریم نه بآقایان علماء اعلام میتوانیم گفت که از مطابقه صرف نظر فرمایند ونه برادران عزیز تبریزی خواهش مارا قبول میکنند که

چند روز دیگر سرداد وستد خود رفته فرصت بدهند کـه قانون اساسی ازاین مرحله خلاص شده بامضاء برود. (یحیی) (تقی زاده) (حاجی میرزا ابراهیم) (محمد) (میرزا آقا) (مشتشار الدوله)

تلگراف از تبریز بطهران

واله باله این بندگان شریك دردو زحمت جنابانعالی هستیم لیکن تأسف داریم که فرمایش جنابانعالی وعرایض بندگانرا ملت نمیپذیرند چنانکه دیروز عرض کردیم قانون اساسی تا چند روز دیگر ازاعمان نظر آقایان حجج الاسلام خواهد گذشت که بالزام مدت را اسکات نموده وبنوید امضای آن بسکوت و سکون در تلگرافخانه نشسته منتظر بشارت امضاء قانون اساسی باشند (انجمن ملی تبریز)

تلگراف از تهران به تبریز

برای اینکه کمیسیون مطابقه با شرع انور کـار خود را تمام نموده بعد در مجلس قرائت شده بعداز تصویب پاکنویس شده بامضاء برود ودرآنجا هیئت وزراء نظر نموده بامضای همایونی برسد اقلا ۲۰ روز مدت لازم است سعی تمام داریم بلکه انشاءالله زودتر تمام نموده آسایش هموطنان عزیز رافراهم بیاوریم الساعه بمجلس میرویم که مشغول انجام همین خدمت باشیم ولی چون نمیتوانیم راضی باشیم که برادران محترم از داد وستد مشاغل خود بازمانده گرفتار این همه زحمت وخسارت باشند بانگرانی کلی میروم واستدعا داریم وکلای محترم در اسکات هیجان عمومی بذل همت فرمایند. (مستشار الدوله) (یحیی) (فضلعلی) (تقی زاده) (شرف الدوله) (ابراهیم) (محمد) (میرزا آقا)

تلگراف از تبریز بطهران

خدمت وکلای آذربایجان دامت تائیداتهم .

وضع انقلاب شهر از امروز صبح بتحریر نمیآیـد تمامی اهل شهر در هیجان حتی طایفه نسوان بابچه های شیرخواره در مساجد محلات جمع اهالی بیطاقتی و بیصبری راباعلی درجه رسانده تسکین وتسلی اهالی امکان نـدارد حق تعالی تفضل فرماید . (انجمن ملی تبریز)

از تهران تلگرافاً چنین پاسخ میرسد.

انجمن محترم ملی- با اینکه حضرت مستطاب حجت الاسلام آقـای سید عبداله مجتهد دامت برکاته کسالت دارند بنا باستدعای جمعی باطبیب ودوا از صبح تشریف آورده وباتفاق حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای سید محمد مجتهد دامت برکاته وآقایان علمای اعلام مشغول تطبیق هستند ! وتا کار مطابقه تمام نشود وهرچند شب لازم شود درمجلس بسر برده وبدولت منزل خودشان معاودت نخواهند فرمود ! امیدواریم باجدیتیکه همگی دراین باب دارند تطبیق قانون اساسی خیلی زودتر تمام شود حضرات آقایان حجج الاسلام دامت تأئیداتهم و مجلس شورای ملی مساعی کامله تعهد میفرمایند که تصویب دولت وامضای همایونی

بطول نیانجامیده وهرچه‌زودترهموطنان عزیزراازشدایدانتظار وهیجان‌خلاص فرمایند لهذا (استدعای) چند روزی را مکررمیکنیم که برادران غیرتمند بسر داد وستد خود رفته فراغت خاطری بخادمان ملت‌احسان فرمایند که از نهایت اضطراب و نگرانی خلاص شده ومشغول خدمت باشیم !

حاضرین مجلس : **فضلی - مستشارالدوله - تقی‌زاده - ابراهیم**

این تلگراف نمونه‌ای بیش‌نیست واگر نامه‌های خصوصی‌وپیامهائیکه‌توسط قاصد واصل گردیده و کلیه تلگرافات جمع آوری میشد یك جلد کتاب جداگانه را تشکیل میداد ؛ ومتأسفانه این قبیل اسناد از بین رفته ویا در جاهائی مانده است که ما دست رسی بآنها نداریم .

از مفاد این تلگرافات میشود بمیزان شدت احساسات و تأثیر غیر قابل‌انکار آن در افکار عمومی تهران پی بردوخوانندگان نباید تلگرافات پی درپی واصرار لاینقطع انجمن ملی تبریز را برای وصول قانون اساسی ساده تلقی نموده ودلیل به بی حوصله گی آنان بدانند ؛ وبدون تردیدآنان توسط آقای سید حسن تقی‌زاده و سایر نمایندگان آذربایجان از پشت پرده اطلاع داشته ومیدانستند که تاخیردرتدوین وتصویب قانون‌اساسی ممکن است که به ازبین رفتن اساس‌مشروطه وآزادی منتهی شود . بنا براین اقدامات آذربایجانیها در این موضوع هم مثل ایستادگی در مقابل نیروی دولت استبداد تهران شایان همه گونه قدردانی وقدرشناسی میباشد .



فصل سوم

گفتار چهاردهم

چگونه میتوانستیم از ورود رحیم‌خان جلوگیری کنیم

از پیش آمد های اواسط سال ۱۳۲۵

بچهٔ کوچکی بودم واز شنیدن صدای موسیقی نظامی وحشت میکردم ؛ دائی من مرا دلداری میداد ومیگفت صدای موسیقی هفت لشگراست وترتیبات اورا برای من شرح میداد.

از پانزده سالگی هوس صیدوشکاردراحساسات من تولید شده بود ؛ مخصوصاً در فصل زمستان روزهائیکه برف در روی زمین مینشت اغلب روزها از سحرگاه با همدوشان خود شهر تبریزرا پشت‌سر گذارده ودر دامنه کوههای جنوب‌تبریزعقب شکار میدویدیم بعید نیست تعریف وتوصیفی که از ابراز رشادت ومهارت دراسب سواری پدران خودشنیده بودیم‌هوس‌شکاردرافکارمن پیداشده بود بهرصورت‌ازاول شباب جوانی همسایه های محله مرابا تفنك دیده و شناخته بودند ؛ در یك چنین‌ایامی (۲۹ رجب ۱۳۲٤) صحبت از بست نشستن عده‌ای در کنسولخانه انگلیس در میان بود؛ازاین‌صحبتها(بجزعده‌ای معدودی) نه گویندگان چیزی‌میفهمیدند نه شنوندگان طولی نکشید درتاریخ ۸ شعبان ۱۳۲٤ قمری جشن وچراغانی باشکوهی بعمل‌آورده وگفتند قبله عالم برای ملت خودفرمان آزادی ومشروطه اعطا فرموده‌اند ؛ ازاین هم چیزی‌نفهمیدیم ماکه جوان وبی‌تجربه بودیم‌حتی‌سالخوردگان بجزعدهٔ‌معدودی هم نفهمیدند ؛ طولی نکشید (درتاریخ ۲۳ ذیقعده ۱۳۲٤) ۱۲ نفر نماینده انتخاب

و بسمت تهران حرکت کردند ؛ بعد از حرکت نمایندگان گاهگاهی مطالبی شنیده میشد ولی نه روزنامه ای وجودداشت و نه‌خواننده ؛؛درهمان‌ایام‌شنیده‌میشد که شبنامه هائی نوشته میشود. یکروز صفرعلی‌خان که بعد ها فهمیدیم که پسرمیرزا علیقلی‌خان راپورتچی باشی ولیعهد بوده است باحتیاط و محرمانه حکایت میکرد که از طرف مجاهدین نامه‌ای بعنوان محمد علی میرزاولیعهد نوشته وشب‌زیر بالش رختخواب او گذاشته‌اند واین عمل‌او راخیلی‌متوحش کرده است‌ازمضمون‌نامه‌چیززیادی‌نمیگفت همانقدر میگفت که گویا او راتهدید کرده‌اند که خلاف اصول مشروطه رفتارنکند برای دفعه اول بود که کلمه مجاهد را شنیدیم . پس از فوت مرحوم مظفرالدین‌شاه محمد علیمیرزا ولیعهد اودرماه‌شوال‌بطرف تهران حرکت وپادشاهی‌اواعلان گردید در تاریخ ۲۳ جمادی‌الاول۱۳۲۶ شایع شد که مجلس را توپ بسته ونابود کرده‌اند اگر چه اکثریت مردم نه‌از کلمه‌مشروطه چیزی میفهمیدند و نه‌ازمجلس. ولی روح صمیمیت درمیان مردم ایمان و اطمینانی‌نسبت بهمدیگر تولید و همه را همفکر و هم‌عقیده کرده بود ؛ یکعده اشخاصیکه بعنوان ریش‌سفید یاسردسته‌یامشروطه خواه معروف‌شده بودند حرفهای آنها درمیان جامعه فوق‌العاده مؤثربودوهرچه آنها اظهار میکردند جامعه اطاعت میکرد . جای‌حیرت وتعجب در اینجابود که نه قانون وجود داشت ونه مقررات نه رئیس ونه مرئوس ، دستور ها فقط جنبه اخلاقی داشت ولی این دستورات‌اخلاقی بافدا کردن جان استقبال میشد. حیرت در اینجا است که بدون تشکیلات وبدون وسائل تبلیغات درعرض‌مدت دوروز در میان مردم شور وهیجانی بوجود آمد که قویترین دلها را بتکان میآورد .

در سربازخانه داوطلب مینویسند !

همسالان بمن اطلاع دادند که در سربازخانه دفتر گذاشته شده و داوطلبان برای حرکت بتهران نام‌نویسی میکنند وماهم برویم‌اسم خودمان را بنویسیم من که با تفنگ انس گرفته بودم از این پیشنهاد بدم نیامده و متفقاراه افتاده و وقتیکه وارد سر باز خانه شدیم جوش و خروشی مشاهده کردیم که قلم از وصف او عاجز است پیر مردی بالای سکوی آب انبار رفته و با صدای رسا و محکم میگفت ای

مردان غیور تبریز مگر شما نبودید که تقبل کردید و بقرآن قسم خوردید که جان نمایندگان خود را حفظ کنید اینك جان نمایندگان شما دچارخطر است فقط ابراز رشادت ومردانگی شما است که آنها را از خطر نجات میدهد و این یك بیت را با شور وهیجانی گفت که مردم بی اختیار گریه کردند.

عشق شیری است قوی پنجه و میگوید فاش
هر که از جان گذرد بگذرد از بیشه ما

میگفت، مردم آذربایجان از روز نخست قدم بر عرصهٔ جانبازی و فداکاری گذاشته اند، صفات تاریخی آذربایجانی این نیست که قدم را پس بکشد یا باید، مردانه

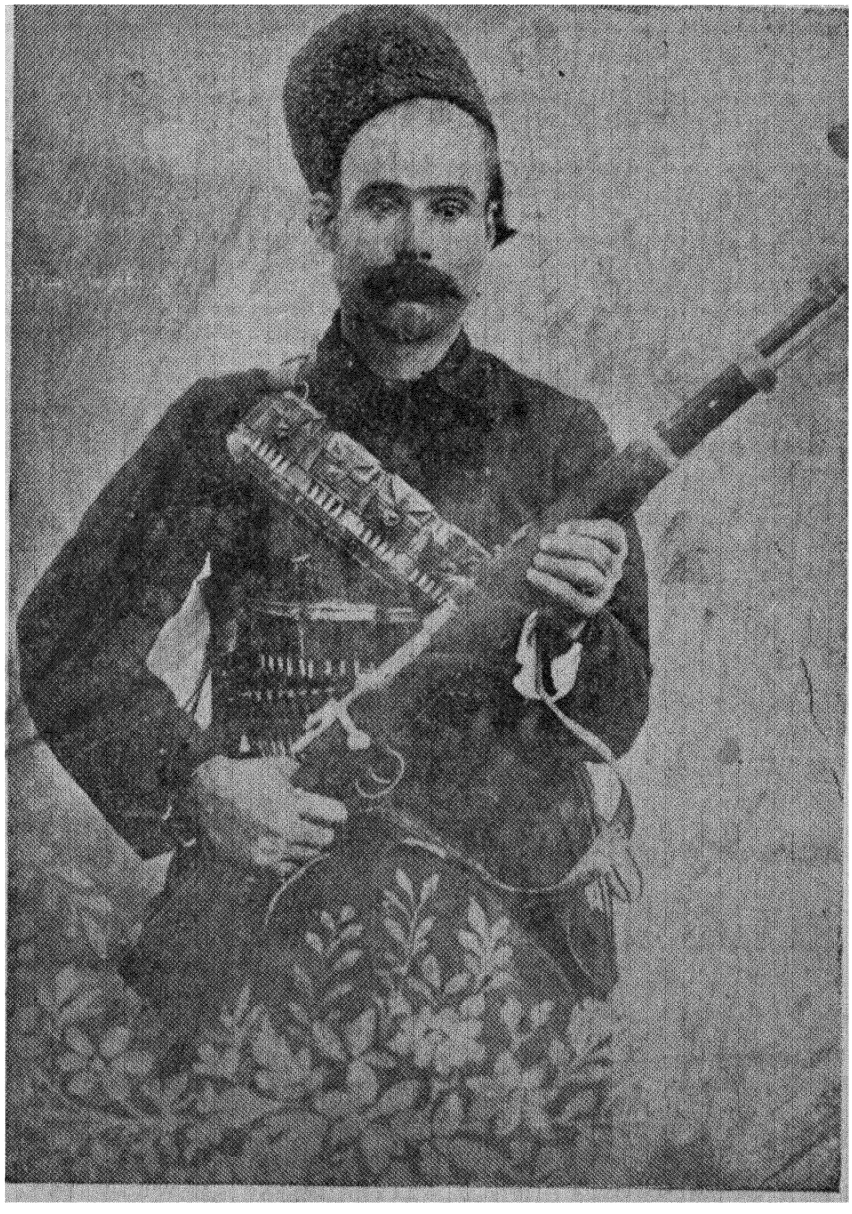

(عکس ۱۰) باقر خان سالار ملی مدافع جانباز تبریز

جان بدهیم و یا آنچه که را خواسته‌ایم بگیریم من متأسفم که این پیرمرد را نشناختم. خاطر دارم مرحوم علی جوان که بعد ها شهید شد با چشم پر از اشك دست مرا گرفت و گفت دیگر معطل چه هستیم بیانام نویسی کنیم. همینقدر پس از نام نویسی گفته شد تا سه روز دیگر خودمانرا آماده حرکت کنیم. باشادی تمام و بایك احساسات پراز غرور ملی بخانه مراجعت ومشغول تهیه وسایل حرکت شدیم. فردای آنروز برای کسب توضیحات بیشتری در محل سرباز خانه حاضر شدیم و دیدیم گرده اول صف کشیده و با اسب و تفنگ آماده حرکت هستند و رشید الملك هم رئیس قوم معین شده است. در آنجا برای دفعه اول بود که نام باقرخان وستارخان راشنیدیم؛ وبااشتیاق واحساسات پراز فداکاری آنانرا بدرقه کردیم. من قبلا تفنگ داشتم ولی رفقای من مثل علی جوان و مشهد عبد الرحمن ومیر ابوطالب ومشهدی رضا و چند نفردیگر مشغول تهیه تفنك وفشنك وقطاروغیره گردیدند. چند روزی طول نکشید که اوضاع تبریز دگرگون شدفراشهای خون آشام دست بکار شده وبرای گرفتن آتش چشم مردم عده ای را دستگیر و بسیاه چال انداختند رهبران صلاح در این دیدند مجاهدینی را که تاباسمنج رفته بودند بشهر برگردانند. چون خودتبریزسخت دچارخطرشده بود. درهمان ایام دفعه اول بود که درسربازخانه یك جوان لاغر اندام آتشین زبان ومعمم را دیدم که در بالای سکوی آب انبار سربازخانه اینطور سخن آغاز کرد:

ای اهالی غیور تبریز رشادت وجوانمردی شما کجاررفته است محمدعلی شاه که او میبایستی حقوق ما را حفظ کند کعبهٔ آمال ما یعنی مجلس شورای ما را بتوپ بسته است اگر کوچکترین سستی ومسامحه از خود بروز بدهید کشتار در اینجا هم شروع خواهد شد در این اثنا بود که صدا و یك آواز رعدآسا از مردم بلند شد و وفریاد کشیدندمابرای فداکاری وجانبازی حاضریم !!

این مرد میرزا جواد ناطق بود فردای آن روز مرحوم شریف زاده هم نطق کرده ومردم را برای فداکاری وابراز رشادت دعوت نمود؛ روزها همانطور با شور و هیجان میگذشت و هر روز اتفاقاتی میافتاد. از یکطرف کدخداها وفراشباشیها و فراشها ودوله ها وسلطنه ها وخلوت ها ونظایر آنها ابراز فعالیت میکردند؛ اینها

ازحیث وسایل کاروقدرت وقساوت قلب و آزمودگی کاملامجهز بودند. ازطرف دیگر عده انگشت شمار از اشخاصیکه بخارجه مسافرت کرده و اطلاعات ناقصی از اصول مشروطیت بدست آورده بودند مثل علی میسو ، حاجی‌علی دوافروش ، حاجی رسول صدقیانی، شریف‌زاده ونظایر آنهاو بعضی ازتجار و کسبه ازقبیل‌حاجی‌مهدی کوزه‌کنانی ، میرعلی‌اکبر سراج ، حاجی‌امین‌التجار ، یوسف خزدوز ، حاجی‌احمد نقاش وقلعه‌بان باشی ، میرزا ابراهیم قند فروش وعده‌ای‌اشخاص پیروجوان‌ساده و بی‌تجربه که در عمر خود بغیر از چشیدن طعم زجروشکنجه‌وتوسری خوردن و مظلوم‌واقع شدن‌مزه‌ای از حیات نچشیده بودند جان خود را در طبق اخلاص گذاشته و آماده جانبازی‌بودند. هنوز هم‌من دچار حیرت هستم که این گروه دوم بچه امید و بچه جسارت و به اتکای چه نیروئی درمقابل آن‌خونخواران ومستبدین ووحشی های دو آتشه صف‌آرائی کرده بودندآیا همان افرادبی‌پناه نبودند که تا چند ماه قبل دچار هرگونه جور وستم وظلم وشکنجه و بی‌عدالتی شده و کوچکترین صدائی از خود بروز نمیدادند؟پاسخ این‌سئوال‌رادر گفتاردیگری‌خواهیم‌داد وخواهیم دید که‌عشق و علاقه و روح فداکاری وتجربیات چگونه مردان‌عاجز وترسوورنجور و بی دست و پا را تبدیل بمردان فداکار و شیردل و نترس میکند ونیز نتیجه صف آرائی گروه ستمدیده رادر گفتار های بعد خواهیم دید .

گفتار پانزدهم

چگونه وارد فرقه اجتماعیون عامیون شدیم !

چنانکه در بالا اسم بردیم مشهدی علی معروف به جوان که پسر مشهدی اسماعیل قورخانه چی بود و پدرش در سانحه حریق قورخانه چشمهای خود را از دست داده بود جوان باشور و فداکاری بوده و در این کشمکش و غلیان، از همه بیشتر بهر مکانی رفته و بهر محفلی سرزده واز هر کسی مطلبی میشنید با رفقا در میان میگذاشت ؛ روزی به نگارنده گفت میگویند کسانی هستند که نام آنها را فدائی گذاشته اند واگر کشته شوند به بهشت خواهند رفت بیا ماهم فدائی بشویم !! من پاسخ دادم که فدائی هستیم دیگر فدائی شدن مثل فراش شدن ولیعهد نیست که مبلغی بدهیم و یك نشان حضرت اقدس بگلاهمان بزنیم (کسانیکه بخاطردارند میدانند که در آن ایام ولیعهد ایران همه وقت در آذربایجان ساکن بودنشانهائی به فراشها میدادو بدینوسیله مجاز میشدند بمال وجان وناموس مردم همه گونه تجاوز و تطاول بکنند و اسم آن نشانها را نشان حضرت اقدس مینامیدند) مشهدی علی بمن توضیح داد که این موضوع اینطور نیست واظهار کرد که یك مرکز غیبی وجود دارد که آنجا را هیچکس نمیشناسد ودستورات را هم همان مرکز غیبی میدهد؛ وپذیرفتن عضو هم بااین شرایط است که پس از اینکه تحقیقات کاملی در اطراف اخلاق داوطلب خوشنامی فامیل او بعمل آمد ورقه عضویت صادر میکنند ومابابد درخواستی نوشته وبآن مرکز غیبی بفرستیم تا شاید پذیرفته بشویم ؛ این درخواست تهیه وتسلیم کردید پس از مدتی برگهای عضویت بشمارهٔ ۲۶ و ۲۷ بدست ما رسید وما را بمرکز غیبی دعوت کردند و با کمال حیرت و تعجب مشاهده کردیم که بداخل خانه ای دلالت شدیم که بهیچ عنوان روشنائی نداشت

و کسانیکه باما صحبت می کردند در تاریکی برق اسلحه آنان مشاهده میشد و در ظلمت تاریکی کوچکترین علامتی جهت شناسائی از آنها مشاهده نکردیم و تعهدات کتبی از ما گرفته . و معرفی چند نفر جوان پاك ورشید وفداکار راازما خواستار شدند وعلاوه کردند که فدائیان باید اجرای اوامر مرکز غیبی را بدون مسامحه و تعلل انجام دهند؛ حفظ اسرار مرکز غیبی و انجام امریکه باقرعه بیکنفر اصابت وصادر میشد جزو شرایط اساسی بود ؛ عدم تعدی وتجاوز بمردم وبرعکس ابراز محبت وهمدردی با آنان و حفظ اخلاق حسنه ورفتار پسندیده توصیه شده وعدم تماس با مستبدین وامثال آنها را تاکید کردند . این تعهدات را کتباً از ما گرفتند و گفتند وقتیکه تعداد شما بده نفر برسد حفاظت وحراست محله شما درشبها بشما واگذار خواهد شدسپس خانه مرکز غیبی را ترك وبمنزل خود برگشتیم .

گفتار شانزدهم

فدائیان با چه شرایط انتخاب میشدند

چنانکه در بالا نوشتیم فدائیان در تحت شرایط دقیقی انتخاب میشدند صرف نظر از اینکه خودشخص داوطلب باشد یا او را دعوت بکنند قبل‌ازمذاکره مستقیم با خوددداوطلب محرمانه‌دراطراف اخلاق اووافرادعائله‌او بررسیهای کاملی میکردند پس از اینکه گزارش رضایت بخش میرسید آنوقت مذاکرات شفاهی شروع شده و در درجه سوم تعهدات کتبی گرفته‌میشد. یکی از سنگینترین شرایط این بوده که پس از تعهد ودریافت عنوان فدائی ملزم بود کلیه اسرار را حفظ بکنند.

اگرخلاف او ثابت میشد جانش دچار خطربود چنانکه بعدها خواهیم دید یوسف خز دوز راباتهام بروز دادن اسرار در روزروشن گلوله‌باران کردند

بنا بتوضیح بالا انتخاب ومعرفی‌فدائی‌محتاج بررسیهای کامل بودپس‌ازتحمل زحمات فوق العاده اشخاص ذیل وپذیرفته شدند.

۱ ـ میرابوطالب (هنوز زنده‌است) ۲ ـ مشهدی‌علی‌جوان (کشته‌شده است) ۳ـشاطرخلیل (زخمی‌شده) ٤ـمحمدحسین‌برادرشاطرخلیل ٥ ـ مشهدی‌عبدالرحمن (زخمی‌شده) ٦ ـ کربلای رحیم معروف‌بقورخانه‌چی ۷ ـ کربلای رضا (کشته‌شد) ۸ ـ محمدآقا عموزاده اینجانب(کشته شد) ۹ ـ شاطررضا(کشته شد).

۱۰ ـ موسی‌خان (نوه عموی اینجانب) (کشته‌شد) ۱۱ ـ شاطرمحمد حسین برادرمحمدصادق‌خان‌معروف که‌بعدأرئیس‌مجاهدین‌محله‌ماشد(کشته‌شد)۱۲ـحضری گوران (کشته شد) ۱۳ ـ قاسم‌گوران (اولین قربانی‌مجاهدین) ۱٤ـ اینجانب(دو دفعه زخم برداشتم).

چنانکه ملاحظه میشود از ۱٤ نفرهشت نفربامروزمان شربت شهادت نوشیدند وچند نفردیگرهم زخم برداشتند وتاآنجائیکه‌اطلاع دارم بجزاینجانب‌میرابوطالب همه‌وفات یافته‌اند از تاریخ ورودشخاص فوق‌الذکربعد درمحله چرنداب پاسداری درشبها برقرار گردید.

گفتار هفدهم

طرز پاسداری وعلامت مخصوص فدائیان

بامرور زمان دراکثر محله‌های تبریز فدائیان پاسداری میکردند وبطور محرمانه حدود محلات معین شده بود وهیچ دسته مجاز نبود که از آن حدود تجاوز بکند دراین ایام که هنوز کلانتریهای سابق که توسط کدخدا وفراشباشی و وفراش اداره میشد گاهگاهی بین‌فدائیان ودسته های‌فراش بنام گزمه تصادمات خونینی‌پیش میامد دسته های فدائیان که در اثنای گردش وپاسداری باهمدیگر مصادف می‌شدند میبایست توسط رمزی همدیگر را بشناسند !! این علامت جمله (یاعلی‌الاعلی) بود ولی بعد ها فراشها این رمز را بدست آورده وسوء استفاده ها کردند چنانکه شبی در خیابانیکه منتهی بباغ معروف به توماس میشد دسته پنج نفری ما با دسته فراشها مصادف شدند وهمان رمزرا گفتند و بی‌پروا خیلی نزدیك‌آمده تاده قدمی رسیدند وقتیکه عده دسته مارا کمتر یافتند بدون درنگ باششلول ما را هدف تیرقراردادند تیر کلاه مرا سوراخ کرده تا خواستم بجنبم دیدم‌پشت سرمن کسی بخاك افتاده‌است. چون در آئین فدائی فرار یکی از جرمهای سنگین بود بدون اینکه بخود ترس و واهمه راه بدهم فرصت ندادم که حریف تیردوم را خالی بکند قاتل را گرفتیم وبقیه فرار کردند قاتل‌خان علی نام داشت که خود اوهم گوران بود سپس درتاریکی شب تشخیص دادیم که قاسم‌خان که پشت سر اینجانب بوده از پیشانیش تیر خورده و در حال اغماء میباشد وقبل از اینکه بمنزلش برسانیم جان سپرد. درتبریز قاسم خان‌اولین قربانی مشروطه بعد از تشکیلات فدائیان بودخان علی را مطابق دستور مرکزغیبی ویا بعبارت دیگر مرحوم علی مسیو بارك تسلیم کردیم . کلاه سوراخ من‌هم وسیله



(عکس۱۱) شجاع نظام آماده حمله میشود

تفریح دوستان گردید . بعداز این علاوه برذکریاعلی الاعلی هرشب اسم شب علاحده بما میدادند. این گرفتاری خانعلی کـه خودش یکی از لوطی های معروف محسوب و دارای سوابق قتل و جنایت زیادی بود شهرت پیدا کرده وتأثیر عمیقی بخشید و بخصوص فراشها که فدائیان را ندیده و نمی شناختند بیشتر دچار رعب و هراس گردیدند بنابراین مدتهای طولانی کدخدا ها وفراش بـاشی ها بـدون نتیجه زحمت میکشیدند تا بتواند فدائیان رابشناسند وموفق نمیشدند. چنانکه میدانیم هـر عمل سری تأثیرش صد برابر کارهای آشکار میباشد لهذا یکعده جوانهای بیتجربه و یـا مردان ستمدیده وترسو و بی دست و پای دیروزی درنتیجه سازمان صحیح ودستورالعمل های بیریا ولوله وتزلزل وهراس غیرقابل وصفی درارکـان متصدیـان ظلم وستم و جنایتکاران دیروزی بنام فراش وتشکیلات استبدادی انداخت ایامی رسید کـه این فراشها شبها جرئت نداشتند که از محل مأموریت خودشان خارج بشونـد بخصوص بامرور زمان بتعداد فدائیان افزوده‌شد وفراشان بکلی منزوی شدند!

گفتار هیجدهم

انجام مأموریتهای خطرناك

ممکن است عده‌ای این یاداشتها را مثل رمان تلقی بکنند ؛ ولی نگارنده عقیده دارم باید هر کس مشاهدات خود را بنویسد تا حقایق روشن شود اهمیت موضوع ازاین نقطه نظر است که عده معدودی از اشخاص مطلع و تاجر و یکعده کاسب کار و صنعتکار وخدمت گزار جزء دور یکدیگرجمع شده ومیخواستندباچهره‌های زردو دستهای لرزان ودلهای خون وشکم گرسنه وجیب‌های خالی یك تشکیلات عظیم را بعنوان اصول استبداد وخودکامگی سرنگون بکنند !!! اگرچه دراین ایام سرتیپ های ما تیپ نداشتند وتفنگهای سربازان ما چندین سال بودزنك زده و ازحیزاستفاده خارج شده بود وفراشهای ما در اثر معتاد شدن بالکل و تریاك رشادت و مردانگی را از دست داده بودند باوصف این کلیه وسایل کار دردست آنها بود وآنها بودند که طبقه سوم وچهارم را قابل توجه و اعتنانمیدانستند، همانها بودند که سالهای سال در مقابل مظالم و عملیات جنایتکارانهٔ خود کوچکترین ایستادگی و حتی اعتراض را ندیده بودند !! وقتیکه می دیدند از مرکز غیبی نامه تهدید آمیزی بفلان شخص بانفوذ رسیده استسخت عصبانی‌شده وبردرندگی‌وبدکرداری خودمیافزودند ؛ ولی فدائیان مرعوب نمیشدند ؛ حسن‌جریان کاردرمیان فدائیان این بود که‌فدائیان دستور بده خود وبعبارت دیگر اعضای کمیته مرکزی را نمیشناختند و اینها را مافوق بشر تصور کرده وجود آنها رادور ازسهوواشتباه بشری میدانستند اینك دستورآنها را با جان ودل انجام میدادند . یکی از علل رعب‌آسای سازمان فدائیان سری‌ماندن کارهای آنهابودچنانکه بعدها خواهیم دید وقتیکه سازمان آنهاآشکار شده وعنوان

مجاهدی بخود گرفتند آن تأثیر فوق‌العاده را ازدست داد.

حدود دستورات مرکز غیبی دردرجه اول با ارسال نامه‌ها واخطارهای کتبی بود که مستبدین را وادار میکردند که دست ازمخالفت‌های خود واقدامات خطرناك نسبت باصول‌مشروطیت بردارند ـ این نامه‌ها بااصول قرعه کشی توسط فدائیان‌ارسال میگردیدوضمناً باقرعه دو نفررا بعنوان کمك مأمور انتخاب میکردند که‌مأمور اولی میبایستی بمحض اینکه تشخیص داد دراثنای انجام وظیفه گرفتار میشود فوراً خودرا بکشد و در صورتیکه در این کار موفقیت حاصل نکند آن دو نفر کمك این وظیفه را انجام بدهند واگر مأموراصلی پس‌ازموفقیت دراجرای امریه دچار خطری‌میشد این کمك‌هابرای نجات‌او اقدام‌میکردند همچنین درجیب‌مأمورین‌نبایستی کوچکترین نوشته ویا علامت که معرف آنها باشد یافت شود ! این‌قبیل تعلیمات را شبها دراطاق های تاریك بفدائیان میدادند که همدیگر را نشناسند و نفهمند که دستور دهنده و معلمشان کیست ! همچنین بفدائیان تلقین شده بود که درصورت گرفتاری درمقابل زجر و شکنجه هم باشد اسرار را بروز ندهند.

چنانکه بعداً خواهیم دید بعضی فدائیان‌رادستگیر و چهارمیخ کشیده وصدها زجر و شکنجه‌های دور از بشریت در حق آنان اجرا کردند ولی این جوانمردان همهٔ آنهارا تحمل کرده و اسراررا نگفتند وجان سپردند. اینهارا مخصوصاًمینویسم تا بعضی اشخاص پول‌پرست و سست عنصر و شیاد که با حقه‌بازی تا مجلس شورای ملی راه یافته و بنام شهدای راه آزادی صحبت میکنند بخوانند و پیش خود خجل شوند و بدانند که درنتیجه چه فداکاریها این مجلس شورای ملی بوجود آمده‌است و الان دچار چه هرج و مرجی شده است و بترسند از آنروزی که نسل آینده هم آزادی را ازانحصار این‌قبیل اشخاص ابن‌الوقت بی‌مسلك وناشایسته بیرون بیاورند.

گفتار نوزدهم

چند تابلو از کارهای خنده‌دار فدائیان

فدائیان در نتیجه موفقیت‌های پی‌در پی شاد شده و گروه مستبدین را از صحنه عملیات بشدت عقب زدند. در چنین ایامی خبر رسید که رحیم‌خان چلبیانلو مأموریت پیدا کرده است که وارد تبریز شده رهبران و فدائیان را دستگیر نماید این بود که بفدائیان تعلیماتی داده شد که هر دسته در محلهای خود بچند گروه تقسیم و سر راه‌های ورود بشهر را حفاظت و ازورود رحیم خان ممانعت بکنند. بنابراین شبها با کمال جدیت از تبریز پاسداری میشد؛ فدائیان درمراحل اولی از این قبیل کارها بی‌تجربه و بعبارت دیگر خام بودند؛ دومثال زیر درجهٔ سادگی و بی‌تجربه گی آنهارا نشان میدهد: شبی دسته فدائیان چرنداب و لیل آباد بگروه هائی تقسیم شده و ده نفری مأموریت پیدا کردیم که در سمت غربی باغ معروف به توماس پاسداری بکنیم. جایگاه پاسداری ما درخیابانی بود که ازسمتی بدهات جنوب شهر وازطرفی بطرف آبادیهای سردرود ویالیقوان و اسپراخون وانرجان و آخی‌جان و بالاخره به آبادی باسمنج منتهی میشد. درحینیکه شب تاریك بود و ما مشغول پاسداری بودیم یکمرتبه یکی از رفقای ما درتاریکی اشباحی را نشان داده و گفت که‌من سواره‌های رحیم‌خان را می‌بینم، سپس اصرار کرده و گفت به‌بینید تفنگداران رحیم‌خان‌در آن طرف باغ در بالای دیوار مشاهده میشوند و عقیده داشت که اینها میخواهند ازاین باغ وارد شهر شوند، درتاریکی‌شب مشاهده میکردیم که درانتهای خیابان اشکالی بشکل آدم بنظر میآیند و گاهی تکان هم میخورند: شروع بشور کردیم یکی‌ازما اظهار کرد که ما ده‌نفر درمقابل سپاه رحیم‌خان چکار بکنیم؟ و پیشنهادات عجیب و

غریبی میکرد ، درهمین بین یکمرتبه یکی ازرفقا دیوانه‌وار تیری بطرف آن‌هیاکل خالی کرد و بدون درنك دیگران هم تبعیت کرده و شروع به تیر اندازی کردند ، طولی نکشید که ازکلیه سنگرهای پاسداری صدای تیراندازی شنیده میشد ، لابد درشهرهم خیال کردند که جنك با سپاه رحیمخان آغاز شده ولی با اینهمه درصف اشکال کوچکترین تغییری پیدا نشد ؛ بعقیده بعضی از فدائیان عدم تغییر اشکال هم دلیل بر عدم مهارت در تیراندازی تشخیص داده و میگفتند که درشب تاریك قراول رفتن ما غلط است ولی تعجب‌میکردیم که چرا سواران رحیمخان پاسخ تیرهای مارا نمیدهند ؟ و اینراهم حمل برورزیدگی و رشادت آنها میکردیم لیکن روشنائی صبح مارا از اشتباه بیرون آورد و دیدیم اینها بجز سر درختان چیزی دیگر نبودند .

مثال دیگر : شب دیگر سنگر پاسداری ما جلو سردرب باغ عین‌الدوله بود این خیابان نسبتا راه زنده‌ئی بود که دهقانان آمد و رفت میکردند ، تا نصف شب آسوده بوده و برای هم قصه میگفتیم ، از فداکاری فدائیان رشید تعریف کرده و بروان کشتگان درود میفرستادیم . مخفی نماند نظر باینکه من جوانترین فدائیان بودم برای رفع این‌نقیصه سبیلهای مصنوعی داشتم تا درتاریکی شب درمیان‌فدائیان حرفم اثر داشته باشد ؛ یکی از فدائیان که نسبتاً تجربه دیده و سفر کرده بود گفت که درشبها صدای پای اسب را باگوش‌دادن‌بزمین از چند فرسخ میشود شنید و برای اثبات ادعای خود روی زمین خوابیده و گوش را روی زمین گذاشت و بما گفت که من صدای سم اسب را میشنوم !! صدای خنده بلند شد ، همه او را مسخره کردند ولی‌او قسم خورد آنچه میگوید راست‌است ، همه حضار دراز کشیده و گوش‌بزمین گذاشتند وباکمال تعجب حرف اورا تصدیق کردند ، مدتی‌طول کشید ولی‌باکمال حیرت صدا هردقیقه قویترمیشد وبالاخره شبح اسب‌سوار ازانتهای‌خیابان درتاریکی مشاهده گردید آنوقت‌ماحدس‌زدیم که این‌پیش‌قراول‌سپاه‌رحیم‌خان است‌شروع بشور کردیم گاهی بدوقسمت‌تقسیم‌شده پنج‌نفر آنطرف خیابان وپنج‌نفر این طرف‌خیابان موضع گرفتیم . بعد یکی از فدائیان وضعیت راصلاح ندیده گفت یکجا باشیم و همان کار را کردیم پس از چند دقیقه گفت این شوخی نیست ونمیشود با این وضع جلو سپاه را گرفت باید درتوی باغ بایستیم پایه های سر درب باغ را سنگر قرار دهیم

بالاخره واردباغ شدیم پس از چنددقیقه یکی ازرفقا گفت شما هیچ تجربیاتی ندارید و نمیدانید افراد رحیم‌خان ما را بااین وضع فوراً تلف میکنند. باید درب را ببندیم آنوقت هر کس جلو ترآمد بزنیم این پیشنهاد را هم گوش کرده وبکار بستیم.

پس از چند دقیقه یکی دیگر از فدائیان گفت در مقابل‌هجوم سواران رحیم خان با این وضع نمیشود مدافعه کرد این در را فوراً میشکنند بایست پشت در را با چیدن سنگهائی‌محکم بکنیم وبالاخره اینکار راهم کردیم . تا این وقت اسب سوار صدمتری رسیده بود با کمال دست پاچگی تفنگها را پر کرده و قراول رفته آماده جنگ شدیم .

اسب سوار به‌چند قدمی رسید یکی ازما ها بخودش جرئت داده گفت شما کی هستید ؟ اسب سوار که هیچ انتظار همچو صدائی وهمچو پرسشی دردل شب نداشت وحشت زده‌فریاد کشید که من شیر فروشم ازده شیر میآورم . وقتیکه این پاسخ شیر فروش را شنیدیم سنگها را از پشت در برداشتیم .

گفتار بیستم

اولین نطق علی مسیو برای فدائیان

بما خبر دادند که در محله ارمنستان با رمز مخصوصی همدیگر را به بینیم مطابق دستور میبایستی ازهر گروه فقط دونفر انتخاب و حاضر بشوند ؛ساعت‌مقرر درمحله ارمنستان درسالن بزرگی حاضرشده مطابق معمول‌درتاریکی‌مطلق شخص ناشناسی برای حضار صحبت کرد و با این‌بیت آغازسخن نمود :

ندیدی که چون گربه عاجز شود بر آرد بچنگال چشم پلنگ

و گفت ما ازخطر نمیترسیم چون‌مستغرق درخطریم !! ما که اسلحه برداشته‌ایم مثل مستبدین‌میل نداریم کسی رابدون‌تقصیر بکشیم‌ما وظیفه سنگین بعهده گرفته‌ایم ولی بیاری خدا این وظیفه را انجام خواهیم داد . دشمنان ما خیلی قوی هستند ولی ایمان بکار های خودشان ندارند و بر عکس ما ظاهراً خیلی ضعیف بوده ولی از روی‌ایمان اقدام میکنیم ؛ ای هم مسلکان عزیز باید بدانید درچه راه برخطری‌قدم گذاشته‌اید ؛ برای هموار کردن شاهراه آزادی باید جان‌نثار کرد ؛ عنوان فدائی را برایگان نمیشود بدست آورد !! باید در واقع فدائی شد ؛ اگر کسانی در میان‌شما هستند که از جان یا از ثروت خودمیترسند فوراً باید استعفا بدهند . زیرااین کار کار پرخطری است ممکن است به شماها مأموریتهای پر خطر تری داده شود انجام این مأموریتها اجباری است درصورت مسامحه یا ارفاق یاهر فکری که منتهی‌بعدم‌انجام وظیفه باشد مسامحه کارمحسوب وسخت مجازات خواهد شد . شما باید از هفتاد ودو تن شهدای کربلا سرمشق بگیرید . با اینکه آنها میدانستند کشته خواهند شد قدم عقب نگذاشتند . شما هم وارد میدان جانبازی شده اید و باید بدانید شما ها برای



(عکس۱۲) دسته تفنگداران سرخاب

خوردن و آشامیدن وعیش و نـوش دعوت نشده‌اید بلکه برای گرفتن حق حیات و آزادی خودتان در میدان جانبازی قدم گذاشته‌اید .

ملت ایران چندین صدسال است که اسیراست ، شما دورهم شده‌اید که زنجیر اسارت را پاره کنید . ولی بایدبدانید شما تنها و بی یارو یاور نیستید . از آن روز یکه قدم باین راه گذاشته‌اید از دور چشمانی ناظر کردار، و گوشهائی سامع گفتارشما است چنانکه یك خطری در حق یکی ازهم مسلکان شما پیش بیاید وجانش تلف شود مطلقا قاتل او کشته خواهد شد و بازماندگان او ازطرف فدائیان هم‌مسلك خودنگهداری وپرستاری خواهند شد وتاریخ نام اورا با احترام وتجلیل خواهد نوشت ناطق سپس از جریان انقلاب کبیر فرانسه شرحی داده و بسخنان خود خاتمه داد و حضار متفرق شدند . بعد ها فهمیدیم که سخنور مرحوم علی مسیو بوده است .

فصل چهارم

توپ بستن مجلس شورای ملی

تجزیه و تحلیل

برای اینکه روشن شود چرا محمدعلیشاه از تاریخ ٤ جمادی الاول تـا ٢٣ جمادی الاول ١٣٢٦ بباغ شاه نقل مکان کرده و وسایل‌نابودی مجلس شورای ملی را فراهم و به آسانی هم موفق شد . ولی پس از یازده ماه محـاصره تبریـز وعدم موفقیت ازسلطنت ایران خلع واز ایران تبعید گردید . لازم آمدسیر وجریان این موضوع قدری شرح داده شود .

قبلا خوب است اوضاع محیط تبریز قبل‌ازمشروطه را بااوضاع محیط تهران مقایسه وعوامل آنها را بررسی نمود .

بنظر اینجانب چهار بخش زیر را باید مطالعه کرد:

بخش ١ ـ اوضاع تبریز قبل‌ازمشروطه ومظالم محمد علیمیرزا در آذربایجان

بخش ٢ ـ تأثیر همسایگی روسیه در آذربایجان و فشار زنـدگی در محیط آزاد مردان .

بخش ٣ ـ تأثیر توقف محمد علیمیرزا در تبریز وسعی دولت روسیه در جلب توجه او بسوی روسیه .

بخش ٤ ـ لیاخوف از محیط خوب آلود تهران استفاده کرده ومجلسیان را غافلگیر کرد .



(عکس۱۳) محمد علیشاه

بخش اول ازفصل چهارم

اوضاع تبریز قبل از مشروطیت

اگرقدری بعقب برگردیم‌واوراق تاریخ آذربایجان‌راورق بزنیم‌خواهیم‌دید که محیط تبریز هیچوقت آرام نبود ومردم بیدارتبریز ازاوضاع حکومتهای سست‌پایه ایران ناراضی بودند. این‌عدم رضایت را باید در وقایع ایام جستجو کرد. اگر چه داستانهای شور انگیز حاجی‌اله یار - حلاج اوغلی وزینب پاشا تا امروز نوشته نشده است ولی دهان بدهان بنسل‌معاصر رسیده و کم وزیاد هر کس ازهنرنمائیهای آنان مستحضر است. این داستانها(که آلمانیها فولك لر میگویند) حماسه های پر ارزش رشادت وهنرنمائیهای سواره های (شوارسه هـزارین) اطریشی وآلمانـی رابخاطر میآورد. (۱)

حاجی اله‌یارهم مثل سواره‌های مذکور تازنده بودبابیگلربیکی‌هاوکدخدا ها می‌جنگید وچندین بیگلربیکی را درمحل حکومتی‌خود او بقتل رسانیده بود و همه وقت قضات راتهدید میکرد که در صدور رای خود حقوق ضعفا و بیچارگان را رعایت نمایند وبالاخره دراین راه بادست حکومت جابر بقتل رسید.

باید باین موضوع توجه مخصوصی داشت که حاجی اله یار را افکار عمومی تقویت مینمود وعده‌ای ازجوانمردان ویرا حمایت وهزینه زندگیش را مردم بطورمحرمانه تأمین میکردند پس از کشته شدن حاجی‌اله‌یار افکارعمومی حلاج اوغلی رابمخالفت باحکومت جابر وادار نموده است.

---

(۱) یکعده مردان فداکار که لباس سیاه پوشیده وشبها برعلیه حکومت جابری که برنفع ملل بیگانه کار میکردند حمله برده و روزها مجدداً دردامنه کوهها وغارها زندگی میکرده‌اند!

گفتار بیست و یکم

حلاج اوغلی (۱)

حلاج اوغلی از محلهٔ خیابان بوده ودر آنجاشهرتی بدست آورده و کم وزیاد در سبك حاجی‌اله یاردست بکار شده وحتی یکقدم هم فراتر گذاشته واز ثروتمندان پول گرفته و بفقراو بیوه زنان ویتیمان میداد وازمفهوم قصه ها معلوم میشود که طرفدار تعدیل ثروت بوده است .

---

(۱) حلاج اوغلی چون ریش نداشت

شانه راچنان محکم بکوشت صورت خود کوبید که شانه جاگرفت! درمحله ما پیرمردی بنام مشهدی علی معروف به بیم بود (چون تکیه کلامش بیم بود لهذا مشهدی علی بیم میگفتند) او یکی ازهمقدمان حلاج اوغلی بوده وشانس آورده وزنده مانده بود !

این پیر مرد زنده دل هیچوقت ریشش بیرنك وحنا نبوده وباگردن افراشته وچشمان نافذبا قدمهائی سنجیده ومتین طی‌طریق میکرد ! او عاشق جوانمردی های حلاج اوغلی بوده وخودش هم دارای صفات حسنه بود !کسی از زبان او دروغ نشنیده واحدی سراغ نداشت که حق کسی راضایع کرده باشد باوجود پیری کارمیکرد وبا دست رنج خود نان میخورد! درسخن این مرد اثرسحرآمیزی وجود داشت . نگاه نافذ او مردم را باطاعت واداروا‌ختلافات مردم را باکدخدامنشی حل وفصل کرده و درمیان مردم احترام فوق‌العاده داشت و اورا پدر بزرك مینامیدند .

در ایام انقلاب مشروطه پا در میان آزادیخواهان داشت و اندرز های او برای جوانان مجاهدتأثیر شگرفی داشت . فدائیان سرگذشتهای حلاج اوغلی را باکمال‌میل اززبان او می‌شنیدند بخاطردارم شبی چنین گفت : در میان جوانمردان رسم بود هرجوانی که میخواست اعلان جوانمردی وقداره بندی نماید می بایست درمحله خیابان پاشنه کفش خود را درروی پیکر شیر سنگی بکشد واولطی های آنزمان هم برای امتحان سعی میکردند که پاشنه های اورا بخوابانند وبعبارت دیگر جرات و چالاکی او را بیازمایند ! روزی حلاج اوغلی درپهلوی مجسمه شیرسنگی که سنبل و علامت پهلوانی بود حاضر شده وپاشنه های گیوه خودراکشید طولی نکشیدعده‌ای قداره بند اطراف اوراگرفته ورئیس آنان گفت اگر میخواهید وارد جرگه ما بشوید باید مراحل‌لازم را طی بکنید ووقتی که حلاج‌اوغلی را جوان وبدون ریش دیدند سخت عصبانی شده‌ومن باب‌بهانه (درآن ایام جوان وبیریش حق دخول در جرگه جوانمردان را نداشت) رئیس آنان شانهٔ از جیب خود بیرون آورده وگفت رفقا این‌شانه

داستان حلاج اوغلی خیلی مفصل است میگویند درروز روشن کسی اورا نمیدید ولی شب که میشد درهمه جا حاضر و ناظر بوده و با کشر پشت بامها میرفت وازسوراخ بخاری‌ها بصحبتهای مردم گوش میداد و نیازهای مردم را لبیك میگفت.

من جوان بودم مشهدی علی یکی ازهمراهان حلاج اوغلی که زنده مانده بود حکایت میکرد که درمحله ماشبی درمنزل بیوه زنی در میان سه نفرصحبت از حلاج اوغلی بود بیوه زن میگوید اگرحلاج اوغلی درپشت بام است خواهش میکنم فردا یك‌بار ذغال برای من بفرستد که این سرمای زمستان را سپری کنم ویك دختر بزرك سالی هم میگویدمن که شوهر نکرده‌ام آرزوی من این است که حلاج اوغلی مرا بیکی از همراهان خود بزنی بدهد بشرطیکه خرج عروسی را هم خودش قبول بکند. و سومی اظهار میکند که اگر حلاج اوغلی مرد با غیرتی است بایدشرفراشباشی را از سرما کم بکند و باید بداند که ناموس کمتر زنی است که از دستبرد این مرد شرور درامان باشد و هریك دراطراف تقاضای خود شرح مفصلی میدهند؛ راوی میگفت حرف آخری تمام نشده بود که در باز شده مرد خوش قیافه‌ای باچهره خندان وارد اطاق شد و با کمال مهربانی انجام خواهشهای آنانرا قبول کرده و راجع بظلم‌وستم فراشباشی توضیحات بیشتری خواست و پس‌ازاینکه‌صدق بیان زن را ادراك کردقول داد که تایکهفته‌دیگرحساب اورا تصفیه‌نماید. وفردای آنروزیکبار زغال‌بصاحبخانه فرستاد وچند روز دیگرهم‌عروسی زن دیگرانجام وخرج‌عروسی را هم‌حلاج‌اوغلی

بقیهٔ پاورقی صفحه ۸۰

در ریش هرکس بند نشود جزای او راکف دستش خواهیم گذاشت این پیشنهاد ازطرف لوطیها با خوشحالی تلقی گردید؛ وهمه متوجه حلاج اوغلی‌شدندکه ببینندچه عکس‌العملی نشان خواهد داد. حلاج اوغلی یك‌نگاه عمیقی بحریفان کرده و نگاهی هم بدسته شیر ماهی خنجر خود نموده و شرط را پذیرفت؛ حضار یکی یکی شانه راگرفته وبه‌ریش انبوه خود میزدند تا نوبت‌به حلاج‌اوغلی‌رسید او ریش نداشت سهل است هنوز مورچه درصورت وی بند نمیشد؛ از هر طرف‌گوشه چشمها متوجه او بود؛ ودلها به طپش افتاده بودکه ببیند عاقبت‌کار بکجا خواهد رسید؛ حلاج اوغلی فکرخودش راکرده بود وآنان را زیاد در انتظار نگذاشت شانه راگرفته وورنداز کرده واو را طوری محکم و قایم بصورت خود زدکه دندانه های شانه بگوشت صورتش فرورفته وپا برجا ماند مشهدی علی بیم که خودش یکی ازحضار آن مجلس بودمیگفت‌این‌تصمیم ناگهانی وانجام‌آن باندازه‌ای غیر منتظره‌و فاتحانه بودکه همه جوانمردان خجلت زده شده وعرق سرد از سروصورت آنان سرازیر شد؛ و با اشاره سردسته لوطیان حضاردستشان را بطرف حاج اوغلی درازکرده واورابحلقه زنجیر جوانمردان پذیرفتند مشهدی علی بیم میگفت تا حلاج اوغلی زنده بود جای زخم تیغه های شانه در طرف راست صورت او مشاهده میشد.

میدهد یکهفته پایان نیافته بود که فراشباشی از آلت رجولیت محروم گردید. میگفت پس از اینکه داستان فراشباشی به گوش بیگلربکی رسید دستور داد پنجاه نفر از معروفترین ششلول بند ها را دعوت نموده و بهمه آنان تفنك و فشنك بدهند تـا حلاج اوغلی را بگیرنـد . بارها خود بیگلربیکی شبها درمیان تفنگچی ها حاضرشده و بآنان تعلیمات دستگیری حلاج اوغلی را میداد دریکی از همان شبها غفلتاً در تالار بازشده حلاج اوغلی وارد سالن میشود رنك از رخسار فـراشها میپرد دلها می طپد همه بیحرف و سر خجلت راپائین انداخته ومثل قالب بیروح درانتظارعاقبت شوم خود دقیقه‌شماری میکنند. حلاج اوغلی میگوید آقایان من شنیدم که شمامامور یت پیدا کرده‌اید که عقب من بیائید ولی من خودم آمده‌ام که برای شما زحمت نباشد و جناب بیگلربیکی هم اکنون تشریف میآورند که حضوراً دستور بدهند. دراین اثنافراشها بیگلربیکی رادست بسته بین لنگه‌های دردرحالی مشاهده میکنند که وی درمیان برادران حلاج اوغلی ایستاده و از کثرت ترس وخجلت سرش راپائین انداخته است این منظره کافی بود که تفنگچیهای بیگلربیکی تسلیم شده واسلحه خود را تحویل بدهند حلاج اوغلی بـرای شوخی و مزاح دستور میدهد بیگلربیکی راخوابانده وروی سینه پرموی اومقداری جوریخته وبخورد بز گرسنه ای بدهند وپس از تماشای این صحنه و بدست آوردن مقداری تفنك و فشنك تالار را ترك میکنند .

از سخاوت حلاج اوغلی هم قصه‌های زیادی تعریف کرده و میگفت حلاج اوغلی اگردر راه آبادیها برهگذر فقیر یا خار کن یـا پیرزن دهاتی برخورد میکرده سکه طلائی کف دست او میگذاشته ومیگفته اگر مرااز تو پرسیدند شتر دیدی ندیدی این موضوع بعلت این بوده است که بیست وچهارساعته عقب حلاج اوغلی میگشتند .

ضمناً از رفتارغیرانسانـی ووحشت آور فراشها قصه هـای بیشماری حکایت میکرد از آنجمله میگفت فراشهاوقتیکه سراغ حلاج اوغلی را در کوچه‌ای میگرفتند ازترس اووارد آن کوچه نشده و عمداً بکوچه دیگرحمله کرده وفرصت میدادند که حلاج اوغلی فرار کند وضمناً درچنین مواردی فرصتی بدست آورده وبعنوان اینکه بحلاج اوغلی کمك کرده‌اند خانه‌های اشخاص متفرقه که تنها تقصیر آنها ثروت آنان بود غارت کرده وخود آنان را نیز درسیاهچالها زنجیر میکردند و تـا آخرین دارائی

اورا از دستش نمیگرفتند آزادشان نمیکردند.

گوینده اظهار میداشت هرعائله‌ایکه یکدختر ویاپسری خوشگل‌داشت‌برای رهائی ازدست جاسوسان بیگلربیکی وولیعهد آنانرا در زیر زمینها و مکانهائیکه ازنظر هاپنهان بود نگاه‌میداشت تا بتوانند ناموس خود را حفظ بکنند ؛

هریك از این وقایع دهن بدهن مردم میگشته و ازخدا میخواستند که بحلاج اوغلی قدرت بیشتری عطا فرماید تابتواند ریشه ظلم و ستم رابراندازد باوجودیکه دراین‌موقع بیست سال از تاریخ قتل حلاج اوغلی گذشته بود باز مردم باگریه وتأثر واقعه قتل این مرد فداکار را حکایت میکردند.

بطوریکه میگفتند داستان قتل‌اوهم‌آخرین صحنه جوانمردی اورا نشان‌داده است‌ابتداجاسوسان دولت محل او را به بیگلربیکی‌اطلاع داده واز نصف شب اورا محاصره وصبح زود تیراندازی آغاز میشود. چون تعداد نفرات او نسبت بفراشها خیلی کم بوده بنابراین افرادش تلف میشوند ضمن جنك وگریز چندین باغ عوض کرده‌وسعی‌میکند که مثل‌همیشه خودش‌را نجات دهد ولی‌طولی نکشیده که برادرش زخم سنگینی برداشته وقادر براه رفتن نمیشود حلاج‌اوغلی حاضر نمیشود برادر زخمی خود را بدشمن بدهد واو را هم در دوش خود می‌برد میگفتند حتی از بلند ترین دیوارهاهم‌باهمان وضع بالارفته وخودو برادرش‌رانجات میداده‌است ولی‌طولی نمیکشد خودش هم زخمی گردیده و ناچارمیشود اطاق باغ را سنگر کند با وجود این صدها فراش وسرباز جرات‌نمیکنند که وارداطاق شوند وبالاخره ناجوانمردانه سقف اطاق را سوراخ ، و علوفه آلوده به نفت راپائین ریخته وآتش میزنند و بدین قسم بحیات سرتاپا رنج‌حلاج اوغلی که ارکان حکومت ظلم وبیدادگری رامتزلزل کرده‌بود خاتمه میدهند.

پس‌ازاین فاجعه دراغلب‌منازل‌مردم‌عزای‌عمومی برپا شده وبرای‌حلاج اوغلی اشك میریختند وعقیده داشتند که روح پرفتوح او بعرش اعلا صعود کرده وهمه وقت ناظر مظلومان و بی‌پناهان میباشد.

گفتار بیست و دوم

داستان زینب پاشا

هنوز هم نام زینب پاشا وردزبان مردم آذربایجان است و هرزنی که ابراز رشادت ودلاوری نماید میگویند زنی است مثل زینب پاشا.

بطوریکه شنیده‌ام شهرت زینب پاشا از واقعه رژی توتون ببعد بوده است چنانکه تاریخ ضبط کرده است. موقعیکه ناصرالدین شاه امتیاز توتون را بانگلیسها داده بود در آذربایجان مردم از اجرای این امتیاز مانع شده بودند. در آن ایام مرحوم حاجی میرزا جواد مجتهد معروف وروحانی سیاسی که نفوذ فوق العاده داشته مریدان خودرا به بازار اعزام ومردم را دعوت کرده بودند که دکاکین خودرا ببندند ومردم هم اطاعت کرده بودند پس از چند روز دولتیان مردم را مرعوب نموده و عرصه را بانان تنگ نموده بودند در چنین روزگاری یکمرتبه عده زنان مسلح و باچادر نماز که گوشه های اورا بکمر بسته بودند در بازار ظاهر شده دست باسلحه برده و بازار را مجدداً بستند.

پس از این واقعه هروقتیکه ظلم و ستم حکومت جابر از حد میگذشته دسته زنها به سرپرستی زینب پاشا خروج وکانون فساد را ویران نموده وپس از آن از نظرها پنهان میشدند و کسی هم بهویت آنان پی نمیبرد.

باید دانست که ظهور زنها در اجتماعات آنروز بغیراز امروز بود. در آن ایام زنها درمیان جامعه احترام فوق العاده داشته وهر مرد وظیفه داشت که شئونات آنان را حتی بافدا کردن جان خود حفظ نماید ووقتیکه عده‌ای از زنان بعنوان جهاد در بازار ظاهر میشدند احساسات مردم شعله ور گشته وسراز پانشناخته و در یك مدت قلیل بزرگترین مانع را از میان برمیداشتند. این غلیان وقتی بشدت اشد خودمیرسیده است که یکی

از آن زنها لچك خود را بعنوان استمداد بطرف مردان پرتاب بکنند آنوقت بود که محشری برپا شده ومحکمترین خانه ها از بن واساس ویران میگردید!

بعضی ها عقیده داشتند که زینب پاشا وهمقدمان او زن نبوده وبلکه همه آنها مرد بوده و لباس زن پوشیده بودندتا شناخته نشوند مسلماً این گروه هم در نتیجه فشار وظلم و ستم بی پایان حکومتهای وقت قدم بعرصه جانبازی وفداکاری گذاشته بودند. یکی ازشاهکارهای زینب پاشا این بوده است که درایام قحطی مصنوعی تبریز انبارهای گندم مالکین را کشف ودر ها را باز نموده و دراختیار فقراء وضعفاء میگذاشته است و کسی هم یارای جلوگیری نداشته است.

آخرین صحنه زینب پاشا، تاراج خانه نظام العلماء بوده که درزمان حکومت امیر نظام گروسی اتفاق افتاده بود وتفصیل آن بدین قرار است: در آنزمان که نویسنده شاگرد مدرسه بودم شنیدم که خانه نظام العلماء راآتش زده اند از دائی خودم خواستم که مرا همراه برده ومحل غارت شده را نشان دهد هنوز هم منظره آن خانه ویران شده را فراموش نکرده ام وخلاصه مشاهدات اینطور بوده: خانه مذکوردر کنار میدان چائی واقع شده یکی از نوکرهای نظام العلما که درپشت بام مسلحانه درحال مدافعه بوده تیرخورده وکشته شده بودوخون اوروی ایوان خانه مشاهده میشد وازدر وپیکرخانه ویران شده هنوز هم بوی آتش سوزی بمشام میرسید امیرنظام گروسی که میگویند در این بلوادست داشته دستورداده بود یکعراده توپ هم تاروی پل میدان چائی آورده بودند ولی گویا از او استفاده نکرده بودند!

بطور کلی این وقایع طلیعه تحولات بزرگی بوده وچنانکه میبینیم پس ازختم یك غائله آثارعائلهٔ دیگری نمایان بوده است. گویا خانه ملکی نیز درهمان ایام غارت شده بود.

بخش دوم از فصل چهارم

تأثیر همسایگی روسیه در آذربایجان

گفتار بیست و سوم

رودیك اولین پادشاه روسیه

ملت روس همسایه شمالی ایران است و کلمه روس باغلب احتمال کلمه‌ای است فینی که بمعنی پاروزن است .

من یقین دارم هرایرانی وطن‌دوستی میل دارد بفهمد که روسیه درایام سلطنت سلسه پادشاهان ماد که کشور لیدی را به مملکت خود ملحق کردند درچه حال بوده است و یا لااقل بفهمد که درایام پادشاهان ساسانی اوضاع سیاسی واقتصادی آنان از چه‌قرار بوده است.

ولی متأسفانه برنامه این کتاب اجازه نمیدهد که پاسخ این پرسشها رابنویسم واگر توجه داشته باشیم که روسیه در زمان حکومت (اوزون حسن) از سلسله پادشاهان آن قویونلو در هرج ومرج داخلی غوطه وربوده وامنیت اجتماعی وجود خارجی نداشته وخان‌خانی کاملا حکم فرمائی میکرده‌است مبالغه نکرده‌ایم.

در کتب فارسی قدیمی که کلمه‌روس ذکرشده درمقدمه‌شاهنامهٔ فردوسی است موردبحث مانیست که شرح بدهیم درچه تاریخ حکومت روسیه تأسیس‌شده همین‌قدر بایدبدانیم که تشکیل سلطنت روس‌ازتاریخ ۲۴۸ هجری آغاز میشودونخستین پادشاه روس(رودیك) نام داشته که از سال ۲۴۸ تا ۲۶۶ سلطنت کرده وپس ازاو (الیك)

نامی جانشین او شده که‌تاسال ۳۰۰ هجری درحیات بوده است .

در دوران حکومت رودیك دونفراز کسان وی بطرف جنوب مسافرت کرده وپس از مدتی برشهر کیف دست‌یافته واو را از دست خزر ها که مالك شهر مزبور بوده اند خارج ساخته است .

یکی‌از آن دونفر که (اسگلد) نام داشته تا سال ۲۶۹ هجری در کیف‌سلطنت کرده و درسال (۲۵۱) با ۳۶۰ کشتی بشهرقسطنطنیه حمله برده وتا این ایام ساحل ایران مصون و محفوظ بوده است ولی حمله او بایران‌در سالهای ۲۶۶-۲۶۷ انجام گرفته است.

در تاریخ طبرستان ـ رویان ـ مازندران تألیف سیدظهیرالدین مرعشی مذکور است که داعی...در عقب یعقوب بتعجیل برفت چون بگرگان رسید برادرش‌محمدبن زید هم بدو پیوست درآن اثنا خبرآمد که کفار بدهستان آمده‌اند داعی بمقابله کفار به‌جهاد رفت ودر شوره دهستان غزا کرده ودوهزارنفر کافر رابقتل رسانید. اگرچه در این شرح نام روس ذکر نشده است ولی از قراین باید همان حمله اسگلد را قبول کرد

از اواخر قرن سوم تا ششم هجری روسها برای تحکیم مبانی حکومت خود سخت کوشیده وبرای ایجاد سلطنت واحد وقوی قطعات‌مختلف روسیه رابهم متصل میکردند. در زمان سلطنت (یاروسلاو) درسال۴۴۶ که‌مثل رودیك که‌از نسل بیگانه نبود موفقیتهای مهمی نصیب او شد .

ولی‌پس‌ازفوت اواولادش‌نتوانستند کشوررا اداره بکنندوزحمات پدرخودرا بهدردادند واین اوضاع تا استیلای مغول یعنی ۶۲۰ ادامه داشته وحکومت مرکزی وجود نداشته است .

درزمان سلطهٔ مغول

در زمان سلطه مغول دوسر کرده بنام (جبه‌نویان) و (سبتای) از کوههای قفقاز عبور و بحدود شبه جزیره قریم رسیده و دسته دیگر اکثر نقاط روسیه‌را در نوردیدند .

علاء الدین جوینی مولف کتاب مهم تاریخ جهانگشای که در سال ۶۵۸ تألیف نموده در خصوص فتح شهر مسکو چنین مینویسد : از آنجا (بلغار) متوجه بلاد

روس گردید وتا شهر مسکو که خلق آن بعدد مورو ملخ بود وجوانب آن جنگل و بیشه بود که مار ازمیان آن بدشواری عبورمیکرد باتفاق پادشاه‌زادگان حمله برده... ودر مدت چند روزدر آن شهرجزهم نام آن نگذاشتند و غنائم بسیار یافتند وفرمان رسانیدند تاگوشهای راست با مردم باز کردند ودویست وهفتاد هزار گوش در شمار آمد .....

(رامبو) مورخ فرانسوی مینویسد . . . خاك روسیه باستثنای (نوگورود) و قسمت شمال غربی آن در زیر ربقه اطاعت قوم تاتار درآمد .

ایوان سوم

وضعیت روسیه بهمین منوال بود تـا اینکه درسال ۸۶۷ ایـوان سوم شاهزاده بزرگ مسکو نامیده شد . ایوان سوم در فرستادن خراج معمولی بدربار پادشاهی سید احمد خان که ظاهراً درسال ۸۵۰ بسلطنت رسیده بودمسامحه کرد. سیداحمدخان که پادشاهی باعزم واراده بود جداخواستارخراج گردیده وروسیه را موردتهدید قرار داد . دراین تاریخ مخاصمت وجنك بین روسیه وپادشاه مذکور شروع گردید . در همین ایـام ایوان سوم سفیری بـایران فرستاد که شاید بتواند ایـران را نیز برعلیه سیداحمد خان برانگیزاند؛ میتوان حدس زد که این اولین دفعه بوده که روسیه بایران سفیر فرستاده است . دراین ایام بیش از دوقرن ونیم بوده است که ایران باسلطنت امرای مغول چنگیزی و گورگانی اداره میشده است .

ما درجای دیگر مآخذ خود را میخوانیم که دردنبالهٔ پیش آمد های سابق الذکر درسال ۸۸۵ بین سید احمد خان وایوان سوم جنگی واقع گردیده و سید احمد خان در موقع مراجعت بخاك خود بسبب غنیمت بسیار که بـا خود میآورد بتحریك طمع مورد هجوم ایل شیبان واقع شده وسید احمد خان مقتول گردیده است و ازآن پس ملت روسیه یکباره ازتبعیت دویست وپنجاه ساله قوم مغول نجات یافته است .

ایوان چهارم یاایوان مخوف

بعدها جانشینان ایوان سوم مرتباً وپیوسته برعظمت روسیه افزودند وپسرزاده ایوان چهارم که درتاریخ ایوان مخوف نامیده میشد در سال ۹۳۹-۹۹۲ رسماً تزار

یعنی امپراطور روس خوانده شد و درسال (۹۵۹ - ۱۲ ماه شوال) غازان را گرفته بسلطنت خوانین غازان پایان داد .

دوسال پس‌از آن بحاجی طرخان نیز دست یافت و دامنهٔ تسلط روس تا ساحل شمالی دریای خزر رسید و رود خانه مشهور (ولگا) که درساحل آن خرابه هـای بسی ازشهرهای معظم قدیمی مانند(اتل) که پایتخت کشور خزر بود و بلغار که‌مقر سلطنت بلغارستان که مرکز حکمرانی خوانین (التون) اردو و دشت قپچاق بود بدست روس افتاد . همینکه سایه عقاب روسیه برصفحه نیلگون دریای خزر افتـاد راه نفوذ روس برقلمرو ممالك ایران نیز باز شد وفوراً امرا و خوانین سست عنصر قفقاز که مدام با یکدیگر و یاباتاتارهای قدیم درزد وخورد بودند خواستارهمدستی واتحاد با امپراطورهای روس گردیدند .

خروج شاه اسمعیل صفوی

بموجب نوشته ها چون درموقعیکه حاجی طرخان بدست روسها افتاد عده زیادی ازبازرگانان ایرانی درآنجا اقامت داشتند وتوسط آنان روابطی بین ایران و روس پیدا شد که معلوم است این مناسبات بیشتر تجارتی بوده نه سیاسی .

مقارن همین اوقات در اوضاع ایران نیز تغییرات مهمی روی داده بود . باین معنی که یکی از اولاد و اخلاف شیخ صفی الدین اردبیلی موسوم باسماعیل میـرزا (۸۹۲-۹۳۰) که مادرش دخترامیرحسن بك که درتاریخ اوزون حسن نامیده‌میشود بخونخواهی پدرخود (حیدر) قد علم نموده وسپاهی گرد آورده و بطرف شیروان روان بود .

اسماعیل‌میرزا بزودی شیروان شاه فرخ یسار را شکست داده ومقتول‌ساخت (۹۰۶) سپس خویش را رسماً پادشاه خواند و بتدریج مراد بیك آخرین پادشاهـان سلسله آق قویونلورامقتول وسپس آذربایجان وعراق‌عجم وفارس و کرمان وقسمتی از آسیای صغیر و عراق عرب و خراسان وباکو و در بند را نیز جزو قلمرو خود گردانید .

ازآنجائیکه تشکیل سلطنت صفویه مقارن با آزادی روسیه از تسلط مغول بود بعبارت دیگر هردو ملت روبترقی میرفتند بنابراین همچشمی شدیدی میان آنها

پیدا شده بود ولی چون هردو کشور هنوز گرفتاریهای دیگری در پیش داشتندلهذا لازم میدانستند که دست اتحاد بهمدیگر بدهند و بهمین مناسبت مبادله سفرا و تبادل نظر دارای اهمیت بوده است .

ولی این حسن روابط ظاهری جلوطمع پطر کبیر را نگرفت وپادشاه‌مزبور بخاك ایران و گیلان و مازندران و سواحل جنوبی و غربی دریای خزر نیرو وارد کرد . اما طولی نکشید این هجومها باظهور نادرشاه افشار، آن عنصررشیدایرانی بی‌نتیجه ماند وایران ازخطر بزرگی نجات یافت .

بعد از این تاریخ صفحه جدیدی در مناسبات ایران و روسیه باز و تجارتخانه های مهمی در روسیه بقصد ایران تأسیس گردید ومیشود گفت از تاریخ سلطنت شاه طهماسب اول (۹۳۰-۹۸٤) رقابت تجارتی بین روسیه وانگلستان‌شدت یافته است .

فئودور اول(۱)

پس ازمرگ ایوان مخوف درسال ۹۹۲ سلطنت بپسر او فئودور اول رسید ولی درعهد اوکاری‌ازپیش نرفت ودرحیات اوکارها را بوریس (گودونوو) انجام میداد وپس از مرگ فئودور هم خود وی بسلطنت رسید .

فئودور اول معاصر شاه محمد صفوی بود شاه محمد پادشاه سست عنصر و ضعیف النفسی بود و درزمان اوعثمانیها مجدداً بایران تجاوز نمودند . شاه خدابنده سفیری بنام‌هادی‌بیك بانامه‌ای بدربار فئودور فرستاده‌ومضمون نامه‌هم دعوت‌باتحاد و اتفاق بود :

۱- دراین گفتارها ازمجله پرمایه کاوه استفاده شده است

گفتار بیست و چهارم

مناسبات ایران وروسیه درایام شاه عباس کبیر

شاه عباس کبیر ازسال ۹۹۵ تا ۱۰۳۷ سلطنت کرده و دراین مدت ایران را ازته ذلت بعوج عزت رسانده‌است کلیه مورخین‌صنعت کشورداری ورای وتدبیراورا میستایند وهمه متفق القولند که درنتیجه فکرصائب واندیشه صحیح اوست که ایران پس ازمصائب فراوانی که در دوره سلطنت مغول کلیه کشور را فراگرفته و این کشور بزرك را بحال رقت باری انداخته بود ازنو سروصورتی داده وآن عظمت‌از ازبین رفته را ازنو بدست‌آورده بود .

شاه‌عباس وقتی که بسلطنت رسید اولین‌اقدامش‌این‌بود که باکلیهٔ کشورهای دور ونزدیك مناسبات حسنه برقرار کرد .

سفیری که پدر مخلوعش شاه محمد خدا بنده بروسیه اعزام داشته بود هنوز در روسیه بود .

جالب توجه است که سفیرروسیه که بنا بدرخواست شاه‌محمد پدرشاه عباس بایران اعزام گشته ومعرفی‌نامه اوبنام شاه محمد بود ولی وقتی که هادی بیك وسفیر روس بنام واسیلچکوف بحاجی‌طرخان رسیده وازجلوس شاه عباس خبردار شدند سفیر مذکور بدون پروادراعتبارنامه‌خود نام شاه محمد را پاك کرده ونام‌شاه‌عباس را نوشت .

وقتی سفیر روس‌بقزوین رسید که شاه عباس (۹۹۶) درخراسان مشغول‌جنك با ازبکهابودخبر ورود سفیررا بشاه عباس نوشتند وسفیر روس درانتظاردستورشاه عباس در قزوین ماند

درهمان اوقات سفیر گرجستان که برای ملاقات شاه عباس بخراسان رفته بود بقزوین برگشت . نامبرده ضمن صحبت بـا سفیر روس اظهار داشت کـه از روسیه بگرجستان نیز سفیری آمده بود. چون واسیلیچیکوف مایل بود بداند سفرا چطور باید بحضور شاه عباس بروند وچه‌مراسمی در آنموقع معمول است . سفیر گرجستان جواب داد که وقتی من بحضور شاه عباس رفتم وی پای خودرا بمن داد که ببوسم و من هم بوسیدم !

سفیرروس ازشنیدن این مسئله خیلی اظهـار تعجب کرد و گفت در دربار ما چنین رسمی نیست. ولی‌سفیر گرجستان بوی‌فهماند که در هر کشوری عاداتی‌مرسوم است وانسان نباید ازدیدن وشنیدن آن تعجب بکند !

واسیلیچیکوف پس‌ازشش هفته اقامت درقزوین اجازه دریافت کردباصفهان رفته منتظر ورود شاه عباس شود ولی پس ازیکسال توقف دراصفهان شاه عبـاس وارد قزوین شده و اورا بقزوین احضار کرد .

در ورود بعمارت سلطنتی ازسفیر روس استقبالی بعمل نیامد . خودشاه‌عباس درایوانی نشسته بود وسفیر روس پس‌ازتعظیم و کرنش نامهٔ قیصر روس‌را گذراند ونطقی نمود . سپس شاه دست خودرا ببوسیدن بدو داد ووی نیز بوسیده و مترجم وی نیز که (شستاك ایوانوف) نام داشت ومنشی او بود دست شاه را بـوسید و شاه عباس اجازه جلوس داد ومتصدی تشریفات ازطرف شاه ازآنها احوال پرسی نمود. سپس تحفه‌هارا تقدیم نمودندوشاه اظهار امتنان نموده و گفت ما برای‌ثبوت‌یگانگی با برادر خودمان امپراطور روسیه دربند وباکو راکه اکنون در دست ترکها ست باو میبخشیم ومیخواهیم با پادشاه شما همیشه دوست و برادر باشیم. سفرای‌مخصوص خودرا نیز با شما بروسیه همراه خواهیم فرستاد .

شاه عباس درتاریخ (۹۹۷) سفرائی بنام بوداغ بیك وهادی بیك باتفاق سفیر روس بروسیه اعزام داشت. نامه ایکه بامپراطور روس نوشته خیلی مفصل است و خلاصه اش اینست که روابط حسنه‌ای‌با روسیه ایجاد کرده باشند .

درتاریخ ۱۷ شعبان ۹۹۸ سفرای ایران بادریافت هدایا اجازه مرخصی گرفته وآماده حرکت شدند .

هنوز سفرای ایران بپایتخت روسیه نرسیده بودند که شاه عباس فرستاده دیگری بمسکو فرستاد وعلت اعزام سفیر مجدد این بوده‌است که احمد خان حاکم گیلان که بشاه عباس تمکین نمیکرد سفرا را در گیلان معطل کرده ومانع شده‌بود که از آنجا عبور نمایند .

دومین سفیر شاه عباس بروسیه در ۸ صفر ۱۰۰۱ بوده است که هفت نفر از اعیان کشور هم‌همراه بوده و دردریای خزر در یخ مانده وازطرف سربازان‌روسیه نجات یافته وبا احترامات فوق‌العاده بحاجی طرخان واردشده‌اند .

سومین فرستاده شاه‌عباس بروسیه یك ماه پس ازحرکت هیئت سفارت‌مزبور بمسکو بوده ونام اوحاجی اسکندر بوده است .

گفتار بیست و پنجم

آمدن دومین سفیر روس بدربار بایران

آمدن سفیر دوم روسیه بایران مقارن اوقاتی بوده است که ازطرف هانری چهارم پادشاه فرانسه (۹۹۲-۱۰۱۹) نماینده ای بدربار شاه عباس وارد شده بوده. سفیر دوم روس در ۷ محرم سال (۱۰۰۳) وارد ساحل گیلان شده و با احترامات شایانی روبرو گردیده است.

آمدن سومین ایلچی روس بدربار شاه عباس بسال ۱۰۰۶ تصادف نمود و فئودورایوانویچ نامه‌مخصوصی بشاه نوشته و با سفیر تازه خود بنام شاهزاده‌واسیلی توفیاکین فرستاده بود .... تا اینجا مناسبات کشور ایران باکشور روسیه دوستانه بوده و ازاین تاریخ ببعد صفحه جدیدی باز شده است.

سلسله پادشاهان رومانوف موسوم به الکسی بوخارف در تاریخ ۱۹ ذیحجه ۱۰۲۲ با امیرعلی بیك نام که درهمان اوقات ازطرف شاه عباس بروسیه گسیل شده بود بسمت ایران حرکت کردند.

درتاریخ ۱۷ ذیقعده از سفیر روس در دربار ایران پذیرائی بعمل آمده و سفیر مزبور پس از بوسیدن دست شاه‌عباس نطقهای مفصلی نموده پس از آنکه نامه قیصر قرائت گردید شاه عباس اجازه جلوس داد.

درتاریخ۲۳ ذیقعده که‌شاه عباس عازم گیلان بود سفیر روس را احضارو گفت بپادشاه خود بگوئید آرزوی مانیز اینست که با شما برادرانه و دوستانه زیست کنیم وعلاوه نمود که اگر برادر معظم من درآنجاهائیکه سابقاً (قموقها) ویا (کمو کها) سکنی داشتند در محال شونسا و کوبسا شهر هائیکه وجود داشت دو باره بما بدهد

کشورهای روس و ایران باهم مربوط میشوند و دیگر تا نواحی قریم بین آنها دشمنی حایل نمی‌ماند ومملکتین مزبور بآسانی میتوانستند با هم دست بدست داده و برضد دشمنان خود بجنگند.

قبل از بازگشت سفیر روس بمسکو میخائیل فئودورویچ رومانوف سفیر دیگری نزد شاه عباس‌فرستاد وقصد پادشاه روس را درفرستادن سفیر مجددمیتوان مربوط و منسوب بفتوحات عمده شاه عباس درقفقاز و شکستهای متواتری که وی بقشون عثمانی وارد آورده بود دانست . درهمان اوان حاجی طرخان بدست یکنفر یاغی افتاده بود . یاغی مزبور فرستاده ای نزد شاه عباس اعزام داشته و طلب یاری نموده وچون شاه عباس نیز دعوت‌اورا اجابت نموده و با اومحرمانه مساعدت‌نموده بود پادشاه روس لازم دانسته بود که ازاین امرجلوگیری نماید و دراین باب بسفیر خود دستور های‌لازم داده بود .

گفتار بیست و ششم

سومین ایلچی رومانوف بدربار ایران

درسال۱۰۲۸ جنگ روسیه بالهستان وتقاضای حمایت شاهزادگان گرجستان از امپراطور روس برضد شاه عباس فئودورویچ را باعزام سفیر وادار نمود. سفیر روسیه مأموریت داشت که برای تـأمین استحکام دوستی مملکتین بـکوشد و نیز مأموریت داشت از شاه عباس کمك مالی در خواست نماید تا بتواند جنك را بر علیه لهستان ادامه بدهد واگرشاه عباس وعده کمك مالی میداد سفیر اجـازه داشت شهر حاجی‌طرخان را نیز بعنوان گرو وضمانت بدولت ایران واگذار نماید. ولی تاریخ در این بابت ساکت است و معلوم نیست که شاه عباس بـدولت روسیه کمك مـالی کرده است یا نه.

شاه عباس کبیر ۱۹ جمادی الاول سال ۱۳۰۷ وفات یافته و در دوره نواده و جانشین اوشاه صفی (۱۰۳۷-۱۰۵۲) واقعه مهمی راجع بروابط ایـران و روس رخ نداده است.

ولی پس از وفات شاه صفی درزمان پسر و جانشین او بنام شاه عباس ثانی که در۱۶ صفر بسال ۱۰۵۲ بتخت سلطنت نشست مجدداً رفت وآمد سفرادربین ایران‌و روس شروع گردیده است.

یکی از وقایع مهم زمان شاه عباس ثانی خراب کردن قلعه (قوین‌لو) ازطرف نیروی ایران بوده است.

دراینجا شرح تخریب قلعه را از مجلهٔ کاوه نقل میکنیم.

گفتار بیست و هفتم

شرح تخریب استحکامات

چون والی ممالك اروس را در زمان گیتی ستان فردوس مکان (مقصود عهد شاه عباس کبیراست) تاغایت که اوان اهتزاز بهارستان دولت ظل رحمان است پیوسته باین دودمان نسبت دوستی وروابط آمد وشد مشید ومستحکم است وهمواره ایلچیان بپایه سریر خلافت وتخت شهریاری وسلطنت آمد وشد دارند وفرمانفرمایان این سلسله جلیله نیز مدام رعایت خاطرایشان نموده وهمت والا بانجاح مطالب و مآرب ایشان مصروف میداشته اند . درآغاز زمان جلوس میمنت مأنوس پادشاه اروس قلعه‌ای در حوالی اترك است که سامان الکای روس وممالك محروسه است احداث نموده بود وبنا برمراعات مراتب مسطوره باغماض مقرون گشته درایامیکه طهمورث والی سابق گرجستان چنانچه سبق ذکر یافت از یاس سطوت جیوش منصوره و جنود قاهره هراسان گردیده الکای متعلقه او برستم خان شفقت شد ازراه هم مذهبی متشبث بوالی اروس شده نواده کلان خودرا نزد او فرستاده وطالب مظاهرت ومعاونت گردیده و بمصلحت دید مکروحیله آنهانمود که اگرچند قلعه دیگر درنواحی قلعه (قوین سو) یا(قوی‌سو) ساخته شود که راه آمد وشد چرکس بممالك محروسه مسدود شده اگر ازجانب اروس کمکی بالکای گرجستان آید بسهولت میسر باشد مقرون بصواب مینماید ووالی ممالك اروس نیز فریب غدراو خورده قلعه چند درمحال مزبوره احداث وجمعی را بحفاظت تعیین نموده بود و حقیقت این معنی را خسرو خان بیگلربیگی شیروان بموقف عرض رسانید.

ارقام مطاعه با سم حکام چخور سعد وقراباغ و اردبیل و آستارا وسایر محال

آذربایجان صادرشد که جمعیت نموده و نزد خسروخان حاضر گردند که آنچه مقتضی وقت ومصلحت دولت باشد بعمل آورد وامرای مسطور حسب الفرمان واجب الاذعان در وقت مقرر جمعیت نموده وخسروخان بنیروی اقبال بیزوال شاهنشاهی وتأیید جناب الهی باتفاق امرای مزبور وحاکم باب الابواب دربند وسرخای خان شمخال داغستان وعباسقلی خان اوسمی وجماعت ذاخوری وغیره روانه شده وباجماعت اروس وغیرهم که ازطرف والی اروس بحفاظت قلاع اشتغال داشتند بجنك و جدال اشتغال نموده وصفحه غبرا ازصدمه حوافر بادپایان وخروش کوس و کرنانمودار صحن قیامت گردید وغبار معرکه همچنان چون ناله مظلوم سربر ثریا کشید .

عاقبت نسیم فتح وظفر بر پرچم اعلام جنود مسعود شیروان و ایروان وزیده کفره مردود آواره دشت فرار گردیدند ولشگر منصور تمامت آن قلاع را ویران و با خاك یکسان ساخته مراجعت نمودند. چنین فتحی عظیم بسهولت وآسانی قرین حال اولیای دولت روز افزون گردید .

روسها مدتها پیش ازتاریخ مزبور درقفقاز شهرها بنا کرده بودند چنانکه پس از آنکه درسال ۹۶۲ بعضی ازشاهزادگان چرکس در تحت اطاعت دولت روسیه درآمده بودند .

روسها درسال ۹۷۶ درکنار رودخانه اترك شهری بنا نمودند و در سال ۹۷۹ که دولت روس (نووسیلزوف) نام را باستانبول گسیل داشت که بعثمانیها پیشنهاد صلح نموده وازاینکه قشون عثمانی درحاجی طرخان خروج نموده بود شکایت نماید دولت عثمانی جواب داد که اگر روسها شهر مزبور را که درکنار رود خانه اترك ساخته اند تخلیه نموده ورها نمایند عثمانیها حاضر بقبول صلح خواهند بود .

مدتی پس از آنهم پادشاه روس (فئودورایوانویچ) سابق الذکر در ۷ ربیع الثانی بسال ۱۰۰۲-۱۰۰۳ شاهزاده (خووروستنین) رامأمور کرد که باقشونی بطرف قفقار حرکت نموده ودرطرف خاك (ترك) سرحدات روس راتوسعه داده درمصب قویوسو شهری بنا نماید .

باحتمال قوی مقصود از قلعه‌ای هم که در بالا مذکور گردیده ودرسال ۱۰۶۳ ازطرف شاه عباس ثانی امر خراب نمودن آن صادر گردید همین شهر باشد .

محمدطاهر وحید در کتاب خود موسوم بتاریخ شاه عباس ثانی در ضمن وقایع سال ۱۰۶۴ چنین مینویسد :

پس‌ازمراجعت شاه عباس ثانی ازشکار ایلچیان پادشاه روس را که دردر گاه جهان پناه بودند بانعامات وخلاع گرانمایه سر افرازساخته رخصت انصراف ارزانی داشتند . خاندان قلی سلطان حاکم سابق (دورق) به ایلچیگری اروس مخصوص گشت .

در همان ایام طایفه قزاق که در نواحی شمال شرقی دریای خزرسکنی داشتند اغلب بقصد دزدی و راه زنی از طریق بحرخزر خود را بساحل جنوبی آن دریاچه رسانیده و اسباب زحمت وخسارت ساکنین را فراهم میآوردند

گفتار بیست و هشتم

شرح آمدن قزاق بایران

چون بعرض رسید که بعضی از کفره قزاق که در سالهای گذشته نیز بقصد راهزنی دریائی اکثر اوقات از سمت مسکو میآمده اند بدستور این اراده نموده خودرا در دریای تهلکه انداخته بهوای نفس سر کش راه این بحر پرخطر پیمودند اعلیحضرت ظل رحمن فرمودند که ارقام مطاعه باسم امراء ووزراء وعمال محال کنار دریا از دارالمؤمنین استرابادالی دربندصادر گردد که بدستوری که دراوقات مظنه ورود آن گروه مخذول مقرر بوده که دیده بآنان و تفنگچیان محافظت بمحالی که گمان برآمدن ایشان از آن مکان بوده تعیین نموده و لوازم تیقظ وپاسداری میآورند بهمان طریق مهیا وآماده چنان نمایند که آن طایفه طاغیه دستبردی نتوانند نمود . بجهت نسق وضبط محال مازندران بهشت نشان مقرر شد که میرسید حسین شیروانی باتفاق مین باشیان وتفنگچیان نوری و کجوری ولاریجانی وهزار جریبی و غلامان خاصه شریفه ساکن مازندران جنت عنوان بکشیك قیام وغازیان صوفی باتفاق وزیر (پیه پیش)، (اسم محلی است) بدان امر اشتغال نمایند وغازیان چینی وحاکم (کهدم) (اسم محلی است) بحفاظت محال (پیه پس) و کسگر و بیکلر بیکیان استرآباد وشیروان و حکام آستارا وقزل آغاج ودربند نیز محافظت محال متعلقه خود مأمور گردیدند و آن کفره فجره قبل ازاینکه مستحفظان وارد گردند نسبت ببعضی ازمحال (پیه پس) که قرب دریا بود دست درازی نموده وبعد ازرسیدن ایشان مراجعت نموده بودند . خبر جرأت و جسارت آن گروه بی ناموس بپادشاه والاجاه اروس رسیده وچون فیمابین آن پادشاه والاجاه وصاحبقران ملایك پاسبان روابط دوستی مشید ومستحکم است واین حرکت

بدون اذن ورضای آن پادشاه بصدور پیوسته بود .

جمعی ازمعتمدان خودرا تعیین نموده برجناح استعجال از دنبال بسرعت صباو شمال روان ساخته بود که آن جماعت را باز گردانند . بعون عنایت الهی و نیروی اقبال جهان پناهی نایره شروشور ایشان بآسانی تسکین یافت .

درتاریخ شاه عباس ثانی در ضمن وقایع سال (۱۰۷۱) پس از ذکرشرح فوق راجع بخروج قزاقها بسواحل شمالی ایران شرحی راجع بآمدن سفیری از طرف قزاقها بدربار شاه عباس ثانی مذکوراست. قصه قزاقها را ازفرستادن ایلچی مذکور بدو مسئله میتوان مستند دانست .

یکی عذرخواهی از خروج سابق الذکر و دیگری یاری خواستن از دولت ایران برضد دولت روس . همانطور که سابقاً هم در عهد شاه عباس کبیر چنانکه بدان اشاره شد محرمانه روابطی بین شاه عباس وقزاقهائی که در ناحیه ولگا یاغی شده و برحاجی طرخان دست یافته بودند ایجادشده بودو بین شاه عباس و(سازوتسکوی) نام درباب تسلیم حاجی طرخان بایران مذاکراتی بعمل آمده وظاهراً ازطرف شاه عباس بعضی مساعدتها هم درباره او بعمل آمده بود . پس از واقعه مذکور باز قریب ۲۰ سال مطلب تازه‌ای رخ نداد تا آنکه درعهد قیصر روس موسوم به (الکسی میخائیلویچ) ۱۰۵۵- ۱۰۸۷) که پسر و جانشین اولین پادشاهان سلسله رومانوفها بود .

درزمان الکسی مذکور که پدرپطر کبیر باشد سفیری بدربارایران آمد شاه عباس ثانی اول ازایلچی پذیرائی گرمی نموده و دراصفهان برای او وهمراهانش احترامات قائل شد ولی پس از اینکه مقاصد آنرا فهمید که بجز استفاده ازراه تجارت ندارد احترامات معموله را موقوف نموده و پس ازمدتی سفیر وهمراهانش عودت کردند.

گفتار بیست و نهم

مناسبات شاه سلیمان باقیصر روسیه

قیصر روس از عدم موفقیت ایلچی خود کدورتی دردل گرفته ومنتظر فرصت انتقام بود ،ولی تاشاه عباس زنده بود جرأت اقدام را نداشت تا شاه سلیمان بر تخت سلطنت نشست .

اولین اقدام قیصر درسال (۱۰۷۹)- ۶۰۰۰ تن از قزاقهائی را که در نزدیکی دریای سیاه ساکن بودند مأمور نمود وآنان را در ۴۰ کشتی که هر کدام بادوعراده توپ کوچك مسلح بود دریای خزررا نوردیده سپس ازساحل دور شدند . برای اینکه ایرانیان ملتفت نشوند که محرك آنها کیست چهارتن ازمیان خود برگزیده خواستند بعنوان نماینده بدربار شاه سلیمان گسیل دارند .

حاکم شماخی نیز نمایندگان آنها را با راهنما باصفهان فرستاد وقتی آنان باصفهان رسیدند خبر قتل وغارت رشت بآنجا رسیده بود . (قریب دوماه پس ازغارت رشت باصفهان رسیدند) معهذا باز باآنها خرشرفتاری شده منزل ومصارف همچنانکه درحق سفرا معمول بود بآنها دادند فقط خود شخص پادشاه نخواست ازآنها پذیرائی نماید . نمایندگان مذکور اظهار داشتند که بنمایندگی ۶۰۰۰ نفر قزاق به ایران آمده اند . ازطرف دیگر ازجانب قیصر روس نامه ای باصفهان رسید ومضمون آن از این قرار بود : چون معلوم میشود عده ای ازقزاقان که رعیت اوهستند در صدد میباشند که درتحت حمایت ایران درآیند از پادشاه ایران خواهش میشود که گوش بحرفهای باطل آنها نداده بدانند که آنان یاغی وفراری هستند .

ولی دربارایران قیصر روس را دراینکار بی مداخله نمیدانست . بسخنان نماینده

وی وقعی نگذاشته و نماینده قزاقها را با وعده ووعید پس فرستاد لهذا قزاقها دست از قتل وغارت برنداشته واندکی پس از آن در فرح آباد مازندران باسم تاجر پیاده شدند . در اول امر اسباب رضایت اهالی را فراهم آوردند و اجناس خود را بسیار ارزان می‌فروختند. درخریدهای خودسکه طلا (دوکا) را پنج شاهی حساب میکردند ولی روز ششم که عده کافی از قزاقهای مذکور در فرح آباد پیاده شدند ناگهان دست بشمشیر بجان اهالی افتادند و بهیچوجه ازقتل و غارت کوتاهی ننمودند و ۵۰۰ نفر را کشته و باز بکشتی نشسته وازساحل دور شدند .

یکی از غم انگیز ترین اعمال آنها در این موقع ویران نمودن قصر مشهور (جهان نما) بود درفرح آباد که بقول شاردن نویسنده معروف گنجی بود شایگان از چینی های پربها وحوضچه های سنگ عقیق و از مرجان و کهربا و بلور که همه را یادرهم شکستند ویا باخود بردند .

فردای آنروز باز به فرح آباد پیاده شده قتل وغارت بقیه را آغاز نموده واین دفعه پس از کشتن ۷۰۰ نفر باز سوار کشتی شده ناپدید شدند .

شاه سلیمان ازرفتار قزاقها بسیار خشمناك شد و از دربار روس تقاضای تنبیه اشرار را نمود . دولت روس نیز پس از آنکه به (استنکارازین) رئیس وامیرقزاقهای مذکور دست یافت درتاریخ ۳ صفر ۱۰۸۲ ویرا درمسکو دار زد .

شاردن پس از آنکه شرح مفصلی ازمیدان شاه اصفهان میدهد ومقدمات پذیرائی ورود سفیر (لزگستان) بیان میکند بشرح ورود سفیر روس پرداخته مینویسد: سفیر مزبور که از فقر وفاقه وسیله آن نداشت که سوار اسبی آبرومند بشود بنا براین از اسبهای طویله شاهی استفاده مینمود .

در ۲ رجب ۱۰۸٤ صدراعظم خلعتهائی را که شاه سلیمان برای سفیرروس معین نموده بود فرستاد وبوی خبرداد که خلعت را پوشیده وبرای اجازه مرخصی بحضور شاه بیاید.

در ۲۷ ربیع الثانی سفیر دیگری وارد اصفهان شد و ازطرف قیصر روس باو امر شده بود که از ۱۵ روز بیشتر در دربار ایران توقف ننماید

علت این مأموریت فوری این بوده است که روسیه از دولت ایران بیست هزار

سرباز میخواسته است که با عثمانی بجنگد .

دولت روس قریب یکسال بود که مدام در این خصوص اصرار میورزید ولی از طرف دولت ایران اقدام مساعدی بعمل نیامده بود . لهذا این دفعه قیصرروس در نامه خود زبان تعرض گشوده و اظهار میداشت که این همه تأخیر و بی جوابی ایران رامجبور خواهد بود کـه حمل برنقض عهد نـامه نموده و روابط خود را با ایران قطع نماید .

با این همه مجلسی که شاه سلیمان از اعیان و بزرگان در ۱۳ جمادی الاول (۱۰۸٦) برای مذاکره دراین باب بیار استعاقبت مجلس مذکور رای داد کهمنافع روس برای ایران دارای آن درجه اهمیت نیست که درآن راه دولت ایران داخل جنگ عثمانی بشود .

گفتار بیست و هفتم

شرح تخریب استحکامات

چون والی ممالك اروس را در زمان گیتی ستان فردوس مکان (مقصود عهد شاه عباس کبیراست) تاغایت که اوان اهتزاز بهارستان دولت ظل رحمان است پیوسته باین دودمان نسبت دوستی وروابط آمد وشد مشید ومستحکم است وهمواره ایلچیان بپایه سریر خلافت وتخت شهریاری وسلطنت آمد وشد دارند وفرمانفرمایان این سلسله جلیله نیز مدام رعایت خاطر ایشان نموده وهمت والا بانجاح مطالب و مآرب ایشان مصروف میداشته اند . در آغاز زمان جلوس میمنت مأنوس پادشاه اروس قلعه‌ای در حوالی اترك است که سامان الکای روس وممالك محروسه است احداث نموده بود وبنا برمراعات مراتب مسطوره باغماض مقرون گشته درایامیکه طهمورث والی سابق گرجستان چنانچه سبق ذکر یافت از یاس سطوت جیوش منصوره و جنود قاهره هراسان گردیده الکای متعلقه او برستم خان شفقت شد ازراه هم مذهبی متشبث بوالی اروس شده نواده کلان خودرا نزد او فرستاده وطالب مظاهرت ومعاونت گردیده و بمصلحت دید مکروحیله آنهانمود که اگرچند قلعه دیگر درنواحی قلعه (قوین سو) یا(قوی‌سو) ساخته شود که راه آمد وشد چرکس بممالك محروسه مسدود شده اگر ازجانب اروس کمکی بالکای گرجستان آید بسهولت میسر باشد مقرون بصواب مینماید ووالی ممالك اروس نیز فریب غدراو خورده قلعه چند درمحال مزبوره احداث وجمعی را بحفاظت تعیین نموده بود و حقیقت این معنی را خسرو خان بیگلربیگی شیروان بموقف عرض رسانید.

ارقام مطاعه با سم حکام چخور سعد وقراباغ و اردبیل و آستارا وسایر محال

آذربایجان صادرشد که جمعیت نموده و نزد خسروخان حاضر گردند که آنچه مقتضی وقت ومصلحت دولت باشد بعمل آورد وامرای مسطور حسب الفرمان واجب الاذعان در وقت مقرر جمعیت نموده وخسروخان بنیروی اقبال بیزوال شاهنشاهی وتأیید جناب الهی باتفاق امرای مزبور وحاکم باب الابواب دربند وسرخای خان شمخال داغستان وعباسقلی خان اوسمی وجماعت ذاخوری وغیره روانه شده وباجماعت اروس وغیرهم که ازطرف والی اروس بحفاظت قلاع اشتغال داشتند بجنك و جدال اشتغال نموده وصفحه غبرا ازصدمه حوافر بادپایان وخروش کوس و کرنانمودار صحن قیامت گردید وغبار معرکه همچنان چون ناله مظلوم سربر ثریا کشید .

عاقبت نسیم فتح وظفر بر پرچم اعلام جنود مسعود شیروان و ایروان وزیده کفره مردود آواره دشت فرار گردیدند ولشگر منصور تمامت آن قلاع را ویران و با خاك یکسان ساخته مراجعت نمودند. چنین فتحی عظیم بسهولت وآسانی قرین حال اولیای دولت روز افزون گردید .

روسها مدتها پیش ازتاریخ مزبور درقفقاز شهرها بنا کرده بودند چنانکه پس ازآنکه درسال ۹۶۲ بعضی ازشاهزادگان چرکس در تحت اطاعت دولت روسیه درآمده بودند .

روسها درسال ۹۷۶ درکنار رودخانه اترك شهری بنا نمودند و در سال ۹۷۹ که دولت روس (نووسیلزوف) نام را باستانبول گسیل داشت که بعثمانیها پیشنهاد صلح نموده وازاینکه قشون عثمانی درحاجی طرخان خروج نموده بود شکایت نماید دولت عثمانی جواب داد که اگر روسها شهر مزبور را که درکنار رود خانه اترك ساخته اند تخلیه نموده ورها نمایند عثمانیها حاضر بقبول صلح خواهند بود .

مدتی پس ازآنهم پادشاه روس (فئودورایوانویچ) سابق الذکر در ۷ ربیع الثانی بسال ۱۰۰۲-۱۰۰۳ شاهزاده (خووروستنین) رامأمور کرد که باقشونی بطرف قفقاز حرکت نموده ودرطرف خاك (ترك) سرحدات روس راتوسعه داده درمصب قویوسو شهری بنا نماید .

باحتمال قوی مقصود از قلعه‌ای هم که در بالا مذکور گردیده ودرسال ۱۰۶۳ ازطرف شاه عباس ثانی امر خراب نمودن آن صادر گردید همین شهر باشد .

محمدطاهر وحید در کتاب خود موسوم بتاریخ شاه عباس ثانی در ضمن وقایع سال ۱۰٦٤ چنین مینویسد :

پس‌ازمراجعت شاه عباس ثانی ازشکار ایلچیان پادشاه روس را که دردرگاه جهان پناه بودند بانعامات وخلاع گرانمایه سر افرازساخته رخصت انصراف ارزانی داشتند . خاندان قلی سلطان حاکم سابق (دورق) به ایلچیگری اروس مخصوص گشت .

در همان ایام طایفه قزاق که در نواحی شمال شرقی دریای خزرسکنی داشتند اغلب بقصد دزدی و راه زنی از طریق بحرخزر خود را بساحل جنوبی آن دریاچه رسانیده و اسباب زحمت وخسارت ساکنین را فراهم میآوردند .

گفتار بیست و هشتم

شرح آمدن قزاق بایران

چون بعرض رسید که بعضی از کفره قزاق که در سالهای گذشته نیز بقصد راهزنی دریائی اکثر اوقات از سمت مسکو میآمده اند بدستور این اراده نموده خودرا در دریای تهلکه انداخته بهوای نفس سر کش راه این بحر پرخطر پیمودند اعلیحضرت ظل رحمن فرمودند که ارقام مطاعه باسم امراء ووزراء وعمال محال کنار دریا از دار المؤمنین استرابادالی در بندصادر گردد که بدستوری که دراوقات مظنه ورود آن گروه مخذول مقرر بوده که دیده بآنان و تفنگچیان محافظت بمحالی که گمان برآمدن ایشان از آن مکان بوده تعیین نموده و لوازم تیقظ و پاسداری میآورند بهمان طریق مهیا و آماده چنان نمایند که آن طایفه طاغیه دستبردی نتوانند نمود . بجهت نسق وضبط محال مازندران بهشت نشان مقرر شد که میرسید حسین شیروانی باتفاق مین باشیان وتفنگچیان نوری و کجوری ولاریجانی وهزار جریبی و غلامان خاصه شریفه ساکن مازندران جنت عنوان بکشیك قیام وغازیان صوفی باتفاق وزیر (پیه پیش)، (اسم محلی است) بدان امر اشتغال نمایند وغازیان چینی وحاکم (کهدم) (اسم محلی است) بحفاظت محال (پیه پس) و کسگر و بیکلر بیکیان استرآباد وشیروان و حکام آستارا وقزل آغاج ودربند نیز محافظت محال متعلقه خود مأمور گردیدند و آن کفره فجره قبل ازاینکه مستحفظان وارد گردند نسبت ببعضی ازمحال (پیه پس) که قرب دریا بود دست درازی نموده وبعد ازرسیدن ایشان مراجعت نموده بودند . خبر جرأت و جسارت آن گروه بی ناموس بپادشاه والاجاه اروس رسیده وچون فیمابین آن پادشاه والاجاه وصاحبقران ملایك پاسبان روابط دوستی مشید ومستحکم است واین حرکت

بدون اذن ورضای آن پادشاه بصدور پیوسته بود .

جمعی ازمعتمدان خودرا تعیین نموده برجناح استعجال از دنبال بسرعت صباو شمال روان ساخته بود که آن جماعت را باز گردانند . بعون عنایت الهی و نیروی اقبال جهان پناهی نایره شروشور ایشان بآسانی تسکین یافت .

درتاریخ شاه عباس ثانی در ضمن وقایع سال (۱۰۷۱) پس از ذکرشرح فوق راجع بخروج قزاقها بسواحل شمالی ایران شرحی راجع بآمدن سفیری از طرف قزاقها بدربار شاه عباس ثانی مذکوراست. قصه قزاقها را ازفرستادن ایلچی مذکور بدو مسئله میتوان مستند دانست .

یکی عذرخواهی از خروج سابق الذکر و دیگری یاری خواستن از دولت ایران برضد دولت روس . همانطور که سابقاً هم در عهد شاه عباس کبیر چنانکه بدان اشاره شد محرمانه روابطی بین شاه عباس وقزاقهائی که در ناحیه ولگا یاغی شده و برحاجی طرخان دست یافته بودند ایجادشده بودو بین شاه عباس و(سازوتسکوی) نام درباب تسلیم حاجی طرخان بایران مذاکراتی بعمل آمده وظاهراً ازطرف شاه عباس بعضی مساعدتها هم درباره او بعمل آمده بود . پس از واقعه مذکور باز قریب ۲۰ سال مطلب تازه‌ای رخ نداد تا آنکه درعهد قیصر روس موسوم به (الکسی میخائیلویچ) ۱۰۵۵- ۱۰۸۷) که پسر و جانشین اولین پادشاهان سلسله رومانوفها بود .

درزمان الکسی مذکور که پدرپطر کبیر باشد سفیری بدربار ایران آمد شاه عباس ثانی اول ازایلچی پذیرائی گرمی نموده و دراصفهان برای او وهمراهانش احترامات قائل شد ولی پس از اینکه مقاصد آنرا فهمید که بجز استفاده ازراه تجارت ندارد احترامات معموله را موقوف نموده و پس ازمدتی سفیر وهمراهانش عودت کردند.

گفتار بیست و نهم

مناسبات شاه سلیمان باقیصر روسیه

قیصر روس از عدم موفقیت ایلچی خود کدورتی دردل گرفته ومنتظر فرصت انتقام بود ،ولی تاشاه عباس زنده بود جرأت اقدام را نداشت تا شاه سلیمان بر تخت سلطنت نشست .

اولین اقدام قیصر درسال (۱۰۷۹)- ۶۰۰۰ تن از قزاقهائی را که در نزدیکی دریای سیاه ساکن بودند مأمور نمود وآنان را در ۴۰ کشتی که هر کدام بادوعراده توپ کوچك مسلح بود دریای خزررا نوردیده سپس ازساحل دور شدند . برای اینکه ایرانیان ملتفت نشوند که محرك آنها کیست چهارتن ازمیان خود برگزیده خواستند بعنوان نماینده بدربار شاه سلیمان گسیل دارند .

حاکم شماخی نیز نمایندگان آنها را با راهنما باصفهان فرستاد وقتی آنان باصفهان رسیدند خبر قتل وغارت رشت بآنجا رسیده بود . (قریب دوماه پس ازغارت رشت باصفهان رسیدند) معهذا باز باآنها خرشرفتاری شده منزل ومصارف همچنانکه درحق سفرا معمول بود بآنها دادند فقط خود شخص پادشاه نخواست ازآنها پذیرائی نماید . نمایندگان مذکور اظهار داشتند که بنمایندگی ۶۰۰۰ نفر قزاق به ایران آمده اند . ازطرف دیگر ازجانب قیصر روس نامه ای باصفهان رسید ومضمون آن از این قرار بود : چون معلوم میشود عده ای ازقزاقان که رعیت اوهستند در صدد میباشند که درتحت حمایت ایران درآیند از پادشاه ایران خواهش میشود که گوش بحرفهای باطل آنها نداده بدانند که آنان یاغی وفراری هستند .

ولی دربارایران قیصر روس را دراینکار بی‌مداخله نمیدانست . بسخنان نماینده

وی وقعی نگذاشته و نماینده قزاقها را با وعده ووعید پس فرستاد لهذا قزاقها دست از قتل وغارت برنداشته واندکی پس از آن در فرح آباد مازندران باسم تاجر پیاده شدند . در اول امر اسباب رضایت اهالی را فراهم آوردند و اجناس خود را بسیار ارزان می‌فروختند. درخریدهای خودسکه طلا (دوکا) را پنج شاهی حساب میکردند ولی روز ششم که عده کافی از قزاقهای مذکور در فرح آباد پیاده شدند ناگهان دست بشمشیر بجان اهالی افتادند و بهیچوجه ازقتل و غارت کوتاهی ننمودند و ۵۰۰ نفر را کشته و باز بکشتی نشسته وازساحل دور شدند .

یکی از غم انگیز ترین اعمالی آنها در این موقع ویران نمودن قصر مشهور (جهان نما) بود درفرح آباد که بقول شاردن نویسنده معروف گنجی بود شایگان ازچینی های پربها وحوضچه های سنگ عقیق و از مرجان و کهربا و بلور که همه را یادرهم شکستند ویا باخود بردند .

فردای آنروز باز به فرح آباد پیاده شده قتل وغارت بقیه را آغاز نموده واین دفعه پس از کشتن ۷۰۰ نفر باز سوار کشتی شده ناپدید شدند .

شاه سلیمان ازرفتار قزاقها بسیار خشمناك شد و از دربار روس تقاضای تنبیه اشرار را نمود . دولت روس نیز پس از آنکه به (استنکارازین) رئیس وامیرقزاقهای مذکور دست یافت درتاریخ ۳ صفر ۱۰۸۲ ویرا درمسکو دار زد .

شاردن پس از آنکه شرح مفصلی ازمیدان شاه اصفهان میدهد ومقدمات پذیرائی ورود سفیر (لزگستان) بیان میکند بشرح ورود سفیر روس پرداخته مینویسد: سفیر مزبور که از فقر وفاقه وسیله آن نداشت که سوار اسبی آبرومند بشود بنا براین از اسبهای طویله شاهی استفاده مینمود .

در ۲ رجب ۱۰۸٤ صدراعظم خلعتهائی را که شاه سلیمان برای سفیر روس معین نموده بود فرستاد وبوی خبرداد که خلعت را پوشیده وبرای اجازه مرخصی بحضور شاه بیاید .

در ۲۷ ربیع الثانی سفیر دیگری وارد اصفهان شد و ازطرف قیصر روس باو امر شده بود که از ۱۵ روز بیشتر در دربار ایران توقف ننماید

علت این مأموریت فوری این بوده است که روسیه از دولت ایران بیست هزار

سرباز میخواسته است که با عثمانی بجنگد .

دولت روس قریب یکسال بود که مدام در این خصوص اصرار میورزید ولی از طرف دولت ایران اقدام مساعدی بعمل نیامده بود . لهذا این دفعه قیصرروس در نامه خود زبان تعرض گشوده و اظهار میداشت که این همه تأخیر و بی جوابی ایران رامجبور خواهد بود کـه حمل برنقض عهد نـامه نموده و روابط خود را با ایران قطع نماید .

با این همه مجلسی که شاه سلیمان از اعیان و بزرگان در ۱۳ جمادی الاول (۱۰۸٦) برای مذاکره دراین باب بیار استعاقبت مجلس مذکور رای داد کهمنافع روس برای ایران دارای آن درجه اهمیت نیست که درآن راه دولت ایران داخل جنگ عثمانی بشود .

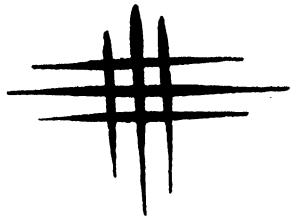

گفتار سی و چهارم

نتایج وخیم پیمان ترکمن چائی

معاهده ترکمن چائی که بیش از یکقرن دستور روابط ایران و روس بوده اهمیت زیادی از نقطه نظر سیاسی واقتصادی داشته است . این معاهده هستهٔ یك سلسله مداخلات وتجاوزات سیاسی وقضائی واقتصادی روسیه درایران میباشد ؛ بغیر ازشهرها و ایالاتیکه این عهد نامه ازپیکر ایران منتزع نموده وبجز غرامت هنگفت جنگی که بر ایران تحمیل کرده اند پیمان مذکورایرانرا ازحیث سیاست و اقتصاد نیز زیر نفوذ دولت روس قرار داد وبعد از این معاهده ایران دیگر نتوانست دربرابر روسیه قوی پنجه قد علم کند وآماده دفاع باشد . این عهدنامه سرآغاز انحطاط سیاسی و اقتصادی ایرانست .

(دریوه) مورخ معروف در کتاب خود بعنوان مسئلهٔ شرق میگوید : ایران در منطقهٔ نفوذ روس غرق شد.

دارمستتر در کتاب خود موسوم به نظری بتاریخ ایران مینویسد : سفیر تزار درتهران درحکم یکنفر سرپرست نزد یك راجه هندی میباشد .

تصرف قفقازیه شرقی بدست روسها برای ایران تنهافقدان یك قسمت ازمتصرفاتش نبود بلکه دری را ازخانه او بروی دشمن بازمینمود واینکه مورخین شهر دربند را درشمال قفقاز دروازه ایران نامیده اند بیجهت نبوده است .

سرجان ملکنیل مؤلف کتاب (پیشرفت روسیه درشرق) بمناسبت تسخیرقفقاز از طرف روسها چنین گفته است : این پیش آمد موازنه قواء را دردنیا تغییر می دهد.

گفتار سی و پنجم

نامه پاسکویچ به عباس میرزا

. . . . شاه معظم پدر شما میخواهد شروع بجنگ نماید. ولایت سرحدی ما جزساخلوی قلعه جات نیروئی برای دفاع ندارد. پس شما میتوانید درماه ژوئن وارد کشور بیدفاع ما بشوید و آنرا غارت کنید ولی نمی توانید استحکامات آنرا تصرف نمائید وجرأت پیش رفتن ودر قفا گذاشتن این استحکامات خو فناك را نخواهیدنمود درماه اکتبر وقتی که کوهها درزیر برف است من بطرف تبریز حمله خواهم برد و آذربایجان را خواهم گرفت بدون اینکه هرگز آنرا بشما پس بدهم و دیگر امید رسیدن بتخت وتاج سلطنت از برای شما نخواهد ماند! سالی بیش نخواهد گذشت که سلسله قاجاریه از سلطنت محروم گردد ! استقلال سیاسی شما در دست ما است ! امیدواری های شما باید بروسیه باشد ! روسیه میتواند خرابی شما را تسریع کند ! تنها روسیه میتواند شما را حمایت نماید . . . . نه وعده های انگلستان و نه بیانات عثمانیها ! هیچکدام را باور نکنید ! انگلیسیها ازشما دفاع نخواهند کرد ! سیاست آنها چون مستملکات هندوستان چیز دیگری در نظر ندارد . ما میتوانیم در آسیا مملکتی رامسخر نمائیم و هیچکس هم غمی بخود راه نخواهد داد در فرنگستان هرگره زمین ممکن است باعث جنگهای خونین بشود ! عثمانی برای موازنه اروپا لازم است ! ولی دول اروپا نگاه نمیکنند به بینند کی درایران حکومت میکند .

نامه پاسکویچ مطالب را بی پرده آشکار ساخته ومثل اینکه یك گوشه ای از نقشه آینده روسیه را بطور وضوح بدولت خواب آلود ایران باز گوئی کرده است وبدون تردید دولت روسیه از اوضاع دربار فتحعلیشاه وچهارصد زن او با خبر بوده و میدانسته است که یك چنین پادشاهی هرگز نخواهد توانست که خاك کشور

خود را حراست نماید.

در اواخر سلطنت فتحعلیشاه روسها دارای نفوذ زیادی شده وانگلیسیهاازاین حیث نگران شده وبرای اینکه خطر را ازهندوستان دور نمایند درسال ۱۸۳٤ با روسهایادداشتهائی رد وبدل کرده وقراری گذاشتند که استقلال ایران راطرفین محترم شمارند. این اقدام تا اندازه ای جلو تجاوزات سیاسی روس را گرفت ولی تجاوزات اقتصادی را نتوانست مسدود نماید.

روسیه در زمان محمد شاه برای رسیدن بمقاصدخود درقفقاز وترکستان محتاج بدوستی ایران بود. دراین ایام کوهستانی های مسلمان قفقاز بمخالفت شدیدومقاومت طولانی با روسها مینمودند قهرمان این معرکه یکنفر ازرؤسای داغستانی بنام امام شامل علی بود که بانظم وشجاعت قابل تحسینی مدت ۲۵ سال با آنها جنك و گریز میکرد تا روسها مجبور شدند دویست هزار نفر نیرو بقفقاز فرستاده و از این راه خسارات فراوانی بدولت خود واردآورند تاآنکه درسال ۱۸۵۹ با تسلیم شامل علی جنك خاتمه یافت واین همان علی نامی است که دریکی از کتب نویسنده معروف فرانسه (آلکساندر دوما) بطور تفصیل درباره او قلم فرسائی شده است.

موقعیکه نیکلای اول بقفقاز مسافرت کرد بملاقات محمد شاه نیز اظهار تمایل نمود. محمد شاه هم پسرخود ناصرالدین میرزا را (که بعد ها ناصرلدین شاه شد و درآنوقت هفت ساله بود) بایروان نزد نامبرده فرستاد وتزار هم شاهزاده رابامحبت زیاد پذیرفت.

درزمان سلطنت ناصرالدین شاه نفوذ روسیه زیاد تر گردید. ملاحظه میشود که از دوران سلطنت پادشاهی به پادشاه دیگر نفوذ روسیه رو بازدیاد گذاشته وهمان روسیه که روزی برای دریافت کمك دست التماس بشاه عباس کبیر دراز کرده بود چگونه ایران را محتاج کمك های اقتصادی خود قرار داده وبالاخره کار را بجائی رساند که محمد علیمیرزا ولیعهد ایران درتبریز بپوشیدن لباس قزاقی افتخارمیکرد

یکی ازصدمات غیرقابل جبران تسلط و نفوذ روسیه در ایران این بود که در نتیجه بحران اقتصادی ومالی، مردم درائر بیکاری و بی پولی ترك یا رودبارخودنموده وبروسیه جهت پیدا کردن کار عزیمت مینمودندو اکثر این قبیل اشخاص دیگر بمیهن

خودعودت نمی کردند ومیتوان گفت یکی از جهات کسر نفوس ایران انتقال سکنه ایران بروسیه میباشد .

بریکاد قزاق درایران

پس از اینکه پنجه های تیز سیاسی و اقتصادی روسیه در بدن مریض ایران فرو رفت برای تثبیت این نفوذ غیرقابل وصف باین خیال افتادند که درایران بریکاد قزاق تشکیل دهند .

مقدمه اینکار قبلا انجام گرفته ودر کلیه شهرهای ایران رفتار ملایم قزاقها رضایت ملت ایران را جلب کرده بود بنابراین یك مؤسسه نظامی باپول وافرادایرانی ولی بفرماندهی صاحبمنصبان روس درسال ۱۸۷۹ در زمان سلطنت ناصر الدین شاه در ایران تشکیل گردید .

بخش سوم از فصل چهارم

گفتار سی و ششم

تأثیر توقف محمد علیمیرزا در تبریز

دردوران سلطنت قاجاریه، ولیعهد درتبریز اقامت میکرد و این موضوع خیلی بجاهم بود .

اولا - شهر تبریز اولین شهر تجاری ایران بود .

ثانیاً - آذربایجان در همسایگی کشور بزرگی مثل روسیه واقع شده بود که هیچوقت و درهیچ ایام چشم طمع آن نسبت بآذربایجان بسته نشده بود.

ثالثاً - از نقطه نظر نفوس و سکنه و حاصل خیزی زمین و بالاخره سجایای اخلاقی وصفات پسندیده ساکنین آن ایجاب میکرد که ولیعهد نشین بشود .

روسیه که همیشه درآذربایجان نظریات سیاسی داشته وبتفصیل در فصل قبل از آن بحث کردیم همه وقت سعی میکرد که بوسایلی ولیعهد را بطرف خود جلب کرده بدین وسیله در تأمین نظریات خود سهولتی بدست آورده باشد وموفقیتی هم حاصل کرده بود بطوریکه در کتب تاریخ میخوانیم محمد علیمیرزا حفظ ظاهر راهم نکرده با لباس قزاقی دیده میشود . بنا براین جای تعجب باقی نمیماند که چرا پیشنهادات لیاخوف را بدون تأمل وپروا می پذیرفته است .

در این ایام جاسوسان روسیه تزاری دربار ولیعهد را دراختیار خود گرفته و مانع این بودند که مردم بیدار ومطلع آذربایجان اورا ملاقات واز خواب غفلت بیدار کنند .

اکثر خانه های تجار تبعه روس مرکز جاسوسی بود و راپورتها مثل سیل بطرف کنسولگری روسیه ارسال میگردید. ولی آذربایجانی بیدار از نفوذ روسیه باخبر بود و همه وقت علیه آن میکوشید.

باید دانست که بعضی از علمای برجسته آذربایجان مثل مرحوم حاجی میرزا جواد و پسر او حاجی میرزا آقا بشدت علیه این نفوذ میکوشیدند و مردم طبقه دوم و سوم هم بشدت از تجری روسیه در آذربایجان متنفر بودند کسانیکه تبعه روس شده بودند درمیان جامعه منفور و مغضوب بودند.

نویسنده خاطر دارم که مردم علنا به تاجر باشی و به بابایوفها و امثال آنها نفرین میکردند و خود این اوضاع مردم را ناراضی کرده و همه اینها را از ضعف نفس و هوس بازی های محمد علیمیرزا می دانستند و می شود گفت همواره آذربایجانی آماده فرصت بود که این اوضاع تأسف آور و سازمان پوشالی حکومت ایران را از بیخ و بن براندازد.



بخش چهارم از فصل چهارم

گفتار سی و هفتم

لیاخوف از محیط خواب آلود تهران استفاده کرد

در برنامه این کتاب بنا نبود که از تهران گفتاری نوشته شود ولی در اینجا ناچاریم به اقدامات لیاخوف که ارتباط کاملی با اقدامات روسیه در تبریز داشت اشاره بکنیم

حکومت روسیه برای تحبیب ولیعهد ایران در تبریز از هیچ عملی کوتاهی نمیکرد و اورا کاملا زیر نفوذ گرفته بود.

محمد علیمیرزا که در تبریز توقف کرده بود بروحیات مردم رشید و یك دنده و میهن پرست آذربایجان آشنائی کامل داشته مشاهده کرده بود که آذربایجانی زحمت کش در هر حرفه وشغل روزها کار میکند و شب پهلوی زن و بچه خودش استراحت کرده وهیچوقت در افکار خود بعیش و نوش وهوسبازی های بی‌معنی و سخن پراکنی‌های پوچ ابراز علاقه نکرده وتامین عظمت وشوکت کشور ایران را در کار و کوشش میداند بنابراین هیچوقت بخود اجازه نمیداد که اقدام متهورانه‌ای بکند ولی پس از جلوس باریکه پادشاهی ومشاهده اخلاق متلون اطرافیان ودرباریان و استماع چاپلوسی های بیحد و حصر متصدیان بوقلمون صفت عمال دولت و رجز خوانی های لیاخوف کم کم بهوس افتاد که بقول خودش زبان فضول آغاسی ها را قطع کند. ولی میترسید که ایستادگی آذربایجانی تهرانی را هم بسرغیرت بیاورد. لیاخوف که کلیهٔ دستورات را از روسیه میگرفت و محرمانه وسایل تخریب مجلس شورای ملی را تهیه میکرد نقشه را طوری ماهرانه تهیه کرد که محمد علیمیرزا



(عکس ۱۴) ستارخان سردار ملی باتفاق مدافعین جانباز تبریز

خود را یکدفعه درمحظور دید ونتوانست از اجرای نقشه مذکور جلوگیری بکند وکار بجائی رسید که این پادشاه نالایق وضعیف النفس ازلیاخوف خواهش میکرد که سعی بکند تا خونریزی کم بشود. از طرف دیگر در محیط تهران بین سران آزادیخواهان اختلاف نظرشدیدی وجود داشت عده‌ای عقیده داشتند که آزادیخواهان نباید دست باسلحه بزنند بلکه باکمال صبر و بردباری مظلومیت خودرا بجهانیان ثابت کنند. ولی گروه دیگر عقیده داشتند که پاسخ منطق را باید با منطق و پاسخ تفنگ را باید با تفنگ داد. دسته دوم را افراطی میگفتند و برای تضعیف نیروی فکری آنان بوسایل مختلفه متوسل میشدند.

دراینجا بی‌مناسبت نیست که گفتار آقای سید محمد علی جمالزاده را بدون کم و کاست نقل کنیم. ایشان در برلن درمنزل اینجانب میان جمعی اینطور شرح دادند.

چند شب قبل از توپ بستن مجلس شورای ملی اول شب پدرم (مرحوم سید جمال الدین اصفهانی) مرا بمجلس شورا فرستاد تا پیغام اورا بآقای تقی زاده برسانم. وقتیکه بمجلس رسیدم دیدم که آقای تقی زاده شخصاً بمجاهدین تفنگ میدهد سلام کرده ایستادم ولی توجهی بمن نکردند. پس ازمدتی بازسلام کردم بازپاسخی نشنیدم این دفعه خسته شده ونزدیک رفته ویواشی گفتم پدرم پیغام فرستاد که امشب مجلس شورای ملی دچار خطر است وخوب است که بیایند بمنزل ما تا در اطراف موضوع شور بکنیم.

جمالزاده میگفت آقای تقی‌زاده حرفهای مرا گوش داد ولی کار خودش را ادامه داد و دیدم پیغام پدرم هیچ اثر نکرد و من باز تکرار کردم که پدرم منتظر شماست بیائید با هم برویم باز تقی‌زاده باچهره متین خود بمن نگاه کرد واصلا پاسخ نداد ومشغول توزیع تفنگ وفشنگ بود و مجاهدین را با بیانات کوتاه و رسا بانجام وظایف محوله آگاه میساخت. من هرچه بیشترایستادم نتیجه نگرفتم ومراجعت کرده موضوع را بپدرم گفتم. این بیان جمالزاده باید مورد توجه قرار بگیرد.

وبدون تردید اگر چند نفر دیگر در تقویت جبهه آزادیخواهان با تقی زاده همفکری وهمقدمی میکردند بآن آسانی مجلس شورای ملی ویران نمیشد چنانکه صد برابر نیروی لیاخوف ها در یازده ماه‌محاصره تبریز کاری نتوانستند انجام‌دهند

واگر درست توجه بکنیم خواهیم دید دستور اقدامات آذربایجانیها را همان سیدحسن تقی زاده میداده ومجاهدین درسنگرهای تبریز تقی زاده را می‌پرستیدند و فراموش نمی کنم شبها در سنگرها با صدای بلند می گفتند این تیر را بعشق تقی زاده بسمت دشمن می‌اندازیم .

اگر نوشته هائی را که تا امروز درباره جنك قزاق های لیاخوف و سربازان سیلاخوری وغیره در دسترس هست مطالعه کنیم می بینیم بطور کلی جبههٔ ملی در تهران ازحیث تعداد و نفرات واسلحه خیلی ضعیف بوده و بعلاوه یك مرکز دستور ده و یا یکنفر شخصیت انقلابی مثل ستارخان و یا محمدصادق‌خان و یا خلیل خان ارك وجود نداشته است که عمل مدافعه مجلس‌شورای ملی را اداره کند بلکه چند گروه از آزادیخواهان بطور انفرادی و بعبارت ساده دلبخواه چند ساعتی جنگیده و بعد درمقابل نیرنگ لیاخوف جنگ را باخته و متواری شده اند. این غفلت در تعیین مرکز اداره کردن انقلابیون ویا عدم تعیین شخص شایسته و مسئولی برای اینکار ضررهای جبران ناپذیری برای کشور ایران وارد ساخته است .

اگرچه در تبریزهم جنگهای اول بدون‌سرپرست و بدون نظم وترتیب‌شروع شد ولی افکار عمومی بسیار محکم بود و صحنه سازی های تهران در تبریز مورد توجه نبود و بعبارت دیگر درتبریز لیاخوف زیادبود ولی نقشه آنان توی آب‌میافتاد و میللرها با آن هوش فوق‌العاده هم نتوانستند ستارخان بیسواد را اغفال کنند .

(یکی ازصفات برجسته ستارخان این بود که ازسران آزادیخواهان حرف میشنیدو اطاعت میکرد ولی از مخالفین کوچکترین نصیحت را نمی‌شنید چنانکه بکنسول روس گفت من درزیر بیرق حضرت عباس‌هستم وبیرق روس رانمی‌خواهم)

گفتار سی و هشتم

مخالفت روسیه تزاری بامشروطیت ایران

نفوذ روز افزون روسیه در دوران سلطنت ناصرالدین شاه را شرح دادیم باید دانست نفوذ مذکور درایام سلطنت مظفرالدین شاه افزون تر گردید.

مرحوم مظفرالدین شاه روزهای آخرعمر خود فرمان مشروطه را صادر نمود ولی مقارن همین ایام درپشت‌پرده نقشه پیمان سال (۱۹۰۷) بین دول انگلیس‌وروس درحال تدوین بود.

باید دانست تغییر رژیم ایران موافق نظر روسها نبود. آنها مایل نبودند در همسایگی کشور روسیه یك دولت مشروطه بوجود آید درعین حال میدانستند که خود کامگی دولت‌ایران هم قابل بقا نیست بنابراین‌قبلا محمد علیمیرزا ولیعهدایران را در تبریز زیر نفوذ درآورده وبعد کافی تلقیناتی کرده بودند وپس از جلوس او بتخت سلطنت میخواستند با دست اواساس‌نو بنیاد مشروطه ایران‌را واژگون‌سازند.

پس‌ازتوپ بستن مجلس شورای ملی تبریزیان مردانه قد علم کرده و ازاصول مشروطیت وآزادی بشدت حمایت نمودند. با اینکه روسیه در پشت پرده از اصول خود کامگی‌حمایت وفشارسیاسی‌سختی بگروه آزادیخواهان آذربایجان واردآورد معهذا به نتیجه مطلوبه نرسید و بالاخره بعنوان حمایت کنسولگری و اتباع روسیه درتاریخ ۲۹ آوریل۱۹۰۹ به تبریز نیروی نظامی وارد کرده ودرمقابل اعتراض‌دولت ایران اطمینان رسمی داد که سربازان او در کار های داخلی تبریز دخالت نخواهند کرد ولی در همان ایام مطبوعات روسیه با انتشار مقالات متعدد نیات دولت خود را آشکارساخت. ازآنجمله نوشتند که روسیه درآذربایجان (حقوق تاریخی دارد).

روسها برخلاف قول رسمی که داده بودند پس ازمدت کمی درشهر تبریز بنای

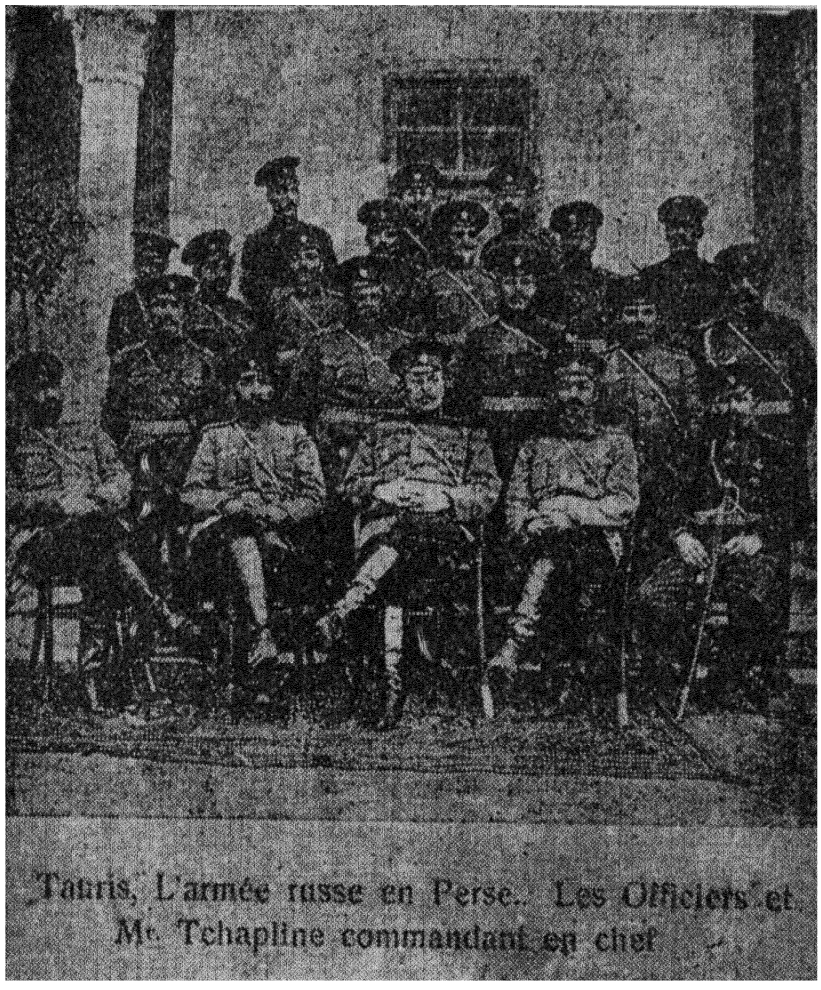

(عکس ۱۵) افسران روسی
تهدید وتجاوز بقوای ملی را گذاشتند وهرروز هم بشدت عمل خود میافزودند(۱)

(۱) قبلا نوشته شدکه رشیدالملك بریاست فدائیانیکه جهت نجات تهران تاباسمنج رفته بودند انتخاب شده بود ولی نامبرده بعذراه‌راعوض ودرصف مخالفین مشروطیت قرار گرفت وبالنتیجه ازطرف مجاهدین گرفتاروددرتبریز زندانی گردید وچندین مرتبه کنسول روس (میللر) آزادی او را از مخبرالسلطنه والی آذربایجان خواستار ولی سران آزادیخواهان باآزادی او سخت مخالفت کردند ولی روزی یکساعت بظهرمانده عده‌ای ازسربازان روس رشیدالملك را اززندان ربوده وباخود بردند این عمل که با هیچ قانون ونظامات ملل دنیا وفق نمیداد درتبریزعکس‌العملی تولید نموده ومردم درمجامع عمومی اجتماع ونطقهای آتشین و اعتراض آمیزی شروع کردند روزیکه آقای رضازاده شفق (دکتر شفق فعلی) مشغول نطق بود سالداتهای روس محل نطق را محاصره نموده وحضار را تهدید به تیراندازی نمودنداین محاصره مردم را سخت متاثر کرد همه دست باسمان بلندکرده وبافریادمیگفتند خدایا مادرخانه‌خود هم آزادی نداریم بیگانگان مارا آزادنمیگذارند درخانه‌خود دردهای‌خودرادرمان کنیم پس ماشکایت بکجا بریم رضازاده شفق فریادبرآورد وگفت‌ای آزادیخواهان وای روزنامه نگاران وای آزاد مردان جهان شما آگاه باشید وبدانید چگونه آزادی را از ماسلب می کنند من ازسخن گفتن دست نمیکشم وبه کشته شدن درمیهن خود باگلوله سربازان خارجی افتخار خواهم داشت مادر من

بقیه درصفحه بعد

پس از مقاومت آزادیخواهان و پیروزی تبریز سایر شهرهای ایران هم از تبریز الهام گرفته و بیرق آزادی را باهتزاز در آوردند تا بالاخره محمد علیمیرزا به کنسولگری روس پناهنده واز سلطنت خلع گردید وفرزندش احمد شاه بسلطنت

در روی نعش من نبایدگریه کند بلکه باید خوشحال شود که خون پسر او روی خاك میهن و برای حفظ میهن ریخته شده است .

مرحوم سهیلی ششگلانی که از شدت تاثر وجودش میلرزید پیراهن خود را درید و سینه خود را بازکرده وگفت این سینه را بآماج تیردشمن وطن آماده کرده‌ام .

میرزا غفار چرندابی که بالاخره با دست خون آلود صمد خان شجاع‌الدوله جان داد نطق مؤثری نموده ومردم را بپوشیدن کفن دعوت نمود با اینکه سالداتها از این منظره متأثرشده بودند ولی دست از محاصره برنداشته وآماده تیراندازی وهدف گیری بودند معهذا مردم حاضر به متفرق شدند نبودند . چون موضوع بطول انجامید و هوا رو بتاریکی میرفت مردم با متانت متفرق شده و سالداتها رفتند .

فردای آنروز دوازده نفر سران مشروطه خواهان که بعضی از آنان نماینده انجمن ملی هم بودند در ادارهٔ ایالتی با مخبرالسلطنه والی آذربایجان مذاکره و اوراسئوال پیچ کردند ابتدا مرحوم سیدالمحققین سخن آغاز نمود ومرحوم بادامچی و حسین آقا فشنگچی و حاجی مهدی کوزه کنانی نیز صحبت کردند ! مرحوم میرزا اسماعیل نوبری خواستار شدکه والی بدولت روسیه اعتراض شدیدی نماید ! مرحوم شیخ سلیم که ازشدت عصبانیت سخت ناراحت شده بود مکرراً میگفت این روسها چه میگویند و چه میخواهند و چرا در کارهای ما دخالت میکنند ! و چرا نمیگذارند ما خائنین خود را زندانی بکنیم ؟ حکومت ایران یکنفر ایرانی را زندانی میکند بحکومت اروس (روسیه) چه ربطی دارد ؟ ! و شما چرا جلو این تجاوزات را نمیگیرید ؟ مخبر السلطنه که مرد و عاقل و مآل اندیش بود با کمال صبر و متانت پاسخ حضار را با منطق قوی و استدلال صحیح میداد و توضیح میداد که اساس و فلسفه ورود سالداتها به تبریز مخالفت حق حاکمیت ایران محسوب میشود ولی ما سخت دچار انقلاب داخلی شده وقوای نظامی ما تحلیل رفته وبجز صبر ومتانت وتحمل به ناگواریها فعلا چارهٔ دیگری نداریم !

اوضاع آشفته آذربایجان مخبرالسلطنه راخسته کرده ووقتیکه او مشاهده میکردکه ازحسن سیاست و حسن اداره او قدردانی نمیشود بسیار متأثر می‌شد بطوریکلی از حملات مرحوم شیخ سلیم در زحمت بود بنا براین شکیبائی را از دست داده و نگاه عمیقی بشیخ سلیم انداخته وگفت آقای شیخ سلیم اگر شما شطرنج باز بودید میدانستیدکه سرباز بجنك فیل نمیرود !

روسها درمرکز شهر تبریز نیروی کافی دارند و در آنطرف رود ارس هم قوائی منتظر خبر میباشدکه وارد تبریز بشود و شب و روزکنسول روس عقب بهانه میگرددکه دست بکار شود ! مگر فراموش شدکه یکی از اتباع روس مست کرده و یکنفر افسر شهربانی ماراو را زندانی کرده بود کنسول روس کتباً درخواست کردکه افسر مزبور را باو تسلیم نمائیم ! و وقتیکه رئیس نظمیه پاسخ دادکه ما افسر مزبور را نمیشناسیم سالداتها فوراً اداره نظمیه را محاصره و مشهدی هاشم معاون کلانتری چرنداب راگرفت و سالار موید (سرلشگر دیبای فعلی) رئیس نظمیه هم ناچار شدکه استعفا دهد و مشهدی هاشم مزبور هم در حیاط نظمیه شصت ضربه شلاق خورد ! تا روسها دست از یقهٔ ما برداشتند حالا فهمیدید روسها چه میگویند! اگردرست متوجه نشدید من شما را متوجه نمایم! روسها میگویند زور .. زور .. زور .



(عکس۱۶)یکی ازتصاویر روزنامه شیدا (بقلم آقای حسین طاهرزاده)

رسید . با وجود اینکه دولتین انگلیس و روس تعهد کرده بودند که شاه مخلوع را ازهر گونه تحریکات سیاسی برضد ایران باز دارند معهذابطوریکه میدانیم درپشت پرده وسایل‌را برای عودت او آماده کرده وازراه ترکستان وارد خاك ایران‌نمودند علاوه برآن روسها بواسطه تحریکات خود کانون های فساد واغتشاش را درایران بوسیله اتباع وحمایت شدگان خود از قبیل داراب میرزا ، تاجر باشیها ، بابایوفها ، رحیم خان ، شجاع الدوله و امثال آنها تقویت و آتش هرج ومرج و جنك را دامن میزدند . اقدامات (میللر) کنسول روس درتبریز برعلیه مشروطه خواهان‌هم محتاج تدوین یك جلد کتاب علاحده میباشد .

گفتار سی و نهم

خونریزیهای روسها در تبریز

درهمان ایامیکه سفیر روس درتهران با اتمام حجتهای خود مشغول تضعیف حکومت مشروطه ایران بود دست مرموزی نیز در تبریز دست شجاع الدوله ، آن پیرمرد افیونی‌ومردنی را گرفته وشهر تبریز را دراختیاراومی گذاشت. وحشیگری های شجاع الدوله بوصف نمی آید.

نویسنده تقریباً بیست روز قبل‌ازواقعه بدارآویختن سران آزادی در تبریز با تغییر لباس ازشهر خارج شده بودم ولی بعضی‌از دوستان نزدیك وآزادیخواهم‌در درتبریز مانده وچندین ماه باهزاران مشقت و ترس و وحشت مخفی شده و بالاخره توانسته بودند جان بسلامت برده وخودرا باستامبول برسانند ضمن تعریف ازاختناق وفشاری که در تبریز حکمفرما بود حکایت میکردند که بعضی از مشروطه خواهان که مخفی شده بودند صاحب خانه ازترس اینکه فراشهای شجاع الدوله باخبر شده وخود اورا نیزدار بزنند خانه خودرا ترك کرده ومتواری میشدند و شخص پناهنده درمنزل تنها وگرسنه مانده وبالاخره ازگرسنگی مرده وبدن اومتلاشی شده وبوی گند محله را فراگرفته بود ولی مردم از ترس فراشها اقدام بدفن جنازه نمیکردند مرحوم مشهدی‌حسن معروف به قفقازی‌ازآن قبیل‌بوده است. من در اینجا نمیخواهم از صبر و متانت ثقة الاسلام و یا رشادت شیخ سلیم و یا میرزا ابراهیم قفقائی و یا شهامت میر کریم بزاز و یا ازجان گذشتگی حاجی علی دوا فروش ویا سهیلی و یا نیروی روحی‌میرزا علی‌ویجوبه ای‌وغیره بحث بکنم ولی‌نمیتوانم ازاظهارمظلومیت حسن وقدیر دوفرزند مرحوم علی مسیو صرفنظر کنم.

حسن وقدیر راکه سالها آنان را در منزل خودشان در تحت سر پرستی پدر

بزرگوارشان دیده بودم ودراین ایام وحشت خیز بسن پانزده وهفده رسیده بودند بجرم اینکه پدرشان آزادیخواه بوده با کمال وحشیگری دار زدند پس از ورود صمدخان شجاع الدوله موقعیکه صدها نفر ازمجاهدین ومشروطه خواهان غافلگیر شده ومثل مرغان رشته برپا راه نجات بروی آنان مسدود شده بود.

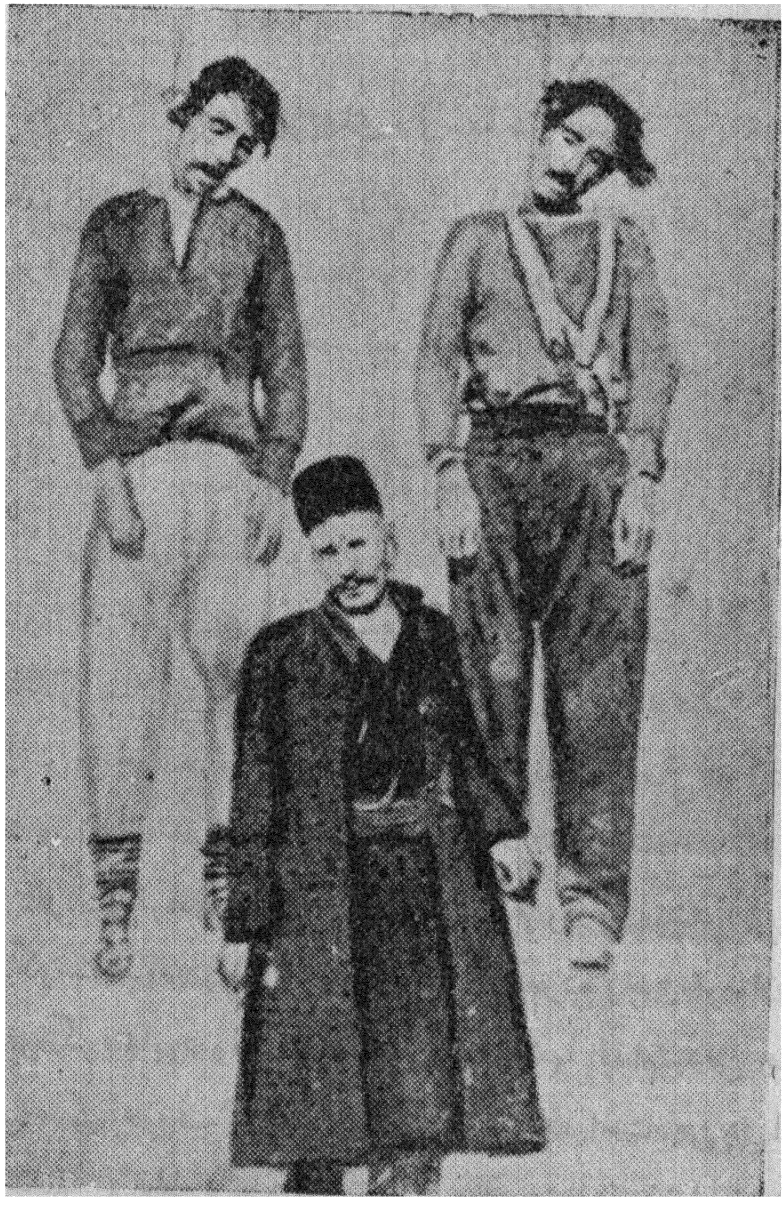

(عکس۱۷) برادرزادگان ستارخان در بالای دار

حسن وقدیر بخیال اینکه آنان بچه و بیگناه بوده و کسی بسراغ آنها نمیآید مضطرب نبودند ولی طولی نمیکشد که باشتباه خود پی برده وعقب پناهگاه میگردند. خانه پدری ازطرف روسها بغارت رفته و باخاك یکسان شده بود ناچار عقب منزل

خویشان و آشنایان میگردند. تمام شب بیهوده در خانه عمر و زید را کوبیده ولی هیچکس از ترس صمد خان بآنان راه نمی دهد. این پسران مسلم ابن عقیل زمان بی‌پناه ومعصوم فکری بخاطرشان میرسد وخیال میکنند که روسها هم مثل ایرانیها به پناهندگان امان‌می‌دهند. بنابراین یکراست بکنسولگری روس میروند و (میللر) کنسول روس بدون فوت وقت آن دونفر فرشته بی‌تقصیر را پیش رئیس‌قشون‌روس میفرستدو فرمانده خون‌آشام هم بدون بررسی ومحاکمه برخلاف قوانین کشورهای دنیادوصغیررا بعنوان مجرم سیاسی‌دارمیزند(۱)

اگرجراید آن زمان را مطالعه بکنیم قبح عمل وحشیانه دولت تزاری‌روس را بهتر و نیکوتر تشخیص میدهیم: اگر نوشته های پروفسور براون (کلیسی و (دمرنی) فرانسوی و (منچستر گاردین) و کتاب آبی وغیره را بخوانیم خواهیم فهمید که همسایگی بادولت تزاری روس‌یعنی چه؟ مخبرین جراید ازخودمیپرسیدند ملت ایران از دولت خود میخواست که رژیم خودرا مشروطه بکند در اثنای تغییر رژیم‌هم معمولا انقلاباتی‌رخ‌میدهد. ولی این امرچه ارتباطی‌بادولت‌روس داشته‌است که سرباز به تبریز وقزوین ومشهد وارد نموده وشهر های ایران را بتوپ ببندند.

مخبرین جراید مینویسند اعتراض دولت ایران را دولت روس نسبت بخود بی‌احترامی‌فرض کرده ونمیتوانست بخود هموار کند که یك دولت کوچك بیك‌دولت بزرك اعتراض بکند. ازهمه مهمتر این بود که‌آزادیخواهان ایرانرا وحشی‌خوانده وعملیات وحشیانه خودرا مصلحانه وجهت تقویت مذهب نام میگذاشتند.

باتوضیحات بالا جای تعجب باقی نمی ماند که در انقلاب مشروطه ایران

(۱) باستثنای‌شهدائیکه درجنگ با صمد خان ویامستقیماً باسربازان‌روس جنگ‌کرده‌وشربت شهادت نوشیده اند ونیز از دانشمندان و آزادیخواهان و مجاهدینیکه پس از خاتمه جنگ بوسایل مختلفه در دست روسها وزیر دستان آنها افتخار شهادت را درك کرده اند در زیر فقط بعضی از شهدای راه آزادی راکه پاکوبان و باجوانمردی در میهن خود ازطرف خارجیها دربالای دارجان سپرده اند نام میبریم: قدیر و حسن پسران صغیر مرحوم علی مسیو - ضیاء العلماء - صادق الملك - تقی‌الاسلام - آقا محمد ابراهیم معروف به قفقائی - شیخ سلیم - میرزا آقا بالا معروف به مکتب‌دار - پطرسخان ارمنی - محمد خان و کریمخان برادرزادگان ستارخان-میرکریم‌بزاز - مشهدی محمد عمواوغلی - میرزا علی ویجویه‌ای-حاجی‌صمد خیاط - مشهدی هاشم رئیس وسردسته مجاهدین محله اهراب - حاجی‌نقی - یکنفرگرجی -غلامخان اهرابی - حاجی علی دوافروش - مشهدی‌عباسعلی قندفروش- حاجی‌خان‌معروف بقفقازی - مشهدی‌شکور - مشهدی احمدبرادرحاجی‌خان -نایب‌مهی(محمد)

آذربایجان نقش اساسی را بازی نموده و مرکز کلیه آزادیخواهان ایران بود اگر توجه داشته باشیم برای ما آشکار خواهد شد که در آن ایام قفقازیها با جان ودل با آزادیخواهان آذربایجان همکاری میکردند. ازجرایدی که در بیدار کردن مردم آذربایجان خدمات شایان تقدیری انجام داده روزنامه ملا نصر الدین در تفلیس بود. میرزا جلیل مدیر و نویسنده او خودش را ایرانی خالص میدانسته و با نیروی قلم افکار ملت ایران را بجهان آزاد متوجه میکرد. آقایوف یکی دیگراز نویسندگان بنام، که بایران هم آمد و و بعدها دراسلامبول رحل اقامت انداخت در اوایل انقلاب ایران قفقازیها را تشویق می کرد که با برادران آذربایجانی کمك کنند. آقای محمد امین رسول زاده که مؤسس حقیقی روز نامه معروف



(عکس ۱۷) آقای محمد امین رسول زاده

ایران نودرتهران بود و دراثنای انقلاب روسیه بریاست مجلس شورای ملی قفقازانتخاب شده و بالاخره در ترکیه ساکن گردید یکی از خدمتگذاران حقیقی زمان انقلاب میباشد. محمد امین رسول زاده را باید ازحیث اطلاعات واخلاق وشایستگی یکی از شخصیتهای برجسته مشرق زمین بشمار آورد مجله ایکه بنام (عصر میزین سیاوشی) در قفقاز انتشار داده میشد ومجموعه آن در کتابخانه نگارنده موجود است شاهد



(عکس ۱۸) میرزا جلیل ملا نصر الدین مدیر جریدهٔ ملا نصر الدین و همراهان او

گویای مقام نویسندگی او میباشد. علاوه براینها در انقلاب مشروطه ایران عدهٔ زیادی ازمسلمانان و گرجی وارمنی(۱) قفقازی جان خودشان را در طبق اخلاص گذاشته ومردانه درسنگرهای تبریز بشهادت رسیدند!

۱ــ ازاسامی آنان که درخاطر مانده بقرار زیر است . . . . . گری ـ استپان استپانیان عکاس ـ قره یاپاق سردسته فدائیان ارمنی ـ بارون رستم بمب انداز ـ بلغار بمب‌ساز ـ صمصام خان سردسته ـ ارلستاکس سردسته فدائیان رضائیه .

فصل پنجم

سر موفقیت در آذربایجان

گفتار چهلم

مشق نظامی و هدف گیری مجاهدین تبریز

درایام انقلاب تبریز هرعمل عکس العملی تولید میکرد. آمدن اکرام السلطان و گرفتاری اسدالله خان وافشاء شدن اسرار توطئه و بیداد گریهای بیوك خان (پسر رحیمخان) تردیدی باقی نگذاشت که نقشه هائی برای برچیدن مشروطیت ایران تهیه شده و قبل ازهمه میخواهند صدای فدائیان آذربایجان را خاموش گردانند. عکس العمل این توطئه ها بیداری رهبران واقدامات ضروری تر وشدید تر آزادیخواهان گردید ابتدا فدائیان مخزن اسلحه ارك رانحویل گرفته و چنانکه درجای دیگرخواهد آمد مجاهدین و فدائیان محلات شهر تبریز را مسلح کردند (این اقدام در تاریخ ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۵ آغاز گردید)(۱).

سر موفقیت مشروطه خواهان آذربایجان را باید درحسن اداره جریان آن جستجو کرد. رهبران و سردسته های آزادیخواهان سعی میکردند الهامات خودرا حتی الامکان از منابع صحیح و مورد اطمینان بگیرند تا درهدایت و رهبری ملت

---

(۱) توزیع تفنگ درمحلات تبریز - چنانچه در بالا نوشتیم رهبران وسردسته های مجاهدین ارك راازوالی وقت (گویا حاج مخبر السلطنه) تحویل گرفته وبرای اینکه مطابق نظم وترتیب به مجاهدین تفنگ بدهند ازهرمحله یکی دو نفرشخصیتهای طرف اعتماد انتخاب کرده وتفنگهارادرمقابل قبض به آنان تسلیم کردند آنان نیز بمسئولیت خودتفنگهای مزبوررا درمقابل قبض رسید بمجاهدین توزیع ردند (ضامن محله چرنداب آقای حسین طاهرزاده بهزاد اخوی نویسنده ومشهدی نجف بیك نام بعهده گرفتند.)

توفیق حاصل شود انقلابیون آذربایجان الهامات خودرا از تهران و اسلامبول و تفلیس میگرفتند. آقای سید حسن تقی‌زاده که در آن ایام در تهران بود پیش بینی های خودرا توسط برادران تربیت به تبریز میفرستاد و آنان نیز این پیش بینیها راتوسط

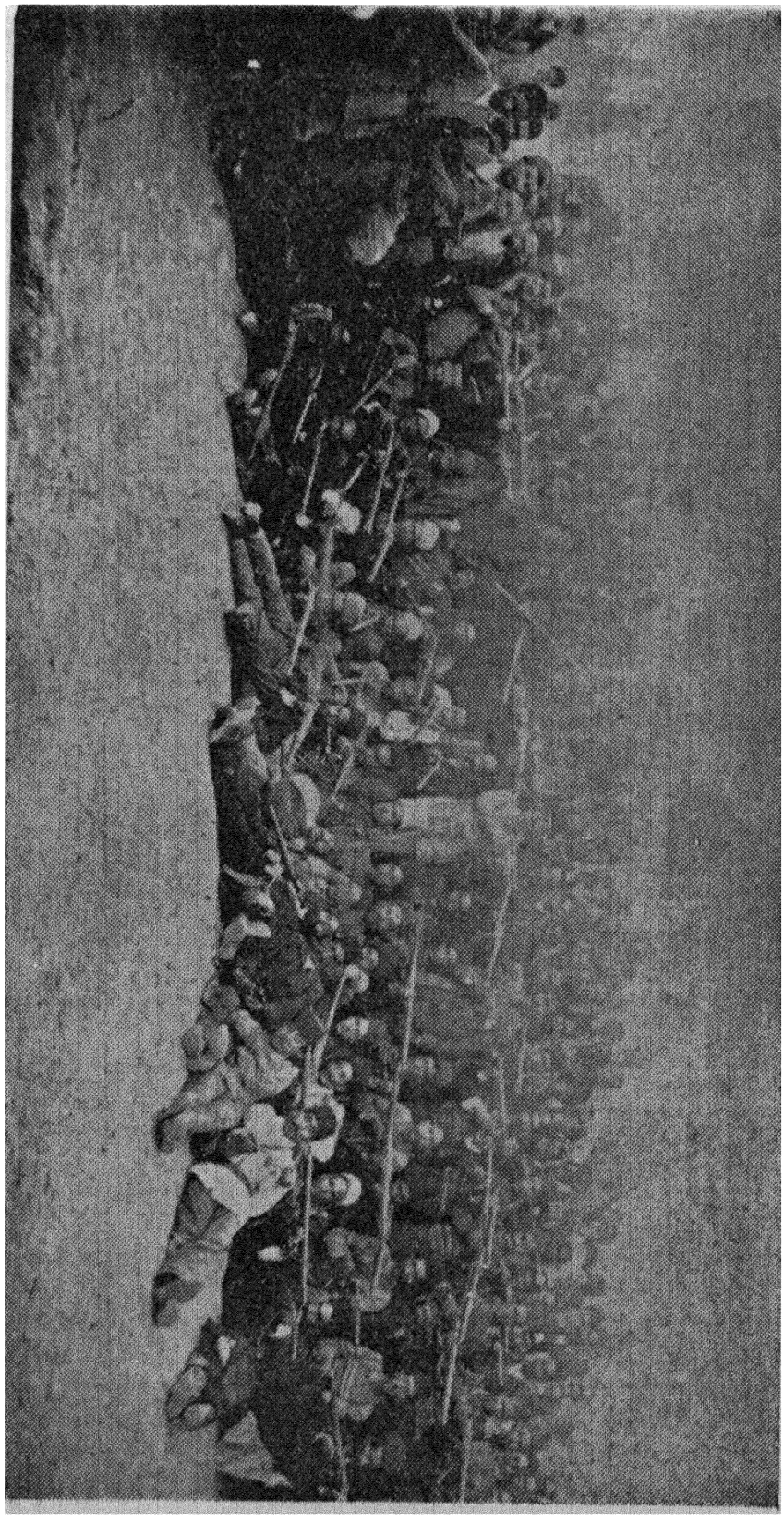

(عکس ۱۹) گروهی از مدافعین تبریز که پس از مدتی نظامی راحت باش کرده اند

سخنگویان و هادیان بجامعه و بمجاهدین در بالای منابر و اجتماعات عمومی بیان میکردند از استانبول و تفلیس هم کمکهای فکری و عملی انجام میگرفت .

پس از تشکیل حزب اجتماعیون عامیون که مرکز آن در قفقاز بود بناشد مجاهدین امنیت تبریز راهم بعهده بگیرند بنابراین مسلح شدن آنان ضروری تشخیص داده شد و وعاظ هم از قبیل مرحوم شیخ سلیم و میرزا حسین واعظ و میرزا غفار زنوزی و میرزا علی و یجویهٔ و ملا حمزه خیابانی وغیره در بالای منابر لزوم تهیه اسلحه سرد و گرم را شرعاً مجاز معرفی کردند وقتی مرحوم شیخ علی چرندابی خود شخصاً کفن پوشیده وشمشیر بسته در کوچه و بازار ظاهر گردید این عمل او هیجان شدیدی در تبریز بوجود آورد و چون پیش بینی کردند که داشتن اسلحه بدون دارا بودن تعلیمات نظامی کافی نیست از تاریخ ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۵ مشق نظامی و هدف گیری معمول گردید.

بدین نحو در کلیه میادین تبریز مشق نظامی و تیراندازی معمول گردید و بعد از ظهرها جوانان لباس ملی در بر کرده پیکر های خودرا باقطار فشنك آراسته و مشغول تمرین سپاهیگری گردیدند. این اقدام فواید فراوانی داشت از آن جمله قبل از اینکه جنك و نبرد آغاز گردد جوانان ورزیده شده و بتفنك و فشنك عادت کرده و زنك ترس وواهمه ازوجود آنان زدوده شده بود ضمناً اینان هم که درجامعه بارخت آزادی ومشروطیت شناخته شدند درمقابل عمال استبداد قرار گرفته و اخلاقا ملزم بانجام تعهد گردیدند .

در این ایام تبریز تماشائی بود و بعد ازظهرها که تجار و کسبه واستادو کارگر از اشتغالات روزانه فراغت پیدا میکردند در میادین حاضر میشدند. صدای شیپورو طبل از هرطرف بگوش میرسید وفریاد های (یك ، دو - یك ، دو) شنوندگان را بوجد وطرب میانداخت وپس از پایان مشق نظامی تمرین هدف گیری او تیراندازی شروع میشد وتخته های نشانه وهدف گلوله ها رادرسینه خود جای میداد. هرتیری که بهدف اصابت میکرد مورد تحسین و آفرین حضار قرار میگرفت وهر تیری که بیش ازحد پرت و بخطا میرفت شلیك خنده ازهرسمت بلند میشد .

باید متذکر شد که قبل ازتاریخ ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۵ هزینهٔ خرید اسلحه و

تهیه لباس و فشنك از جیب خود مردم صرف میشد تنها پس از تاریخ مزبور بنابر اتخاذ تصمیم کلی مجاهدین و مدافعین از ذخیره ارك و تفنگهای دولتی استفاده میکردند. مشق نظامی و تمرین تیراندازی باشوخی و تفریح و خنده آغاز گردید ولی طولی نکشید که هدفهای تخته ها مبدل بسینه های جنگاوران و شلیکهای خنده و شوخی بناله و فریاد های زخمیان و کشته گان گردید و سرود های مشقی هم تبدیل فرمانهای حمله و کشت و کشتار گردید که تفصیل آن در جای خود خواهد آمد.



(عکس ۲۰) مجاهدین محله چرنداب با محمد صادق خان و ستارخان

گفتار چهل و یکم

اکرام‌السلطان و اسدالله خان مأموریت خطرناکی داشتند

فرمان مشروطه صادر شد ولی هنوز ابتکار عمل دردست مستبدین بود. عمال دولت خودکام اقدامات عدهٔ قلیلی آزادیخواهان را بحساب نمی آوردند. اقدامات آنها را حرکات مذبوحانه مینامیدند. هرروز دریك گوشه ایران فتنهٔ تازه ایجاد و برای آزادیخواهان گرفتاریهای دیگری تهیه میکردند. بیش از تمام ایالات ایران آذربایجان میدان فتنه و فساد شده بود. اکثر شهرهای آذربایجان در آتش بیدادگری میسوخت برای اطفاء بغض و کینه محمدعلیشاه یك مشت رعیت بیچاره آبادی (ازوم‌دیل) مورد حمله وقتل وغارت گردیده بودند هنوز تأثیر زهرآلود این کشت و کشتار از خاطرها محو نشده بود وانجمن ایالتی آذربایجان مشغول تهیه نقشه جهت دفع فساد بیوك خان پسر رحیم خان عامل کشتار بود که پرده از روی فتنه دیگری بر داشته شد واززیر نقاب چهره منحوس اکرام السلطان واسدالله خان ظاهر گردید.

مدتی بود مردم تبریز درتلگرافخانه اجتماع نموده وهرروز بانمایندگان شورای ملی مشغول مخابره حضوری بودند در چنین ایام آشفته ای که مردم سخت گرفتار بودند (ماه ربیع الاول سال ۱۳۲۵) نزدیك غروب که معمولا سران آزادیخواهان تلگرافخانه را ترك میکردند حضور سه نفر مرد مسلح ناشناس کنار درب خروجی تلگرافخانه توجه مجاهدین را جلب وبرای رسیدگی بهویت آنان ازهر سو راهرا بمظنونین گرفتند محصورین بامشاهده خطر دست باسلحه برده و جسورانه مشغول مدافعه شدند طولی نکشید که یکی از آنان که (آقا حاجی کرد) نامیده میشد کشته شده ویکی دیکر ازفرصت استفاده کرده فرار نمود سومی که ازهمه جسورتر و پر دلتر بود راهرا عوضی رفته یکمرتبه خودش را در اطاقی مشاهده کرد ولی خودرا

نباخته ودرها را بروی مجاهدین بست وانگشت بماشه تفنك آماده نبرد ایستاد. از مجاهدین کسی جرأت نکرد که وارد اطاق بشودولی ازمیان مردم کسی با قامتی بلند سیمای رشید باسبیلهای کشیده وباقدمهای آهسته نزدیك شده و داوطلب دستگیری مرد ناشناس گردید. این مرد نایب خلیل بود که بعدها معروف به ایت خلیل گردید و اسلحه همراه نداشت یکقبضه ده تیر (موزر) باو دادند و او پشت در رفته پس از معرفی خود گفت من تا امروز چندین مرتبه تیرخورده ونمرده ام وباکی هم اززخم برداشتن ندارم ازطرف دیگر تیرمن هم هیچوقت خطا نمیکند مطمئن باشید اگر انگشتتان تکان بخورد هدف تیر من قرارخواهی گرفت ولی اگرتسلیم شویدممکن است من درنجات شما کمك کنم ویا الله گویان باکمال رشادت با دست راست قراول و با دست چپ دررا باز کرده با پیکررشیدو چهرهٔ رعب آور وچشمانی نافذاسدالله خان را مرعوب نموده و بتسلیم مجبورش کرد. این اقدام نایب خلیل مثل توپ صدا کرده ومحبوبیت فوق العاده ای در بین مجاهدین ایجاد کرد. ازاین تاریخ خلیل خان شهرت بیشتری پیدا کرده وبالاخره برای سردستگی فدائیان محله نوبر انتخاب گردیدولی بمثل معروف از کوزه برون همان تراود که دراوست درنتیجه رفتار ناپسند وحرکات غیرقابل تحمل وایجاد عدم رضایت مردم که منتهی بسلب مصونیت از طرف حزب اجتماعیون عامیون گردید بدستور مخبرالسلطنه گرفتار ودر زندان باکمال خواری با دستمال خیس خفه کردند.

اسدالله خان درابتدای امر پاسخی بباز پرسی نمیدادولی چون دیداین روش نتیجه ندارد حقایق را گفت ومعلوم گردید که اکرام السلطان از تهران مأموریت داشته است که سران آزادیخواهان تبریز را نابود کند. ضمن باز پرسی افشا گردید که نریمان پسرعمویش همدست او بوده وفرار کرده است ولی مجاهدین امان ندادند که نامبرده از تبریزهم فرار بکند ودرهمان شب درمحله چست دوزان پیدا کرده ونابودش کردند

صورت باز پرسی اسدالله خان از کتاب مرحوم کسروی عیناً دراینجا نقل میشود.

بعد ازمراجعت از کینی اکرام السلطان مرا خواسته گفت اسب خوب سراغ داری گفتم قراباغی ها خواهند آمد ازآنها میخرم دوروز بعد کربلائی محمدنوکرش آمد مرا برد منزل اکرام السلطان که خانه رحیمخان بود بعد از ورود بحیاط مرا

توی اطاق خواسته گفت کاری بتو رجوع خواهم کرد بکسی نگوئی بعد مرا بقرآن که از بغلش در آورد قسم داد و گفت بهیچکس بروز ندهی... حکم است این چهار نفر باید کشته شوند. میرزا حسین آقا، شیخ سلیم، حاجی مهدی، حاجی محمد مؤمن پرسید تفنگ داری گفتم یك تفنگ و رندل دارم و یك تفنگ بردانقا. گفت با این تفنگها نمیتوانی کاری بکنی رفت یك تفنگ آلمانی با یك قطار فشنگ آورده بمن داد مراجعت کرده آمدم دو روز بعد اتصالا بتلگرافخانه آمده رفتم روز سوم باز آدم فرستاده مرا برد گفت چرا اقدامی در این باب نمیکنی جواب دادم که حالت شهر منقلب است وجای این اشخاص را درست نمیدانم کجا است صبر کن تا من فرصتی بدست آورم گفت چرا اقدامی در این باب نمیکنی. گفتم ممکن نمیشود. گفت اینها سخت مطالبه قانون میکنند و از تهران هم باشدت بمن تأکید میکنند هرچه زودتر عمل را بانجام برسان پس حالا که اینطور است امشب را رفته این مسئله را بانجام برسان لااقل یکی از اینها را بکش واگر هم توانستی که سه تیر درمیدان توپخانه خالی بکن. بعد آمده آقا میرزا حسین را درمیدان توپخانه دیده که با دو سه نفر وفانوس میخواهند بروند ازعقب آنها رفته وهرچه خواستم کاری بکنم رعب از اقدام عمل مانع شد تا اینکه درتوی دربند رفته ومنهم ازعقب سر اومیرفتم دیدم امشب را امکان ندارد و نوکر را گفتم امشب را بگذاریم شب دیگر اقدام خواهم کرد درباز ارچه صفی دیدم حاجی مهدی آقا را خواستم کاری بکنم پشیمان شدم مرتبه دیگر دیدم و از اقدام نادم شدم بعد از آن بخانه خود رفتم. صبح نوکر اکرام السلطان آمده قهوه خانه حاجی عبدالله کربلائی محمد نام آمده و باهم چائی خوردیم بیست عدد پنجهزاری طلا داد که اکرام السلطان فرستاده خرج نمائید امشب کار را تمام نمائید بعد هرچه بخواهید خواهم داد امشب هم اکرام السلطان را به بینید عصری رفتم بمن گفت چرا کار را تمام نمی کنید معلوم میشود پشیمان شده اید. گفتم حضرات را پیدا نمیکنم دو شب است که آقا میرزا حسین در تلگرافخانه میخوابد، جای آقا شیخ سلیم هم معلوم نیست بعد اصرار کرد مأموریت خودرا تمام کنی شب چهارشنبه آمدم تلگرافخانه گرفتار شدم. چهارشب قبل با اکرام السلطان ملاقات کرده بودم درمیان تقریرات خود اظهار نمود یکشب هم بااشخاص مفصلة الذیل بخانه آقا میرزا حسین رفتیم شاید اورا بزنیم

(تقی) (حاجی آقا) اسمعیل تقریر اسدالله خان درشب پنجشنبه (۱۰ ربیع الثانی ۱۳۲۵) بهمین نحو است که در محضر جمعی با کمال وضوح تقریر کرد علی بن موسی - معین التجار - حاجی میرزا تقی آقا - دبیر السلطنه - صادق - رفیع الدوله بیگلربیگی - محمد صادق خان پسر ساعد الملك - اقبال لشکر - محسن طباطبائی - آقای سید رضی - خازن لشکر - جعفر - امین التجار - بصیر السلطنه - انجمن ملی تبریز .



اسدالله خان چون نظایر خود در ارك اعدام گردید . طرز اعدام درارك خیلی سهل وساده بود یکی از مجاهدین که اکثر اوقات چاپق محمد بود (بعد ها از طرف فراش های صمد خان باطرز فجیعی کشته شد) بمحکوم میگفت لوله تفنك مامور را فوت کند و اوهم خالی از ذهن اینکار را انجام میداد در این اثنا با حرکت انگشت وتکان ماشه کار محکوم خاتمه مییافت . کشف این توطئه هیجان مردم را صد چندان کرد و وقتیکه خبر قتل و غارت مجدد بیوك خان رسید این هیجان بشدت اعلای خود رسید .

(عکس ۲۱) مرحوم حیدرخان عمو اغلی

آزادیخواهان دیدنداز هرسمت خطر آنان را کمین کرده وجزعزم واراده وسیله دیگری جهت نجات ندارند بدون فوت وقت ارك دولتی را تصرف کرده و اسلحه های آنرا بین مجاهدین توزیع کردند و اینکار یکی از بهترین اقدامات سران آزادیخواهان بود .

گفتار چهل و دوم

یك تابلو از صحنه های جنك آزادی در تبریز

نمونه‌ای از هنر نمائیهای مشهدی محمد صادق خان

بنای تلگراف خانه دردست مجاهدین محله چرنداب بود

تلگرافخانه درایام انقلاب دارای اهمیت خاصی بود وهرروز مخابراتی بین تهران‌وتبریز انجام میگرفت. درهمان‌ایام کوزه کنانی‌ومیرزاحسین واعظوشیخ سلیم ومیرزا علی ویجویه ای‌وغیره درهمین‌محل نطقهای آتشین میکردند وشتربانیهاسعی داشتند که وسایل مخابراتی موجود را بچنك‌آورند بنا براین از روی ناچاری جهت حفاظت وسایل مذکور تلگرافخانه تبدیل بجبههٔ جنك گردید

مدتیست خبیر السلطنه رئیس تلگراف خانه و مأمورین مخابرات در نتیجهٔ شدت جنك محل‌مأموریت خودشان راترك کرده و کلیه وسایل مخابرات بی‌سرپرست مانده بود . اکثر اوقات دستگاه های مخابراتی کار میکردند و معلـوم بود که از تهران و سایر شهرها گزارشاتی میرسید ولی کسی نبود که از گرفتن و کشف رمز مخابرات‌اطلاعاتی داشته باشد ونتایج آنرا باستحضاررهبران برساند . ولی‌قابل‌توجه و تقدیراست که از اینهمه ماشین آلات واشیاء قیمتی که آنجا موجود بود یك پیچ و مهره هم حیف ومیل نمیشد. محل‌تلگراف خانه درسمت جنوبی باغ عالی‌قاپوواقع وازنقطه‌نظرجنك، حفظ آنجا دارای اشکالات فراوان بود واز این‌نقطه نظربود که یکی از رشید ترین سردسته های مجاهدین برای حفظ آنجا انتخاب شده بود .

این ایام‌خطرناکترین وپرهیجان ترین وسخت ترین روزهای تبریز بشمار بود مغازه های مجدالملك و کلیه بناهای سمت شرقی باغ علی‌قاپو دردست سواره هـای شجاع نظام و ضرغام و تفنگچی های انجمن اسلامیه بود و همیشه هم پیشرو جنك



(عکس ۲۲)محمد صادق خان باهمراهان خود

ضرغام بود وقبل ازهمه صدای ده تیر او شنیده میشد. ده تیر ضرغام هر تیرش که خالی میشد دو دفعه صدا میکرد (این صدای دو دفعه با انعکاس صوت اشتباه نشود) و بالاخره معلوم هم نشد که این چه جور اسلحه بوده است که بعوض یك صدا دو صدا می داد .

مجاهدین وقتیکه صدای اورا می‌شنیدند با کمال هشداری میگفتند که ضرغام شروع کرده وخودشان را آماده جنك میکردند. این مرد خونخوار وقتیکه شلیك میکرد هر ده تیر را بطور اتصال خالی میکرد که در واقع صدای او بیست دفعه شنیده میشد. اگرچه بعضیها اوایل تصور میکردند که این صدای دومی بعد از اصابت بهدف وانفجار مجدد تولید میشود ولی بعدا بارها تیر های او بسنگر های ما حتی برفقای ما اصابت کرد و این حدسیات راتأئید نکرد. آنروز زودتر ازهرروز صدای ده تیر ضرغام شنیده شد و درپی آن از کلیه سنگرهای دولتیان صدای تیر تفنك آغاز گردید. آنروز روز جهنمی بود روزی بود که هیچکس امید به بقای حیات خود نداشت . صدای توپ وتفنك بصدای رعـد و برق بیشتر شباهت داشت دلها می‌طپد وسرها ببدنها سنگینی میکند از هرطرف باران گلوله میبارد و انسان گیج میشود ونمی‌داند با کدام سمت بجنگد .

عده مجاهدین تلگرافخانه قریب پنجاه نفر بودند در ساختمان خود تلگرافخانه و دراطراف خانه های همجوار سنگربندی کرده مشغول جنك شدند صدای ترکیدن گلوله‌های شراپنل وهلهله حمله کنندگان ازیکطرف وصدای شیپور وخروش مهاجمین ازطرف دیگر قویترین دلها را آب میکرد. از ترس دهنها خشکیده لبها ترکیده و چشمها ازحدقه بیرون آمده وبطور کلی مدافعین حال جنون پیدا کرده بودند چند نفر تاب مقاومت نیاورده پا بفرار گذاشته ولی زود تر از دیگران هدف تیر قـرار گرفته وشربت شهادت نوشیدند زیرا سنگرهای مجاهدین راه فرار نداشت.

طولی نکشید عده دیگر هم در سنگرها کشته شدند این مرد فولادین یعنی مشهدی محمد صادق خان درطبقه دوم می‌جنگید و ابدآ ترس وواهمه بخود راه نمیداد ولی ناله زخمی شدگان مجاهدین هرلحظه زیادترشد تامهاجمین توانستند واردخانه‌های روبروی تلگراف خانه شوند در این موقع فاصله بین طرفین ده پانزده متر بیشتر

نبود بطوریکه مهاجمین ومدافعین صدای همدیگر را میشناختند وازپشت سنگرها بهمدیگر فحش وناسزا می گفتند حتی اسم همدیگررا هم می بردند. مشاهده زخمیها و کشتگان مجاهدین را سخت متأثر میکرد.

بعضی از زخمیها اصرار داشتند که خود مجاهدین آنها را راحت کنند تا بـا حال زخمی بدست مجاهدین نیفتند زیرا کسی فرصتی نداشت که آنان را نجات دهد. مجاهدین ناچار یکی پس از دیگری خانه های اطراف تلگرافخانه را از دست داده عقب نشستند مرتباً قطارهای فشنك هم خالی میشد. آخرین فشنك ها را درقطارها جا دادند ولی دیگر ذخیره موجود نبود.

مرحوم محمد آقا عموزاده من که یك مرد ساده وبی سیاست بود جهت پیشنهاد عقب نشینی پیش محمد صادق خان رفت. نگارنده از دور منظره وحشت آوری را مشاهده کرده ودیدم محمد صادق خان لوله ده تیررا محاذی پیشانی محمد آقا گرفته می گوید اگر یکدفعه دیگر این حرف را تکرار کنی مغزت را متلاشی میکنم. مرد غیرتمند نمی توانست کلمه عقب نشینی و فرار را بشنود میل داشت صد مرتبه کشته بشود ولی ازجلوی دشمن فرار نکند.

میان رفقای ما ملاقاسم نامی بود باهمان دستار ولباس ملائی درصف مجاهدین وارد شده بودازهمه مجاهدین مسن تر بود دراینوقت سرپرست مارا مخاطب قرارداده گفت از کشته شدن باکی نداریم ولی باکشته شدن به نتیجه نمیرسیم بایدزنده بمانیم که مردم را حفظ بکنیم. مشهدی محمدصادق خان باوضعی که ازشدت تاثروغضب سیاه شده بود گفت من حاضرم پیشنهاد شما رابپذیرم ولی راه عقب نشینی نداریم، ملاقاسم جواب داد چرا داریم واضافه کرد که حیاط تلگرافخانه بسمت غربی دری دارد که دارای قفلی است بایك تیرمیتوان اوراشکست وازآن حیاط هم بحیاط دیگرمیشود راهی پیدا کرد وبالاخره بدین وسیله ببازارچه خیابان رسید ودرآنجا سنگر دوم را ایجاد کرد.

محمد صادق خان گفت جنك را باید ادامه داد شما چند نفر بروید ایـن راه را درست کنید. اول کشته ها وزخمی ها را ببرید وقتیکه آنها را نجات دادید بمن خبر بدهید. مأمورین مطابق نظراو اقدام وآخرین دیواری که می شکافتند دچار خطر

دیگری شدند. مجاهدین محلهٔ خیابان که در بازار بودند بتصور اینکه شتربانیها دیوار را میشکافند شروع بشلیك کردند بالاخره بادادن علامت حالی کردیم ما مجاهدین تلگرافخانه هستیم پس از انجام عمل و تهیه راه بـه مشهدی محمد صادق خان خبر دادیم تا بتوانیم مجاهدین را ازمرك حتمی نجات دهیم محمد صادق‌خان گفت همه‌تان راه بیفتیدمن پشت‌سرشما میآیم. مرد غیرتمنداز همه عقب‌ترمیآمدبا این ترتیب ماوارد بازار.چه خیابان‌جلوی حمام محمدصادق‌شدیم‌وقتیکه وارد بازار چه‌شدیم‌با کمال‌حیرت مشاهده کردیم که بیش‌ازسیصد نفرمجاهد آنجا اجتماع کرده‌اند ومرحوم سیدهاشم خیابانی معروف هم که بعداً شربت شهادت نوشید حضور داشت و باوجوداینکه این عده خبر داشتند که محمد صادق‌خان چهار ساعت‌بیشتر است که از هرسمت محاصره شده باز قدمی بکمك‌او برنداشته‌اند محمدصادق خان سخت بـرآشفت و حضار را مخاطب و مورد توبیخ قرار داد . همهمه از میان مجاهدیـن بلند شد ومـا ها تصور کردیم که از دست دشمن نجـات یافته و حالا در دست دوستـان کشته خواهیم شد ولی مرحوم سید هاشم گفت رفقا اگر من هم چهار ساعت بـا این شدت در محاصره بودم عصبانی شده و آنچه که نـگفتنی است میگفتم دست محمدصادق‌خان را گرفته و دلجوئی کرد واظهار شادمانی کرد که بقیه مجاهدین نجات یـافته‌اند زخمی ها را به بیمارستان و کشته‌هارا به‌منازلشان فرستاده ومقداری نان‌سنگك‌بین‌مجاهدین‌نیمه‌جان تقسیم کردند وپس‌از کمی استراحت وشور نقشه‌حمله متقابله را تعیین‌و مجاهدین را تقسیم وبا علامت مخصوص هجوم را بطریق زیر آغاز کردند .

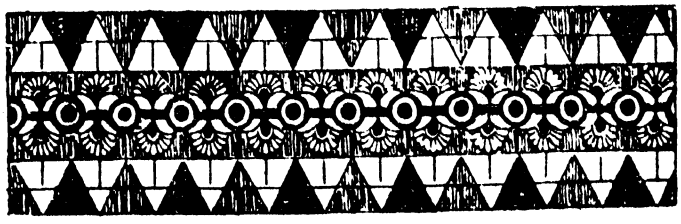

گفتار چهل و سوم

هجوم متقابله مجاهدین

درنقشه هجوم متقابل‌هم بمجاهدین محله چرنداب مأموریت داده شد که بقوای دولتیان که در بازارچه مقدم باغ عالی قاپو پایگاه داشتند حمله بکنند و برای اقدام باین نقشه رفقای ما میبایستی از بازارچه نوبر وارد کوچهٔ مرحوم سید تقی پیشنماز (پدر آقای سیدحسن تقی‌زاده) شده از آنجا از خانه‌های مردم خودشان را به پشت بام بازارچه رسانده واز دریچه های گنبدهای بازارچه دفعتاً دست بتیراندازی بزنند ؛ دراین اثنا تعداد رفقای ما به سی نفر میرسید بهر نحوی بود خـود را ببالای گنبد ها رسانده و سواره های شجاع نظام را که در بازارچه پراکنده بودند هدف قرار دادند . در این هجوم تیری خطا نرفت. یکی از رفقای ما که درپهلوی من وهم اسم من بود تهور کرده از بالای گنبد وقتیکه تفنگ‌را راست کرد که تیری خالی کند معلق‌زنان پائین افتاد وقتیکه او را گرفتیم معلوم گردید که تیر چندسانتیمتر پائینتر از قلبش اصابت واز مهرهٔ پشت بیرون آمده است برطبق معمول مجاهدین، دونفر داوطلب شدند که او را اززرمگاه خارج بکنند . کریم ناله کنان خواهش‌میکرد که اجازه بدهند واو را تکان ندهند وبگذارند راحت جان بدهد این گفتار اوهیچوقت از اعماق خاطرم محو نمیشود ولی خواهش او پذیرفته نشد بغل کردند که ببرند مرحوم روی دوش اسماعیل‌جان به‌جان آفرین‌تسلیم کرد این‌خبر که بمحله چرانداب رسیده بود همان‌شب بنام نگارنده درمسجد (آق‌مسجد) مجلس عزا ترتیب داده بودند باوصف‌این،منظره کشته شدگان ابداً جنگجویان‌را مرعوب نمیکرد . مردشیردل‌محمد صادق‌خان خطاب بمجاهدین گفت کارتان را انجام بدهید بامرده بازی‌نکنید کشته شدن دردست جلادان استبداد مایه افتخار ماست این دیگر تماشاندارد . هجوم راادامه‌دادند وطولی نکشید

بازارچه را دولتیان ترک کردند این موفقیت اولین رخنه بود که همان روز بصف دشمن وارد آمد. از پشت بام بازارچه مذکور پائین آمده دشمن را تعقیب کردند طولی نکشید باغ عالی قاپو هم بدست مجاهدین افتاد. مزه فتح بمذاق مجاهدین خوش آمده بود از پشت بام وارد بازارچه ارسی دوز ها شدند و یاعلی گویان هجوم را شروع کردند ولی متأسفانه در اینجا هم قربانی دیگری نصیب خانواده من شد.



(عکس ۲۳) نگارنده با نفرات خود

ردیف نشسته از راست بچپ :

محمد ـ کریم طاهرزاده ـ عبدالرحیم پسر حاجی محمد بالای معروف ـ حسن پسر نصرالله

ردیف ایستاده از راست بچپ :

اصغر ـ محمد ـ حسن ـ ابوالفتح حاتمی ـ تقی پسر پوللی آقا علی

موسی از عموزاده های من که جوان فوق العاده خوش قیافه و خوش چهره ولی در کارها خیلی بی رویه و بی سلیقه بوددر اینجا هم در نتیجه بی احتیاطی و بی پروائی جانش را باخت آنطوریکه بمن گفتند این مرحوم جلوی در یچه گنبد نشسته و سرش را از دریچه بطرف پائین خم کرده و قراول رفته است که تیرش خطا نکند

در همانحال از دهنش تیرخورده بدون اینکه بتواند کلمه‌ای حرف بزند جان شیرین خودش را درراه آزادی از دست‌داد جنازه اورا هم توسط مرحوم محمدآقا عموزاده من (که او نیز بعدها شهیدشد) بایکنفر دیگر بمنزل فرستادیم محمدصادق خان مثل شیر، بدون ابراز خستگی به‌ارشاد افراد خود ادامه میداد طولی نکشید بازارخالی شد واز آنجا پائین آمده وچون هوا تاریك میشد جنك شدت خود را ازدست داده و بالاخره خاتمه پیدا نمود ودوباره تلگراف خانه بدست رفقای‌ما‌افتاد. این بودجنك وگریز وسرگذشت یك روزمجاهدین وانقلابیون‌مشروطه. شاد باداروا‌ح آن مردان دلیر وشهدای راه آزادی که مردانه برای وصول بهدف مقصود خود جان میدادند و ارزشی برای بقای حیات خود قائل نبودند سعادت آنها در این بود که باکمال افتخار شهید شده وبا خون خود نهال آزادی راآبیاری کردند.

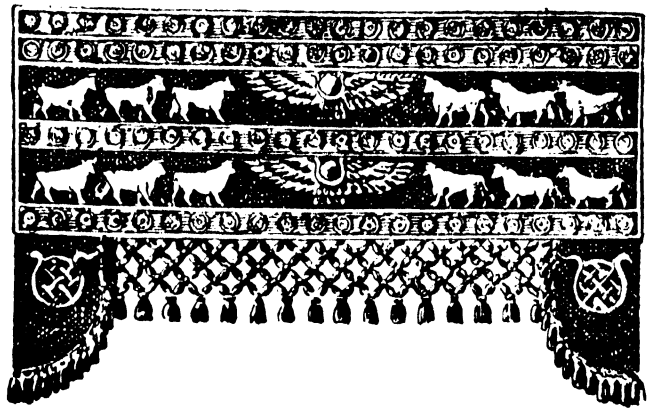

فصل ششم

تشکیل انجمن ملی و انجمنهای محلات در تبریز

در تبریز پس از وصول فرمان مشروطیت مردم در تمام کوی و برزن و بازار جشن و چراغانی برپا و شادمانیها کرده و بیکدیگر تبریك و تهنیت ها گفتند مردم صاف دل کار را تمام شده تلقی نموده افق اینده ایران را با چشمانی پراز امید مینگریستند مطابق فرمان مشروطیت لازم بود انتخاب نمایندگان تبریز جهت شورای ملی آغاز گردد.

تا قبل ازوصول فرمان، اجتماع و شور مردم در مسجد صمصام خان انجام میگرفت بعد از آن صلاح دیدند که محل دیگری را انتخاب نمایند و نام این محل را انجمن ایالتی گذاشتند اگرچه پس از خاتمه انتخابات و اعزام نمایندگان بطهران محمد علی شاه انحلال انجمن را خواستار شد ولی توفیق نیافت و انجمن همچنین بجلسات خود ادامه داد ازطرف دیگر از هر محله منتخبینی بنام رهبر آزادیخواهان و نمایندگان محلات من غیررسم در انجمن ملی حاضر شده و در جلسات آن اظهار نظر مینمودند واین روش اغلب مذاکرات را بجای بن بستی میرساند برای رفع اشکال نخست برای هر محله در انجمن ملی اطاقی بنام همان محله تعیین شد که نمایندگان مربوط مذاکرات خود را انجام داده نتیجه آنرا کتباً بانجمن ملی تسلیم نمایند. پس از مدتی صلاح در این دیدند که انجمنهای فرعی مختلفی درخود محلات تشکیل دهند از آنجمله درمحله مقصودیه (انجمن مساوات) در محله چرنداب (انجمن اتحاد) درمحله امیرخیز (انجمن حقیقت) در محله خیابان (انجمن خیابان) درمحله لیلی آباد انجمن (گویا بهمین نام).

انجمنهای مذکور جلسات مرتبی داشته و بشکایات مردم رسیدگی نموده و اقدام

لازم را بعمل میآوردند . از طرف دیگر پیشنهادات اصلاحی محله مربوط را بانجمن ایالتی ارسال میداشتند بهرصورت افتتاح انجمنهای محلات کمکهای فراوانی بانجمن ملی و تحکیم اصول مشروطیت و آزادی مینمود .

اعضای انجمن ملی وسایرانجمن‌ها از اشخاص آزادیخواه ومطلع و پاکباز انتخاب شدند .ازاعضای انجمن‌ملی شخصیتهای‌زیررا میتوان نام بردحاج مهدی کوزه کنانی شیخ‌سلیم ، معتمدالتجار، معین‌الرعایا ، میرزا اسماعیل‌نوبری ، میرزامحمدتقی ، میرزا علی النقی گنجهٔ ، شیخ‌محمد خیابانی ، میرزا حسین واعظ حاجی اسماعیل امیرخیزی حاج شیخ علی اصغرلیلی آبادی ، سید محققین .



(عکس۲۴) مرحوم حاجی میرزا ابراهیم آقا

گفتار چهل و چهارم

خدمات انجمن ملی تبریز

خدمات انجمن ملی در تبریز بحدی است که جادارد در اطراف آن کتاب علیحده نوشته شود. در واقع انجمن مذکور مدتها هستهٔ مرکزی سیاست ایران بشمار آمده ودرمقابل فشارهای حکومت خود کامه سخت ایستادگی مینمود درمدت ۱۱ ماه محاصره، تبریز تنها شهری بود که هنوز مشروطیت را حفظ و با رشادت غیر قابل وصفی در نگهداری آزادی پافشاری نموده و توجه ملل دنیارا بخود جلب کرده است. انجمن ملی تبریز یگانه محل شوروتمرکز قوای فکری وطرح نقشه های عاقلانه، کوتاه سخن دستورده به کلیه آزادیخواهان ایران بود.

در مقابل طوفانهای مخالف وفشارهای حکومت استبداد مرکزی که از هر طرف متوجه تبریز بود آزاد مردان شهر مذکور مردانه مقاومت کرده نگذاشتند که چراغ پرنور مشروطیت خاموش شود. وبعد از این تاریخ بود که انجمن ملی محور جریان مشروطیت ایران شد و کلیه پیش آمدها دراین مکان محکم وفولادین حل وفصل شده ووظایف شورای ملی را انجام میداد انجمن. ایالتی هم الهامات خود را از طرف عده محدودی از آنجمله جوان سیاس ودانشمند بی همتا (سید حسن تقی زاده) وعده دیگر بدست میآورد. گفتارهای این جوان ارکان استبداد را متزلزل نموده بود میگویند محمدعلی شاه میگفت به بینید تقی زاده اجازه میدهدشام بخوریم. هروقت بازاریها سید یعقوب را دست با سلحه میدیدند فوراً میفهمیدند که چه وظیفه دارند درهای مغازه خود را پائین کشیده بدون اینکه گفته شودمیدانستند کجا باید بروند، راه بازار شیشه گرخانه راپیش گرفته ویکسربانجمن ایالتی میرفتند. میرزا مهدی آن مرد میهن پرست که خانه پدری خود را در اختیار انجمن ملی گذاشته بود

وخود نیزهمواره باجان ودل مهیای خدمت بملت بود و باچهره گشاده مردم رابسالنها هدایت میکرد .

انجمن ملی تبریز شاخص مشروطیت ایران معرفی شده بـود مخبرین جرایـد دنیا رو بتبریز آورده اخبار ایران را ازانجمن ملی گرفته وبتمام اقطار جهان مخابره مینمودند اگرچه انجمن اسلامیه که برخلاف نام خود محل فساد و آشیانه خونخواران بوده وصدمات خطرناکی بانجمن ملی و بـاصول آزادی مشروطیت رسانید ولـی در در مقابل عزم وارده مردانه آزادیخواهان پس از مدتی در تاریخ ۱۷ رمضان ۱۳۲۶ قمری در نتیجه یك حمله رشیدانه فدائیان ویران گردید و برای همیشه درش بسته گردید برای نمونه از خدمات میهن پرستانه وابراز رشادت وایستاگی انجمن ملی چند تا از تلگرافات متبادله را در گفتار زیر چاپ میکنیم .

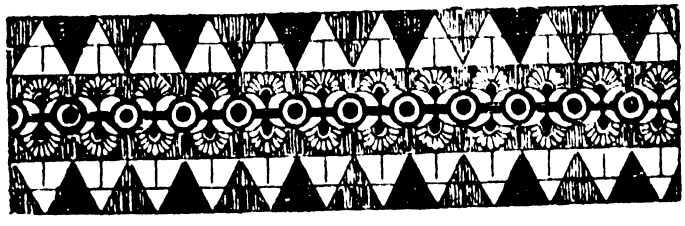

گفتار چهل و پنجم

بعضی از تلگرافاتیکه مبادله شده است

بعدازعرض‌سلام واحوالپرسی خدمت جنابان مستطابان آقایان حجج‌الاسلام وآقایان علماء اعلام واعضای انجمن‌ملی دامت تائیدا تهم دیروزازآذربایجان تلگرافاً پرسیده بودند که جناب آقای مجتهد دامت برکاته(۲۸) ماه وارد زنجان خواهندشدعقلای آنجا صلاح در دراین دیده‌اند که‌عموماً معظم‌له رامحترماً بترتیزمعاودت دهندوکلای آذربایجان چه تصویب میفرمایند حضرات مستطابان آقایان حجج لاسلام دامت برکاتهم و این خادمان ملت متفقاً لازم دیدیم خاطرشریف آقایان حجج‌الاسلام وعلمای اعلام وآقایان ائمه جماعت واعضای انجمن محترم را مسبوق داریم که این قسم اعراض آقای مجتهد از آذربایجان و تشریف فرمائی ایشان بطهران وقم بملاحظات عدیده که توضیح آن درخدمت عقلای قوم لازم نیست بکلی منافی مقصود خیرخواهان مملکت است شرافت بقعهٔ شریفه حضرت معصومه که بالطبع جالب است اگراسباب خارجی هم محرك متنفذین قوم گردد دورنیست اجتماع آنهاباطراف واحوال خالی ازاثرنباشد درموقعیکه احتیاج تمام براتحاد قلوب و اقوال داریم اختلاف کلمه واجتماع مشککین‌درمرکزایران باتقویت‌معنوی‌آن محل مقدس‌بعتبات‌عالیات‌ابد اصلاح نیست محض استحکام اساس .مقدس مشروطیت که ترویج دین مبین است و ملاحظه شرافت ملت آذربایجانی برعموم مسلمین امروزفرض فوری است که دررفع هرقسم اختلاف بترك هرنوع شخصیات راضی‌شده تشیید مبانی اتحادرا خدمت کنند لهذا جمعاً متمنی هستیم که جنابان آقایان‌عظام ازآنجا وماها ازاینجا ترتیبات مراجعت دادن معظم‌له رافراهم‌بیاوریم (محمد اسماعیل) (مرتضوی) (محسن) (حسن) (حسین) (وکلای آذربایجان) (احقرمحمد الطباطبائی) (احقرعبدالله الموسوی بهبهانی) (شیخ ابراهیم وکیل زنجان)

دراینجا پاسخ انجمن ملی مخابره شده که چون درگفتار ۱۳ چاپ شده از تکرارآن خوددرای شد.

☆☆☆

تلگراف جنابانعالی جواب‌سئوال ماهانیست قانون اساسی در مجلس‌قرائت میشود وعوض یك مجلس‌هرروزمجلس دیگری هم برای تصحیح وتکمیل قانون باحضور آقایان

حجج الاسلام و علمای اعلام مرتب و مشغول است قانونیکه سعادت ابدی مملکت را تأمین خواهد کرد بااین عجله واصرار مرتب نمیشود هیجان عمومی و بستن بازارود کاکین صورت لزوم ندارد مجلس مقدس درادای تکلیف خود بقدری ساعی ومجد است که احتیاج باین قسم اقدامات نیست مقصود ازمزاحمت جنابان مستطابان آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام واعضای انجمن محترم القاء ضرورت معاودت دادن جناب آقای مجتهد دامت برکاته بودو البته عقلای آذربایجان ملتفت این نکته هستند که اگراین مطلب اهمیت فوق العاده نداشت جمعی باینجا حاضرنشده وشماراهم زحمت نمیدادیم حال که جواب مسنقیم داده نمیشودووقت هم منقضی شده است جنابان مستطابان عالی را باختلاف آراء عوام گذاشته و رفتیم (سید عبدالله بهبهانی) (سید محمد طباطبائی (احقرفضل الله نوری) (مرتضوی) (محمد اسماعیل) (وکلای آذربایجان) (وکیل زنجان)

خدمت آقایان فخام وکلای ملت آذربایجان دامت توفیقاتهم

مکرر درباب قانون اساسی عرض وهیجان ملت را اظهار داشتیم مسامحه گردید بالاخره بجائی منتهی شد که عموم ملت بستوه آمده از کسب وتجارت خود تعطیل وبازار رابسته تمام علماء واعیان وتجاروا صناف وعموم اهالی درتلگرافخانه جمع ومنتظرجنابانعالی هستیم معجلا بتلگرافخانه تشریف بیاورید .

(انجمن ملی تبریز)

☆☆☆

ازتبریز پیام زیررا فرستادند

خدمت ذیسعادت آقایان وکلای محترم آذربایجان دامت اجلالهم

درتلگراف دیروز عرض نمودیم حالیه‌هم عموم آقایان علماء اعلام مد ظلهم العالی وعموم ملت در تلگرافخانه مبارکه نشسته جدا و مصرا مطالبه قانون اساسی راکه مدتها است وعده میفرمایند مینمائیم وصراحتاً عرض مینمائیم این مطالبه و این اجتماع عمومی که دخلی باجتماعهای سابق ندارد وتأخیرمرحمت شدن قانون اساسی بهیچوجه مصلحت نیستو خدای نخواسته اگر بازهم تأخیرشود نتیجه او وخیم خواهد شد جمیع بازار ودکاکین بسته امورات تعطیل منتظرمرحمت قانون اساسی هستیم.

(انجمن ملی تبریز)

☆☆☆

ازتهران پاسخ پائین راداد ند .

دیروز عصر وکلای محترم آذربایجان برای مخابره مطلبی اعضاء انجمن محترم تبریز را بتلگرافخانه دعوت کرده بودند وبعد ازمخابره مطلب معلوم شد بااینکه وکلای آذربایجان وسایر اعضاء مجلس شورای ملی یقین راسخ داشتند که بعد ازمخابره چند روز قبل ونصایح ومواعظی که بادلایل وبراهین تلگرافاً باعضاء انجمن محترم اظهارداشته اند اقل تاچندی بعضی اقدامات بخاطر اهالی آذربایجان خطورنخواهد کرد باکمال سکون وطمانینه خاطر منتظر نتیجه اقدامات مجلس شورای ملی درتنظیم قانون اساسی وترتیب قوانین دستورالعمل

حکام و تنظیمات ادارات وغیره خواهند بودولی برخلاف انتظار معلوم میشود ازدیروز باز اهالی بازار ودکاکین رابسته وبرای مطالبه تکمیل قانون اساسی درتلگرافخانه ازدحامی دارند این خبر باعدم انتظارمجلس شورای ملی وفرط اشتغال بترتیب قانون اساسی و سایر مهمات فوق العاده مایه تعجب و حیرت شد بالاخره این اقدام و حرکات غیر مترقب براین محمول شد که شاید جزئیات وخصوصیات قانون اساسی در نظر اهالی آذربایجان درست معلوم ومکشوف نیست ولازم شد که دراین تلگراف تایك اندازه کیفیات و تقسیمات جزئیه قانون اساسی تشریح شودوموانعیکه برای پیشرفت آن جزئیات بااین عجله وشتاب درمیان است تصریحاً اظهار شود تا بدانند که مجلس شورای ملی ابداً از این موضوع کوتاهی و اهمالی نکرده اگروقایعی که مجلس ملاحظه کرده رعایت نمیشد شاید ترتیب تکمیل قانون اساسی در مملکت ما باوضاع حالیه مشکل بلکه محال مینمود اولا باید اهالی محترم آذربایجان بدانند که بعد ازوضع فصولی درقانون اساسی مجلس شورای ملی بصحه همایونی موشح شده قسمت عمده از بقیه آن که اهمیت فوق العاده دارد بلکه روح وحقیقت قانون اساسی همانست قسمتی است که راجع بحقوق عمومی ملیه وترتیب قضاوت ومحاکمات عدلیه است ودرضمن این قسمت مطالب اساسیه ومهمی است که صرف نظروسکوت ازتمام قوانین اساسی یعنی اگر آن مطلب درقانون اساسی درج نشود میتوان گفت باید ازقانون اساسی صرفنظر کرد و بهمان مقدار که درقانون مجلس شورای ملی نوشته شده قناعت نمود ودراین دو قسمت مطالب و فصولی است که درنظر اشخاص که بحقایق اسرارشرع مطاع واقف نیستندسهل قبول به نظر نمیآید مجلس شورای ملی ازاول این نکته رادر نظرداشت که باوجود معاندین قوی ودشمنان اجنبی وخانگی که برای این مشروع و مقدس داریم دشمن زیادکردن ازطریقه عمل خارج وجلب قلوب عامه مردم ازشرایط عاقبت بینی مآل اندیشی است این ملاحظه مهم مجلس را مجبورکرد که ازوضع و انتشار این قانون از بهانه دادن بدست بعضی کوتاه نظران که از اعماق مطلب بکلی بیخبروبرای اجرای مقاصد خود بظواهر امورتوسل میجویند احتراز کند این بود که ازچند روزقبل ازروزی که در تلگرافخانه باعضاء انجمن مخابره حضوری شد مجلسی مرکب از بزرگان حجج الاسلام و محققین علماء اعلام دارالخلافه و دانشمندان وکلاء آذربایجان وطهران تشکیل داده شده وهرروز چند ساعت درموارد قانون اساسی با کمال بیغرضی ودقت فوق العاده مباحثه علنی میشود وبواسطه دقت امر واهمیت موضوع هرروزپیش ازدوسه ماده ازتحت نظرمباحثه خارج نمیشود ومخصوصاً درمجلس مزبور تمام مصالح وفوائدیکه نتیجه وضع این قانون است بحث وایراد میشود و انصافاً علماء اعلام با کمال جد وجهد مشغول تصحیح عبارات قانون هستند که معانی و حقایقی که مقصود است بالفاظی که درانظارعوام ومعاندین این اساس مقدس موهم نباشد تعبیرشود ودورنبود اگر بعضی موانع وعوائق خارجه ازقبیل انقلابات ولایات وفساد طلبی بعضی فتنه جویان معادله نمیکرد تاکنون قانون اساسی تکمیل وبصحه مقدسه همایونی نیزنرسیده بود ولی باکمال تأسف دیده میشود که هروقت اعضای مجلس شورای ملی با هزارزحمت مجلس برای انجام

این امر فراهم میکنند وصول خبرفتنه از یکی اطراف زحمات را باطل و حواس را متفرق میکند مثل اینکه دیروز درموقعیکه ابداً انتظاراین مقدمه نبود خبر تبریز رسید و وکلای محترم راامروز بآمدن تلگرافخانه مجبور کرد بالجمله بایددانست اگر باعضاء انجمن تبریز وسایراهالی آذربایجان القاء شده است که تأخیر قانون اساسی من باب عدم مساعدت دولت یاشخص سلطنت است بتمام نوامیس مقدسه الهیه سوگند یاد میشود که تااین ساعت ابداً عدم مساعدت دراین موضوع بخصوص از امناء دولت مشاهده نشده بلکه یقین ثابت برای اعضای مجلس ثابت است که هروقت فصول قانون اساسی درمجلس تصویب و به پیشگاه همایون فرستاده شود بعد ازاقل مدتی بصحه همایون خواهد رسید و ابداً ازطرف قرین الشرف همایونی مضایقه وتأمل نخواهد رفت والبته اگر مضایقت ازآن طرف احساس شود مخفی ومستور نخواهد ماندآنوقت اهالی آذربایجان نیزدراین قبیل اقدامات مشئوم ومطعون نخواهند بود پس علت تاخیر غیراز همین ملاحظات دقیقه ومهمه مجلس محترم چیز دیگر نیست وگمان میکنیم اگر اهالی آذربایجان هم بانظر صائب وفکر دور اندیش درقیانه امورنظر کنندواین ملاحظات مجلس را تصویب خواهند کرد ومساعی مجلس محترم در حفظ استقبال و استقلال ملی در نظر آنها باین قبیل اقدامات مجزا نخواهد شد دیگر آنکه خدای نخواسته مقرر شود اهالی آذربایجان خود را مکلف برعایت نکات مشروعه فوق ندانسته در چنین مطلب مهم که بانواع مشکلات وملاحظات شرعیه و احتمالیه محاط است مجبوریت حفظ احتیاط را احساس نکنند چون مجلس شورای ملی که امروز مرکز اختیارات و ادارات است نمیتواند فقط بارعایت میل وسلیقه یك قطعه ایران ملاحظات کلیه را ترك کند معذور است از اینکه نظر بازدحام تبریز سعادت استقبال و موجبات استقلال کلیه ایران را در خطر اندازد و هر گاه چنانچه مخل آتیه وانتظارات این مقصود مورد ندارد باید انجمن محترم اهالی غیرتمند آذربایجان را بمواعظ حسنه و قول این اقناع کنند و یك چندی باعضاء مجلس شوری ملی وقت وفرصت بدهند که شاید بخواست خداوند بمعاینه نتیجه زحمات خود موفق و بهره مند شوند (یحیی) (مرتضی قلی)(مستشارالدوله)(شرف‌الدوله)(وثوق‌الدوله) (میرزا آقا) (محمد) (احسن‌الدوله)

این امر فراهم میکنند وصول خبرفتنه از یکی اطراف زحمات را باطل و حواس را متفرق میکند مثل اینکه دیروز درموقعیکه ابداً انتظاراین مقدمه نبود خبر تبریز رسید و وکلای محترم راامروز بآمدن تلگرافخانه مجبور کرد بالجمله بایددانست اگر باعضاء انجمن تبریز وسایراهالی آذربایجان القاء شده است که تأخیر قانون اساسی من باب عدم مساعدت دولت یاشخص سلطنت است بتمام نوامیس مقدسه الهیه سوگند یاد میشود که تااین ساعت ابداً عدم مساعدت دراین موضوع بخصوص از امناء دولت مشاهده نشده بلکه یقین ثابت برای اعضای مجلس ثابت است که هروقت فصول قانون اساسی درمجلس تصویب و به پیشگاه همایون فرستاده شود بعد ازاقل مدتی بصحه همایون خواهد رسید و ابداً ازطرف قرین الشرف همایونی مضایقه وتأمل نخواهد رفت والبته اگر مضایقت ازآن طرف احساس شود مخفی ومستور نخواهد ماندآنوقت اهالی آذربایجان نیزدراین قبیل اقدامات مشئوم ومطعون نخواهند بود پس علت تاخیر غیراز همین ملاحظات دقیقه ومهمه مجلس محترم چیز دیگر نیست وگمان میکنیم اگر اهالی آذربایجان هم بانظر صائب وفکر دور اندیش درقیانه امورنظر کنندواین ملاحظات مجلس را تصویب خواهند کرد ومساعی مجلس محترم در حفظ استقبال و استقلال ملی در نظر آنها باین قبیل اقدامات مجزا نخواهد شد دیگر آنکه خدای نخواسته مقرر شود اهالی آذربایجان خود را مکلف برعایت نکات مشروعه فوق ندانسته در چنین مطلب مهم که بانواع مشکلات وملاحظات شرعیه و احتمالیه محاط است مجبوریت حفظ احتیاط را احساس نکنند چون مجلس شورای ملی که امروز مرکز اختیارات و ادارات است نمیتواند فقط بارعایت میل وسلیقه یك قطعه ایران ملاحظات کلیه را ترك کند معذور است از اینکه نظر بازدحام تبریز سعادت استقبال و موجبات استقلال کلیه ایران را در خطر اندازد و هر گاه چنانچه مخل آتیه وانتظارات این مقصود مورد ندارد باید انجمن محترم اهالی غیرتمند آذربایجان را بمواعظ حسنه و قول این اقناع کنند و یك چندی باعضاء مجلس شورای ملی وقت وفرصت بدهند که شاید بخواست خداوند بمعاینه نتیجه زحمات خود موفق و بهره مند شوند (یحیی) (مرتضی قلی)(مستشارالدوله)(شرف‌الدوله)(وثوق‌الدوله) (میرزا آقا) (محمد) (احسن‌الدوله)

گفتار چهل و ششم

نفوذ معنوی انجمن ملی تبریز

انجمن ملی تبریز تاپاسخ مثبت ۷ ماده پیشنهادی خود را از تهران نگرفت از پا ننشست

یکی از اقدامات خوب و بجای آزادیخواهان تبریز این بود که پس از اعزام نمایندگان خود بتهران احتیاط را ازدست نداده واقدامات خود را بطوردقیق دنبال نمودند از یکطرف در استحکام انجمن ملی تبریز کوشیده از طرف دیگر جریان امور سیاسی تبریز را هم دقیقاً مطالعه ودر موارد ضروری پرده از تشبثات محرمانه مخالفین مشروطه برداشتند و آقای سیدحسن تقی‌زاده و بعضی‌از نمایندگان دیگرهم که در تهران بودند انجمن ملی‌تبریز راازجریان مطلع نموده وازهیچگونه راهنمائی کوتاهی نمیکردند مثلا درنتیجه شایعات ضدو نقیض و مورد سوء ظنی که از تهران وصول شده بود روز چهارشنبه ۲۲ ذیحجه ۱۳۲٤ در انجمن ملی تبریز تشنجی حکم فرماوفردای آنروز مردم در تلگرافخانه اجتماع نموده و تلگرافاً اجرای ۷ ماده زیرین را خواستار شدند :

۱ ـ شاه دستخط صادر نمایند که دولت ایران مشروطه تامه است .

۲ ـ شماره وزراء مسئول ازهشت نفر بیشتر نیست و ایجاد وزارتخانه جدیدی با اجازه شورای ملی باشد .

۳ ـ ازاین پس کسی از خارجیها بوزارت انتخاب نشود .

٤ ـ در هر یکی از ایالات وولایات با اطلاع مجلس شورای ملی انجمن ملی انتخاب شود .

۵ ـ وزرای افتخاری انتخاب نشود وازآن هشت نفر تجاوزنکند .



(عکس ۲۵) بعضی از نمایندگان انجمن ایالتی تبریز

۶ - عزل مسیو نوز و مسیو پریم و توقیف لاورس رئیس گمرک تبریز بی درنگ انجام شود.

۷ - ساعد الملك معزول شود.

تبریزیان در اجرای تقاضاهای خودشان سخت ایستادگی کردند(۱) پذیرفته شدن شرایط مذکور در آن ایام خارج از تصور بود باوجود این دربار خودش را ناچار دید که بعضی از تقاضاهای انجمن تبریز را بپذیرد و اولین پاسخ تهران باین مضمون بود.

چون فردا نمایندگان تبریز وارد تهران خواهند شد منتظر شوید پس از ورود آنان مطالب شما مورد مطالعه قرار گیرد این پاسخ سوء ظن (متحصنین) تلگرافخانه را بیشتر کرد و ناچار شدند اقدامات خود را تقویت کنند. روز جمعه تلگرافخانه منظره محشر را پیدا کرده و نطقهای آتشین مردم را بهیجان آورده بود در تمام روز ناطقین بالای منبر صحبت میکردند حضور شاگردان مدارس با بیرقها، با شعارهای معین هیجان مزبور را صد چندان می کرد از طرف دیگر آذربایجانیهای ساکن تهران وسایل استقبال نمایندگان تبریز را در تهران برای روز ۱۷ دیماه ۱۳۲۴ بطور باشکوهی فراهم کرده استقبال عظیمی در روز ورود نمایندگان بعمل آوردند.

مرحوم کسروی مینویسد: حاج صادق نامی دو پسر خرد سال خود را همراه آورده ومیخواست بعنوان ابراز علاقه و خیر مقدم زیرپای نمایندگان تبریز قربانی بکند این اقدام او ایجاد شور وولوله کرد ومرحوم حاج میرزا فضلعلی آقا یکی از نمایندگان آذربایجان نطق موثری کرده و گفت ما خودمان قربانی راه آزادی هستیم واین نونهالان باید بمانند و بزرگ شوند واین نهال آزادی را با فداکاریهای خود آبیاری نمایند.

نمایندگان آذربایجان بنا بخواهش حاجی محمد اسماعیل آقا تاجر آذربایجانی به خانه او وارد شدند. همانشب نمایندگان برای گفتگو پیش صدراعظم رفته وپس از مذاکرات فراوان پاسخهای نامساعد و تأثرآوری از طرف صدراعظم شنیده بدون

۱- در تاریخ ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۲۵ مردم تبریز از ورود اتابك بایران مستحضر شده وچون شایع بوده که اتابك مأموریت دارد اصول مشروطیت را بر چیند لهذا مردم در تلگرافخانه حاضر شده وجداً خواستار قانون اساسی میشوند.

اخذ نتیجه منزل او را ترك گفتند این خبر به تبریز رسید و متحصنین تلگرافخانه را در فکرخود را سختر کرد و وسیله شد که هر روز جمعیت بیشتری حضور بهم رسانده و برای بدست آوردن خواسته های خود پافشاری بیشتری بنمایند.

روز یکشنبه ۱۹ ماه ۱۳۲٤ شورش تبریز شدید ترشد و کار بجائی رسید که نظام‌الملك والی آذربایجان هم برای تبعیت ظاهری از مردم در تلگرافخانه حضور بهم رسانید روز بیستم تلگراف زیر از طرف نمایندگان آذربایجان واصل شد باین مضمون :

الساعه از مجلس بهزارزحمت بیرون آمدیم از عصر-تهران ، کاشان ، اصفهان بسته است چهار هزار نفر در اینجا مجتمع بود آقایان حجج‌الاسلام بهزار التماس تا فردا مهلت گرفته‌اند ازمقاصد نوزوپریم تحصیل‌شددر باقی مطالب هنوزموافقت حاصل نشده صبح زود مجلس منعقد و باتفاق اهل تهران در تحصیل تمامی مقاصد خواهیم کوشید.

هرروز برشدت هیجان اهالی تبریزافزوده میگردید مالکین خانه‌های همجوار تلگرافخانه را هم خالی کرده و در اختیار مردم گذاشتند و باز جا کم بود از روی ناچاری در پشت بامها هم جاگرفتند در میان نطق های سخنوران بعضی ها اشعار مهیجی میخواندند ازآنجمله اشعار زیرین رابا آوازتأثرانگیزی میخواندند.

آه ای آزادگان ازدست استبداد داد — خانمان شش هزار ساله برباد داد
یکنفر کزمادرش هنگام زاد آزادزاد — بهر چه خود را بجور استبداد داد
هردم از گوشه‌ای میآید این فریاد باد — آه ای آزادگان ازدست استبداد داد
خانمان شش هزارساله را برباد داد

میرزا حسین واعظ این اشعار ادیب‌الممالك را که آنوقت تازه سروده بود با شور و علاقه که دلها را لبریزاز حس وطن پرستی میکرد بالای منبر میگفت :

مائیم که ازپادشهان باج گرفتیم — زان پس که‌ازایشان کمروتاج گرفتیم
دیهیم و سریراز گهر و عاج گرفتیم — اموال و ذخایرشان تاراج گرفتیم
وز پیکرشان دیبه و دیباج گرفتیم — مائیم که از دریا امواج گرفتیم
وندیشه نکردیم ز طوفان و زتیمار

درچین وختن ولوله از هیبت ما بود — در مصروعدن غلغله ازشوکت مابود
در اندلس و روم عیان قدرت ما بود — غرناطه و اشپیلیه در طاعت ما بود
ثقلیه نهان در کنف رایت ما بود — فرمان همایون قضا آیت ما بود
جاری بزمین و فلك و ثابت وسیار

امروز گرفتار غم و محنت و رنجیم — در دایره باخته اندر شش و پنجیم
با ناله وافسوس در این دیر سپنجیم — چون زاف عروسان همه درچین وشکنجیم
هم سوخته کاشانه و هم باخته گنجیم — مائیم که درسوك وطرب قافیه سنجیم
جغدیم بویرانه هزاریم بگلزار

باز اززبان میرزا حسین واعظ

آمالم ز افکار مز اقبال و طندر — سر حد مزه قلعه بزیم خاك و طندر
دعواگونی یکسر گورونن قانلو کفندر — ایرانلی لارخ جان ویره رخ نام آلارخ بیز
دعواده شهادتله هامی کام آلارخ بیز — قانیله قلج در گورونن بایدا قمزده
جان قورخوسی یوخدرد لمزده جانمزده — هرگوشه ده بیر شیریا توپ تپراقمزده
ایرانلی لارخ جان ویره رخ نام آلاوخ بیز — دعواده رشادتله هامی کام آلارخ بیز
ایرانلی آدی هراوره گه لرزه سالاندر — ایرانلی لرین هیبتی معروف جهاندر

ازمیرزا جواد ناطق

بلبلان وقت گل آمد که بنالد ازشوق
نه کم از بلبل مستی تو بنال ای هشیار
خبرت هست که مرغان چمن میگویند
آخرای خفته سراز بالش غفلت بردار
تا کی آخرچو بنفشه سر غفلت در پیش
حیف باشد که تودرخوابی و نرگس بیدار

فصل هفتم

گفتار چهل و هفتم

حزب اتحاد ترقی در ترکیه

تصور میرود دوستداران تاریخ بی‌میل نباشند بدانند که در ایام انقلاب مشروطیت ایران اوضاع سیاسی همسایه همکیش ما ترکیه از چه قرار بوده است لهذا این گفتار علاوه گردید

صفحات تاریخ سلطنت سلطان عبدالحمید پادشاه مستبد ترکیه پر از حوادث تاریخی است درمیان ملل دنیا استبداد و خود خواهی سلطان عبد الحمید ضرب المثل است . در زمان این پادشاه کوچکترین ابراز احساسات ملی و فکر آزادیخواهی مجازات مرگ را داشت تلفظ کلمهٔ دماغ به بهای جان مردم تمام میشد چون دماغ سلطان مذکور بیش از حد بزرگ بود و لفظ دماغ کنایه از دماغ شاه تلقی میشد و گویندهٔ آنرا باشد یدترین طرزی مجازات میکردند .

درسالهای بین ۱۸۹۹ و ۱۹۰۰ شدت فشار استبداد بدرجه ای رسیده بود که فضای کشور ترکیه برای آزادیخواهان خفه کننده و غیر قابل تنفس گردیده بود تا درسال ۱۹۰۸ این فشار بی حد تولید انفجاری عظیم کرده و پی‌های کاخ استبداد را چنان متلاشی کرد که دیگرهیچوقت قابل تعمیر و تجدید نگردید .

چنانکه در بالا شرح دادیم در این ایام برای افراد ملت ترکیه کوچکترین روزنه امید فلاح و نجات مشهود نبود ولی قانون طبیعت در تغییر اوضاع اعجازمی کند و بعبارت دیگر هیچ نیروئی قادر بجلوگیری سیر تکامل طبیعت نمیباشد دراین باره هم سیر و حرکت اوضاع جهان کار خود را کرده و در افکار سلطان مستبد تخمهائی

پاشیده و او را وادار کرده بود که عده‌ای از جوانان ترك را برای تحصیل باروپا اعزام داردهمان جوانها پس از اتمام تحصیل ومشاهده کشورهای دیگرومقایسه اوضاع سیاسی وفرهنگی کشورهای مختلف بااوضاع میهن خودومشاهده اسارت وعدم آزادی درزاد وبوم خود بتدریج بیدارشده و در کشورهای مختلفه و آزادبشور وتبادل نظر مشغول شده وبانتشارروزنامه هائی بنام(مشورت) عثمانلو - میزان- ترکیه- تراکیا و ونظایر آن به تنویر افکارمشغول‌شدند عده‌ای ازجوانان فارغ التحصیل همان گروه به میهن خود مراجعت ومطابق نقشه‌ای که با مطالعه کامل تهیه کرده بودند اساس یك انقلاب را گذارده و بالاخره در ایالت سلانیك برای اقدامات اساسی تهیه هائی دیده ومنتظر فرصت نشسته وهرروز بر نیرو واتحاد خود میافزودند.

در رأس‌این گروه اشخاص نامبرده زیرقرار گرفته بودند. محمودشوکت بیك نیازی بیك، انوربیك، طلعت بیك، جمال‌بیك (بعداً خواهیم دید همه‌اینها بمقام پاشائی رسیده وآنهمه موفقیت ها را بدست آوردند).

در روزهای اول این جمعیت را (جوانان ترك) مینامیدند. سلانیك که نسبتاً یك ایالت دور دست واز نظر سلطان عبدالحمید یك شهرساکت وبدون سروصدا و بعبارت دیگراز انظار جاسوسان‌سلطان عبدالحمید نسبتاً آسوده بود بااقدام‌این‌جوانان یکمرتبه کانون آتشی شده وچنانکه خواهیم دید با اشتعال آن کلیه شهرهای ترکیه زیرورو گردید.

اقدامات این جوانان طولی نکشید بگوش سلطان مستبد رسید ولی‌غافلگیر شده بود تا خواست مثل همیشه جنبش ملی را بخوابانـد جوانان ترك بدروازه های اسلامبول رسیده بودنداز آنجائیکه نیازی‌بیك وانوربیك‌فنون جنگی‌راتحصیل کرده بودند دراین هجوم ابرازلیاقت کرده وشهرت جهانی پیدا کردند ولی نیازی بیك‌پس از احـراز موفقیت در اواخر همان هجـوم کشته شد. جوانـان ترك سلطان مستبد خود راگرفته و حبس کردند واین تحول عظیم در تاریخ ۱۳۲۷ هجری قمری‌انجام گرفت و دراین تاریخ سلطان محمد رشاد را به تخت سلطنت نشاندند.

نویسنده این سطور که ده روزقبل ازحلول سال ۱۳۳۰هجری وارداسلامبول شدم قصری راکه سلطان عبدالحمید را زندانی کرده بودند و در کنار خیابان واقع

شده بود با دانشجویان از دور تماشا کرده ومیدیدیم که خودش در سالن نشسته و از پشت پنجره‌های آهنین بطرف خیابان تماشا میکرد .

پس از پیروزی نام جمعیت جوانان ترك مبدل به(حزب اتحاد ترقی) گردید و چنانکه در تواریخ مذکور است طلعت بیك با احراز مقام پاشائی به نخست وزیری وانور بیك بوزارت جنك جمال بیك بمقام دریاداری ارتقاء یافته وحکومت ترکیه‌رادر جنك جهانی اول اداره میکردند . درواقع سلطان محمد رشاددر کارها دخالت نمیکرد زیرا بدون تصویب شورای ملی وموافقت طلعت پاشا وانور پاشا قادر بانجام کار نبود بامغلوبیت متحدین ودولت ترکیه پرده ضخیمی جلوی خدمات این جوانان ترك کشیده شده و این خدمات مهم از نظرها افتاد، این جانب که دراین ایام در استامبول مشغول تحصیل بودم ومنزلم نزدیك حیدر پاشا بود و بارها بندرمذکورموردهجوم کشتیهای جنگی انگلیسی واقع میگردید اوضاع جنك ترکیه را هرروز از نزدیك تماشامیکردم و اکثر بعد از ظهر ها از ایوان منزل خود آتش توپ را مثل آتش آتشبازی تماشا میکردم شاهد فداکاریها ومیهن پرستیهای این ملت رشید بودم میدیدم رهبران دولت وملت چگونه با ازجان گذشتگی شخصاً این جنك را اداره میکردند .

درایام هجوم کشتیهای جنگی انگلیسی به چناق قلعه معروف جزودانشجویان ترك مامور کمك سربازان زخمی بودیم و کشتگان زخمی ها را هر روز میدیدیم شاهد بودم که جوانان ترك چگونه مردانه جنگیده و کوچکترین هراسی از کشته شدن بخود راه نداده وباکوششهای جوانمردانه جلو دشمن‌را مسدود میکردند، اگر چه عدهٔ زیادی از بهترین جوانان خود را از دست دادند ولی در مقابل چنان قلعه را بدشمن جنگی خود تسلیم نکرده ودرتاریخ افتخارات زیادی بدست آوردند .

خلاصه دورهٔ حکومت حزب اتحاد ترقی در ترکیه صفحات تاریخ را پر کرده است ولی این حزب عاقبت خوبی نداشت وبا مغلوبیت دولت ترکیه درجنگ اول جهانی ازبین رفت و سران آنهم بکشورهای بیگانه پناه بردند و عاقبت رهبران اتحاد ترقی هم مثل اکثر رهبران فرقه ها وحزبها حزن انگیز ورقت خیزاست .

سرنوشت رهبران حزب اتحاد ترقی طولانی استوما دراینجا بطور خیلی خلاصه شرح میدهیم .

طلعت پاشا چندی قبل ازورود ارتش متفقین به اسلامبول که در ۱۹۱۸ مسیحی واقع شد اسلامبول را ترك کرده و در برلین در میدان (اشتاین پلاتس) بطور ناشناس محرمانه و خیلی ساده زندگی میکرد با اینکه گاهگاهی دیده می شد ولی اومایل نبود که کسی اورا بشناسد با وصف این زندگی محقر وساده هم زیاد طول نکشید و در ۱۵ مارس سال ۱۹۲۱ بطریقی که ذیلا شرح داده میشود کشته شد.

آن روز کمی بعد ازظهر طلعت پاشا ازمیدان اشتاین پلاتس عبور کرده ودر نزدیکی منزل خودش مشاهده می کند که یك نفر ناشناس اورا تعقیب میکند طلعت پاشاخطررا احساس کرده ودراین اثنا قدمها را تندتر کرده بجلوخان منزل خود میرسد درب منزل نامبرده از کف کوچه دارای چند پله بوده وبعد واردسکوئی میشد ناشناس باعجله پشت سر طلعت پاشا درپای پله ها به طلعت پاشا میرسد و بزبان ترکی سلام میکند واحوال میپرسد طلعت پاشا که ازاین اوضاع ظنین شده بود پاسخ نمیدهد ناشناس باکمال آرامی میگوید. حضرت پاشا دقایق تصفیه حساب فرا رسیده وصلاح درین است پاسخ سئوالات مرا بدهید وسپس چند پرسشی میکند وقتیکه می بیند طلعت پاشا سعی میکند خودش را به بالای سکو رسانده و در را باز بکند فرصت را از دست نداده وبا چهار تیراسلحه کمری او را از پای درمیآورد و فرارهم نمیکند تاگرفتار میشود. ولی در محکمه برلن گویا نظر بجریان اوضاع سیاسی جهان جوان ارمنی از خود دفاع کرده ومحکوم نمیشود وفقط بآمریکا تبعید میشود. فردای روزقتل طلعت پاشا موضوع قتل در کلیه مجالس برلن موردبحث قرار گرفت وتشییع جنازه با حضور عده کثیری از سیاستمداران آلمانی و سفرای خارجی و نمایندگان کشور های بیگانه با نطقهای آتشین ولی بیرنك انجام گرفت درین سوگواری سیف آزاد بنام کلنی ایرانی سخن گفت ومرحوم نواب که حضورداشت ازطرزصحبت اوناراضی شده بود یکی از سخنوران این مجلس بهاءالدین بیك بود. ناطق مزبور دائی طلعت پاشا ودبیر حزب اتحاد ترقی بود ودراثنای نطق زبانش بند می آمد وباچشمان نگران اطراف خودش رامیپائید ومعلوم بود که به بقاء حیات خود اطمینان ندارد ترس او هم بی مورد نبوده یکهفته بعد انتظار او به پایان رسید خود اوهم در اول شب از طرف یك جوان ارمنی دیگر کشته شد وبفاصله چند روزدیگر والی ازمیر نیز بقتل

رسید ولی قاتلین این دو نفر دستگیر نشدند. و بعید نیست که در دستگیری آنها کوششی بعمل نیامد.

سرنوشت انورپاشا بهتر از سرنوشت طلعت پاشا نبود بطلعت پاشا دولت آلمان بدون تضمین جانی پناه داده بود ولی بانور پاشا نماینده هیچ دولت پناه نداده بود آنطوریکه شنیده شد انورپاشا مدتها باهواپیما در آسمانها گردش کرده و بطور ناشناس در بعضی کشورها بسر میبرده و پس از خروج کمال بیك در اناطولی جنبش جوانان ترك را دنبالهٔ جنبش اتحاد ترقی دانسته و با اشتیاق خود را بآناطولی رسانیده و قصد داشته است که وارد جرگه انقلابیون بشود ولی سربازان از ورود او ممانعت کرده بودند.

با مشاهدهٔ این عمل فهمیده بود که دیگر درمیان جانبازان ترك محبوبیتی ندارد و از آنجا مراجعت کرده باز مدتی از نظرها پنهان بوده و نام وی شنیده نمی‌شد تا یکمرتبه خبر رسید که در بخارای شرقی او را بعنوان سرپرست جنك پذیرفته و در مقابل هجوم بلشویکها رهبری جنك را باو واگذار کرده‌اند و در چند جنگ موفقیت های بزرگی نصیب او شده بود بالاخره دریك جنك خونینی که او اخر سنه ۱۹۲۲ مسیحی واقع و عده زیادی کشته شده بودند درمیان کشته های بیشماری تن بیروح اورا پیدا کرده و درنگین انگشتر او این نوشته را خوانده بودند. درجنك چالاك، درمرك بی‌باك، انور.

جمال پاشاهم که یکی از همقدمان رهبران اتحاد ترقی بود در تفلیس در سال ۱۹۲۲ از طرف چند نفر ناشناس بقتل رسید و بدین وسیله فاتحین استبداد سلطان عبدالحمید پس از طی راههای پرفراز ونشیب این دنیارا ترك کردند.

گفتار چهل و هشتم

سنگر بندی در تبریز چگونه آغاز گشت

اولین جنگ با توپ

نایب کاظم معروف به دواتگر اوغلی که یکی از سردسته های بنام انجمن اسلامیه بوده و با همراهان خود مغازه های مجدالملك را پاسداری میکرد هر روز با رفتار مستانه تیراندازی کرده عقب بهانه میگشت تا شکار تازه‌ای بدست آورد.

روزی اکبر اف آموزگار دبستان روس مورد حمله نایب کاظم مذکور قرار گرفته وپس ازخوردن کتك مفصل بازخم شدیدی از دست او خلاص میشود.

وقتیکه این خبر بکنسولگری روس میرسد کنسول روس بدون فوت وقت شخصاً و بدون اطلاع حکومت محلی با ۲۵ نفر قزاق بمحل مزبور تاخت آورده و بمردم و کسبه و رهگذر هرچه از دهنش بیرون میآید فحش و ناسزا میگوید وقزاقها هم تفنگها را پر کرده و آماده شلیك میشوند این اقدام وحشیانه در میان مردم وحشت عجیبی تولید میکند برای اینکه بهانه‌ای باو ندهند کسی مقابله نمی کند ولی کنسول موضوع را دنبال کرده و از والی مرتکب را خواستار میشود.

دراین ایام رئیس نظمیه سالار مویدبود(۱) ونامبرده مهلت خواست ولی پذیرفته نشد و کنسول روس که عقب یك چنین پاسخی می گشت فوراً دستور میدهدقزاقهای

(۱) سالار موید (سرلشگر دیبای فعلی) داری شخصیت ممتازورفتار پسندیده بود درایامیکه شهر بکلی منقلب وآتش فتنه شعله و ربوده و دو صف متخاصم در مقابل هم در زدوخورد بودند و سیاست بازیهای نمایندگیهای خارجی هم آتشرفتنه راتیزتر میکرد درچنین ایامی که شهر محتاج افراد تجربه دیده ومیهن پرست بود و افراد نظمیه هم ازمجاهدین انتخاب شده واحتیاج بوجود سرپرستی داشت که دارای هوش فوق العاده واندیشه های پرارزشی داشته باشد تابتواند ازپیشآمدهای ناگوار جلوگیری نماید بنابراین سالار مویدبرای این مقام انتخاب شد ازجمله خدمات او این بوده که باپیشنهاد کسی که فعلا ازذکرنام او معذوریم برای آموزش وپرورش نظمیه ها وافسران و دفتری‌های اداره نظمیه درس شبانه واجباری مقرر نموده و باکوشش فوق العاده بآنان خواندن و نوشتن را یادمیدادند.



(عکس ۲۶) نخستین جنگ با توپ

روس ضارب اکبر اف را پیدا کنند و قزاقها دست به تفنگ در خیابانها هو و جنجال راه انداخته و چند نفر از اشخاص بی دست و پا را در خیابانها آزار میدهند آقای حاج مخبرالسلطنه والی آذربایجان از روی ناچاری رئیس نظمیه را تغییر داده و امیر حشمت نیساری را برای اینکار انتخاب نمود کنسول روس بعوض نایب کاظم شتربانی مشهدی هاشم مجاهد را که لباس قفقازی بتن داشته معرفی و مجازات او را خواستکار شد. مشهدی هاشم که از موضوع اطلاع نداشت بعوض نایب کاظم توقیف و در حیاط وسیع اداره نظمیه به چهار پایه بسته شد این جوانمرد رشید و معروف مثل یکنفر آفتابه‌دزد در پیش چشم مردم شصت ضربه شلاق خورد معهذا مجاهدین شکیبائی را پیش گرفته و به این توهین و ناگواری تحمل کردند. اگرچه خود مشهدی هاشم برای رفع بهانه باین زجر و ناروائی رضایت داده بود ولی همه وقت آتش کینه در دل او باقی مانده و بعداً در تمام جنگها سعی میکرد که انتقام این بی عدالتی را از مستبدین بگیرد.

هر روز به کینهٔ طرفین افزوده شده بالاخره ماده منفجر ویك روز در جلوی مغازه های مجدالملك و در همان محلیکه نایب کاظم اکبراف را کتك زده بود جنك سختی در گرفته و پس از ساعتها زدوخورد و کشت و کشتار مجاهدین دست به ابتکاری زده توپی بمحل مذکور آوردند ولی توپچیهای مجاهدین کشته شده و توپ در وسط خیابان بدون متصدی و در حالیکه پر بود باقیمانده و فقط احتیاج به آتش زدن فتیله بود و هر دوطرف سعی میکرد که توپ را بدست آورند چون فاصله سنگرها زیاد نبود بار ها ازطرفین اشخاص از جان گذشته ای با ده تیر شلیك کنان حمله ور شدند که توپ را تصرف نمایند ولی پس از لحظه‌ای تن سردشان بتعداد اجساد کشته شدگان افزوده میشد، منظرهٔ هولناکی بود بالاخره مشهد هاشم چاره‌ای اندیشیده و بزیردستان خود دستور داد که هجوم عمومی را آغاز نمایند و خودش هم با دو نفر توپچی توانست فتیله توپ را آتش زده و یکقسمت از سنگرهای نیروی انجمن اسلامیه را ویران نماید و بدینوسیله انتقام خودرا بگیرد.

از این تاریخ به بعد (نهم شوال ۱۳۲۵) بین محلات شتربان و سرخاب و ششگلان وغیره از یکطرف و خیابان و نوبر و امیرخیز و لیلی آباد و چرنداب و اهراب ازطرف دیگر آمد و شد بطور کلی قطع شده و منتظر وقایع خطرناکتری شدند.

گفتار چهل و نهم

حزب داشناکسیون

حزب داشناکیسیون (۱) یك حزب ناسیونال سوسیالیست تند وانقلابی بوده‌و رهبران آن سعی داشتند مقاصد حزبی خود را با تولید وحشت وهراس بموقع اجرا بگذارند. این حزب در حدود سال ۱۸۹۰ مسیحی در ارمنستان روسیه تشکیل و با مرور زمان در کشورهائیکه ملت مذکورساکن بوده‌اند شعباتی تأسیس‌نموده است اساس این حزب طبق مرامنامه اش سوسیال ناسیونالیست بوده و قبل از سوسیال ناسیونالیست آلمان که(نازی) نامیده میشد وجود داشته است.

سر دسته موسسین این حزب کرستا فورمیکائیلیان بوده که با فعالیت خوددر پیشرفت حزب بموفقیتهائی نایل آمده است. تشکیل این حزب‌تقریباً پانزده سال‌قبل از مشروطه ایران بوده و بدون تردید در آن ایام این حزب در ایران به خصوص در آذربایجان فعالیت‌داشته‌است ومیشوداحتمال داد که‌فعالیت‌اعضای‌حزب داشناکسیون دربیداری مردم ایران بی‌تأثیرنبوده است.

داشناکسیونها عمده سه کشور یعنی روسیه تـزاری وامپراطوری عثمانی و ایران مستبد مشغول فعالیت بوده اند ازآنجائیکه امپراطوری عثمانی از نقطه نظر اتصال آن بکشورهای اروپا برای‌فعالیت‌سیاسی‌وارتباط باآزادیخواهان‌این کشورها مناسبتر بوده است بنابراین درآنجا فعالیت بیشتری داشته‌اند ولی‌برعکس درروسیه تزاری که برای‌این‌قبیل فعالیتها زمینه‌ای موجود نبود دچاراشکالات فراوان‌بوده‌اند بهرحال اعضای‌حزب داشناکسیون بیشترفعالیت کرده و کمترنتیجه میگرفتند.

---

(۱) چون تعداد قابل توجهی از ارامنه باصفای باطن در انقلاب مشروطیت درآذربایجان بـا فدائیان مجاهدین نشریك مساعی میکردنـد لهذا ذکری از حزب فوق الذکر جهت روشن شدن جریان لازم آمد.

بیداری جوانان ترك واعزام آنها برای تحصیلات در کشورهای اروپا و بالاخره تهیه یك نقشه آزادی و مشروطیت حزب داشناکسیون در ترکیه را بموفقیت خود امید وار کرد .

بین این دو حزب انقلابی یعنی داشناکسیونها وجوانان ترك که بعداً مبدل باتحاد ترقی شد چه ارتباطی وجود داشته است معلوم نیست زیرا مرامنامه هردو حزب روی مبانی احساسات شدید ملی تنظیم شده علاوه بر این میان ارمنیها و ترکها اختلاف نظر سیاسی واقتصادی وفرهنگی زیادی موجود بوده است با وجود این بعید نیست عدم رضایت هردو حزب از اصول دیکتاتوری و استبداد سلطان عبدالحمید ، آنانرا بهمدیگر نزدیك کرده باشد بهرصورت پس از موفقیت جوانان ترك و گرفتن حق و داشتن شورای ملی که درسال ۱۹۰۸ بوقوع پیوسته است آثار و علائم فعالیت حزب داشناکسیون در اسلامبول بیشتر مشاهده میشود . فرانس کارل آندرس در کتاب خود بنام (ترکیه) مینویسد : در تاریخ فوق برای ملل تابعه امپراطوری عثمانی حق انتخاب کردن و انتخاب شدن اعطا شده و تعداد نمایندگان معینه بدین قرار باشند .

۱ - از ترکها ۱۰۷ نفر ۲ - از اعراب ٤٥ نفر ۳ - از یونانیها ۲۷ نفر
٤ - از آلبانیها ۲۲ نفر ٥ - ازارمنیها ۱۰ نفر ٦ - از بلغارها ٥ نفر ۷ - ازصربها ٤ نفر
۸ - ازیهودیها ۳ نفر ۹ - ازاکراد ۲ نفر ۱۰ - ازرومانیها ۱ نفر ۱۱ - ازتارامیها ۱ نفر
۱۲ - از بربرها ۱ نفر

چنانکه ملاحظه میشود برای نخستین دفعه بود که درامپراطوری عثمانی بارمنیها حق انتخاب شدن قائل شده واجازه داده اند که ده نفر نماینده درشورای ملی امپراطوری عثمانی داشته باشند ولی ارقرائن معلوم میشود که حزب داشناکسیون باحصول این حق قانع نشده و حقوق بیشتری مطالبه کرده است .

(پاول رور داخ) در کتاب خود بعنوان ارمنیها - شرح مفصلی داده و در آن درخواست کمیته حزب داشناکسیون رامنتشر کرده است . این درخواست در ۲۷ ماده تنظیم شده وعناوین مهم آن بدین قراراست .

۱ - تساوی حقوق درانتخابات.
۲ - حفظ حقوق ایالات در کلیه شئون

۳ ـ تساوی حقوق در کلیه شئون

٤ ـ تجدید نظر درقانون اساسی

٥ ـ آزادی سیاسی

٦ ـ موضوع تعلیم وتربیت و زبان

۷ ـ تدوین قوانین قضائی

۸ ـ موضوع خدمت نظام

۹ ـ موضوع خدمات دولتی

۱۰ ـ اصول کشاورزی

۱۱ ـ طرز وصول مالیات

۱۲ ـ اصول استقراض داخلی

۱۳ ـ تنظیم مقررات وتدوین قواعدکار

این درخواست چنانکه در بالا ذکرشد بنام کمیته انقلابی حزب داشناکسیون در استانبول در اول ماه اکتبر ۱۹۰۸ تنظیم و تسلیم شده است .

در خاتمه این گفتار چند نفر از فدائیان ارامنه در انقلاب مشروطه ایران را که بعضی از آنها عضو فرقه داشناکسیون بوده‌اند ذیلا نام می‌بریم .

یفرم ، آرشاك آلماریان ، آ، سنسی، روستوم، روریان، ارشاگری، پطرس‌خان، پسیان ، مـاردروس چاروق چیان ، مقردیچ نجو ، سارکن سار و خانیان ، چال پاپاق مساك ، جمشید قره پتیان، کوچك آوانس ، راج سروپیان .

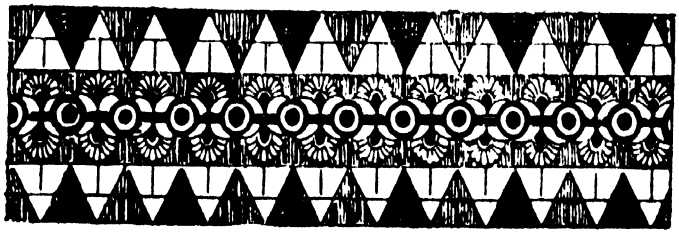

فصل هشتم

گفتار پنجاهم

آقای حاج مخبر السلطنه هدایت والی آذربایجان

در فهرست این کتاب پیش بینی کرده بودم که از خدمات آقای حاج مخبرالسلطنه هدایت که در بحرانی‌ترین ایام انقلاب والی آذربایجان بودند شرحی بنویسم وقتیکه کتاب خاطرات وخطرات منتشر شد بهتر دانستم که از کتاب مذکور استفاده نمایم و اینك از آن قسمتهائی که ارتباط با دوره مشروطه آذربایجان دارد بطور خلاصه در اینجا میآورم .

آقای مخبرالسلطنه هدایت که بعداً فقط هدایت خواهیم نوشت درمیان شعله‌های آتش انقلاب مشروطه در آذربایجان حکومت میکردند آقای هدایت به حسن تدبیر وتعقل معروف بودند ونویسنده که کمال ارادت را داشته ودارم انتظار داشتم اسناد و مدارك مهمی در کتاب خاطرات و خطرات انتشار یابد .

آقای هدایت چنانکه مینویسد درماه ربیع الاول ۱۳۲۶ بطرف تبریز حرکت و در ۱۵ جمادی الثانی همان سال استعفا داده از راه تفلیس و باطوم باروپا رفته ودر شهرهای معروف مثل وین و برلن وپاریس توقف نموده وپس از اینکه انقلاب تبریز مبدل بجنك رسمی میشود سران وسیاسیون ازقبیل آقای سید حسن تقی‌زاده وانجمن ایالتی تبریز وانجمن سعادت استامبول از ایشان دعوت میکنند که دوباره به تبریز بر گردند وبالاخره درسوم شعبان ۱۳۲۷ مجدداً وارد تبریز میشوند .

آقای هدایت خاطرات و خطرات را بایك سبك مخصوص تحریر نموده‌اند که به سیاحتنامه سیاحان بی شباهت نیست فرضاً تلگراف مشیرالسلطنه را راجع باحضار

ایشان چاپ نموده‌اند ولی تلگراف استعفای خود را چاپ نکرده‌اند تانظریات شخصی ایشان بجریان اوضاع آذربایجان معلوم گردد. برای خواننده خالی از اشکال نیست که از سطور آقای هدایت استنباطات تاریخی بنماید فرضاً اسلامیه را اسلامی امیرحشمت را امیرحشمه مینویسند ویامرحوم میرزا علیمحمدتربیت برادر میرزامحمد علیخان شوهرخواهر آقای تقی‌زاده را خواهرزاده آقای سیدحسن تقی‌زاده مینویسند.

بنا بر این باید با قرینه اصل مطلب را استخراج نمود فرضاً مینویسند ازعرض پرسیدم معلوم شد هشت نفراز اهل شهررا باید تبعید کرد: بصیرالسلطنه وشیخ‌سلیم را از انجمن ایالتی سایرین را از آنجمنهای دیگر- میرزا محمدعلیخان، شریف‌زاده، علی مسیو وغیره از ذکر نام سه نفر دیگر صرفنظر میکنند و تاریخ این واقعه مهم را ننوشته اند وضمناً ننوشته‌اند که چه کسانی تبعید آنها راخواستار بوده‌اند.

دریك جای‌دیگرمینویسند: نه من حاکم دو محله ونه آقایان مجتهد دومحله و این بیان مطلب نشان میدهد که در این ایام که تاریخ آن معلوم نیست آقای هدایت تنها بدو محله ازشهر تبریز حکومت داشته‌اند وبقیه دردست طرفداران حکومت خودکامه بوده‌است وطول نمیکشد که آن‌دومحله هم‌ازدست آقای‌هدایت‌خارج میشود واخطار مقتدرالدوله گواه آنست! متن‌نامه: بعد ازعنوان... باز امروز(بی‌تاریخ) در خصوص‌نرفتن حضرت... اجل‌مذاکره مینمودند ومخصوصاً دراین مسئله‌ایستادگی دارند،مستدعیم امروزراهم تامل‌فرمایندتافرداانشاءاله اسباب‌حرکت‌و تشریف‌فرمائی حضرت اجل را فراهم بیاورم بسلامت تشریف میبرند زیاده عرض‌نیست.

درجای دیگر اینطورمینویسند: باقرخان پهلوان خیابان امانه‌تحصیل کرده در خانه ستارخان بتوسط قنسول امان خواست ندادند! با سیزده نفر در میرخیز سنگر دارد.

این‌موضوع برای تاریخ کمال‌اهمیت‌راداراست بایدمعلوم کرد که‌ستارخان‌امان خواست وندادند؟ ویا کنسول روس‌بمنزل اوآمد وگفت‌برای حفظ‌شمابیرق‌میفرستم و ستارخان گفت من زیر بیرق حضرت عباس هستم و ببیرق بیگانه احتیاج ندارم. این قبیل مطالب را نمیشود سرسری تلقی کرد.

آقای هدایت از منزل مشیر دفتر حرکت میکند مشاهدات راه مسافرت و

مکاتبات خود را نیز مینویسند. درمیان نامه‌ها کارت آقای سیدحسن تقی‌زاده جلب توجه میکند. آقای تقی‌زاده تشویق میکنند که آقای هدایت به تبریز بر گردد و مینویسداز تبریز اصرار دارند که من بشمابنویسم . ودرجای دیگر آقای هدایت چنین مینویسند: آقای تقی‌زاده درلندن بود ومذاکرات میکرد کاریکه از من ساخته بود روانه کردن سرداراسعد بود باصفهان که بحمدالله از آن نتیجه گرفته شد نقشه. اصلاح بود ریشه فساد کنده شد . . . . . .



(عکس ۲۷) باقرخان بامجاهدین

وسپس نامه انجمن ایالتی راچاپ کرده‌اند که بطورخلاصه نقل میشود .

حضرت اشرفا . . . آذربایجان انتظار ورودشما را دارد . این نامه‌خیلی مفصل است وتاریخ آن ۱۳ ذیقعده ۱۳۲٦ میباشدآقای هدایت پاسخ میدهند که اگرتهوری شد به‌پشت گرمی مجلس بود والی درهرموقع برعجزخود واقف بودوچوگان این بنده

استطاعت آن میدان را ندارد. نامه انجمن سعادت مورخ سلخ جمادی الاول ۱۳۲۷ خیلی نارسا است بقرار زیراست:

رقیمه جوابیه جنابعالی زیارت شد درباب حکومت آقای علاءالدوله بآذربایجان درصورتیکه صلاح اینطور باشد جناب مستطابعالی وجناب احتشام السلطنه اطمینان حاصل فرموده وحرکت فرمایند. ازاین سطور منظور آقای هدایت معلوم نمیشود.

بالاخره تلگرافی از وزارت داخله باین جریان خاتمه داده و آقای هدایت از بانواشتوله قرض کرده وبطرف آذربایجان حرکت کرده ودر۳ شعبان ۱۳۲۷ مجدداً وارد تبریز میشوند.

ازخلال نوشته های آقای هدایت آشکار میشود که وقتی آقای هدایت تبریزرا ترك کرده‌اند که سه ربع تبریز در دست اشرار بوده ولی وقتیکه مجدداً وارد تبریز شده‌اندجنك داخلی تبریزخاتمه یافته وآزادیخواهان مشغول تصفیه شهرستانها مثل رضائیه وخوی واردبیل وغیره بوده اند.

ولی درپشت پرده مخالفتهای‌شدیدی ازنمایندگیهای‌خارجی اعمال میشده است چنانکه آقای هدایت اشاره کرده اند:

روزسوم‌ورود تلگرافی ازسرداراسعد رسید که سفارتین‌پادریك کفش کرده‌اند که شما درآذربایجان نباشید....

و درحقیقت هم خارجی ها هیچ مایل نبودند که یك شخص عاقل و مطلع در ایالت آذربایجان قرار بگیرد.

نامه آقای مخبرالملك هم این موضوع را تائید میکند که مینویسد: روسها بحکومت شما درآذربایجان راضی نبودندواین کار را خودآذربایجانیها کردند،ازاین دومطلب بدست میاید نخست اینکه روسها مخالف آقای هدایت بوده اند دوم اینکه آذربایجانیها آقای مخبرالسلطنه را دوست میداشتند و بایشان عقیده مند بوده‌اند و درنتیجه اقدامات آنان مجدداً والی آذربایجان شده‌اند.

اعلان آقای هدایت جهت انجمنهای شهرستانها جالب توجه است.

اعلان

انجمن محترم ولایات بحمداله زحمات ملت نتیجه مطلوبه بخشید اگرصرف

جان ومال شد درعوض حقوق مشروعه ملت ثابت وحق نظارت ملت رااجرای احکام الهی وقوانین مجلس شورای ملی شیداله ارکانه برقرار گشت. حالا باید ذره‌ای از حدود قانون تجاوز نشود، انجمن مشغول وظایف خود و حکومت مشغول تکالیف خود باشد و هریك دیگری‌را درانجام وظیفه خودامداد کنند غیرازاداره حکومت وانجمن ولایتی درحدود نظامنامه خود هیچکس حق مداخله در امور ندارد واگر بکندباید مانع شد.

قوای ملی که در این مدت آشوب مدافعه حقوق ملت را کرده‌اند از فدائی و مجاهد باید امروز در کمال اطاعت بدستور العمل حکام رفتار نمایند و تمرد نکنند وزحمات سابقه خود رابهدرندهند اکثر آنها کاسب یازارع‌اند بایدپی کسب وزراعت خود بروند اگر معدودی بکار خدمات نظامی بخورندحکام مطابق دستورالعملیکه بآنها خواهد رسید از وجودآنها استفاده خواهند کرد البته کمال سعی را بکنند که روزبروز امور درتحت جریان قانونی باشد.

مخبر السلطنه ۱۲ شعبان ۱۳۲۷

دراین اعلان چند نکته‌ای مورد توجه‌است: اولا آقای هدایت بجای مشروطه نوشته‌اند مشروعه؛ دوم قانون احکام الهی را باقوانین شورای ملی توام‌ذکر کرده وتذکرداده‌اند که‌نبایداز اجرای آن‌سرپیچی نمایند درحالتیکه هنوزمواد قانونی کافی بتصویب نرسیده‌بوده‌است، سوم تلویحاتصدیق کرده‌اند که اکثرمجاهدین یاکاسب ویا زارع و استاد کاربوده اند. چهارم باعبارات خشك تهدید آمیز اخطار کرده‌اند که مجاهدین عقب‌کار خود بروند واگرحکام صلاح دانستند ازآنان درکارهای اداری استفاده خواهند کرد. وبقول امروزیها این‌اعلان زیاد دموکراتیك نبوده است.

در کتاب خاطرات خطرات مذکور است که سردارملی‌داوطلبانه باردبیل‌رفته وهمه از او اطاعت کردند و عمران‌خان پسر حضرتقلی کدخدای حاج خواجه لونزد اوآمده است لیکن ستارخان با او بدرفتاری کرده و درنتیجه کدورتیکه پیدا کرده از او برگشته و درنتیجه ستارخان مجبور شده است که اردبیل را ترك کند.

گفتار پنجاه و یکم

اردوی تهران

در جای دیگر بازمینویسند :

ورود اردوی تهران بآذربایجان آبی روی آتش بود، امیرارشد تادو فرسخی تبریز آمده بیوك خان پسر رحیم‌خان هریس را گرفته وشجاع الدوله مشغول تدارك است، ازسالار ملی هم کاری ساخته نیست اقبال السلطنه فلسفه میبافد، سردارملی در شهر مزاحم است . درجای دیگر مینویسند .

اردو مستقیماً بسراب رفت، سردار بهادر پسرسردار اسعد بادویست نفر سوار بختیاری، یفرم باپنجاه نفر مجاهد،رضا خان سرتیپ با دویست نفرقزاق سرهنك هازه آلمانی با سه توپ مسلسل بهمه جهت ششصد نفربمجرد ورود بسراب بدون توجه و مراجعه شجاع الدوله مشغول جنك شدند وبه اهر رفتند و در هفته غائله رحیم خان تمام شد وبروسیه فرار کرد نزدیك پل خداآفرین عدهٔ روس ازسرحد تجاوز کردند و او را بطرف روس بردند .

شجاع الدوله وسالار ملی دنبال آنها باهر رفتند رحیم خان صفری بود مثبت کار کنان مجلس صفری منفی .

پیام قنسول انگلیس

در بخش دیگر می‌نویسند:

دو ماه بعد از ورود من قنسول انگلیس توسط استونس پیام داد که قنسول سلام رساندند و میگویند که ما بشما اطمینان نداریم زیرا شما طرفدار آلمان هستید

گفتم بقنسول سلام برسان و بگومن از دیپلوماسی این مقدار را دانسته‌ام که آلمان از ما و ما از آلمان استفاده نداریم .....

نامه سردار بهادر از اهر - لیله ۲۶ محرم ۱۳۲۸

بعد از عنوان بحمدالله تعالی اردو خدمات خود را انجام داده و بطرف اهر مراجعت نمود . جناب آقای حاجی علی رضاخان در ۵ فرسخی قصبه رسیده ودرخدمت ایشان باهر آمدیم برای همه قسم اوامر حضرت اجل عالی حاضرهستند ازقصبه کلیبر راپرت وقایع را بعرض رسانده بود، یوم بیستم همینکه رحیم خان شکست خورد فرارا بطرف (حسرتان) رفت شب در آنجا مانده صبح بیست و یکم یکعده روس به (حسرتان) آمده تمام اموال ودارائی رحیم خانرا با زن و بچه برداشته ازرودارس عبور داده بروسیه بردند جنابان رشیدالدوله وسعیدالممالك نوشته بودندالساعه که این راپرت رامینویسم روی خاك نشسته وبکلی اسباب زندگی خود را رحیم خان برده است و چیزی باقی نگذاشته .....

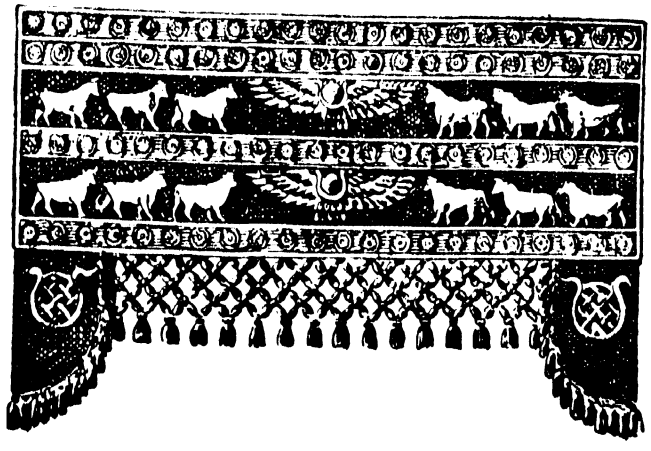

گفتار پنجاه و دوم

احضار ستارخان و باقرخان بتهران

آقای هدایت راجع بسفر ستارخان و باقرخان بطهران بدون ذکر تاریخ اینطور مینویسد

در سفر قبل ستارخان که کدخدای امیر خیز و باقر خان کدخدای خیابان



(عکس ۲۸) مرحوم حسین خان باغبان

البته بمن معـرفی شده بودند ولی من شناسائی بـاحوال آنها نداشتم. شهر تبریز در مقابل دولت مقاومت کرد ستارخان بدلاوری معروف شد ودلاورهم بود، باقرخان بواسطه وسعت محله خیابان اهمیتی حاصل کرده بود در نظرمن همان عظم کدخدائی را داشتند، ستارخان طبعاً مرد شریفی بود، باقرخان زحمتی چندان نمی‌دهد ستارخان دعاوی بیشتر دارد وعادات بد اجزای او مزاحم اهل شهرند و آسایش باوجوداین دو بزرگوار مشکل بنظر میآید لازم بود آنها را تـا اردو در شهر است روانه طهران بکنیم، مجلس شورای ملی انجمن دادو به پندو تهدید آخر آنهارا راضی کردند که بطرف تهران حرکت کنند ظاهراً در تهران هم ازطرف سفارت بدولت درخواستن ستارخان بطهران تاکیدی میشده است. بسردار بهادر گفتم بسرداراسعدبنویس درتجلیل حضرات اندازه نگهدارند وچون ستارخانرا دوست میداشتم بسیار نصیحت کردم و راه نمودم پس از این مشروحه آقای هدایت حرکت اردو رابسمت اردبیل شرح داده ومغلوبیت مخالفین یعنی نصراله خان وامیر عشایر وحسنعلی خان فـولاد لورا نـوشته وعلاوه کرده اند که در جنگ مذکور رضا قلی خان ازروسای معروف فولادلو مقتول شده است.

گفتار پنجاه و سوم

ورود شجاع الدوله به‌تبریز

آقای هدایت ورود شجاع الدوله را اینطورمینویسند : شجاع الدوله باعتبار مشی در حاشیه او خودش را از گناهان گذشته تطهیر کرده میداند و به تبریز آمده است ومنهم اوراپذیرفتم درشهرمنزلی گرفت نمیدانستم بین اووثقة الاسلام شکرابی هست که نزدیك بودآتش بیفروزد گفتند ثقةالاسلام قصد داشته است درمقابل خانه‌او مجلس روضه خوانی درست کند مردم بریزند وآسیبی باو برسانند چند روزیکه در تبریز بود .نظمیه میبایست بمحافظه‌شجاع‌الدوله مراقب‌باشد بحمداله سانحه‌رخ‌نداد آن نسبت هم به ثقةالاسلام مستبعدمینمود لیکن احتیاط شرط بود اگرمیدانستم کـه چه خبیثی است هرگز ازاو محافظه نمی کردم .

چرا شجاع الدوله را نکشتند

دراینجا لازم میدانم‌اطلاعات خودم رابنویسم . چنانکه‌آقای‌هدایت مینویسند در اطراف منزل شجاع الدوله افراد نظمیه پاس میدادند ونویسنده هم در همان ایام لباس افسر پاسبانی‌داشتم همان پاسبانانیکه دراطراف منزل او گردش میکردندا کثر از مجاهدینی بودند که بانفرات شجاع الدوله جنك کرده بودند وشبی وارد منزل او شده ومیخواستند بحیات اوخاتمه بدهند مشاهده یك منظره آنانرا از این اقـدام منع کرد وقتیکه یك پیرمردعلیل‌وافیونی ویك موجودیکه عبارت ازیك مشت استخوان وپوست را درمقابل خود مشاهده کردند ووقتیکه دیدند دریك چهره‌لاغرو گونه‌های برآمده و سبیلهای آویزان دو تا چشم‌ریز پر ازحیله‌بسمت آنهانگاه کرده و آیات التماس و استدعا واستغاثه را در مردمك آنها مشاهده کردند اعصاب شان سست‌شده



(عکس۲۹) صمدخان شجاع‌الدوله ـ یکی از بدخواهان مشروطه

واسلحه هائیکه قراول رفته بودند پس گرفته وخنده کنان گفتند این روباه پیر بااین وضعیت مردنی چه کاری میتواند انجام‌بدهد وما بگذاریم این مرد افیونی درپهلوی منقل جان بسپارد این بود علل زنده ماندن شجاع الدوله .

گفتار پنجاه و چهارم

تفتیش کنسولگری روس درمنزل ثقة‌الاسلام

غره جمادی الاول ۱۳۲۸

آقـای هدایت اینطور مینویسند .

از اردوی روس سربـازی گم شده بمنزل ثقة الاسلام میرود مسلمان میشود ختنه‌اش میکنند و درمنزل ثقة‌الاسلام پنهان میشود لیکن شبها بالای بام آواز میخواند در عبور مرور شنیده میشود .

پلایف عضو نظامی کنسولگری باعدهٔ سالدات سرزده وارد منزل آقا میشوند صاحب خانه غایب است میخواهند برای تجسس به‌اندرون بروند دادو فریاد اززنها بلند میشود پلایف برمیگردد روسها جداً سرباز را میخواهند که از دردیگر فرار کرده‌است کار به تهران پطرمیکشد ثقة‌الاسلام تلگراف شکایت به‌امپراطور کرددر نتیجه پلایف از ثقة‌الاسلام عذر خواست مطالبه سرباز بجای خود چند روز گرفتار این سانحه بودیم تا سرباز پیدا و تسلیم شد ومن این قضیه رادسیسه میدانم وهمان ثقة‌الاسلام رادر دهم محرم ۱۳۲۹ بدار آویختند وجای بس افسوس است رحمته‌اله علیه .

آمدن پسرهای رحیم خان

پسرهای رحیم خان بقرجه داغ آمدند جماعتی دور خود جمع کردند رو باهر نهادندحالا ما درتبریز نه تفنك حسابی داریم نه‌قورخانه نه‌وسایل حمل ونقل کار بجائی کشید که از دفاع مأیوس بودیم من بتوسط حاکم اهر که بـاحضرتقلی نسبتی دارد تلگرافی بحضرتقلی کردم که میدانم شما بـرای خدمتی حاضر هستید موقع رسیده است .

گفتار پنجاه و پنجم

مراصله جنرال قونسولگری به ایالت جلیله

مورخه ۹ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۸

جناب مستطاب اجل اکرم عالی دوستان استظهار مشفق مکرم محترماً . از مضمون مرقومه مورخه ۹ جمادی الثانی شماره ۲۵۰۱ آنجناب دوستان استظهاری استحضار حاصل وجوابا با کمال توقیر واحترام زحمت افزامیشوم خاطرمبارك آنجناب مستطاب بخوبی مستحضر است از اینکه تاحال برحسب امر ایالتی در موقع اتفاق هر امری از تبعه روس نظمیه ها را لازم است که تفصیل امررا بجنرال قونسولگری اطلاع بدهند که اقدامات لازمه بعمل آید و از روی قاعده و قانون بطور اقتضای هر امری رفتار و تسویه شود و نظمیه ها خودشان مستقیماً نمیتوانند تبعه روس را محکوم یا دستگیر نمایند بناء علیهذا نهایت افسوس میخورم که این اتفاق غم انگیز خارج از وظیفه نظمیه ها شده آنجناب دوستان استظهاری و دوستدار را بزحمت و درد سرانداخته اند و تفصیل ناگوار این اتفاق این است که سه روز قبل برین چند نفر از نظمیه ها بسر یکنفر تبعه روس آقوب نام ریخته واورا دستگیر کرده کتك زنان و کشان کشان باداره نظمیه برده اند دوستدار بعد از اطلاع از تفصیل امر مطلب را با تلفون بایالت جلیله کبری اظهار نمودم که این تبعه روس ماندنش در آنجا بیقاعده است و بعد از دوساعت اصرار دوستدار آقوب را در حالت مردن بجنرال قونسولگری آوردند و در آن حالت بهیچوجه ممکن نبود استنطاق شود که کدام نظمیه ها اورا بآن حال انداخته اند بعد از آن بتوسط جناب نایب اول جنرال قونسولگری مطلب را بان جناب دوستان استظهاری پیغام داده و ضمناً خواهش نمودم مقرر فرمایند تامدت بیست و چهار ساعت نظمیه هائیکه مرتکب این امر بیقاعده شده اند آنها را در ایالت

حاضر و با حضور نماینده جنرال قونسولگری استنطاق بشوند وتنبیه مجازات بعمل آید و تا اتمام مدت مزبور جواب مساعد صریحی بدوستدار نرسیده وجناب جلالتماب اجل آقای ناظم‌الملك که از طرف آنجناب مستطاب بدیدن دوستدار آمده بوددر جواب این‌خواهش دوستدار فرمودند که همچوکاری امکان ندارد بشود فردای آنروز دوستدار منشی دوم این جنرال قونسولگری را بخدمت آنجناب مستطاب فرستاده و خواهش دیروزی را تکرار کردم باز جواب مساعدی نرسید وپنج وشش ساعت بعد از آن مجبور شده تفصیل امر را رجوع برئیس اردوی قشون روسی کـه محافظت عموم اتباع روس و تمام رعایای خارجه مقیم این شهر بعهده ایشان است نمودم و از طرف ایشان حکم شد از نظمیه های آن کوچه ها که این امر بیقاعده رویداده و در موقع اتفاق امر لابد از آنها در آنجا بوده و مرتکبین اصلی را میشناسند چند نفر گرفته شد که فعلا مشغول استنطاق میباشند وبضمیر منیر آنجناب مستطاب دوستان استظهاری معلوم و واضح است در صورتیکه از طرف ایالت جلیله در این خصوص اقدامات لازمه بعمل میامد ابداً احتیاجی باقدام قشون روسی نمیشداوقاتیکه‌شهرتبریز محصور بود و حاکم وفرمانفرما در اینجا نبود یك همچوحرکت بیرویه ازنظمیه و غـیره نسبت باتباع روس و رعایای‌خارجه روی نـداده نهایت افسوس میخورم حالا این‌نظمیه‌هائی که درتحت اطاعت فرمانروائی آن جناب‌مستطاب دوستان‌استظهاری که از هر جهت کافی و قانون دان میباشند اینطور حرکت بروز نماید لهذا باکمال توقیر و احترام از آنجناب دوستان استظهاری خواهش مینمایم که مقرر فرمـایند مرتکبین این امر را در کارگذاری خارجه یا در عالی قاپو حاضر نمایند که حضور نماینده جنرال قونسولگری استنطاق بعمل‌آمده قرار تنبیه ومجازات آنها داده شود وهر روزوساعتی را که رأی‌مبارك علاقه میگیرد باین امر رسیدگی‌شود معین فرموده بدوستدار اطلاع بدهید وشرحیرا که در خصوص قزاق ایرانی مرقوم فرموده بودید جوابا باکمال‌توقیرواحترام‌اظهارمیدارم که دیشب‌جناب محمد خان امیر تومان‌بجنرال قونسولگری تشریف آورده و درآن باب مذاکره کردند دوستدارتفصیل‌را باتلفون از اردو جویا شدم‌جواب دادند که‌اینکار‌اشتباهی‌شده‌وقزاق‌را مرخص کرده‌اندوخود دوستدار‌ازجناب امیرتومان‌لازمه عذر خواهی را بعمل‌آوردم این‌کارتمام وتسویه شد وقراولیکه این‌کار را کرده بود بموجب قانون لازمه ملامت باو شده موقع را مغتنم شمرده‌احترامات‌لایقه‌را‌بآن جناب‌دوستان‌استظهاری تجدید مینمایدزیاده‌زحمتی‌ندارد.

گفتار پنجاه و ششم

مراسله ایالت جلیله بجنرال قونسولگری روس

۱۱ شهر جمادی الاخر ۱۳۲۸

جناب فخامت اکناه دوستان استظهار امشفق مکرم محترما

مراسله جوابیه آنجناب دوستان استظهاری۲۹۷مورخه ۹ جمادی‌الاخره‌عصر دهم شهرحال عزوصول ارزانی داشت اینکه مرقوم رفته است بر حسب امر من در واقع اتفاقیه‌نسبت باتباع‌روس‌نظمیه ها رالازم است که‌تفصیل رابجنرال‌قونسولگری اطلاع بدهند چون این امر خلاف قانون و رویه است از طرف دوستدار چنین‌امری داده نشده است زیرا که نظمیه این حق را ندارد با یك جنرال قونسولگری طرف بشود فقط مطالب باید از مجاری خودش جاری گردد و اینکه مرقوم فرموده‌اند نظمیه ها نمیتوانند تبعه روس رامحکوم ویا دستگیر نمایند درقسمت اول که محکوم کردن باشدحق است وحسابی وهیچوقت هم واقع نشده است خاصه دراین موقع،اما قسمت دوم که‌دستگیر کردن‌باشد نظمیه‌هرمملکتی حق‌داردهرتبعه‌رادرموارد جنحه وجنایت(فلاکران دلی) دستگیر نمایند واین دوستدارخیلی‌تاسف‌دارم که دراین‌موقع که نظمیه بوظیفه خود رفتار کرده است وابداتخطی ازحدود وحقوق نکرده است بدون جهت این درد سرازبرای آنجناب دوستان استظهاری واین دوستدار بعمل‌آمده است اینکه مرقوم فرموده‌اند دوسه روز قبل چند نفر نظمیه بسر یکنفر آقوب نام تبعه‌روس ریخته.. الی آخرمطلب‌اینطورنیست اهل‌محل که‌ناظرقضیه‌بوده‌اندشهادت دادند ومطلب بطوری است که در مراسله ۲۵۰۱ اظهار شده است تلفون آنجناب دوستان استظهاری بدوستدار رسید چون این قضیه نزدیك قونسولگری واقع شده قبل از خبر تلفون آن جنرال قونسولگری‌ممکن نبوداز راه دیگر بمن‌خبررسیده

باشد زیرا که میبایست از شعبه بمرکز و از مرکز بدوستدار اطلاع بدهند باری بمجرد رسیدن تلفون بمرکز سپردم که برحسب ترتیب آن تبعه را توسط کارگذاری بآن محترم جنرال قونسولگری تسلیم کنند وهمینطور هم شد.

وقتیکه تبعه رابکارگذاری آورده بودند گماشته جنرال قونسولگری هم آنجا بودتسلیم اوشد واینکه مرقوم رفته است که در آن حال ممکن نبود استنطاق شود اولا بآن فوریت لازم هم نبود وآنگهی جناب دکتر سرکیس را که زحمت دادم و با حشمته السلطنه برای عیادت آن تبعه فرستادم هردو حالت آن تبعه راساختگی تشخیص دادند وآن اندازه کسالت که اظهار میکرده است در او نبوده حتی شکستگی دنده او را هم دکتر سرکیس منکر شده است وگفته است اگر بقول من اعتماد ندارید طبیب دیگرهم که ثالث باشد بیاورید دکترهای دیگر همین استنباط را کرده اند و اما پیغامیکه جناب نایب آورد مشتمل برچهار فقره بودیکی اینکه یکنفراز طرف دوستدار بآن جنرال قونسولگری آمداظهار تأسف مرا ازوقعه تقدیم کندقبول کردم دیگراینکه اگر آن تبعه تا یك ساعت دیگر نمردوزحمتیکه باو وارد شده است مستلزم مخارج فوق العاده شد با او مساعدتی بشود سوم آنکه یکنفر مأمور نظمیه ازآن تبعه عذر خواهی کندچهارم آنکه درظرف بیست وچهارساعت نظمیه هائیکه دراین کارشرکت کرده اند با حضور نمایندگان جنرال قونسولگری تنبیه شود جناب جلالت مآب ناظم الملك را همان ساعت فرستادم مخارج لازمه راهم درصورت ضرورت قبول کردم.

از برای انجام دوفقره دیگر هم با اینکه تضییق مدت نوعیکه ازبی لطفی بودبشرط محاکمه حاضرشدم و اینکه میفرمایند تا اتمام مدت مزبور جواب مساعد بآنجناب فخامت اکتناه دوستان استظهاری نرسیده است عرض میکنم که اولا جواب رابجناب نایب دادم و دو فقره را بدون گفتگو قبول کردم ویکفقره آنرا فوراً بعمل آوردم ودوفقره را موکول بمحاکمه نمودم اینکه میفرمایند ناظم الملك از طرف اینجانب گفته است که همچوکاری امکان ندارد که از محاکمه ومجازات مقصر تحاشی کنم یا بتوانم طفره بزنم.

اظهارجواب ناظم الملك هم راجع بسیاست بدون محاکمه بوده است امافردای آنروز قبل ازظهرمنشی دوم آن جنرال قونسولگری آمداظهارات آنجناب دوستان استظهاری

رارساند اینکه میفرمایند جواب مساعد نشنید کمال بی لطفی است چه جوابی ازاین مساعدتر که نظر باحوال آقوب که میتواند استنطاق بدهد یاخیر گفتم اینکه خودم هنوز اطلاع نداده‌ام برای آنست که امروز ظهر بنااست اطباملاحظه احوال آقوب رابکنند منتظر بودم که نتیجه تشخیص آنها بدست بیاید حالا که شما آمده‌اید سلام عرض کنید اگر همین امروز را میخواهند عصر چه در عمارت ایالتی چه در کارگذاری حاضرم امروز نتوانید فردا با اینکه جمعه است مجلس فراهم میآورم خواستید هم برای روز شنبه بگذارید مختارید اگراین جواب مکفی نبوده است دوستدار متحیرم که دیگر جواب مکفی چیست وچه اقتضاداشته که متوسل برئیس اردوشوند وآنهمه اقدامات بکنند که در مقابل هرامرخطیری هم با روابط دوستی بین دولتین وباکمال مساعدت دوستدار در مطالب حقه اتباع دولت بهیه روس باز منافات داشت اما اینکه مرقوم رفته است که درصورت اقدام اینجانب ابداً محتاج باقدامات قشون روس نمیشدجدا در مقام برائت ذمه بر آمد نظر حق گذار آنجناب دوستان استظهاری را بمذاکرات واقعه معطوف میسازم واگر منظوراز اقدام مجازات وسیاست بدون محاکمه است در مورد تقی اوف هم حضوراً اظهارداشتم که بدون محاکمه سیاست قانونی نمیکنم و خودآنجناب دوستان استظهاری هم قبول فرمودند اما اینکه مرقوم رفته است در زمانیکه شهر تبریز محصور بود وفرمانفرمائی در شهر نبود چنین اتفاقی نیافتاده بود حالا که دوستدار بامراتب قانون دانی متصدی امرهستم اینگونه حرکت خلاف رویه اتفاق افتاده است خیلی متشکرم از اینکه اعمال وحرکت اهالی این شهر و نظمیه را در زمان بلوا و محاصره بصحت تصدیق فرموده‌اند واز روزی هم که دوستدار آمده‌ام خارجه وداخله معتقدند که روز بروز حال این شهر بهتر شده است حتی جناب موسیو سنارسکی در موقع ملاقات من بخصوص ازاصلاحات نظمیه خیلی اظهار خوشوقتی کردند و اما دراین قضیه حادثه مجبور بتکرار هستم که نظمیه در این مورد هم بوظیفه خود رفتار کرده مطابق شرحیکه درمراسله ۲۵۰۱ عرض شده‌است آقوب خودش سبب این فتنه بوده درچنین موردی نظمیه حق گرفتن آشوبچی را دارد ومجرای تسلیم اوهم توسط اداره مرکزی وکارگذاری بوده‌است وهمینطور کرده‌اند امادرباب استنطاق ومجازات مقصرین که ایضااشاره فرموده‌اند در کارگذاری یاعالی قاپو



(عکس۳۰) کریم طاهر زاده بهزاد (در سال ۱۳۲۹ هجری)

حاضر و باحضور نماینده جنرال قونسولگری استنطاق بعمل آمده مکافات شوند اولا دوستدار آقوب را سبب فتنه وحضورش را لازم میداند ثانیاً همه وقت قبلا و بعداً از برای محاکمه عدل در هر موقع و هر ساعت حاضر بوده و هست و باید آقوب را ازطرف آن محترم جنرال قونسولگری حاضر کنند نظمیه را هم اداره حاضر کند بقانون عدل محاکمه شود وهمه این وقایع بیرویه که اتفاق افتاده است درضمن مورد رسیدگی گردد وقبل ازاین اقدام لازم است چنانکه از تهران هم برطبق قرارداد با سفارت بهیه روس تلگراف کرده اند و سواد آن لفا ارسال شده نظمیه هائیرا که بدون جهت ومن غیرحق اردوی نظامی روس گرفته است وبااظهار کمال بیگانگی

از میان شهر بباغ شمال برده است وازروز جمعه ۹ درباغ محبوس کرده آزاد بشوند اما درباب قزاق ایرانی بموجب راپرت جناب محمدخان امیرتومان مسئله آنطوریکه مرقوم فرموده‌اند تمام نیست و آن مطلب در نظر دوستدار تمام و تسویه نشده است وباکمال توقیر واحترام عرض میکنم که همان مسئله هم باید باحسن توجه آنجناب دوستان استظهاری درضمن همین‌قضیه محاکمه و تسویه شودموقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید مینمایم . (۱)



(۱) مقارن همین ایام نگارنده با ده نفر نظمیه از شهبندرخانه عثمانی مراجعت کرده بودم ناگهان خودرا درنزدیکی بازارچه مستشارالدوله ازطرف نیروی روس درمحاصره دیدم . اول‌خیال مرافعه داشتم ولی پس‌از تعمیق فکر و جلوگیری از بهانه‌جوئی بیگانگان دست به‌اسلحه نبرده ودر مقابل قضا و قدر تسلیم شدم ومرا مانند اسیر جنگی تا کلوپ افسران روس بردند ــ باکسب اجازه بوسیله تلفن با مرحوم اجلال‌الملك رئیس نظمیه تبریز صحبت کردم ، آنمرحوم پس‌از مذاکره با فرمانده نیروی روس بمن گفتند با فرمانده قرار گذاشتیم شما اسلحه را تسلیم نموده و خودتان آزاد شوید و بعداً اسلحه را پس میگیرم ـ ولی پس‌گرفتن اسلحه چند ماه طول کشید ــ اینهم‌یکی ازنمونه‌های رفتار نیروی بیگانه در تبریز بود .

گفتار پنجاه و هفتم

تلفن باغ شمال

هر روز در راپرت نظمیه میخوانم که روسها مقره تلفن را از باغ شمال به‌پل آجی بدیوار خانه‌های مردم بالا و پائین میکوبند فکر کردم یعنی چه .

رئیس نظمیه‌را خواستم گفتم به‌خانه دارهای این راه سفارش کن حرف نزنند آمد گفت خانه دارها بعضی میگویند که دیوار ما را خراب میکنند بعضی میگویند که ازسر دیوار بحیاط مینگرند گفتم بگو دیوار را من میفرستم تعمیر کنند و زنها چندی با چادر نماز در خانه حرکت کنند بهتراست از آنکه سر برهنه بیرون بروند حس کردم که پی بهانه میگردند . (۱)

تیراندازی

آقای حاج مخبرالسلطنه باز می‌نویسند :

شب ۱۷ جمادی الاولی ۲۸-۲۶ مه پس از شام سیگار میکشیدم صدای دو تیر آمد از مرکز نظمیه سئوال کردم گفتند در محلهٔ سرخاب بود معطل نشدم ازمرکز سرخاب پرسیدم گفتند از کوچه میرزاعلی‌اکبرخان منشی جنرال قونسولگری‌روس بود ودوشب است دوسالدات درخانه او میخوابند ازمرکز تکلیف خواسته‌ایم گفتم ابداً نزدیك نروید واگرپستی نزدیك دارید عقب بکشید درعمارت علاءالدوله قزاق بود فرستادم چهار قزاق یك نایب آمدند بمحل فرستادم به بینند چه بوده سالداتهاهم بیرون آمده بودند قزاق میرسد تحقیقات میکنند نانوا که دکانش باز بوده میگوید تیرآمد بدیوار دکان خورد و خاکش را نشان میدهد و میگویند از خانه میرزا علی اکبرخان آمد .

---

(۱) چنانکه در بالا اشاره کردم خود ناظر عملیات بودم ولی فجایع سربازان بیگانه‌محتاج یك رساله علیحده‌ای میباشد .



(عکس ۳۱) حسن آقا و مشهدی هاشم از سران معروف مجاهدین

روز دیگر مسئله تعقیب ومدلل شده که ازخانه منشی بوده ومعین کردند که سر تیغه دیوارخانه هم اندك خرابی داشته ۲۷مه‌ازقونسولگری مینویسند دیشب چند تیر تفنگ بخانه میرزاعلی اکبرخان منشی جنرال قونسولگری انداخته‌اند من‌فوری چند قزاق برای حفظ خانه فرستادم خواهش دارم اقدامات لازم را برای حفظ صلح وآرامی درمحله که میرزاعلی اکبرخان هست بعمل بیاورند تمام‌مسئولیت بعهده شما خواهد بود اگر انفاق سوئی بیافتد.

احترامات فائقه را تجدید میکنم - میللر مدیر قونسولگری روس

من شبهه ندارم که کسیل کردن چندقزاق درآن موقع برای گرفتن نظمیه‌ها بود اگر نزدیك آمده بودند برخورد قزاق به قزاق ومعاینه خاکی که ازجای گلوله ریخته بود نقش را برهم زد ومن لازم ندانستم چیزی بنویسم.

دو روز بعد قونسول بدیدن من آمد در ضمن گفت نظمیه بوظیفه خود عمل نمیکند گفتم چطور گفت درکوچه میرزاعلی‌اکبرخان که تیر اندازی شد نظمیه تفحص نکرد (۱) گفتم سفارش من بود نگاهی درمن کرد وگفت چرا گفتم بیدار

(۱) به گفتار ۵۲ - (سنگربندی درتبریز چگونه آغاز شد) رجوع شود

بودم صدای تیر را شنیدم تحقیق کردم معلوم شد در کوچه منشی اول قونسولخانه بوده ولی گفته شده که دوشب است سالدات در خانه او میخوابد من دیدم ممکن است آن سالداتها هم بیرون بیایند و تفحص کنند نظمیه هنوز آنطور نظامی نیست قدغن کردم نظمیه نزدیك نرود قزاق فرستادم تحقیق بعمل آوردند دیگر هیچ نگفت و صحبت دیگر پیش آورد ومن عملا بقونسول حالی کردم که تیرها ازخانه خود منشی بوده است لیکن بروی او نیاوردم . راپرتهای قضیه جزو نوشتجات من ضبط است .

اگر رسومات هم تحت امر بود آن اتفاق نمیافتاد کتو(۱) گریخته را سفید مهر بدستش میدهند و دنبال کار میفرستند که در باطن حافظ مصلحت مانیست بلکه وابدا وظیفه ندارد در امور شور کند وتبعه ایران هم نیست .

یك دوهفته بعد دو نفر قراجه داغی را از پشت دیوار باغ شمال گرفتند سبب پرسیدم معلوم شد کناردیوار ادرار میکردند دو نفرخانم روسی میگذرند وبآنها احترام نمیکنند و به ادرار خاتمه نمیدهند مسئله قدری باریك است من هیچ نگفتم .

دوسه هفته گذشت میرزا علی اکبرخان آمد که قنسول سلام رساندند گفتند دو کلمه درشفاعت بنویسید آنهارا رها کنند، گفتم نمینویسم هفته بعد آمد که شفاهی توسط کنید گفتم نمیکنم زور دارید هر کاری میخواهید بکنید رفت ودیگر زحمتی ازباغ شمال دیده نشد ،آمد وشد نظامی را به بعد از نصف شب قراردادند، آن صحبت با بصیرالسلطنه بعد از این قضایا بوده است .

غوغای قراجه داغ آرام گرفته است بهانه های تازه میجویند که تولید تشویش کنند وبرای دادوستد چند نفر از اهالی را معین کردند ، میللر قنسول ژنرال روس مرد سالمی است برخلاف پاخیتانف که مفسد بود .

(۱) گویا نام ارمنی باشد

گفتار پنجاه و هشتم

حکومت شما استبداد است یا مشروطه

فخرالسادات سرابی روزی ازمن سؤال کرد که این طرزحکومت تومشروطه است یا استبداد گفتم امربین امرین و بـه استبداد نزدیکتراست گفت میگویند حاکم مشروطه ، گفتم راست میگویند گفت چطورمیشودحاکم مشروطه بود و به استبداد حکومت کرد گفتم مردم حاضر نیستند ومشروطه نمیفهمند من لابد هستم باستبداد حفظ نظم بکنم لاکن درضمن مردم را بسوی مشروطه سوق میدهم حاکم مستبد شما را از مشروطه منصرف میخواهد، سید مرد شریفی است در سراب مـوردتعدی خوانین واقع شده است گفتم صبر باید کرد تا نظمی درکار بیاید شنیدعنایت السلطنه ازخوانین سراب سربراه تر است او را نفوذی دادم و کار سید اصلاح شد اسمعیل خان سرابی برادر اودر تبریز بود، اوقاتیکه من درمنزل مشیر دفتر بودم بیوك خان پسر رحیم خان وشجاع نظام برتبریز دست یافته بودند خود وچند نفر از کسان خود بصرافت طبع خویش برای حراست من مراقبت داشتند متأسفانه در بلوا بطرف دولتی ها رفته بوده است و کشته شده است مردی قابل استفاده بود شبهه نیست که بد اخلاقی مردم از بد اخلاقی دولت ما است صحت درکار نمی بینند مراقب صحت نیستند .

رقعه قنسول ژنرال روس ۷ ربیع الثانی سنه ۱۳۲۸ تبریز

فدایت شوم رقیمه شریفه آنجناب با یادی احترام وصول ارزانـی داشت بنده ابداً خبر از بیرون رفتن از شهرعده قشون دولت بهیه ندارد یقین میداند که هیچ جا ازتبریزهنوزحرکت نکرده اند وبی اطلاع آنجناب حرکت نخواهند کرد احتمال میرود که برای مشق یا گردش رفته بودند اگرواقعاً رفته اند ازرئیس قشون سؤال نموده ام بعد ازرسیدن جواب فوراً آن دوستدارر امطلع خواهم نمود یکساعت دیگر پنج نفر

قزاق خود این جنرال قنسولگری مع مشهدی محمد غلام به نغمت آباد برای گرفتن دونفر که ازاردوی ما فرار کردند خواهد رفت زیاده چه زحمت اقل اسکندرمیللر .

جنجال برعلیه من ۲۰ ذیحجه ۲۸

میرزا آقای بلوری سیدالمحققین امیر حشمه مشغول دسته بندی شدند میرزا اسمعیل نوبری آتش افروز است روزی به نایب نظمیه که مراقب خدمات من است گفتم میرزا اسمعیل را ومیرزا آقا را اطلاع بدهد مرا ملاقات کنند حضرات باتفاق سیدالمحققین بانجمن رفتند وبست نشستند روز دیگر صاحب لقب در تبریز بود در انجمن حاضر شدند غیراز بشارت‌الدوله وناظم الدوله که درکابینه بودند وناظم الملك که رئیس کابینه بود (بشارت الدوله پیشکار آقای حاج مخبر السلطنه مرد با تدبیرو عاقلی بود)

تلگراف شکایت ازمن را رئیس عدلیه نوشت سردار فاخر برادر ممتازالدوله از همه غریب تر شرکت مشیردفتر بود که بعنوان استبداد عذراو را ازتبریزخواسته بودند و بسعی من برسرخانه وزندگیش آمد ومحترم بود از اوپرسیده بودند توچرا؟ گفته بود روزی نزد ایالت‌رفتم ومرانپذیرفت! وآن روزی بود که انجمن ازمن وقت خواسته بود که در امور مالیاتی صحبت کنند گفتند مشیر دفتر است از انجمن اجازه خواستم که وارد شود رضانادادند گفتم‌تشریف داشته باشندبعد خدمت ایشان‌میرسم .

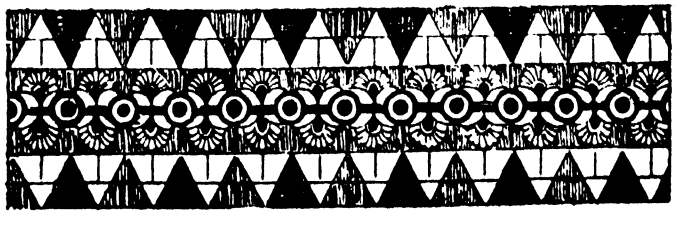

گفتار پنجاه و نهم

تلگراف بطهران

مقام منیع مجلس شورا شیدالله ارکانه کپیه هیئت محترم وزرای عظام دامت شوکتهم روزنامه ایران نوا گرچه بواسطه حسیات وطن پرورانه حالت حالیه آذربایجان و پیش آمد امور مملکت مشهود و نصب العین آن ذوات محترم است ولی بجهت تذکار با کمال بیغرضی از عرض و اظهار حالت کنونی درعالم مملکت دوستی و وطنخواهی خودمانرا را مجبور دیده با دل دردمند و امید بس بلند عرضه میداریم چنانچه همه اهالی ایران خاصه حضرات عالی مسبوقند آذربایجان آنچه دراین چند سال دچار صدمات و خسارات بوده وزحمات دیده خسارات کشیده قربانی داده تابه نعمت مشروطیت نائل آمده بعد از مشروطیت این مملکت با همه بی اسبابی و نبودن حاکم رسمی بنوعی آرام بسر برده بعد از تعیین جناب مستطاب اجل آقای مخبرالسلطنه بایالت اینجا اهالی در شوق انتظام امور وتکمیل نواقص و تشکیل ادارات رسمی منتظر ورود ایشان بودیم با یك عالم وجد وسرور مقدم ایشانرا خیلی گرامی داشتیم بعد ازورودشان تاحال که شانزده ماه است اثری از کفایت ودرایت ایشان ندیده ایم سهل است روز بروز از نظم مملکت کاست و برعکس اختلاف افزود ادارات غیر مرتب قتل و غارت در اطراف نهایت شیوع رادارد، ایالت جلیله وقتی راصرف رفاه عامه نکردند عوض اینکه قوانین مقرره را اجراء فرمایند خودشان مکرر نقض قوانین کرده اند ، اگر عدلیه صحیح نیست از ایشان است که در نظمیه نقصی است از ایشان است اگر بلدیه نمیتواند بوظایف خود اقدام کرد از ایشان است اکرادوشاهسون را ایشان جری نموده اند آنچه فهمیده میشود فکر دیگری درسر دارند این است با کمال صراحت عرضه میداریم هر چه زودتر چاره این مملکت رابفرمائید با باریکی موقع وحرکات خودسرانه این شخص محترم نتیجه وخیمه بنظر میاید که بالمآل اسباب زحمت واشتعال اولیای دولت و ملت خواهدشد .مگردر تهران یکنفرشخص صحیح وفعالی نیست که برای ایالت اینجامعین

واعزام شود مستدعی هستم یك توجه وعطف نظر مخصوص بحال ضعفاء وفقرای این مملکت بفرمائید والا لابدیم درتلگرافخانه متحصن عرایض خودمانرا باوسایل شرعیه بقبولانیم، عبدالعلی طباطبائی ،امیرحشمه،دبیرالسلطنه،رحیم صدقیانی،میرزا آقابلوری رفیع الدوله ، مشیرالسادات ، عباسعلی ناله ملت، معاون دفتر ، مدبرالسلطنه، مستشارالممالك ، مشیر دفتر، سردار سطوت ، ظهیرالممالك ، وثوق حضرت ، سالار معزز، مستشارالسلطنه،مرات السلطنه،ناصرالممالك،قوام الایاله،سطوت السلطنه،فتوح الدوله سعید السلطنه ، صدر الاشراف ، مرتضی طباطبائی ، امین دفتر ، تمجید السلطنه ، عضدالممالك ، وثوق نظام ، عدل الملك ، مکرم السلطنه ، صادق الملك ، شرف الدوله، صفاء الملك، معین حضرت ، باصر حضور،احتشام حضور،مشیرهمایون، ارفع الملك ، خازن لشکر،وثوق الممالك،ضیاء السلطان فتوح السلطنه ساعدالسلطنه،مسعودالدوله .

به محتشم السلطنه که وزیرخارجه است بارمزی که دراروميی بااو داشتم گفتم وسفارش کردم شخصاً کشف فرمایند امیرحشمه را که توقیف کرده ام قطعاً درتدارك فساد بزرگ بوده است گرجی وقفقازی باخود داشته از نوشتجات او با برادرش مشکوة درتهران معلوم میشود که آنجا هم دستی داشته از انقلابی وپارتی های دیگر هم احوالات بهمدیگر مینوشته‌اند سواد بعضی تلگرافات رمز را هم دبیر اسرار باو داده برای امیرحشمه میفرستاد و دیگر اطمینان ندارم رمزی بوزارت داخله عرض کنم حضرتعالی این فقره را شخصاً باآقای نایب السلطنه عرض کنید تا اقتضای رأی ایشان چه باشد.ابداً مورد توجه نشد از اکسفرد هم چیزی نفهمیدیم .

باخود گفتم رفقا رانمیشناسی میشناسی اوضاع را نمیدانی میدانی، تو که میتوانی در تهران درخانه خودت باشی ولامحاله وزراتی هم داشته باشی چرا خودت را باین مهالك گرفتارمیکنی میبینی آنچه هم بزحمت میسازی خراب میکنند ونتیجه نمیدهد چه کنم.

ندانم مرا خود چه اندر دل است مگرقسمتم جمله با مشکل است . . .

ازوسط تالار سر فرودآورد وچون بهم دست دادیم گفت این دیگر کودتا بود گفتم از کارهای معمولی حکومتی است پیش میاید درخدا حافظی باز جلو درایستادم تاوسط اطاق روبمن داشت ومیرفت وادب میکرد امروزخودم را بتمام معنی حاکم دیدم نیکلا قنسول فرانسه به بصیرالسلطنه گفته بود راپرتی ازفلانی بوزارت خارجه داده‌ام ونمیگویم تاپنجاه سال دیگر درارشیو فرانسه چاپ میشود . «زماهرذره خاك افتاده جائی»(۱)

(۱) ازطرز کلام ستوان حدس زدم کنسول فرانسه طرف مذاکره بوده است

گفتار ششم

عشایر طرفدار استبداد

درجای دیگر حاجی مخبرالسلطنه نامه زیر رادرج کرده‌اند.

بسم‌اله‌الرحمن‌الرحیم. بتاریخ ۱۹ شوال المکرم ۱۳۲۷ این بندگان درگاه روسای ایالات وعشایر ولایات خمسه باقتضای تکلیف مذهبی ووظیفه‌شاه پرستی که برای اعاده امنیت وسلطنت ایران ودفع شرمفسدین وقلع وقمع معاندین دین مبین وترویج مذهب جعفری علیه آلاف التحیة والثناء اتحادواتفاق کرده وبدواً دراین ولایت اردبیل اقدامات کرده‌ایم برای اصلاحات کلیه درآتیه وانجام این کار کلام‌اله ربانی رافیمابین خودمان شاهدقرارداده وشرایط میگذرانیم که باکمال‌مجاهدت ازبدواقدام تاختم وانجام،مالا وجاناً تاآخرین قطره خون خودمان ساعی باشیم وحضرت اجل آقای سردار نصرت(۱)را برای خودمان سردار کل دانسته اجرای او امر ایشانرا برخود لازم بدانیم هر کس ازاین عهد تخلف کند ودست بچپاول بزند اورا ازجرگه رؤسا خارج کنیم حق‌ایلیت ومذهب‌صحیح ندارد این کلام‌اله مجید خانواده‌اورا برچیند باید عموماًومتفقاًدارائی اورا چاپیده وخودش رامقتول ومعدوم نمائیم.(اصل‌مقصودچاپیدن‌است وبهانه بسیار).

سردار نصرة، امیرعشایر، سالاراسعد، سالارالسلطان،سالارنصرة،لطف‌اله‌خان سرتیپ اقتدارنظام، اسعد السلطنه، هزارخان، فاتح‌الممالك، سالارعشایر،سیف‌السلطان، صارم‌السلطان، سالارفیروز، رشید الممالك، سالاردیوان، مستعان الملك، بدل‌خان، حسینقلی‌خان، عباداله خان، ابوالفتح بیك، قدرت‌خان، ماشاءاله‌خان،عزت الـه خان، بدرخان، محمد قلی‌خان، محمدخان، جوادخان، انشاءالله خان،نصرت‌الله‌خان، آقابیك، فتح‌الـه خان، محمد نصیرخان، هاشم خان.

معلم این‌جماعت بلایف عضو نظامی کنسولگری است،آن روحیه‌خوانین‌شهر، این‌روحیه خوانین ایلات، ساوجبلاغ هم خود دسته دیگری هستند باخیالات دیگر یکجا روس محرك است یکجا عثمانی.

---

(۱) سردار نصرت پسر رحیم خان بدفعات متعدد آبادیها را غارت‌کرده ودهقانان بی پناه رابهلاکت رسانده است، بنابراین‌اسامی مندرجه دربالا سردستگان اشرارورهبران‌غارتگران میباشند.

گفتار شصت و یکم

آمدن رحیم‌خان بقراجه داغ

روس رحیم خانرا آزاد کرد (۱) بقراجه داغ آمد وامان خواست وپسرهای او در اهر هستند وشرارتی نمیکنند باو امان دادم به تبریز آمد درحیاط خواجه‌های مظفرالدین‌شاه مسکون شد ترتیب پـذیرائی او را دادم پسر هفت ساله‌اش را همراه آورده است او را خواستم مهربانی کردم قلمدانی باو دادم و گماشتم مشغول تحصیل باشد چند نفری از اجزای رحیم‌خان بااوهستند واسلحه دارند من متعرض نشدم که برای او یاس از امنیت حاصل نشود . . . . .

درین‌موقع رحیم‌خان یکطرف وامیرحشمت(۲)درشمس‌العماره طرف دیگر

---

(۱) رحیم خان بروسیه پناهنده شده بود

(۲) شرح توقیف وزخمی شدن مرحوم امیرحشمت نیساری بقرار زیراست .

سالار مؤید با فشار کنسول روس از ریاست اداره نظمیه استعفا داد و مرحوم امیرحشمت جانشین او شد . مرحوم امیرحشمت ازسن جوانی به اسب سواری و ابراز رشادت خوگرفته و در انقلاب مشروطیت مصدر کار های مهم بود . نامبرده بین کلانتران محلات تبریز که هـمه آنها از مجاهدین رشید و جنك آزموده و بنام بودند محبوبیت شایانی بدست آورد ! مرحوم امیـرحشمت همواره عده‌ای ازمجاهدین مسلح را همراه داشته و خود شخصاًهم مسلح به ماوزر بوده ودرحضور آقای حاجی مخبرالسلطنه هم مسلح حاضر میشدند . این رفتار والی آذربایجان را ناراضی کرده بود تا بالاخره منجر به‌تغییر آنمرحوم از ریاست نظمیه گردید .

جانشین امیرحشمت ازتهران انتخاب شد که نام اورا فراموش کرده‌ام ولی نام معاون او مرآت‌السلطان و رئیس دفتر او نعمت‌الله‌خان بود .

تغییر امیرحشمت دربین سردسته های مجاهدین که بالباس افسری نظمیه ملبس شده بودند تولید عدم رضایت کرده و رفته رفته منجر بدسته‌بندیها شد و حتی رئیس نظمیه جدید هم نتوانست از دسته‌بندیها جلوگیری بکند .

رفته‌رفته اختلافات شدت یافته و مرحوم میرزا اسماعیل نوبری و حاجی میرزا آقا بلوری وعدهٔ دیگر با امیر حشمت همدست ودر منزل ظفرالسلطنه اجتماع کردند و طولی نکشید که اجتماع مذکور توسعه یافت تمام سالنها وحیاط خانه پر از جمعیت گردیده و ناطقین در بالای کرسی‌از اعمال والی شدیداً شروع به انتقاد کردند.

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

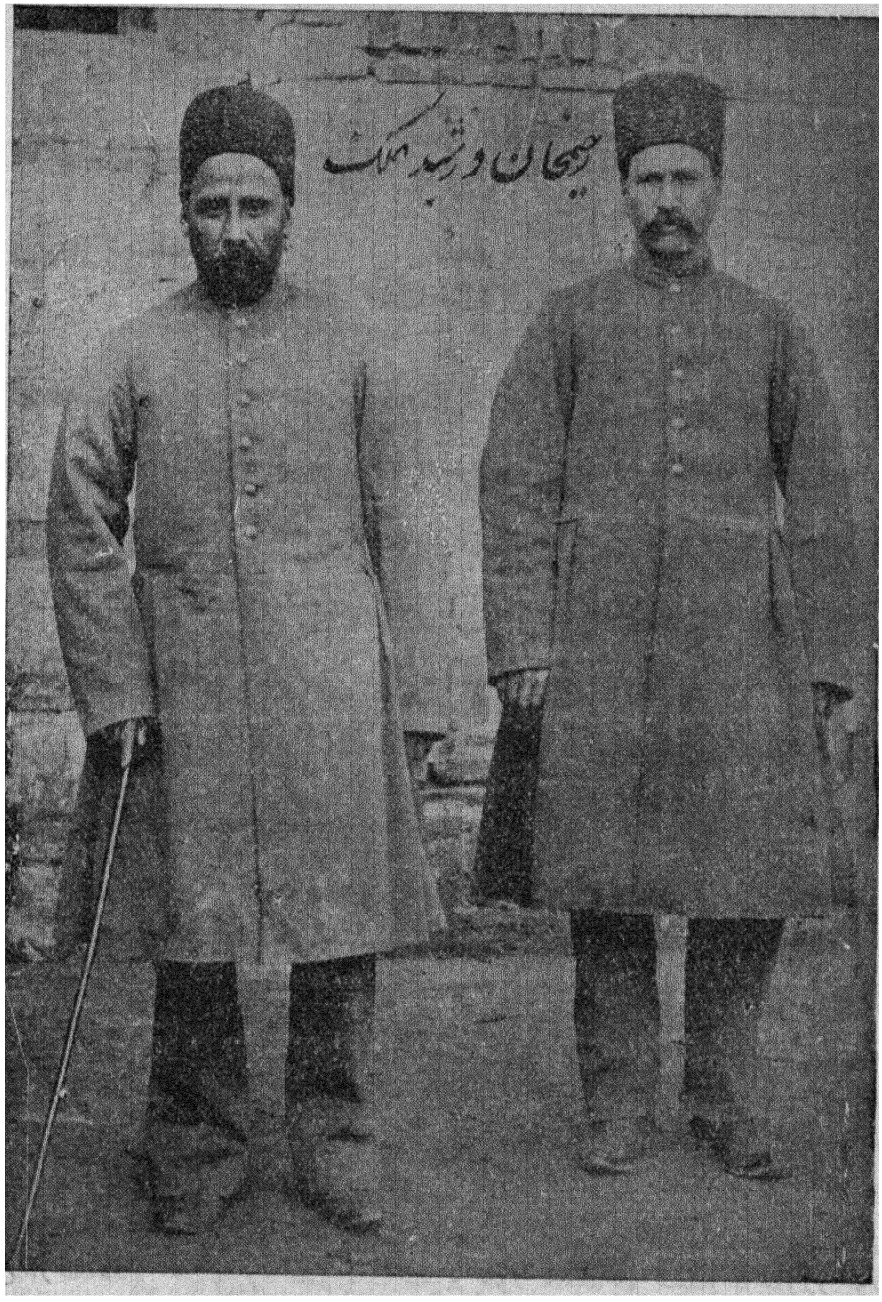

(عکس ۳۲) رحیم خان و رشید الملک

طولی نکشید این اقدامات بانجمن ایالتی هم سرایت کرده و بعضی از نمایندگان انجمن والی را ملاقات و اظهار عدم رضایت مردم را باطلاع ایشان رسانیدند.

آقای حاجی مخبرالسلطنه هرچه سعی کردند که موضوع بـا مصالحه برگزار شود توفیق حاصل نکردند و بالاخره بطور محرمانه نایب محمد آقا کد خدای محله خیابان (یاباغ میشه) را احضار وازاو قول گرفتند که امیرحشمت رادستگیر نماید نایب محمد آقا وقت سحر با عدهٔ نظمیه بمنزل مرحوم امیرحشمت رفته واو را بازبانی غافلگیر کرده و با پیراهن شب دستگیرو باکمال خشونت جلو نظمیه ها انداخت و بین راه هم از پشت سرآنمرحوم شلیك کرده وازگردن زخمی میکند. این ماجرا در تبریز سخت تولید انزجار کرده وازمحبوبیت والی کاست. کار بجائی رسید که درهمان حالیکه روزنامه تبریز از این موضوع استمالت میکرد روزنامه شفق با دلایل محکم اقدام نایب محمد آقا را ناحق و برخلاف عدالت وجوانمردی معرفی میکرد.

توقیفند رحیم آقا صدقیانی و دونفر دیگر از تجار و چهار نفر از کد خدایان شهر شب نزد من آمدند که از طرف شما خیال‌ماراحت نیست خیال داریم‌همین‌جا بخوابیم گفتم اثرخوشی نمیکند حافظ دیگری است باصرارمن رفتند و دونفراز کدخدایانرا در عمارت خواباندم باصرار تجار اسلحه‌ازرحیم‌خان و کسانش گرفته شد امیرحشمة را روانه خراسان کردم تبریز برحیم‌خان اعتماد ندارندبحق‌هم دارند مارزخمی است منهم چه کنم باو امنیت دادم .

رقعه حاجی‌محمد تقی شاهرودی ۲۳ ربیع‌الثانی ۲۹

اگرحال باطنی‌جناب مخبرالملك رابخواهید حال اغلب مردم که جگرهاشان ازدست کارهای‌مصادر امورخون است‌فرقه دموکرات‌بقدریکه میتواند ازغلط‌کاری جلوگیری میکند بنده مسلك بلد نیستم هر کس خیرخواه مردم باشد با او همراهم فرقه دمـوکرات فعلا لالحب علی بل لبغضی معاویـه خوب کـاری میکند البته در امورات دموکراتهای واقعی لازم بود اظهار مرحمت بفرمائید وفرموده‌اند درتهران کار این فرقه مثل سیل پیش میرود از بابت آقای تقی‌زاده البته هرقسم صلاح‌دانستید ازنوشتن کاغذی باواورا خواستن به تبریز باقسم دیگر رفتارخواهد کرد . اقل‌الحاج محمد شاهرودی- چه بگویم بهتر آن است که هیچ نگویم .

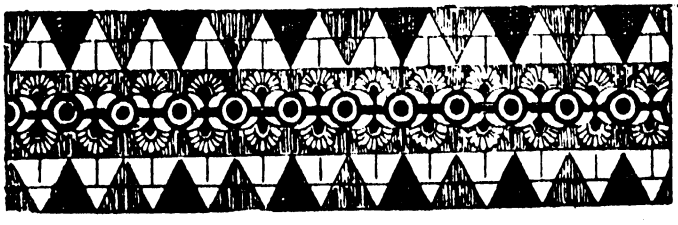

گفتار شصت ودوم

ضیاءالدوله (امان‌اله‌میرزا) رئیس قشون

آذربایجان ازسروصدا افتاده‌است مستاجرین‌خالصه وجه اجاره راپرداخته‌اند نودو سه هزار تومان فاضل بودجه داریم محل‌حقوق سه ماه اول سال سه هزار پیاده وسوار است که خبر کرده‌ام سیزده نوروزسان بدهند روز موعود بخارج شهر رفتم وسان دیده شد ودرهمان حال غلامی از قنسولگری پاکتی برای من‌آورد که راپرت وضعیت را ببرد دو ماه است که امان اله میرزا بسمت ریاست قشون به تبریز آمده است معروف شد که درتهران گفته است میروم ومخبرالسلطنه را ازتبریز میپرانم .

انجمن اصرار داشتند که اورا راه ندهم گفتم‌یاغی که‌نیستم مامور رسمی است بهرحال آمد ومشغول شد با برادر شیخ سلیم دست یکی‌شدند ومشغول‌تحریك، دفع آنها برای‌من اشکال نداشت مگراینکه خودم مایل به‌پریدن‌بودم .

دل‌چوپرگار بهرسود ورانی‌میکرد وندران‌دایره‌سرگشته‌وپابرجابود

از مراغه باید جنس برای آذوقه شهر برسد شجاع الدوله که در موقع ورود من از ترس از اطاق تو بتو بیرون نمیامد ته ترازو بزمین میزند و از حمل جنس جلوگیری میکند بصیرالسلطنه ازگوگان راپرت میدهد که سپهسالار محرمانه بشجاع الدوله دستورالعمل داده است که بامن کج تابی کند سالارالدوله بساوجبلاغ آمده است شرحی باو نصیحت نوشتم و تعهدکار او را کردم البته بگوشش باد بود درآذربایجان میدان‌نداشت بطرف بانه رفت تمام ایالت برای فتنه وشرارت حاضرند بسردار کل‌مکری دستور دادم که اورا به تدبیریکه به‌تبریز بیاورد اما بادستوریکه سالارالدوله دارد و نقشه که روی آن‌کار میکنند موافقت ایلات آشوب طلب چه میتواندبکند .

روزی با امان‌اله میرزا تنهابودم پاکتی آوردند من پشت پاکت چند کلمه

نوشتم‌بردند بکابینه که جواب بنویسند نمیدانم‌چرا بامان‌اله میرزا گفتم‌شاهزاده‌تصور میکنی حکومت آذربایجان اشکالی ندارد پاکتی میاورند شخصی چند کلمه پشت آن مینویسد میبرند کابینه جواب را حاضر میکنند این کار در عهده هر کسی است اینطور نیست روی این صندلی بادی میوزد که گرده مرا هم خسته کرده است آنکه بعد از من روی این صندلی بنشیند باد بجائیش خواهد انداخت که کلاهش را پیدا نخواهد کرد شقشقه هدرت .

اردبیل

پس از مراجعت سردار ملی از اردبیل چند روزی اردبیل بی‌حکومت ماند روسها از لنکران توپ وقورخانه به محمد قلیخان آلاری داده‌اند که مزاحم اردبیل باشد وترویج مسلك کند یعنی چپاول. شیخ علی اکبر حکم‌جهاد میدهد قرآن از یکطرف شمشیر از طرف دیگر حمایل میاندازد بمیدان میاید از ایلات چند هزار نفر دور اردبیل اجتماع میکنند این پرده هم برگزار میشود شاید صورتاً نمایشی بود لیکن سبب شد که روس سه هزار نفر قوه باردبیل بیاورند انجمن نادان شرحی بقنسول‌روس‌مینویسد وتقاضای آوردن قوه میکند در تبریز کسیکه بتوان به اردبیل فرستاد نیست رشیدالملك که با روسهادم خور بود به اردبیل فرستادم .

قوه خارجی نداریم‌قوای‌محلی‌همه‌بهم‌نان‌قرض‌میدهند وبپای دزدی‌یکدیگرند حکومت اردبیل در سابق چهار پنج هزار تومان تقدیمی ایالت داشته است من هزار تومان برشیدالملك دادم وبواسطه مداخلات روس باکراه رفت .

همه طوایف درتهران گماشته دارند وبهوای تهران مشی میکنند محمود خان خواجه ازطایفه قوجه بك لواست که‌قویترین‌طایفهٔ‌شاه سون‌است وطرف‌مغان سکنی دارند هرروز اخبار دروغ درتهران منتشر میکنند واخبار دروغ بطوایف میرساند و برعلیه حاکم تحریکات مینماید که رشیدالملك روس پرست است هیچ نمیگویند باحضورسه هزار روس‌نمیشودمجاهد باردبیل‌فرستاد گوش‌مغرض را زیبق ریخته‌اند آخرکار رشیدالملك مقارن استعفای من به قوجه بك لوبزدوخورد کشید والبته بدبیراین نبود شکست خورد به اهرآمد .

گفتار شصت و سوم

استعفا

شیخ سلیم هرجا می‌نشیند میگوید اگر از مخبرالسلطنه دست برداریم چطور برداریم، برنداریم با مخالفت طهران چه کنیم وراست میگوید ولو کج میرود.

رحیم آقا را خواستم و خواهش کردم باستعفای من رضا بدهند چه مطلب همان است که شیخ سلیم میگوید او را متقاعد کردم با تلگراف سردار اسعد روز سوم ورود من به تبریز دو سال دوام آوردم پس از تلگراف استعفا نوشتم و به تلگرافخانه فرستادم لازم بود عرق حکومت را از خود بشویم حمام رفتم پس از حمام سرایدار مرا بچای دعوت کرد گفتم تطهیر کرده دیگر بآن منزل نمی‌آیم منزل نظام‌الدوله رفتم در راه از نظمیه راپرتی رسید که صادق را آورده‌اند. به تبریز خبر رسیده بود که صادق نامی مأموراست مرا بکشد وحرکت کرده است نظمیه مراقب شد در ارونق او را گرفتند بشهر آوردند گفتم بیاید در منزل حاج نظام‌الدوله سه روز در منزل حاجی نظام الدوله ماندم روز دوم سردار عشایر از بکانات برگشته نزد من آمد پاکتی باد کرده روی میز گذارد دانستم در آن چیزی هست سر پاکت را باز کردم مکتوبی بود خواندم نوشته بود بطوریکه قول داده بودم رفتم خدمت را انجام دادیم یك پیاله مس از کسی تصرف نکردیم نمایندگان انجمن و حکومت هزار و پانصد منات ازدهات گرفتندهفتصدو پنجاه منات بمن دادند برای اینکه کارشکنی نکنند گرفتم در پاکت است این بود رفتار سرکرده دویست نفردزد، او را تمجید کرده و پاکت را بخودش دادم گفتم حلالت باشد طرز حکومت است که مردم را دزد میکنند صادق هم آمد ملاقات شد گفتم اگر ماموری مهدیقلی را بکشی منم اگر ایالت آذربایجان را، من نیستم انکاری ابلغ من الا قرار کرداین پرده هم گذشت.

حرکت از تبریز

سوم شعبان۲۷ من وارد تبریزشدم اواخرشعبان ۲۹ ازتبریزرفتم قبل‌ازآفتاب حرکت کردم کسی خبردارنشد با حاج نظام‌الدوله به پل آجی رفتیم بشارت‌الدوله وکاظم‌خان سرتیپ زاده سرپل‌منتظربودند خدا حافظی آخربعمل‌آمد مرخص‌شدم و همه را بانضمام خودم بخدا سپردم .

ازتفلیس بشارت الدوله وکاظم‌خان روانه‌تهران شدند من راه فرنگ راپیش گرفتم مقصد وینه است .



فصل نهم

گفتار شصت و چهارم

ورود رحیم خان بحومه تبریز

رحیم خان چلبیانلو در بیستم تیر ماه ۱۲۸۷ وارد باغ صاحب دیوان شده و پس از چندی وارد باغ شمال شد (۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶) سبب عمده ورود رحیمخان به تبریز اوضاع درهم و برهم سیاسی و انقلابی ایران بود خبر ویران شدن مجلس شورایملی و شهادت بعضی نمایندگان صدمات غیرقابل جبران روحی بفدائیان تبریز وارد آورده بود ولی محمد علی شاه میخواست آخرین ضربت را بصف آزادیخواهان تبریز بزند.

تشکیل انجمن اسلامیه در محله شتربان و اجتماع مجتهدین مشهور تبریز و مستبدین سرشناس در آن انجمن و کمکهای نمایندگان سیاسی مختلفه یکروه مستبدین و ورود رحیمخان جزو این نقشه بود.

تا آن ایام مجاهدین امیرخیز و ستارخان دردرجه دوم اهمیت بودند درحالیکه گروه مجاهدین خیابان نسبت به مردان رشید و تعداد مجاهدین و اهمیت استراتژیکی محله خیابان در درجه اول و محله نوبر از نقطه نظر محل سکونت علی مسیو مؤسس فرقه اجتماعیون عامیون و رئیس حقیقی مجاهدین در درجه دوم ولیل آباد و چرنداب از نقطه نظر وجود شخصیتهای برجسته دفاعی و جنگی در درجه سوم محسوب میشد البته مجاهدین رشید و فداکار محلات دیگر از قبیل اهراب و مارالان وقره آغاج وویجویه و چست دوزان وغیره مردانه گی ایستادگی میکردند. باوصف این درنتیجه تبلیغات ماهرانهٔ اعضای انجمن اسلامیه، رعب و هراسی احساسات کلیه آزادیخواهان را



(عکس۳۲) گروهی از تفنگداران محله سیدحمزه

استیلا کرده بود اینها وعوامل پنهانی دیگر ورود رحیم‌خان را به تبریز تسهیل کرده بود والا بارها همان رحیمخان میخواست که واردتبریز بشود وموفق نمیشد باوجود این ، ورود رحیمخان نتوانسته بودآتش وطن پرستی وآزادیخواهی را درسینه ها خاموش کند بنا براین مستبدین بشدت مشغول عملی کردن نقشه های خود بودند در عین حال اقدامات سیاسی هم انجام میگرفت .

مقارن همین احوال میللر کنسول روس و حسن آقا تاجر باشی کوشیدند که باقرخان سالار ملی ومیر هاشم ویوزباشی تقی ومیرزا آقا بالا وغیره را اغفال وبا ورود رحیمخان موافق کنند اما موفق نشدند .

سکوت خیابانیها باندازهٔ غیر منتظره وناگهانی بود که مجاهدین و فدائیان سایر محلات را دچار حیرت کردحالت انتظار آنهابهانه داد که عده‌ای از ثروتمندانیکه علاقه زیادی نسبت به مشروطه از خود نشان نمیدادند وسایل اغفال وسکوت بقیه مجاهدین را فراهم کنند .

ورود رحیم‌خان به باغ شمال

بعد از آنکه خیابانیهاسکوت اختیار کردند رحیمخان درتاریخ۱۲-ع۲-۱۳۲۶ باجلال وطنطنه و کبر وغرور وارد باغ صاحب دیوان شد وپس از چند روز توقف از همان خیابانیکه شاهد مغلوبیت پسر رحیمخان یعنی بیوك خان سردار نصرت بود با تظاهرات رعب‌آور ونفرت خیز وارد باغ شمال گردید پس از ورود اوبباغ شمال عده‌ای بعنوان ریش سفید محلات تبریز پیش اورفته راجع بمشی سیاسی واداری‌اش پرسشهائی کردند پاسخ رحیمخان رضایت بخش بود وگفته بود من برای تأمین‌امنیت ورفاه حال اهالی تبریز آمده‌ام و علاوه کرده بود که شرایط اول آن تسلیم اسلحه مجاهدین میباشد مردم هم بغیر ازامنیت چیز دیگر نمیخواستند بنابراین درهرمحله ریش‌سفیدان‌اجتماع وازمجاهدین‌خواهش کردند که اسلحه رابزمین گذاشته، دخالت درکارهای دیگر نکنندکار بجائی رسید که درنتیجه‌تلقینات مؤثرانجمن اسلامیه مردم از مجاهدین روگردان شدند ووجودآنها راباعث عدم امنیت تلقی میکردند این بود مجاهدین ناچار شدند تفنگها را پنهان و عقب‌کار خود بروند حتی عده‌ای در نتیجه حرفهای اغفال شدگان اسلحه خودشانرا به رحیمخان تسلیم نموده امیدوار بودند که قولهای رحیمخان حقیقت پیدا خواهد کرد .

گفتار شصت و پنجم

یوزباشی غلامعلی پیشکار رحیمخان شد !

رحیمخان پس از ورود به باغ شمال یوزباشی غلامعلی را احضار و طرف شور قرارداد. نامبرده درزمان ولایتعهدی محمد علیمیرزا در تبریز، فراشباشی او بود. این پیر مرد تجربه دیده بروحیات کلیهٔ طبقات تبریزیها واقف بود ودراین موقع رحیمخان بوجود چنین مردی احتیاج داشت لهذا اورا به‌پیشکاری خود انتخاب کرد و بعیدهم نبود که این انتخاب از طرف شخص محمد علی شاه بعمل آمده است .

یوز باشی غلامعلی که مردی با هوش و از جریان انقلاب آذربایجان کاملا مستحضر بود دست بکار شد پسران او نایب علی و نایب عباس و حسین که سابقاً هم فراشباشی محله چرنداب بودند برای کارهای مهم احضار شدند البته مردم تبریز از این انتخابات رحیمخان سخت دچار تردید شده بودند . طولی نکشید برخلاف انتظار یکروز صبح مشاهده کردند که در چهار راه ها وسه راهها سواره نظام گذاشته و به بهانه تفتیش اسلحه وسایل ایذاء و اذیت اهالی را فراهم آوردند . فدائیان ومجاهدین که راه نجات را بروی خود مسدود دیده و نیز تفنگ ها را زمین گـذاشته واسلحه کمری همراه داشتند گرفتار کشمکش خونین شدند. از آنجمله پسر کوچك میرنصیر وبرادر میرعلی اکبر مجاهد و میرعلی اصغر کشته شدنـد . خلاصه‌شرحش بدین‌قرار است . (در روز مذکور درخیابان مقصودیه رو بروی خانه‌های عزبدفتر ها گرفتار سواره ها شده و پس از جنگ طولانی و ابراز رشادت مقتول گردیدند .)

موضوع تفتیش و باز بینی مردم با کمال شدت ادامه داشت و طولی نکشید که این تفتیش مبدل بغارت و تجاوز بمردم گردید چون در این قسمت هم مانع ورادع ندیدند بیشرمی ووقاحت را بیشتر کرده در کوچه و بازار زینت زنهارا نیزمیگرفتند وحتی تا لباس بچه های خرد سال هم ابقا نمیکردند متمولین وتجار که روزهای اول

با شنیدن حرفهای رحیمخان اغفال شده و با ورود او موافقت کرده بودند باشتباه خود پی برده، سخت پشیمان شدند و عقب چاره میگشتند و پس از مشاهده فجایع سواران رحیمخان فهمیدند که تنها گروهیکه میتواند از شر این خونخواران جلوگیری بکند همان فدائیان و مجاهدین میباشند برای اتخاذ تصمیم در مسجد صمصام خان گرد آمده از کلیه محله‌ها نماینده خواسته بشور و مذاکره پرداختند و در نتیجه هیئتی از ریش سفیدان و اشخاص معروف را انتخاب و پیش رحیمخان فرستاده و تقاضا کردند که جلو تجاوزات عمال خود را بگیرد.

این عده در روز ۲۶ تیر ۱۲۸۷ ببـاغ شمال رفته و با رحیمخان مذاکره و درخواستهای اهالی تبریز را بـاو ابلاغ کردند. این ملاقات ملاقات آخری بوده و مذاکرات دو ساعت طول کشید عده زیادی با کمال بیصبری در بیرون باغ شمال منتظر وصول خبر بودند بالاخره نمایندگان بیرون آمدند حضار جلو آنهارا گرفته و خواستار شدند که پاسخی که رحیمخان داده بگویند.



گفتار شصت و ششم

رحیمخان تسلیم نود نفر را خواستار بود

اگرچه آنها ایستادگی کرده تـا این پاسخ را درمسجد لیل‌آباد باطلاع مردم برسانند ولی درمقابل شور وهیجان مردم مجبور شده‌وشرایط پیشنهادی رحیمخان‌را را که تسلیم نود نفر از آزادیخواهان بود باطلاع حضار رساندند(۱)

این ۹۰ نفر ازسرسلسله آزادیخواهان واز نمایندگان انجمنها واز نویسندگان وناطقین مشروطه خواه واز سردستگان فدائیان ومجاهدین بودند رحیم‌خان شرایط دیگری نیزداده بود از آنجمله معاریف و تجار میبایست متفقاً تلگرافی بشاه مخابره و از مشروطیت و مشروطه خواهان اظهار انزجار بکنند ، بقیه شرایط هم از همین قبیل بود .

نمیدانم چه الهامی واز چه مقامی وچه نیروی سحرآمیزی بود که بدون تلقین وتبلیغ یکمرتبه‌همه حضارهم صداشده وفریادی‌درآوردند که ما این اشخاص‌را نمیدهیم وچنین تلگرافی هم مخابره نمیکنیم وهرگز دست ازمشروطیت برنمیداریم. مردم با

---

(۱) نام بعضی ازکسانیکه درصورت درخواستی رحیمخان‌نوشته شده بود .

۱ - میرزا حسین واعظ ۲ - حاج مهدی کـوزه‌کنانی ۳ - کربلائی علی مسیو ٤ - شیخ سلیم ٥ - میرزا اسماعیل‌نوبری ٦ - سید حسن شریف زاده ۷ - حاج علی دوافروش ۸ میرزا جواد ناطق ۹ - حاجی‌میرزاآقابلوری ۱۰- حسین طاهرزاده ۱۱ - میرزامحمد علیخان‌تربیت ۱۲ - میرزارضاتربیت ۱۳ - اسماعیل یکانی ۱٤- باقرخان ۱٥- ستارخان -۱٦ - حاجی‌جلیل مرندی ۱۷ - میرجعفرخیابانی ۱۸- میرزا آقا بالا مکتب دار ۱۹ - شیخ علی‌اصغر لیلی‌آبادی ۲۰ - میرعلی‌اکبر سراج ۲۱ - حاجی آقا رضازاده (دکترشفق) ۲۲ - حاجی رسول صدقیانی ۲۳ - میرزا علی ناطق ویجویه‌ای ۲٤ - غلامخان اهرابی ۲٥ - خلیل‌خان (پاسدارارك) ۲٦ - حسین خان‌باغبان ۲۷ - فرج آقازنوزی ۲۸ - شیخ محمد خیابانی ۲۹ - سید حسین خان عـدالت ۳۰ - مشهدی محمد صادقخـان چرندابی ۳۱- میرزا محمود حکاك باشی ۳۲ - حاجی محمد علی بادامچی ۳۳ - سید رضا مساوات ۳٤ - میرزا محمودغنی‌زاده ۳٥ - سید محمد شبستری ۳٦ - میرزا غفار زنوزی ۳۷ - امیرحشمت نیساری ۳۸ - مشهدی علی ماهوتچی ۳۹ - حاجی‌علینقی گنجه‌ای ٤۰ - حاجی‌محمد میراب ٤۱ - حاجی‌محمدبالا ٤۲ - میرزا آقا ناله .

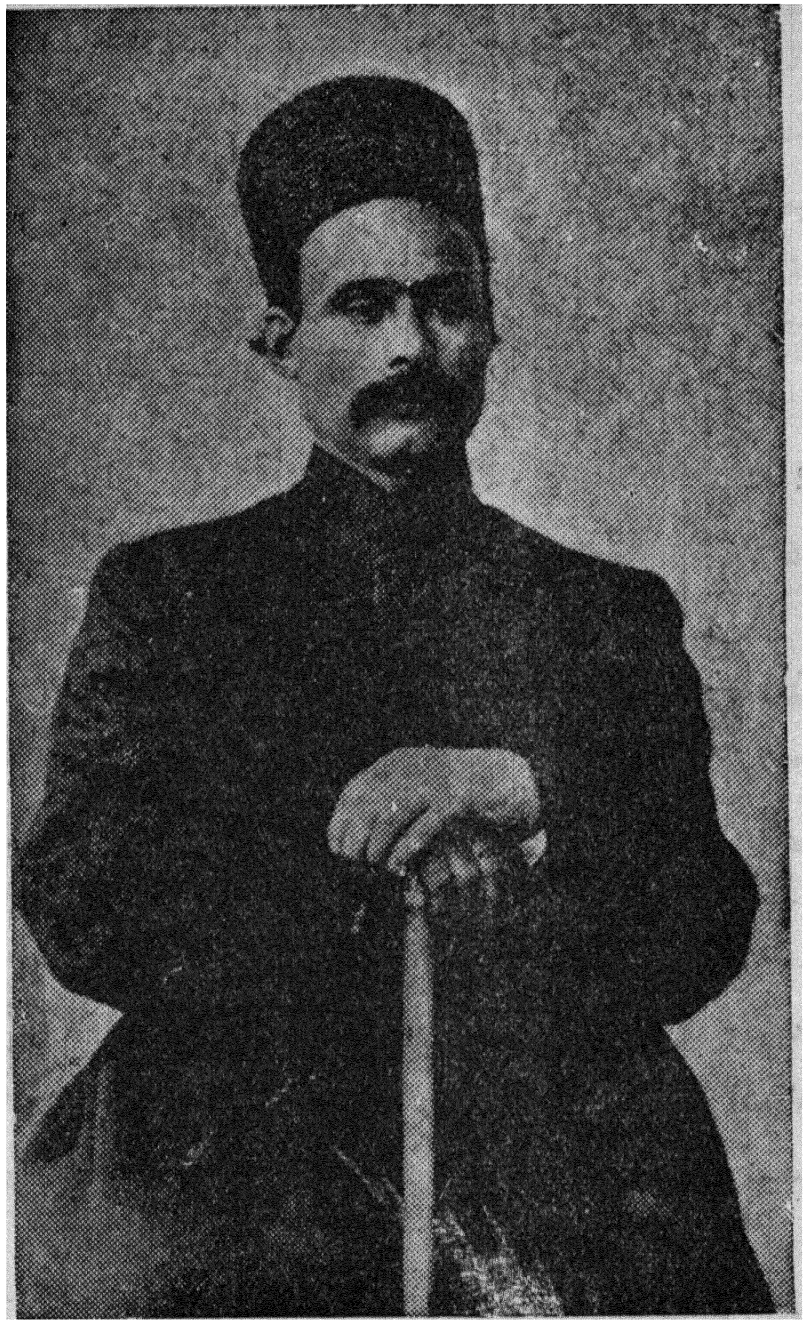

(عکس۳۳) باقر خان سردار ملی

این فریاد وافکار آتشین بر گشته و بطرف لیل آبادروان شدندولی صلاح دراین دیدند که بعوض مسجد لیلی آبـاد در مسجد صمصام خان اجتماع بکنند . از آنروز ببعد مسجد صمصام خان در محله ارمنستان مجدداً جایگاه نطق و خطابه آزادیخواهان گردید برادرمن میرزاحسین خان طاهرزاده که عضو انجمن چرنداب و نقاش روزنامه آذربایجان بود جزو صورت نود نفری بود من ناچار بودم این خبر را باو برسانم از طرف دیگر تردید نداشتم که همان شب در خانه های این نود نفر که محمد علی شاه

تسلیم آنها را خواستار بود برای زنده ها عزا داری برپا خواهد بود این عزا داری بینظیر بود زیرا میبایست برای زنده های مرده‌عزا بگیرند. دیگر تردیدی نبود که همان روزها سوارهای رحیمخان عقب این اشخاص خواهندآمد، جای شبهه نبود که این صورت دقیق را یوزباشی غلامعلی تهیه کرده‌بود. بدشانسی‌ما بیش ازدیگران بود زیرا یوز باشی غلامعلی از ساکنین محله ما بوده واز جزئیات خبر داشت اومیدانست تفنگهائیکه‌برای مجاهدین محله‌چرانداب از ارك گرفته شده بضمانت وامضای برادرم ومشهدی نجف نام انجام گرفته است این بود خطر بما از دیگران نزدیکتر بود بنا براین ناچار بمبارزه شدیم و بمصداق این بیت سعدی :

ندیدی که چون گربه عاجز شود بر آرد بچنگال چشم پلنك

قطارهای فشنك را به پیکر خود بسته تفنك را برداشته از اول شب تا وقت سحر پشت بام منزل‌قدم زنان در انتظار سواره های رحیم‌خان بودم وقت سحر برادرم بمن گفت اگر من خودم را سالم بمنزل یکیٔ ازدوستان ارمنی که تبعه خارجه است و گویاآرشاك بودبرسانم گرفتارنخواهم‌بود ؛ چارهٔدیگری‌نبودبیدرنگ‌هردوازمنزل خارج شده و با احتیاط خودمانرا تا آن منزل رسانیدیم و خوشبختانه در راه‌باکسی هم مصادف نشدیم پس از درزدن صاحبخانه حیرت زده در را باز کرد ومعلوم بوداز اوضاع‌سخت نگران شده ولی مردانه‌برادرم راپذیرفت همدیگر را درآغوش گرفته بی اختیار اشك از چشمان ما جاری شد؛ حق هم داشتیم که گریه بکنیم زیرامعلوم نبود که بار دیگرهمدیگر را خواهیم دید یانه۱۹ سال بیشتر نداشتم وهنوزپا بمرحله آزمودگی نگذاشته بودیم‌ولی فشار روزگار مرا به بچهٔ ببر تبدیل کرده‌حتماً خون جلو چشمانم‌را گرفته ومست بادهٔ جنك بودم ؛ خاطر دارم باحال غیرعادی این عبارت ساده را گفته وخدا حافظی کردم : تو اینجاآسوده و درامان بمان من‌میروم یا کشته میشوم یا بهدف مقصود میرسیم !

گفتار شصت و هفتم

مجاهدین بمرگ شرافتمندانه آماده بودند

بمنزل برگشتم اشیاء منزل را بخانه های خویشان خود فرستاده و مقداری ظروف وامثال آنها را هم در چاهها پنهان کردیم مادرو دختر بچه برادرم رابمنزل دائی‌ام‌فرستاده خودم‌تنها منتظرسواره های رحیمخان بودم هرروزصدیقترین‌دوستانم مثل مشهدی علی جوان وعمو زاده‌ام محمدآقا و کربلای رضا وغیره منزل من بوده وهرساعت اخبار وحشت‌آوری میآوردند از کثرت وحشت درا کثرخانه های‌محلات بیرقهای سفید مشاهده میشد سواره های‌رحیمخان بادلالت فراشهای تبریز ومستبدین دیگر خانه های مردم را غارت کرده و از هیچ اقدام و حشیانه وشرم آوری که در تاریخ قرون وسطی هم دیده نشده است فروگذاری نمیکردند مجاهدینی را که گرفتار میکردند بطریقی‌میکشتند که قلم از شرح آن شرم داردواین اوضاع واخبار روحیاتی‌برای مجاهدین ایجاد کرده بود که تا کسی‌نظائرآن را نبیند نمیتواندبمعنای واقعیش پی ببرد در این روز ها مجاهدین بمرگ شرافتمندانه حاضر بودند همان کسانیکه ازتکان‌سردرخت‌وحشت کرده وازصدای‌سم اسب شیرفروش‌پشت‌درپنهان میشدند امروز ورد زبانشان کشتن‌و کشته شدن بود. این گروه غیرتمندجلو چشم‌خود بغیر از شبح مرك چیز دیگری نمیدیدند، ازمال‌دنیا بغیرازتفنك وفشنك به‌چیزدیگر علاقه نداشتندزیراتنهاحافظ میهن وشرافت وآزادی‌آنان‌همان اسلحه‌بود! جوانانیکه سابقاً از دیدن شکل تفنك بخود میلرزیدند امروزازسیصد متری‌سیب‌راباتیرمیزنند. کسانیکه تا مدتی قبل از دیدن هیکل یکنفرفراش درمحله لرزه‌براندامشان میافتاد امروز آماده هجوم بسواره های رحیمخان بودند. دو روزبا بی خبری گذشت روز سوم یاد داشتی ازطرف برادرم رسید که من درخانه استونس نایب کنسول انگلیس هستم تو هم بدون تفنك زودخودت رابااینجا برسان این پیشنهادبرای من تکلیف شاق

بود ولی چون همه وقت نسبت ببرادرم عقیده مند بوده و اطاعت میکردم از امر او سر بر نتافتم منزل استونس در پهلوی ارك در کوچه‌ای که بطرف بازارچه مستشار منتهی میشد واقع بود بدون انفاق ناگوار بآنجا رسیدم دوشبانه روز آنجا ماندم ولی خور وخواب نداشتیم ازپشت بام خیابان ارك دیده میشود به‌فجایعیکه در خیابانها انجام میگرفت ناظر بودیم علی نامی را که یك آدم بی دست و پائی بود بگناه اینکه مدتی تفنك برداشته ووارد جرگه مجاهدین شده با اشاره چند نفر لات ازطرف سواره‌های رحیمخان در آن خیابان تکه تکه کردند و کسی جرات نکرد که او را نجات بدهد مردم باندازه‌ای بی پناه شده بودند که کافی بود چند نفر سرگذری کسی را مجاهد نامیده واو را بکشتن بدهند ولباس اورا بغارت ببرند غلام نام آن جوان آبله رو و آزادی خواه را به تهمت اینکه نوکرشه بندر خانه عثمانی است جلو خانه استونس بوسیله سالداتهای روس کتك مفصلی زده و نیمه جان بزمین انداختند و بالاخره بدبخت توسط تقی خان نوکرا ستونس نجات یافت فجایعیکه من به‌آنها اشاره میکنم نمونه از کارهای سواره های رحیم خان و سایر فرماندهان خونخوار بود آیا تعجب دارد که بامشاهده این مناظر دلخراش یك شخص آبرومند آرزوی مرك شرافتمندانه را نکند .

علاوه براینها مشاهده منظره‌ای قلوب کلیه آزادیخواهان وفدائیان راجریحه‌دار میکرد و آن منظره محله امیر خیز ومحل سکونت ستارخان بود

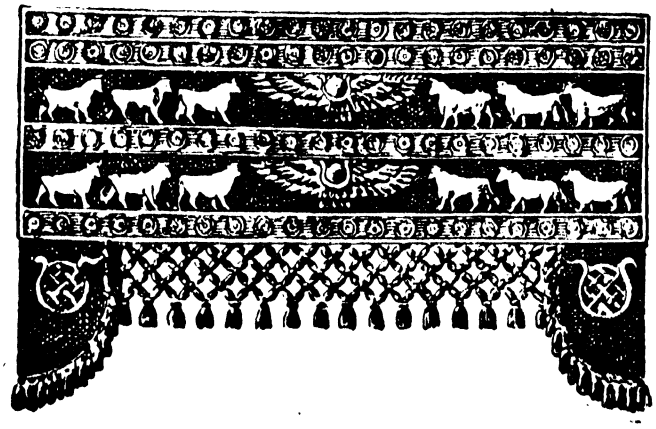

گفتار شصت و هشتم

تمام محلات شهر بیرق سفید زده‌اند بجز امیر خیز

ستارخان که تاچندی قبل مورد توجه و احترام مخصوصی نبود امروز مورد توجه است جوانان کلیه محلات شهر و مجاهدین و فدائیان تسلیم‌شده و بیرق سفید که بیرق تسلیم است به در خانه خود نصب کرده‌اند بجز ستارخان. این ابراز رشادت در افکار مردم ایجاد احترام کرده است دوروز است شدت صدای توپ و تفنك و کثرت دود و گردو خاك در محل سکونت ستارخان بدرجه‌ای رسیده که همه را بوحشت انداخته است از کلیهٔ پشت بامها مردم بتماشا آمده‌اند بادلهای پر خون و افکار پریشان و باسردرگمی ساعتهای سختی را میگذرانند و امیدی به بقای ستارخان ندارند؛ متحیرند و نمیدانند آیا در همان جنك کشته خواهد شد و یا او را زنده دستگیر و برای عبرت دیگران با تشریفات مخصوصی تیرباران خواهند کرد. شدت هجوم بدرجه رسیده است که مردم امید ادامه نیمساعت جنك را هم ندارند چنانکه گفتم ستارخان دراین روزها یکمرتبه محبت وارادت درتمام دلها پیدا کرده مرد وزن دست باسمان بلند کرده بقای او را از خدای بزرك طلب میکردند.

گلوله های توپ شراپنل در آسمان بالای سرستارخان میترکید صدای وحشت زای او خانه ها را تکان میداد زنها و بچه ها بی‌اختیار یا حسین یاحسین گویان گریه میکردند گاه و بیگاه صدای توپ و تفنك کاهش می‌یابد و مردم تصور میکنند که کار ستارخان تمام شد؛ حال نوبت بقتل غارت خواهد رسید؛ ولی دوباره شعله جنك افزونتر میشود؛ مردم دچار حیرت شده و یواش یواش مقاومت ستارخان را بصورت اعجاز تلقی میکردند و میگفتند اگرچند خانه و نفرات حافظان آن از فولاد هم باشند درمقابل این شدت هجوم و شعله های آتش جنك و گلوله های شراپنل آب میشدند پس باید عقیده پیدا کرد که گلوله توپ و تفنك بمجاهدین کارگر نیست. تا اول شب صدای توپ

وتفنك قطع نشد واین وضع دلیل برزنده بودن ستارخان بود فردای آنروز که گویا تاریخ دوم مرداد ۱۲۸۷ - ۱۳۲۶ قمری بود صدای تفنك شنیده نشد همه نگران شدند که شاید ستارخان کشته شده و یا گرفتار شده و یا فرار کرده است نزدیکیهای ظهر فقط صدای تفنك شنیده شد باز نورامید در دلها تا بیدن گرفت ؛ من که بی اختیار پشت بام را ترك نمیکردم نزدیك سه بعد از ظهر بود غریوی شنیده ومتوجه خیابان ارك شده دیدم مردم فرار میکنند دنبالهٔ آن صدای سم اسب شنیدم بیشتر توجه من جلب شد در این میان یك دسته سواره‌هارا دیدم که چهار نعل از خیابان رد شدند با کمال تعجب مشاهده کردم که سواره‌ها بیرقهای کوچك قرمز همراه خود داشتند خیال کردم که این عده سواره‌های رحیم‌خان هستند باحیله بیرق سرخ برای غارت محله چرنداب ولیل آباد مأموریت پیدا کرده‌اند تقی خان نوکر استونس را که مرد خوش قلب و آزادیخواهی بود صدا کرده وازاو خواهش کردیم که برود خبرصحیحی ازسواره‌ها بیاورد .

چند دقیقه طول نکشید که تقی خان برگشت این مرد که خلقتاً چهرهٔ گلگونی داشت ایندفعه از شدت شادی چهره‌اش آتشین شده بود ؛ همین‌قدر بزبان ترکی گفت (گوزونه‌دونم ستارخان‌دی گلدی آق بیرقلری یخا یخا گدیر) فدایش شوم ستارخان بود آمد بیرقهای سفید را برداشته وبیرق سرخ بجای آنها میزد این حرف تقی‌خان مرا منقلب کرد ؛ دلم طپید ؛ اشك شادی از چشمانم جاری شد این خبر غیر قابل تصور را به برادرم دادم ؛ موضوع باور نکردنی بود ؛ تمام شهر در دست مستبدین بود ؛ ستارخان باچه رشادتی محاصره را شکافته واز امیرخیز تا جلو ارك آمده و چگونه سالم مانده است ؛ پس حتماً دست خدا پشت‌وپناه اوست وباید منهم خودرا بکمك او برسانم ؛ تخم ارادت به این فدائی شیردل در مزرعهٔ قلبم کاشته شد ؛ آرام را ازدست دادم بحدی بی‌قرار شده بودم که تااول شب انتظار برای‌من غیرقابل تحمل شده بود درنظرم چند ساعت باندازه چند روز طولانی شده بود بهر صورت باصرار و ابرام برادرم گوش نداده اول‌شب پس‌از توديع بیرون آمده و خودم‌را بمنزل رسانده‌اسلحه خودرا برداشته خودم را به ستارخان معرفی کردم ؛ حیرتم چند برابر شد وقتیکه ستارخان‌را خندان وآسوده وبدون دغدغه وترس‌حتی بالباس معمولی وبدون‌اسلحه

دیدم ! ! تأثیر حضور او به ضعیف‌ترین دلها نیروی شگرفی میبخشید من جریان را با زبان ساده باو حکایت کردم گفتم من برای کمك بشما نیامده‌ام چون از دستم چیزی بر نمی‌آید من آمدم عهد خود را ادا بکنم چون چند ساعت قبل آن رشادت شما را که دیدم عهد کردم که خودم‌را قربان شما کنم ستارخان متأثر شد بزبان ترکی گفت (اوغلوم‌وقتنده سن هامی‌دان چوخ منه کمك ایلیه‌جاقسان) پسرمن در فرصت‌خودش تو بیش‌ازدیگران بمن کمك خواهی کرد ولی حالا استراحت کنید و بعد از چندشب وروز دفعه اول بود که من با اشتها شام خوردم. در ۲٤ ساعت که اوضاع انقلابی ستار خان را از نزدیك مشاهده کردم دو چیز بحیرت من افزود یکی این بود که عده رفقای جنگی ستار خان بصد نفر نمیرسید دیگری این بود که مشاهده کردم کلیه رهبران آزادی و گردانندگان انقلاب مشروطه ازهر قبیل و دسته در آنجا اجتماع کرده اند ازطرف دیگر باستثنای مجاهدین وجنگ‌آوران خیابان‌بعضی‌از مردان جنگی ورشید وتجربه دیده که مرگ خودرا حتمی‌میدانستند در آنجابودند. و آنوقت فهمیدم که روی‌چه‌اصل این‌آشیانه آزادی در مقابل این هجو مهامقاومت میکنند.

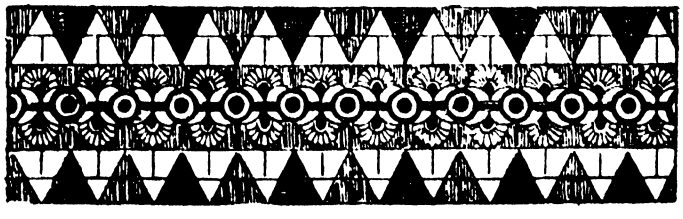

گفتار شصت و نهم

تأثیر درخواستهای رحیمخان در میان مردم

چنانکه در بالا شرح دادم مردم تبریز در نتیجه انقلاب طولانی از اوضاع بستوه آمده و خواهان آرامش بودند از یکطرف تبلیغات متظاهر به‌دینداری اعضای انجمن اسلامیه، از طرف‌دیگر اظهارات خدعه آمیز روز اول رحیم خان مردم را اغفال کرده و دچار اشتباهات پر خطری کرده بود مردم اغفال شده تصور کرده بودند که این مجاهدین هستند که تولید انقلاب کرده ومایل هستند این انقلاب ادامه پیدا بکند ودر این کار حتماً مقصود استفاده‌های مادی دارند بنا بر این سخت شروع بانتقاد کرده‌مجاهدین را وادار میکردند که اسلحه‌را بزمین گذاشته پی کارخودبروند ولی روح سر کش وسرشت خشونت آمیز رحیم خان پرده سالوس او را زود پاره نموده و نیات پلید دشمنان آزادی آشکار گردید واز کشف تلگرافات اعضای انجمن اسلامیه به محمد علی شاه وپاسخ او باین گروه پرده تردید آزادیخواهان‌را یکباره پاره کرده و تبریزیان از خواب غفلت بیدار شدند . پس از اینکه رحیم خان تسلیم نود نفر را خواستار شد مردم فهمیدند که‌این قبیل درخواست‌ها دنباله خواهدداشت و وقتیکه صورت تلگراف‌محمد علی شاه به‌سردار نصرت یعنی همان رحیم خان را بدست آوردندفهمیدند که محمدعلی‌شاه میخواهد بازی صحنه‌مجلس شورا درتهران‌را در تبریز بشدت تکرار کند . متن تلگراف مزبور بقرار زیر است .

رحیم‌خان سردار نصرت ـ دستورالعملهای شفاهی که وقت حرکت‌از تهران فرمودیم البته فراموش‌نکرده‌حالا هم‌دستورالعمل‌میدهیم که درسر کوبی مخالفین دولت ازهیچ‌اقدامی فروگذار منما ! بقسمی بامخالفین دولت سلوك بنما که تادیر باز اهالی فراموش ننمایند ! از قتل و سزاهای عبرت آمیز و خرابی خانه‌ها و تاراج شهر فروگذار مکن که نزد احدی مسئول نیستی ! همان وضعیکه (کلنل لیاخوف) در تهران کرد و البته شنیده سرمشق خود قرار داده هرقدر زودتر شهررا امن‌نمودی ومخالفین دولت را بیشتر سر کوب کردی‌زیاده

مورد مراحم ملوکانه ما خواهی بود !

شرط و شروط مصالحت و تامل یعنی چه ؟ رعیت باید نزد حکام دولت تسلیم محض باشد ومخالفین دولت باید بامنتهی سختی‌سزای عبرت‌ناك بیابند ! مشورت باجنرال کنسول روسی بنماوبست و تحصن رابهیچ وجه مشمار ! (تلگراف در روزنامه انجمن تبریز منتشر شده است) (۱)



(۱) این تلگراف در ایامی مخابره شده است که نور آزادی مشروطیت درکلیه شهرهای ایران بجز تبریز خاموش شده ومحمد علیشاه در باره پیروزی تهران مست شده واین تلگراف غیر انسانی وحشت خیز را بدون دغدغه خاطر مخابره کرده وعجله داشته است که هرچه زودتر قیام آذربایجان را با ریختن خون مردم وویران‌کردن خانه های آنان خردکرده وبدون توجه بعواقب وخیم‌آن اجازه میدهدکه با همان وضعیکه کلنل لیاخوف درتهران‌عمل‌کرده رحیمخان هم درتبریز عمل کند باوصف این آیا جای حیرت نیست با موجود بودن این قبیل اسنادکه ملی بودن قیام آزادی و مشروطیت ایران‌را ثابت میکند عده معدودی هنوز هم تبلیغ میکنندکه مشروطیت ایران باکمك انگلیسها وصول شده است ؟

گفتار هفتادم

چگونه مرکز ثقل از محله خیابان به محله امیرخیز منتقل گردید

چنانکه از مضمون تلگراف مفهوم میشود محمد علیشاه شفاهاً اختیارات غیر محدودی برحیم‌خان داده بوده واو نیز مطابق دستور مرتکب این فجایع میگردید مردم دیدند اگر رحیمخان بیش ازاین‌هم قدرتی پیدا کند خشك وتر را با آتش بیدادو شقاوت خواهدسوزاند؛ مردم بار نجاندن مجاهدین ومحروم شدن‌از کمك‌های آنها راه چاره پیدا نمیکردند!! در این روزها محلات شهر باستثنای امیر خیز دست دولتیان افتاده وکاملا مسلط شده ومجاهدین‌را وادار کرده بودند که اسلحه رابزمین گذاشته عقب‌کار خود بروند ورهبران آزادی‌هم خطر را در آستانه خود احساس وعده‌ای در کنسولخانه ها ویا خانه‌های اتباع خارجه پناهنده شده وعده‌ای دیگرهم متواری گردیده بودند! این بود وضعیت دلخراش سکنه شهر تبریز. اینکه‌مرحوم کسروی پناهنده شدن آقامیرزا حسین واعظ را با لحن غیرمنصفانه نوشته است اشتباه‌محض است فرضاً اگرمیرزا حسین‌پناهنده نشده و گرفتار و کشته شده بود چه‌فایده‌داشت! مرحوم کسروی‌خود رشید ومتهور بود واشخاص‌رشیدراهم دوست میداشته‌است‌ودر نظرآنمرحوم کشته شدن بزرگترین مراحل جانبازی است اینها کاملاصحیح‌وشایان تمجید میباشد ولی‌رشادت‌تنها در کشته‌شدن ونابود گردیدن‌نیست‌وبرعکس کسانیکه زنده مانده‌اندوحفظ جان خودشان‌را برای‌انجام‌خدمات مهمتری‌نگهداشته‌و پنداشته‌اند خدمات بیشتری بملت ایران‌خواهند کردنیزلازم‌بوده است‌علاوه براین مثل‌این است که‌مرحوم کسروی‌در آن‌روزهای‌سیاه تبریز نبوده‌اند واگر رفتاروحشیانه‌دولتیان‌را می دیدند بپناهندگان‌حق حیات میدادند!! یکی‌دیگر از اشتباهات بزرگ‌مرحوم کسروی‌این است که‌آن‌مرحوم تصور کرده است که دراین روزهای سخت واوضاع جنگی تبریز تنها دونفر مردجنگی کلیه امور سیاسی وجنگی واداری را در عهده



(عکس ۳٤) ستار خان سردار ملی

گرفته بودند این موضوع صد در صد اشتباه است چنانکه در بالا نوشتم وقتیکه این طور عرصه برهبران آزادی تنگ شد ومرحوم ستار خان درهمان روزهامردانگی نشان داده وتسلیم نشده همه دیر یا زود خودشان را بانجمن حقیقت رسانده و آنجا را کانون آزادی قرار دادند وهمان کسانیکه مدت طولانی با کمال حزم و احتیاط با تدبیرورشادت انقلاب را اداره کرده ویك اردوی فدائیان ومجاهدین بوجود آورده بودند با همان روح اینجا را هم اداره کردند. مثل معروفی است میگویند مناظر یکیست ولی هرعینك تاثیر دیگری دارد. مرحوم ستارخان دارای دو صف ممتاز

بود یکی رشادت و تهور فوق العاده و دیگری حزم و احتیاط و مهربانی او بود جالب دقت است که این مرد جنگجو با همان صفتی که در اکثر کشور های بزرك دنیا شهرت پیدا کرد در اوایل کار فوق العاده خوش محضر وصمیمی بود بعقیده اینجانب اگر دارای این صفت نبود موفقیت حاصل نمیکرد ویا بعبارت دیگر در نتیجه همان صفت خوش محضری بود که مرکز ثقل را از محله خیابان بامیرخیز منتقل نمود. البته کسانیکه در جریان انقلاب بودند میدانند که اوایل انقلاب مرکز ثقل محله خیابان بود واز امیر خیز نامی شنیده نمیشد ولی چون مرحوم باقر خان زیاد حسن سلوك نداشت مردم احساساتی تبریز از حرفهای غیر اجتماعی وگاهی نیش دار باقرخان و یوزباشی تقی دلی خوش نداشتند؛ روی این اصل طولی نکشید که پایه های این مرکزیت درخیابان سست گردیده وبالاخره باآتش بس کردن مرحوم باقرخان و سایر سردستگان خیابان از قوام افتاد و بر عکس ابراز رشادت های ستارخان وسیله شد که محله امیرخیز درمدت کمی مرکز مجاهدین ورهبران آزادی گردید؛ چنانکه در بالا نوشتیم کلیه آزادیخواهان ازهرطبقه واز هر صنف درانجمن حقیقت حاضر شده و برای بدست آوردن آزادی و حفظ آن بیش از اولی ابراز فداکاری میکردند و این موضوع از نقطه نظر روانشناسی جالب توجه بود که در میان کلیه رهبران و سر دسته های مشروطه خواهان در انجمن حقیقت امیر خیز و حدت نظر کامل تأمین گردید این آقایانیکه سابقاً حاضر نبودند اطاعت یکی از رهبران را بپذیرند در امیرخیز ریاست و رهبری یکمردساده وعامی وخوش محضر راپذیرفتند با وجود همه اینها مرحوم ستارخان هیچ وقت در صدد نبود که درکارهای سیاسی واجتماعی وحزبی افکار خودش را بدیگران تحمیل بکند وبرعکس مخصوصا در ماههای اول بنصایح بزرگان قوم ورهبران آزادی اطاعت میکرد. ولی پس از پیروزی بزرگ چاپلوسان در روش واخلاق حسنه او سکته وارد شد و بعضی ها ازسادگی او سوء استفاده میکردند.

گفتار هفتاد و یکم

استمداد ستارخان ازمجاهدین وفدائیان

چنانکه در بالاتوضیح دادیم اشخاص متنفذ محلات نوبر و چرنداب ولیل‌آباد و اهراب و ویجویه و قره‌آغاج وراسته کوچه وغیره‌از رفتار وفجایع سواران‌رحیم خان وشجاع نظام وضرغام‌وسایر دولتیان بتنگ آمده واز رنجاندن‌مجاهدین‌سخت پشیمان‌شده بودند وعقب راهی میگشتند که بستار خان کمك بکنند مقاومت‌دلیرانه چند روز ستارخان‌هم آتش بخرمن صبروتحمل مردم زده وتخم‌امیدرا در مزرعه‌دلها کاشته‌بودولی‌درانتخاب راه وعمل مشغول تعمیق فکربودند بنابراین،مثل‌این بود که زمینه برای دعوت واستمداد ستار خان‌ازمردم حاضرشده بوداز طرف دیگر دیروز که ستار خان دل بدریا زده باآن تهور وابراز رشادت باعده قلیلی سواره تامسجد خونی در محله چرنداب رفته بود نتایج بسیار گرانبهائی بدست آورده علاوه بـر فوائد روانشناسی آن موجب شد که عده ای از مجاهدین که در حال انتظار بودند شب همان روز خود را بامیرخیز رسانده و بستارخان پیوستند . سخن کوتاه بیباکی ودلاوری ستارخان مثل توپ در میان مردم ترکید و مجاهدین را در فدا کاری و جانبازی تهییج و تحریص کرد ؛ برای استفاده بیشتری از تهییج مردم مرحوم علی مسیو و حاج علی دوا فروش وحاجی میرزا علی نقی گنجه و آقا میرزا محمد علی چرندابی ومیر علی‌اکبر سراج وحاجی محمد علی بادامچی و حسین آقا فشنگچی‌و غیره این عمل‌را بایك طرز دیگری بموقع اجرا گذاشتند بدین معنی تصمیم گرفتند بعوض اینکه خود ستارخان بمحلات برود دسته‌هائی از داوطلبان مجاهد ترتیب‌داده بمحلات بفرستند واین تصمیم عملی شد . اولین روزی که این گروه از راه ارمنستان به طرف لیل‌آباد حرکت کردند دونفر از جوانترین مجاهدین انتخاب شدند : یکی از آنها بابا پسرابراهیم قورخانه‌چی بود این گروه هرجا که‌میرسیدند وقتی که‌مردم

اینهارا با لباس مجاهدی و فدائی مشاهده میکردند بی اختیار دعا میخواندند و اشک شادی میریختند. هیچ فراموش نمیکنم بانوئی خودش را بپای مجاهدین انداخت و گریه کنان میگفت پس دیروز شما کجا بودید که خانه مارا غارت کردند و بچهٔ خردسال من زیر پای سواره ها جان داد وشوهر مراجلو چشم من تیر باران کردند و گوشهای زخمی خودش را نشان میداد میگفت گوشواره هارا از گوش من کشیدند و گوشهایم را پاره کردند این قبیل شکوه ها و استمدادها فراوان بود و گاهی مردم از مشاهدهٔ مجاهدین حیرت کرده میگفتند شما چطور از سواره های رحیم خان نترسیده و تا اینجا آمده اید سپس باخوشحالی میگفتند خدا شمارا از شر این خونخواران حفظ بکند. دراین روزها سواران دولتیان در بعضی چهار راه ها و سه راهها وقتیکه گروه مجاهدین را ازدور مشاهده میکردند دست باسلحه برده و شلیك میکردند و گاهی هم فرارمیکردند یکی از روزها در سمت بازارچه مسجد خونی (قاتلی مسجد) سواره ها اقدام بتیر اندازی کردند ولی طولی نکشید عده‌ای کشته و یکی زخمی شده و بقیه گرفتار شدند تعجب دراینجا بود که اکثر گرفتار شدگان اظهار میکردند که آنان را با زور آورده‌اند. دراین قبیل اقدامات مجاهدین گشتی هرجا که میرسیدند مجاهدین مرعوب را مخاطب قرار داده میگفتند ای هم مسلکان، ای آزادیخواهان، ای ساکنین بی پناه محلات چرا خودتان را باخته‌اید چرا ننگ تسلیم را بخودهموار کرده‌اید چرا بخود ترس راه داده اید ازمرگ شرافتمندانه نباید ترسید مردی آهنین پنجه ورشید وشیردل مثل ستارخان نمیگذارد بیرق آزادی سرنگون بشود آیا خجلت آور نیست ازیکطرف یکعده قلیلی از آزادیخواهان درمیدان جنك مردانه درمقابل هجومهای وحشیانه و بی شمار دولتیان سینه سپر کرده واز حقوق حقهٔ ملت ایران دفاع کنند واز طرف دیگر شما بدون ابراز علاقه و فداکاری ساکت و مرعوب از دور تماشا بکنید. چرا تکان نمیخورید. ای آقایان تجار، ای ثروتمندان شما که اهل جنك نیستید وما این را تصدیق داریم ولی چرا بآمال و خواسته فدائیان ملت کمك نمیکنید؟ مگر نمی بینید که محاصره کنندگان به هرجا دست یافته اند از قتل وغارت و کشت و کشتار مضایقه نکرده اند مگر مطمئن هستید که دست تطاول به تمول شما نخواهند زد؟ این گفتارها تولید شور و ولوله میکرد بعضی ازجوانان پاك دل بدون اینکه بمنزلشان

خبر بدهند باما بامیر خیز عزیمت میکردند .

انجمن وقتیکه تأثیراین نوع تبلیغ وتهییج را دید باینهم کفایت نکرده‌وشعار فوق را نوشته توسط قاصد های مخصوص بریش سفیدان ومتنفذین محلات فرستاده وآنهاهم مضمون نامه هارا در مجالس محرمانه باطلاع مردم میرساندند . این بود مجاهدین وسایر جوانان در اولین فرصت خودشان را بکمك ستارخان میرساندند . این قبیل اقدامات باندازه ای مؤثر افتاد که درمدت قلیلی نیروی محله امیر خیز را به‌چندین برابر رساند ازطرف دیگرباانیکه ستارخان درس نخوانده‌بود ولی اصول اجتماعی‌راخوب بلد بود و تا چند روز تازه‌واردین را به سنگرها نمیفرستاد و حتی خواهش واصرار آنهارا رد میکرد وبدین وسیله داوطلبان‌را روحاً برای فداکاری آماده‌میکرد. چنانکه ازمشروحه بالاروشن‌میشودشدت فشار بیرحمانه انجمن اسلامیه و کثرت فجایع رحیمخان از یکطرف وتبلیغات‌مؤثررهبران آزادی ازطرف دیگر وسیله شد که‌مردم تبریز مجدداً آماده‌کار بشوند و طولی‌نکشید که بیرقهای سفید برداشته شد واگر درمنازل بعضی از نیمه‌مستبدین هنوز بیرقی برنگ سفید مشاهده میشد با فرار رحیمخان از باغ شمال بکلی از بین رفت .

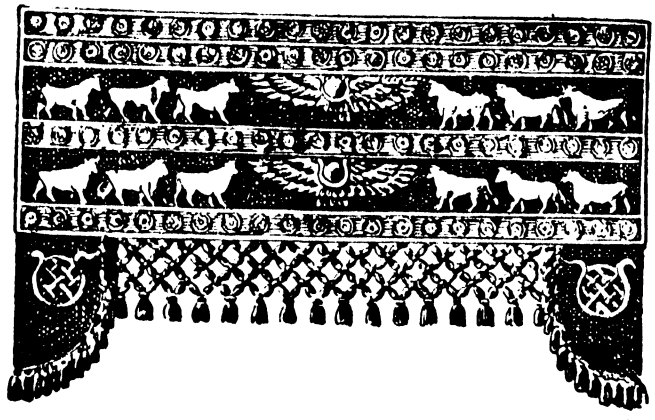

گفتار هفتاد و دوم

در مسجد صمصام‌خان چه خبر بود ؟

هیئتی که برای اتمام حجت پیش رحیم‌خان رفته و باعدم رضایت و آشفتگی از آنجا برگشته بودند از روز مذکور ببعد در مسجد صمصام خان اجتماع کرده و ناطقین دراطراف اوضاع غیر قابل تحمل‌تبریز سخنرانیهائی میکردند و ازهمان شعاریکه انجمن‌امیرخیز شروع کرده بود اینهاهم پیروی کرده ومردم را به‌پایداری وفداکاری دعوت میکردند .

در این ایام که هنوز هم باقرخان سالار ملی و سایر مجاهدین محله خیابان بیرق سفید زده بودند هیئتی از روحانیون و اشخاص معروف وتجار از آنها دیدن کرده و دعوت باشتراك مساعی نموده و پس از گرفتن قول برگشتند . خیابانی ها هم پی باشتباه خود برده و دوباره آماده کارزار شدند .

ازتوضیحات‌بالا این‌نتیجه‌بدست میآید که‌سه نیروی‌مختلف درمقابل‌سواره‌نظام وتفنگداران انجمن اسلامیه آماده فداکاری بودند :

نیروی اول- نیروی جنگی‌ستارخان بود که جنك میکردند .

نیروی دوم- نیروی معنوی‌بود که اجتماع‌درمسجد صمصام خان بوجودآورده وشدیداً در راه تقویت روحیات مردم فعالیت مینمود .

نیروی سوم - مجاهدین محله خیابان بود که چندی حال انتظار بخودگرفته‌و درجنك شرکت نمیکردند . حالا لازم بود این سه نیرو ارتباط محکمی با هم پیدا کنند . باورود رحیم خان بباغ شمال موازنه بهم خورده وحلقه های زنجیر اتصال‌و رشته های مقاومت مجاهدین پاره‌شده وازهم پاشیده شده بود. اتصال‌حلقه‌های‌مزبور محتاج یك‌رخنه وفتح وپیروزی مجاهدین‌درنیروی رحیمخان بود نقشه این‌پیروزی دردست ترسیم بود که در گفتار زیرموضوع آشکار خواهد شد .

گفتار هفتاد و سوم

کشته شدن یوز باشی غلامعلی پیشکار رحیمخان

در گفتارهای بالا بطور اختصار یوز باشی غلامعلی وماموریتهای او شرح داده شد . درهمان ایامی که مجاهدین مشغول ترسیم نقشه یك پیروزی بزرگی بوده اند بانجمن حقیقت خبر میرسد که یوز باشی غلامعلی از باغ شمال بمنزلش آمده است بدون فوت وقت صبح زود قبل از روشن شدن هوا اطراف منزل یوز باشی غلامعلی را محاصره وپس از دوساعت جنك اورا گرفتار کردند . دراین جنك پسرهای جوان او ونوکرها وغیره همگی فرار نمودند ولی این پیر مرد هفتاد ساله دو ساعت از خود دفاع میکرد وپس از تمام شدن فشنك گرفتار گردید .

اینجانب مشاهدات خودم را بطریق زیر مینگارم :

مطابق معمول، گروه گشتی فدائیان حرکت وپس از عبور از بازار چه صفی وقتیکه واردخیابان راسته ارمنستان شدیم درمقابل خودصف تفنگچیها را دردوصف مشاهده کردیم که بما اخطار ایست دادند پس از اینکه این دودسته با دادن علامت همدیگررا شناختند ونزدیك شدند دیدم مجاهدین چهار قسمت تقسیم شده ویوز باشی غلامعلی در میان اینهاست هنوز قطارهای فشنگ را از اونگرفته بودند و از خالی بودن قطارها معلوم بود که این پیرمرد ازخود مدافعه کرده وجنگیده وتافشنك داشته است سرتسلیم فرود نیاورده است باوجود اینکه چهره وریش سفید او پر از گرد و غبار بود وبدون تردید میدانست که اورا با این تشریفات مرك آور ومواظبت وصف ناپذیر برسر میز مهمانی نمیبرند و مطلقا مرك در انتظاراوست ولی ابدا خم بابرو نیاورده مثل شیرنر در وسط مجاهدین راست راست راه میرفت . مجاهدین از ترس هجوم سواره های رحیم خان ونجات او از مسیر حرکت خود کسی را اجازه عبور نمیدادند واحتمال میدادند که خبر دستگیری رحیم خان عکس العمل شدیدی ایجاد

خواهد کرد و چون عدهٔ گشتیها کم بود لهذا ما را نگذاشتند بسمت چرنداب برویم. بنابراین گروه ماهم با گروه مذکور یکی شده و بطرف امیر خیز روان شدیم مـن مدتی که‌درحال حرکت بودیم کاملا مواظب یوز باشی غلامعلی بودم این مردطوری باعظمت و ابهت و کبر و غرور راه میرفت چنین مینمود که اورا برای اشغال‌صندلی فرمانفرمائی میبردند من‌یقین کردم درموقع دستگیر شدن‌هم به احدی التماس‌نکرده بود وقتیکه سرخیابان معروف (چست دوزان)رسیدم‌فرمان ایست دادند ، حسن‌نامی که مردی تنومند پردل و جنگجـو بود و اورا همواره همراه ستار خان می‌دیدم به یوز باشی غلامعلی گفت ازاین دقیقه شما آزادید هرجا که میخواهید بروید .یوز باشی غلامعلی که سرد و گرم روزگار را دیده و دارای تجربیات فراوانـی بود فهمید که معنای این آزادی چیست بدون اینکه‌خودش را ببازد باکمال وقار ومتانت گفت‌شما بمن قول دادید که مرا زنده نزد ستارخان ببرید وحالا قول خودتان را نشکنیدومرا دراینجا نکشید .

ولی حسن تکرار کرد که ما شما را نمیکشیم وکاری هم با شما نداریم اگـر شما همانطور راست بروید بمنزل سردار ملـی خواهید رسید . دراین اثنا عباسعلی معروف به دمیرچی(که بعدهاباتفاق عباسعلی دیگر مرتکب‌قتل مرحوم شریف‌زاده شدند) مرا کنار کشیده گفت این مرد را خواهند کشت ولـی بیائید ما ازاینجـا دور بشویم تا فردا ما را قاتل معرفی نکنند .

توضیح اینکه ازچند سال باینطرف میان طایفه یوز باشی غلامعلی و عباسعلی هم چشمی و رقابت بوده و دائما مشاجرات و زد وخورد پیش میآمد بنا به پیشنهـاد عباسعلی ما تاکناررود خانه میدان‌چائی رفته و درآنجا ایستاده بودیم که صدای‌تیرها شنیده شد ، این بود عاقبت یوزباشی غلامعلی که در واقـع مؤثر ترین عضو اردوی رحیم خان چلبیانلو بود . با کشته شدن یوز باشی غلامعلی بنیان سازمان رحیم خان سست گردیده وبعداً خواهیم دید چگونه بسرعت متلاشی شد .

گفتار هفتاد و چهارم

رحیم‌خان‌را چگونه از باغ شمال بیرون کردند

ورود رحیمخان به تبریز هم از حیث نیروی جنگی وهم از حیث سیاسی برای آزادیخواهان مشئوم بودچنانکه تأثیرسیاسی ورود او بود که مجاهدین درچندمحله اسلحه را زمین گذاشته وساکت شدند.

رحیم خان اگر درعالم سیاست‌مهارتی داشت وباصبر وحوصله وتدبیرمقاصد مشئوم خـود را بانجام میرساند آزادی و مشروطیت ایـران از بین رفته بود ولی خوشبختانه درسیاست خیلی ناشی بود از یکطرف سواران او در خیابانهای تبریز دست بقتل وغارت زدند ازطرف دیگردستگیری نخبهٔ آزادیخواهان را شرط‌امنیت تبریز قرار داده بود. این بود که درمدت قلیلی افکار اورا تشخیص دادند و چون کلیهٔ کارهای‌سیاسی واداری اورایوزباشی غلامعلی‌اداره میکرد گرفتاری‌وتیرباران شدن او بزرگترین شکست برای اومحسوب میشد.

یکی از سردسته های اردوی رحیمخان که گرفتار شده بود دربازرسی اظهار کرده بود که خبر تیرباران شدن یوزباشی غلامعلی، سردار نصرت (رحیمخان) را سخت متأثر کرده بود و دستها را بعلامت تأسف بهم سائیده و گفته بود حیف شد حیف شد.

رحیم خان از یکطـرف خیلی مغرور و خود پسند و از طـرف دیگر خیلی زمخت وبی‌سیاست بود فرضاً ازیکطرف در اکثر سرگذرهای تبریز سوار گذاشته بود که اسلحه مـردم را بگیرند از طرف دیگر برای اطراف بـاغ شمال که محل اردوگاه او بود پاسدار معین نکرده بود این بـی تجربگیها جزو عوامل شکست رحیمخان بود. از طرف دیگر بـرگشت افکار عمومی علیه رحیمخان ودلجوئی بازماندگان و مالداران ازمجاهدین زمینه را برای مغلوبیت رحیمخان آمـاده کرده

بود در این میان بعضی از رهبران قوم جلساتی تشکیل دادند و برای بیرون کردن رحیمخان بشور ومطالعه پرداختند موضوعی کـه مجاهدین را دچار تردید کرده‌بود وضع ابهام آمیز مجاهدین خیابان بود اینها یك حال انتظار بخود گرفته بودند ودر اطراف او افکار و نظریات مختلفی‌موجود بود. بعضیهاعقیده داشتند که‌اگر درعمل تهییج وتشجیع مجاهدین‌خیابان غفلت بشود بعید نیست که گول دولتیان‌را بخورندو بآنها ملحق بشوند وبرای جلوگیری از این موضوع هر روز عـده ای از مطلعین ازقبیل مرحوم میرعلی اکبر سراج‌ومیر کریم ومیرزا ابراهیم قند فروش‌وبعضی از نمایندگان انجمن ایالتی پیش باقرخان وسردسته مجاهدین او رفته وآنها را بکمك مجاهدین دعوت میکردند.

باقرخان از ایستادگی وابراز رشادت ستارخان تکان خورده و از کرده خود پشیمان شده بود. شور وهیجان عمومی علیه رحیمخان هم این پشیمانی راصد چندان کرده بود. وقتیکه نقشه هجوم بباغ شمال را با او در میان گذاشتند فوراً موافقت کرد وقول داد که درحمله شرکت بکند. مجاهدین داوطلب اجتماع ودستورالعمل لازم را استماع کردند خلاصه این دستورالعمل بدین قرار بود.

فدائیان بهر وسیله که هست باید درسه سمت باغ شمال در محلهائی کـه نظر دقت سواره‌های رحیمخان راجلب نکندپنهان شده ویکساعت بظهرمانده خودشانرا بپشت دیوارهای باغ رسانده وهجوم را آغاز بکنند مطابق این نقشه سمت جنوب باغ شمال که رو ببیابان بودآزاد میماند. آزاد ماندن این سمت بدین جهت‌پیش‌بینی شده بود که‌برحیمخان راه فرار بدهند این‌تدبیر بسیار عاقلانه‌بود زیرا تعدادسوارهای رحیمخان را هفت‌هزار نفرمی گفتند واین‌عده راه فراری نداشتند وناچاربایستادگی وجنك میشدند و بدون تردید فتح وظفر باآنها بود زیرا عده مجاهدین بیش ازصد نفر نبودند. حسن تصادف اکثرخیابانهای اطراف باغ شمال بلند تراز کف باغ‌بود وخود اینهم کمك بزرگی بمجاهدین بود زیرا مجاهدین درپناه دیوارها بودند ولـی سواره ها اکثر دروسط باغ بودند!

سرساعت هجوم‌فرا رسید درحالی که‌اردوی‌رحیمخان با کمال فراغت‌واطمینان مشغول استراحت ویا تهیه‌نهار بودند که یکمرتبه ازسه طرف باغ تیراندازی‌شروع

شد . افراد رحیمخان در همان وهلهٔ اول طوری خودشان را گم کردند که فرصت مدافعه و جنك را پیدا نکردند اینها نمی‌توانستند درپشت دیوارها تعداد مجاهدین‌را را ببینند چنانکه از بازپرسی اسیران معلوم گردید ، اینها تصور کرده بودند که کلیه مردان تبریز جهاد نموده و آنها را محاصره کرده اند این عده بطوری غافلگیر شده بودند که فرصت اینرا پیدا نکردند که اسب خودشانرا زین کرده وفرار بکنندعده زیادی تسلیم واسیرشدند چندین هزار تفنك ومقدار زیادی فشنك ولوازم‌دیگرجنك بدست آزادیخواهان افتادیکی از مجاهدین که وارد باغ شده بود میگفت یکی از سواران‌ازرفیقش پرسید که درب خروج کدام سمت است ورفیقش با خشم پاسخ داد که حالا وقت سئوال نیست وقت فراراست .

بنظر اینجانب این‌جنك وهمچنین جنك‌بااردوی ما کو ازنقطه‌نظرفنون‌جنگی قابل مطالعه واستفاده است. نگارنده نمی‌دانم نقشه حمله را چه اشخاصی‌تهیه کرده بودند ولی نتیجه‌آن نشان داد که هم نقشه صحیح بوده وهم خوب اجرا کردند .

ما می‌بینیم درنتیجه این تدبیر وابراز رشادت خطر رحیمخان که‌خطرآزادی ومشروطیت بود ریشه کن شد ازمجاهدین چند نفر کشته وزخمی شدند ولی تلفات رحیمخان بعلت نداشتن پناهگاه دروسط باغ بچند صد نفر میرسید .

مغلوبیت رحیمخان‌بهترین تسلیت بازماندگان کسانی‌بود که دردست‌سواره‌های این مرد خشن وخونخوار شهید شده بودند .

این فتح وظفرآزادیخواهان احساسات مشروطه خواهی مردم را تقویت کرد. مغلوبیت هفت هزار سواره و سرباز در دست عده قلیلی مجاهدین ثابت کرد که تشکیلات حکومت مستبد وخودخواه محمد علیشاه چقدر سست و بی‌اساس‌و بی‌بنیان بوده است . این بود خلاصه تفصیل فرار لشگر رحیم خان ازباغ شمال تبریز.

گفتار هفتاد و پنجم

شهادت مرحوم شریف زاده

مرحوم شریف زاده یکی از دوستان آقای تقی زاده بود و قبل از جنبش مشروطه باهم تبادل نظر میکردند و بعد از انقلاب هم مرحوم یکی از بیرقداران انقلاب مشروطه در آذربایجان بود. اینجانب اولین نطق این مرحوم را درسربازخانه شنیدم این نطق راروزی ایراد نمود که درسربازخانه دفتری باز کرده واسامی داوطلبان راجهت اعزام بطهران مینوشت.

نطقهای مرحوم اکثر مهیج وتند بود وروزیکه در مسجد صمصام خان نطق کرد کلمات تندی نسبت بمجاهدین گفت اگرچه مقصود از این نطق تهییج وتشویق مجاهدین بود ولی دراحساسات پر جوش وخروش مجاهدین تاثیر نا مطلوبی بخشید بطوریکه مرحوم مشهدی محمد صادق خان رئیس مجاهدین چرنداب گفته های اورا بالحن تهدیدآمیزی رد کرد ومرحوم حاج محمد میراب رئیس مجاهدین لیلاباد نیز پاسخی داده وازلحن شریف زاده گله کرد،دراین بین رهبران آزادی سعی کردند که تاثیروعصبانیت مجاهدین را زایل بکنند ولی از حیث نتیجه معلوم شد که متاسفانه این اقدامات بنتیجه نرسیدباین معنی که روزی مرحوم شریف زاده ازسفارت فرانسه بیرون آمده گویا بطرف مسجد صمصام خان در حرکت بوده است. در این اثنا عباسعلی معروف به دمرچی با عباسعلی معروف بتاجر شاگرد که هر دو از ششلول بندهای معروف وازصف مجاهدین رشید بودند درحال مستی شریف زاده را دیده و در نتیجه تاثیریکه از گفته های او برایشان تولید شده بود قادر بجلوگیری نشده مرحوم شریف زاده را هدف تیر قرار دادند بدینوسیله یك مرد آزادیخواه و میهن پرست وبا اطلاع بشهادت رسید. از طرف دیگر عباسعلی ها که این اقدام راخدمت پنداشته وانجام داده بودند بزودی باشتباه خود پی برده وازترس مجازات پنهان شدند.

اگرچه شایع شد که اینها را انجمن اسلامیه اغفال کرده و باینکار وادار کرده بودند و حتی گفتند پس از ارتکاب این قتل بمحله شتربان فرار کرده‌اند ولی چند روز دیگر اینها در زیر توپ مرحوم‌ستارخان پناهنده شده وازخطای خود اظهار ندامت کردندومعلوم شد که این شایعات صحیح‌نبوده‌است، ستارخان‌قضاوت را برای اعضای انجمن ایالتی ورهبران آزادی محول کرد، وآنان این عمل را قابل مجازات تشخیص داده و عقیده داشتند اگر قاتلین مجازات نشوند ممکن است حیات اشخاص مطلع و دانشمند و آزادیخواه دچار خطر بشود و مطابق رأی نمایندگان و رهبران هر دو عباسعلی را در همانساعت وهمانجا که شریف زاده را کشته بودند. تیر باران کردند و بدین‌ترتیب در نتیجه ادای‌چند لفظی از کلمات نارساسه نفرازآزادیخواهان حقیقی ومفیداز بین رفتند درراس مامورین اجرای این حکم‌حسن آقا معروف بقفقازی که با عباسعلی دمرچی همسایه ودوست ورفیق بود، قرار گرفته بودوخود مرحوم حسن آقا نیز که‌یك آزادیخواه رشید وشیردل وجنك آور بود با مرحوم باقرخان‌سالار ملی‌از طرف اکراد نامردانه شهید گردید.



فصل دهم

گفتار هفتاد و ششم

درب انجمن اسلامیه بسته شد

در تاریخ ۱۷ رمضان ۱۳۲۶ این آشیانه فساد بطور ابد برچیده شد

چنانکه در گفتار دیگر مذکور شد با ورود رحیم خان سردار نصرت بباغ شمال تبریز قسمتی از نقشه عین‌الدوله که ماهرانه ترسیم شده بود عملی شده ومیزان نیروی دولتی بحد اعلای خود رسیده بود ، عین‌الدوله میدانست که تبریزیان صمدخان شجاع الدوله و شکرالله خان شجاع نظام و قزاقهای تهران و سربازان قزوین و تفنگچیهای محلات شتربان و سرخاب را خوب می‌شناسند و اهمیتی برای آنها قائل نیستند ولی سواره‌های رحیم‌خان همه وقت شهرتی داشته وممکنست باورود آنها به باغ شمال ترس وواهمه در ارکان رشادت مجاهدین واردبشود، این پیش بینی او صحیح بوده‌است چنانکه دیدیم ورود رحیم خان بباغ شمال آزادی خواهان راسخت مرعوب کردولی خدا خواسته بود که یك نفر قره داغی دیگر بنام ستارخان در مقابل رحیم‌خان قره داغی قد علم کرده وحریف خودرا منکوب نمایدا گرچه پس ازمغلوبیت رحیم‌خان دولتیان سخت کوشیدند که این مغلوبیت را تلافی بکنند ولی هیچگونه موفقیتی حاصل نکردند .

درنتیجه همان عدم موفقیت متنفذین انجمن اسلامیه ازعدم پیشرفت خودنگران شده تلگرافاً شکایاتی ازفرماندهان قوای دولتی مخابره کردند،جهت نمونه تلگراف میرهاشم را بتهران عیناً نقل می کنیم .

تهران - توسط جناب مستطاب اکرام اعظم آقای سپهسالار امیرجنگ دام اجلاله العالی
وضع شهر کماکان السابق اشرار ازسنگرهای خودشان و ارك در تیرو توپ اندازی

کوتاهی ندارند از این طرف هم معارضه بمثل میشود با این وضع بی ترتیب گویا تصفیه امور امکان ندارد نه حاکمی با کفایتی و نه وزیر لشگر یا سیاسی ازهمه بدتر اطوار نا ملایم این دو نفر آقایان میباشد که ابداً از اعمال غرض و نفسانیت دست برنمی دارند .

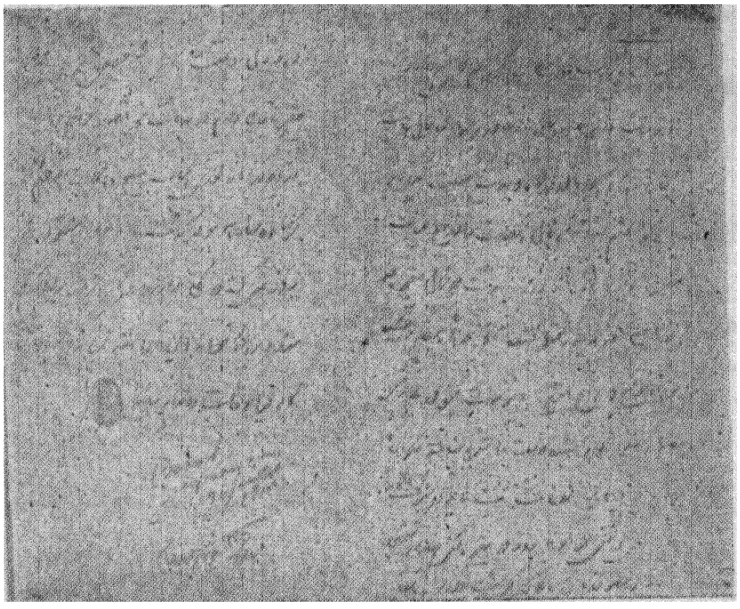

(عکس ۳۵) نمونه ای از نامه‌های علماء تبریز

ساعتی نیست که قرقه از دوستان را مغرض کند هر کسی بخیال خود اقدام میکند نه مصرف تنخواه معین است و نه ترتیبی در کار است احدی چه دوست چه دشمن جای امیدواری از ایشان ندارند تمامی استعداد محلتین حتی نان سوار ها و عموم توقعات بعهده دعاگو افتاده اهالی سرخاب بکلی و اغلب ناشی بواسطه حرکت ایشان از اسلامیه اعراض نموده خود دعاگو هم چندان تردد ندارم ولی از خارج مردم را بهر وسیله جمع و امیدوار می نماید تنخواه حواله شده را مال خود فرف کرده بطور دلخواه صرف میکند بشئونات ایشان برخوردن هم اقتضا ندارد تا حال سه مرتبه رشته کاررا بکلی جمع کرده تمامی امور تصفیه شده بود که بی کفایتی حکومت و اقدامات ناملایم آقایان مجدرا تغییرداد حالیکه غیر ازاینکه حاکم کافی واردوئی که درراه است برسند علاجی باین ترتیب بنظر نمیرسد لهذا اقامت دعاگو جز زحمت بی اثر و خون دل اثری نخواهد داشت استدعا ازدرگاه عالم پناه آنکه مرخص فرمایند چند روزی یا در نعمت آباد بدفع گلو گله که در موضع مرزی مانده بپردازد و با آنکه عازم زیارت آستان مقدس بوده باشد (میرهاشم الموسوی)

ضمناً از مضمون تلگرافات و مکاتباتی که درزیر چاپ میشود دو مطلب استنباط میشود

اول - اسلامیه نشینان می خواهند از فرصت استفاده و از محمد علیشاه پولی وصول کنند .

دوم - در نتیجه نگرانی از اوضاع پاشیده شده خود اختلاف نظر شدیدی بین خود استنباط می شود .

جناب مستطاب اجل اکرم آقای مشیر السلطنه و جناب مستطاب اجل اکرم آقای سپهسالار اعظم دامت شوکتها اضطرار و سختی کار بجسارت وسوء ادب ناچار میکند کار



(عکس ۳۶)خانه امام جمعه تبریز که سنگر نیروی ضد مشروطیت بود

باین بزرگی را که خونها در آن ریخته شده وخانها بغارت رفته ومعارف علماء ومحترمین از اهل و خانه بیخبر همه در معرض خطر در محله دیگر مانده بازیچه انگاشته میخواهید بیمایه بتعارف و تلگراف انجام بگیرد . تلگراف فرموده بودید اعلیحضرت همایونی تا یکروز خرج گذاشتن را حاضر ندوعلاوه بر بیست هزارتومان حاجی ابراهیم ده هزارتومان حواله ببانك شده است حاجی ابراهیم بحواله دولت چیزی نداده است، در اول امرهشت هزار تومان بشاهزاده مقتدرالدوله ووقت ورود دوهزار تومان بسردار داده وحالا مطالبه میکنند واقعه ایکه صدهزار تومان مخارج لازم دارد و در اینمدت ده هزار تومان از دولت رسیده است، عجب اینکه بجناب آقای میر هاشم تلگراف میشود ، ده هزار بمجتهد حواله شده این حواله کجا وکی است نداده چرا متهم میکنید ده هزاررا نیز مقتدرالدوله ندارد درد بیدرمان داده مجملا عرض میکند کارخیلی سخت واز بی پولی کار خبازخانه هم لنك وتفنك بی فشنك مانده ونوکر جواب داده وپی کار نمیرود اگر بفوریت معالجه نشود قوه خود داری نیز از دعاگویان ساقط وآنچه که نبایدبشود بدولت وشریعت وارد میشود وتلگراف بعرض راه بشود که اردوی بین راه درحرکت سرعت نمایند مجتهد ـ مهر (محمد حسن ابن محمدباقر)

☆☆☆

طهران

توسط حضرت مستطاب اشرف وزیر اعظم بخاکپای مبارك بندگان اعلیحضرت قدر قدرت ظل الهی ارواح العالمین فداه ـ دستخط فشنك هم رسید از توجه حضرت حجت عجل الله فرجه و در اقبال بیزوال شهر یاری ارواح العالمین فداه امیدوار است فردا عمل امیر خیز یکطرفی شود این اعیان که اینطور نمك بحرامی مینمایند تمامشان این دولت وزندگانی رااز نمك خواره گی دولت جمع ابن خائنین ولامذهبان مستحق اینست که تمام مالجات اینها ضبط خالصه بشود غلام خانه زادشکراله (مهر شجاع نظام) .

☆☆☆

طهران نمره ۱۶۳ ـ ۱۱۵ ـ ۱۴ ج ۲ ـ ۱۳۲۶

خدمت جناب مستطاب اجل اکرم آقای سپهسالاراعظم دامت شوکته ـ استعداد صوری کاملا موجود سردار نصرت وشجاع نظام درکارخود مجدلکن از بی پولی دست بسته ولیك تفنك ندارند فشنك دارند سوار وسرباز جیره میخواهد پی کار نمیرود اعتماد الدوله باعسار اعتذار میکند حاجی ابراهیم ازاسلامیه کناروکاری از او ساخته نیست گمرك ازوزیرخودسند میخواهد وچیزی نمیدهد مبلغی داعی وجناب مستطاب امام جمعه از بانك قرض کرده و باسلامیه دادیم دیگر قدرت نداریم اگر تنخواه مستعد بفوریت رسید امیدواریم انشاءالله تعالی کار بخوبی ختم شود والا بفضیحت ورسوائی خواهد کشید . صلاح مملکت خویش خسروان دانند ـ خادم الشرع حسن ـ خادم الشرع عبدالکریم (مهرحاجی میرزا حسن وحاجی میرزاعبدالکریم) در حاشیه این نامه نوشته شده عین خط وخاتم جناب آقای حاجی میرزاحسن آقا مجتهد وخاتم جناب امام جمعه است حر ره الداعی (مهر) که اینطور خوانده شد (بساله الغنی الوثق سلیمان ابن محمد عبدالرضا)

☆☆☆

طهران

توسط حضرت مستطاب اشرف سپهسالار اعظم وزیر جنگ مدظله بخاکپای مبارک بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری ارواح العالمین فداه ـ میرزا ابوالحسن حکیم نواده میرزا سلمان حکیم رئیس ومدرس تمام بابی‌ها بود گرفته دادم تیرباران نمودند ـ غلام‌خانه‌زاد شکرالله (مهر شجاع نظام)

☆☆☆

طهران

خاکپای مبارک ـ گویا امر ومقرر شده حاجی بخشعلیخان سر دهات رود بعد از تشکر از این مرحمت ملوکانه عرض میکند کار شهر ناتمام وحاجی‌خان در خدمتگذاری و جانفشانی طاق وجودش لازم است ودرهمه دهات آدم دارد دعاگویان بجهت اهمیت کار شهر نگاه داشته و استدعا میکنیم تا اتمام امر مرخص فرمایند در شهر مشغول خدمت باشد دعاگو حسن (مهر حاجی میرزا حسن)

☆☆☆

طهران

خاکپای مهر اعتلای اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه از نمک خوارگی ودولتخواهی دیگر طاقت طاق شده ناچار است که همه چیز را بی پرده بعرض برساند تبریز واطراف بکلی خراب وتمام شد شجاع نظام سفیه مرندی را قبله عالم ارواحنا فداه کاملا میشناسند دونفر عالم بیچاره را که از مقتضیات سیاسی و مملکت دارای بی اطلاعند آلت اجرای مقاصد فاسده ومنافع شخصیه قرارداده آنچه بایست نشود کردند هزار مرتبه دادوفریاد کرده واز دامن حضرات گرفتم وحتی از نمایندگان دول خارجه التماس وتملق کردم که نشستن حضرات آقایان دراسلامیه ودخالت بامور سیاسیه صحیح ووظیفه ایشان نیست عرایض غلامانه موقع قبول نیافت ده کرور بلکه متجاوز ضرروارده داخله وغیره است دیروز که تلگراف رافت امیز اعلیحضرت ظل‌الهی ارواحنافداه را فرستاده و مراحم ملوکانه بهمه ابلاغ و قدغن کردم که برحسب امر قدر قدرت همایونی تفنگ اندازی موقوف شود تمام سوارو سر کرده ها قبول واطاعت کرده غیر از شجاع نظام دو شب اقلا دو هزار تیر هوائی سر بام و توی منزل خود خالی کرده و تمام تبریز را بوحشت انداخته و حتی گلوله هوائی به منزل سردار نصرة آمده بپایه دیوار خورده بنمک اعلیحضرت قبله عالم قسم است هرگاه خانه و جان واهل وعیال غلام در راه خدمت دولتی واستقلال سلطنت برود ابداً واهمه ندارد و قابل مذاکره نمیداند ولی خرابی و ویرانی مملکت از حد گذشت تمام این کارها (یک سطر در عکس اصلی قیچی شده است) باز بنمک مبارک یادقسم میکند مخصوصاً سوء قصدی بجان غلام دارد که غفلتاً بوسیلهٔ ممکنه باقتل خانه‌زاداشوب دیگری علاوه بر انقلاب حاضره بیند از دانشاءالله بعد از چند روز دیگر که شاهزاده عین‌الدوله وارد میشود صدق عرایض غلام معلوم خواهد

شد تصریحاً عرض میکنم چه خانها چه مغازه ها و بازار ها بتاراج رفته ومیرود هروقت عرض باقایان کرده‌ام عوض اینکه عرایض مصلحانه را بمیزان عقل بسنجند وصلاح مملکت را در نظر بگیرند هزارگونه ناملایمات از خود آقایان ودیوانه مرندی شنیده‌ام روزی نیست که کاغذ های رسمی از نمایندگان دول خارجه میرسد ولی حضرات هیچ ملتفت این نکات نیستند کسی که باخیالات غلام همراه است سردار نصرت وجناب آقامیرهاشم است استدعای غلامانه دارم توجه عاجل فوری بفرمائید که مملکت زیاده از این ویران نشود خانه زاد منوچهر (مهرمنوچهر).

☆☆☆

تهران جواب

خدمت باشرافت جناب مستطاب اکرم اعظم آقای سپهسالار امیرجنك دام اجلاله العالی

اولا از مرحمت های جنابعالی نهایت امتنان داشته همواره ازدرگاه احدیت مسئلت مینماید که وجود مغتنم مستقل امثال انحضرت را از جمیع بلیات محفوظ دارد نمیدانید دراین مدت دوسال حقیر بچه بلاها مبتلا بوده وچه زحمتها کشیده تا کار بحمدالله باین مقام رسیده ودراین موقع که هیچ محتاج باین زحمات نبود از بی ترتیبی بعضی ها اینقدر طول کشیده و دولت را مشغول ساخته جگر انسان خون میشود این موقع نفسانیت نیست باید در پیشرفت کار ها و اتمام عمل کوشش نمود گمان نرود که حقیر با کسی معارضه شخصی داشته وخصوصاً بایشان کمال گرمیت دارم واقعاً دردل وعلت کار را عرض کرده وگرنه حقیر تاجان دارم درخدمت خود قصور نخواهم داشت ازدیروز باز طوری اسباب اصلاح واسکات فراهم آورده که انشاءالله بخوبی گذشت والا دعوی بیشتراز سه روز نمیکشد که بکلی دمار ازروزگار اشرار برآورد مشروط بر اینکه محرمانه ایشان را متنبه فرمائید که بدون مشاوره کاریرا دخالت و اقدام ننمایند (مهرهاشم الموسوی) (میرهاشم دوه‌چی)

☆☆☆

حضور مبارك بندگان اعلیحضرت شهریاری خلدالله سلطانه.

متدرجاً جلسات معاندین بیشتر میشود چند توپ دولتی تصاحب نموده و جنك دولتی میکنند تمام مالداران در محلات ایشان طوعا و کرها تنخواه بفراوانی میرسانند سه روز علی‌التوالی جنك بود بعمارت شاهزاده مقتدرالدوله هجوم آورده ونزدیك بود تاراج نمایند اگرچه سواران قره‌داغی ومرندی وتفنگچیان محله ایستادگی کرده ومخالفین راعقب نشانیدند و بالفعل غلبه و قوت در این طرف است لیکن از بی تنخواهی کار خیلی سخت و لنگ است چنانکه مکرر بعرض رسید توجه مخصوص فوری لازم است دعاگو محمد حسن (مهرآقایان حاجی میرزا محسن وحاجی میرزا حسن مجتهد).

☆☆☆

خاکپای مبارك سلطانی دام سلطانه

آقایان حسینبگلو و کریم‌خان دراهر با نصرالممالك بنای جنك گذاشته واغتشاش میکنند

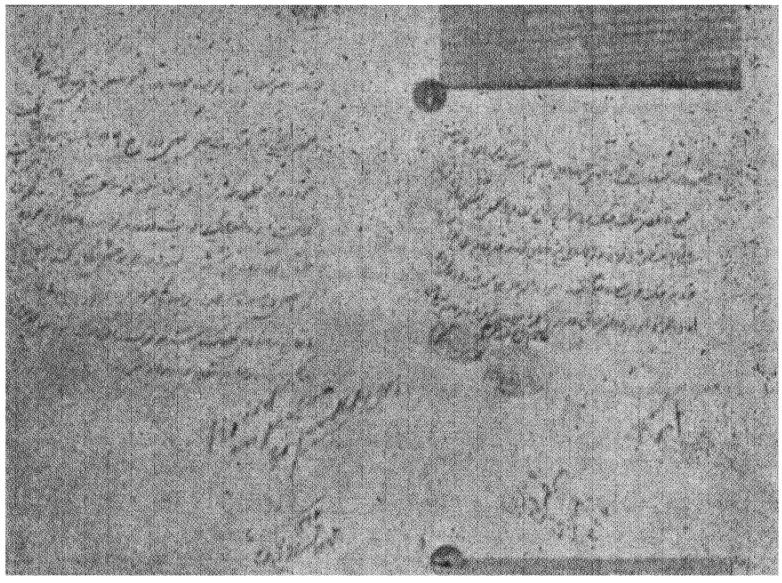

(عکس ۳۷) نمونه ای از نامه های علمای تبریز

سردار نصرت که در تبریز مشغول انجام خدمت بسیار مهم واز تکثیر سوار و سرباز ناچار است تقویت وآسوده کردن او ازهرجهت لازم است کار کریم‌خان و آقاجان در این موقع خیلی نامناسب وباعث جسارت اشرار تبریز وخیانت دولت است قدغن اکید وتهدید وسخت لازم است که مشارالیها ترك هرزگی نمایند تاسردار نصرت باسودگی کار تبریز را صورت دهد- دعاگو عبدالکریم- دعاگوحسن

(مهرحاجی میرزا حسن وحاجی میراکریم مجتهد)

☆☆☆

حضور جناب مستطاب اجل اکرم آقای سپهسالار اعظم داشت شوکته

امروز روز شنبه صبح تا عصر تنك جنك بود سواران شجاع نظام با جمعی از تفنگچیان شتربان، نایب کاظم نایب حسن‌خان شتربانی جدکامل وفتح نمایان کردند ضرغام نظام باسواران خود نیز جنك خوب نمود و خیلی جلو رفتند امروز با میر خیز خیلی سخت روز بود حاجی موسی‌خان هجوانی امروز درهنرطاق ومرندیها عموماً خیلی جای تحسین بودند- خادم الشرع حسن- خادم‌الشرع عبدالکریم (مهرحاجی میرزاعبدالکریم وحاجی میرزا حسن‌مجتهد)

☆☆☆

تهران

توسط حضرت مستطاب اشرف سپهسالار اعظم مدظله بخاکپای مبارك بندگان اعلیحضرت قدرقدرت ظل‌الهی ارواح العالمین‌فداه- دیروزخیلی شکست خورده‌اند بطوریکه امروز که چهارشنبه دوساعت بغروب مانده مثل این است که نیست ونابود شده یك راپورت آوردند که ستارنا بکارهم مرده چون غسال آورده‌اند چشمش را بسته‌اند که به نعش نگاه نکنند احتمال هست که اصل داشته باشد بعد از رسیدگی بعرض میرسانم از اقبال بی‌زوال تا

حال نه صدای تفنك هست نه توپ. راپورت امروز همین بود بعرض خاکپای مبارك میرسانند.
غلام خان زاد شکرالله (مهرشجاع نظام)

☆☆☆

توسط حضرتمستطاب اشرف آقای وزیراعظم و سپهسالار اعظم مدظلها بخاکپای مبارك بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شهریار ظل الهی ارواح العالمین فداه
امروز سه شنبه بازاز محله‌ها جمع شده بمغازه ها یورش آوردند سوار قراجه داغ و حشمت لشکرو فوج ایلات که در مغازه‌ها بودند اهالی محله‌ها بانها رو اورده فوج وسوارها فرار کرده مغازه ها را تصاحب نموده بودند دیگر طاقت در غلام نمانده خود غلام بسنگر رفته که نزدیکی مغازه بود وحاجی موسی خان وعباس خان و مظفرسلطان باسوار بجنك آنها فرستاده و دلیرانه شلیك نمودیم فوراً شانزده نفر از اهالی آنها کشته و فرار داده نیز مغازه ها را تصاحب نمودیم چهارو پنج نفر ازسرباز وسوار قراجه داغ هم آنها مقتول کردندلیکن آبروی دولت را بردند سوار قراجه داغ تمام مغازه ها را داغون نمودند بدیهی است راپورت امروز را خیر خواهان دولت صدقا بعرض خاکپای مبارك میرسانند غلام خانه زاد شکرالله (مهر شجاع نظام)

این قبیل تلگرافات هم بنتیجه نرسیده و وقتیکه اسلامیه نشینها نقشه های خودرا برآب می بینند ازترس اینکه مبادا بدست مجاهدین بیفتند تصمیم به تخلیه انجمن اسلامیه و ترك تبریز میگیرند. میرهاشم بطرف تهران حرکت میکند حاجی میرزا حسن و امام جمعه تبریز و حاجی میر مناف و سایر پیشروان مستبد بطرف دهات یاسمنج حرکت کرده ومثل سابق درآنجاها ساکن میشوند. تفنگداران و جنگجویان محله های شتربان وسرخاب هم باستثنای عده قلیلی که به مجاهدین تسلیم شدند بقوای عین الدوله ملحق میشوند، در تاریخ ۱۷ ماه رمضان ۱۳۲۶ قمری نصف شب بود که خبر فرار اسلامیه نشینها به انجمن ایالتی و به انجمن حقیقت و به سردارملی رسید مژده فرار آنها باندازه مسرت بخش بود که مجاهدین دسته دسته در خیابانها صف بسته و شادمانی میکردند، درتمام خانه های مردم جشنی گرفته شد درعین حالیکه شکم مردم گرسنه بود بیکاری و فقرو بیچارگی آنانرا بجان آورده بود شکرخدا را بجا می آوردند. فرار صف اردوی استبداد از شهر بزرگترین فتح مجاهدین محسوب میشد؛ در ایران جنگهای داخلی بسیار اتفاق افتاده ولی جنك تبریز در نحوه خود بی نظیر بوده است. اگر نقشه شهر تبریز رادر روزهای محاصره مرحوم ستارخان تماشا بکنیم می فهمیم کلیه محلات شهر در دست دولتیان افتاده بود فقط یك قسمت

کوچکی ازمحلهٔ امیرخیز دردست مجاهدین باقیمانده بود و هرساعت انتظارمیرفت آنجا هم بدست مستبدین بیفتد اگرتعدادنفرات راهم مقایسه کنیم می بینیم نسبت دولتیان بمجاهدین اقلا یك بربیست بوده است . اگرحمایت روسها راهم بحساب بیاوریم آنوقت است که باید فتوحات مجاهدین را کار خارق العادهٔ بنامیم .

روانشناسان میگویند فرق مرده وزنده ، داشتن یأس ویا امید استولی غالباً این فلسفه هم درست درنمیآید چنانکه در این جنك بـا اینکه دولتیان امید فراوان بفتح وفیروزی داشتند ولی آزادی خواهان فقط برای حفظ جان سکنهٔ محلاتی که سپردهٔ دست آنها بود میکوشیدند معهذا پیروزی با آزادیخواهان گردید .

وقتیکه انسان درست فکر میکند و در یکطرف افراد نیروی دولتی را از قبیل قزاق ها وسربازان ولوطیها وفراشها و نظایر آنها را مجسم میکند و صفوف مذکور راکه سالهای سال درجنك وقتل وغارت ورزیده شده بودند ومیشود گفت برای آشوب وجنك وکار آزموده شده بودند بنظر می آورد ودر طرف دیگردرصف مقابل کسانی می بیند که نوددرصد ازطبقه کاسب کار وصنعتگر و کارگر وبرزگر وعده قلیلی هم جوانان تحصیل کرده ویا تاجر بوده اند واین گروه قبل از انقلاب مشروطه از دیدن تفنك وتماشای هیکل فراش بخود می لرزیدند علاوه برهمه اینها نیروی استبداد درمیان پول وناز ونعمت می غلطیدند درحالی که مجاهدین وآزادی خواهان با نداشتن اعتبارهزینه جنگی باتنگدستی وگرسنگی وبیچارگی وبی پناهی دست بگریبان بودند بااین مقایسه ها ودرنظر گرفتن سایراوضاع واحوال شایسته است که فتح آزادی خواهان را یکی ازشگفتی های انقلابات آزادی ایران محسوب کرد .

گفتار هفتاد و هفتم

آزادیخواهان تشکیلات میدهند

پس ازوصول این فتح و پیروزی لازم بـود ادارات دولتی از روی تشکیلات صحیح تأسیس شود. اگرچه این ادارات قبل ازهجوم مستبدین به تبریز هم موجود بود ولی این دفعه این ادارات صحیح‌تر و کاملتر تشکیل شد از آن جمله شهرداری و شهربـانی و دادگستری و ژاندار مری کاملتر تشکیل گـردید در این تشکیلات برخلاف سابق از مجاهدین و فدائیان و رهبران آزادی استخدام شدند. مرحـوم سالار مؤید برای ریاست وصاحب جم جهت معاونت شهربانی انتخاب شدند.

از سردسته های مجاهدین مرحوم محمد عمو اوغلی، میرعلی اکبر، نایب محمدآقا، یوزباشی تقی، مشهدی محمد علی‌خان، کدخدا و یاسر کلانتر انتخاب شدند. معاونین وافسران هم به نسبت ابراز شایستگی ازمیان مجاهدین انتخاب شدند. واینجانب‌هم جزو افسران شهربانی بودم.

مرحوم محمد صادق خان که از زانو تیرخورده و درنتیجه متلاشی شدن کاسه زانو باچوبهای زیربغلی‌راه میرفت و بعبارت دیگر این مرد رشید و شیردل علیل و زمین گیر شد برای ریاست کل زندان انتخاب گردید.

مرحوم اسدآقا که یك چشمش را درجنك از دست داده بود با میر علی اکبر پسر میرنصیر با جودانی ریاست نظمیه انتخاب شده بودند.

درهمان ایام دروس شبانه برای کلیه افسران‌شهربانی‌مقرر گردید وتصدی‌این عمل بااینجانب بود.

این اقدام بسیار مهم بعضی‌ازسر دسته‌ها را عصبانی کرده‌ومدتها از کینه‌توزی نسبت بمتصدیان دست بردار نبودند با وصف این عده ای توانستند درس خوانده و با سواد شوند.



(عکس۳۸) اجلال الملك نایب الحکومه با حاجی محتشم السلطنه وافسران روس

گفتار هفتاد و هشتم

پرده ها بالا میرود و از پشت پرده چهره خارجیها مشاهده میشود

پس ازاین فتح و پیروزی و اظهارشادکامی مجاهدین، بار دیگر درافق سیاسی و جنگی ابرهای تیره وضخیمی مشاهده شد. باوجود کمی خواربار جهت ساکنین تبریز، اتباع خارجی دچار مضیقه نبوده و همه گونه وسایل برای تهیه آذوقه برای آنها موجود بود باوصف این بارها میللر کنسول روس کمیابی خواربار وعدم امنیت را نسبت باتباع روس در تبریز بهانه کرده ولزوم ورود سربازان را به تبریز تذکرداده بود و بالاخره درهمان ایام که بکلی از پیروزی دولتیان مأیوس شده بود طی نامه‌ای شرایط سنگینی پیشنهاد ونوشته بود اگر تا پانزده روز مواد و شرایط پیشنهادی را قبول نکنند سربازان روسی برای حفظ جان اتباع روسی به تبریز وارد شهرخواهند شد. این نامه آزادی خواهان راسخت متأثر کرد نمایندگان انجمن ایالتی که در رأس آنها آقای سید حسن تقی‌زاده بود با حضور مرحوم ستارخان و باقر خان و سایر زعمای قوم جلسه طولانی تشکیل داده وبشور پرداختند. بخاطر دارم آقای تقی‌زاده عقیده داشت که باید باین نامه پاسخ شایسته وحسابی داده شود تا مبادا در نتیجهٔ عدم دقت بدست روسها بهانه داده شود. ولی مرحوم باقر خان اخطار کنسول روس را قابل اهمیت ندانسته وپاسخ داد که روسهاسرباز وارد نخواهند کرد وصدور این نامه پولتوق است (یعنی پولتیك است) وجلسه بدون نتیجه خاتمه یافت. بعد از منقضی شدن موعد خبر رسید که سربازان روسی ازسرحدجلفا واردخاك ایران شده‌اند. بعد از آنهمه پیروزیهای مجاهدین با دخالت بیگانگان ورق برگشت. برای اشخاص بصیر جای تردید نبود که ورود سربازان روس برای دستگیری رؤسای آزادی خواهان میباشد.

با ظهور این ادبار روز های سخت و ساعات هولناك مجدداً در تبریز شروع

شد . زعمای قوم برای جلوگیری از تماس بیگانه که مبادا موجب بهانه بشود در شهبندر خانه عثمانی بست نشستند از طرف دیگر سربازان بیگانه بدون رعایت قوانین بین‌المللی وارد تبریزشده ، سرودگویان وهلهله کنان که بیشتر برای‌مرعوب کردن‌مجاهدین بعمل میآمد گردش‌می کردند .

مردم تبریز که تا دیروز ازسواره ها وسربازان خودی زجر و شکنجه دیده بودند ، امروز با تجاوز سربازان خارجی مواجه شدند .

مردمان غیرتمندی که درخیابانها باسربازان بیگانه روبرو شدند دست جلوی چشمان خود گذاشته و از دیدن آنها ابراز تنفر می کردند . وقتی که صدای سرود آنها بلند میشد درو پنجره های ساختمانها بسته شده و مردم خیابان را ترك وبدین وسیله ازحضور سربازان بیگانه ابراز انزجار میکردند .

نیروی بیگانه هم وقاحت ووحشیگری را بیش ازحد تصور نمایش‌می‌دادند . در کوچه وخیابان دست خودشان را با آب دهن خیس کرده و بگردن ملاها زده و خنده کنان به زبان ترکی می گفتند (نجس دگل) . چادر زنها را ازسر گرفته و می‌خندیدند! خوردنی ها را ازطبق دستفروشان و ازدکان بقالها می‌قاپیدند. اسلحه مأمورینی که دارای لباس رسمی بودند از دست آنها می گرفتند و اولین کسی که‌در دست آنها گرفتار شد نگارنده بود و شرح واقعه بدین قرار است :

روزی طرف غروب از شه بندرخانه بیرون آمده از بازارچه مستشار بطرف بازارچه میار میار روان شدم ناگهان با یك دسته سالدات مواجه و تا خواستم راه چاره پیدا کنم چندین صد نفر سرباز اطراف ما را محاصره کرده و موضع گرفتند. باوجود اینکه دارای لباس رسمی و سردوشی بوده و ده نفر نظمیه (پاسبان) پشت سرمن بودند وطبق دستورات محرمانه از زد و خورد با آنان اجتناب داشتیم معهذا ما را گرفتار وبکلوپ‌خودشان که درآن نزدیکی‌بود برده وپس ازچند ساعت براثر اقدامات مرحوم اجلال الملك ما را آزاد کردند .

خاطر دارم بعناوین مختلف مثلا سیم کشی تلفن وتلگراف ، بدون دادن خبر

قبلی بخانه وپشت بام منازل مردم وارد شده وتولید وحشت میکردند مسلم بود که این عملیات برای تولید عصبانیت و بالاخره تولید بهانه بود . بارها شخصاً مشاهده کردم گروهانی از سربازان بیگانه سرود گویان از خیابانی رد میشدند وقتیکه ستار خان باتفاق عده سواران نمایان می شدند صف سربازان روسی بهم خورده و سر بازان با وحشت فوق التصور فرار کرده و در پس کوچه ها پنهان میشدند و در همچو پیش آمد هائی مرحوم سردار خنده اش می گرفت .



گفتار هفتاد و نهم

در کشتی نشسته چشم کشتیبان را کور میکنید

در این ایام نگارنده در کلانتری مهاد مهین بودم. اظهار انزجار مـردم و مخصوصا آه وناله بعضی از زنها بآتش درونی مجاهدین دامن میزد. گاهی شدت تأثر وغیرتمندی جوانان را طوری مست میکرد که سر از پا نمی شناختند. از آن جمله بود اقدام بگرفتن تفنگ های سربازان بیگانه: نفرات نظمیه که از مجاهدین انتخاب شده و روحیات میهن پرستی آنها مشهور بود با دستور و راهنمائی یکی از افسران کلانتری ارمنستان که ازذکرنام اومعذورم دست باقدام عجیبی زدند. سربازان روسها که در گـذرگاهها گماشته شده بودند سه دسته بودند، گروهی از آنها در نصف شب خوابشان میبرد که چندان اشکالی نداشت و گروه دیگر گرسنه بودند وعلاقهٔ زیادی باجرای مأموریت خود نداشته وممکن بود درمقابل مقداری کشمش ویاخوردنی دیگر تسلیم بشوند ولی یکعده دیگرهم بودند که هیچگونه امیدی بگرفتاری آنها ملحوظ نبود. بهر صورت مطابق تعلیمات نصف شب شروع باجرای نقشه و جمـع آوری تفنگ های سربازان شد و در عرض چند ساعت انبار ذغال خانه قلعه بیگی که کلانتر مهاد مهین بود پر ازتفنگ شد. شب پرآشوب وپرخطری بود. اگر در اجرای نقشه هول انگیز کمترین اشتباه رخ می داد، زد و خورد بین نیروی بیگانه و مجاهدین حتمی بود ولی نقشه با موفقیت انجام گرفت. صبح زود از اداره نظمیه تلفن شده و در اطراف واقعه پرسش کردند عامل نقشه خودش را معرفی کرد. مرحوم اجلال الملك در این ایام نایب الایاله بود افسرخاطی را احضار کرده طرز جمع آوری تفنگ هارا توضیح خواست وپاسخ کافی شنید. مرحوم اجلال الملك فوراً دستور توقیف صادر کرد چند ساعت طول نکشید افسرخاطی را بکنسولخانه روس روانه کردند دادگاه نظامی تشکیل شد میلار کنسول روس ومرحوم اجلال الملك وژنرال فرمانده قوای

روسی و چند نفر افسر دیگر و حاجی محمدخان رئیس بازرسی شهربانی حضور داشتند میللر که تا آن روز اکثر اوقات در سلام کردن بافسر متهم سبقت میکرد و همه‌وقت با مهربانی فوق العاده احوال پرسی میکرد امروز ابداً اظهار آشنائی نکرد. افسر متهم در باز پرسی بعمل خود اعتراف کرد اگرچه نمایندگان اداره نظمیه از کثرت تعجب وشاید ترس سرخ شده بودند ولی مرحوم اجلال الملك ازشدت عصبانیت وعدم رضایت سیاه شده بود باز پرس از افسر ایرانی سؤال کرد که شما نمی‌شناختید که اینها سربازان دولت روس هستند. افسر ایرانی پاسخ داد که من دیدم اینها لباس نظامی بیگانه در بر دارند روی همان اصل هم اقدام باین امر کردم؛ زیرا طبق قوانین بین‌المللی اگر سرباز کشوری وارد خاك کشور دیگری بشوند باید خلع اسلحه بشوند من دیدم دولت ما اینکار را نکرد من بمسئولیت خودم اینکار را کردم.

باز پرس گفت شما که افسر شهربانی هستید مگر نشنیده اید که ما برای تأمین جان ومال اتباع خود سرباز وارد شهر کرده ایم.

افسر ایرانی پاسخ داد تا امروز سعی وافی شده است که بامنیت جانی و مالی خارجیها لطمه وارد نشود وشاهد موضوع هم اینست که بانکهای خارجی و مغازه‌و خانه های آنها سالم مانده و کوچکترین صدمه بآنها نرسیده است.

افسر ایرانی دراین دقیقه شدیداً متأثر شده رقت گلویش را گرفت وباعصبانیت بدون فکر قبلی از دهنش خارج شد که شما در کشتی نشسته وچشم کشتیبان را کور میکنید. شما حق دخالت در کارهای داخلی کشور ما را ندارید. پس ازشنیدن این گفتار همهمه وتشنج تولید شد. درنتیجه انتظام بهم خورد و مستنطق بقیه استنطاق را ببعد موکول کرد. اجلال الملك توقیف مجدد افسر را دستور داد. پس از یك ساعت اجلال الملك افسر را باداره ایالتی خواسته پس ازنوازش گفت از امروز شما مثل پسرمن هستید وپاسخ خوبی دادید من نمی گذارم کوچکترین صدمه بشما برسد. همین قدر میدانم که تفنگها را پس دادند ولی پاسداری سربازان روسیه موقوف‌شد وباز پرسی مجدد هم بعمل نیامد. طولی نکشید افسر مورد بحث راازمحله ارمنستان بمرکز شهربانی منتقل وعنوان نایب اول باو اعطا وبطور کلی بنظارت امنیت شهر تبریز مأمور گردند.

فصل یازدهم

گفتار هشتادم

محاصره کامل شهر تبریز

آتش انقلاب زبانه میکشد

از مطالعه آثار قلمی نویسندگانی ازقبیل مرحوم سید احمد کسروی و حاجی ویجویه‌ای وروزنـامه های دوران انقلاب تبریـز آنطوریکه شایسته است دورنمای سنگربندی وجنگهای داخلی تبریز نمایان نمیشود، نگارنده که دراین انقلابات ناظر بوده‌ام می‌بینم صحنه های جنك تبریز درپشت پرده های ضخیم ابهام پنهان شده است ودر نوشته ها بیك سلسله گفتارها پرداخته‌اند که‌ازمیدانهای نبردبسیار دوربوده‌است اینك با قلم ناتوان سعی‌میکنم از دورنمای این میادین هولناك تابلوهائی تهیه کرده وبطور خیلی خلاصه وبقول مهندسین در مقیاس یکهزارم نقشهٔ ترسیم کرده باشم تا شاید ذهن خوانندگان را تا اندازه‌ای روشن کنم .

پرده انقلاب تبریز با مشاجرات سران آزادیخواهان مثل میرزا حسین واعظ ومیر هاشم شتربانی در مسجد صمصام خان بالا رفته وباسردار رفتن شهدای آزادی (درتاریخ دهم محرم ۱۳۳۰ هجری قمری) پائین آمده است .

ولی جریانی که دربین‌دوتاریخ فوق‌الذکرانجام گردیده‌باندازه وسیع وومهم‌است که سیرتاریخ ایران‌را عوض‌وشکل‌اصول پوسیده و کهنه‌را برگردانده‌وطومار منحوس خودکامگی ومذلت‌وادبار را درنوردیده وسندی بنام قانون‌اساسی که امروز اصل‌و اساس سازمان حکومت فعلی است‌بوجودآورده‌است. مدت یازده ماه محاصره تبریز طول کشیده ودراین مدت سکنه آن‌شهربلا دیده درخواب وبیداری مناظرجنك های هولناك را مشاهده و بهر طرف نگاه کرده‌اند بجردریای خون و جنازه شهیدان و

ویرانی آبادیها چیز دیگری ندیده اند ، زنها روی جنازه های شوهران خود گریه نمیکردند زیرا اشك در چشمان آنان خشك شده بود وموج خون ازسرمردم گذشته ورعب مرگ از افکار آنان زایل شده بود، محصورین تبریز کلیه اشیاء را در رنگ خون میدیدند، گوش آنان به آوای توپ و تفنگ عادت کرده وزینت پیکر نحیف مردان آذربایجان قطار فشنگ و تفنگ بود ؛ وهر مردی که این آرایش را نداشت میان مردم منفور و ذلیل بود . اکثر اوقات راه پیشروی و عقب نشینی برای مجاهدین مسدود میگشت ؛ بارها فاصلهٔ متخاصمین یك دیوار بیش نبود ؛ دیوارها را سوراخ وبریختن خون همدیگرسعی میکردند ؛ و گاهی یکطرف پیشدستی کرده ودیوارها را بسر دشمن میخواباندند و گاهی نارنجکهای دستی را بـآنطرف دیوار پرتاب و بناله زخمی ها گوش فرا میدادند ؛فراموش نمیکنم یوسف بیك مارالانی که نارنجك شکمش رادریده وروده هایش را بیرون ریخته بودفریاد میکشید ومیگفت ای نامردها از پشت دیوار مرا کشتید و ندیدید و نفهمیدید من چه کسی و چکاره هستم وایکاش مرا میدیدید و آنوقت لرزه براندامتان میافتاد ؛ بارها دریك خانه از یکطرف مجاهدین دیوارها رامیشکافتند که بدشمن دست یابند ازطرف دیگر بفاصله ده متر آنطرف تر دشمن هم عمل مشابه انجام میداد ؛ ویا درنصف شب در نتیجه حملهٔ متقابله متخاصمین مخلوط شده وبدون تشخیص با سرنیزه وخنجر دست بکشتار میزدنداین بود وضعیت جنك آزادی.

آوای توپ و تفنگ فریادمهاجمین، صدای دلگداززخمیها، فروریختن خانه ها ودیوارها و گردوغبار شدیدیکه جلو روشنائی آفتاب را میگرفت ؛ و روز را شب میکرد ؛ ضجه وناله های جگرخراش زخمی ها ـ بوی خون ودود توپ وتفنك مغز هر مرد دلیر را خسته وازحال طبیعی خارج وبحال جنون تبدیل میکرد .

حالا قدری به عقب برگردیم بـه بینیم این دریـای خون از کجا سر چشمه گرفته بود .

پس ازوصول فرمان مشروطه واجرای مراسم جشن و چراغانی میرهاشم شتربانی که یکی از بست نشینان کنسولگری انگلیس ودارای نفوذ فراوانی بود ناگهان خود را مافوق دیگران تصور کرده و در مجالس ومحافل بایکعده سادات شتربانی

مسلح آمدو رفت میکرد این رفتار او تولید سوء ظن و انزجار و نفرت میکرد و مخصوصا روزیکه سوار اسب دم قرمزی شده بود این نفرت و سوء ظن تبدیل به یقین شده و اورا اغفال شده نامیدند : توضیح آنکه در آن ایام اسبهای دم قرمز منحصر بدربار محمد علیمیرزا بود، مبدأ دودستگی از اینجا سرچشمه گرفته و بطور پنهانی صف آرائی شروع شد تا بالاخره روزی میرزا حسین واعظ که یکی از سخنوران نامی آزادی خواهان بود بالای منبر در مسجد صمصام خان آشکاراً گفت که کسیکه سوار اسب دم قرمز بشود دیگر طرف اعتماد آزادیخواهان نیست این قبیل اشخاص را اغفال شده می شناسیم ، با ادای این جمله تشنج شدیدی ایجادشد و میرربیع برادرمیرهاشم و سایر همکاران او به میرزاحسین حمله نموده و اگرمجاهدین مدافعه نمیکردند زندگی ناطق در خطر بود .

میرهاشم که هوای مسجد را نامساعددید و بخصوص پس از افتتاح انجمن ایالتی مصمم شد و با دستیاران خود و با کمك محرمانه محمد علیشاه که تازه بسلطنت رسیده بود انجمن اسلامیه را ایجاد کرد .

انجمن اسلامیه که محرمانه از طرف محمد علیشاه تقویت میشد محل اجتماع کلیه سران مستبدین آذربایجان بود و ورود اشخاص ناشناس به آن انجمن بخصوص از اهالی محلات نوبر وخیابان ولیلی آباد وچرنداب اکیداً غدغن بود .

اوضاع تبریز هرروز وخیمتر میشد

اگرچه مردم آذربایجان بجز عده معدودی از سکنه تبریز از جزئیات توپ بستن مجلس شورای ملی و برچیده شدن اصول مشروطه در تهران بیخبر بودند ولی اجتماع نیروی دولتی درانجمن اسلامیه و احضار سران ایل ورؤسای سواران وقطع روابط بین محلات شتربان وسرخاب باسایر محلات تبریز کافی بود که مردم اوضاع را خیلی وخیم دانسته وسخت نگران باشند ؛ تا روز ۱۳ ره ر ۱۳۲۶ جنك حسابی در تبریز نبود ودرتاریخ مذکور جنك آغاز و آتش آن بعد از یازده ماه بادخالت نیروی روسیه خاموش گردید .

گفتار هشتاد و یکم

اسلامیه نشینها مردم را چگونه با تبلیغ اغفال و سپس گلوله باران کردند

برای روشن شدن مطلب قدری به عقب بر میگردیم :

خبر توپ بستن مجلس شورای ملی در تبریز غوغائی بر پا کرد و طوفان احساسات را بشدت اشد خود رسانید، سیصد نفر ازداوطلبان بعنوان نجات شورای ملی تا قریهٔ با سمنج رفتند ولی حمله عجولانه طرفداران میرهاشم به آزادیخواهان نقشه آنان را فاش کرد و نتیجه این شد که سران آزادیخواهان مجاهدین را از باسمنج بتبریز بر گرداندند، ازاین تاریخ ببعد بین محلات شتربان و سرخاب ازیکطرف و سایر محلات از طرف دیگر سنگربندی ایجاد و شهر تبریز بدوقسمت تقسیم شد و طرفین شب و روز باهم بزدوخورد پرداختند .

در این ایام که شورای ملی از بین رفته و محمد علیشاه با فراغت بال مشغول اعزام قوا و پول به سرنشینان انجمن اسلامیه بود هرروز نیروی ضدآزادی درازدیاد بود ، ولی برعکس نیروی مشروطه خواهان رو بضعف و تحلیل میرفت، اگر تبلیغات دامنه دار مستبدین راهم در نظر بگیریم خواهیم دید که اوضاع مجاهدین آذربایجان چقدر دشوار و وخیم بوده است ؛ در آن ایام هم ستون پنجم وجود داشت از آنجمله چند نفر روضه خوان دست بتبلیغات زده ودر بالای منبر میگفتند که سرنشینان انجمن اسلامیه هم مسلمانند ودر راس آنان از علمای طراز اول قرار گرفته اند ؛ و بساکنین شهر هم نظر مساعدی دارند وما برویم بآنان متوسل شویم و بخواهیم تا ما را ازاین ذلت جنك نجات دهند. این تبلیغات طرفداران زیاد پیدا کرده و روزی عده زیادی سادات وملاها کلام اله را بالای سر گذاشته باتحریك مردم راجمع کرده و باسلام وصلوات رو بانجمن اسلامیه حرکت کردند و باوجوداینکه قبلا هم بانجمن اسلامیه خبر فرستاده و مقصود خود را گفته بودند باز وقتیکه جماعت بنزدیکی سنگر های محله شتربان

رسیدند ناگاه مورد حمله وحشیانه تفنگچیهای اسلامیه قرار گرفته وعده زیادی بقتل رسیده و بقیه با وحشت بر گشتند تعجب در اینجا است که خود روضه خوانها این کشتار وحشیانه را در کلیه محلات شهر با فریاد واشرایعتا بیان کردند واین اقدام که باسوء نیت آغاز شده بود بنفع آزادیخواهان تمام شد ، جبهه آزادیخواهان را تقویت کرد و مردم دانستند که در انجمن اسلامیه باصول اسلامیت اهمیت نمیدهند و آنان صرفاً با اصول آزادی مخالفند پس ازاین اتفاق جنك شدت پیدا کرد وروزوشب ازطرفین تیراندازی میشد اکثر اوقات شبها هم دست بردی میزدند و گاهی برای ابراز رشادت بسنگرهای یکدیگر شبیخون زده سردستگان راباسارت میبردند .

دراین قبیل حمله‌ها حسین‌خان باغبان - نایب خلیل (ایت‌خلیل) - نایب حسن (دلی) - استادحسین بنا - محمدصادق خان - پاشابك - حسین کرد ازطرف آزادیخواهان ونایب کاظم - نایب اصغر (قولاغی کسیك) - نایب حسن - محسن خان - شجاع نظام میرآقا از سمت دشمنان آزادی رل مهمی بازی میکردند چنانکه بالاخره حسین‌خان باغبان و پاشابك در اثنای حمله شهید شدند .

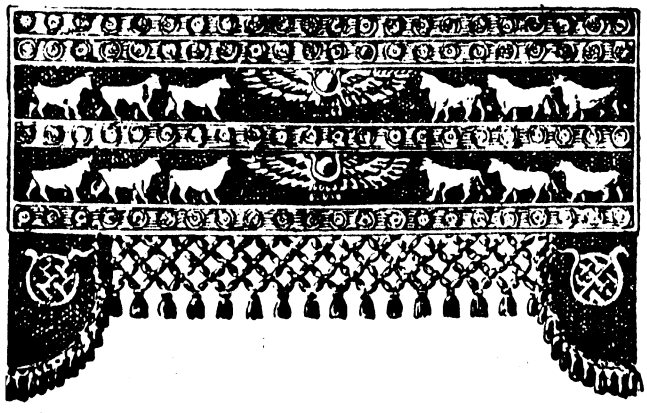

گفتار هشتاد و دوم

چگونه جنگ خانگی تبدیل بمحاصره کامل تبریز گردید ؟

سنگربندی نخست میان انجمن ایالتی و محله شتربان شروع شد ولی بمرور زمان توسعه پیدا کرد ازمحلات امیرخیز و قبرستان سید ابراهیم و کوچه‌لکلر ومغازه های مجدالملك و ششگلان ومحلات کلانتر ومارالان گرفته ودرسمت جنوبی باغ شمال وچرنداب وخطیب خانمه پیدا میکرد .

دراین جنك خانگی طول مدت بر نفع دشمنان آزادی بود . ارکان مقاومت که عبارت از افکار عمومی ـ هزینه روزانه ـ خواربار و نفرات مدافع بود با طول جنك برای آزادیخواهان رو به ضعف میگذاشت ؛ درچنین ایامی رحیمخان چلبیانلو بعنوان ایجاد امنیت و رفاه حال مردم وارد باغ شمال شدو ریش سفیدان از ورود او عدم رضایت نکردند چون این موضوع را بطور جداگانه نوشته‌ام شرح بیشتری نمیدهم همینقدر اشاره میکنم پس از مغلوبیت و فرار رحیم‌خان از باغ شمال انجمن اسلامیه هم شکست خورد و شعله های آتش سوزی بنای آن چشمان آزادیخواهان راروشن کرد وطولی نکشید که کلیه‌محلات شهرتبریز بدست مجاهدین افتادولی کار خاتمه پیدا نکرد محمد علیشاه که از روز اول از رشادت آذربایجانیها بیمناك بوداز این مغلوبیت سخت نگران شد ، عین‌الدوله را مورد سرزنش قرار داد و امر صادر نمود که تبریز را بطور کامل محاصره و نابود نمایند در آن ایام بود که رحیمخان شجاع نظام ـ ضرغام‌السلطنه ـ فرامرزخان ـ شجاع‌الدوله وبطور کلی اکثرسران سپاه با تمام قوای شخصی خود با انضمام سربازان وقزاقهای اعزامی‌از تهران تبریز را مثل نگین انگشتر از هر سمت محاصره نموده از ورود آب وآذوقه مانع‌شدند باوجود همه اینها ازفتح تبریز عاجز ماندند ودراین حیص وبیص دولت روسیه‌تزاری از پشت به‌آزادیخواهان خنجرزده باوارد کردن سربازعملا درکارهای داخلی‌ایران

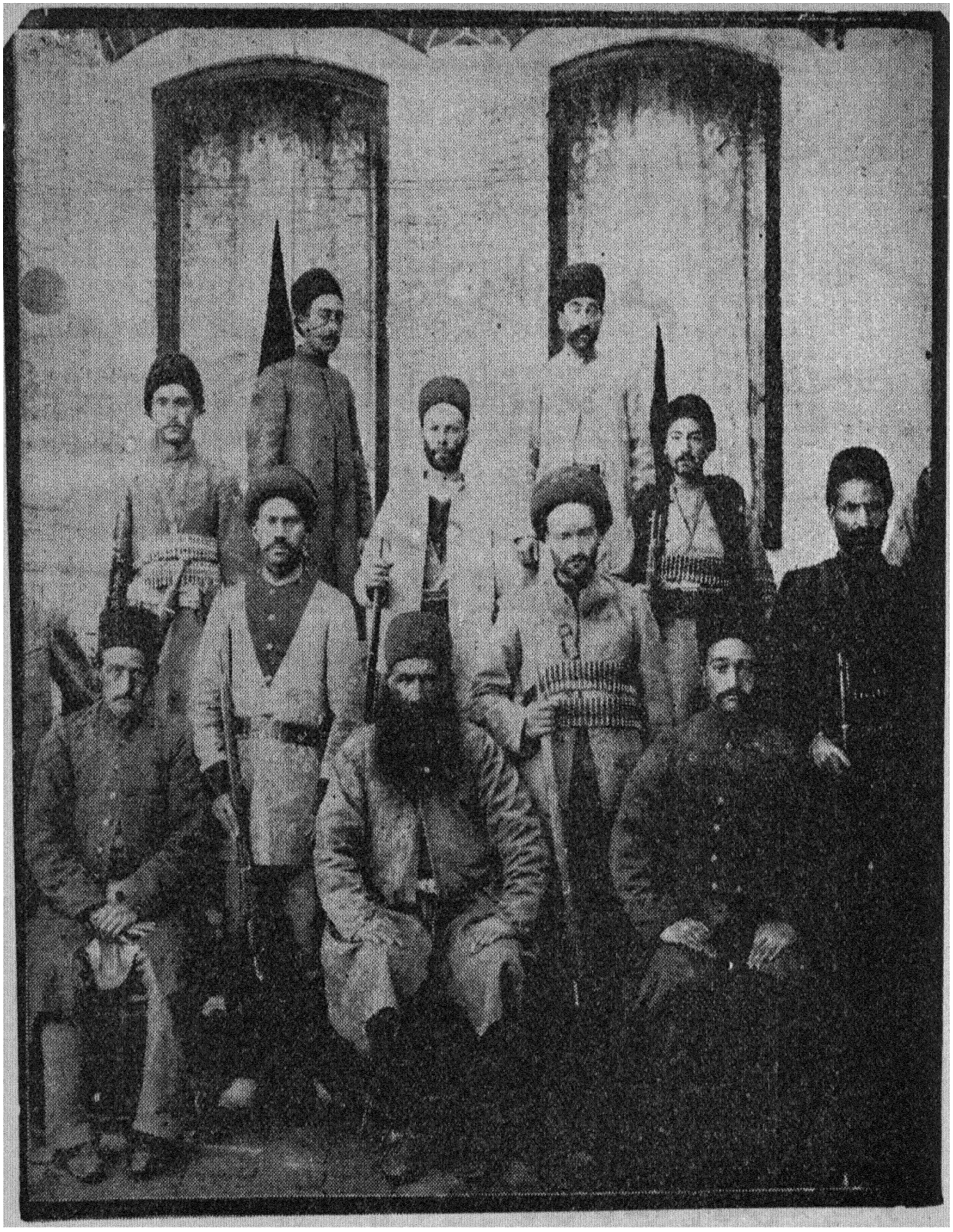

(عکس۳۹) فرامرزخان رئیس ایل

دخالت نمودند. این صحنه تأثرآور باشهادت شهدای سال ۱۳۳۰ قمری صف مجاهدین را بهم زده صف مجاهدین و صمدخان شجاع الدوله آن پیرمرد خونخوار با کمال شقاوت و بیرحمی دستهای فرتوت ولرزان خود را باخون آزادیخواهان رنگین کرد ولی همین خونها نهال آزادی را آبیاری کرده وبرشد وثمر رساند.

فصل دوازدهم

گفتار هشتاد و سوم

حزب دموکرات مورد توجه است

تشکیل گارد ملی در تبریز

با تشکیل فرقه انقلابی اجتماعیون عامیون تکیه گاهی برای آزادیخواهان ایجاد شد در ایامیکه این فرقه در تبریز بوجود آمد کلیه اختیارات مردم و تمام شئونات اداری وسیاسی ومالی در دست مامورین خودکامه بود وآنان بدون مانع ورادع بر طبق خواهشهای نفسانی خود با مردم رفتار میکردند ارکان این تسلط غیر محدود و منشاء بیدادگری با تشکیل فرقه اجتماعیون عامیون متزلزل شد .

در ماههای اول تشکیلات در نتیجه خدماتیکه فرقه انجام داد مورد احترام قاطبه آزادیخواهان گردید . خدمات ذیقیمت این فرقه بیش از آنست که در اذهان مردم باقیمانده است ومایه تاسف است که راجع بخدمات آن قلمفرسائی نشده وتاریخ مدونی تهیه نشده است، ولی طول نکشید این شهرت ونام نیك دچار تزلزل شد، علت تزنزل شهرت این فرقه را در دوموضوع میشود پیدا کرد . اول اینکه عده زیادی از مستبدین و افراد فاسد وارد صف فدائیان شده و با عملیات پست خود بنام نیك فرقه صدمات سختی وارد آوردند؛ علت دوم رادرسستی پی های روانشناسی مردم باید جستجو کرد چنانکه هنوز این اصول جاری است در آن ایام هم مردم از سازمانهای جدید روز استقبال کرده وعضویت اورامی پذیرفتند حزب دموکرات تبریز شعبه‌ای از حزب دموکرات تهران که بسرپرستی آقای سید حسن تقی‌زاده بود. اعضای هیئت فعاله آن میرزا رضا خان تربیت و کربلای علی حریری (بی‌رنك) ومیرزا اسماعیل خان یکانی وسایرین با کمال علاقه وشایستگی حزب را اداره میکردند قابل انکار نیست که مشی

سیاسی این حزب ازطرف آقای سید حسن تقی‌زاده مؤسس حقیقی حزب دموکرات در ایران تعیین میشد .

دراین ایام نام آقای تقی‌زاده درتبریز ورد زبانها بوده و دستورات او بدون کوچکترین اشکال بموقع اجرا گذاشته میشد .

ومن خاطردارم بعضی از مجاهدین وفدائیان در اثنای جنك وابراز فداکاری در حال وجداظهار میکردند (ایکاش آقای تقی‌زاده اینجا بود میدید که من با چه‌از جان گذشتگی میجنگم) و بعبارت دیگرمردم آقای تقی‌زاده را پدر آزادی مشروطیت میدانستند و بنابتوضیحات بالاجای تعجب نبود که با سرپرستی سیدحسن تقی‌زاده حزب دموکرات در تبریز پیشرفت بکند .

حوزه های این حزب مرتباً جلساتی تشکیل داده و با خواندن مرامنامه آن افکار را در محور سیاست حزب تمرکزمیدادند، هیئت فعاله حزب تشخیص دادند که حزب بدون سازمان دفاعی وجنگی بدردنمیخورد بنابراین اقدامی برای تشکیل گارد ملی بعمل آمد، در همان ایام که اینجانب درحدود صد نفر فدائی‌داشتم در نتیجه عدم رضایت ازرفتار بعضی‌ازسران‌فرقه اجتماعیون عامیون وعدم وجود انتظام و اطاعت کامل در میان افراد آنان از آن گروه مجزا شده ونفرات خود را در سازمان گارد ملی معرفی کرده و بدینوسیله عده مذکور عضویت گارد ملی را بدست آوردند . آنطوریکه درخاطر دارم نفرات گارد ملی بچند صد نفررسید . برای هر ده نفریك سرپرست و برای پنجاه نفر یك سر پرست ارشد معین کردند،وظیفه سر پرست کل را آقای میرزارضاخان تربیت عهده‌دار بودند (این عنوان غیررسمی وصرفاً اخلاقی بود نه جنگی ودفاعی) افراد گارد ملی که‌اکثراً ورزیده وجنك دیده بودند پس از اینکه مدتی مشق نظامی کرده واصول دیسیپلین نظامی را یادگرفتند بالباس متحدالشکل و کلاه های پوست گوسفندی شبیه بکلاههای قزاقها ملبس شده و در اثنای حرکت باکمال انتظام راه میرفتند، دفعه اول بود که جنگندگان آزادی خواهان با قدمهای بلند وباسینه های کشاده و با قامت راست و گردنهای افراشته بطرف سنگرهای جنك اعزام میشدند و درمیان سردستگان گارد ملی خدمات حسین آقا علی‌زاده (پسرحاجی علی قناد) وبالا بیك‌حسین زاده ومرحوم مشهدی محمدابراهیم ومرحوم ابراهیم آقا

معروف به قفقازی شایان تعریف و تمجید میباشد. اختیار این تشکیلات اخلاقاً دست حزب دموکرات بنمایندگی آقای تربیت بود و اسلحه را آقای میرزا اسماعیل خان یکانی بافراد میدادند.

درهمان روزهای پرخطر که عین‌الدوله برای تسخیر تبریز آخرین فشار خود را وارد میکرد در هر محله وهرقسمتیکه آزادی خواهان دچار اشکال میشدند از گارد ملی کمك میخواستند بنابراین اکثر اوقات افراد گارد ملی در خطرناکترین جبهه‌های جنك وارد میشدند، دراول تشکیلات سنگرهای بخصوصی نداشتند اماطولی نکشید یکقسمت از سنگرهای ساری داغ وسنگرهای شامقازان به دست اینها سپرده شد، قسمتهای دیگرسنگرهای ساری داغ دردست مجاهدین مرحوم یوزباشی تقی بوده وبقیه سنگرهای شامقازان هم دردست مجاهدین ابراهیم بیك قفقازی بودومنصفانه باید نوشت که حفظ وحراست سنگرهای شامقازان دردست افراد گارد ملی بود زیراعده ابراهیم بیك هیچوقت به بیست نفر نمیرسید توضیح آنکه ابراهیم بیك که یك مجاهد وسرپرست تجربه دیده وجنك آزموده بود برای حفظ افراد خود محلی مطمئن ترو سنگری محکمتر انتخاب کرده بود تا افراد گارد ملی، افراد گارد ملی هم عمده بدو قسمت منقسم شده بودند که سرپرستی واحد اول با مرحوم حسین آقا قنادی زاده بود

گفتار هشتاد و چهارم

اختلاف نظر بین مجاهدین و افراد گارد ملی

چنانکه در بالا شرح داده شد مردم اصلا از تشکیلات قدیم گریزان و به تشکیلات جدید اظهار تمایل میکردند روی این اصل گارد ملی در میان طبقات تجار و کسبه محتر مترو معتمدتر بود تا مجاهدین .

ازطرف دیگر مجاهدین که همه وقت خودشانرا مدافع و حافظ آزادی مطلق میدانستند از مولود جدید ناراضی بودند ودرغیاب آنها ازاطاله لسان کوتاهی نکرده واز بعضی افراد گارد ملی که ازجوانان تحصیل کرده وتربیت شده انتخاب شده بودند خرده گیری کرده و آنها را شایسته میدان جنك ولایق سنگرهای رزم نمیدانستند بنابراین هروقتیکه عده‌ای از افراد گارد ملی بعنوان کمك وارد جبهه جنك میشدند روسای مجاهدین آنانرا در خطرناکترین سنگرهامیگذاشتند، ازطرف دیگر حزب دموکرات هم نسبت به فدائیان واعضای فرقه اجتماعیون و بطور کلی مجاهدین خوشبین نبودند آنانرا بدون انضباط مینامیدند و اعمال ناپسند بعضی فراشهای دیروزی را که واردجرگه مجاهدین شده بودند برخ آنان میکشیدند؛ بطور خلاصه باوجوداینکه هشتاد درصد از افراد همان مجاهدین دیروزی سازمان گارد ملی را تشکیل داده بود بازاز مجاهدین گله میکردند ولی این همچشمی مانع نبود کـه در مقابل دشمن مشترك به جنگند، طولی نکشید این صحنه هم عوض شد. تلگرافی از تهران رسید و دولت به آزادیخواهان اخطار کرده بود چون دولت ایران مشروطه شده ودوره خدمات مجاهدین خاتمه پیدا کرده لازم است مجاهدین اسلحه را بزمین گذاشته وعقب کار خودشان بروند والا دولت آنانرا یاغی شناخته وشدیداً مجازات خواهد کرد و مضمون این تلگراف بهر شخص عاقلی الهام میکرد کـه در صورت ایستادگی مرك حتمی و بنام یاغیگری میباشد در حالیکه هنوز صمدخان دست از محاصره تبریز نکشیده بود این حساب

درست در نمیامد از یکطرف هجوم افراد صمدخان وازطرف دیگر ورود سربازان روسیه وایجاد اشکالات برای مجاهدین ووصول اخطار ترك اسلحه از طرف تهران نیز بار مجاهدین را سنگین کرد ؛ بنابراین هر فرد فداکار بغیراز حفظ جان خودجهت مجاهدت آینده چارهٔ دیگری نداشته است . (۱)



(۱) نگارنده پس ازاطلاع ازمضمون تلگراف تهران دعوت برادرم آقای حسین طاهرزاده بهزاد را باستامبول پذیرفته ودو هفته قبل از ورود مجدد سربازان روس با تغییر لباس که تفصیل آن در گفتار دیگر نوشته شده است بطرف استامبول حرکت کردم چون بمرخصی میرفتم محل خدمت خود را بمرحوم رجب خان سرابی سپردم .

گفتار هشتاد و پنجم

خدمات گارد ملی

اگرچه مدت انجام وظیفه گارد ملی طولانی نشده و با ورود سربازان بیگانه و دخالت غیر قانونی آنان عدهٔ زیادی از افراد گارد ملی شربت شهادت نوشیده و سازمان آن از بین رفت باوصف این درمدت کمی خدمت قابل توجهی بصف آزادیخوهان انجام داد.

یکی از خدمات مهم این سازمان در سنگر های ساریداغ و شامقازان بود علاوه براین دوسنگر وظیفه نیروی احتیاط را انجام میدادند یعنی در هر جبهه‌ایکه دشمنان آزادی فشار میاوردند افراد گارد ملی فوراً جلو فشار آنان را میگرفتند. خدمت دوم ایجاد اعتماد دائمی مردم بگروه مدافعین بود. چنانکه در بالا ذکر شد مردم از بعضی مجاهدین ناراضی شده بودند و این عدم رضایت بجاهائی رسیده بود که ممکن بود مردم از پشتیبانی آنان عدول بکنند با ایجاد گارد ملی درمیان جامعه مجدداً اعتماد وحسن ظنی بوجود آمد از روی همان عقیده واعتماد بود که اشخاص معروف ومحترم‌ووجیه الملة لباسی‌شبیه گارد ملی پوشیده ووارد صف آنان‌شده‌انداز آنجمله بـاسکرویل آمریکائی ـ رضازاده شفق ـ مرحوم مشهدی ابراهیم و افراد عائله زهتاب وزین العابدین پسر مرحوم حاجی‌محمد بالا وحسین آقا پسر حاجی‌علی قناد و دیگران که ذکر نام همه آنان بدرازا میکشد؛ خدمت سوم بنظر من همان تولید همچشمی ورقابت بود که در میان مجاهدین و گاردملی ایجاد شد؛ این رقابت وسیله‌شده بود که هر دو دسته سعی بکنند با ابراز علاقه و فداکاری رضایت جامعه آزادیخواهانرا جلب بکنندمایه‌تاسف‌است که متصدیان‌و گردانندگان‌حزب‌دموکرات وبخصوص گارد ملی نخواسته اند ویا نتوانسته‌اند که جریان آنرا برشته تحریر بکشند تا نسل فعلی‌از فداکاری‌ها وخدمات نیاکان خودمستحضرشده وروش پسندیده‌آنانرا

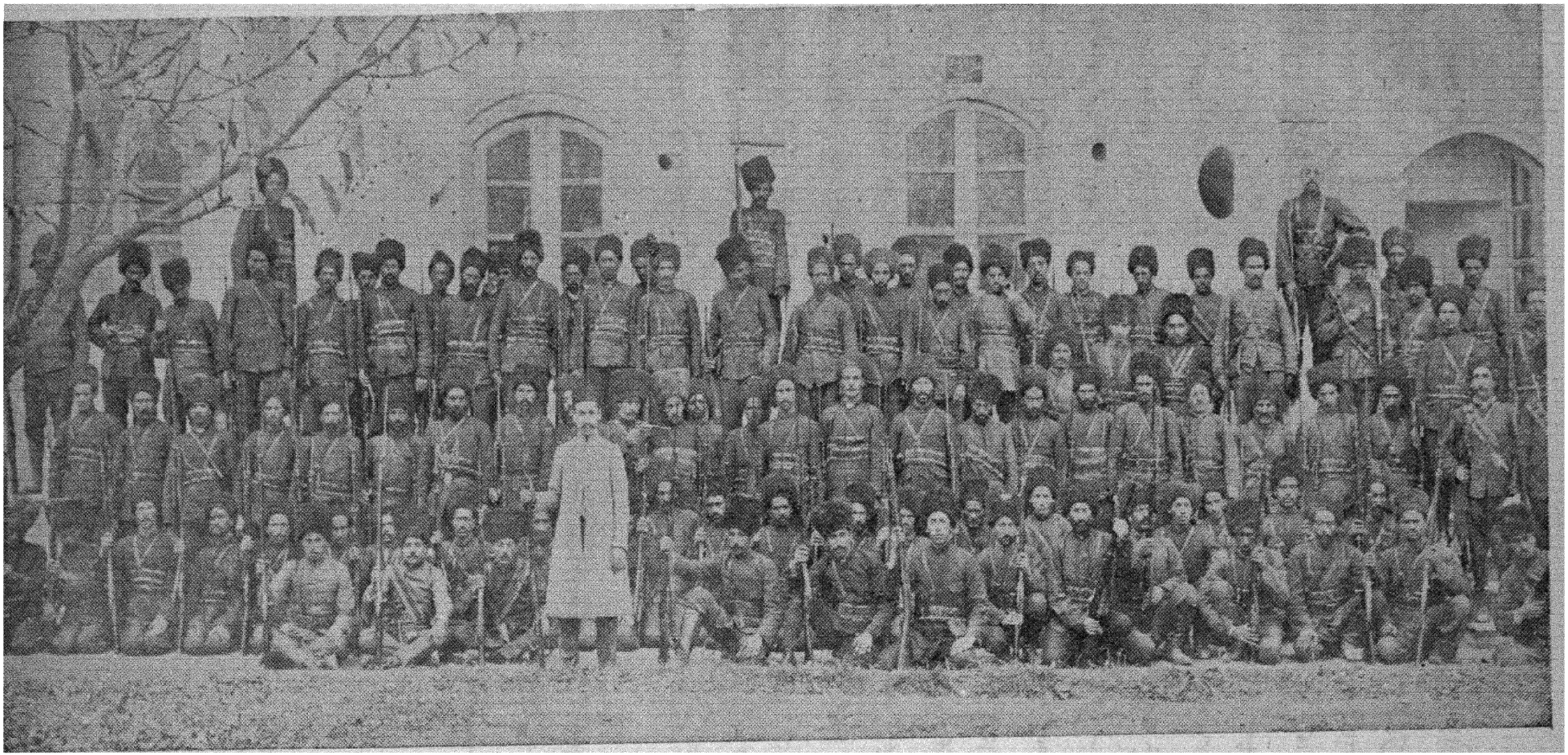

(عکس ٤٠) افراد گمادر ملی که شرح اسامی آنها درصفحه ۲۶۵ است

دنبال کنند ؛ ومن عدهٔ ازافراد مزبور را که دراعماق خاطرم نام آنان باقی مانده است وعکس آنها درصفحه ۲۶۴ چاپ شده بترتیب ذکر میکنم تا بازماندگان آنها ازاین افتخارات نصیب ببرند .

آنکه تنها ایستاده میرزا رضا خان تربیت

نشسته ردیف اول از راست بچپ : ۲ ـ حسن ٤ ـ میرحسین پسر میر جلال ٦ ـ مشهدی عباس ۷ ـ حسن آقا ۸ ـ کریم طاهرزاده ۹ ـ وکیل دفتر (میرزا علی خان مالك ـ کسی که عکس را بنگارنده داده است) ۱۰ ـ قنادی زاده ۱۱ ـ میرعلی اکبر ۱۲ ـ محمدعلی نقاشزاده (هیربدفعلی) ۱۳ ـ حبیب اله خان

ردیف دوم نشسته: فرد اول ـ مشهدی هاشم ٤ ـ عباس ٥ ـ علی ۷ ـ حسن پسر باقرخان ۱۰ ـ محمد معروف پنبه دوز ۱۱ ـ جبار ۱٤ ـ اصغر

ایستاده ردیف اول ـ فرد دوم اسماعیل ٤ ـ پیرمردمشهدی رجب ۱۰ ـ عباس خان ۱۲ ـ مشهدی حسینعلی ۱۳ ـ میرزا علی اکبرخان عطائی ۱٤ ـ که ده تیردستش هست میرجلیل ۱٦ ـ رجب

ردیف دوم ایستاده از راست بچپ ۳ ـ محمد ٤ ـ علی ۸ ـ محمد ۹ ـ قوچعلی ۱۰ ـ تقی پسر پولای آقا علی ۱۱ ـ پسر دیگرخان باقر ۱۲ ـ حسن ـ آنکه پشت سر ۱۲ است محمد ۱٤ ـ داداش پسر بدرخان وسایرین

گفتار هشتاد و ششم

باسکرویل آمریکائی چگونه تحریك شد

یکنفرجوان آمریکائیکه در محیط آمریکا متولد وتربیت شده و تاسن ۲۵ باکمال آزادی و رفاه حال زندگی کرده و در عمرخود مزه ظلم و تعدی را نچشیده ولی یکمرتبه وارد محیطی بشود که نمایشگاه همه گونه ظلم وتعدی بوده وهیچکس مالك برجان ومال و ناموس خود نباشد؛ دراینصورت جای تعجب نبوده است که در روحیات او هیجان عظیمی بوجود آید که سر از پانشناسد . اوضاع پر از جوش و خروش تبریزدراندك زمانی باسکرویل را شیدا کرده و اورا مجنون واربسنگرهای شام‌غازان کشاند وخون او درخاك ایران ریخته شده وکلمه ان الحق در آن منقوش گردید .

باسکرویل بعنوان آموزگاردرمدرسه آمریکائی وارد تبریزشده واین‌جوان آزاد منش بامشاهده مظلومیت‌جوانان تبریزمجذوب شده ونطقهای‌مرحوم‌شریفزاده ورضازاده شفق در احساسات اوتاثیر بسزا بخشیده وقتیکه رفتارناروای نمایندگان خارجی‌مثل کنسول روس وانگلیس رامخالف‌اصول‌آزادی‌مشاهده میکندحلاج‌وار قدم بمیدان جانبازی میگذارد .

درسال ۱۲۸۷ شمسی عده‌ای از جوانان تبریز را در اطراف خود جمع کرده ودر میدان مشق تعلیم نظامی میدهد .

پوشیدن لباس‌مجاهدی باسکرویل شهرت عجیبی در محیط تبریز برپا کرده و عده‌ای از جوانان تبریز ونیز تجاریکه تاآنروز دست باسلحه نبرده بودند با آرایش جنگی درمیدان مشق‌حضوریافته وباگردنهای کشیده دستورات باسکرویل را اجرا میکردند، اگرچه ناظرین دوراندیش‌عاقبت‌این‌اقدام‌را کم و بیش‌میدانستندومیدانستند که‌باسکرویل برموزجنك خانگی وایلات‌وعشایرواقف نبوده وزود تلف خواهدشد

و با مرك خود جوانان دیگررا نیزمرعوب خواهد کرد ولی تا مدتیکه در میدان مشق مشغول تعلیم است فوایدزیادی از نقطه‌نظر روانشناسی در برخواهد داشت نویسنده میدیدم که در اثنای تعلیمات او هزارها تجار معروف وسرشناس در میدان حاضرشده و با تحسین وتمجید باو نگاه میکردند ؛ توجه بملاحظات فوق بوده است که هروقت او آمادگی خود را بستارخان اطلاع میداد ستارخان توضیه میکرد که مدتی هم تعلیمات خود را ادامه دهد تا جوانان تعلیمات بیشتری دیده باشند ؛ و میگفت فعلا ما بکمك شما احتیاج نداریم .

ازطرف دیگر اکثر مشق کنندگان هم اهل جنك نبوده بلکه میل داشتندلباس مخصوصی پوشیده و با قطار و فشنك و تفنك آرایش یافته‌ودرخیابانهای تبریز گردش بکنند ؛ چنانکه پس از تیر خوردن باسکرویل یکنفر هم‌از آنان در مبادین جنك دیده‌نشدند .

چون تفصیل کشته شدن آن جوان پاکدل و شهید راه آزادی را مرحوم کسروی نوشته است لهذا از تکرار او صرفنظر میشود . (۱)



(عکس ٤۱) باسکرویل امریکائی

(۱) مرحوم کسروی تعداد پیروان باسکرویل را سیصد نفر نوشته است ولی این تعداد مبالغه آمیز میباشد .

گفتار هشتاد و هفتم

اسرار کشته‌شدن نایب محمد اهرابی

اگر بتوان استعداد نوع بشر را بآب تشبیه کرد باید قبول کرد آموزش و پرورش بمنزله تصفیه خانه آن است، استعدادیکه از نعمت تعلیم و تربیت صحیح محروم شود برای جامعه و کشور مفید و ثمربخش نخواهد بود.

در کشور ما در این باب مثالهای فراوانی موجود است شرح حال و کشته شدن نایب محمد اهرابی که مورد بحث این گفتار است شاهد زندهٔ برای عقیده فوق میباشد.

نگارنده آنطوریکه دیده وشنیده بودم نایب محمد معروف به اهرابی از حیث هوش ورشادت و رفتار مرد لایقی بوده و نمیتوان با یکنفر ششلول بند عادی مقایسه کرد، چه اگردر تعلیم وتربیت او همتی گماشته شده بود بدون تردید شخصیت ممتاز وفرد مفیدی برای ایران میگردید.

بموجب اطلاع اولین اقدام او که باعث معروفیتش گردید بدینقرار است: در آن ایام در نتیجه ضعف دولت ایران و برقراری (کاپیتولاسیون) ملت ایران ناچار آو بالاجبار رفتار ناهنجار و غیر انسانی بعضی از خارجیها را تحمل میکرد، جوانان و مردان غیرتمندی نیز بودند که توانائی تحمل را نداشتند واین مرد یکی از آنها بود روزی کنسول انگلیس که اکثر اوقات سوار اسب سرکشی شده و در کوچه و بازار بی مهابا اسب تازی میکرده پیر زن بیچاره ای را درزیردست و پای اسب خود میکشد نایب محمد که ناظر این منظره دلخراش بوده تاب تحمل را نیاورده وباششلول اسب و راکب او را بزمین میاندازد دراین ایام که کسی جرات نگاه کردن بخارجیها را نداشت این اقدام وتهور نایب محمد را اقدام جوانمردانه تلقی کرده و از او حمایت میکنند و بدینوسیله شهرتی پیدا میکند:

روز دیگرهم سه نفر از اتباع ششلول بند کنسولخانه روس یکنفر ایرانی را درمیدان هفت کچل لگدمال و با چوپ و چماق سر و گردن او را میشکنند و کسی بخود جرأت نمی‌دهد که آن بیچاره را نجات بدهد. دراین حین نایب علی برادر نایب محمد پیدا شده ووقتی که دست بششلول میبرد خارجیها پا بفرار می گذارند و نایب علی هم مضروب را که مشرف بموت بوده بمنزل طبیبی برده ومعالجه میکند و این اقدام هم درمیان مردم باحسن نظر استقبال شده و برشهرت آنان میافزاید.

می گفتند درسالهای اول شهرت این دو برادر اهرابی مثل حاجی الله یار و حلاج اوغلی از بیچارگان حمایت کرده و از مظالم ظلمه و عمال فسادجلوگیری میکردند. نگارنده هم تا قبل از انقلاب مشروطه از آنان رفتار بدی ندیده و نشنیده بودم.

همینقدر می‌دیدم که هرروز نفوذ آنان زیادتر میشود. در دوره انقلاب مشروطه ایران هم نفوذ نایب محمد صد چندان شد، باین معنی وقتیکه امام جمعه و حاجی میرزا حسن مجتهد و سایر اسلامیه نشینان را از تبریز تبعید کردند پیروان آنان نیز خودشان را در خطر دیدند شبانه بمحله اهراب روی آورده و در آنجا ساکن شدند و نایب محمد هم بآنان تامین داد.

آزادیخواهان هم صلاح نمی‌دانستند که فعلا با این دو برادر روبرو شوند زیرا اینها علاوه براینکه خیلی قوی ورشید بودند محبوبیت فوق العاده هم بهم رسانیده بودند. هرماهی که می گذشت بنفوذ و قدرت آنان افزوده میشد. سابقاً تنها خانه‌های نایب محمد محل امن و بست نشین بود ولی دراین ایام کار بجائی رسیده بود که محله اهراب جزو قلمرو و نفوذ آنان محسوب شده وحتی مجاهدین هم نمی‌توانستند بااسلحه قدم بمحله مذکور بگذارند.

عقربه زمان درحرکت بود، تا روز فرار رحیمخان از باغ شمال فرا رسید و پس از این واقعه کلیه مجاهدین انجمن ستارخان که درزیر سرپرستی او جنگ میکردند بمحله های خود عودت کرده و مجدداً مشغول تشکیل دسته های آزادیخواهان و فدائیان گردیدند از طرف دیگر در ایام ورود وقتل وغارت سواران رحیم خان اقدامات نایب محمد خان بخصوص برادرش نایب علی برعلیه آزادیخواهان شدیدتر شده وهر وقت فرصت پیدا کرده بودند مجاهدین را گرفته و خلع اسلحه کرده و

گاهی هم مجاهدین معروف را زندانی و توقیف می کردند تا بالاخره روزی پنج نفرمجاهد با حال تأثر وارد انجمن ستارخـان سردار ملی شده واظهار کردند کـه نایب علی بادستیاران خودما را گرفته وبابی احترامی خلع اسلحه کرد،اگرچه بارها مجاهدین ازستارخان سردارملی اجازه خواسته بودند که دفع شر بکنند ولی ایندفعه کلیه مجاهدین برآشفته و بستارخان گفتند اگر شما موافقت هم نکنید ما ریشه این درخت فساد را خواهیم کند .

مشاورین ستارخان صلاح دراین دیدند که بنایب محمد اتمام حجت بکنند این بود چند نفر اشخاص شایسته وعاقل را انتخاب وپیش نـایب محمد فرستاده و از او خواستند که کلیهٔ بست نشینان را تسلیم آزادیخواهان کرده و من بعد هم دخالتی درکارهای آزادیخواهان و کارهای اداری وسیاسی نکرده وبیش ازاین اسباب زحمت مجاهدین را فراهم نکند ولـی این نصایح بجائی نرسید و حتی نایب محمد عـلاوه براینکه این تقاضاها را نپذیرفته بود نسبت بمشروطه و آزادیخواهان هم بد گفته و اخطار ستارخان را مورد تمسخر قرار داده بود، وقتیکه این خبر را بانجمن آوردند درمیان مجاهدین غوغا بلند شده ورشته صبروشکیبائی بکلی گسیخته گردیدوصلاح دراین دیدند که قبل ازاینکه رحیمخان دوباره نیرو تهیه کرده و بتبریز هجوم بکند نایب محمد را ازمیان بردارند ، چراکه هیچ استبعادی نداشت نایب محمد هم بکمك رحیمخان دست بکار بشود گزارشات قبلی هم ارتباط اورا با اسلامیه نشینان و حتی محمد علیشاه تائید کرده بود بنابراین تصمیم قطعی گرفته شد .

ستارخان پرسید که برای کندن این ریشه فساد داوطلب کیست . این پرسش ایجاد سکوت کرده و هر کس بروی کس دیگر نگاه میکرد البته حق هم داشتند زیرا مردم آن رعب وهراسی که درایام گذشته از نایب محمد داشتند یکصدم اورا از پسر رحیمخان و از خود رحیمخان و ازضرغام و ازمحسن خان معروف به گوژپشت و از صمد خان شجاع الدوله و از شکراله خان شجاع نظام و خلاصه از نایب کاظم معروف بدواتگر ونایب اصغر معروف بگوش بریده وامثال آنها نداشتند ومعروف است وقتیکه نایب خلیل معروف به ایت خلیل که رشید ترین وپر تهورترین لوطیان آن عصر بود مأموریت پیدا کرده بود که نایب علی را باداره نظمیه جلب بکند با

اوروبرو شده بود بایك کشیده نایب علی‌ازپا درآمده وبیهوش‌شده و وقتی‌چشمانش را باز کرده بود که خودش را در اداره نظمیه یافته بود این بود که همه ازاسم این دوبرادر می‌ترسیدند و درمقابل پرسش ستارخان همه مهرخاموشی برلب زدند.

دراین میان مرد خوش قیافه ای باقامت رشیدآغاز سخن کرده و گفت : اگر بنا بود یك خلعتی بنـایب محمد اهدا شود داوطلبـان همه سر و دست همدیگـر را میشکستند اما حالا همه انتظار دارند که بجنك نایب محمد کس دیگری برود. ما عادت کرده ایم همه وقت خطر را استقبال کرده وفداکاری را برای آزادی‌ضروری پنداشته‌و ازتظاهرات دوری کنیم. اینك من داوطلب این‌مأموریت هستم . این‌شخص محمد صادقخان چرندابی بود . حضار آفرین خواندند . این مرد فولادین گفت فردا محله اهراب را بشما تسلیم میکنم. با ادای این مطلب مذاکره خاتمه یافت .

شب مجاهدین لیلی آباد وچرنداب و اهراب آزاد و سایر کسانیکه داو طلبانه وارد این دسته شده بودند جمع شدند .

محمد صادق خان که سالهای سال در روسیه ساکن بود وبارها دچارخطرات استبداد حکومت تزاری شده بود دارای تجربیات فراوانی بوده و درپردلی و تهور کم نظیر بود وهمان مردرشیدبود که مدت مدیدی تلگرافخانه راحفظ کرده وبدین وسیله ارتباط تلگرافی تهران وتبریز پابرجامانده بود وبازهمان مجاهد با تدبیر بود که حفظ سنگرهای‌لیلی آباد تاباغ عین‌الدوله‌باوسپرده شده وهروقت هم‌درامیرخیز ویا خیابان ویاسایر میادین جنك دشمن بشدت خود می‌افزود اورا بکمك‌میطلبیدند نامبرده باکمال رشادت ومیهن پرستی بامجاهدین خود این تقاضا را اجابت ومردانه جلو دشمن را می گرفت.

اینك نقشه هجوم را تهیه کـرده و مجاهدین را به دسته هـای معین قسمت و مأموریت هر قسمت را معین کرده و تصمیم اتخاذ شد تا هوا روشن نشده محـاصره محله اهراب عملی شود وموقعیکه ده تیر او بطور اتصال ده بار صدا کرد هجوم از اطراف شروع بشود

خط محاصره کامل شده‌ومطابق نقشه هجوم آغاز گردید. صدای‌تیرمجاهدین دو برادر رشید ولی خالی‌از ذهن را ازخواب بیدار کرده هر دوبا زیر دستان خود

مثل ببر خشمناك بمدافعه پرداختند. جنك چندین ساعت طول کشید وقتیکه نامبردگان احساس کردند کلیه محله زیر نفوذ آنها محاصره شده است فهمیدند واپسین روز زندگی آنها است بنا براین بشدت ورشادت جنگیدند بهرطرف که حمله میکردند عده ای از مجاهدین تلف می شدند و از تفنك داران نایب محمد هم عده ای کشته شدند تاعده ای از پیش قراولان مجاهدین خود را بخانه نایب محمد رسانیده وارد خانه شدند در این دقایق دیگر جنك نبود بلکه کشتار بود.

نایب محمد دریك اطاق محصور شده بود. دومرد دلیر باهم رو برو شدند. محمد صادقخان با فریادبلند بنایب محمد اخطار کرد که ایستادگی فایده ندارد تسلیم شود، سپس وارد اطاق شد چند دقیقه دو حریف شیردل مثل دو پلنك درنده بهم دیگر نظر انداختند مثل اینست که با نگاه با هم از گذشته وحال مذاکره میکنند.

نایب محمد سکوت را شکسته و گفت مقدر بوده است که من دردست یکنفر رشید مثل شما اسیرشوم؛ خواستارم که شکیبائی داشته مرا نکشید و بمن قول بدهید که مرا زنده پیش ستارخان ببرند.

محمد صادقخان پاسخ داد که ما ماهها صبر و حوصله را پیشه خود کرده و انتظار داشتیم که شما تنبه حاصل کرده وازراه کج برگردید ولی غرور جلوچشمان شما را گرفته بود وحالا این درخواست خیلی دیر شده واگر وصیتی دارید بکنید. نایب محمد گفت خواستارم افراد عائله ما در امان باشند. محمد صادقخان گفت آنان مثل افراد عائله مجاهدین درامان خواهند بود واین بگفت وماشه ده تیرتکان خورد وسایر مجاهدین هم همانکار را کردند وآن مرد رشید مردانه بدون ناله وضجه جان داد. نایب علی در اطاق دیگری درهمان دقایق که میخواست فرار بکند کشته شد:

بدینوسیله محله اهراب مصونیت خودش را ازدست داد و کلیه بست نشینان که ازمعروف ترین مستبدین بودند دستگیر و چندین صد قبضه تفنك وسایر اسلحه های کمری که ازانجمن اسلامیه وازمجاهدین گرفته بودند بدست مجاهدین افتاد.

تفنك نایب محمد همه وقت دردست محمد صادقخان بود. وی درهمه جامیگفت که نایب محمد را کشته وتفنگش را گرفته ام و هر کس بتواند مرا بکشد میتواند این تفنك را بگیرد وحالا هردو زیرخاك خوابیده اند.

گفتار هشتاد و هشتم

نظام الملك به تبریز بر میگردد(۱)

نظام الملك یکی ازعمال فعال دولت استبداد بود که دستوراتضد آزادی‌را دقیقاً انجام می داد . نامبرده از ترس مجاهدین تبریز را ترك کرده وبسمت تهران درحرکت بود ؛ ورفتن اوازتبریزصلاح‌محمد علیشاه نبود. بنابراین‌طرفداران‌استبداد خواستند که بنام مردم او را ازتهران برگردانند واینکار عملی شد وپس ازورواو بشهراقدامات محمد علیشاه یکی‌پس از دیگری ظاهرمیگردید. فرضاً اقبال‌السلطنه ماکوئی که مردم ازماکو بیرون کرده بودند ساده بنظر نمیرسید وموضوع‌مغلوبیت اوحیله بنظر میآمد وتصور میرفت که دو باره بشهرماکو برگشته وآزادیخواهان را دستگیر وتباه نماید .

نظام الملك که از اعزام حاکم کاردان ونیروی نظامی بماکو طفره میرفتو میگفت برای اینکار باید ازتهران اجازه برسد بیشتر مردم را ظنین میکردبالاخره این موضوع در انجمن ملی عکس العمل شدیدی تولید کرده و مردم مجدداً عزل نظام الملك را خواستار شدند . نظام الملك هم که عادت کرده بود هی تبعید بشود وبرگردد تا قریه باسمنج رفت ولی‌اورا باز گردانیدند ونخواستند بدست‌طرفداران محمد علیشاه بهانه بدهند ولی دربار شاه استبداد سخت مشغول فعالیت بود وهرچند صباحی یکی ازنقشه های‌آن درتبریز ظاهر میگردید. خبر ورود اتابك بتهران و انتصاب او بنخست وزیری که‌درآذربایجان دارای حسن شهرت نبود تأثیرنامطلوبی کرد ودراین حیص وبیص که‌ساکنین تبریز ازاقدامات محمد علی‌میرزا ونظام الملك سخت ظنین بودند شایع شد که اتابك میخواهد قانون اساسی‌را تغییر دهد. این‌قبیل اخبار سوء ظن‌ونگرانی آزادیخواهان رانیزصد چندان کرد .

۱ــ درعکس شماره ۲۵

گفتار هشتاد و نهم

جنگ خونین لیل آباد

مدتی بود که از تشکیل سپاه صمد خان اخبار گوناگونی میرسید و مجاهدین می‌دانستند که شجاع الدوله مشغول بسیج میباشدو نیز خبر رسید که چند روز است که پیش‌تازان نیروی مذکور دست بحمله زده ومشغول آزمایش هستند تا پس از تشخیص نقطهٔ ضعف هجوم اساسی خودرا آغاز نمایند.

روش جنگی همگی سردستگان استبداد یکسان نبود، فرضاً طرز حمله بیوك خان پسر رحیمخان این بود که از باغ صاحب‌دیوان یك‌راست از جاده مستقیم محله خیابان بشهر حمله نمایدو حال آنکه شیوهٔ جنگی شجاع نظام این بود که‌در حمله امیرخیز دیوار های باغات وخانه‌ها را شکافته و بدون ظاهرشدن تفنگچیها انجمن حقیقت را بدست بیاورد، ولی شجاع الدوله روش دیگری داشت اوقبلا عده کمی را سمت شهر تبریز روانه و مجاهدین را تحریك بجنك میکرد وپس از مختصر زدو خورد پا بفرار می گذاشتند ومجاهدین خودشان را پیروز تصور کرده و آنان را تعقیب میکردند و بدین وسیله مجاهدین را ازشهر بیرون کشیده ودر میان سواره های فراری و گروه کمین کرده محاصره کرده ونابودمیکردند. جنك لیل آباد نمونه‌ای ازاین نوع جنك بود.

دروازهٔ محله های لیل آباد وچرنداب یکی بود که ازطرف مجاهدین محمد صادقخان حراست میشد.

درمحل مذکور ازسواره های صمدخان خبری نبود. ازطرف‌دیگرمجاهدین لیل آباد بسرپرستی حاج‌محمد میراب‌ومجاهدین کوچه حاتم بیك بسرپرستی نایب حسین یاپوشقانچی وعده ای هم مجاهدین نوبر بسر پرستی میرعلی اکبر پسر میر نصیر در سمت باغ مجتهد در مدخل آبادی لاله منتظر حمله نیروی صمد خان بودند.

۱۲ ذیقعده ۱۳۲۶ چهار بعد از ظهر آوای ضعیف تیراندازی آغاز گردید.



(عکس ٤١) نگهبانان ارك باسرپرست خود خلیل‌خان

ابتدا شلیك یواش یواش شدت پیدا کرد ولی مبدأ صدای تفنك رفته رفته یواش‌تر میشد ودلیل این بود که جنك ازشهر دورتر میشد.

در این میان خبر رسید که سواره های شجاع الدوله حمله آوردند ولی چند نفر کشته داده رو بفرار گذاشته ومجاهدین آنانرا تا آبادی لاله تعقیب میکنند .

پس از وصول این خبر صدای شلیك ازدور شدت کرد و ازمجاهدین‌دروازه بیست نفر داوطلبانه بآن سمت روان شده وباکمال تعجب مشاهده کردند که از پشت تپه ها و ازمجاری آب و از گودالها و از زیر تخته سنگها آتش میبارد ، آن وقت فهمیدند که چه دام خطرناکی گسترده شده وبا حیله ای مجاهدین را تاوسط بیابان کشیده ویك مرتبه با محاصره گاز انبری آنان را زیرآتش گرفته اند .

اگرچه این جنك تا چند ساعت از شب گذشته ادامه داشته و با فداکاری فوق العاده مجاهدین سواران صمد خان را از بعضی سنگر ها بیرون کرده و تلفات زیاد بآنها رساندند و بعضی از مجاهدین محاصره شده را نیز نجات داده و زخمی‌ها وکشته ها را بشهر آوردند ولی دست رسی بگمشدگان نداشته و ناچار برگشتند .

فردای آن روز خبرهای جانگدازی رسید ومعلوم گردید که نایب حسین و نایب حسین یاپوشقانچی برادر نایب حسن یاپوشقانچی را که از دوستان بسیارنزدیك بودبادونفردیگردرسرد رودفوراًتیرباران کرده وبحیات آنان‌خاتمه داده وعده زیادی هم مثل میر علی اکبر پسر میرنصیر وعلی جوان وباقروعظیم خان وعسکرمسکین و حضی (حضرت قلی) و عدهٔ دیگر هم در زندان با کمال سختی و شکنجه بسر می برند .

پس از یکماه واندی درنتیجه اقدامات انجمن ایالتی و علمای تبریز آنان را با اسرای سواران مبادله کردند، ولی اسرا در وقت آزاد شدن شناخته نمی شدند . رنگهای پریده وچشمها گود رفته وفقط ازآنها پوست و استخوان باقی مانده و در وضعیت رقت باری بسربرده بودند .

مرحوم نایب حسین یاپوشقانچی را نایب تقی توپچی که دشمنی دیرینه با هم داشتند بکشتن داده بود (نایب تقی عاقبت بخیر نشده وپس‌ازتسلط صمد خان‌بشهر وکشتار های بیحد و حصر نایب تقی مردم را بجان آورده و بالاخره در یك شب

در محلهٔ معروف بدر ویشلر او را مست مشاهده کـرده و با سنك و چوب و چماق تکه تکه‌اش کرده و بحیات پر از ننك او خاتمه می‌دهند) .

یکی از نتایج شوم این جنك و غافل گیر شدن مجاهدین این بود کـه سپاه صمد خان جسورشده و چندی بعد درجنك خطیب نیز پیش رفته وخطر عظیمی ایجاد کرده بود و بعد از آن نیز در قره ملك و شامقازان ظاهر شده وحمله های سختی کرده وخسارات جانی و مالی زیادی بآزادیخواهان وارد کرد . باید دانست از این جنك وحیله، مجاهدین لیل آباد درس عبرت گرفته و پس از این همواره در سنگرها استوار تر شده و بیش از اولیها احتیاط را رعایت میکردند .



گفتار نوزدهم

جنگ یانق داغی

عین الدوله در باسمنج نشسته و دستورات حمله بشهر را صادر میکرد. هجوم نیروی محاصره کنندگان هر روز شدیدتر میشد ولی هرقدر فشار حمله مستبدین و گرسنگی و بی‌پولی و بیکاری بسکنه شهرتبریز بیشتروارد میشد بهمان نسبت روح مقاومت و ایستادگی وجانفشانی هم رو بافزایش میگذاشت.

شجاع الدوله هم آبادی سردرود را مرکزفرماندهی خود قرار داده و باایجاد این‌فرماندهی محلات چرنداب ولیل‌آباد وخطیب واهراب سخت دچارخطر گردیده بود. محمد صادق خان رهبر مجاهدین چرنداب در سر خیابان لیل آباد و در دامنهٔ کوههائی بنام یانق داغی سنگرهای محکمی ساختمان کرده و دروازهٔ محکمی نیز ایجاد نموده بود وشب وروزاز آن‌پاسداری میکرد. بمجاهدین دستور هشدار داده شد.با دوربین قافله های سواران را تماشا کنند.

گاهگاهی بعضی ازمجاهدین که از نشئه‌جوانی وغرور آزادیخواهی سرمست شد و جنك را یکنوع تفریح برای خودشان قرار داده اند ازسنگرها خارج و تـا بالای تپه ها پیش‌رفته و آمد و رفت‌سواره ها را بین باسمنج و سرد رود باچشم‌تماشا کرده وبلا فاصله درحفره هائیکه از استخراج سنك ایجاد شده است پنهان میشوند والا اسارت آنها بوسیلهٔ سواران کار مشکلی نبود. با این احتیاط بازچندبار اتفاق افتاد که عده‌ای ازمجاهدین درحفره های مذکورمحاصره شده وعده زخمی‌و کشته شدند وبقیه هم ازتاریکی شب استفاده کرده وتوانستند عقب نشینی نمایند. اگرچه این اقدامات بدون موافقت محمد صادق خان انجام میگرفت ولـی روح سرکش و تهور موج خیز او از این اقدامات ناراضی نبود. اومجاهدین جاه طلب‌رابمجاهدین درویش‌مآب وخاموش ترجیح می‌داد.

این احساسات پس از جنك بین محله لیل آباد و آبادی لاله که منتهی بمغلوبیت مجاهدین و اسارت عده از آنان دردست سواران صمدخان گردید بشدت خودرسیدو برای تلافی مغلوبیت لیل آباد نقشه ای تهیه شد که راه آمد ورفت نیروی دولتی را بطور غافلگیر قطع نمایندو بدینوسیله بین دوسپاه جدائی بیندازند. گویا درششم ماه صفر۱۳۲۷ بود که مجاهدین چرنداب قبل ازطلوع آفتاب درحفره هائیکه ناظر راه عبور ومرورسواران بود مستقر شدند. کمین گاهها خیلی نزدیك بود واغلب صحبت سواره هائیکه عبور میکردند بگوش مجاهدین میرسید و در فاصله تیر رس قرار داشتند، اینقدر صبر کردند تانزدیك بیایند ناگاه صدای تفنگها آنان‌را هشیار کردو دراولین شلیك عده سواران واسبها تیرخورده و بزمین افتادند وعده ای‌هم زخمدار شده ولی باکمك دیگران توانستند ازمهلکه نجات یابند.

این کمین گاهها بعلت اینکه مرتفع وکاملاناظر راه عبور ومرور بوداز نقطه



(عکس۴۲) محمد صادقخان باعده‌ای ازمجاهدین

نظر جنگ برای سواران صمد خان قتلگاه بود .

عده ای ازمجاهدین ازاین فتح مغرورشده وازتپه ها پائین تررفته‌ودرسنگرهای نامحکمتر جاگرفتند تا چندی‌این‌جنگ آرام‌بوده‌و آمد ورفت سواران قطع گردید. معلوم بود که قدری طول میکشد تا این خبر بعین الدوله وصمدخان برسد تاآنان دستور حمله متقابله‌را صادر نمایند. ولی زیاد طول نکشید ازظهر بآنطرف یکمرتبه مشاهده شد که دورا دور سنگرهای مجاهدین محاصره شده وشلیك از طرف‌دشمن آغاز گردید.

در وحله اول درنتیجه فاصله زیاد، تیراندازیها زیاد مؤثرنبود واغلب‌تیرهادر اطراف سنگرها بزمین میخورد ولی هرساعت تعداد سواران زیادترمیشدومحاصره مجاهدین تنگتر میگردید . از طرفی قطار فشنك مجاهدین بتدریج خالی میشد و منظره کشته ها و زخمیها که با اشکال بشهر برده میشد بی‌تأثیر دروضع نبود . اما ناچار بودند جنك را ادامه بدهند زیراعده دشمن زیاد وزنجیر محاصره کامل‌شده‌بود وفقط یك دره بیش‌نبود که دربین سنگرها وشهر ازتیررس دشمنان محفوظ‌بود،ولی فاصله سنگرهای جنك‌بحدی‌بهم نزدیك شده بود که‌طرفین صدای همدیگررا بخوبی میشنیدند وکار بجائی‌رسیده بود که دراطراف حفره‌ها سنگهائیکه چیده‌شده بودبا تیرسواره ها خرد شده وسروصورت مجاهدین را زخمی میکرد .

مرحوم محمد صادق خان درمحور سنگرها جاگرفته گاهی با تفنك پنج تیر نایب محمد اهرابی و گاهی باده تیرخود دشمن را گلوله باران میکرد.

صدای ده تیر او کافی بود که مجاهدین را دلداری داده وجلوهجوم سواران را بگیرد. این جنك تا ٦ بعد از ظهر ادامه داشت ساعت شش بعد از ظهر مشاهده گردید که یکنفر زخمی را عده زیادی مجاهدین از سنگر بیرون بردند . بزودی خبر رسید که محمد صادقخان زخمی شده است . در این موقع سواران هم که تیر خوردن یکنفر شخص‌ناشناس رافهمیده بودند ازسنگرهای خود خارج وهلهله کنان دست بهجوم شدیدی زدند. اگرچه این تغییر نحوه جنك برای تمام مجاهدین ایجاد نگرانی کرد ولی دلیرانه پاسداری کرده و تا شب زدو خورد ادامه پیدا کرد و با رسیدن تاریکی‌شب طرفین دست ازجنك کشیدند.

وقتیکه بشهر برگشتیم خبردادند که محمد صادقخان را بمریضخانه برده اند با کمال فرسودگی بسمت بیمارستان شتافته ودر کنار اوصف کشیده‌شنیدیم که‌محمد صادقخان بجراح ارمنی بزبان ترکی گفت : « دکتر ترا قسم بمذهبت اگر تشخیص می‌دهی که پای من قطع خواهد شد ویا من چلاق مانده نان گدائی خواهم خورد ، مرا تداوی نکن بگذار بمیرم» . این‌حرف اوهمه را متأثر کرد وحتی‌جراح‌هم‌متأثر شد . ولی دلداری داده قول داد که بهبودی پیدا خواهد کرد معهذا تشخیص‌مردمیهن پرست صحیح بود وتیر کاسه زانوی اورا متلاشی کرده وتداوی نتیجه ای نداد و این مردآهنین تا آخرعمر باچوب زیربغل راه میرفت وبعد ازاین واقعه تأثرآور هروقت صدای تیر اندازی شدت مییافت رنك او ازشدت تأثر و تهور سیاه شده و می‌دانست اگردشمن‌دست‌یابدزنده‌نخواهند گذاشت، بامرور زمان‌آن جوان رشید وخوش‌قیافه سلامتی را ازدست داده چهره‌زرد وچشمانی گود رفته وگونه های فرو رفته‌او نشانهٔ مرك او بود .

بزرگترین آرزوی او این بود که قبل‌ازتسلط جلاد پیر(شجاع‌الدوله) که‌تشنهٔ خون او بود بااجل خود این دنیای فانی‌را وداع گویدوهمینطورهم شد (ومیگویند صمد خان پافشاری میکرده که مردهٔ اورا ازقبر بیرون آورده آتش بزنند) . چون دراین ایام من در تبریز نبودم نمیتوانم اظهار عقیده بکنم ، همینقدر می‌دانم از افراد عائله استاد احمد بنا که بنام استاد احمد دیو معروف بود (چون بیش از حد قوی و و تنومند بود این عنوان را باو داده بودند) پسران رشید او مثل محمد صادقخان و شاطر محمد حسین در راه مشروطیت شهید شدند وآنطوری که شنیده ام بقیه افراد این عائله پایمال شدند . این بود یکی ازجنگهای (یانق داغی) که درهیچ جا از او ذکری نشده است .

از بعضی‌اشخاصی که‌دراین‌جنك شرکت داشتند درزیرنام میبریم تاباقیماندگان آنان ازافتخارات آن حصه مند شوند :

۱ـ شهیدمحمدآقا(۱) (پسر عموی‌نگارنده) ۲ـ مشهد عبدالرحمان. ۳ـ داداش پسر بدرخان ٤ـ مشهدی عباسعلی پسراله مدد ٥ـ شاطرمحمد حسین ٦ـ بابا۷ـ محمد

۱ـ عکس این مرحوم درعکس ۲۰ (درسمت‌راست صف سوم ازجلو نفر دوم‌است)

۸-علی که درجنك سمیتقو شهید شده است ۹-میرحسین که درجنك دیگر از بازویش زخم برداشت ۱۰- شاطر خلیل که در سنگر دیگر زخم برداشت ۱۱- محمد حسین ۱۲ - مشهدی رضا که شهید شد ۱۳ - کربلائی علی جوان ۱٤ - اسماعیل ده ده . ۱۵- اصغر پینه دوز ۱٦- حضی گوران ۱۷- محمد علی حمال که در یك جنك دیگر تیر خورد وقلم پاهایش خرد شد وتا پایان عمر باچوب راه میرفت ۱۸- کربلائی رحیم قهوه چی ۱۹- پسر فتح اله توپچی ۲۰ شاطر حسین پسرخان باقر وغیره .



فصل سیزدهم

گفتار نود و یکم

جنك اول با سپاه ماکو

سپاه ماکو دوبار در کنار شهر تبریز جای گرفته و پس از حمله های شدید مغلوب شده است. نویسنده در جنك‌دوم شرکت داشته وزخم برداشته بودم.

نخستین جنك از دهم شعبان ۱۳۲۶ آغاز شده و درچهاردهم ماه مذکورسپاه ماکو مغلوب وفراری شده است.

عزو ویا عزت الله خان خواهر زاده اقبال السلطنه که لباده پوشهای تبریز را جزو مردان جنگی بحساب نیاورده و با حرص و طمع و غارت ثروت بی پایان تبریزیان، شتاب زده بحمله پرداخته بود پس ازاینکه عدهٔ زیادی کشته و زخمی داد بی‌درنك دست‌ازجنك کشیده وتاماکو بپشت سرش هم‌نگاه‌نکرد ولی‌اقبال‌السلطنه ازاین شکست سخت بی‌آبرو شد.

محمدعلیشاه ازمغلوبیت سپاه ماکو بسیار ناراضی شده ودستور اکید داد که پس ازتکمیل وسائل جنك دوباره بجبهه جنك برگردد وما خود خواهیم دید پس‌از چند هفته استراحت وجمع‌آوری افراد وتکمیل وسایل جنك گویا درچهارم رمضان با وسایل کامل تری به‌آبادی (آنا خاتون) چند فرسخی تبریز رسیده و مشغول تهیه جنك گردیدند.

مغلوبیت اول سپاه ماکو تأثیر نامطلوبی هم دراردوی عین الدوله بخشید. اگر چه رحیم خان و صمد خان وسایر سران نیروی دولتی از مغلوبیت سپاه ماکو برای خود استفاده تبلیغاتی کرده و حتی پیشرفتهای خیالی خود را بتهران تلگراف

کرده ووعده دادند که بزودی کار تبریز را خاتمه خواهند داد(۱) اما درواقع پیروزی تبریزیان آنان را دچار حیرت کرده واگر هم تا آنروز کار را سهل تصور میکردند از آنروز ببعد دست بهجومهای جدی و خطرناك زده ومثل اینست که می‌خواستند پیروزیهائی بدست آورده وشهرت سپاه ماکو را از دست آنها بربایند این بود ازهر سمت حمله کرده وچنانکه در نقشهٔ تبریز مشاهده میشود از کلیه سنگرهائیکه طول آن بفرسخها بالغ بود آتش جنك را شعله‌ور کردند.

یادداشتهائیکه از نویسندگان مثل ویجویهٔ و بعضی از جراید وقت باقیمانده‌است تعداد نفرات دولتی را به سی‌هزار و تعداد مجاهدین را بنصف آنها تخمین زده اند ولی نکتهٔ قابل توجه اینست که افراد نیروی دولتی برای جنك تربیت شده بودنددر حالیکه مجاهدین تا یکسال قبل از آن ازمشاهدهٔ سواره وتفنك زهره چاك‌میشدند

مجاهدین‌محله چرنداب که اکثراً بکمك مجاهدین خیابان وامیرخیز میرفتند اوضاع جنك را بیش از دیگران‌مشاهده نموده وبیش از دیگران هم کشته وزخمی می‌دادند، زیرا هروقت عرصه درسنگرهای سایرمحلات تنك میشد ازمحمد صادقخان رئیس مجاهدین چرنداب کمك میخواستند و مجاهدین محلی‌هم مجاهدین تازه وارد را بخطرناکترین سنگرها میفرستادند وبهانه میآوردند که ما خسته و کوفته‌شده‌ایم وشما تازه نفس هستید قدری هم شما فشار دشمن را تحمل کنید وراست‌هم میگفتند وگاهی اتفاق میافتاد که مارا فرضاً از سنگر های خیابان هم بسنگرهای امیر خیز میفرستادند چنانکه در روز جنك وپیروزی باسپاه ماکو یك شبانه روزدرسنگرهای خیابان مشغول جنك بوده وازآنجا منتقل بسنگرهای (آجی‌چائی) شدیم. درایـن ایام مردم ازمشاهدهٔ کشته وزخمی وحشت نمیکردند وبمرور زمان باین اوضاع‌خو گرفته بودند. انسان تا وقتی میترسد که بآینده وامنیت جانی امیدوار باشد و اگراز همه اینها مأیوس باشد ترسی باقی نمیماند. دلهای مردم همه سنك شده و تاثر بخود راه نمی‌دادند.

۱- جناب جلالتمآب سردار نصرت دام مجده - تلگراف شما را خوانده خدای متعال‌میداند که ازمحاسن خدمات و بروز رشادت وغیرت‌شماچقدر مسرور شدم درحقیقت تمام چاکران‌وخانزادان دولت بایدمراسم جان نثاری‌ومردانگی را ازشما تعلیم بگیرند. انشاءاله بقدری مراحم‌کامل‌ملوکانه ارواحنا فداه شامل احوال شما خواهد شد که مافوق بر آن متصور نباشد. امضا سپهسالار اعظم (یعنی امیربهادر)

خاطر دارم درمیان مجاهدین من باب شوخی وقتی که همدیگر را می دیدند خندیده وبهم می گفتند باززنده برگشتید ؟ چقدر ترسو هستید که خودرا از محور جنك دور نگهمیدارید .

در روز جنگ اول ماکو با رفقای یازده نفری خود درمحل دیگریعنی در کوچه شربت اوغلی سنگر گرفته وبیست وچهار ساعت بدون خورد وخواب‌مشغول جنك بودیم وازدوازده نفرسه نفر کشته شدند که‌یکی‌از آنهانایب اکبرشربت اوغلی بود که ضمناً راهنمای ما هم‌بود وچند نفرهم‌زخم برداشتند از آنجمله میرحسین‌پسر میرجلال از بازو ومحمد هم از بازو زخم بر داشتند و خود اینجانب هم ازترکیدن گلولهٔ (دم دم) زخمهای کم اهمیت برداشتم. با این گرفتاری فرصت نبود که ما در جنك اول سپاه ماکو شرکت کنیم .

گفتار نود ودوم

جنگ دوم باسپاه ماکو

چگونه اردوی ماکو به تبریز هجوم کرد وچطورزود مغلوب شد؟

تبریزیان در سیزدهم ماه رمضان ۱۳۲۷ تیره ترین و خطرناکترین روز ها را می گذراندند. شهر تبریز ازهرطرف محاصره شده ومجاهدین درسنگرهامشغول دفاع هستند وپیرمردها هم شب‌وروز درپشت بامها اذان‌میگویند. اضطراب‌ووحشت افکارمردم را استیلا کرده وهیچکس وضع ۲٤ ساعت دیگررا پیش بینی نمیتواند بکند. خطر منحصر بیك طبقه‌وگروه نیست تجربیات گذشته بمردم یادداده است که اگر مهاجمین دست یابند بهیچ فردی ازافراد ترحم نخواهند کرد. اگرچه رهبران قوم سعی میکنند فدائیان ومجاهدین ازحضوردسته‌های‌مختلف دولتی مستحضرنشده واز تعداد نیروی آنها خبردار نشوند زیرا شنیدن این قبیل اطلاعات ممکنست‌سخت بروحیات آنها صدمه بزند، باوجودهمه اینهاتوسط دهاتیها وسایر کسانیکه ازاطراف وارد تبریزمیشوندخبرهای وحشت آوری شنیده میشودنامهای سپهدار، شجاع‌الدوله شجاع نظام، ضرغام، رشید الملك شنیده شده و چند روزاست که اردوی ماکو هم بصوفیان رسیده است.

از یکهفته باین طرف ازسنگرهای محلات چرنداب ولیل‌آباد عبور سواره‌ها را هر روز مشاهده میکنیم. در مقابل تیر اندازی مجاهدین آنها بی‌اعتنائی کرده‌و پاسخ نمی‌دهند این عمل دلیل براین است که مشغول نقل وانتقال بوده وبرای هجوم تهیه هائی می‌بینند.

روحیات مردم بخصوص طبقه تجار و کسبه سخت متزلزل است وقتیکه دونفر بهم میرسند چند ثانیه بدون حرف بهمدیگر نگاه میکنند با این نگاهها مثل‌اینست که درد دل کرده وشدت خطر را بهمدیگر تلقین میکنند.



(عکس ۴۳) کشته شدن سواران ماکو

بطور کلی اوضاع تبریز شبیه افرادی است که در وسط آتش سوزی مانده و بدون داشتن راه فرار وامید بنجات بشعله های آتش تماشا بکنند. آری امروزه از کلیه جهات تبریز را محاصره کرده ومثل گرگان گرسنه وراهزنان خونخوارمنتظر فرصت هستند که بجان ومال سکنه تبریز دست یابند. بطوریکه شایع است اردوی ماکوقبلا وسایل حمل ونقل اشیاء غارتی مردم تبریز راهم همراه آورده اند بنابراین اهالی تبریز حق داشتند که از اوضاع سخت نگران باشند ولی در عین حال همان وحشت ونگرانی مردم را بهمدیگر نزدیك کرده بود. وحدت نظریکه درمیان کلیه صنوف وطبقات موجود است کمتر نظیر داشته‌است.

این اوضاع دلخراش بشدت احساسات فداکاری مردم افزوده است مجاهدین وقتیکه از کوچه وبازار عبورمیکنند پیر وجوان، مرد و زن باینها بانظر محبت و ادای کلمات دعا خیره خیره نگاه میکنند. با ایماء واشاره باینها حالی میکنند که حفظ‌جان و مال‌وناموس اهالی بسته بمیزان فداکاری و رشادت شما است‌همان‌محبت وافکار عمومی یك نیروی خارق العاده ویك قوت قلب غیر قابل تصوری به‌مجاهدین بخشیده است اینها هم بانگاههای متقابله بازبان ایماء بآنها پاسخ‌می‌دهند که‌ما تاجان دربدن داریم نمی گذاریم قدمهای متجاوز سواران دولتی بحریم شما برسد.

بطورخلاصه‌مردم خورد وخواب ندارند اکثراوقات زن ومرد ازجاهای‌بلندبا چشمهای‌نگران‌باطراف تبریز نگاه میکنند تاببینندآیا هجوم‌شروع شده است یا نه. بارهاشنیده میشود که مردم‌درخواب دچار کابوس‌شده وبا ناله وفریاد ازخواب‌بیدار میشوند. مجاهدین و کلیه افراد تبریز با عجله وشدت مشغول سنگرساختن هستند.

درچنین روزهائی یکباره هجوم ازمحلات خیابان ومارالان و نوبر وبازار و امیرخیز شروع شد.

روز دیگرجنك درسنگرهای‌چرنداب ولیل‌آباد هم‌آغاز گردید، مردم‌ازشدت ترس‌وواهمه حیرت‌زده شده وزنهابچه‌های‌خودرا بغل کرده ونمی‌دانندبکجا پناه‌ببرند ومثل اینست که فضای تبریز مسموم شده واستنشاق وهواخوری مشکل گردیده‌است امروز درمحله چرنداب شور وهیجان بشدت غیر قابل وصف رسیده است. مرحوم میرزا غفار روضه‌خوان ومیرزا علی‌واعظ کفن پوشیده باحمایل شمشیر درمیان‌مردم

حضور یافته و باسخنان خودآتش غیرت ومردانگی ورشادت مجاهدین را شعله‌ورتر و سوزانتر میکردند . باوجود اینکه اول وقت است از هر طرف صدای تیر تفنگ شنیده میشود.

ازطرف مرحوم‌باقرخان بوسیله تلفن ازمرحوم محمد صادقخان کمك‌خواسته‌اند امروز سنگرهای چرنداب را نمیشودخالی گذاشت . ولی باید بمحله خیابان‌هم کمك فرستاد. لهذا مجاهدین بمحله خیابان شتافته اند .

تا ظهر آن روز درسنگرهای خیابان‌درمیان آتش توپ وتفنك می‌جنگیدیم. قطارهای فشنك خالی شده بود و پوکه ها را با فشنك عوض کردند. یکساعت بعد از ظهر خبر رسید که اردوی ماکو شدیداً هجوم کرده و تا نزدیکی انجمن حقیقت رسیده‌اند وستارخان کمك‌خواسته است باخواهش باقرخان مجاهدین چرنداب بطرف سنگرهای آجی‌چائی که محل حمله اردوی ماکو بود حرکت کردند.

آن روز که گویا دوازدهم ماه رمضان بود مجاهدین روزه بودند. بیخوابی وگرسنگی وجنك فدائیان را سخت میآزرد. ولی روحاً خیلی قوی وشجاع بودند چندین کیلومتر راه را باید گرسنه وخسته وپیاده طی بکنند . بهر ترتیبی بود تقریبا دو بعد ازظهر بمحل جنك رسیدیم. دراینجا سنگر ساخته نشده بود فقط دیوار های باغات را سوراخ کرده وسنگر قرار داده بودند.

مجاهدین میبایست ازوسط باغات که کاملا مسطح ودرتیررس دشمن بود عبور کرده وخودرا بپشت دیوار برسانند وبسا اتفاق میافتاد که ازمجاهدین درحال عبور از وسط باغ زخمی میشدند. ازرفقای ماهم چند نفر زخم برداشتند. وقتیکه وارد شدیم مشاهده کردیم که نیروی آزادیخواهان روحیات خودرا ازدست داده و چند سنگر عقب نشسته اند و ازطرف اردوی ماکو گلوله مثل تگرك میبارید. هلهله و صدای سواره ها شنیده میشود ما که تازه وارد باغ اول شده بودیم همینقدر شنیدیم که گفتند سردار آمد . از دور پنج نفر سواره مشاهده کردیم که با تاخت می آمدند سوار جلوئی خود ستارخان بود(۱) کسانیکه مرحوم ستارخان را روی اسب دیده

۲- آقای یوسفخان نیکپور که ازمجاهدین دوره انقلاب بوده ودردستگاه ستارخان بودمیگفتند یکی ازآن چهار نفر من بودم

بودند می‌دانند که ستارخان در اسب سواری باندازه ای جلد و چابك و مسلط بود که تماشا کننده از دیدن او حظ میکرد.

امروز تیراز طرف دشمن مثل تگرگی که دچاد طوفان شده و بطور مایل بزمین برسد بزمین خورده خاك را بهوا میپراند.

ستارخان برای حفظ جان خود روی اسب خم شده ووضعی بخود گرفته بود که شباهت بقرقی پیدا کرده ومتوجه سمت جلو بود ؛ حضور ستارخان در میدان جنك نیروی خارق العاده ای بمجاهدین بخشید. ازطرف ستارخان دستوری داده نشدزیرا او باچهار نعل خودش را بپشت دیوار رسانید ولی حضور او تولید هیجان کرده و مجاهدین باجوش وخروش یکمرتبه یاعلی گویان بسمت دشمن تاخته و خودشان را به باغ جلوانداختند ودرهمان حال‌دیده شد که عده زیادی ازماکوئیها ازسنگرهای مقدم عقب نشسته و درسنگر دوم جاگرفتند.

مرحوم ستارخان چند دقیقه بیشتر در آنجا توقف نکرد ولی طوری ماهرانه برگشت که مجاهدین برگشتن او را ندیدند و بامید حضور او بشدت می‌جنگیدند.

جنك با شدت ادامه داشت تقریباً ساعت چهار بعد از ظهر رسیده بود در این اثنا که درپناه دیوارهای باغات قرار گرفته بودیم ستون مدافعین بشرح زیر بود :

امیرخیزیها بسر پرستی محمد خان در قلب مجاهدین. لیل آبادیها بسر پرستی مرحوم حسین خان باغبان درسمت چپ امیرخیزیها. مجاهدینی بنام قفقازیها در سمت چپ لیل آبادیها. عده مجاهدینی بسرپرستی مرحوم اسدآقا درسمت چپ قفقازیها. ویجویه‌ها درمنتهای سمت چپ امیرخیزیها. چرندابیها بسرپرستی مرحوم محمدصادقخان درسمت راست امیرخیزیها. اهرابیها بسرپرستی مشهدی هاشم حراجچی. مجاهدین محله قره آغاج بسرپرستی میر علی اکبر. منفردین هم در میان اینها قرار داشتند. فرمانده کل وجود نداشت ولی وحدت نظر کامل در میان مجاهدین فرمانده واقعی محسوب میشد. وضع ماکوئیها که فاصله زیادی با مجاهدین نداشتند باین قرار بود. مرکز نیرو در کاروانسرا بود جلو کاروانسرا بسمت شهر بفاصله نزدیك بصد متر دیوارهای طولانی بود که سنگر قرار داده بودند یکصد مترجلوتر از دیوارهای مزبور دکه های کوچکی موجود بود که ماکوئیها آنها را سنگر قرار داده بودند

واینها را میشد سنگر پیش قراولان نامید.

وضع مجاهدین تعـریفی نداشت اگـر شکست می‌خوردند عقب نشینی برای آنان بقیمت جان آنها تمام میشد زیرا میبایست ازوسط باغات عقب بنشینند دراینصورت تلف شدن آنان امرحتمی بود بنابراین ناچار بودند در آنجا بمانند. ازطرف دیگـر ماکوئیها از حیث وسایل جنك و تعداد نفرات بر مجاهدین برتری داشتند همه اینها اسب داشتند در صـورت مغلوبیت می‌توانستند جـان خودشان را نجات بدهند ولی مجاهدین باستثنای عده قلیلی اسب نداشتند. با وجود اینکه در جنگهای آن ایـام کمتر اتفاق میافتاد که سر دسته ها باهمدیگر شوری بکنند و یا نقشه ای برای کار خودشان ترسیم بکنند دراین جنك برخلاف آن عمل شدمعلوم نشد اینکار ازطرف چه کسی بود ولی مشاهده کردیم رؤساء وسرپرستان مدتی مشغول شور شدند وپس از مدتی بافراد توگوشی خبر دادند که وقتیکه اشاره شد همه متفقا دو دفعه یا علی بکشند و دردفعه سوم همه از دیوارها بپرند بالا وخود را به دکه ها برسانند ابلاغ این دستور نزدیك بغروب بود.

صدای یاعلی بلند شد واین صدا انعکاس عجیبی پیدا کرده در درجه اول شور وهیجان را درمجاهدین تقویت کرد و دردرجه دوم روحیات مهاجمین را متزلزل کرد صدای یاعلی سوم بلند شد یکعده از دیوارها بالا پریده وهجوم را آغاز کردند.محل مجاهدین چرندآب که در پهلوی امیرخیزیها و در محور عمل جنگی واقع شده بود (با درنظر گرفتن دیوارهای باغات دریك خط مستقیمی واقع شده بود) بنابراین یك فاصله کوتاه و بعبارت هندسی خط اقصری را بماکوئیها پیدا کرده بود با این وصف زودتر به دشمن میرسیدند.

از چرندابیها در وحله اول ۵ نفر پریدند خوشبختانه بین باغات وسنگرهای ماکوئیها جوی آبی موجود بود که ما از آن خبری نداشتیم و همان جوی آب جان فدائیان را حفظ کرد. با وجود این شاطرخلیل ومحمد خلیل نامی از رفقای ما تیر خوردند ولی دراین هجوم عده زیادی شرکت نکردند وچون زمین صاف وبلامانع بود من همه طول خط را می دیدم و اگر روحیات مـاکوئیها متزلزل نشده بود و هجوم متقابل میکردند کشته شدن مجاهدین قطعی بود. ولی گویا این فریاد های

یاعلی کار خودش را کرده و روحیات ماکوئیها متزلزل شده بود چون خود آنهایك فریادهای جنگی داشته وبارها از آن استفاده کرده بودند ومی‌دانستند که آغاز فریاد دستور هجوم است سواره‌ها تاب مقاومت نیاورده دکه ها را رها کرده و پا بفرار گذاشتند عده زیادی کشته داده بقیه‌خودشان را بسنگرعقب رساندند این فراردشمن بقیه مجاهدین را که هنوز ازسنگر قبلی تکان نخورده بودند بهجوم تشویق کرده‌و بالاخره آنها هم از دیوارها بیرون پریده همان جوی را سنگر قرار دادند. اگر چه آن وقتها خطر این حمله را نفهمیده بودم زیرا جوان بی‌تجربه و بی‌مطالعه ای بیش نبودم‌ولی بعداً فهمیدم که‌این‌قبیل هجومهاخطرناکترین هجومها بوده‌است زیرادر آن جوی ماندن‌و جنك کردن‌خطرناك‌بود دراینصورت یك هجوم متقابل دشمن کافی‌بود که‌همه مجاهدین‌یا کشته شوند ویاگرفتارشوندولی دراین اثناتعقل ازدست مجاهدین در رفته بود وپس ازچند دقیقه مجدداً صدای یاعلی بلند شده یکعده تهور کرده از جوی بلندشده وخودشان را بپشت دیوار سنگر دوم‌ماکوئیها رسانیدندعده‌ای‌دراین هجوم شهید وزخمی‌شدندولی‌وقتیکه‌پشت‌دیوارسنگرماکوئیها قرارگرفتیم‌بسهولت صحبت ماکوئیها را شنیدیم وتشخیص دادیم که بکلی‌خودشان راگم کرده ومشغول فرار هستند وطولی نکشید پشت دیوار خالی شد وهمه اینها بطرف‌کاروانسرا فرار کردندوچه مژده بزرگی بود وقتیکه مشاهده شد از آن طرف کاروانسرا سواران اسبها را شلاق کش کرده وبسمت صوفیان‌درحرکتند، دیگر نتوانستیم خودداری بکنیم خودمان راآنطرف‌دیواراانداخته وشاهد اوضاع پریشان اردوی‌ماکوشدیم.

دراینجا مجبورم‌ذکر بکنم که مرحوم محمدآقا عموزاده من‌ومرحوم‌مشهدی علی جوان و یکنفر اصغر نام که کار سابق او پینه دوزی بود یك دقیقه مرا تنها نمی‌گذاشتند چنانکه دربالا ذکر کردم کسانیکه در محور واقع شده بودند زود تر بسنگرهای دشمن رسیدند و کسانیکه درطول خط دیوار ها واقع شده بودند و از حیث مسافت دورتر بودند دیرتر رسیدند و احتیاج بتوصیف نیست که مجاهدینی که زودتر بمحل می‌رسیدند کشته وزخمی می‌دادند وعده دیگری که علاقه بیشتری‌بجان خود داشتند دیرتر ازهمه رسیدند.

دورنمای مغلوبیت دلخراشترین خاطرات محسوب میشود ولو اینکه مغلوبیت

دشمن باشد ؛ مجاهدین عاطفه هموطنی‌را زیر پا می گذاشتند با هرتیر یکنفرما کوئی را برمین می انداختند زیرا فاصله بیش از بیست متر نبود. ولی بعضی‌ها اینکار را نکردند وجوانمردانه فرصت دارند که سواره ها فرار کنند. دراین حیص وبیص من تفنك رابدم در کاروانسرا گذاشته‌و بما کوئیها اخطار کردم که تسلیم شده وتفنك‌هارا بیرون بیاندازند تا در امان باشند ، بیش ازصد تفنك تسلیم کردند وخود آنـان هم باسارت در آمدند .

درهمین دقیقه مرحوم حسین خان باغبان از پشت سر مرا نوازش کرده گفت خودتان را بپائید. مرحوم اسدآقا ومشهد هاشم هم رسیدند مشهد محمد صادق خان ازما جدا شده از آنطرف کاروانسرا مشغول جنك بود در این شدت جنك و کشتار اسبی را مشاهده کردم که از کاروانسرا بیرون دوید. در نتیجه صدای توپ وتفنك وحشی شده وچشمانش ازحدقه خارج شده بود. بزحمت اسب را سوارشدم پایم در رکاب جا داده وهرچه بخودم فشار آوردم که بتوانم بالای اسب بپرم نیرویم‌مساعدت نکرده مثل اینست که پاهایم مال من نبود و بدستور اراده ام اطاعت نمیکرد معلوم شد که گرسنگی‌و کوفتگی کار خودش‌را کرده ورمقی دربدن من باقی‌نمانده بود.

مرحوم محمدآقاو دیگران بمن کمك کرده و من توانستم سوار اسب بشوم بتاخت عقب دشمن میرفتم ؛ همینقدر خاطردارم تا کنارجوئی رسیدم اسب من‌باندازهٔ وحشی شده بود که ازجوی آب رم خورده ونمیخواست وارد آب شود ؛ من فشار آوردم وپرش اسب را بخاطر میآوردم ودیگر چیزی درخاطر نداشتم .

وقتی بهوش‌آمده وچشمم را باز کردم دیدم هوا تاریك است ، تعجب کردم خواستم تکان بخودم‌دیدم پای چپ من‌هیچ تکان نمیخورد اطرافم را نگاه کرده‌پنج نفر را در اطراف خود مشاهده کرده و شنیدم مرحوم محمد آقا میگوید بخودتان جسارت بدهید حالا وقت این بیهوشی نیست ومی گویند دشمن برگشته ودچارخطر هستیم. من باتعجب‌سئوال کردم که اینجا کجاست ومادراینجا چه‌کاره هستیم. آنوقت بمن گفتند که اسب ترازمین زد وازحال‌رفتید وما درآنجا این درشکه راپیدا کردیم که اسبهایش کشته شده بود و شما را توی درشکه گذاشته کشان کشان تا این جا آورده ایم.

در نیمه تاریکی دیدم گیوه پای چپ من خون آلود است و هرچه خواستم بلند بشوم مقدور نشد. بالاخره این فدائیان صدیق درشگه بی اسب را تا نزدیکی آبادی رسانیده و در آنجا باز حمات زیاد یك درشگه دیگر پیدا کرده و مرا سوار کرده مطابق خواهش من مرا بحمامی که درمحله گورانها بود بردند. دراین وقت تقریباً نصف شب شده بود و کسی درحمام نبود.

رفقا رفتند سکودار را آوردند سکودار حمام را باز کرد وقتیکه من لباس کندم وخون پایم را تمیز کردند مشاهده کردم که استخوان ساق پاومخصوصاقسمت قوزك ومچ پایم بکلی سیاه شده است ودربازو وسروجاهای دیگرهم کوفتگی زیاد بود ومن حدس زدم که اسب مرا زمین زده پایم روی سنك افتاده وخرد شده است.

عقب طبیب فرستاده و پایم را بستند با همان حال مرا منزل آوردند قبل از اینکه دست مرحوم محمدآقا بچکش دربرسد مرحوم وبیچاره مادرم دررا باز کرد تنها این شب نبود که مرحوم درپشت در بود بلکه در کلیه شبها که من منزل نبودم این بیچاره درحیاط قدم میزد وچنانکه بارهابمن میگفت هرصدای تیری اورامتوحش کرده وخیال میکرد که تیربمن اصابت کرده است مثل همیشه برای اینکه اومتوحش نشود خندیدم ووقتیکه دید مرا گرفته اند، وپایم زمین نمی آید شیون کرد من فهمیدم فورا گفتم پایم لغزیده مثل اینست که دررفته است تداوی پایم دوهفته طول کشید، مشهد محمد صادق خان که شاهد این اوضاع بوده است ازمن تقدیر وتمجید کرد و پیشنهاد تشویق کرده بود بعدها یکقطعه مدال ستارخان ویکقطعه هم مدال باقرخان بمن دادند و همان اسبیکه مرا زمین زده بود و بعداً مجاهدین اهراب گرفته بودند چون عده‌ای شهادت داده بودند که همان اسب زیر پای من بوده وبالاخره مرابزمین انداخته بود لهذا مشهد محمد صادق خان اسب مذکور را از آنها پس گرفت.

این بود هجوم ومغلوبیت اردوی ماکو، لازمست توضیح بدهم که در چنین جنك خطرناکی که بدون وجود فرماندهی و رعایت اصول جنگی در طرفین انجام گرفته است و بدون تردید هرگروهی از مجاهدین بدون رعایت دیسیپلین جنگی مطابق میل خودجنك کرده است بهمان ترتیب مشاهدات آنها هم متفاوت بوده ووضعیت



(عکس ٤٤) عبدالله یکی از سردستگان مجاهدین قفقازی با تفاق تقی اف

جنك انتخاب کرده بود مشاهدات بخصوصی داشته است بنابراین اینجانب مشاهدات خودرا چنانکه دور بین عکاسی هرچه در مقابل داشته باشد عکس آنرا می گیرد هرچه دیده وخاطرم مانده است بدون کم وزیاد و بطور خلاصه نوشته وبه نسل امروز تقدیم میکنم.

چنانکه در بالا شرح دادم عده‌ای ازماکوئیها فرصت فرار نداشته در کاروانسرا مانده تسلیم شدند(۱) واسلحه آنها هم گرفته شد واینها عده کمی نبوده شاید یکصد نفر بیشتر بودندوراجع بتعداد کشته وزخمی هم نمیشود بطورقطع اظهار عقیده کرد درخاطر دارم در باغات وزمینهای وسیع هرجا که نگاه میکردم کشته وزخمی بودو سازمان صحیحی هم نبود که توسط مأمورین مخصوص تعداد اینها را دقیقاً معین بکنند درحق تعیین میزان تفنك وسایر غنائم جنگی هم همان اشکالات موجود بود و اکثر تفنگهای کشته شده گان دولتیان را مجاهدین تصرف میکردند.



۱ــ لازم دانستم یك مطلب راتوضیح دهم تاخوانندگان گرامی افراد اردوی ماکوراجبون وترسو وبی‌عرضه تصور نکنند. چند نفری که مقدمتاً تسلیم‌شده ونگاـنده عجله عجله ازآنان سؤالاتی میکردم لکهٔ خونی در پیراهن سفیدش مشاهده و چگونگی آنرا پرسیدم باکمال خونسردی گفت تیر خورده‌ام. اول باور نکردم ووقتیکه پشت اونگاه کردم دیدم گلوله پنج‌تیر اززیرقلب اووارد و از پشت اوخارج شده است ولی زخمی خودش راکم نکرده وباکمال رشادت بپرسشها پاسخ میداد.

فصل چهاردهم

گفتار نود و سوم

ورود سربازان روسیه بتبریز

پس ازمغلوب ومنکوب شدن لشکر رحیمخان درباغ شمال وفرار کلیه سران انجمن اسلامیه وفرماندهان حکومت خودکامه تمام محلات شهر تبریز بدست آزادیخواهان افتاده و جشنها بر پا نموده و شادمانیها کردند و آن ایام پر افتخارترین وخوشترین روز های مجاهدین بوده و باقی‌ماندگان شهدا درسر قبور عزیزان خود اشك شادی ریخته و بامغلوبیت نیروی‌استبدادخون بهای‌آنان را تلافی شده انگاشته وبادلگرمی تمام مشغول اصلاحات شهرشده ودرایجاد ادارات دادگستری وشهربانی و شهرداری وغیره ازهیچگونه کوشش وفداکاری فروگذار نکردند.

ولی‌این روزهای پرسرور وشادی زیاددوام نکرد ومردم با ورود سالداتهای روسیه با هیکل استبداد مهیب تری روبرو شدند. در روزیکه سالداتها وارد تبریز شدند مردم بازار را بسته وعزای عمومی گرفته ودر خانه ها نزد افراد عائله خود مانده آنان را دلداری می‌دادند ودرخیابانها و کوچه ها فقط عدهٔ قلیلی که از روی ناچاری قدم از خانه خود بیرون گذاشته بودند مشاهده میشدند وقسمت اعظم آنان هم از ارامنه وطرفدار اصول خودکامه بودند.

صدای هلهله وسرود خوانی سالداتها زهره زنها و بچه های سکنه تبریز را آب میکرد.

منظره ورود سربازان روسیه بتبریز دردناکترین وغم انگیز ترین یاد ها را برای باقی ماندگان شهدای راه آزادی باقی گذاشت. آن بخت برگشتگان تادیروز امیدوار بودند که درنتیجه فتح مجاهدین آزادیخواهان از بچه های آنان نگهداری

خواهند کرد. ولی امروز می‌دیدند که شهر بدست سربازان بیگانه افتاده ومیترسیدند حالا بجرم باقیماندگان مجاهدین دردست آنان اسیر شوند. بسا اتفاق افتاد که در خیابانها مجاهدین پر دل که سالها جهت بدست آوردن اصول آزادی و مشروطه جنگیده بودند با سالداتهای بیگانه مصادف و در نتیجه کشمکش بدن آنان باسر نیزه های بیگانه سوراخ سوراخ شد.

درد ناکترین بد بختی یك ملت این است که در میهن خود اسیر سر بازان بیگانه بشود.



گفتار نود و چهارم

سران آزادیخواهان در شهبندرخانه عثمانی

با ورود سربازان روسیه آزادیخواهان دچار اشکالات فراوانی شده وسربازان بیگانه برای بدست آوردن بهانه مجاهدین را آزار می‌دادند.

نگارنده باوجود اینکه لباس افسری داشته و چند نفر پاسبان پشت سرم بودند باز سربازان بیگانه دردهنه بازارچه مستشار الدوله ما را محاصره کرده و در میان دوصف سالدات بباشگاه افسران روسیه بـرده وپس ازمذاکرات تلفنی با مرحوم اجلال الملك که نایب الایاله ورئیس نظمیه بودند اسلحه را ازما گرفته وخودمان‌را آزاد کردند ودلیلشان این بود که اگر من افسر پلیس بودم درشهبندر خانه چکـار داشتم. (من هرروز طبق دستور رئیس نظمیـه بشهبندر خانه رفته بابست نشینان مذاکره‌میکردم.)

این ماجرا در اینجا خاتمه پیدا نکرده و بعدها میرزا آقا بالاخان مکتب دار وپس ازمدتی‌نایب یوسف‌حکم‌آبادی‌را گرفته وماهها درزندان نگهداشته وبالاخره باسایر شهدا درسردار بدرجه شهادت رساندند.

در این ایام که‌کلیه سران آزادیخواهان در شهبندر خانه پناهنده شده بودند گاهگاهی ستارخان بانجمن حقیقت‌آمد و رفت میکردند.

ازطرف دیگر سربازان روس مأموریت داشتند سردار ملی را دستگیرنمایند تصادف‌آنان با ستارخان بسیار تماشائی بود.

بارها تماشای این منظره جالب دقت نصیب من شده ومی‌دیدم ستارخان که با یکعده سواره چهار نعله در خیابانها عبور میکرد وقتیکه سر بازان بیگـانه جمله (ستارخان گلدی) را ازدهن مردم شنیده ومتوجه صدای سم اسب ستارخان میشدند وحشت زده صفوف سربازی را بهم زده و در کوچه ها وپس کوچه ها و گاهی در

خانه های مردم پنهان شده و پس از عبور ستارخان با حال پریشان و رنگهای پریده حاضر بصف شده و تفنگ بدست عقب ستار خان می‌دویدند: تا در نظر مردم حفظ ظاهر را کرده باشند ولی اکثر اوقات برای گرفتن آتش چشم اشخاص متفرقه را آزار می دادند.

این اوضاع ناگوار درنتیجه تلگراف متعدد و اقدامات سیاسی تبریز و تهران وتعهد کنسولگری روسیه که ارتش روسیه باسران آزادیخواهان ومجاهدین کاری نداشته باشند برچیده شد ولی خطر مرتفع نشده آتش زیرخاکستر باقی ماند.



گفتار نود و پنجم

جنگهای شامقازان

لباس مجاهدین عوض میشود ولی هدف آنان یکی است آنان میخواهند بجای اشخاص قانون حکومت بکنند و بس(۱)

سالها بالباس مجاهدی در سنگرها بودیم، پس از بیرون کردن نیروی استبداد از تبریز لباس افسری شهربانی پوشیدیم و حالا هم لباس کادر ملی در تن داریم، زیر لباس جنگ و نبرد در راه مشروطیت بتن مجاهد حقیقی زیبنده تر از لباس پرزرق و برق است.

در این ایام نیروی استبداد در دو قطب شهر تبریز تمرکز یافته اند یکی در اطراف محله خیابان و دیگری در اطراف امیرخیز است وما گاهی در ساربداغ و گاهی در شامقازان می جنگیم.

رئیس کل مدافعین سنگرهای شامقازان ابراهیم آقای معروف از اهالی قارص است. این مرد خوش قیافه و با تدبیر سمت پدری دارد و هر دسته ای هم رئیس علیحده دارد.

گارد ملی سنگرهای معین مستمری در شامقازان داشت که سرپرستی آنان، بانوبت با اینجانب و آقای قنادی زاده پسر حاجی علی قناد بود. شجاع الدوله بشدت مشغول هجوم است وضرب شصت خودرا در لیل آباد و چرنداب نشان داده وحالا در مقابل سنگرهای شامقازان و آبادی آنا خاتون وقرا ملك مشغول تاخت و تاز است.

سنگرهای ساربداغ و شامقازان باسایر سنگرها فرق بسیاری دارد. این دو سنگر از شهر فاصله زیادی دارد و اگر مدافعین مغلوب شوند راه فرار ونجات برای آنان محال است وقطع راه ارتباط برای دشمن بسیار سهل و آسان است، گویا از این جهت زبده ترین مجاهدین را باین دو سنگر اعزام میکردند.

۱ــ این آرزوی ملت هنوز هم عملی نشده است



(عکس٤٥) کریم طاهرزاده بامجاهدین (شرح اسامی درصفحه ۳۰۳)

در جنك های سنگرهای شامقازان علاوه بر اینکه باسکرویل تلف شد عده زیادی ازقبیل اکبر ازمارالان ومحمد آقا عموزاده نگارنده وحسین خان خیابانی و شاطر رضا چرندابی ومحمد رضای لیل آبادی وغیره شربت شهادت نوشیدند با وجود این علاوه براینکه این صحنه‌های خون آلود ازمقاومت مجاهدین نمیکاست برعکس برتهور ورشادت آنان می‌افزود وحمله بآبادی قراملك وآناخاتون شاهد گویای این گفتار میباشد.

درهمان جنك قراملك بود که شاطر محمد حسین برادرمحمدصادقخان چرندابی کشته شد، این مرد اگرچه رشادت برادر بزرگش محمد صادقخان را نداشت ولی چون خیلی خوش قیافه وبلند بالا وتناور بود حضور او درمیان مجاهدین امیدپرور بود، چون تفصیل جنك قراملك را مرحوم کسروی بطور تفصیل نوشته است لهذا از تکرار آن خودداری میکنیم.

شرح عکس مجاهدین صفحه ۳۰۲

صف اول ازچپ براست:

قنادی زاده - میرعلی اکبر-کریم طاهرزاده - علی اکبر- مشهدی جمال -کاظم آقا - میرحسین پسر میر جلال.

صف دوم ایستاده ازچپ براست:

محمدپسرشیرین- حسین آقا - فراموش شده - حسین سراج- فراموش شده - تقی ازمقصودیه-حسینعلی نام دونفر آخری فراموش شده

صف آخری:

محمدآقا- عموزادهٔ مشهدی عباسعلی قصاب - حسن پسر باقرخان - تقی پسر معروف پوللی آقاعلی- فراموش شده - محمد پینه دوز- داداش پسر بدرخان - اصغر پینه دوز (که فوق‌العاده جسوروکاری بود) حسینقلی اسکوئی- نام بقیه فراموش شده

گفتار نود و ششم

ازسنگرهای شامقازان - بسنگرهای ساریداغ

تصادف با امان‌الله میرزا جهانبانی والی آذربایجان

چند روز بود مرکز ثقل جنگ در محله شامقازان بوده و ما را با رفقا بآنجا فرستاده بودند .

بعنوان استراحت و تعویض پوکه ها به فشنگ مرخصی ۲٤ ساعته بما داده بودند، برای استفاده ازمرخصی باهمان نظم وترتیب سپاهیگری وارد شهرشده‌اول خواستیم بمرکز فرماندهی گارد ملی که در عالی قاپو بود مراجعت کرده پوکه‌ها را تبدیل بفشنگ کنیم در این اثنا درشکهٔ ایستاد و امان الله میرزا که شنل آبی با سر دوشی و علائم درجات افسری برتن‌داشت ازدرشکه بیرون جسته و گفت‌سر پرست این افراد پیش‌بیاید، جلورفته سلام نظامی دادم گفت صدای این توپ وتفنگ به‌گوشتان‌میرسد یا نه؟آیا توجه دارید که ازسمت محله خیابان وساریداغ دشمن‌رو بشهرآورده و شهر را دچارخطر کرده است ؟آیا صحیح است که در همچو ساعتی یکعده مسلح بنام گارد ملی در وسط شهر راه میروند ؟گفتم همه اینها صحیح ولی اینها هم دروسط شهر راه نمیروند الان ازسنگرهای شامقازان بشهرآمده و دراین صدد هستند که پوکه‌های خود را عوض کرده و پس از ۲٤ ساعت استراحت دوباره بسنگرهای خود برگردند وشما اگرتوجه باین رنگهای پریده وچهره‌های پژمرده وگردآلود داشته باشید ملاحظه میفرمائید که اینها از میدان جنگ برگشته و چه خطرهای‌مرگ‌آوری را در پشت سرخود گذاشته‌اند!! گفت من‌منکر خدمات گارد ملی نبوده و نیستم روی همان اصل خـواهش میکنم پس از تعویض پوکه فشنگ بدون استراحت فوراً خودتانرا بفرماندهی سنگرهای ساریداغ معرفی و در جنگ شرکت نمائید .



(عکس ٤٦) سنگر داریداغ

من دفعه اول نبود که با امان‌الله میرزا صحبت میکردم بارها با او مذاکره کرده واز اخلاق و طرز تفکر واز احساسات شدید وطن پرستی او اطلاع داشتم. مرحوم جهانبانی یك افسر کامل‌العیار صفی بود نه دفتری در حالتیکه در آن ایام برای کارهای سیاسی، بردباری وشکیبائی در تعیین مقدرات کشور کمال ضرورت را داشته است. مرحوم عقیده داشت که کشور ایران هروقت دچار خطر شده‌است در اثر لیاقت افراد ایرانی نجات یافته‌است ولی درمقابل خطرات بزرك فداکاری بزرگتری را لازم میدانست ومثل این‌است که ازعاقبت وخیم اوضاع آذربایجان‌هم خبرداشت و بی‌اندازه نگران بود و چنانچه درعاقبت کار هم درخانه استونس باسلحه کمری خود بحیات خود خاتمه داد !!(۱)

مذاکرات خود بامرحوم امان‌الله میرزا را بامقام سرپرستی گاردملی درمیان گذاشته و پس‌از تعویض پوکه ها بسمت محله خیابان وساریداغ راه افتادیم. دربین راه بعضی از رفقا من‌باب شوخی میگفتند که ماه صفر نحس‌است و امروز که سلخ ماه صفر ۱۳۲۷ است اگر جان بسلامت ببریم ازخطر رسته‌ایم.

گویا ساعت ده صبح بود که بمرکز شورای جنك سنگر های ساریداغ رسیدیم. منظره هولناکی بود، صدا و آوای تفنك گوشها را آزار میداد مجاهدین در پناه جاهائیکه تیر اصابت نمیکرد ایستاده دسته دسته با هم گفتگو میکردند وازسختی جنك با اطلاع بوده ومی گفتند دشمنان مادر پشت سنگر و در بالای کوه میباشند درحالتیکه ما در دامنهٔ کوه وبدون سنگر هستیم.

مرا باطاق سر دسته‌ها دلالت کردند تصورمیکنم این اشخاص درآنجابودند: یوزباشی تقی، نایب محمدخیابانی، نایب خلیل باغمیشه ای، محمد عمو اوغلی

۱- بموجب اطلاع مرحوم جهانبانی قبل ازخودکشی سه نامه نوشته اند یکی ازآنها برای دولت ایران، دومی بعنوان صمد خان شجاع الدوله و نامه سومی برای اولاد خود بوده است. نگارنده مضمون نامه خانواده را ازآقای سپهبد جهانبانی پرسیده‌ام گویا مضمون نامه این بوده‌است که این اقدام اضطراری راحمل براحساسات تندنمائید باید بدانند که یکفرمانده ملی از روی ناچاری مجبور بشود بخانه خارجی پناه ببرد دیگر ادامه زندگی برای اوحرامست وضمناً اظهار تأسف کرده بودکه آنها را بی‌سرپرست گذاشته است ولی اولادخودرا مطمئن کرده بودکه خدای بزرك سرپرست آنها خواهد بود وآنان وقتیکه بزرك شدنددرانجام وظایف ملی کوتاهی نکنند. ازمضمون نامه های دیگر اطلاعی پیدا نکردیم.

اسدآقا فشنگچی، غلام خان اهرابی، حاجی‌خان پسر علی‌مسیو، حاجی محمد میراب لیل‌آبادی.

اینها شفاهاً نقشه حمله راطرح وجای هردسته را معین کردند وقرار گذاشتند هروقت صدای یاعلی بلند شد حمله راآغاز بکنند دراین اثنا گلوله توپی از بالای اطاق گذشته ودر ۲۰ متری بالاخانه‌ای را ویران کرد، من تقاضا کردم که‌سنگرهای گارد ملی‌همه دریك جا باشد. یوزباشی تقی‌مخالفت کرد ولی‌نایب محمدآقاوغلامخان وحاجی محمد میراب وغیره این فکر را پسندیده وموافقت‌نمودند وپس ازتعیین‌محل برای سروصورت دادن وضع‌افراد گارد ملی‌ازقهوه خانه خارج شده ومنتظردستور حرکت شدیم. تمام افکار مجاهدین دراطراف این خطر متمرکز بود که آشیانه عقاب یعنی بلند ترین سنگرها دردست سواره هاست وآنان کوچکترین حرکات مجاهدین رامشاهده کرده وبآسانی هدف تیر قرار خواهند داد.

کشته شدن نایب فتح‌الله پهلوان معروف

وضعیت طبیعی ساریداغ شایان توجه است یکسمت آن جلگه مصفائی است که تا چشم کار میکند کشیده‌شده وبشهر میرسد ودرمقابل کوه مذکور کوهی بنام هاچاداغ (کوهی است دوشاخه) سرکشیده و بتمام اطراف و جوانب خود مشرف میباشد. درسمت دیگرآن دربند طولانی وجود دارد که راه تبریز را بآبادی بارنج (محل سردسته‌های سپاه عین‌الدوله) متصل میکند و در یك طرف دره مذکور قله کوهی است که چند روز قبل مجاهدین با یك حمله رشیدانه نایب فتح الله آسیابان پهلوان معروف ورئیس‌سواره‌ها را کشته وسنگرهای آنرااز دست نیروی‌عین‌الدوله درآورده وهنوز هم‌دردست مجاهدین است وازچندروز باینطرف اردوی‌عین‌الدوله میکوشد که با گرفتن تپه های ساریداغ بتواند قله مذکور را مجدداً از مجاهدین پس بگیرد.

اتصال راه‌آبادی بارنج وهاچاداغ به‌باسمنج‌استحکامات سواره هارامحکمتر کرده است گویا نزدیك بظهر بود که دستور حرکت بمجاهدین داده شد وهردسته ازعوامل استتار ازقبیل تپه ها ومجاری آب و شیار هائی که درمعرض تیر سواره ها نبود استفاده کرده، بپیش‌رفتند. سواره ها که دربالای کوه مترصد فرصت بودند و

بادوربین از این جنبش و حرکت خبردار شدند، حمله کلی را آغاز نموده ومجاهدین را گلوله باران کردند. مجاهدین با نعره های یاعلی یا پیغمبر جلو میرفتند و اعتنائی بزخمیها و کشته ها نداشتند.

فتح قلهٔ ساریداغ

باید توجه داشت که مجاهدین مجبور بودند بروی سینه خوابیده ومثل خزندگان ببالای کوه بروند برای اینکه میزان بلندی سنگرهای سواره ها را آشکار سازیم یادآور میشوم که محمد نامی (یکی ازافرادگارد ملی) دراین اثنا از پشت گردنش تیرخورده وتیر بطور افقی ازسرتاسر پشت عبور کرده وازلگن خاصره خارج شد. (چون زخم زیاد عمیق نبود این جوان نمرد و درمان شد.)

مجاهدین هرپناهگاهی که بدست میآوردند قدری توقف نموده و مجدداً غرش کنان رو بسمت آشیانه عقاب حمله میکردند هر فردیکه در سینه مالها تیر میخورد معلق زنان تاپای کوه میغلطید با اینحال مشاهدهٔ این مناظر ازشدت حمله نمی کاست دراین جنك مجاهدین کشته وزخمی فراوان دادند ولی باتهور و با رشادت فوق العاده بارسیدن بقله کوه و گرفتن سنگرهای دشمن زهرچشمی ازمستبدین گرفتند. حمله های رشیدانه ونعره های دل شکاف آنان دشمن را ازپا درآورده وپس ازسه روز جنك وگریز دشمنان تاب مقاومت نیاورده وپا بفرار گذاشتند.

در این رزم بطور تخمین بیش از ده هزار نفر وارد جنك بودند وشب وروز برسر یکدیگر گلوله میبارانیدند. تعداد کشته وزخمی هرچه گفته شود تقریبی است چون مجال شمارش نبود. ازحیث غنائم چادر قلندری واثاثیه وفشنك وتفنك وتوپ مقدار زیادی بدست مجاهدین افتاد ولی تعداد اسراء زیاد نبود علتش این بود که مجاهدین پیاده بوده ودشمنان آنها سواره، وسواره‌ها اکثر کشته وزخمیهای خودرا هم میبردند(۱)

۱- تفصیل این جنك را مورخین آنطوری که باید ننوشته اند ومرحوم کسروی هم باتصدیق شدت واهمیت جنك نتوانسته‌اند شرحی بدهند. مرحوم ویجویه ای هم درسلخ ذیحجه ۱۳۲۶ بسلسله مقاله خود خاتمه داده وبتاریخ وقوع این جنك که در ۲۹ صفر ۱۳۲۷ واقع شده است نرسیده است درکتاب آبی هم با اشاره برگزار شده است

گفتار نود و نهم

آشیانه عقاب و یا قلعه ساریداغ

حمله متقابله دشمن

طولی نکشید سر دسته های سپاه استبداد در هاچاداغ و آبادی بارنج از مغلوبیت سپاه خود آگاه وفوراً دستور دادند که نیروی تازه نفس بکمك آنها حرکت نماید. قاصد هائی را که سواره بهر طرف اعزام میداشتند مجاهدین با دوربین میدیدند ولی این اقدام و آوردن کمك محتاج صرف وقت بود تا بتوانند در مقابل مجاهدین موضع بگیرند و این بهترین فرصتی بود که مجاهدین با فراغت خاطر سنگرهای خودرا مرمت وزخمیهای خودرا نیز بشهر روانه کنند و نیز تفنك هائیکه داغ شده سرد ومجدداً آماده کارزار بشوند. مدت زیادی طول نکشید که از طرف باسمنج گرد فضارا تیره وتار نموده ونیروی تازه نفس سپاه عین‌الدوله بحمله شدیدتری آغاز نمود از کلیه بلندیها وازپشت تخته سنگها وازشکافهای زمین واز کنار رودخانه شلیك تفنك آغاز گردیدو بلافاصله صدای توپ هم ارکستر جنك را تکمیل کردهر لحظه هزاران تیر خالی شده وآوای آن در دره‌ها و کوهها منعکس شده اوضاع جهنمی را ایجاد کرده بود.

عرصه بمجاهدین باندازهٔ تنك شد که بکلی ازنجات مأیوس شدند ومجاهدینی که درپناه حفره‌ها و گودال‌ها جاگرفته و مشغول تیرا ندازی بودند می دانستند که دشمن خون آشام آنها قصد ریختن خون آنان را دارند و کوچکترین غفلت یاسستی وسیله نابودی آنهاست.

سخن کوتاه، دراثر آوای تفنك وصدای ترکیدن گلوله های توپ ودودباروت سرها گیج و جلو چشمها تیره و تار شده و دلها می‌طپید. در اثر کثرت تیر اندازی لوله های تفنك مجدداً داغ شده گاه گاهی میترکید وصاحبان آن دیوانه وار تفنك

ترکیده را بزمین میکوبند و از عصبانیت کف بدهن میآوردند و دست بششلول میبرند . انفجار گلوله های توپ و تفنك هردم نزدیکتر وصدای آنها درمغز انسان منعکس میشد وایجاد سرگیجه میکرد.

هلهله‌های سواره هاوصیحه‌اسبان تیرخورده بگوش‌میرسیدضجه های‌دلخراش زخمیها و وزوزتیرهای تفنك زهره‌هرمرد دلیر راآب میکرد. تنفس درنتیجه کثرت گرد وغبار ودود مشکل شده بود، کسی پیش پای خودرا نمی‌دید برادر از حیات‌و ممات برادر خود خبر نداشت ، هر کس آرزو میکرد که زمین بشکافد و او را پناه بدهدومیکوشید که دشمن‌را به‌بیند ولی دیده نشود. بکشدولی کشته نشود، یکنوع مرض جنون‌فضا را گرفته بود وهزاران نفرهمکیش وهمزبان وهم تاریخ وهم کشور دیوانه وار همدیگر را میکشتند. سواران بسردسته های مشروطه خواهان یك‌بیك وبنام فحش میدادند و مجاهدین بسران سپاه بدو ناسرا تحویل میدادند. اسبان تیر خورده پاهای خودرا بزمین کوبیده وباصیحه های دلخراش صاحبان خودرا به‌زمین انداخته وپس ازچند ثانیه بزمین میغلطیدند.

جنك بشدت ادامه داشت ، رنگها پریده وچشمها ازحدقه خارج شده وجنگجویان بشکل حیوان درنده ای درآمده بودند فقط طبیعت بکمك متخاصمین رسیده وهوا راکم کم تاریك‌میکرد. گلوله بتدریج کمتر ومعلوم میشد که جنك تن بتن آغازشده ومجاهدین‌باسواره‌ها سینه بسینه میجنگند. صدای بگیربگیروبزن وبزن ازهرطرف شنیده میشد. درتاریکی‌شب هرسیاهی ایکه مشاهده می گردد بدون ترحم هدف‌تیر قرار می گرفت. هر کس میدانست اگر درابراز رشادت وتهور کوچکترین غفلتی بورزد همان شکاف وگودالیکه پناهگاه اوست ممکنست قبر او شود.

عوامل‌جنك ایجاب کرده بود که مهربان ترین‌وشفیق‌ترین دوستان ضجه وناله رفیق خودرا درسنگر پهلوبشنود، اما ترتیب اثر ندهدوبفریاد او نرسد که‌می گوید هم مسلکان من تیرخوردم بمن کمك بکنید ، رفقا من سوختم ، زخم مرا به بندید.

ولی این التماسهای دلخراش درقلوب سنك شده مجاهدین مشغول جنك اثـر نمیکردزیرا گر ازسنگر خود دراین شب تیره تکان میخورد کشته میشد. این‌طرز جبك واین جوش وخروش خون ساعتها طول کشید تا اینکه طبیعت برحم آمد و

ازاین منظره دلگداز متنفر شد وشب بالهای سیاه خودرا بروی زمین گسترانیدولی وحشت وترس وخطر صد چندان شد تاهوا روشن بود تشخیص دوست ودشمن عمل سهلی بود ولی الان صدای تفنك ویا ضجه زخمیها معلوم نیست ازطرف دوست است یا دشمن .



(عکس ٤٧) مرحوم میرهاشم خیابانی

اگر بنویسم بارها ستارگانی را در روی زمین مشاهده کرده‌ام مبالغه نکرده‌ام زیرا شبهای تاریك درخشیدن آتش تفنگها بی‌شباهت بستارگان نمی‌باشد. پس از ساعتها صدای تیر تفنك ساکت شد ولی مجاهدین درسنگرهای خود باقی مانده وتمام شب درمیان بیم وامید بسر برده و نتایج فداکاری خودرا پس ازطلوع آفتاب درك کردند.

نتایج فتح آشیانهٔ عقاب

در تمام جنگها فتح و یا شکست یك نتیجه سوق الجیشی و یك نتیجه سیاسی دارد در اینجا فرصت تجزیه و تحلیل و بحث طولانی این دو موضوع را نداریم و شرح اهمیت بحث مذکور هم مستغنی از اقامهٔ دلیل است. در اینجا فقط موضوع را از حیث نتیجه بطور خلاصه متذکر میشویم.

در جنك ساریداغ عده زیادی از مجاهدین کشته و یا زخمی شدند ولی بسپاهیان عین الدوله نشان دادند که تنها در داخل شهر رشید و جنك آور نیستند بلکه در قله کوهها هم چالاك و صف شکن هستند.

بعد از این جنك چند جنك دیگر هم در ساریداغ روی داد ولی بشدت این جنك نبود زیرا سپاه عین الدوله دیگر امید فتح نداشت.

از طرف دیگر خود مجاهدین هم دیدند که در دشت و بیابان هم میتوانند بجنگند اگر تا امروز سپاهیان آنان را روباه پشت دیوار می نامیدند از این ببعد مجاهدین، سپاهیان را روباه نام گذاشتند.

و نیز میللر کنسول روس که عین الدوله را تشویق میکرد که مجاهدین را ببیابانها کشیده نابود نمایند فهمید که حسابش درست نیست و این افرادیکه از کسبه و صنعتگر و کارگر و برزگر تشکیل شده و در روزهای اول از ترکیدن ترقه میترسیدند امروز جلوی سی هزار سواره های ورزیده را می گیرند. نقشه خود را تغییر داد و بعید نیست که درهمان ایام بپطرسبورك اطلاع داد که چاره ای جز وارد کردن سپاه مجدد و استیلای شهر تبریز نیست.

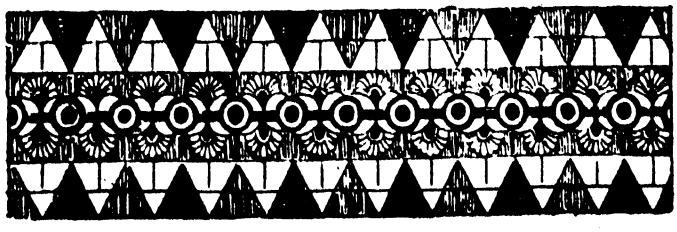

گفتار نود و هشتم

شاهزاده امان‌الله میرزا جهانبانی (ضیاء الدوله) حاکم تبریز

شاهزاده جهانبانی در تبریز جانشین والی بود وعنوان سرپرستی نیروی جنگی هم داشت . چون مرد غیرتمندی بود از روز نخست باآزادیخواهان گرم گرفت وبا همگی پاکدلانه رفتار کرد . آزادیخواهان نیزاورا دوست داشتند واز خوددانستند و چون روز بیست و نهم آذر روسیان بکار برخاستند و بدانسان چیرگی نمودند شاهزاده همچون یکی ازمردم تبریز پاپیش گذاشت وخودرا کنار نگرفت . نخست باروسیان از در گفتگو درآمده کارگزار را نزد کنسول روس فرستاد ونامه نوشت وچون دید روسیان اندیشه دیگری‌را دنبال‌میکنند جلو مجاهدین‌را باز گذاشت که بجنك برخیزند وچون امیر حشمت نوشته میخواست از دادن آن نیز باز نایستاد .

اینها همه از راه میهن‌پرستی بود . اگر آن‌روزها بجای این نیك مرد ، یك والی جبان بودی ویا او رو بسوی روسیان داشتی جلو مجاهدین را گرفتی ودستور جنك‌ندادی و نتیجه آن‌شدی که روسیان بی‌آنکه جنگی کنند شهررابدست گرفتندی و آزادیخواهان همگی بی آنکه دلیری از خود نموده جانفشانی نشان داده باشند بچنك ایشان افتادندی که این خود ننك بزرگی بودی .

سپس نیز چون روسیان باآنکه پیشدستی‌را ایشان کرده بودند در تهران از در نیرنك درآمده چنین وا مینمودند که پیش دستی را مجاهدین کرده‌اند و ایشانند که‌دست از جنك‌برنمیدارند واز تهران بی‌آنکه چگونگی‌را بفهمند پیاپی‌تلگراف میفرستادند که مجاهدین جنك نکنند، اگرشاهزاده امان‌الله میرزا آن دستور ها را بکار بستی همه کوشش های مجاهدین را هدر گردا نیدی وهمهٔ آنان را دست بسته بدست روسیان سپردی .

این غیرتمندیها و پاکدرونیها بر او بس گران آمد و جانش در این راه رفت.

لیکن یك نام نیك جاویدانی در تاریخ ایران از خود باز گذاشت .

چهار روز که جنك پیش میرفت شاهزاده در خانه خویش یا در عالی قاپو نشسته کارها را می پائید و چنانکه گفتیم بهمراهی ثقة الاسلام و دیگران و بمیانجیگری کنسول های انگلیس و فرانسه با روسیان بآشتی میکوشید از آن سو نیز روزانه چگونگی را بتهران آگاهی میفرستاد و پرده از روی نیرنك روسیان برمیداشت در یك تلگرافی چنین می گوید .

(.... تعجب در اینجاست که عرایض صدیقانه این بنده را باور نمی فرمائید از طرف اهالی اقدامات نشده . امروز با شدت شلیك کردند و هجوم آورده زن و بچه را از خانه کشیدند .... از وحشیگری ذره ای فروگذار نیستند آخر اهالی بیچاره که جنك کن نیستند حفظ ناموس خود میکنند والله بالله زن وطفل در کوچه ها کشتند کار ها میکنند که از تقریر و تحریر عاجزم و خود نمی گذارند تردد شود ولا محاله مذاکره بعمل آید... متصل هجوم وشلیك میکنند اینکه متصل سفارش میفرمائید ازطرف اقدامی نشود ابداً اقدام نیست روسها هرگز گوش نمیدهند ....)

این تلگرافهای شاهزاده برروسیان پس سخت میافتاد وپرده ازروی نیرنك های ایشان برمیداشت . وچون در یکی از آنها میگوید ، « عجالتاً آنچه راپورت رسید پانصد نفر بچه ومرد از اهالی بیچاره کشتند » ودولت این تلگرافهارا عنوان نموده بیدادهای روسیان را بنماینده سیاسی خود در لندن آگاهی میداد و او در آنجا با دولت انگلیس به بحث بر میخاست این داستان کشتار پانصدتن بچه ومرد انگلیسیان را تکان داد ودر آن باره پرسشی از نماینده سیاسی خودشان در تهران کردند و او پرسشی از کنسول تبریز کرد کنسول تبریز پاسخی داد که ما آنرادر کتاب آبی میبابیم . بدینسان :

«اینکه گفته اند روسیان کشتارمیکنند راست نیست وآنچه رخ داده جز آن میباشد . سپاهیان روس ۱۲ تا ۱۵ تن زن و بچه ایرانی را در ساعت ۱۲ بلشکرگاه خودآورده با ایشان بمهربانی رفتار کردند و موقعی که یك سر کرده روسی بآرامش وسنگینی ایشان را راه میاورد شورشیان بروشلیك کردند ووی را در همانجا کشتند چنین پیداست که دیگر خاندانهای ایرانی نیزاز روسیان خواستار چنان نگهداری

شده اند .این گفته شاهزاده امان‌اله میرزا « پانصد نفر بچه ومرد از اهالی بیچاره کشتند » شاید چندان راست نبوده زیرا اگر چه روسیان در روز اول و دوم جنك در خانه‌های مارالان هر که را یافتند از بزرگ و کوچك بخون کشیدند و چه بسا کسانی را دوتن دوتن بهم بسته درتنور انداختند با این همه چون ما اطلاع درستی از آن داستانهای دل گداز نداریم نمیتوانیم بگوئیم کشتن پانصد نفر بچه و مرد در یکجا راست بوده . هرچه هست کشتن روسیان بی گناهان‌را درخور پنهان کردن نبوده‌ومادر شگفتیم که‌چگونه کنسول انگلیس بدانسان پرده‌پوشی کرده وچگونه روا دانسته که آن هواداری‌را نماید . داستان ۱۲ تا ۱۵ تن زن وبچه وبردن ایشان به لشکرگاه‌روسیان که‌در تلگراف میاورد همان داستان دل گداز خاندان‌ختائیست که مانگاشته‌ایم سالداتهاناگهان بخانه ایشان ریختند ودر یکدم نه تن‌را از بزرگ و کوچك واز زن و مرد بخاك وخون غلطانیدند وبازماندگان‌را اززخمی‌وتندرست بباغ شمال بردند و خانه هارا سراسر تاراج کرده وآتش زدند . چنین ستم گری و نامردی را مهربانی می‌نامد وآرامش وسنگینی میخواند » .

این نمونه ایستکه در سیاست پروای هیچ چیز نیست . اگر دنبال کنیم هر جمله تلگراف در خور ایراد است .

مستر شپلی نامی که این زمان کنسول انگلیس درتبریز بوده هواداری‌سختی از سیاست روسیان مینمود . آنهمه کسانی‌را که روسیان دار کشیدند ویا صمد خان کشت کتاب آبی را که ببینید بجز از داستان ثقة‌الاسلام و همراهان هفتگانه او از دیگران هیچ یادی نیست وچنین پیدا است که مستر شپلی اطلاعی ندارد (۱) .

از روزهای نخست چون تلگرافهای امان اله میرزا بتهران میرسید و دولت آنها را بسفیر خـود در لندن اطـلاع میداد سفیر ایران گذشته از بحث با وزارت خارجه انگلیس آگهی‌هائی بروزنامه‌های لندن‌نیزداد وچون توده‌انگلیس‌چیر گی

(۱) یکسال و نیم پیشتر پس‌از این پیش‌آمدها چون‌کتاب براون بنام« فرمانروائی هراس در تبریز »چاپ شده ودرآن پیکره‌های‌کشته‌شدگان ودار رفتگان نشان داده شده دولت انگلیس در باره‌آنها پرسشی از مسیو شپلی‌کرده واوکه این زمان در اسلامبول بوده بار دیگر بیکرشته سخنان بی‌سر وانجام دیگری پرداخته است . از اینجا پیداست که پیش‌از چاپ‌شدن‌کتاب براون و پراکنده گردیدن آن پیکره‌ها دولت‌انگلیس از داستان آنها نیك آگاه نبوده است

روسیان را بایران نمیخواستند و با سیاست دولت خود درباره آزاد گذاردن روسیان همداستان نبودندومردان آن ارجداری همچون مسترلنچ ولرد لامینگتون و پرفسور براون ودیگران همیشه برسیاست دولت خود خرده می گرفتند از اینرو آگاهیهائی که روزنامه های لندن از پیش آمد تبریز ورشت نوشتند تکانی در میان انگلیسیان پدید آورد و پرفسور براون ودیگران گفتارهائی نوشتند. روسیان چون میخواستند سیاهکاریهایشان در پرده ماند ناگزیر شده بپاسخ برخاستند ودر آنجانیز چنین گفتند که پیشدستی ازمجاهدان بوده وسپاهیان روسی جزاز روی ناچاری واز بهر نگهداری جان خودشان دست باز نکرده اند ودروغهای بسیاری از دژرفتاریهای مجاهدان با سالداتهائیکه دستگیر میکرده اند و یا میکشته اند ساخته و پراکنده کردند. (۱)

سفیر ایران عنوان میکرد که اینکه روسیان در تبریز ورشت دریك روز بکار بر خاسته اند دلیل است که ایشان پیشدستی بجنك کرده اند واز دیر زمان کاررا آماده ساخته بوده اند تادست آویز درست کرده به گیلان و آذربایجان چیره گردند.

روزنامه نوی ورمیا این دلیل را برگردانیده چنین مینوشت: اینکه مجاهدان در تبریز ورشت در یك روز بکار برخاسته اند دلیل است که نقشه کاررا از دیر باز کشیده و مجاهدان دوشهراز اندیشه همدیگر آگاه بوده اند.

این دلیل آوریها درمیان میبود که ناگهان خبرنگار رویتراز تبریز (که دانسته نیست که بود) آگهی فرستاد که داستان کشتار زن و بچه دروغ است ورویتراین را بهمه جا اطلاع داد وروزنامه های لندن نیز آنرا چاپ کردند. دنبال آن (گویاروز هفتم دیماه) تلگراف کنسول تبریز که بلندن رسیده بود (همان تلگرافی که ما آنرا آوردیم) بروزنامه ها داده شد وهمگی آنرا بچاپ رسانیدند. پیداست که هردو اینها بزبان ایران بود وزبان سفیر ایران وهواداران انگلیسی اورا کوتاه گردانید و چون

۱ــ ازاینگونه که مجاهدان چون سالداتها رادستگیر می کردند آنها را شکنجه می دادندودر همان هنگام موسیقی شان بنوازش درمیآمد و بدینسان آنها را میکشتند. نیز دستگیران را انـدام میبریدند و پس ازکشتن آنها را تکه تکه میکردند. میگفتند پیکرهائی ازتنهای تکه تکه واندامهای بریده کشتگان سالدات وقزاق دردست است. این شگفت ترکه شپلی درنگارشی که گفته ازاسلامبول فرستاده می گوید. آن پیکره ها را دیده است وما نمیدانیم چرا اینها را چاپ نکرده اندتادیگران نیز به بینند؟

از چگونگی آگاهی درستی نمیداشتند نتوانستند دروغ بودن آنهارا باز نمایند.

اینها کار هائی بود که در آشکار رخ میداد. در نهان نیز روسیان با زبان نمایندگان خود و بوزیران ودیگر کارکنان سیاسی انگلیس سخنانی می‌سرودند. سفیر ایران در تلگراف خود بوزارت‌خارجه چنین می گوید:

«روسها معلوم میشود خیلی حرفها بانگلیسها زده اند و درباب اینکه فدائیها اسباب خطرهستند واهل تبریز ازورود قشون روس خوشوقت شدند».

ولی می‌بایدما اینرا بهتر وروشنتر نمائیم: باید دانست دولتهای اروپاهیچگاه بجنبش غیرتمندانه ای درشرق روی‌خوش‌نشان‌نمی‌دهند. ازقرنها که‌اینان برآسیاچیره گردیده اند و گنجینه های خدا دادی این سر زمین را تاراج میکنند چنین تبلیغ میکنند که مردم آسیا شایستگی ندارند که سری بلند کنند و نظری بجهان نمایند و در پی آزادی و گرد نفرازی باشند یا بقول خودشان بسیاست در آیند. همیشه میخواهند شرقیان بمبارزه های دینی پردازند و رشته فلسفه و شعر وصوفیگری را رها نکنند وسرپائین انداخته سر گرم این نادانیها باشند.

اینست همیشه با یکدست این نادانیها را در شرق هر چه فزونتر و بیشتر می گردانند و بایکدست برسرغیرتمندان میکوبند.

درآغاز جنبش مشروطه در ایران دولت انگلیس با آن یاری نمود و این از بهرآن بود که با روسیان سخت همچشمی داشتند وچون آنان هوادارمحمد علیمیرزا بودند اینان هم هوای مشروطه را داشتند لیکن دراین میان پیمان ۱۹۰۷ میان آندو دولت بسته گردیدوهمچشمی بسیار کم شد وازاین سوی جنبش آزادیخواهی‌درایران حال دیگری پیدا کرد.

ایستادگی یازده ماهه تبریز وجنبش گیلان واسپهان ووجود مردانی همچون ستارخان ویفرمخان وحیدر عمو اوغلی وآن غیرتمندیها و جانفشانیها که‌ازمجاهدین پدیدآمد چیزهائی بود که دودولت گمان نکرده بودند. اگر چه اینان کارکنانی در میان درباریان کهن (که این زمان بمیان مشروطه خواهان درآمده بودند) فراوان می داشتند ونیز کسانی را ازپیشروان آزادی بسوی خود کشیده بودند. ولی اینان نمی‌توانستند که جلوآن‌جوش وخروش‌مردانه را که درمیان‌توده غیرتمند انبوه‌پدید

آمده بود بگیرند.

آن مردانگی و دلیری و پاکدلی که ازمجاهدان پدیدار بود اگر جلو گیری نشدی بجاهای بسیار بزرگی رسیدی. شاید پیش آمدهای شورش فرانسه بار دیگر درتاریخ دیده شدی. سپس نیزچون دسته دموکرات پدیدآمد بیشتر آنان نیز مردان غیرتمندی می بودند لیکن کارکنان دولت پیشوایان آنان را زیر دست خودمیداشتند واینست ازآنان چندان بیمی نمیکردند، لیکن ازمجاهدین میبایست جلو گیری کنند ودر این باره هردو دولت همدست میبودند.

چنانکه کسانی بخواهند اندیشه کارکنان سیاسی این دودولت رادر بارهٔ ایران و جنبش ایرانیان رابشناسند به گفتگوی بس درازی که پیش درآمد مستر شوستر در پترسبورك میانه وزیرخارجه روس و نماینده انگلیس می گذشت وما اندکی از آن را در بخش سوم آوردیم(۱) توجه ودقت کنند.

پس پیداست که کارکنان سیاسی انگلیس بمجاهدین همان نظر راداشته اند که کارکنان سیاسی روس واینکه سفیر ایران درتلگراف خود می گوید:

« روسها معلوم میشود خیلی حرفها بانگلیسها زده اند در باب اینکه فدائیها اسباب خطرهستند...» گفته خامی است مگرانگلیسها خودشان اطلاعی از ایران و حال مجاهدین نمی داشتند؟ بیگمان می داشتند وبا روسیان هم اندیشه می بودند.

آنچه باید گفت اینست که درانگلیس این هنگام دواندیشه درکارسیاست شرقی درمیان میبود: یکی اینکه با روسیان همدستی نمایند وجلو ایشان را درشمال ایران باز گذارند واین سیاستی بود که دولت دنبال میکرد واین از بهر آن بود که روز بروز آلمانیان بر نیرو می افزودندوهرزمان بیم درگیر شدن جنك بزرگی در اروپا بیشتر میشد و انگلیسیان چون درآن جنك نیاز بیاری روس می داشتند در تحبیب آنها میکوشیدند وروشنتر بگویم بهره مندیهای خودرا درشرق فدای سیاست غربی خود می ساختند.

اندیشه دیگر اینکه باروسیان همچنان دشمنی نمایندو با ایرانیان در برابر آنان یاری کرده از نزدیك شدن آنان بهندوستان جلو گیری کنند.

۱- بخش سوم تاریخ مشروطیت کسروی صفحه های ۲۹۱ و ۲۹۲ دیده شود

پروفسور براون ومستر لنج و دیگران هوا داران این اندیشه میبودند. تودهٔ انگلیس نیز با اینان همراهی مینمود وبایرانیان همدردی نشان می‌داد و آن آواز ها از توده برمی‌خاست . روسیان نیزاگر ناگزیر می‌شدند که دلیلهائی آورند وپرده برروی سیاهکاریهای خود بکشند جز دربرابر توده انگلیس نمی بود. اینرا برای روشنی داستان نوشتیم واکنون برسر تاریخ میرویم.

اینها در دهه نخست دیماه پیش‌میرفت که هنوز داستان دار زدن ثقة الاسلام و دیگران رخ نداده و آگهی از آنها بلندن نرسیده بود و چون بدانسان هوا داران ایران کوتاه شد هواداران روسی بزبان درازی برخاستند وبرخی از روزنامه های انگلیسی که یکی از آنهاتایمس بود گفتارها درنکوهش‌ایرانیان نوشتند وروسیانرا براست گوئی ستودند.

سفیرایران (آقای میرزا مهدیخان) بدولت پیشنهاد کرد که کمیسیونی‌ازایرانی و اروپائی برپا کرده برای جستجو از چگونگی وپیش‌آمد وادارد تا راست ودروغ روشن گردد. ولی دولت ایران در این هنگام توانائی اینکار را نداشت و مادر جای خود خواهیم نگاشت که چه گرفتاریها داشت. در اینجا سخن از شاهزاده امان اله میرزا می‌رانیم.

ازاین پیکارها ودلیل‌آوریها که درمیان میرفت روسیان‌دانستند که‌آگهی‌ها را بدولت ایران وآگهی کشتار پانصد تن بچه ومرد هم ازاوست و از اینرو سخت دشمن او گردیدند

شاهزاده چون روز پنجم دیماه بکنسولخانه انگلیس پناهنده شد کنسول‌اورا نیك پذیرفت وتا دو سه هفته سخنی درمیان نبود ولی چون انگلیسیان می خواستند اورا آسوده بخانه خود (درتهران) رسانند ومی‌خواستند او از راه قفقاز روانه‌شود این بود میانه لندن وپترسبورك تلگرافهائی مبادله شد. انگلیسان خواستار شدند که روسها در راه با اوخوشرفتاری نمایند و اورا بی گزند بتهران رسانند. روسیان چون کینه اورا در دل‌می‌داشتند خرسندی ندادند وآشکارا پاسخ دادند که‌نخواهند توانست‌اورا بی کیفر گذارند لیکن کشتن‌اورانخواسته‌وپیشنهاد کردند که‌ضیاءالدوله چون بتهران رسد او را ازپایگاهی که در سپاه داشته پائین‌آورند و دیگرکاری از

دولت باو ندهند وماهانه‌ای نپردازند وچنین می گفتند که او از کسانی‌است که آتش جنك را در تبریز دامن زده. پس از این پاسخ از روسیان سر ادوارد گری وزیر خارجه انگلیس براین شد که‌ضیاء الدوله همچنان درپناهندگی بماند وبیرون نیاید. لیکن وزیرمختار ایشان درتهران پیشنهاد کرد که دولت‌انگلیس باآن‌اندازه کیفری که روسیان می‌خواستند همداستان شود و شاهزاده را ببیرون آمدن از پناهندگی وادارند و چون ادوارد گری آنرا پذیرفت وزیر مختار روز دوم فوریه ۱۹۱۲ (سیزدهم‌بهمن) باتلگراف چگونگی‌را بکنسول تبریز دستورفرستاد لیکن همان روز روسیان بسخن دیگری برخاستند وآن اینکه امان الله میرزا نباید در تهران زیست کند وباید بجای بس‌دوری رانده شود. ازاین‌سخن انگلیسیان دوباره رمیدند ودستوربه تبریزفرستادند که شاهزاده همچنان دربست نشینی بماند و پیشنهاد بیرون رفتن باو کرده نشود.

این گفتگوهائی بود که میان دودولت میرفت. اماخود شاهزاده امان‌الله‌میرزا ازروزیکه به کنسولگری پناهنده‌شده بود روبسوی تهران بر گردانیده رهائی‌خود را از آنجا خواست وبارها تلگراف فرستاد لیکن ما میدانیم دولت در آن هنگام توانائی رهانیدن اورا نمیداشت واین بود هربار بنوید چندروزدیگربسنده میکرد. دراین میان چنانکه گفتیم داستان گفتگوهای سفیرایران وهواداران ایرانی‌درلندن پیش میرفت وآن نگارش‌ها در روزنامه ها رخ میداد وچون مخبر رویترو کنسول تبریزداستان کشتارزن وبچه را که شاهزاده آگهی داده بود دروغ نشان دادند و زبان هواداران ایران کوتاه شد خود دولت ایران نیزبگمان افتاد تلگرافی بشاهزاده فرستاد که‌می گویند داستان کشتار گزافه آمیز بوده ودستورداد که‌جستجوی دیگری کرده وگزارش جنك و کشتاررا بهتر وراستر آگهی دهد. شاهزاده پاسخ فرستاد که من آنچه شنیده بودم آگهی دادم واکنون‌هم چون نمیتوانم از کنسولخانه‌بیرون روم کاری ازمن دراین باره برنمیآید. اوپیشنهاد تشکیل کمیسیونی را کرد.

گویا در روزهای آخر دیماه بود که روسیان خودشان یکسره باشاهزاده به گفتگو پرداختند ووزیر مختار روس(گویا بمیانجیگری کنسول انگلیس) ازاو بازخواست کرد که چرا آگهی داده سالداتها مردم بیگناه را کشتار کردند باآنکه

چنین کاری رخ نداده بود ؟ شاهزاده پاسخی نیز باو داد. لیکن روسیان دست برنداشتند ودوباره بازخواست کردند که آیا شاهزاده دستور جنك به مجاهدان داده و آیا نوشته بدست ایشان سپرده یانه ؟..

این پرسش بود که میدان زندگی را برمرد غیرتمند تنك ساخت واورا بخودکشی واداشت. گویا می‌پنداشته که آن نوشته بدست روسیان افتاده ومیترسیده که آنرا دستاویز گیرند که هم آذربایجان را برای همیشگی دردست دارند وهم اورا زنده نگذارند.

در کتاب آبی درباره نگهداری اودر کنسولخانه و یابیرون فرستادنش بیشتر از آنچه آوردیم نیست. لیکن چنین پیداست که انگلیسیان به بیرون رفتن او خرسندی داده بودند واز اینراه بوده که شاهزاده برجان خویش نیز ایمنی نمیداشته است. اما چگونگی خودکشی: شاهزاده چون به کنسولگری رفت دو طپانچه جیبی کوچك همراه داشته. کنسول آنهارا گرفته بافشنگهایش باطاق خودبرده وپاره ازفشنگهای آنها درجامه‌دان شاهزاده بازمانده که کنسول آنهارا ندیده واین‌هنگام که شاهزاده آهنك خودکشی کرده نامه‌ای بکنسول نوشته بدینسان که چون حاج شجاع‌الدوله بامن مهربانی نموده وچندبار برای پرسیدن حالم فرستاده دراین هنگام که میخواهم به تهران بروم بهتراست نامه‌ای بنام سپاسگزاری بایشان بنویسم ومیخواهم آن دو طپانچه راهم بایشان ارمغان سازم شما آنها را بدهید بیاورند نزد من. کنسول چون گمان دیگری نمیبرده این سخن را باور کرده و با اینهمه طپانچه را داده وفشنگها را نگهداشته.

شبانه شاهزاده تادیری ازشب بیدار میبوده ونامه مینوشته وچون آنها را به پایان رسانیده فشنگی ازجامه‌دان بیرون آورده وبیکی ازطپانچه ها انداخته ودر حالیکه روبسوی قبله دراز کشیده بود طپانچه را به پهلوی خود گذارده و تهی کرده وبدرود زندگی گفته است.

کنسول گزارش را بتهران چنین آگاهی داده :

((چون امروز ضیاء الدوله بساعت هرروزه بیرون نیامد من باطاق او رفتم استونس ویکی ازنوکرها نیزهمراه بودند. اورا دیدم مرده وبروی سینه خود بزمین

افتاده و یکسوی دلش را گلوله زخمی ساخته رختهاهمه در برش ود کمه‌های پیراهن و نیم تنه‌اش بازمیبود. افزار اطاق همه بجای خود بود. ازهر راهی پیدا بود که او خود کشی کرده .

من پی دکتر فرستاده ام و نماینده کارگزار راهم باینجا خوانده ام کـه در رسیدگی او نیز باشد. شاهزاده چند کاغذ نوشته آنکه بنام من است به هنگام گفتگو باز کرده خواهم خواند)) .

آن فرستاده صمدخان چنین می گوید : هنگام نیمروز برسر سفره صمدخان بودیم که آگهی دادند از کنسولگری تلفن کرده میگویند ضیاء الدوله خودرا کشته است. می گوید : صمدخان در اینجا نیزمرا برگزید و بنام نمایندگی ازسوی خـود فرستاد و چند کسی نیزهمراه گردانید. ما چون رفتیم نماینده کارگزاری و کسان دیگری نیز آمده بودند. چون دراطاق را باز کـردند دیدیم شاهزاده برروی زمین خوابیده وبر روی میز چهار کاغذ دیدیم. یکی از آنها را بنام سرپرست پسرش در پترسبورك نوشته که به تلگراف فـرستاده شود . چون پسرش در پترسبورك درس میخواند به سرپرست اونوشته بود : من ناگزیرشدم خودرا بکشم وچون این‌را در روزنامه‌ها خـواهند نوشت شما پسرم را پیش از آن ازچگونگی آگاه گردانیده دلداری دهید.

دیگری بنام پدرش جهانسوز میرزا بود که در تهران میزیست . باونیزداستان را آگاهی داده وبدرود گفته بود . سومی‌را بنام همسرش نوشته وچون پاکت‌رالاك کرده آنرا نتوانستیم خواند . چهارمی بنام حاج صمدخان بود باونیز سپاس گذارده وخواهش کرده‌بود کشته اورا خوار ندارند وباحترام بخاك سپارند .

میگوید : چون خواستند اورا ازروی زمین‌بلند کنند ترسیدند دوباره خون از زخمش بیرون آید . این‌بود پنبه برروی‌آن گذارده استوار بستند وسپس‌ازروی زمین بلند کردند . گذشته‌ازما کارکنان‌کارگذاری بودند . کنسول نیز چهارسپاهی هندی همراه ساخت که دوتن با بیرقها در دست جلو افتادند و دو تن‌دیگر از دنبال میآمدند . بدینسان جنازه‌را باشکوه بلند ساختیم و بآهنك بارگاه سید حمزه روانه گردیدیم وآنرا بآنجا رسانیدیم که‌شسته و کفن کرده بخاك سپردند .

این بود داستان دلسوز خودکشی ضیاء السدوله . این مردان که بدینسان درمی گذشتند اگر در آشکار سوگواری برای ایشان بر پا نمیشد لیکن در نهان در هزارها خانه‌ها سوگواری برایشان میکردند . این مرد چون درگذشت هزاران کسانی براو گریستند وشاید دلهای بدخواهان ودشمنان نیز براو سوخت .

من آنروز را از خانه بیرون نیامده بودم و از پیش آمد آگاهی نیافتم ولی شب چهار شنبه که درانجمنی آن‌را شنیدم اگرچه در آنجا خود داری نشان داده چیزی



(عکس ٤٨) شاهزاده امان‌الله میرزا جهانبانی (ضیاء الدوله)

نگفتم ولی چون بخانه باز گشتم تا نیمه شب نخوابیدم و همه یاد او وغیرتش را کردم و آه ازدل کشیدم .

از تاریخچه زندگانی این نیك‌مرد آنچه دانسته‌ایم ودر اینجا می‌باید بنگاریم اینستکه پیش‌از جنبش مشروطه اویکی از سر کردگان قزاقخانه و در آنجا پایگاه امیر تومانی داشته است . ولی چون جنبش مشروطه خواهی پیش‌آمد واز آنسوی لیاخف رئیس قزاقخانه گردید و در نتیجه پیش آمد هائی چندتنی از سر کردگان قزاقخانه کناره جستند یکی‌از آنان این شاهزاده‌بود که از آنجا بریده‌بآزادیخواهان پیوست و این بود در اولین دورهٔ مجلس بنمایندگی انتخاب شد و سپس بدستیاری وزارت جنك رسید .

وقتی محمد علی میرزا مشروطه‌را برانداخت او در تهران بگوشه‌ای خزیده بود تا دوباره آزادیخواهان بتهران آمدند و آنجارا فتح کردند واو نیز باردیگر در کار بود تابآذربایجان آمد و کارها وداستان اورادر آذربایجان در پیشرفت تاریخ یکایك آوردیم .



فصل پانزدهم

گفتار نودونهم

سردار وسالار بتهران احضار میشوند

از اسرار احضار ستارخان و باقرخان بطهران بیش از هر کس آقای حاجی مخبرالسلطنه مستحضر بود وانتظار میرفت که معظم له بطور تفصیل جریان احضار این دومرد تاریخی را بنویسد ! ولی آقای هدایت این موضوع را هم مثل سایر مطالب مهم از آن جمله زخمی شدن مرحوم امیر حشمت نیساری در پرده ابهام و استتار باقی گذاشت ! (۱)

بااذعان باینکه تحریر وقایع انقلاب آزادی در آذربایجان را که کلیه شهرهای دیگر ایران را تحت‌الشعاع گذاشته بود نمیتوان جامع و کامل شرح داد! ولی احضار ستارخان و باقرخان بطهران که جریان انقلاب را عوض کرد از مسائل کوچك محسوب نمیشود!

آقای هدایت که خودش مبتکر این عمل بود خیلی بجا بود که شرح مبسوطی

---

(۱) ازکتاب خاطرات خطرات عیناً نقل میشود !

درسفر قبل ستارخان که کدخدای امیرخیز و باقرخان کدخدای خیابان البته بمن معرفی شده بودند ولی من شناسائی باحوال آنها نداشتم ! شهر تبریز درمقابل دولت مقاومت کرد ستارخان بدلاوری معروف شد ودلاور هم بود باقرخان بواسطه وسعت محله خیابان اهمیتی حاصل کرده بود . در نظر من همان عظم کدخدائی را داشتند ! ستارخان طبعاً مرد شریفی بود باقرخان زحمتی چندان نمیدهد ! ستار خان دعاوی بیشتردارد ! وعادات بد اجزای او مزاحم اهل شهرند وآسایش باوجود این دو بزرگوار مشکل بنظر میآید! لازم بود آنهارا تااردو درشهراست روانه طهران کنیم ! مجلس شورای ملی انجمن واردو به پند وتهدید آخر آنهارا راضی کردند که بطرف طهران حرکت کنند ظاهراً در تهران هم از طرف سفارت بدولت در خواستن ستارخان بتهران تأکیدی میشده است ! بسردار بهادر گفتم بسردار اسعد بنویسد در تجلیل حضرات اندازه نگهدارند و چون ستارخان را دوست میداشتم بسیار نصیحت کردم و راه نمودم!

در این باره در کتاب خود بنام خاطرات خطرات مینوشتند :

برای درك علل عدم رضایت مردم تبریز از رهبران بزرك جنگی خـود که منتهی باحضار آنان بطهران گردید وستارخان آن‌مرد تاریخی در نتیجه فساد محیط طهران وازطرف متصدیانیکه در نظر آزادیخواهان مشکوك بودند تیر خورده و پس‌ازمدتی در نتیجه همان زخم باناکامی وتأثر دنیارا وداع گفت باید قدری ازنظر زمان بعقب برگشت ؛ چنانکه قبلا اشاره شد در اوایل انقلاب مشروطه ستارخان و باقرخان هنوزحسن شهرتی بدست نیاورده‌بودند وانقلاب بود که آنانرا به‌مقام‌شامخی که نصیب کمتر کسی شده است رسانید .

اگر بدست آوردن‌مقام شامخ‌وشهرت‌جهانی‌را هنربدانیم‌باید حفظ و نگهداری آنرا مافوق هنر بدانیم ولی متأسفانه تاریخ بما نشان میدهد که کمتر کسی درحفظ مقام ملی‌توفیق حاصل کرده واکثر آنان راه زوال‌را پیموده‌اند وستارخان و باقرخان هم جزو آنان محسوب میشوند .

باقرخان از حیث تدبیر و مردم داری ضعیف‌تر از ستارخان بود بهمین سبب زودتر از ستارخان محیط ناراضی ایجاد کرد ؛

ولی ستارخان اوایل ترقیات خود مثل یکنفر روانشناس بامردم رفتار میکرد ومیکوشید که‌یك محیط‌مساعدو آرام در انجمن‌حقیقت ایجاد کند وازپندهای‌ناصحان حقیقی استفاده‌میکرد .

در جریان روز دستورات سیاسیون را بکار میبست و در اقدامات مهم شتاب زدگی نداشت وباوجود بیسوادی وسادگی باقریحه وهوش خدادادی از روش‌ناروا واقدامات ناهنجار بعضی از سران مجاهدین جلوگیری‌میکرد ؛ باید اذعان کرددریك انقلابیکه سی‌هزار نفر نیروی دولتی شهر تبریزرا محاصره کرده وازپانزده تا بیست هزار نفر مجاهدهم از شهر مدافعه میکنند ؛ و این بیست هزار نفر هم فرشته‌نبودند و اداره کردن آنان یکی از بزرگترین هنر های ستارخان بود ؛ فرضاً اگر در بارهٔ اشتباهات مجاهدین مسامحه میکرد تجار ومردم‌ناراضی‌شده وهزینهٔ جنك‌را نمیدادند واگرخیلی‌سخت میگرفتند مجاهدین ناراضی‌شده سنگرهارا ترك کرده‌وعلم‌مخالفت وطغیان میافراشتند راست‌است که دراین‌باره رهبران آزادی وسردسته‌ها وسیاسیون

وقت راهنمائی میکردند ولی گوش دادن بنصایح آنان خودش محتاج استعداد فوق العاده بود وستارخان دارای این شایستگی و لیاقت و صفات حسنه بود و با همان صفات و استعداد ذاتی ابتکار را ازمحله خیابان بمحاله امیرخیز کشانده بود اگر صفات پسندیده نداشت مجاهدین اورا بنام سرپرست مهربان و جنگجوی با عاطفه نمی نامیدندوعکس اورا بنام مدال جنك بسینه نمی زدند.

کلیه سکنهٔ تبریز به بی طمعی وبی نظری ستارخان ایمان داشتند. ستار خان بوعده های مقام و پول دولتیها لبخند مسخره میزد، ستارخان خیلی مذهبی بود و بحضرت ابوالفضل قسم یاد میکردو حفظ نوامیس مردم را وجههٔ همت خود قرارداده بود. روزی درانجمن حقیقت میخواستند یکی اززخمیهارا زخم بندی بکنند، مجروح اصرار میکرد که لباس اورا نکنند و بگذارند جان بدهد. تعجب کردند بالاخره ستارخان نصیحت کرد که موافقت بکند تا زخم اورا به بندند.

مجروح از روی ناچاری گفت من مردنیستم ودخترم ومیل ندارم لباس ازتن بکنم. ستارخان منقلب و چشمانش پر از اشك شده گفت (قزم من دیری اولا اولا سن نیه داویه گتدون) دخترمن منکه هنورزنده هستم توچرا بجنك رفتی. ستارخان راست گفت او جداً مثل پدر عائله ها بود وطوری رفتار میکرد که مثل اینست که خداوند اورا برای حفظ جان ومال مردم برانگیخته است.

ولی چکار باید کرد، چنانکه در بالا نوشتم همه مجاهدین فرشته نبودند، بلکه درسالهای اخیر عده زیادی ازفراشهای پست فطرت وقداره بند های دون همت وارد جرگه مجاهدین شده ومطابق خوی وحشی خود مردم را آزار می دادند.

گروهی طمعکار ونادرست هم با آنان همداستان شده واین مرد میهن پرست را اغفال کردند.

لهذا هرسال که میگذشت تغییرات کلی دراخلاق سردار وسالارمشاهده می شد وبالاخره کار بجائی رسید که اشخاص محترم ازآنان دوری جسته سعی میکردند که کمتر بحضور ستار خان وباقرخان بروند وبدین وسیله هرروز از محبوبیت فاتحین آزادی کاسته میشد.

بعضی از اطرافیان آنان شاید بدون اطلاع آنان درکارهای اداری وقضائی

وسیاسی دخالت کرده ودستورات ضد ونقیض صادر میکردند وهمه، اینها را بحساب دوشخصیت می گذاشتند . کار بجائی رسیده بود که بین مردم وآنان گودال عمیقی ایجاد شده بود حتی از این مرحله هم تجاوز کرده کم کم در شهر حریم نفوذ ایجاد شده واطرافیان دوشخصیت دریك اقلیم نمی گنجیدند واینها عواملی بود که زعمای قوم را وادار نمود که وسایل احضار آنان را با اطرافیان بسمت تهران تهیه نمایند .

حرکت دادن آنان هم بسمت تهران خالی ازخطر نبود ، چنانکه اوایل حاضر بحرکت نبودند .

آقای سرلشکر دیبا که در آن ایام رئیس اداره نظمیه تبریز بود اظهارمیکرد وقتیکه دریك مجلسی بستارخان گفتم که هروقت اجازه فرمایند وسایل حرکت حضرت سردار را آماده نمایم، سردار برآشفته وگفت من نمیروم واگر اصرار بکنیدمیدهم اداره نظمیه را ازبیخ وبن ویران کنند . پس از این مشاجره بالاخره در تاریخ ۱۳۲۸ بطرف تهران حرکت کردند.

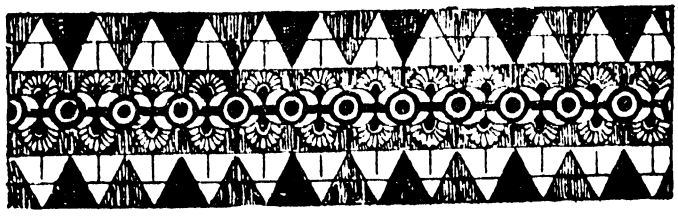

گفتار صدم

اوضاع سیاسی تبریز تیره تر شده است

ورود سربازان روسیه در دفعه دوم به تبریز

روزهای شادی وسرور تبریز مبدل بغم واندوه شده است. فرار مستبدین از تبریز وپاك شدن محلات شتربان وسرخاب ازوجود خونخواران ودشمنان آزادی و آتش گرفتن انجمن اسلامیه که آشیانه فساد وخونریزی بود زخمهای دل‌ستمدیده‌را التیام داده‌ومردم بنجات وبقای خود امیدوار شده بودند ولی دولت نیروهای‌تازه‌نفس آورده هجومهای‌سخت‌تر ووحشتناك‌تر رااز نوآغاز کرد. با وجود این در مقابل ابراز رشادت آزادیخواهان کاری از پیش نبرد. حالا نغمات غم انگیز تری شنیده میشود. کنسول روس عدم امنیت را بهانه قرارداده ومیخواهد سالدات وارد کند.

در ورود دفعه اول سر بازان روس بتبریز، لباس افسر شهربانی داشتم ولی دفعه بعد لباس گارد ملی‌پوشیده ام! خاطر دارم دراین ایام آقای سیدحسن‌تقی‌زاده در تبریز بودند. اخطار دولت روسیه تزاری در جلسه سران آزادیخواهـان مورد مطالعه و بحث قرار گرفت و سران مجـاهدین درجه دوم هم در کمیسیون مذکور مثل مستمع آزاد سرپا ایستاده بودند که منهم جزوآنان بودم. درضمن مذاکرات از آقای سید حسن تقی زاده رأی خواستند ایشان گفتند خواسته‌دولت روس عبارت از خاتمه جنك واعاده اوضاع‌عادی درتبریزاست‌وبهانهٔ آنان هم اینست که اتباع‌روسیه امنیت جانی‌ندارند وشرط کرده‌اند درغیراینصورت مجدداً سرباز واردخواهند کرد وآنچه که نوشته‌اند دراجرای‌آن اصرارخواهند کرد وباید با تعمیق فکر ومطالعهٔ کامل پاسخ داده شود، مبادا بدست آنها بهانه بیفتد.

پس ازخاتمه بیانات آقای تقی زاده مرحوم باقر خان گفت نـه اینطور نیست

اقدام روسها (بولتوغه) یعنی بولتیك است دراین جلسه مثل اکثر اوقات مرحوم ستار خان کمتر اظهار عقیده کرد ولی مرحوم شیخ سلیم و میرزا اسمعیل نوبری و علی‌مسیو و محمد صادقخان وغیره‌وغیره هر کدام نظریاتی داشتند و توافق نظر قطعی بدست نیامد و نگارنده هرچه کوشش کردم که شاید درمطبوعات آنوقت مطلبی پیدا کرده‌وروشن کنم که هیئت‌مذکورچه جوابی داده‌است توفیق نیافتم همینقدرمیدانم که درسرموعد سالداتهای روسیه ازسمت ارس وارد خاك ایران شدند .



گفتار صد و یکم

فتح تهران ازطرف آزادیخواهان

توپ بستن مجلس شورای ملی وفتح تهران دوقطب دوره انقلاب مشروطیت ایران محسوب میشود.

توپ بستن مجلس شورای ملی اخطار پایان اصول آزادی ومشروطیت بود وفتح تهران اخطار پایان اصول بربریت وخودکامگی وحکومت مطلقه.



(عکس ٤٩) علیمحمد خان تربیت

فتح تهران سیر تاریخ ایران را عوض کرد وملت ایران در تعیین مقدرات خود سهیم وشریك گردید.

با توپ بستن مجلس شورای ملی نه تنها در تهران نور آزادی در دلها خاموش گردید بلکه کلیه شهرستان های ایران بجز تبریز اصول بیدادگری و استبداد سایه افکند و نفس های کلیه آزادیخواهان در سینه ها حبس و قلم نویسندگان شکسته و زبان گویندگان بسته شدو اسلحه فدائیان در نهانگاهها دچار زنك زدگی گردید.

کار بجائی رسید که محمدعلیشاه کار را خاتمه یافته دانسته وباکبر وغرور بیانیه صادر

کرده و آزادیخواهان را آشوب طلب فرض نموده و آشوب طلبان را که شایستگی اصول آزادی ومشروطیت نداشتند تقویت کرده و مجلس شورایملی را محل آشوب طلبان نامیده وویرانی آنرا با آب وتاب برخ خودی و بیگانه کشیده ووعده می‌داد که در موقع مقتضی خودش مجدداً مجلس شورای ملی‌را افتتاح و نمایندگان صالحی انتخاب خواهد کرد .

درهمان ایامیکه هنوزمرکب بیانیه پادشاه بیدادگرخشك نشده بود درسربازخانه تبریز بامرکب سرخ فام نام نامی داوطلبان فدائیان را دردفتر ثبت میکردند.

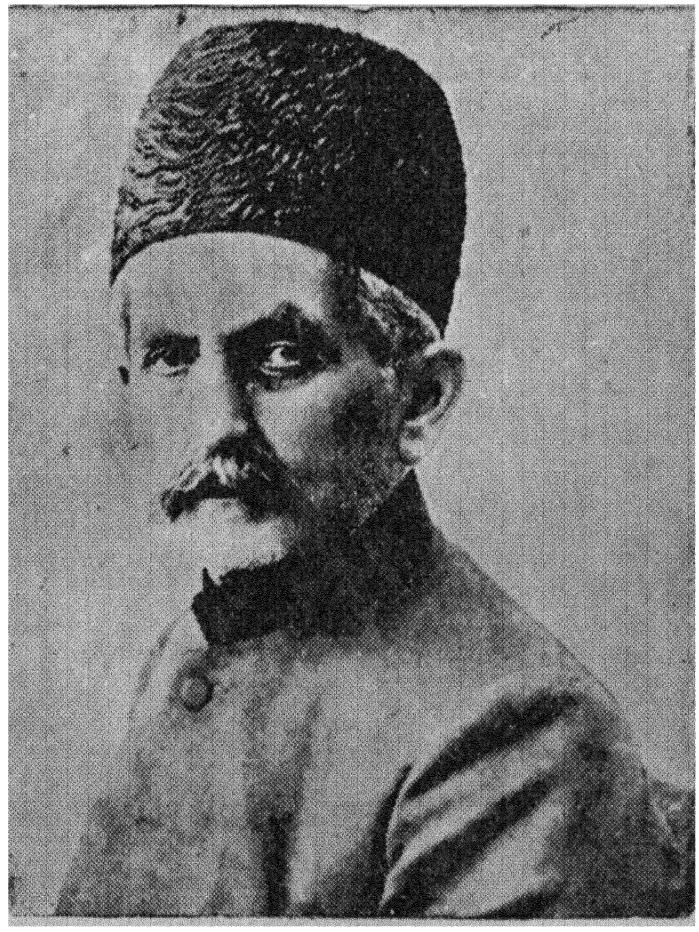

(عکس ۵۰) علیقلیخان سردار اسعد (بختیاری)

محمد علیشاه درایامیکه هنوز در تبریز ولیعهد بود پیش بینی‌هائی کرده وعده ای از واعظان و نظامیان و بازرگانان از قبیل میر هاشم شتربانی وحاجی میر مناف و میرربیع و شجاع نظام برای جلوگیری از اقدامات آزادیخواهان آماده کرده و بموفقیت آنان امیدوار بود چنانکه پس از اینکه سیصد نفر مجاهدین پیش قراول از تبریز بطرف تهران حرکت کردند فوراً صف مستبدین دست بآشوب زدند و شرح اقدامات آنان در گفتار های این کتاب آمده ودراینجا نباید تکرارشود.

همان ایام محمد علیشاه انتظار داشت درتبریز هم صحنه هائی شبیه صحنه‌های تهران بدست این عده برپا شود ولی توفیق حاصل نکرده وباقیام مردانه مردم کار بدرازا کشید وچنانکه درنقشه تبریز دیده میشود شهر تبریز بدومنطقه متخاصم تقسیم‌شده

بود و پس از چندین ماه جنگ های خونین بالاخره طرفداران شاه مستبد مغلوب شده وشهر را ترك کردند.

این فتح آزادیخواهان تبریز درشهرهای ایران سر و صدای زیادی ایجاد کرد وبآزادیخواهان نوید داد که هنوز آزادی از بین نرفته است وتا دیر نشده باید قیام کنند. محمد علیشاه ازعدم پیروزی خود سخت عصبانی شد وفرمانفرماوعین الدوله را که بمنزله دست راست و دست چپ شاه مستبد بودند با نیروی شگرفی بآذربایجان فرستاد. اینها شهر را یازده ماه محاصره کرده از ورود یك حبه گندم ویکقطره آب جلوگیری کردند و تلگرافاً برحیم خان اجازه قتل و غارت تبریز را صادر نمودند وضمناً محمد علیشاه سپهدار را هم در محاصره تبریز شرکت داده روانه تبریز نمود. ولی سپهدار پس از حمله های زیاد وتشخیص استحکام تبریز و پایداری مردم این شهر پرافتخار انتباه حاصل کرده واز نیروی عین الدوله جدا شده نخست در پنهانی با سردار و سالار وسایر سردسته ها ارتباط پیدا کرده وتوسط قاصدین پیامهائی آشکارا فرستاد و پاسخهائی شنید. درنتیجه سپهدار بکلی منقلب شده و درافکار او تحولات مهمی ایجاد شد.



(عکس ۵۱) یفرم خان

درماه رمضان بود که توسط رشید الملك بشهر پیغام فرستاد که میخواهم با شما مذاکره بکنم سردسته های آزادیخواهان از این پیغام ظنین شده وپاسخ دادند

که خودشان نیایند و نماینده بفرستند تا به‌بینیم مطلبشان چیست بالاخره منتصرالدوله پیشکار او بهمراهی رشیدالملك بشهر آمده باسردار وسالار و با اعضای انجمن ملی وارد مذاکره شده و گفتند سپهدار میل دارد بشهر آمده بآزادیخواهان کمك کند و بانیروی خود بانیروی عین الدوله جهت وصول آزادی بجنگد.



سران آزادی پاسخ دادند که ما احتیاج بکمك سپهدار نداریم و کوچك ترین بیمی هم از نیروی عین الدوله نداریم. سپهدار مطمئن باشند که بالاخره اردوی مهاجم مغلوب خواهد شد و اگر در واقع سپهدار آزادیخواه شده اند بدون درنك بتنکابن برگشته در آنجا بیرق آزادی را برافراشته و بطرف تهران که الان خالی از نیروی جنگی است یورش ببرد.

این پاسخها بسپهدار رسیده و اورا بیدار کرد و پس ازمدت کوتاهی همان کار را کرد و حومه تبریز را ترك و بسمت تنکابن حرکت کرد.

(عکس ۵۲) سپهسالار اعظم (تنکابنی)

در تاریخ ۲۲ صفر تلگرافی از طرف علمای نجف توسط انجمن سعادت استانبول بعنوان سپهدار وصمصام السلطنه مخابره شده وحمایت فوری محصورین تبریز را برای هرمسلم واجب دانستند (تلگراف مذکور بامضاهای مرحوم محمد کاظم خراسانی ومرحوم عبداله مازندرانی است)

در این ایام سپهدار در رشت وصمصام السلطنه دراصفهان بودند وما می بینیم هسته مرکزی تمام جنبش ها درتبریز بوده و با وجود این تشویقها هنوز سپهدار و

صمصام السلطنه هیچکدام آماده یورش نبودند.

استحکامات شکست ناپذیر تبریز و ایستادگی مردانهٔ آزادیخواهان تبریز علاوه براینکه نیروی شگرف محمد علیشاه را دچار حیرت کرد در عین حال آزادیخواهان سایر شهرها را بجنبش و قیام تشویق نمود.



(عکس ۵۳) سردار محیی (معز السلطان)

مخفی نماند که از تبریز هیئتهائی محرمانه برشت و سایر شهرها اعزام شده و آنان را بقیام دعوت میکرد و در این جریانات خدمات مرحوم میرزا علی محمد خان تربیت و حیدر خان عمو اوغلی شایان ذکر است بنابراین مرحوم سپهدار اعظم که با تبریزیان محرمانه مکاتبه داشت باهمراهان خود از ضعف نیروی نظامی شاه رعیت کش استفاده کرده، بایك حمله رشیدانه تهران را فتح و ریشه ظلم و خودکامگی را از تهران بر کند. اگرچه باخلع محمد علیشاه از سلطنت کار تمام نشده و هنوز صدها پادشاهان کوچك نادان ظالم در هر گوشه ایران مشغول چپاول و قتل و غارت بودند ولی چنانکه از مطالعه گفتارهای این کتاب تا اندازه‌ای روشن میشود هنوز محیط ایران آرام نشده و برای بدست آوردن اصول مشروطیت محتاج فداکاریهای بیشتری بود ولی بهرحال در تاریخ رجب ۱۳۲۷ قوای ملی بسرپرستی سپهدار اعظم و سردار اسعد بختیاری و صمصام السلطنه بختیاری و میرزا علی محمد خان تربیت و معز السلطان (سردار محیی) ویفرم خان تهران را فتح و محمد علیشاه درزرگنده در کنسولگری روس متحصن شده از سلطنت خلع گردید.

گفتار یکصد و دوم

تهران بفدائیان و مجاهدین تبریز اخطار کرد که اسلحه را بزمین بگذارند

نقشه جدید کنسول روس

میللر کنسول روس عدم امنیت را در تبریز بهانه کرده کتباً تقاضا کرد که مجاهدین و افراد گارد ملی خلع اسلحه بشوند در صورت عدم قبول این شرط دولت روس مجبور است مجدداً قوای نظامی وارد کند.

نمایندگان انجمن ایالتی با حضور آقای سید حسن تقی زاده و سایر رهبران آزادی مشغول شور بودند از طرف دیگر هم سر پرستهای آزادیخواهان جلسات محرمانه تشکیل داده وعقب چاره جوئی بودند.

شبی در منزل محمد صادقخان جلسه پرشوری تشکیل شده بود در آنجاصحبت ازاین بود که عده ای ازمجاهدین بطرف جلفا حرکت کرده راه را بروی سربازان روس بگیرند وعدهٔ دیگر در ۲٤ ساعت سالداتهای آنها را درتبریز ازمیان بردارند وبناشد این موضوع را محرمانه با سردار وسالار و با آقای تقی‌زادهٔ و نمایندگان انجمن ایالتی مذاکره کنند. آنروزها روزهای بس تیره وتار وساعات ناگواری بود.

هنوز بین افراد شجاع الدوله وآزادیخواهان مخاصمه برپا بود ولی جنگ واقع نمیشد مثل اینست که دوطرف درحال انتظار بودند. درچنین ایامی ازتهران تلگراف رسید حالا که دولت دولت مشروطه است واردوی دولت هم ازمحاصره تبریزدست کشیده ومتفرق شده است دیگر علت ندارد که مجاهدین اسلحه‌داشته باشندو بوصول این تلگراف لازمست اسلحه‌را ترك کرده پی کار خودشان بروند والا دولت آنهارا یاغی خواهد شناخت.

مفهوم این تلگراف در واقع حکم اعدام مجاهدین بود از یك طرف هنوز صمد خان شجاع الدوله حکومت مشروطه را نشناخته بود روسها او را برای انجام

مقاصد خود نگهداشته بودند .

ازطرف دیگر روسها درصدد بودند نیروی دیگری وارد بکنند و همه اینها برای نابود کردن گروه آزادیخواهان بود.

بنا بتوضیحات بالا ماندن در تبریز بجز مرگی که آمیخته بـه ننك باشد نتیجه دیگری نداشت.

ضمناً مدتی بود در نامه های اخوی (آقای حسین طاهر زاده بهزاد) و مرحوم میرزا محمد علیخان تربیت که در آن ایام دراستانبول بودندبعلت کسالت شدیداخوی نگارنده باستانبول دعوت میشدم .

در اکثر نامه ها اصرار داشتند که اینجانب دوهفته مرخصی گرفته از برادرم در استامبول دیدن کنم . قبل ازوصول تلگراف تهران مبنی بر عدم دخالت مجاهدین در امور، ترك تبریز را ننك می‌دانستم وهمانطور هم‌پاسخ می‌دادم ولی این دفعه‌با آقای میرزا رضا تربیت که سر پرست گارد ملی بودند مذاکره کرده و دو هفته مرخصی گرفته‌و رجب خان سرابی را بجای خود معرفی کردم.

گفتار یکصد و سوم

جدائی از مادر

بوسه‌ای که هیچوقت فراموشم نشده است

تصمیم بمسافرت موقت گرفتم خبر داشتم که مرند در دست پسر شجاع نظام میباشد و اوهم مثل شجاع الدوله هنوز دولت مشروطه را نشناخته و در دشمنی با آزادیخواهان باقیمانده است منهم میبایستی از آنجا عبور بکنم پس ناچارم تغییرلباس بدهم. لباده ویك دستار سبز تهیه کرده یك شال پهن سبزی هم بسته آماده حرکت شدیم.

در آن ایام چند کامیونی متعلق باتباع روس بین تبریز و جلفا کار میکرد و پهلوی شوفرها را بمردم واگذار میکردند. همراهان من یکی مرحوم محمودخان و دیگری کهنموئی نام داشت. مرحوم محمود خان کسی بود که بعداً سر لشکر امین نامیده شد و بشهادت رسید و کهنموئی هم از تجار معروف تبریز بود. مادرم که مدت یازده ماه شبها درمنزل انتظار مرا کشیده ودر ایام زخمی بودنم پروانه وار دورمن میگشت و پرستاری میکرد برای نجاتم ازمرك حتمی اجازه مسافرت داده بود باوجود این ازمن جدا نمی‌شد وچندین مرتبه پس از ده قدم فاصله دوباره برگشته مرادر آغوش میگرفت چنین مینمود که میدانست دیگرمرا نخواهد دید. بالاخره یك بوسه طولانی واشکباری مرا براه انداخت ولی تامدتی که چشمش مرا می‌دید بانگاه خود بدرقه ام میکرد.

این توديع خاطرات تلخی در احساسات من ایجاد کرده و تاکنون اثر آن در دلم بجای مانده است. میتوانم بگویم که تلخی همان جدائی تا مغز استخوانهایم رسیده و درمدت حیاتم مرا متأثر کرده بحدیکه ازشنیدن کلمهٔ مادر همه وقت متألم شده و وجودم میلرزد.

با این پریشانی سوار کامیون شده این شهر را که سه سال بیشتر در حفظ او بوسایل مختلف و بخصوص در سنگرهای خونین حضور داشته و بیش از جان خود اورا دوست می‌داشتم واین خاکی که استخوانهای نیاکان مرا در خود امانت داشته وحفظ و حراست او برای من یك وظیفهٔ ملی بود برای مدتی موقت ترك کردم، تصور این اندیشه برای من مشکل بود که دیگر روی مادرم را نمی بینم وسالها میهن من در دست بیگانگان خواهد ماند.

درمرند مرا شناختند

کامیون درمرند توقف کرد همسفرهای من پیاده شدند برای عدم جلب توجه منهم پیاده شدم سواره‌های شجاع نظام که همه جارا پر کرده بودند توجه مراجلب کردند. منکه یازده ماه باآنهاجنگیده بودم ناگاه خودرا درمیان آنان یعنی دشمنان خونی و جلادان وحشی یافتم دراثر عادت دست باسلحه بردم ولی عوض اسلحه شال سبزی بیشتر نداشتم وبا پای خود بپای مرك آمده ام. با اینکه چندین سال بود با صاحبان کلاههای دنبکی ولباسهای سواره‌ها درسنگرها جنگیده بودم ولی از نزدیك با آنها روبرو نشده بودم، تکان خوردم باکمال احتیاط احساسات درونی خود را پنهان کرده وارد قهوه خانه شده هرسه نفردریکطرف نشستیم ومشغول صرف چائی شدیم. همسفرهای من که هردو سید حقیقی بودند مرا آقا خطاب میکردند. چون خود آنها هم هنوز مرا نشناخته بودند.

دراین اثنا تیمورخان پسرعظیم خان(۱) همسایه ما که اساساً مرندی و ازتبریز فرار کرده بود بمن نزدیك شده گفت شما را شناخته اند مواظب خودتان باشید. دراین اثنا نایب تقی خان توپچی که یکی ازسردستگان مستبدین بود (ودرایام گرفتاری از تیرباران شدنش جلوگیری کرده بودم) ازدرقهوه خانه مثل شیرغران وارد شده مرابا نام مخاطب قرارداده وشروع ببدگوئی کرد.

همسفرهای من وحشت زده خودرا درآستانهٔ خطر دیده وازپهلوی من فرار کردند. دراین دقیقه هول انگیز متوجه شدم که تمام چشمهای سواران شجاع نظام

۱ــ تیمورخان تاچند سال قبل پیشخدمت والی آذربایجان بود حالا نمیدانم بازدرآنجاست یا نه

که درقهوه خانه بودند بطرف من دوخته شده است منظره مرك خیزی بود. مرغ بدام افتاده ، ولی طولی نکشید الهام این دفعه هم مرا نجات داد و بی اختیار با کمال خونسردی نایب تقی را مخاطب قرارداده گفتم بیجهت جوش و خروش نکنید بیائید بنشینید تا به بینید من برای شما چه پیغام مهمی دارم . حرفم دراو اثر کرده و مرد وحشی یکمرتبه رام شد وحضار هم باهم نجوا کنان بمن نگاه میکردند بـا شنیدن حرفم تااندازه ای آرام گرفتند، فوراً چائی بدستش داده شد وصدای قلیان درقهوه خانه پیچید ملایمت را ازدست نداده با تدبیر مشغول صحبت شده و قدرت آزادیخواهان واوامر تهران واخطاردولت بسواره هاراشرح می دادم .

جالب توجه بود که آنها درراه بودن سربازان روسیه را خبرداشتندومیگفتند طولی نمیکشد که ما وارد تبریز خواهیم شد. ولی در اثنای صحبت در صدد پیدا کردن راه نجات بودم .

بالاخره شاگرد قهوه چی را صدا کرده گفتم آفتابه را .... باین عنوان از قهوه خانه خارج شده بعوض مستراح بکراست توی کامیون جای گرفتم. پس از چند دقیقه انتظار موضوع را فهمیده چندین صد نفرسواره اطراف کامیون را گرفته بمن اخطار میکردند که بیرون بیایم . دیدم وقت تشر زدن رسیده است. شوفر از ترس وارد کامیون نمیشد همسفرهای منهم از دور باوحشت بمن نگاه میکردند.

هلهلهٔ سواره ها زهرهٔ دلیران را آب میکرد. اگرخواست خدا نبود بیرون کشیدن من از ماشین کار دشواری نبود .

متهورانه بشوفر نهیب زدم که این کامیون مال تبعه روسیه است تو هـم تبعهٔ دولت روسیه هستی هیچکس نمیتواند باین کامیون حمله بکند در اینصورت از چه میترسی؟ چرا پشت رل نمی نشینی!

این حرفهای من شوفر را سرغیرت آورد اوهم چند کلمه روسی وترکی توپو تشر زده و دستها را تکان داده ودر پشت رل قرار گرفت وهمسفرهای من از تـرس خشم سواره ها وارد کامیون شدند ولی نفـرات شجاع نظام از جوش و خـروش نمیایستادند .

چندین مرتبه تفنگها را بطرف من دراز کرده واخطار کردند که پائین بروم

والا آتش میکنند ولی ادای جمله (کامیون مال تبعه روس است) مثل تریاك اعصاب آنها را سست کرد وموضع گرفتن آنان نمایش مسخره ای بیش نبود. درهمان موقع بعنوان گرفتن پول چائی تیمورخان بمن نزدیك شده یواشی گفت تلفن کردند که شما را درجلفا بگیرند. کامیون حرکت کرد وسواره‌ها هنوزهم مشغول هتاکی وفحاشی بودند.

میرزا جوادخان رئیس گمرك

کامیون بجلفا رسید شوفر باگرفتن چند تومان انعام تشویق شده بوداز کامیون پیاده نشدیم یك کارت بمیرزا جواد خان رئیس گمرك نوشته خواهش کردم تفتیش کامیون درخود کامیون زودتر انجام بگیرد.

آزادیخواه نجیب شخصاً درمحل حاضر شده پس ازدیدن من با لباده و عمامه ولبخند زیرچشمی وشنیدن موضوع واظهارتأسف ازپیش آمد، خاتمه تفتیش را اعلام کرد وشوفر هم که باگرفتن انعام سرحال بود باداشتن تابعیت روس توانست ازپل جلفا بدون مزاحمت رد شده درخاك روسیه ما را پیاده بکند.

دراینجا دیگر کسی مزاحم ما نبود خود اینموضوع برای اشخاص حساس یك درد بیدرمان بود که ایرانی در خاك ایران امنیت جانی نداشت ولی درخاك کشور بیگانه که درآن روزها دشمن خونی محسوب میشد درامن وامان بود.

احساسات ایرانیان ساکن تفلیس

درتفلیس گروهی ازایرانیان ساکن روسیه وعده‌ای ازخودقفقازیها از آنجمله میرزا جلیل مدیر روزنامه ملانصرالدین ازمن دیدن کردند ازاوضاع تبریز پرسشهای فراوانی کرده ازوضع مجاهدین سؤالاتی کردند ومعلوم بودسخت نگرانند. بستگان آقایان علی بالا و حاجی آقا که ازسردستگان مجاهدین قفقاز درتبریز بوده‌ورشادت وفداکاری آنها ورد زبانها بود ازسلامتی آنان جویاشدند. منکه مثل ماهی توی آب بوده وازجریان سیاسی بیخبر بوده وازمیزان خطر اطلاعی نداشتم ازاوضاع تبریز اظهار نگرانی نمیکردم وپاسخهای امید بخشی میدادم.

ولی آنان جریان پشت پرده را بهتر ازمن میدانستند ویکی از حضـار صف سربازان روس را نشان داده و گفت می‌دانید که اینها بتبریز میروند.

میرزا جلیل دربارهٔ ورود سالداتها تهران رامقصر می‌دانست. فردای آن‌روز ازتفلیس حرکت کرده‌وارد باطوم شدیم. ایرانیان ساکن این شهر نیز ازوضع تبریز نگران بودند وازاعزام سالدات روسها بد میگفتند. سه روز درباطوم منتظر کشتی شده وروز چهارم بطرف استانبول حرکت نمودیم.

کهنموئی درآئینه ازعکس خود ترسیده پائین افتاد

ماهرسه نفر رفیق راه در عمر خود مسافرت نکرده و کشتی ندیده بودیـم مخصوصاً ازوضع سفر دریاکاملا بی‌اطلاع بودیم. باوصف این وقتیکه‌وارد کوپه‌های درجه‌اول شده مبل وصندلی آنجا را بغیر از وضع سنگرهای تبریز مشاهده کردیم با احتیاط در کشتی بجای خود نشستیم خدمتگذار اطاق ما تشخیص داد که با کشتی مسافرت نکرده‌ایم و کمرو ومحجوب هستیم با لبخند مارا دلالت کرد و میزان‌سهم واستفاده کردن از کوپه ها را بما گفت.

پس ازچند ساعت کهنموئی محل مستراح را از گارسون سؤال کرد گارسون مستراح را نشان داد مرحوم محمودخان که ازمشاهده پیش‌آمد مرندمتوحش شده وکمتر بامن صحبت کرده مرا همسفرخطرناك خطاب میکرد تازه با احتیاط بنـای صحبت راگذاشته بود چند دقیقه طول نکشید که کهنموئی بایك وضع پریشان وارد کوپه شد ازپیشانیش خون جاری بود.

محمود خان ومن هریك حدسیاتی دیگر زدیم پیشانی کهنموئی را بستیم‌چون اینکار را درسنگرها یادگرفته بودیم. ماهرچه از کهنموئی علت دعوا کردن او را سؤال کردیم پاسخ حسابی نمیداد بـالاخره گارسون وارد شده و داستان را تعریف کرد ومعلوم شدآقا وارد مستراح‌میشود وچون تاآن روز لگن چوبی بلندمستراح ندیده بود بعوض اینکه روی او بنشیند باپاها روی لگن مینشیند و در آئینه قـدی عکس خودرا دیده واورا کس‌دیگرتصور کرده وازروی کرسی پرت شده‌پیشانیش بدیوار خورده ومجروح شده است.

چنانکه نوشتیم ما مسافرت نکرده وباصول وعادات آشنائی نداشتیم از آن جمله تا دوروز ما نفهمیدیم که حق داریم سرمیز حاضر شده وناهار وشام بخوریم. چند تا مرغ با یك قابلمه پلو وسایر غذاها که همراه داشتیم در آن دو روزه با هم خوردیم.

روزی گارسون سؤال کرد که چرا ناهاروشام نمیخورید؟ وبا خنده حالی کرد که شما باپرداخت پول بلیط پول ناهار وشام وصبحانه را داده اید واگر نخورید از ازجیبتان رفته است.

از آن روز ماسرمیز حاضر میشدیم. آقای کهنموئی از همان گارسون تحقیقات کرد که آیا این غذاها را آشپزهای مسلمان تهیه میکنند یاغیرمسلمان؟

گارسون تبسمی کرده واظهار کرد که مطمئن باشید آشپرهای ما مسلمانند وبعداًمعلوم شد که خود گارسون یونانیست واسمش یورکی است، کشتی درطرابزون توقف کرد.

میرآقا حسینی آزادیخواه معروف

من سابقا نام مرحوم میرآقاحسینی آزادیخواه را شنیده بودم ولی اورانديده بوده. وقتیکه کشتی توقف کرد وپیاده شدیم مردی خوش قیافه ومهربان مارادعوت وبیش از حد معمول ازما پذیرائی کرد.

این مرد شریف همان میرآقا حسینی بود گویا این تشریفات منحصر بما نبود. وآن مرحوم اکثر اوقات تا پای اسکله میآمده و ازایرانیان مشروطه‌خواه پذیرائی میکرده است. میرآقا حسینی کنسول ایران درطرابزون بود.

آن مرحوم باکمال علاقه ازوضعیت آزادیخواهان و تعـداد مدافعین تبریز و سالداتهای روس پرسشهای فراوان میکرد.

وقت زیاد نبود، لهذا ازآقای میرآقا حسینی خدا حافظی کرده سوار کشتی شدیم. کشتی خیلی یواش حرکت میکرد میگفتند کشتی یواچی است یعنی در هر شهر مسافر سوار و پیاده میکند. روی همین واسطه سفر ما از باطوم تا استانبول شش‌روز طول کشید.

بعدازشش روز کشتی وارداسکله استانبول شد و از دور عده ای را با اخوی خوددر اسکله‌مشاهده کردم و بعد معلوم شد مرحوم میرآقاحسینی ورود مرا باخوی تلگرافاً خبرداده است.

از کشتی پیاده شده‌پس از چندسال‌دوری اخوی مرا درآغوش کشیده‌مرحوم میرزا محمد علیخان تربیت وقتیکه میرزارضاخان تربیت برادر خودش‌را همراه‌من ندید سخت متأثرشد و ازمن گله کرد که چرا اورا نیاوردید منکه نوشته ام اورا هم بیاورید ولی میرزا رضاخان تربیت پیشنهاد مرا رد کرده وحاضر نشده بود که با من حرکت کند.



فصل شانزدهم

گفتار صد و چهارم

چگونه وارد استانبول شدم

استانبول مرکز فعالیت آزادیخواهان ایران

درتاریخ ۲۵ر۱۱ر۱۳۲۹ وارد استانبول شدم از مشاهده مساجد و مناره‌های اسلامبول که علامت اسلامیت بودخیلی خوشحال شدم بعلاوه زیارت اشخاصیکه مورد تعظیم وتکریم من بودند مثل آقای تقی‌زاده ومحمد علیخان تربیت ورسول زاده مرا بسیار خوشحال کرد.

دراین ایام انجمن سعادت که درقیام آزادی ایران خدمات مهمی انجام داده بود برپا بود و آقایان میرزا مرتضی امین ومیرزا احمد امین وشیخ اسدالله ممقانی ومیرزا حسن خان ارفع وحاجی حسین آقا معروف به قره‌وحاجی حسینقلی شبستری واخوی وحاجی رسول صدقیانی ومشهدی علی آقاماهوتچی وسیدمحمد توفیق وسیدحسن شمس ومیرزا اسمعیل خان آصف الوزاره وغیره باکمال صداقت ودلگرمی درراه مشروطیت میکوشیدند بعلاوه مجله مصورشیدا بمدیریت مرحوم حسنخان مقدم و بهیئت تحریریه حسنخان ارفع وآصف الوزاره وحسین طاهرزاده بهزاد انتشار مییافت تصاویر و کاریکاتورهای او بقلم آقای حسین طاهر زاده بهزاد با امضای بینش ترسیم میشد. درهمین ایام روزنامه شمس هم باقلم مرحوم سید حسن شمس انتشار مییافت.

مرحوم احتشام السلطنه دراین ایام سفیر کبیر بود چنانکه جناب آقای سیدحسن تقی زاده هدواره با نورایمان و بینش راه را برای خدمتگذاران روشن کرده اند در این ایام هم برای مرکز افکار ایرانیان مهاجر جمعیتی بنام نشرمعارف که در واقع همان حزب دموکرات بود تشکیل دادند.

اعضای سرشناس جمعیت مذکور که هرهفته جلسه تشکیل میدادند بدین نام بودند : سیدحسن تقی‌زاده ، میرزا محمدعلیخان تربیت ، رسول زاده، میرزا حسینخان طاهرزاده ، حاجی حسینقلی شبستری، آصف‌الوزاره، میرزا حسنخان ارفع، سیدزاده حاجی حسین قره ، علی آقا ماهوتچی، ولی طولی نکشید مجاهدینیکه فراراً از تبریز باسلامبول وارد میشدند وارد جمعیت میشدند.

در سخنرانیهای جمعیت عدهٔ از تجار وایرانیهای مقیم اسلامبول با طیب خاطر حاضر میشدند وهمه از اوضاع تبریز نگران بودند و نگارنده در صدد تهیه وسائل برگشت بتبریز بودم که توسط سفارت ایران خبر تأثر آور سردار رفتن مرحوم ثقة‌الاسلام وشیخ سلیم‌وابراهیم قفقایچی و حسن و قدیر پسران علی‌مسیو و غیره بما رسید ! این خبر ناگوار ترین ودردناکترین خبری بود که تاآنوقت رسیده بود از شنیدن این خبر نه‌تنها آزادیخواهان متأثر و متألم شدندبلکه هر شنونده بصیر و آزادیخواهان ترك از این خبر واز رفتار روسها اظهار انزجار ونفرت میکردند از طرف آزادیخواهان ساکن اسلامبول تلگرافات مفصلی مخابره کرده وبه این‌عمل غیرقانونی مأمورین مستبد دولت روسیه اعتراض کردند .

دراین روزها همه نگران اقدامات بیرحمانه وغیرقابل تحمل سربازان بیگانه بودند و صمد خان را آلت دست آنها میدانستند . آقای‌تقی‌زاده ومرحوم تربیت از طرف کلیه مشروطه‌خواهان‌بخصوص میرزا رضاخان تربیت ورضازاده شفق ومیرزا حسین واعظ ومیرزا علی ویجویهٔ وامثال‌آنها سخت نگران بودند و طولی نکشید نامه‌هائی رسید که تفصیلات جنك چهار روزه سربازان روس رابا مجاهدین در آن شرح داده بودند بطورکلی خورد و خواب و آرام روح از ایرانیان مقیم اسلامبول گرفته شده بود همه‌باچشمان اشکبار منتظرخبرهای‌بعدی بودند خبرهائیکه‌میرسید اغلب ضد ونقیض بود ولی‌مطلبیکه مسلم بود این بود که روسها بادست‌شجاع‌الدوله دست بکشتار زده جمعی مردان میهن پرست ورشید و عده‌ای از روحانیون و وعاظ پاك سرشت‌را بگناه آزادیخواهی واستقلال طلبی‌بطور وحشیانه اعدام کرده بودند پس‌از مدتی سر قافله فراریان باسلامبول رسید که بطور جداگانه خواهیم نوشت !

گفتار صد و پنجم

ای خاك آذربایجان

ای تبریز ، ای محبوب من ، سلام برتو . شنیدن نام تو برای من چقدر لذت بخش است ، نمی‌دانم چه سری درتو نهان‌است که هروقت نام تورا میشنوم دلم‌ازجا کنده میشود .

ای زاد و بوم من ، یزدان پاك مرا ازخاك پاك تو سرشته است ، ایام جوانیم‌با بهار روحبخش تو پرورش یافته است . هسته وجودم از آن توست ، تومحراب ومنبر من ، توقبله و کعبه‌آمال من توهستی .

من هیچوقت تورا فراموش نکرده ام . ای تبریز یاد غم وشادی تو برای من ازهر خاطره ای گرانبهاتر است . ای کوههای سهند وسبلان شما لنگر آذربایجان هستید . ای کوههای عینعلی و کوه زرد(سار یداغ) و کوه سوخته (یانخ داغی)شما شاهد فداکاریها وجانبازیهای جوانان غیور آذربایجان هستید . تا کی این اسرار را پنهان خواهید کرد . چرا با زبان حال رازها را فاش نمیکنید .

ای آذربایجان تومظهر لطف یزدان پاك هستی! زردشت ، شمس تبریزی ، علیرضای عباسی، احمدبن شمس‌الدین ، تقی‌زاده ، شریف زاده ، علی‌مسیو، شیخ‌سلیم میرزا علی‌ناطق، ثقة الاسلام وصدها مفاخردیگرایران ازپرورش یافتگان توهستند . ای تبریز، خاك تو مرد خیزاست . ستارخان دلاور مشهور جهانی درسینه‌تو پرورش یافته است . بهار تو مثل شباب جوانی با طراوت و شاداب و تابستان تو مثل دلهای جوانان آذربایجان گرم وپرحرارت وپائیز تومثل آذربایجانیها با سخاوت وپربرکت وزمستان تو مثل متانت وبردباری مردان تربیت یافته تو سخت ومحکم است .

ای جوانان آذربایجانی، دراین فصل بهار این گلها وریاحین واینهمه شکوفه‌های رنگارنك ازخونهای شهدای‌راه آزادی پدران شما بوجود آمده است . اینهارا

ببوئید و ببوسید و گرامی بدارید. درهر کوی و برزنیکه جنگهای آزادی واقع شده است مقدس بشمارید. در آنجا ها یادگار بسازید و جشنها بگیرید و خطابه‌ها بخوانید این مکانها مایه افتخار شما است. ای میهن عزیز، یاددارم پس ازسه سال جان در کف ویا درسنگر و سر در راه حفظ تو در اواخر سال ۱۳۲۹ در روز وداع تبریز قلب وجسم وجان خودرا بتو امانت سپردم. بگو به بینم امانت من کو. اینهمه مردان فداکار ودانشمندان بزرك ودلاوران رشید که صفات مردانگی ومیهن پرستی وصداقت وامانت داری را ازتو بارث برده اند پس چگونه از امانت من نگهداری نکردی؟ چرا ساکت هستی؟ چرا پاسخ نمی‌دهی؟ سکوت تومثل دریای آرام قویترین دلها را بطپش می‌آورد. ای کوه عینعلی، مثل اینست که تو از کثرت خجلت سرخ شده‌ای. ای کوه زرد (ساریداغ) آیا زردی رنك تو از فزونی شرمندگی است ویا از شدت تهور؟ ای کوه سوخته (یانخ داغی) تو از آتش انفعال سوخته وخاکستر شده ای... دل منهم سوخته ولی هنوز آتش آن خاموش نشده است. اینك روح مادرم در جلو چشمم تجلی میکند ومیگوید خاك تو تقصیر ندارد.

درایامیکه مادر من جان خودرا فدای تو میکرد تو درمیدان تاخت و تاز و لگدکوب دشمنان خارجی شده بودی. ای معبود من تو پاینده بمان برای حفظ و حراست ایران جوانان رشید وفداکار تربیت کن. تا الهامات خودرا با بوئیدن خاك خون آلود آذربایجان بدست آورند.

گفتار صد و ششم

پایان غم انگیز انقلاب تبریز

اولتیماتوم روس اعلام خطری برای ملت ایران و بخصوص آزادیخواهان تبریز بود. سران آزادیخواهان می‌دانستند که مخالفین آنان در پناه خارجیان میباشند باینجهت ناچار سعی میکردند که بهانه ای بدست بیگانگان ندهند در کلیه اقدامات خود حفظ و حمایت اتباع دولت روسیه و یا هر بیگانه دیگر را رعایت میکردند خارجیها و بخصوص اتباع دولت روس هم این موضوع را فهمیده بودند و برای اینکه آزادیخواهان را بخشم و طغیان برانگیزند شرارتها میکردند. خود نویسنده بارها باچشم خود دیدم که از افراد گمنام و بی شخصیت اتباع روس در کوچه و بازار حتی بمجاهدین و بمأمورین رسمی دولت وقت توهین و هتاکی میشد. این اقدامات تنها برای بدست آوردن بهانه بود تا مقاصد شوم خویش را انجام دهند. با وصف این هرروز میلر کنسول روس ادعا میکرد که اتباع دولت روسیه در تبریز امنیت ندارند و باید دولت ایران امنیت را در تبریز بر قرار نماید. نتیجه این بهانه جوئیها وصول التیماتوم تأسف آور تاریخی روس بدولت ایران گردید. خبر وصول التیماتوم دردناک ترین و ناگوارترین اخبار آن روز بود.

مقارن این احوال احمد شاه بسلطنت رسیده ودولت برقراری رژیم مشروطه را اعلام کرد. دولت مزبوریك دولت نیم بند وپوشالی بیش نبود و درمقابل التیماتوم روسیه جزسرتسلیم چاره نداشت کاری انجام دهد ازسمت دیگر هنوزهم عین‌الدوله‌ها فرمانفرماها وشجاع الدوله ها وشجاع السلطنه ها وصد ها دوله وسلطنه دیگر در کمین بودند که بساط استبداد را از نو بگسترانند. روی همان اوضاعی بود که تلگرافاً بآزادیخواهان تبریز اخطار شد که اسلحه را بزمین گذاشته و درکارهای دولتی دخالت نکنند و اگر ادارات دولتی بوجود بعضی از مجاهدین احتیاج داشته

باشد آنها را استخدام میکنند.

این تلگراف زنگ خطر بود و سران مجاهدین دریافتند که دیروز بایک دولت مستبد بدنام طرف بودند ولی امروز بایک دولت مشروطه ولی سست و بی‌اراده رو برو هستند. رفتار خلاف دستور دولت مشروطه تهمت یاغیگری را در بردارد و بخاطر آوردند که وقتیکه دولت مستبد باکلیه نیروی جنگی خود شهر تبریز رامثل نگین انگشتر درمیان گرفته واز ورودخوار بار جلوگیری میکردند ملت آذربایجان باشکم گرسنه وجیب خالی مقاومت کرده وبا ابراز رشادت ودلیری پس ازیازده ماه محاصره را شکافته وبفتح بزرگی نائل آمدند وامیدوار بودند که بعد ازاین درمحیط ایران بعوض شخص، قانون حکومت خواهد کرد. ولی پس ازدریافت این تلگراف یکمرتبه دیدند دیگر بار چهره مهیب خارجی ازپشت پرده نمایان گردید وبطور وضوح فهمیدند که درزیر نقاب صمدخانها وعین‌الدوله ها وفرمانفرماها وارشد الدوله‌ها ، خارجیها پنهان بوده‌اند. همچنین دریافتند که اگر دستور تهران را رد کنند قانوناً یاغی شناخته شده وآن‌همه فداکاریها وافتخارات به یکبار از دست آنان بدرخواهد رفت واینده‌فعه با تهمت تمرد و یاغیگری بادست خارجی وداخلی بدیار عدم خواهند رفت ولی این مرگ توام باننگ خواهد شد!

این بود که‌عده‌ای تبریز را ترک کرده وعده ای دیگر درحال تردیدوانتظار باقی ماندند. گروه اخیر تاورود سربازان روس بتبریز در دو دلی باقی بودند ولی پس از ورود آنان حقایق‌را درک ومشاهده کردند که درزیرپنجه دیوهای‌خون آشام گرفتار آمده‌اند بدون گفتگو نقشه‌کارها قبلا تهیه شده جلادان انتخاب شده‌وروباه پیر درلباس شیر درآمده‌وبرای ترساندن چشم مردم تمام وسایل خون ریزی وظلم‌و ستم راآماده کرده بود.

آزادیخواهانیکه اغفال شده ودرمذبح روسها باسر گیجه روبطرف سلاخ‌های خونخوار صمد خان روان شده بودند بتصور اینکه شجاع الدوله ایرانی است و احساسات هموطنی دارد و آنان را از شر خارجیها نجات خواهد داد راه باسمنج را پیش گرفته با پای خود بقتلگاه‌میرفتند و دیو استبداد در باسمنج نشسته از تماشای این دور نما لذت میبرد.

صمد خان که مثل عین‌الدوله دل خونی از مجاهدین داشت برای انتقام با جان آنان بازی میکرد. اولین گروه شهدا که بزرگترین افتخارات شهادت تاریخی را درك کردند در روز ۱۰ ماه محرم ۱۳۳۰ قبل ازظهر درسربازخانه تبریز بسردار رفتند سربازخانه تبریز همان مکانی بود که در روز های توپ بستن مجلس شورای ملی مردان رشید آذربایجان درآن قسم یاد کردند که تا پیروزی نهائی لباس از تن بیرون نیاورند و اسلحه بزمین نگذارند و برای نگهداری مشروطه و آزادی ایران از هیچگونه فداکاری دریغ ننمایند. درهمان مکان بود که این آزاد مردان پس‌از پیروزی نهائی با دست بیگانگان وحشی شربت شهادت نوشیدند. نام پر افتخار آنان هیچوقت ازصفحه قلب ایرانیان محو نخواهد شد. اینست نام آن‌آزاد مردان:

۱- شیخ‌سلیم ۲- ثقة‌الاسلام ۳-ضیاءالعلما ٤- صادق‌الملك ٥-محمدابراهیم تاجر ٦- حاجی‌محمد قلی‌خان ۷- حسن ۸-قدیر.(عکس ٥٤)

گروم دوم از سردار رفتگان که‌باتصدی مستقیم سربازان روسی‌شربت‌شهادت نوشیده اند بدینقرار است.

۱- رضاقلی مارالانی ۲- محمد تقی خان خیابانی ۳- نایب عبدالاحد بنابی.

گروه سوم: ۱ - حاجی علی‌دوا فروش آزادیخواه معروف ۲ - میرزا احمد سهیلی عضو انجمن چرنداب ۳- محمد خان و کریمخان برادرزادگان ستارخان.

گروه چهارم: ۱- میرزا علی واعظ و خطیب معروف ۲- حاجی صمد خیاط آزادیخواه معروف ۳- حاجی خان قفقازی ٤- مشهدی شکور تاجر خیرخواه.

گروه پنجم: ۱- میرزا محمود سلماسی ۲- حاجی احمد خان نقاش سر دستهٔ مجاهدین اجتماعیون ۳- حافظ افندی آزادیخواه ترك.

نام بعضی از شهدائیکه بدستور صمدخان بدست سربازان بسردار رفته و یا با هزارگونه شکنجه جان داده اند بدین قرار است:

۱- ملاغفار واعظ و آزادیخواه معروف چرندابی. ۲- نایب حسین‌پاپوشقانچی. ۳-محمدسیلابی. ٤-نایب‌یوسف حکمابادی. ٥- میرزا آقابالاخیابانی‌معروف‌بمکتب‌دار ٦- استاد محمد جعفر. ۷- عباسعلی. ۸- علی. ۹- پطروسخان ارمنی سر دسته فدائیان ارمنی. ۱۰- غلام خان اهرابی یکی از رؤسای مجاهدین محله اهراب. ۱۱- نایب

محمد آقا خیابانی. ۱۲- مشهدی عباسعلی قند فروش آزادیخواه غیور. ۱۳- گرجی مسلمان شده (نام اوهنوز معلوم نشده بود). ۱٤- مشهدی غفار برادر ستارخان. ۱۵- محمد قفقازی معروف به چاپوق. ۱٦- محمد افسر ژاندارم. ۱۷- حاجی نقی بایکنفر گرجی و ده نفر کرد که نامشان بدست نیامده است. ۱۸- مشهد هاشم حراج چی رئیس مجاهدین محله اهراب با یکنفر گرجی. ۱۹- تقی اوف معروف. ۲۰- امامعلی (فرستاده ستارخان) ۲۱- یوزباشی تقی (معروف به بالاتقی).

این نامها را ازصفحات کتب جمع آوری کردیم ولی بدون تردید تعداد کشته شدگان خیلی بیش ازاین بوده است.

باید توجه شود که اینان غیر از کسانی هستند که درجنك باروسها وسربازها، یادراثنای قتل وغارت ویا باشتباه تیر اسلحه مقتول شده اند.

روزنامه حکمت چاپ عصر تعداد کشته شدگان را که بادست صمدخان شربت شهادت نوشیده اند دویست وچهل وسه نفر نوشته است واین مبالغه نیست.

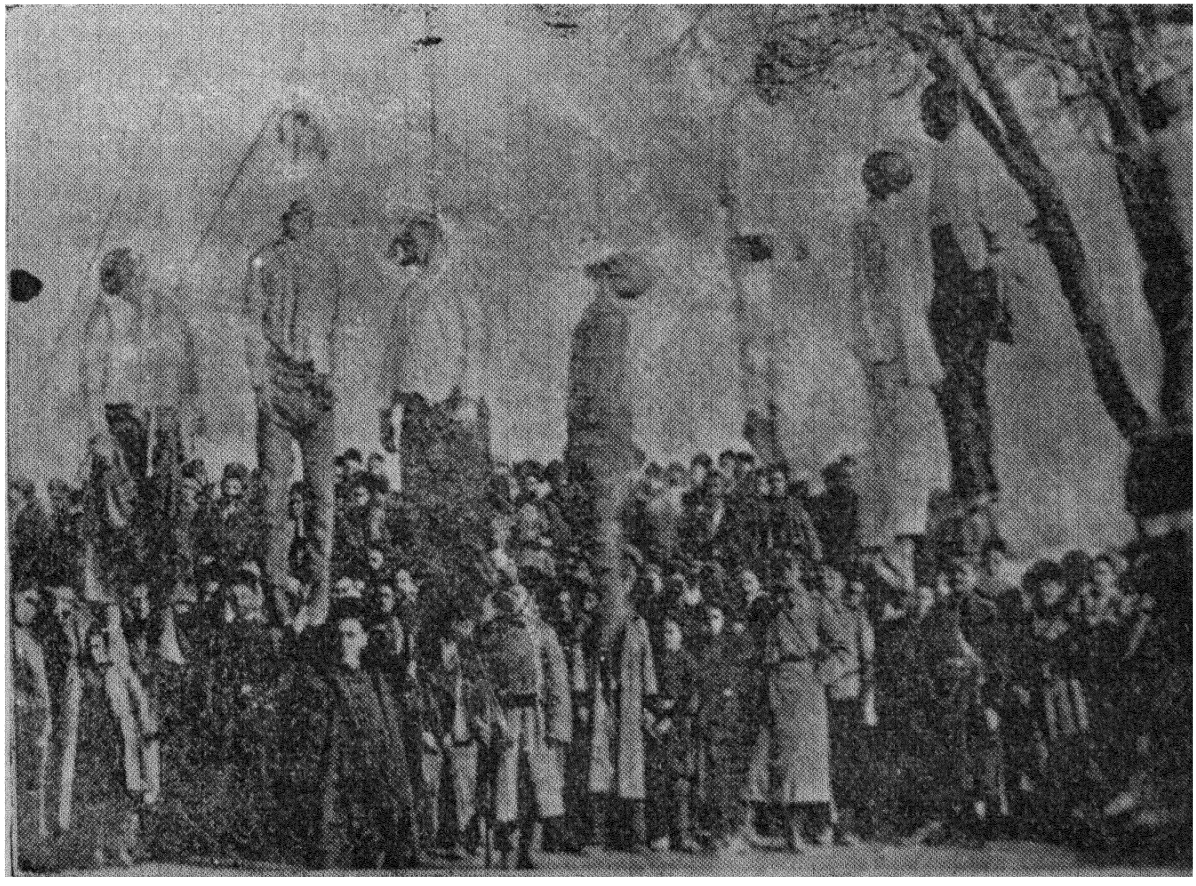

(عکس٥٤) آزادیخواهانی که در۱۰ محرم ازطرف روسها دارآویخته شدند

این کشتار تشریفات دیگریهم داشته‌است از آنجمله هر کس که با دست روسها شهید شده خانهٔ اورا هم غارت و ویران کرده‌اند از آنجمله خانهٔ ۱- حاجی محمد بالاآزادیخواه معروف ۲- حاجی ابوالقاسم دلال ۳- نصرالله خسروشاهی ٤- ستارخان سردار ملی ٥- باقرخان سالار ملی ٦- حسین آقا فشنگچی ۷- خانه ظفرالسلطنه که انجمن ایالتی بوده است تاراج و خراب شد. علاوه براین، خانه هائی هم که متعلق بسرجنبانان وسردسته‌های آزادیخواهان بود از تعرض وغارت مصون نماند.

پس‌از ورود اینجانب باستانبول وچیره شدن روسها وصمدخان در تبریز مادر پیرم در نامه‌های خود که خیلی کم و با احتیاط مینوشت چنین ادای مطلب میکرد: اگرچه فراق شما ای پسران من برای من غیرقابل تحمل است باوصف این هر وقت در منزل زده شده وعده‌ای با اسلحه وچهره‌های وحشت‌آور وارد وعقب اسناد و اسلحه میگردند .... پس‌از رفتن آنان به‌خداوند شکرگذاری میکنم که شماها دراینجا نبوده. واین اوضاع جهنمی‌را ندیده! وبدست این دژخیمان نیافتاده‌اید!

مرحوم کسروی در بارهٔ طرز آدم کشی صمدخان مطالب جالب توجهی مینویسد ازآنجمله مینویسد: صمدخان دستور داد حاجی احمد نقاش یکی از سر دسته های مجاهدین را طناب پیچ کرده وجلو سك وحشی انداختند! چون تکان نمیخوردسك صدمه‌ای باو نزد ولی یك دستش‌را باز کردند وحاجی احمد خواست بادست آزادمدافعه بکند ولی سك اورا از هم درید .....

ونیز مینویسد: صمدخان بنایب محمد آقا دستور داد که پیش سالار مکرم پیشکار او برود تا باوکاری رجوع کند.

سالار مکرم هم بنایب محمد آقا دستور میدهد که بامشهدی عباس قندفروش در منزل خودش منتظر او باشد ودر ساعت معین پیشکارصمدخان وارد شده پس از صرف چای وشیرینی حضوراً دستور میدهد هردونفررا دستگیر کرده فردای آنروز اول وقت اعدام کنند اثاثیه‌خانه میزبان‌راهم باکمال آسودگی بمنزل‌خود انتقال‌داد.

موضوع زجر وشکنجه زندانیها ....

آزادیخواهانی که گرفتار میشدندتاهزارگونه‌زجر وشکنجه وعذاب‌نمیدیدند بپای دار نمیرسیدند در پای دار و جلو چشم مردم جلاد روسها با شمشیر بمرحوم

شیخ سلیم حمله کرده وضربتی سخت باو واردآوردند.

وقتی که حاجی محمد بالا در زندان بود چند نفرتاجر بازحمت زیاددرزندان از او دیدن کردند حاجی محمد بالا که پایش در کند و گردنش زیر زنجیر بود با سادگی بانها گفته بود: (گچی قود و روپ قوردی یه یر) (بزهار شده گرگ را میخورد)ولی گرگ جان بسلامت نبرد!

موضوع بدبختی بازماندگان شهدا وافراد عائله مجاهدین.

باز ماندگان شهدا و افراد عائله مجاهدین پس از استیلای صمد خان وضع رقت‌باری پیدا کردند! هیچ جا، هیچکس بآنها روی خوش نشان نمیداد! شنیدم اکثر اینها از گرسنگی و بی‌پناهی مردند.

یکعده جوانمردانیکه سالها جان در کف در مقابل دژخیمان و خونخواران سینه سپر کرده وریشه حکومت خودکامه‌را برانداخته ونهال مشروطه و آزادی را بجای او کاشته و با خون خود آبیاری کردند چنانکه رشادت و فداکاریهای آنان موجب تعجب عالمیان قرار گرفت خودشان واولادآنان‌محو ونابودگردیدند.

صدمات سیاسی ورفتار وحشیانه شجاع‌الدوله بیش از صدمات آدم کشیهای‌او میباشد! مردم آذربایجان هرچندروزی بافاجعه جانگداز تازه‌ای روبرومیشدند! و میدیدند محترمان شهر وروحانیون وتجار و بنیادگذاران آزادی ومشروطیت‌را که حکومت‌رسماً عملیات آنانرا پذیرفته بود وبا اصول مشروطه اداره میشد بدون‌تقصیر وبدون محاکمه وبازجوئی بادستور فردی به پای دار میبردند! ومشاهده‌این‌اوضاع برای آنان غیرقابل تحمل بود لهذا مجبور بجلای وطن‌شده دست بچه‌های‌خودشانرا گرفته وبتهران ورشت ومشهد یادیگر شهرها کوچ نمودند!

ودرنتیجه آن آذربایجانیکه مرکز سیاسی ایران شده بودرو باضمحلال گذاشته ورونقش‌بکلی از میان رفت!

نویسنده که‌یکی از فراریان آن ایام هستم پس‌از هیجده سال تحصیل‌واقامت در کشورهای مترقی ودعوت بمیهن خود تصورمیکردم که مثل سایر ملل در تبریز خانه سران آزادیخواهانرا در همان شکل طبیعی نگهداشته و در میان میدان شهر تاریخی مجسمه‌اکثر آزادیخواهان را تهیه‌ونصب کرده ودر روزهای معین‌شاگردان

مدارس را در اطراف پیکرهای دلاوران معروف و ناطقین مشهور انقلاب میبرند ولی پس از ورود بزادگاه خود علاوه بر اینکه اثری از یادگارهای مورد بحث ندیدم ملت آذربایجان را در پریشانی و بدبختی مشاهده کردم و اگر هیکل دیو استبداد از این خطه مهم ایران برانداخته شده است در جای آن پیکر بحران مالی و شبح مخوف فساد اخلاق و موریانهٔ بیکاری و بلا تکلیفی و از نظر افتادگی و بی توجهی بر قرار گردیده است!

بنظر نگارنده این سطور باخود آذربایجانیان است که با ابراز لیاقت صنعتی و هنری و کار و کوشش عظمت و شکوه سابق را بدست بیاورند.



گفتار صد و هفتم

فدائیان فراری از تبریز وارد استانبول میشوند

درسال ۱۳۳۰ اولین گروه فراریان تبریز با حال پریشان و روح افسرده و وضعیت رقت‌آور وارد استانبول شدند. اکثر واردین که در نتیجه فداکاری چندین ساله در جنگهای آزادیخواهی بمقاماتی رسیده ودارای شخصیت ممتازی شده بودند باورود سربازان روس و آغاز جنگ و کشتار مغلوباً دست ازمیهن و عائله خود کشیده بیراهه و با کمال سختی و بیچارگی باپای پیاده طی طریق کرده ازیك ده بده دیگر راه پیموده و پس ازهفته ها جنگ و گریز و گذراندن صدها خطر جانی بالباسهای پاره پاره وحال فرسوده ازسرحد خاك ترکیه عبور کرده و پس از تحمل سختیهای فراوان باستانبول رسیدند(۱).

مردم از ظاهر آنان باور نمیکردند که این گروه خسته و بیتاب همان مردان جنگی میباشند که یازده ماه در مقابل نیروی محمد علیشاه سینه سپر و مقاومت کرده اند.

قیافه مردانه امیرحشمت سخت افسرده وقامتش خمیده شده بود، مثل این بود

۱ــ آقای شیخ اسداله ممقانی رئیس انجمن سعادت زمان انقلاب مشروطه در استانبول که یکی ازشخصیتهای مهم طرفداران مشروطه ایران بود راجع بورود دسته اول فراریان آذربایجان بخاك دولت عثمانی آنوقت چنین تعریف کردند. وقتیکه مرحوم امیرحشمت با عده‌ای از آزادیخواهان دیگر ازقبیل حاجی اسمعیل امیرخیزی واسدآقا ومشهدی محمد علی ناطق وهمراهان دیگر آنمرحوم بعنوان پناهنده بسرحد ترکیه میرسند سرحد داران ترك تلگرافاً ازدولت خودکسب تکلیف میکنند دولت عثمانی هم باتلقینات بعضی اشخاص مغرض دستور توقیف آنان راصادر مینماید.

چون این خبر بمن رسید ومن بدون فوت وقت باتفاق آقای سید حسن تقی‌زاده پیش محمود شوکت پاشا وزیرجنك رفته و نتایج شوم این اقدام را شرح دادم ومحمود پاشا از این اقدام سخت متأثر شده و تلگرافاً دستور دادکه مجاهدین ایران را فوراً آزاد و باحترام بسمت استانبول روانه کنند.

گرفتاری مجاهدین را راقم این سطور ازخود ایشان شنیده بودم، گویا بعد ازصدور دستور وزیر جنك، سرحدداران دیگرمزاحم مهاجرین آذربایجان نمیشدند.

که این آزاد مرد هم اکنون از چنك روسها نجات یافته است.

نورالله خان یکانی سرش را پائین انداخته بود وچنین مینمود که فقط رمقی از او بجامانده است.

حاجی اسمعیل (امیرخیزی) که ناطقی زبردست بود مهر خموشی برلب نهاده بود. حال اسدآقای فشنگچی هم بهتر ازهمدستان وهمراهانش نبود.

مرحوم محمدعلی‌داروغه بالباسی کهنه وپاره پاره باریش‌بلندش شبیه‌درویش‌های سرخرمن شده بود.

یوسف خان نیکپور وحسین بالا بیك ومشکوة برادر امیرحشمت و غیره با چکمه های فرسوده بشکل گاریچی های روسیه درآمده بودند.

اگر کسی با این‌مردان که روزی ازمشروطه خواهان بنام بودند روبرومیشد دچار حیرت میگردید.

تازه واردین حمله های ناجوانمردانه افسران روس را شرح داده مثال هـای زنده ای بربی تقصیری خود میآوردند ومیگفتند گناهی نکرده اند تا ببهانه آنها را مدرك قرار داده وساکنین تبریز را درمیهن خود گلوله باران نمایند. میگفتند ما هیچوقت مایل بجنك نبودیم ولی وحشی گریهای سر بازان روس خونمان را بجوش آورده است ومرك هزار بار ازتماشای اعمال‌ناشایسته آنان خوشتر بود (شرح‌مظالم سربازان بیگانه بـاندازه ای تأثرخیز بود که در مدت چهل و چهـار سال فراموشم نشده است!)

این گفتارهای‌غم‌انگیز با ورود عده دیگری‌ازفراریان‌تبریزدرهرچندمدتی‌تجدید میشد هر تازه‌واردی‌ازشقاوتهای صمدخان داستانهای دلخراشی میگفت. خون ریزی وجلادی او موردتعجب وحیرت میگردید، مثل‌این بود که این پیرخون‌آشام مکتب آدم‌کشی‌را در پیش نرون امپراطور خون‌آشام روم تمام کرده و میخواهد دروس نظری‌خودرا آزمایش بکند ولی‌روش‌آدم کشی او صحیح بود ومعلمین او افسران روس‌تزاری بودند. اشخاص دنیادیده تشخیص میدادند که این رفتاروحشیانه دنباله خواهد داشت. میرزا حسین واعظ، میرزا آقابالا. میرزارضا تربیت، میرزااسمعیل نوبری، رضازاده شفق، حاجی میرزا آقا بلوری، میرزا محمود غنی‌زاده، میرزاتقی

رئیس انجمن . ویجویه ای وغیره وغیره یکی پس ازدیگری باوضع دلخراش وارد استانبول میشدند.

اگرچه ملت نجیب ترك دلیران آذربایجان را بگرمی می‌پذیرفتند واز آنها دلجوئی واستمالت میکردند اما این‌محبتهای‌زبانی، پریشانی‌ودرماندگی آنان راتخفیف‌نمیداد گاهگاهی صحبتهای بعضی اشخاص نادان نیز مزید بردلتنگی آنان میشد.

این‌آزاد مردان که چندین سال جان و هستی خود را در راه مشروطه ایران گذاشته بودند وتند باد استبداد وطوفان حوادث آنان را بیك کشور بیگانه پرتاب کرده ودر گرداب زندگی دست بگریبان کرده بود.

اکثر اینها دارای هیچگونه وسیله زندگی نبوده و ازحیث اختلاف لهجه و معانی زبان هم مشکلاتی‌داشتند.

اگرچه بعضی‌ایرانیان ساکن‌استانبول‌بقدر مقدور از همراهی مضایقه نداشتند ولی تعداد فراریان آنقدر زیاد بود که این همراهیها و کمك ها غالباً کم اثر بود.

اکثرافراد این گروه برای امرارمعاش خود ناچاربپذیرفتن کارهای کوچکی مجبورشدند که مناسب شان ومقام ایشان‌نبود. از آنجمله یکانی‌منشی گری‌تجارتخانه صدقیانی‌راپذیرفت. میرزاحسین واعظ دکان‌بقالی ومشهد محمد علی‌ناطق‌قهوه‌خانه صولت عطاری. میرزا عبداله کاغذ فروشی، احمد زاده کاغذ فروشی، اسد آقا قهوه خانه ومیرزا علی شبستری قهوه خانه باز کردند.

آقای حسین طاهرزادهٔ موفق شد با همراهی چند نفردیگر ده نفرازواردین را بمدرسه ژاندارم ترکها بطور شبانه روزی و مجانی بقبولاند از آنجمله بودند: یوسف نیکپور، حسین بالا بیك، میرزا علی شبستری، نوراله خان یکانی، تیمور برادر یوسف خان . . .

محیط استانبول برای‌آزادیخواهان‌آذربایجان یك پناهگاه تسلی بخش‌وقابل استفاده بود.

ترکیه که وارد سیر ترقی شده و دارای مجامع علمی وفرهنگی بود درهای مؤسسات علوم سیاسی و اجتماعی‌آنان بروی مجاهدین ایرانی باز بود واکثر آنان جداً مشغول تحصیل وتتبع شدند چنانکه پس ازعودت بمیهن‌خودنتایج آن‌تحصیلات

وتجربیاتیکه در آن مدت بدست آورده بودند دراقدامات آنان مشهود گردید.

نفوذ معنوی آقای سید حسن تقی‌زاده

محضر آقای سید حسن تقی‌زاده دراسلامبول برای مجاهدین منبع فیض والهام بود و با ایجاد انجمن نشرمعارف‌افکار متشتت ایرانیان اسلامبول را دریکجاتمرکز داده ووسیله شد که اطلاعات جدیدی بدست آورند.

استانبول پل تجارتی ایران واروپا

استانبول ازقرنها پیش مورد توجه ایرانیان بوده وتجار ایرانی درآنجا رحل اقامت انداخته و شهر مذکور را پل تجارتی ایران‌و اروپا انتخاب کرده اند.

اداره گمرك استانبول مثل تجار تخانه فرش ایران بود و تجار ایرانی فرش خود را در گمرك بمشتریها ارائه داده‌وپس ازانجام معامله تشریفات گمرکی‌را انجام میدادند.

استانبول ازلحاظ عتیقه فروشی نیز قابل توجه است ودرهیچیك ازشهرهای‌دنیا باندازه استامبول مغازه های عتیقه فروشی که مربوط بآثار ایران باشد وجود ندارد اغلب صاحبان مغازه ها هم ایرانی هستند ، اگر چه والده خانی که محل سکونت بعضی ازتجار ایرانی بود شهرت‌خوبی نداشت ولی‌بطور کلی بعضی ازتجارتخانه‌های ایرانی با تجارتخانه های اروپائی برابری میکرد و درمیان تجار ایرانی شخصیتهائی بودند که ازحیث اعتماد واعتبار ومیزان ثروت مورد احترام قاطبه تجارمحلی بوده‌و نفوذ کلام وارزش‌امضای آنان‌شایان‌توجه‌بود. ازآنجمله بودند:حاجی‌رسول‌صدقیانی حاجی رضا جورابچی ، حاجی حسین قره ، امین زاده ها ، قاسم‌زاده ، کهنمویها ، مشهد علی آقا ماهوتچی ، احمد زاده (دهقان)، حاجی‌تقی شجاعی وغیره وغیره.

سکونت‌ممتد تجارو کسبه ایرانی‌دراستانبول‌یکنوع نفوذ معنوی ایجاد کرده‌و تأسیس‌مدرسه و بیمارستان آبرومندانه‌ایرانیان کسب‌وجاهت‌نموده‌وسفرای‌باشخصیت مثل‌مرحوم ارفع‌الدوله واحتشام‌السلطنه دراستحکام مناسبات‌حسنه‌باملت‌مهمان نواز تأثیرفراوانی داشت ایرانیانیکه‌بعنوان تجارت باستانبول وارد میشدندازشئون‌تجاری وفرهنگی واجتماعی وسیاسی‌ترکها استفاده‌مینمودند؛ وباید گفت که محیط‌استانبول

شخصیتهای فرهنگی وسیاسی وقلمی واجتماعی مثل حسین دانش ، حبیب اصفهانی ، شیخ اسدالله ممقانی ، عبدالرحیم هندی (شباهنك)، علی مسیو ، حسن ارفع (سرلشگر ارفع) ، سالار نظام ، سرلشکر کوپال ، کاظم خان سیاح و حسین طاهرزاده برای ایران تربیت میکرد . ووقتیکه آوازه مشروطه خواهی ایرانیان بگوش ایرانیان ساکن استانبول رسید بدون فوت وقت بکومك برخاسته و علاوه بر اینکه چند روزنامه مثل شیدا وخاور وشمس ..... انتشار دادند انجمنی بنام انجمن سعادت تشکیل داده وخدمات بسیار مهمی انجام دادند .

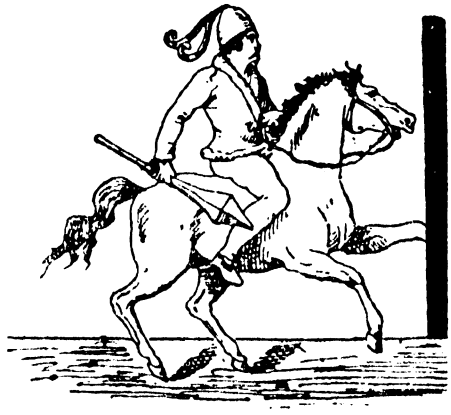

گفتار صدوهشتم

انجمن سعادت استانبول

خدمات انجمن سعادت دراستانبول درایام محاصره تبریز بحدی است که‌محتاج مقالهٔ جداگانه میباشد ولی مایه تأسف در اینجاست که اعضای انجمن سعادت اسناد تاریخی را نگه نداشته و بدست تاریخ نسپرده اند .

مرحوم کسروی ازانجمن مذکور با احترام نام برده ولی اسمی ازاعضای او ذکرنشده است . اینجانب از آقای اسدالله ممقانی سناتور و آزادیخواه معروف تحقیقاتی کرده وخلاصه اظهارات ایشان را بشرح زیر مینویسم :

آقای ممقانی راجع بتاریخ تشکیل واسم انجمن اینطور اظهار کرده اند که وقتیکه ایشان درنجف الاشرف ساکن بودند تلگرافاً باستامبول دعوت شده و این تلگراف بنام انجمن‌سعادت‌مخابره شده بوده است . عدهٔ اعضای‌انجمن مذکوربشرح زیر بوده اند :

رئیس، آقای شیخ اسدالله ممقانی . اعضاء ، مرحوم مرتضی امین زاده ،آقای عبد الرحیم هندی (شباهنگ) ، حاجی حسینقلی (فرخنده پی) ، حاجی‌حسن‌عمو (قالپاقچی) ، اهرنجانی،سید حسن شمس شخصیت‌های مهمیکه با این انجمن همکاری میکرده اند بشرح زیر میباشد :

مرحوم معاضدالسلطنه، توفیق بك (مدیر روزنامه توفیق) ، دهخداوشیرازی نامی که مخبر روزنامه های انگلیسی‌وامریکائی‌بوده و بزبان انگلیسی آشنائی‌داشته قلماً در ترجمه تلگرافات کمك میکرده است . احمد آقا اوغلی (آقایوف) نویسندهٔ معروف قفقازی . آقای ممقانی راجع بهزینه مخابرات واقدامات دیگر اظهار کردند که تجار وایرانیهای ساکن استانبول با طیب خاطر هزینه‌ها را میپرداختند . چون بعضی ازتجار خیر دیگررا درمقاله دیگر معرفی کردیم دراینجا سخن کوتاه کردیم.

گفتار صد و نهم

وضعیت ترکها

وضعیت سیاسی ترکها در آن ایام که وارث اوضاع خراب سلطان عبدالحمید بودند تعریفی نداشت. پیهای امپراطوری عثمانی تکان خورده ودر حال انهدام بود کارهای سلطان عبدالحمید ظاهر فریبنده داشته ولی نتیجهٔ سیاست غلط او بود که ملت نجیب ترك را دچار انحطاط کرده بود. روزهائیکه من وارد استانبول شدم سلطان عبد الحمید را در یك بنای معظمی حبس کرده بودند و پنجره های سالون رو بخیابان دیوان یولی باز میشد که با طارمیهای آهنی پوشانیده شده بود. گاهی سلطان عبدالحمید درپشت همان طارمیها در داخل سالن مشاهده میشد دانشجویان و مردم از دور اورا تماشا میکردند.

ملل اروپا دربارهٔ دولت عثمانی نقشهٔ خطرناکی کشیده بودند. دولت عثمانی از جنك ایتالیا فراغت پیدا نکرده بود که وارد جنك بالکان شد ودر نتیجه پوسیدگی امپراطوری اش ارتش عثمانی بمحض روبرو شدن با سربازان بلغار بی آنکه اسلحه بکار ببرند فرار کردند.

درهمان ایام فرقه اتحاد ترقی که در رأس آن طلعت بیك وانور بیك ونیازی بیك وجمال بیك قرار داشتند در سالونیك تشکیل شد و برای بدست گرفتن امور زمام خودرا آماده نمودند. این نکته قابل توجه است دانشجویانیکه با اجازهٔ مخصوص سلطان عبدالحمید به اروپا اعزام شده بودند وپس از اکمال تحصیل بوطن خود برگشتند وقتی اوضاع میهن خودرا نابسامان و پریشان دیدند دوش بدوش وطنخواهان دیگر برای واژگون کردن سلطان عبدالحمید باین فرقه پیوستند.

خلاصه جریان اینست که اعضای این فرقه در تاریخ ۱۳۲۸ از سالونیك حرکت وپس از جنگهای مختلف که همه برنفع مجاهدین تمام شد وارد استانبول شدند.

دولت استبدادرا برانداخته وسلطان عبدالحمید را زندانی وسلطان محمدخان خامس را بجای او انتخاب کردند :

فرقه اتحاد ترقی ظاهراً با ایرانیها دارای مناسبات حسنه بوده وشیخ اسداله ممقانی وحسن‌خان ارفع خواهرزاده ارفع‌الدوله رابط ایرانیان بافرقه مزبور بودند.

مطالعهٔ شرح حال‌طلعت بیك ، انورپیك وجمال بیك که بعدا همه آنها عنوان پاشائی پیدا کردند شایان‌حیرت‌وعبرت میباشد این‌مردان‌تاریخی بدون توجه‌بخطرات سیاسی بین‌المللی برای هموار کردن جاده ترقیات ملی خود کوششها و فداکاری ها میکردند. اگر چه درچند سال اول موفقیتهای مهمی نصیب آنها شد ولی در جنك بین‌المللی مغلوب شده وهرچهار نفر رهبر بقتل رسیده وبرای تفصیل قتل آنها بفصل هفتم و گفتار ۵۱ فرقهٔ اتحاد وترقی مراجعه شود .

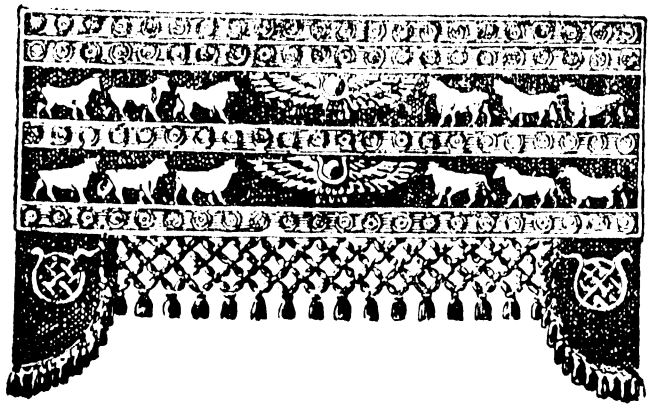

گفتار صد و دهم

حرکت آقای سید حسن تقی زاده بامریکا

آقای سیدحسن تقی‌زاده‌هنگام‌اقامت دراسلامبول منبع‌الهام ومرجع ایرانیان مقیم این شهر بود. هیچوقت ازکار وفعالیت در راه ملت ایران باز نمیایستادند روش مطلوبی که ایشان داشتند این بود که‌کار های مهم و تاریخی را بایك هسته و اساس کوچکی شروع وسپس تقویت و بزرك میکردند. این قبیل اقدامات بدون تظاهر و ریا ازسایرسیاسیون ورهبران آزادی خواهان ایران کمتر دیده میشد. از آن‌جمله تأسیس انجمن نشر معارف و یا حزب دموکرات در اسلامبول بود که بدون ایجاد سروصدا تشکیل وخدمات ذیقیمتی انجام داد.

قبل از ورود من باستامبول‌این‌انجمن تشکیل شده بود ازبرادرم آقای حسین طاهرزاده شنیدم که جمعیت مزکور درشب اول باحضور ۵ -۶ نفر تشکیل و بعد بمرور زمان عده زیادی عضویت این جمعیت را پذیرفتند. اگر درست‌مطالعه‌بکنیم خواهیم دید دراین جمعیت علاوه برمطالعه واستفاده ازجزیانات سیاسی عالم هرهفته کنفرانسهای علمی واجتماعی وتاریخی ترتیب میشد واعضاء را بجهان علوم جدید و افکار تازه آشنا میکرد ودر نتیجه‌همین راهنمائیها بعضی ازاعضاء جوان جمعیت‌مورد بحث واردد‌انشگاهها شده وپس ازپایان تحصیل‌خدمات ذیقیمت ومهمی برای کشور ایران انجام دادند.

محضر آقای سیدحسن تقی‌زاده‌قابل استفاده بود وپندهای حکیمانه ایشان‌غالبا مؤثر میافتاد. اوازمدح گفتن ومدح شنیدن پرهیز میکرد وهر کسی‌را که بی‌پیرایه وبدون اغراق‌سخن‌میگفت دوست میداشت. درنوشتجات خود سخت ناراضی‌میشدند مثل آفتاب‌بیدریغ بهمه بهره‌میرساند. درست خاطردارم عده ازمجاهدین وفراریانیکه وارد استامبول شده ودرنتیجه رنج های فراوان وتحمل فشار های سیاسی ومالی و

بلانکلیفی اعصابشان سخت ضعیف ومریض شده و بهر کس وبهر چیز بدبین شده و درمذاکرات ومحاورات با آقای تقی زاده اعتدال و گاهی حتی نزاکت را هم ازدست میدادند. ولی تقی‌زاده با پندهای پدرانه آنان را بتحمل و شکیبائی دعوت میکرد. تقی‌زاده با آقای رسول زاده هم منزل بودند. باوجود اینکه هردو دارای شخصیت ممتازی بودند زندگیشان بسختی میگذشت.

درچنین ایامی چندین نفر ازتجار معروف ایرانی در استانبول توسط برادرم حاضر شدند واصرار کردند که مبلغی بعنوان قرض بآقای تقی زاده بدهند امااینشان از گرفتن قرض امتناع نمودند.

نگارنده تصور میکنم آقای رضا تربیت که دراستانبول مغازه کتابفروشی باز کرده بودند کتابهای آقایان را فروخته ووجه ناچیزی بآقای تقی زاده میرساندند. بارها ازمرحوم احتشام السلطنه شنیدم که آقای تقی‌زاده ازاستفاده کمك مالی دولت ایران خودداری میکرد. بقول روسو نویسنده نامی فرانسوی نوابغ وژنیها کارهای سخت راآسان وازموانع عبورمیکنند وسرانجام روزگار رابمرادخود میگردانند. میتوان تصور کرد که آقای تقی‌زاده نیز برای راه‌حل جهت انجام خدمات بهتری و تغییرمحیط بطرف آمریکا ودوستان خودرا متأثر نمودند.

فصل هفدهم

گفتار صد و یازدهم

جنك بین المللی اول شروع شد

کسانیکه ازعلوم طبیعی و عالم فلکی وجوی بهره ای داشته باشند وقتیکه حرکات غیر طبیعی ابرها را در کرانه عالم مشاهده بکنند از ایجاد طوفان و رعد و برق هوائی مستحضر میشوند .

سیاستمداران نیز از اوضاع سیاسی واجتماعی دنیا خطر جنك و گاهی مدت آن را پیش بینی میکنند چنانکه بعضی ازشخصیت های سیاسی وقوع جنك بین المللی اول را خبرداده بودند تا اینکه جنك بزرك ببهانه کشته شدن ولیعهد اطریش درشهر سراجوا آغاز گردید .

ترکیه که ازفشار سیاست روس وانگلیس صدمه دیده بود واز طرف دیگر اکثر افسران جوان ترکیه در آلمان تحصیلات خودرا بپایان رسانده واز حیث زبان وعادات بملت آلمان متمایل شده بودند بکمك ملت آلمان وارد جنك شدند .

با شروع جنك بین المللی در اوضاع ایران تغییرات ظاهری و قشری دیده میشد اینکه تغییرات قشری نوشتم باین دلیل است که ملت ایران تشکیلات حسابی نداشت که تغییرات اساسی بخود بدهد و رشته کار کشور با رأی عده معدودی میچرخید .

با اینحال عده ای از رهبران آزادی ومجاهدین ایران که دراستامبول توقف داشتند اوضاع ایران را موردمطالعه قرار داده وموج تحولات را با عینك تارمشاهده میکردند وتشخیص میدادند که ورود روسیه بجنك بین المللی وسیله خواهدشد که سیاست روسیه درایران تعدیل بشود .

دراین ایام خبر ورود آقای تقی‌زاده به‌برلین شنیده شد وارتباط بین انجمن نشرمعارف و آقای تقی‌زاده برقرار گردید.

جمعیت پرشور جمعیت نشر معارف

اخبار جنك هر روز شنیده میشد وشعله های آتش سوزی آن یکی پس‌از دیگری در کشورها مشاهده میگردید.

کلیه ملل روی زمین ازاین‌جنك بیمناك بوده و برای حفظ وحراست کشور خودسعی بلیغ میکردند و بعضی از کشورهائیکه درایام گذشته مورد تجاوزوتطاول دیگران واقع شده بودند میخواستند ازاین جنك بنفع خوداستفاده بکنند وعده ای از رهبران بصیر ملت ایران هم گویا همین خیال را داشتند.

دراین ایام انجمن نشرمعارف جلسه فوق العاده‌تشکیل داده وموضوع‌خیلی مهم را مطرح مذاکره قرارداد واصل طرح این بودآیا دولت ایران در ایـن جنك وارد میشود یا نه ؛ چند ساعت مذاکرات بیحاصل ادامه داشت. گویا در این جلسه اشخاص ذیل حضور داشتند. میرزا محمود غنی‌زاده ، رضا زاده شفق، میرزااسمعیل نوبری ، حسین طاهر زاده بهزاد ، میرزا محمد علیخان و میرزا رضا خان تربیت ، حاجی حسینقلی شبستری ، حسن خان ارفع ، آصف الوزاره ، حاجی اسمعیل قـره (امیرخیزی) ، حاجی حسین قره، میرزا اسمعیل‌یکانی، میرزا آقا ناله ملت، احمدزاده (دهقان) سید زاده(۱) وغیره.

مذاکرات این جلسه چندین‌ساعت طول کشید رأی اکثریت لزوم قیام ملت را تأئید میکرد ولی درطرز اجرای آن اختلافات موجود بود.

بعضیها اوضاع جغرافیائی ایران را مورد بحث قرار داده وورود دولت‌ایران

۱- مرحوم سید زاده درتبریز متولد شده ودراستانبول دردانشکده طب ودرکلاس دندان پزشکی تحصیل میکرد مردی بسیار مرتب ومنزه وخوش محضر و لطیفه‌گو بود . باوجود اینکه هنوز دانشنامه نگرفته بود باز بدرد مردم میرسید و دندانهای ارباب رجوع را بدون دریـافت دستمزد تداوی میکرد ترکها درشدت جنك یکعده ازایرانیان استانبول را بعنوان نظـام وظیفه توقیف‌کرده و پس از یاددادن مشق نظامی بایران فرستادند ومرحوم سید زاده جزوآنها بود و لباس افسر ژاندارم پوشیده بود . مرحوم مذکورکه بجزلطینه‌گوئی ومجلس‌آرائی‌ازفنون‌جنك‌و انقلاب بهره ای نداشت درکرمانشاه بدست انگلیسها بدارآویخته شد.

را در این جنگ خطرناك میدانستند و نظرشان این بود که با حفظ بیطرفی میشود سرحدات ایران را از تجاوز بیگانگان حفظ کرد وخوبست که برای پیشرفت ایران کوشید. بعبارت دیگر باید اول ملت ایران را باعلم واطلاع مجهز کرده وسپس با تفنك مسلح کرد .

برادرم و آقای رضا زاده شفق وحسن‌خان ارفع و اینجانب وچند نفر دیگر طرفدار این‌نظر بودیم. عده‌ای دیگرحدوث این‌جنگ را بهترین فرصت جهت تامین استقلال‌ایران‌قلمداد کرده لزوم ورود سریع دولت‌ایران‌را بجنك‌تذکرمیدادندآقایان نوبری وحاجی میرزا آقا بلوری ومیرزا آقاناله وامیرخیزی وسید زاده‌ازاین گروه بودند. عده دیگرمعتقد بودند که باید مدتی‌صبر کرد تا اوضاع قدری روشن شود و شانس ملل بزرك دراین جنك مشخص گردد.

بهرصورت جلسه بدون اخذ تصمیم قطعی پایان یافت. طولی نکشید ترکها بعضی از آزادیخواهان ومجاهدین‌ایران‌را تشویق کردند که بایران برگشته وباتفاق آنان‌باسربازان روس واردجنك شوند وبالاخره این نظرهم تأئید وعملی‌شدواولین گروه آزادیخواهان که دررأس‌آنها آقایان امیرحشمت وبلوری ویکانی ونوبری‌و امیرخیزی وسایرین بودند براه افتادند عده دیگر هم بنا بدعوت آقای تقی زاده از آن جمله آقایان میرزا محمد علیخان و میرزا رضا خان تربیت و محمود غنی زاده بطرف آلمان حرکت کردند.

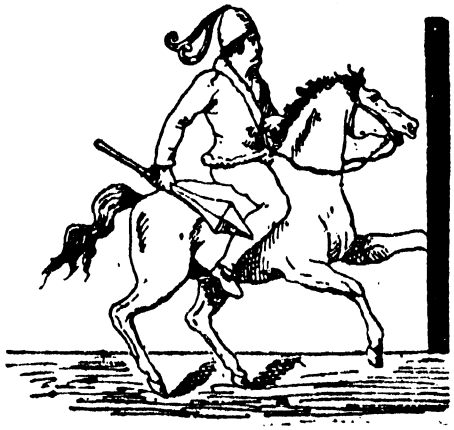

گفتار صد و دوازدهم

فعالیت هیئت مرکزی ایرانیان در برلن

درزمان جنك جهانی اول عده‌ای ازدانشمندان ونویسندگان عالیمقام ومیهن پرستان ایرانیان در برلن درتحت سرپرستی وهدایت آقای سید حسن تقی‌زاده مجمعی تشکیل داده وبرای اصلاح اوضاع پریشان وبی‌سروسامان ایران بوسایل گوناگون میکوشیدند.

این رجال بنام ودانشمندان میهن پرست وسیاسیون مبرزدر بحبوبه جنك رشته کارهای سیاسی وارشاد دولتهای زودگذر ایران را دردست گرفته وسعی‌بلیغ‌داشتند تا این ماشینهای زنك زده وچرخهای بیمحوردولت ایران‌را تعمیرنمایند.

آقای سید حسن تقی زاده این ایام‌هم لزوم اصلاح فقرفرهنگی ایران را از نظردور نداشته وباتهیه وسایل‌تحصیل وتتبع ودردست داشتن سرپرستی دانشجویان وهدایت آنان‌در راه کسب علوم وفنون بهترین خدمات را بکشور خود انجام میدادند.

نام بعضی ازشخصیتهای مهم این هیئت بدین قرار بود:

آقایان سید حسن تقی‌زاده - شیخ محمد خان قزوینی - سید محمد علی جمال زاده - کاظم زاده ایرانشهر- ابراهیم پورداود - محمود غنی‌زاده - محمدعلی تربیت اشرف زاده - رضا تربیت - عزت‌الله هدایت - سرتیپ حبیب‌الله شیبانی.

اصولی که آقای تقی زاده برای فعالیت این هیئت تعیین کرده بود عبارت از این بود که هر کس درحدود استعداد شخصی وتحصیلاتی خود مشغول فعالیت باشد.

دراین تاریخ‌جنك بهرطرف دنیا کشیده شده بود کشورهای متخاصم بیطرفی دولتهای ضعیف را نقض وآنان را به‌آتش جنك میسوزاندند ایران نیزمورد تهاجم قرار گرفت.

کسانیکه در منطقه جنگ حضور داشته وضعیت سکنه این چنین منطقه را مشاهده کرده اندمیدانند که دراین ایام وضع ایران باندازه پریشان و بی سروسامان بود که قلم ازشرح آن ناتوان است دولت ایران که ازدفع یاغیانی مانند نایب حسین کاشی ورحیم خان چلیپانلو و رضا جوزانی درمانده بود در مقابل حمله های روس و انگلیس از تدبیرواخذ تصمیم عاجزماند . مردم بدو گروه تقسیم ، گروهی طرفدار متحدین و گروه دیگرطرفدارمتفقین شده بودند.

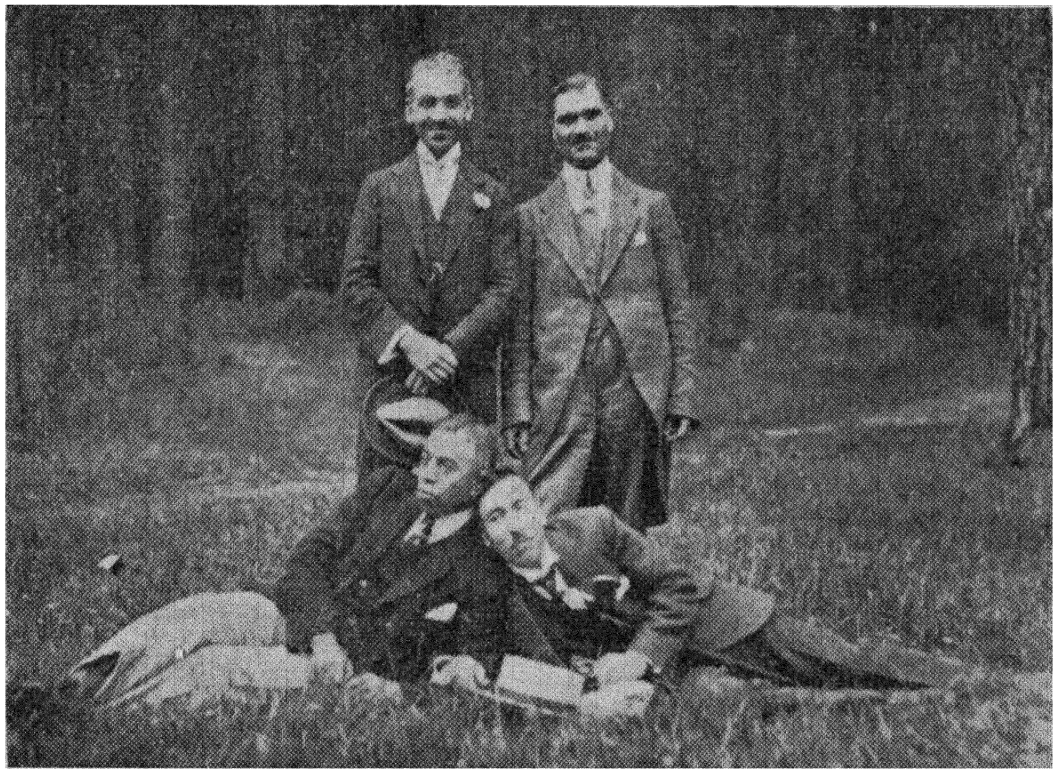

(عکس ۵۵) کاظم زاده ایرانشهر - محمد تقی صادق اف
رضاتربیت- کریم طاهرزاده در برلن

طرفداران متحدین نظرشان این بود که یکقرن باینطرف سیاست متفقین را نسبت بایران میشناسند و آزمایش مجددی مورد ندارد ولی سیاست متحدین ممکن است برای ایران سودمند واقع شود این بود که بدون هیچگونه تردید این گروه که ازمیهن پرست ترین ودلسوزترین سیاسیون ایران تشکیل شده بودند جان خود را در کف گذاشته وخاك نیاکان خود یعنی ایران را ترك وپس ازفداکاریهای فراوان و تحمل مشقات بیحدوحصر باجنك و گریز بسمت استانبول روان شدند.

دراین روزگار تیره وتار نزدیك بچهل هزار نفر از هم‌میهنان ما از گرسنگی تلف شدند ودر یك‌چنین روزگاری توجه رجال سیاسی و دانشمندان نامی خواه از مهاجرین وخواه آنهائیکه درایران‌مانده بودند بطرف کمیته ایرانی‌در برلن معطوف بود ودستورات کمیته مزبوررا باجان ودل اجرا میکردند.

کمیته باوسایل زیرباسران ملیون درایران ارتباط پیدا میکرد :

۱ ـ اعزام اشخاص معین ومذاکرات شفاهی جهت تعیین مشی سیاسی ایران.

۲ ـ ارسال نامه های مقتضی باوسایل موجود.

۳ ـ انتشارمجله کاوه.

اشخاصی که ازطرف کمیته بایران اعزام میشدند اکثربسرنوشتهای ناگواری دچار میشدند گویا اولین عده ای که بایران اعزام شدند آقایان پورداود وجمال زاده بودند که نویسنده دفعه اول در استانبول با این آقایان آشنا شدم. آقای جمال زاده شرح مفصل وجالب دقت ودرعین حال تأسف‌آوری ازمشاهدات وپیش‌آمدهای این مسافرت میداد.

یکی ازرقت‌آورترین سرنوشت این‌قبیل شخصیتهای میهن‌پرست واقعه‌تأسف آورشهادت مرحوم محمود اشرف زاده میباشد که خلاصه آن این است :

مرحوم اشرف زاده درخاك میهن خود دچار راهزنان گردید وپس از اینکه دزدان‌اورا لخت کردند وی‌ازسرقت رفتن اشیاء وحتی لباس‌خود گله نکرده وحرفی نزد فقط التماس کرد که کتابهای اورا نبرند وپس بدهند! ولی‌دزدان باشلیك کردن چندتیرپاسخ این عاشق کتاب را داده وایران را ازیك شخصیت علمی‌وسیاسی محروم کردند این واقعه تأسف‌آور درسال ۱۳۰۳ دریك فرسخی صحنه کرمانشاه در اوایل شب اتفاق افتاد. این جوان غیرتمند درحدود سی‌سال بیشترنداشت ودرجوانی فدای جهالت ونادانی یکدسته راهزن گردید.

گفتار صدوسیزدهم

حسین کاظم زاده ایرانشهر درزندان رساله اخلاقی مینوشت !

واقعه زندانی شدن آقای کاظم‌زاده ایرانشهر هم یکی ازصحنه های تأسف آور بشمارمی آید.

در گفتار پیشین نوشتم که نخستین نمایندگان هیئت مرکزی ایرانیان در برلن آقایان ابراهیم پورداود ومحمد علی جمال‌زاده بودند ودومین هیئت اعزامی آقایان حسین کاظم زاده ایرانشهرومرحوم محمودخان اشرف زاده بودند.

آقای حسین کاظم‌زاده ایرانشهرپس ازورود بتهران بااعضای حکومت ملی تماس گرفت ودرروزنامه‌هاهم مقالاتی منتشرمیکرد ونشریه‌ای‌هم بعنوان‌راه کامیابی طبع کرد که شامل پندهای حکیمانه ونصایح مفیدی بود.

چون توقف ملیون‌درتهران غیرمقدورشد آقای کاظم‌زاده ایرانشهرهم باتفاق آنان تهران را ترك نمود.

خلاصه آن از این قرار است : ملیون که متفق آلمانها بوده و جریان او را مرحوم ملك‌الشعراء بهاردر کتاب‌خود بنام انقلاب مشروطه‌ایران انتشارداده وچندی قبل درهمان موضوع رساله‌ای بنام اولین قیام مقدس ملی باقلم جناب آقای حاجی عزالممالك اردلان منتشرشده جریان‌مهاجرت ملیون بطورمشروح تحریریافته وکار نگارنده را آسان کرده است.

چکیده‌مطلب اینکه‌ملیون‌تهران‌راترك وبشیوهٔ‌جنك وگریزخودرا باستانبول میرسانند (۱) رئیس دولت ملیون مرحوم نظام السلطنه مافی بوده در بین راه (در

۱- نام عمده اشخاصیکه وارداستانبول شده بودند بقرارزیرین میباشد. نظام‌السلطنه مافی سید حسن مدرس - صوراسرافیل - میرزا سلیمان‌خان میکده - سیدمحمد صادق طباطبائی- ادیب - السلطنه - نظام‌السلطنه مپرپنج - سید جلیل اردبیلی - محمدعلی‌خان خاله اوغلی- عارف‌قزوینی

بقیه‌درصفحه بعد

باش قلعه)بعضی از اشخاص فاسد وغرض ورز بمرحوم نظام السلطنه وجود یك توطئه خیالی را گزارش میدهند و آقایان کاظم زاده ایرانشهر وسید جلیل اردبیلی ومحمد علی خان خاله اوغلی وحسن آقا مجاهد معروف را (۲) مؤسس این کمیته معرفی می کنند ، روی این گزارش غلط بدون کوچکترین بررسی ومطالعه چهار نفرمزبور را گرفته در زیر زمینهای تاریك و غیرقابل سکونت زندانی کرده ودر اثنای حرکت هم آنان را سوار چهارپا کرده وپاهای آنان را مثل راهزنان درزیرشکم چارپایان میبندند این اوضاع مدت مدیدی بطول میانجامد.

نکته جالب دقت وتوجه این صحنه عمل خلاف انتظار کاظم زاده ایرانشهر در زندان میباشد. مرحوم خاله اوغلی باینجانب حکایت میکرد که مامشاهده کردیم که آقای کاظم زاده مشغول نوشتن موضوعی هستند وتصور میکردیم که ایشان راجع به بیگناهی ما نامه‌ای به آقای نظام السلطنه مینویسند وگویا از بیرون هم نگارش او را مشاهده کرده وحدس میزنند که این نوشته ها ارتباط با اصل توطئه داشته باشد روزی مشاهده کردیم که مأمورین غلاظ وشداد بزندان هجوم آورده واین نوشته‌ها

دکتر یحیی شکوه - عشقی - حاجی میرزا یحیی دولت آبادی - حاجی میرزا علی محمد دولت آبادی سیف الممالك - برادرش سردار ناصر - دکتر قوام - حبیب اله شیبانی - سالار پسر نظام السلطنه مافی حاجی عزالممالك اردلان - مشارالدوله - حسین کاظم زاده ایرانشهر - حسن آقا قفقازی - استرابادی شرف الملك - شیخ حسین تهرانی - مساوات - سید حسین کزازی - ابوالقاسم وثوق وعده دیگر دولت عثمانی ازمهاجرین ایرانی پذیرائی میکرد ومدتیکه دراستانبول بودند بدنمیگذشت. بعضی ازآنان که علاقه بکسب اطلاع وتحصیل علوم داشتند عده ای در دارالفنون وعده دیگر بطور خصوصی درس میخواندند فرضاً مرحوم عشقی ومحمد علیخان خاله اوغلی وارد دارالفنون شدند ومرحوم ادیب السلطنه سمیعی باتفاق آقای حاجی عزالممالك اردلان هم ازآقای اخوی درس نقاشی داشتند ومرحوم فرزین وسید جلیل اردبیلی هم با نکارنده ریاضیات مطالعه میکردند و مرحوم سردار ناصر بایکنفر افسری که نامش را فراموش کرده ام مشغول یادگرفتن فنون جغرافیا بودند - شادروان سردار ناصر کتب زیادی خریداری وهمراه بایران آورد گویا در نتیجه این علاقه بود که بآن مرحوم کار رجوع نکردند وباکمال سختی تنگدستی جان سپرد ! خداوند روح اورا شاد فرماید.

۲ــ حسن آقا معروف بقفقازی که قفقازی نبوده وازمحله چرنداب تبریز وبا ماآشنا بود یکی ازمجاهدین رشید ومیهن پرست ودرعین حال پرهیزکار بود درتهران و تبریز درانقلابات رشادتها وفداکاریها از خود بروز داده که محتاج نوشتن مقاله علیحده است. این مرد رشید از جنگ آورانی بودکه میشد همطراز فدائیان درجه اول بشمار آورد وعاقبت این مرد رشید هم تأسف آور بوده چنانکه با باقرخان سالار ملی درمأموریت مهم کردستان نصف شب موردخیانت واقع شده وکشته گردید !

را ازدست آقای کاظم‌زاده با کمال‌خشونت و بیرحمی گرفته پیش آقای نظام‌السلطنه بردند؛ ماشم‌ازاین پیش آمد سخت‌نگران شدیم و حدس‌زدیم که ازدست این زندگی مرك آور با تیر باران شدن آزاد خواهیم شد ولی با کمال تعجب دیدیم که خبری نشد ووقتی که از کاظم‌زاده مضمون‌نوشته‌هارا سؤال کردیم‌ایشان بایك‌تبسم‌پرمعنائی اظهار کردند که من مدتی‌بود درنظرداشتم یك رساله راجع باصلاح‌اخلاق نوع‌بشر بنویسم ودراینجا که بیکار بودم خواستم ازاین بیکاری استفاده نموده واین رساله را تدوین بکنم .



گفتار صدوچهاردهم

مجله پرمایهٔ کاوه یاتراوش افکارسید حسن تقی‌زاده

نسخه اول مجله کاوه در تاریخ ۱۵ شهریور ماه ۱۲۸۵ - مطابق ۲۴ ژانویه ۱۹۱۶ منتشرشده و تاریخ آخرین نسخه آن ۲۳ تیرماه ۱۲۹۰ مطابق اول دسامبر ۱۹۲۱ میباشد.

مجموعه کاوه گنجینه‌ای ازمدارك سیاسی وعلمی وتاریخی ایران است.

چنانکه در بالا ذکرشد پس ازشکست متحدین وخاتمه جنك و تغییر سیاست دنیا وناپیدا بودن کرانه آن وایجاد حکومتهای فاشیستی و بالشویکی تعقیب سیاست انتظار وتحریرمقالات علمی وتاریخی واجتماعی بجای مقالات سیاسی یکی‌از بهترین سیاستها بوده است که آقای تقی‌زاده درمجله کاوه تعقیب کرده اند.

مجله کاوه باتغییرسبك وسلیقه وباانتشار مقالات علمی وتاریخی بجای مقالات سیاسی خدمات پربهای خود را بایران ادامه داده و باید اذعان کرد که مقالات کاوه تحولات عظیمی درمطبوعات ایران بوجود آورد.

سرپرستی محصلین ایرانی در برلن

یکی دیگر ازافکار و اقدامات آقای تقی‌زاده تسهیل وسایل تحصیل جوانان ایرانی‌درآلمان بود؛ مدتهاهزینه تحصیل دانشجویان‌راسازمان‌مجله‌کاوه بعهده داشت ولی‌پس ازخاتمه‌جنك وتغییر اوضاع سیاسی هزینه مذکوررا اولیای دانشجویان‌تقبل کردند وفقط سرپرستی ونظارت در طرز تحصیل آنان باهیئت سرپرستی محصلین ایرانی درآلمان بود.

آقای تقی زاده در باره دانشجویان روش مخصوصی داشت و جوانانی که از محیط تیره وتارایران‌آنروزی بمحیط آزاد آلمان میرسیدند ودرمیان خانواده های محترم‌آلمانی‌جاپیدامیکردند وی‌پدرانه‌ودقیقاًزندگی‌و کوشش روزانه‌آنانرابررسی

میکردند؛ و برای سرپرستی آنان کمیته ای بنام هیئت سرپرستی محصلین ایرانی در آلمان تشکیل داده واعضای آنرا ازاشخاص دانشمند ایرانی و آلمانی انتخاب کرده بودند.

پروفسور مت فوخ یکی از اعضای انجمن فرهنگی ایران و آلمان که درعین حال عضوسرپرستی بود یکی از نوعپرورترین ومهربانترین وفداکارترین اعضاء هیئت بشمارمیرفت؛

وبسا دانشجویان محرمانه باومراجعه نموده و کمك نقدی میگرفتند؛ واینمرد شریف بدون مضایقه وجوهی بلاعوض میداد درنتیجه حسن نیت ومواظبت او کسانیکه درآن ایام درآلمان تحصیل کرده اند خدمات قابل توجهی درایران انجام داده اند ازآنجمله آقایان دکترهنجن ـ مهندس میکده ـ مهندس میر هادی ـ دکتر فرهاد غلامحسین فروهر ـ دکتراردلان وغیره ازتحصیل کرده گان آن دوره میباشند.

علاوه براینها عده زیادی از دکترهای طب و مهندسین عالیمقام و استادان دانشگاه باتشویق وراهنمائی جناب آقای سید حسن تقی زاده درآلمان تحصیل کرده وازحیث اخلاق وصفات پسندیده ممتاز گردیده و بمقامات اداری قابل اعتمادی رسیده اند مطلبی که دراینجا قابل ذکراست این است که ملت ایران بمقام علمی و وطنپرستی و پرهیزکاری آقای تقی زاده عقیده‌مند بود و بااطمینان بمواظبت معظم‌له اولادخودشان را برای تحصیل بآلمان میفرستادند.

تشکیل مجلس دوستان

پس ازخاتمه جنك وتغییر سیاست دردنباله ادامه سیاست زمان جنك غیرمقدور بود بنابراین کمیته سابق منحل شد و آقای سید حسن تقی زاده شخصاً انتشار مجله کاوه را بعهده گرفت ازطرف دیگر کسانیکه در کمیته فعالیت میکردند ونام بعضی ازاین اشخاص جزو لیست سیاه انگلیسیها وارد شده بوده از ورود بکشور ایران ممنوع شده بودند این بود عاقبت فداکاری وانجام خدمات ملی.

پس ازمدتی که‌درحال انتظار بودند آقای محمد خان قزوینی بطرف پاریس حرکت کرد وآقایان جمال زاده و هدایت هم در سفارت ایران وارد خدمت شدند

آقای کاظم زاده ایرانشهر مغازه کتابفروشی باز کرده و پس از مدتی هم چاپخانهٔ ایرانشهر را ایجاد کردند. آقای رضا تربیت هم مغازهٔ بنام پرسپلیس باز کردند مرحوم محمدعلی تربیت و مرحوم غنی زاده بتبریز عودت کردند و آقای پورداود مشغول مطالعه و تتبع علمی و تاریخی شدند و طولی نکشید که آقای تقی‌زاده از تهران بنمایندگی شورای ملی انتخاب شدند فعالیت اجتماعی بهم خورد ولی چنانکه می بینیم آتش میهن پرستی در کانون دلهای این رجال خاموش نشد و هر کدام یکی بنحو دیگری خدمات را ادامه دادند از طرف دیگر در این ایام آقای پورداود و جمال‌زاده و کاظم زاده و کلنل کاظم سیاح و رضا تربیت و نویسندهٔ این سطور بکومك هم مجمعی برای اصلاحات تشکیل داده و مشغول مطالعه و تدوین یك نقشه دامنه داری جهت آینده ایران شدیم این مجمع با سرجنبانانیکه در پایتخت و شهرهای بزرگ ایران پراکنده بودند مشغول مکاتبه شده و طولی نکشید که با آنان رابطه پیدا کرده باین ترتیب یك مرکزیت طرف توجه و اعتماد در برلن تشکیل گردید.

تشکیل این مجمع خیلی بموقع بود و تأثیر فراوانی داشت.

مقارن این احوال آقای سید ضیاءالدین طباطبائی به برلن آمد و با اعضای این جمعیت ملاقات کرد.

یکی از اثرات فعالیت این مجمع این شد که در تهران مجدداً احزاب دمکرات و اعتدالی تشکیل شد و فعالیت از نو آغاز گردید.

ولی متأسفانه مجمع برلن با مسافرت بعضی از مؤسسین او ضعیف و بالاخره یك قسمت از وظایف آن بمؤسسهٔ ایرانشهر منتقل گردید و چنانکه میدانیم آقای کاظم زاده در ایرانشهر به تنهائی انتشار مجله ایرانشهر و سایر نشریات را با همت بلند و کوشش بی‌مانندی انجام میداد.

گفتار صد و پانزدهم

انتشار جلد پنجم تاریخ مشروطیت

جناب آقای دکتر ملك‌زاده باهمت بلند و باقلمی شیرین در جلد پنجم کتاب تاریخ مشروطیت ایران راجع بانقلاب آذربایجان گفتارهائی منتشر کرده‌اند .

جای بسی مسرت و قدردانی است که در یك چنین روزگاری که کمتر کسی زحمت تتبع و تفحص علمی و تاریخی را بخود هموار میکند ایشان که آزادی‌خواهی را از پدر شهید خود مرحوم ملك‌المتکلمین بارث برده‌اند دست بنگارش و چاپ چنین کتاب عظیم و پرارج زده‌اند .

تقاضای مخصوص

جناب آقای دکتر ملك زاده در مقدمه کتاب تقاضا فرموده‌اند اشخاص مطلع نظریات خودشانرا بنویسند تادر تجدید چاپ تألیفات خود مورد استفاده قراردهند.

اگرچه بابودن خدمتگذار بی‌نظیر مشروطه ایران وعلامه شهیر جناب آقای سیدحسن تقی‌زاده که تاریخ مجسم مشروطه ایران هستند واسرار فراوانی از پیشرفت اقدامات آزادیخواهان آذربایجان در نزد معظم‌له محفوظ است وازطرف دیگر آقایان دکتر رضازاده شفق وشیخ اسدالله ممقانی واسمعیل یکانی ومیرزا حسین واعظ که زحمات فراوانی در راه مشروطیت ایران متحمل شده باخاطرات واطلاعات ذیقیمتی که دارند نظریات اینجانب ناچیزاست وقابل نیست که حق انقلاب تاریخ آذربایجان را بطور کامل ادا بکند با وصف این بامید عفو و اغماض دانشمندان معظم با عدم بضاعت قلمی وفرصت و وقت کافی جهت مطالعه ومطابقه با یادداشت های خودنظر باهمیت موضوع باتقدیر ازاین اقدام جناب آقای دکتر ملك زاده نکاتی چند ذیلا مینویسم شاید مفید واقع شود.

۱- مؤلف محترم آذربایجان را ندیده اند.

۲- جریان وقایع بطور مربوط ومنظم تحریر نیافته است.

۳- در شرح وقایع تاریخ و تعداد و محل واقعه مورد توجه وتفحص قرار نگرفته است .

٤- حق رهبران انقلاب با انتشار عکس و با ذکر نام آنان در ضمن گفتار ها بطور شایسته ادا نشده است :

دربارهٔ این چهارموضوع بیشتر تفصیل میدهیم.

۱- هنر مؤلف دراینست باوجود اینکه در ایام انقلاب در آذربایجان نبوده‌اند مطالب شیرین وخواندنی را بطور تفصیل تنظیم وترتیب داده اند. این یك موهبتی است عظیم که خداوند تبارك وتعالی ببعضی ازبندگان خود ارزانی فرموده است. اما نباید از نظر دور داشت که تاریخ نویسی آنگاه پسند اهل نظر و مورد قبول بزرگان خواهد بود که مستند بدلائل قوی ومطالعهٔ کافی باشد. مخصوصاً باید باین نکته توجه داشت اگر مورخ برای پر مایه ودرست بودن اثر خود از نزدیك ناظر وقایع باشد و مشهودات را بر مسموعات ترجیح دهد بی شك تاریخ اومعتبر وحجت خواهد بود. ولی مؤلف محترم ،آذربایجان مهد آزادگان و دلیران را ندیده اند و درایام سنگربندی و کشت و کشتار ناظر جنگهای هول انگیز نبوده ، آوای رعد مانند توپ وتفنك گوش ایشان را نیازرده وضجه وفریاد زن ومرد وپیر وجوان زخمی ومشرف بموت را نشنیده وبیکاری و گرسنگی و بی‌پناهی و بیچارگی مردم راندیده وچهره های وحشت خیز وابدان لاغر وچشمان گودرفته ولباس پاره پاره و گردنهای کشیده و آستین‌های بالازده وپیکرهای فولادین جوانان آذربایجان راندیده‌اند واگر می دیدند حتماً صحنه های جنك را محکمتر و تابلو های نبرد را پر رنگتر نقاشی میفرمودند.

اگرمؤلف محترم پس‌ازمشاهده میادین‌مقالات سه روز بیخبری یا اولین‌حمله یاحمله رحیم‌خان ویاهجوم اردوی ماکوویاتوپ بستن‌شهر ازطرف نیروی‌عین‌الدوله وغیره وغیره را مینوشتند دراینصورت از نوك قلم ایشان آتش میبارید. با مهارتیکه درنگارش وتدوین مطالب دارندسخنانش اثردیگر داشت.

۲- عدم نظم و ترتیب در گفتارها.

اصولا تاریخ نویس باید ابواب کتاب خودرا چنان بیاراید وفصول ومطالب آنرا از نظرتاریخ چنان مطابقت دهد که خواننده برای فهم مطالب و درك زمان سرگردان ودرمانده نگردد فی‌المثل هنگام توصیف یك جنك باید چگونگی میدان عده افراد متخاصم ، سلاح هر سپاه ، مشخصات روحی هر طرف و دقایق دیگر را استادانه شرح دهد وگرنه تاریخ او گویا و زباندار نخواهد بود ، همچنانکه تماشا کننده از تماشای فیلمیکه اول و آخر نداشته باشد یا خواننده از مطالعهٔ کتابیکه صفحه های آن جابجا افتاده یا نادرست صحافی شده باشد بدلخواه استفاده نمیبرد . بنظر اینجانب خوبست درتجدید چاپ درتنظیم گفتارها تجدید نظر بشود .

۳- تاریخ وتعدادومحل واقعه مورد توجه وتفحص قرار نگرفته است درنتیجه عدم ثبت تاریخ وتعدادومحل واقعه ونام شخصیت‌های انقلاب مطالب غالباً بهم آمیخته وخواننده را دچار مشکل وناراحت وعصبی میکند.

مثلا راجع بشهادت مرحوم شریف زاده نام قاتلین ومحل قتل وتاریخ قتل و نام مجازات کنندگان قاتلین ازقلم افتاده است بنا براین حق تاریخ ادا نشده ونسل آینده خادم را ازخائن تشخیص نخواهد داد.

خلاصه جریان بدین قرار بود :

مرحوم شریف زاده میان مجاهدین معروفیت زیادی نداشت وگاه و بیگاه در بعضی مجالس سخن میگفت ودرمسجد صمصام خان هم درتاریخ ۱۷ رجب ۱۳۲۷ سخن تلخ و بیموقع گفت زیرا مقصود از آن اجتماع تشویق وترغیب مجاهدین بودتا بهتر بجنگند نه سرزنش آنان . در انقلابات پند و نصیحت باید محرمانه داده شود نه درمجالس عمومی، ولی رشته سخن از دست مرحوم شریف زاده در رفت و مجلس متشنج شد .

مرحوم محمدصادق خان رهبر مجاهدین چرنداب وحاجی محمدمیراب لیل آبادی وغیره اعتراض کردندمیرزا حسین واعظ ویکی دونفر دیگر که وضع راچنین دیدند سخنان مرحوم شریف زاده را تفسیر وتعدیل کردند ودل رنجیده مجاهدین را التیام دادند وموضوع بهمینجا خاتمه یافت.

مرحوم شریف زاده را در تاریخ همان روز ودر راه منزل شخصی نزدند بلکه چهار یا پنج روز دیگر در نزدیکی بازارچه مستشار الدوله و نزدیك بسفارت فرانسه که درهمانجا پناهنده بود دو نفر مجاهد که هردو عباسعلی نام داشته و از مجاهدین رشید ومعروف تبریز بودند درعالم مستی زدند ومخفی شدند. این دو نفر پس از مدتی باشتباه خود پی برده و برای نجات خویش در زیر توپ ستار خان پناهنده شدند (نه درطویله) .

مرحوم ستار خان هم خیال تسلیم آنان را نداشت ولی رهبران انقلاب برای جلوگیری از تجدید وقوع چنین حوادث ناگوار ، بحد مجازات آنان را خواستار شدند . ستارخان ناچار مجرمین را بآنان تسلیم نمود و مرحوم حسن آقا معروف بقفقازی که مثل اکثر مجاهدین قفقازی تبریزی بود طبق دستور کمیته آن دو نفر را بمحل قتل برده و جای تیرها را که بدیوار خورده بود بآنان نشان داده و جنایت آنان را یکی یکی بیان وهردو را تیرباران کرد. حیدر برادر کوچك عباسعلی (دمیرچی) که درحادثهٔ قتل حضور داشت چون درعمل شرکت نداشت آزاد شد.

وهمچنین درمقاله یارمحمد خان چون تاریخ ازقلم افتاده و (۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ تاریخ توپ بستن مجلس) درتحریر اشتباه رخ داده بدینقرار است :

مرقوم رفته است که یارمحمدخان از کرمانشاه بقم وارد شد چون شنیدمجلس را توپ بسته اند درقم توقف کرده وچون قیام ستارخان بگوشش رسید بسمت تبریز حرکت کرد و با وجود اینکه تبریز در محاصره بود با زحمات توانست به تبریز وارد بشود.

اولا پنج روز قبل از توپ بستن مجلس تبریزی ها درتلگرافخانه اجتماع کرده وتلگراف حضوری میکردند. پس ازخطر مجلس آگاه بودند.

ثانیاً نه تنهادراین ایام تبریزدرمحاصره نبود بلکه درحدود سیصد نفر داوطلب هم تا شهر باسمنج نقل مکان داده وعازم تهران بودند واگر تبریز در محاصره بود این اقدام مقدور نمیشد.

ثالثاً درآن ایام مرحوم ستارخان شهرتی نداشت کلمه (مجاهدین) برتمام شئون تبریز سایه انداخته بودوخود رشیدالملك که رئیس اردو انتخاب شده بودوستارخان

و باقرخان و دیگران در تحت ریاست او قرار گرفته بودند بنمایندگی مجاهدین معرفی شده بودند.

مرحوم یارمحمد خان و برادرش حسین خان رشادتهای فراوان از خود بروز دادند و نام نامی آن مرحوم در کتابی که تألیف و آماده چاپ کرده‌ام و بزودی منتشر خواهد شد(۱) ثبت است.

درسایر مقالات هم نظایر این نکات موجود است این لغزشها درمقالات فراوان است اگر درتجدید تألیف، تاریخ وقایع نوشته شود همه آنها اصلاح خواهد شد.

۴ـ حق رهبران انقلاب بطور کامل ادا نشده است.

گرچه آقای دکتر ملك زاده ایراداتی بنوشته های مرحوم کسروی گرفته و یادآور شده‌اند که نوشته های آن مرحوم دور از حب و بغض نبوده است و این انتقاد شاید بنظر بعضیها درست باشد ولی در کتاب تاریخ این موضوع جبران نشده است بلکه درنظر رهبران انقلاب آذربایجان که صدها نفر بودند و در رأس همه آنها یکنفرسیدجوانیکه از ناصیه‌اش هوش ساطع بودقرار گرفته بود،اصفهانی، کرمانشاهی زنجانی، تهرانی، قفقازی، ارمنی، گرجی، کرد، سرابی، اردبیلی و غیره و غیره همه یکسان همه محترم و معزز بود. مناسبتر بود جناب آقای ملك زاده بعوض اینکه بنویسند مردی برخاست مینوشتند مردانی در آذربایجان برخاسته نهال مشروطه را باخون خویش آبیاری کردند. چون قیام آذربایجان عمومی بود.

نویسنده از روی مشاهدات عینی ارادت واحترامیکه بمرحوم ستارخان دارم بسیار عمیق وغیرقابل نقصان است. ولی این حقشناسی نباید حقوق دیگران راضایع بکند. ستارخان بیر قدار یك اردوی جوانمردان بود ولی بدون اردو از بیر قدار کاری ساخته نیست.

نویسنده این سطور که ماهها درسنگرهای امیرخیز دقایق خطرناکی گذرانده وهنوز هم جای زخم تیر درشقیقه خود دارم وهرروز ستارخان را از نزدیك میدیدم ومی‌دانم آن مرحوم مثل سایر آزاد مردان بود وخصایل قابل تمجید داشت ولی معجز نمیکرد. اینجانب که گاهگاهی برای تعویض رخت بمنزل میرفتم درمحله ما اطراف

۱- توضیح اینکه گفتار شماره(۱۱۵) بالاسابقاً درانتقاد ازجلد پنجم تاریخ مشروطیت تألیف آقای دکتر ملك‌زاده درروزنامه ستاره چاپ شده بود.

ما را گرفته وهزار سؤال راجع بستارخان ازمن میکردند از آن جمله میپرسیدند که آیا راست است که تیرتفنك ببدن ستارخان کارگر نیست ؟ ومشارالیه درهرچند ساعت کمرخودرا باز کرده و گلوله‌ها را که دروسط لباس وبدن اوجمع شده بزمین میریزد ؟ و گاهی میگفتند ستار خان در هرسنگری که حاضر میشود نفرات اردوی عین الدوله در بالای سر او ذوالفقار حضرت عباس (ع) را مشاهده کرده و پا بفرار میگذارند . البته این قبیل شایعات برای تقویت افکار عمومی مؤثر بود ولی تاریخ باید مطابق باواقع نوشته شود.

سید حسن تقی‌زاده وسید رضا مساوات

مرحوم کسروی درنگارش کتاب خود از یادداشتهای مرحوم مشهد محمدعلی ناطق استفاده کرده‌چه‌این موضوع بطور وضوح درصفحات تاریخ هجده ساله‌خوانده میشود. دراینجا یك توضیح مختصر ضرورت دارد تاعلت العلل‌موضوع روشن‌شود پند واندرز آقای سیدحسن تقی زاده توسط اشخاص طرف اعتماد مثل میرزا رضا و میرزا محمد علی‌تربیت وغیره ازتهران ولندن واستانبول‌بسران مجاهدین ورهبران می رسید.

بعضیها مثل محمد صادق خان‌چرندابی وحسین خان باغبان وحسن‌آقا قفقازی وامیرحشمت نیساری ومحمد عمواوغلی وغیره دستورات وارده را باجان ودل‌اطاعت میکردند ولی‌برخی مثل محمدعلی‌خان‌ناطق‌ویوز باشی تقی ونایب محمد مارالانی و غیره قلبااز‌اندرزهای آقای‌تقی‌زاده ناراضی‌بودند ونیش قلم مرحوم‌سید رضامساوات نیز بآن‌آتش دامن میزد وایرادات را ازچشم تقی‌زاده می‌دیدند.

عدم رضایت واختلاف نظرهابجائی رسیده‌بود که تقریبا کار بزدوخورد کشیده بود ونایب محمدآقا مارالانی که در دره ساریداغ ازطرف مجاهدین ناشناس کشته شد روی همان اختلاف بود ونیزتیرخوردن نایب حسن خان یاپوشقانچی از طرف نایب حسنخان عیسی بکلو ازروی همان اختلاف بود

این اختلاف نظر وقتی بشدت خود رسید که ما با مجاهدین خود واردگارد ملی دمکراتها شدیم.

مشهدی محمد علی ناطق درباره آقای تقی‌زاده سوء قصدداشت

ورود فراریان مجاهدین آذربایجان باستانبول یك صحنه رقت انگیز تاریخ انقلاب مشروطیت آذربایجان را دارا میباشد .

اینجانب قبل‌ازهمه واردااستانبول شدم . مرحوم‌مشهدی‌محمدعلی‌دیرتر آمد . یك روز جمعه که مرحوم اسدآقا و یوسف خان نیکپور و میرزا نور اله خان یکانی و حسین بالا و غیره که توسط برادرم وارد مدرسه ژاندارم استانبول‌شده ومشغول تحصیل بودند بطور معمول برای‌صرف ناهار درمنزل ما بودند مرحوم اسدآقا ضمن صحبت کله از ناطق کرده و آهسته بگوش من گفت که گویا ناطق سوء قصد نسبت بآقای تقی‌زاده دارد . . .

ناطق از آقای تقی‌زاده خواسته‌وقت بود و درروزمقرر باتفاق چندنفرمثل‌میرزا علی‌سلماسی خواهرزاده اسد آقا در منزل آقای تقی‌زاده وارد شدند . من و برادرم ومحمد امین رسول زاده هم آنجا بودیم مرحوم ناطق با لحن خشن از عاقبت‌بدکار صحبت کرده وتقصیررا بگردن‌رهبران ونویسندگان انداخت (همانطور که‌مرحوم کسروی نوشته اند) .

آقای‌تقی‌زاده پاسخ دادند نویسندگان چه تقصیردارند بجزاینکه‌رفتارناروای بعضی ازمجاهد نمایان را انتقاد کنندکار بدی‌نکرده اند دراین حیص و بیص اینجانب لبه ژاکت خودرا عقب زده دسته رولور را آشکار ساختم . ناطق دید اقدام برنفع او تمام نخواهدشد و بلندشد ورفت . ولی بعداً زدوخورد واقع‌شد ومن زخم برداشتم وناطق مورد تعقیب قرار گرفته و از استانبول فرار کرد تصور میکنم از مطالعات این مثالها خوانندگان محترم متوجه شوند که مرحوم کسروی برای چه نسبت بآقای تقی‌زاده اشتباه کرده وگویا آقای تقی‌زاده ازجریان فوق‌الذکر مطلع نباشند .

قرائنی موجوداست که رهبران‌مجاهدین‌الهامات خودراعمده‌از آقای سیدحسن تقی زاده میگرفته اند اگر بگوئیم سخنوران زمان انقلاب در آذربایجان اشخاص مطلع وعالم وفاضل بوده تاریخ انقلاب سایر کشورها نیز مطالعه کرده بودندمبالغه گفته ایم بلکه خود آنان را شبها برای سخن گفتن آماده میکردند . بدون تردید

ناطقین مشروطیت از قبیل شادروان شیخ سلیم ومیرزا علی ویجویه ای ، میرزا غفار چرندابی، میرزا جواد ناطق، حاجی علی اصغر لیل آبادی ، یوسف خزدوز، ملاحمزه خیابانی، میرزا حسین واعظ ، الهامات خودرا در طرز بیان مطلب و گفتار مناسب و مفید از رهبران عالیقدر ومطلع تری اخذ میکردند چنانکه قرائت اشعار ترکی آقای میرزا حسین واعظ در بالای منبر که تأثیر شور انگیزی در افکار مردم داشت ومطلعش این بود :

ایرانلی لروخ باش ویره روخ نام آلا روخ بیز

دعواده رشادتله هامی کام آلا روخ بیز . . .

واصل این اشعار مال توفیق فکرت بوده وعثمانلی لروخ را ایرانلی لروخ کرده و بآقای میرزا حسین واعظ یاد داده بودند.

ازطرف دیگر اگر کسی ازسخنوران سخنان ناپخته میزد مؤاخذه میشدومن درست خاطردارم چند باردرمنزل مرحوم حاجی میرزا عبدالامیرشیخ الاسلام درششگلان پدر زن مرحوم شیخ سلیم آن مرحوم را استیضاح میکرد که چرا حرف ناپخته و بدون مأخذ در بالای منبر گفته وناچارش کردند که روز دیگر در بالای منبر آنرا تفسیر واصلاح کند.

یك نطق دوپهلوی میرهاشم درمسجد صمصام خان که اصول مشروطیت را منحصر ومحدود بنظریات وافکار خود قلمداد کرده وضمناً ازمحمد علی میرزا باادای الفاظی جانب داری کرد افکارعمومی رابرعلیه خود شورانید.

میر ربیع برادر اونیز در بالای منبر گفت : ما درتمام شبها با مطالعه کتب و تواریخ وقت گذرانده ونورچشمان خودرا دراین راه ازدست داده وحالا وظیفه ماست که راه حقیقی را بملت نشان بدهیم واجازه نخواهیم داد که هر کسی صاحب رأی باشد در این اثنا غریوی ازسادات محله شتربان که دراطراف منبر جمع شده بودند بلند شده وگفتار میرهاشم ومیر ربیع را تائید کردند واین مانور بدخواهانه و تظاهرات خلاف انتظار آزادیخواهان حقیقی را بیدار کرد وطولی نکشید سید هاشم که قطب رهبران مجاهدین محسوب میشد درعرض چند روز بی آبرو شده وبالاخره روزی آقای میرزا حسین واعظ در بالای منبرمسجد صمصام خان باحضور خود اوخطاهای

اورا یکی یکی شمرد و با کمال فصاحت گفت که کسی که اسب دم قرمز که متعلق بدربار ولیعهد است سوار شود شدیداً مورد سوء ظن ملیون میباشد.

میرهاشم تاب مقاومت نیاورده ومسجد را ترك کرد. پس ازاین تاریخ انجمن اسلامیه را با دستیاری حاجی میرمناف وحاجی میرزا کریم امام جمعه تأسیس کرد

چنانکه شرح دادیم جان مرحوم شریف‌زاده هم درراه ادای حرف بیمطالعه و بیمورد بهدر رفت. همچنین تیرباران شدن یوسف خزدوز که یکی ازمبرزترین و رشیدترین و بی‌باکترین و باهوشترین وفداکارترین مجاهدین وسخنوران زمان خود بود روی عدم اطاعت ازنظم وترتیب و گفتارهای خودسرانه بود.

یوسف خزدوز میرابوی تبریز بود. آنمرحوم برای انقلاب خلق شده وطرز بیان اوسحر میکرد روزی نبود که درحیاط انجمن ایالتی باسخنان آتشین خوددیك احساسات مردم را نجوشاند.

یوسف خزدوز بانطق و بیان سحرآمیز قادر بود درچند دقیقه مردم‌را بگریاند و بخنداند ودر گرداب تحیر غرق بکند ودردریای نا امیدغوطه ورسازد ودرآسمان‌های فتح وظفر بتماشا سیردهد.

یوسف خزدوز در اثنای نطق و بیان قادر بود هرنامه ایکه بدستش بدهند با مهارت حیرت انگیز مضمون آنرا بدلخواه خود تفسیر و بیان کند.

یوسف خزدوز کلیه مخابرات و مکاتبات مستبدین را قبضه کرده و بوسائلی بدست آورده ودرانجمن ایالتی برای مردم میخواند.

اگرنطق و بیان سخن گویان انقلاب مثل دکتررضازاده شفق ومیرزا غفار زنوزی، وحیدرخان عمواوغلی،میرزا حسین کمال مدیرمدرسه کمال و کربلای علی حریری شنوندگان خودرا بشور وهیجان میآوردند. یوسف خزدوزشنوندگان خودرا با سحر بیان منقلب و آشفته وآنان‌را بسنگرهای مقدم جنك روانه میکرد. مثل اینکه اعصاب مردم با اعصاب خود یوسف خزدوز اتصال پیدا کرده تبسم او مایه تبسم خلق وتحیر اومایه تحیرخلق میگردید وفریاد های او کافی بود که شور وولوله بجان مردم بیندازد.

بخاطر دارم روزی درنتیجهٔ نطق آتشین او یکی ازحضار بلند شده قمه اشرا

ازغلاف کشید ومحکم بسر خودزد و گفت مستبدین بدانند ما از جان گذشته ایم. آیا این عمل را بجز مانیتیزم شدن نام دیگری میتوان گذاشت ؟!ووصف آن خصایل در نتیجه حس غروروخودپسندی که خودش را ازرهبران ارشد تراز خود مثل علی مسیو حاجی علی دوافروش، حاجی علی نقی گنجه ای ، محمد صادق خان ، علی اکبر خان برادر میرزا جلیل ملانصرالدین . . . بالاتر دانسته ودست باقدامات خودسرانه زد و چند دفعه شفاهاو کتباازطرف ریش سفیدان ومرکزغیبی اخطارشد وقتیکه آنمرحوم باقدامات خودسرانه خود ادامه داد درمیدان هفت کچل کشته شد.

نفوذ سید حسن تقی زاده در روحیات مدافعین تبریز

مردم تبریز ازسال ۱۳۲۵ هجری درتمام میادین ومحلات مشغول مشق نظامی وتیر اندازی وجنك وگریز میکردند بیجهت نبود که سخنوران مشروطیت هر روز دربالای منبر باذکر احادیث واخبار داشتن اسلحه را واجب دانسته وبمردم تهیه آنرا توصیه میکردند. لابد اینان الهامات خودرا از یك منبعی میگرفتند و این منبع بجز ارشاد رهبران مطلع انقلاب که در راس عده معدود آنان سید حسن تقی زاده قرار داشت منشاء دیگری نبوده است.

من درست درخاطر دارم درسنگرها مجاهدین بنام تقی زاده وبعشق تقی زاده تیراندازی میکردند ونیز دفعات شنیدم که دراثنای جنك بعضی از مجاهدین فریاد میکشیدند ومیگفتند ایکاش تقی زاده اینجا بود ومی دید من در راه آزادی ومشروطه چگونه با جان ودل میجنگم. هنوزهم صدای کریم که دربازارچه عالی قاپوتیرخورده وجان بجان آفرین تسلیم کرد درگوشم صدا میکند که بمن گفت وصیتم این است که سلام مرا به تقی زاده برسانید وپس ازادای این جمله نورچشمانش بآسمان پرواز کرد.

سنگرهای تبریز راصدها نفررهبران جنگی وسیاسی واجتماعی اداره میکردند واکثرآنها ارتباط روحی با سید حسن تقی زاده داشتند وخط مشی آنان را تقی زاده توسط پیکهای خود معین میکرد. سخن کوتاه خود ستارخان وباقرخان سر سپرده سید حسن تقی زاده بودند ومن شاهد بودم که سالهای اول سفارش ودستورات تقی زاده را موبمو اجرا میکردند.

سه روز بیخبری

آقای دکترملك زاده مینویسد: مردم تبریز از خبر توپ بستن مجلس شورایملی طوری مرعوب شده بودند که درظرف چند ساعت یکربع شهر ازاین امر اطاعت کرده و بیرق سفید برافراشتند.

اولا درآن تاریخ که ۲۳ جمادلاول ۱۳۲۶ بود موضوع بیرق سفید وسرخ نبود واین موضوع یعنی نصب بیرق گویا یکسال بعد معمول گردید.

ثانیاً در همان ایام دراکثر میادین تبریز جوانان ازجان گذشته مشق نظامی میکردندو ثالثاً اگرمشروطه خواهان تبریز مرعوب شده بودند پس چه کسانی آماده حرکت بسمت تهران بودند؟ سکنه تبریز روزیکه نمایندگان شورایملی خودرا بسمت تهران مشایعت میکردند آنان را از زیرقرآن مجید عبور داده و قسم یاد میکردند که یکمو ازسرآنان کم شود تاتهران خواهندآمد بنابراین از روز اول خطر کاررا درنظر گرفته بودند وترس نداشتند.

نویسنده که در روز نام نویسی درسربازخانه جهت حرکت بتهران واردصف آزادگان شـدم مشاهده شور و غلیان وجوش و خروش مردم تبریز مرا تشویق بورود در ردیف جانبازان کرد. مردم تبریز باندازه ای بهیجان آمده بودند که سر ازپا نمیشناختند ومن درهمان ایام شنیدم بعضی از مجاهدین زنهایشانرا طلاق داده که آزادانه درراه مشروطیت بجنگند وهر فردی از فدائیان وقتیکه ازخانه خـود بیرون میرفت با افراد خانواده تودیع میکرد و امید دیدار مجدد نداشت. اگر بـا شنیدن خبر توپ بستن مجلس شورایملی مرعوب شده بودند چگونه ازسال۱۳۲۶تا سال ۱۳۳۰ درمقابل نهیب آرتش دولت خونخوارسینه سپر کرده و(الدیلرودنمه‌دیلر) مردند ولی پشت بدشمن نکردند. سی‌هزار نفر زبده ترین قشون ایران یازده مـاه تبریز را محاصره کرده وتا پای جان وباتمام وسایل ممکنه کوشیدند که تبریزرافتح کنند ولی مفتوح شدند وباکمال ننك وسر افکندگی مقدرات تبریزیان را بـدست سربازان وحشی روسیه تزاری سپردند. اگر درانقلاب فرانسه مردم موش‌میخوردند سکنه تبریز بعوض نان خوراکی‌یونجه ویکنوع علف که شنك (شنگی) و پای‌غاز (غازایاغی) میخوردند ودست ازآزادی نمیکشیدند.

گفتگو در سنگرها

گفتگو درسنگرها یکی از باریکترین رموز جنگی محسوب میشد. چه شبهای پرهراسی که پس از گفتگو و تشخیص حدود سنگرها و خانه ها و سایر استحکامات یکمرتبه سیل سواره های خون آشام سرازیر شده و با هلهله و فریاد و شیپور و توپ و تفنك حمله کرده و محشری برپا کرده و چه خونها که ریخته میشد و چه خانه ها که بغارت میرفت. و قتیکه مقاله مربوط بفعالیت متحصنین قلهك را بعنوان شرکت در آزادی ایران میخوانم و سپس آن جهنم سوزان تبریز را بخاطر میآورم از این مقایسه سخت متأثر میشوم زیرا نود درصد مجاهدین تبریز شربت شهادت نوشیدند و ارواح آنها هنوز هم انتظار قدر دانی دارند. تنها قلم روان مرحوم کسروی است که ارواح مذکور را شاد و باقیماندگان آنان را باذکر نام عده قلیلی از شهدا سرافراز نموده است.



فصل هجدهم

شرح احوال عده ای از سران انقلاب درآذربایجان

مقصود نگارنده ازنگارش این کتاب اینست که حتی الامکان از جریاناتیکه در اثنای انقلاب واقع شده وتا کنون بطور شایسته مورد توجه مؤلفان کتب تاریخ مشروطه واقع نگردیده روشن کنم.

چون شرح حال کسانیکه رهبری انقلاب مشروطه ایران در آذربایجان را خواه ازنقطه نظرجنگی وخواه از نقطه نظر سیاسی ویا حزبی و اجتماعی بعهده داشته اند باجریان انقلاب آزادی مربوط است لذا نگارش حال بعضی از شخصیتهای خدمتگذار رابرای تکمیل این تاریخ ضروری میدانم وبطوراختصار واجمال بترتیب الفباء عده ای ازآنها راباد میکنم.

شادروان حاجی میرزا ابراهیم آقا

شهید راه آزادی حاجی میرزا ابراهیم آقا فرزند حاجی شیخ علی ازروحانیون روشن فکر تبریز بشمار بود وچون فضایل اخلاقی ومحبوبیت فراوان داشت پس از اعلان مشروطیت، از طرف اصناف تبریز بنمایندگی دوره اول مجلس شورای ملی انتخاب گردید.

وی پس از ورود به تهران طولی نکشید که در مجلس شورایملی شخصیتی بدست آورد.

حاجی میرزا ابراهیم درقالب کوچك خود روحی بزرك وپرمایه داشت چنانکه در مقابل زورگوئیهای محمد علیشاه سخت ایستادگی و باکمال رشادت از اصول مشروطیت دفاع کرد.

درتصویب متمم‌قانون‌اساسی یکی ازطرفداران جدی تقی‌زاده بودوازتهدیدات درباریان ومخالفان هراسی نداشت.

اگرتوجه شود درمبادله تلگرافات بین تبریز وتهران چند امضا از نمایندگان دیده میشود که یکی ازآنها امضای آنمرحوم میباشد.

درجلسات شورایملی در قضایای اقبال السلطنهٔ ماکوئی اتابك را استیضاح و کارهای اورا سخت انتقاد کرد.

مرحوم حاجی‌میرزا ابراهیم‌آقاآنطوریکه درتبریز روزمشایعت قسم‌یاد کرده بود تا جان دربدن داشت‌ازاصول‌آزادی ومشروطیت دفاع نمود وسرانجام درواقعهٔ تأثرآور توپ بستن مجلس شورایملی۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ در باغ امین‌الدوله بشهادت رسید.

او مرد ولی صفات پسندیده وخدمات ملی او نمرده وتا ایران هست ذکر خیر او باقی خواهد بود.

بلبل‌اگرنه‌مست گل‌است‌این‌ترانه‌چیست
ور نیست عشق زمزمهٔ عاشقانه چیست

ابراهیم آقا وایدین پاشا

ابراهیم آقا معروف بقفقازی که ازمتولدین قارص بود دو برادر دیگر داشت ایدین پاشا وحسن بیك.

ابراهیم بیك برادر ارشد دراکثر جنك‌های تبریز شرکت داشته وبخصوص‌در شام غازان ریاست کلی سنگرها را بعهده داشت نامبرده مرد مسلمان وپرهیزکار و ایران دوست ویکی از معتقدین‌پابرجای اصول‌آزادی ومشروطه بود. روانشناسان می‌گویند: چهره مرد آینه قلب اوست.

صفوت وصداقت ابراهیم آقا را ازمشاهده او میشد تشخیص داد.

ابراهیم‌آقا جزو فراریان مجاهدین آذربایجان وارد استانبول گردید و پس‌از مدتی ترکها اورا برای فرمانداری قارص انتخاب کردند.

فاجعه مرگ ایدین پاشا بسیار دلخراش است وی مثل ابراهیم آقا شجاع وخوش قیافه وبلند بالا بود وبا عده‌ای مجاهد سواره برای مقابله با استبداد بشهرهای خوی وسلماس وارومیه میرفت وبا فتح وظفر قرین میشد.

در آخرین سفر بدست استبدادطلبان بدرجه شهادت رسید توضیح اینکه سواران وسران قشون محمد علیشاه از برگشتن او مطلع شده و در راه او کمین کردند و وقتیکه آن مرحوم با کلیه همراهان خود خالی از ذهن وارد دره شدند یکمرتبه از اطراف باران گلوله برسرشان باریدن گرفت. آنان در ته دره ودشمنان در بالای تپه‌ها. عده آنان که حتما ازصد نفر کمتر نبوده است پس ازمدت کوتاهی کشته شدند.

حسن بیك برادر دیگر ابراهیم آقا درجنگها حاضر نمیشد و اواخر هم با دختر مجدالسلطنه عروسی کرد وگویا با ابراهیم آقا بقارص رفت.

ابوالحسن خان امیرحشمت (نیساری)

مرحوم ابوالحسن خان امیرحشمت نیساری که اول لقب سعید الممالك داشت. درتبریز متولد شده نام پدرش حاجی محمد علی بیك بود.

نیساری نام طبقه لشکریان عهد قدیم است وچون او سپاهیگری را دوست میداشت این نام خانوادگی را برای خود برگزیده بود.

وی قبل ازمشروطیت ریاست افواج ایلات قراجه داغ را داشت ویس ازاعلان مشروطیت ازمشروطیت طرفداری کرد و در روز توپ بستن مجلس درصف مدافعین درآمد. درجریان مبارزه چون عده مدافعین نسبت بقوای دولتی کم بود تاب مقاومت نیاورده ومجلس شورایملی بدست استبدادیان افتاد. نیساری هم مثل بعضی ازسران آزادیخواهان بسفارت انگلیس پناهنده شد.

نیساری درقیام آذربایجان بتبریز رفته و درنزدیکی میدان هفت کچل منزل کرد. چون سابقاً در دستگاه محمد علیشاه سمتی داشت بنا بر این ورود او بتبریز درمرکز غیبی سوء تعبیر شد وامر بتوقیف اوصادر گردید بنابراین شبی عده ای از مجاهدان منزل اورا محاصره کرده پس ازدخول درخانه اوبیست وهفت قبضه تفنك

پنج تیر وسلاح کمری‌دیگر بیرون‌آوردند. سرانجام پس از مذاکراتی سوء تفاهم بر طرف شده و اسلحه های او را پس دادند و نیساری مورد احترام مجاهدین قرار گرفت.

موضوع تیراندازی ازمنزل میرزا علی‌اکبرخان منشی کنسول روس که‌منتهی باستعفای سالار مؤید شد (در گفتار دیگر نوشته ایم) بعد از سالار مؤید مرحوم امیرحشمت رئیس نظمیه تبریز انتخاب شد ومدتی هم این شغل را داشت و با کمال قدرت و نفوذ امنیت‌تبریزرا اداره کرد اماطولی‌نکشید حسودان‌روابط مخبرالسلطنه واورا تیره کردند ونیساری ناچار ازریاست نظمیه استعفا داد.

رئیس جدید بجز اجرای نظریات سردسته هـای مجاهدین که لباس رسمی پوشیده بودندکار دیگری‌نداشت. بعبارت‌روشن‌تر قدرت‌ونفوذی برای‌اداره کردن اداره نظمیه بهم‌نرساند وبشارت‌الدوله‌پیشکار آقای مخبرالسلطنه هم‌مشغول‌تظاهر بدین داری و نماز گذاری وروضه گرفتن بود.

بعضی اشخاص ذینفع ازاین‌فرصت بنفع‌خود استفاده کرده ونیساری‌راتحریك نموده جلساتی درمنزل ظفرالسلطنه تشکیل دادند ومذاکراتی میکردند. این‌اقدام والی را نگران کرد وبا القاآت اشخاص فاسدودستوروالی نایب محمدآقا کدخدای محله مارالان با حیله وبنام پیام دوستانه در وقت سحر وارد منزل شده ونیساری را زخمی و دستگیر کردند و این اقدام هم بحساب والـی محسوب شده و از محبوبیت او کاست.

والی مدتی امیر حشمت را در زندان نگهداشت وپاسبانان اطراف‌زندان را سخت پاسداری میکردند زیرا ازطرفداران‌او احتیاط‌داشتند وبالاخره پس ازمدتی ناچارآزادش کردند.

بعد ازاین واقعه‌امیرحشمت درکارهای‌سیاسی‌دخالت‌نمیکرد تا درغائله‌سربازان روس که چون احساسات میهن پرستانه او درنتیجهٔ اعمال ناروای روسها برانگیخته شده بود قدمردانگی برافراشت وبمبارزه برخاست.

دراین جنك‌امیرحشمت باهمراهان مجاهدخود مردانه از ساکنین تبریزمدافعه کرد ولی نظربکثرت تعدادسربازان‌روس مغلوب شده با جنگ وگریز وازبیراهه

تبریز را ترك کرده وخودش را بسرحد دولت عثمانی رساند.(۱)

وی وارد استانبول شده و چون تفصیل آن را در گفتار ورود مهاجرین ایرانی باستانبول نوشته ام دراینجا ازشرح بیشتری صرفنظر میکنم.

مرحوم نیساری مردی بلند همت ومیهن پرست ورشید وباتصمیم بود. بادوستان خود خیلی باصداقت و با مهربانی رفتار میکرد. مردخوش محضر وباشخصیت بود.

آقای عباسعلی نیساری پسر مرحوم نیساری صفات پسنده را ازپدر بزرگوار خود بارث برده وعلاوه براینکه دارای تحصیلات عالیه است یکی ازشخصیتهای مهم مالی محسوب شده وهمه وقت مشاغل بزرك داشته است.

آقای شیخ اسدالله مامقانی

آقای شیخ اسداله ممقانی درمامقان ازمحال تبریز درمیان یك خانواده محترمی متولد و تحصیلات مقدماتی را در تبریز بپایان رسانده بعد برای تکمیل تحصیلات عالی بنجف رفته ودر آنجا پس ازطی مراحل تحصیلات بدرجه اجتهاد نایل شده است در ایام انقلاب مشروطه ایران مامقانی بنمایندگی علمای نجف باستانبول عزیمت کرد وپس ازمدتی اقامت دراستانبول با جلب توجه ایرانیان مقیم این شهر به ریاست انجمن سعادت انتخاب شد وتاهنگامیکه این انجمن وجود داشت بهمین سمت باقی بود.

انجمن سعادت ضمن انجام خدمات دیگر باکمال علاقمندی اخبار و فتوحات آزادی خواهان تبریز را ازتبریز گرفته بکشورهای آزاد مخابره میکرد و از این راه کمکهای شایان تقدیری بمحصورین تبریز انجام میداد.

بنظر نگارنده درتاریخ مشروطیت ایران نام انجمن سعادت استانبول را بایدبا خطوط برجسته ای ثبت نمود.

آقای مامقانی دراستانبول هم حسن شهرتی داشت و بخصوص در نزد وزرای

۱- آقای حاجی شیخ اسداله مامقانی چنین میگوید. بمن خبررسید که درسرحدایران وعثمانی امیرحشمت وهمراهان اورا گرفته اند ومیخواهند بروسها تسلیم نمایند. من باهمراهی آقاسید حسن تقی زاده پیش محمود شوکت پاشا وزیر جنك دولت عثمانی رفته وموضوع را درمیان گذاشتم واو بما قول داد وتلگرافا دستورآزادی آنان را صادرکرد. باین وسیله نیساری وهمراهان او از مرگ حتمی نجات یافتند.

اتحاد ترقی شخصیت ممتازی محسوب وتقاضا های ایشان همواره مورد توجه قرار می گرفت.

منزل آقای مامقانی مرجع ایرانیان استانبول بود واین مرد بزرگوار با کمال صمیمیت وخلوص نیت جهت رفع مشکلات ایرانیان ساکن استانبول تلاش و کوشش میکرده وتا کار را انجام نمی‌داد راحت نمی نشست.



(عکس ٥٦) آقای شیخ اسدالله مامقانی

آقای مامقانی در کارهای سیاسی و اجتماعی هم خدمات مهمی انجام میداد. (درجای دیگر شرح دادیم که چگونه باتفاق آقای سید حسن تقی زاده برای استخلاص مهاجرین آذربایجانی از زندان سر حد اقدام فوری بعمل آوردومرحوم امیر حشمت وعده دیگر ازهموطنان مارا نجات داد.)

بنظر اینجانب آقای مامقانی محبوبیت را بامسادگی و صداقت و فروتنی بدست آوره بود و با دارا بودن شخصیت ممتاز از تحصیل حقوق صرفنظر نکرده ودر کلاسهای درس حقوق حاضر میشد.

نگارنده فراموش نمی کنم وقتیکه در دارالفنون استانبول وارد کلاس درس فرانسه شدم با کمال تعجب دیدم شیخ مادر صف دانشجویان بدرس مسیو کلاو معلم فرانسه گوش میداد.

آقای ممقانی مسافرتی هم بتبرلن کرد ودر آنجا هم از آموختن دمی غافل نبود. ایشان پس از عودت بمیهن خود چند دوره بنمایندگی مجلس شورایملی ویکدوره هم بنمایندگی مجلس سنا انتخاب ودر کابینه آقای ساعد مراغه‌ای نیز بوزارت دادگستری

منصوب شد .

آقای مامقانی خوش محضر و بذله گو بوده ، مطالب مهم سیاسی را همواره با جملات شیرین و عمیق ادامیکرد باوصف این درموقع خودسخت یکدنده وجدی هستند چنانکه درموضوع محاکمه نصرت الدوله در دیوان کشور ایشان ومرحوم شرف الملك متهم را مجرم نشناختند و مدتی دچار اشکالات شده وپس ازرفع سوء تفاهم چون اعلیحضرت فقید تشخیص دادند که قضاوت آنان مبنی بر غرض نبوده وصرفا از روی عقیده بوده است دستور دادند که مجدداً مشغول کار شوند .

درخاتمه همراهیهای آقای مامقانی بدانشجویان ایرانی دراستانبول شایان تقدیر بوده وبنظر نگارنده جزو بهترین خدمات ایشان محسوب میشود .

اسد آقا فشنگچی

مرحوم اسدآقا پسر یوزباشی عیوض درمحله (مسجد امام زاده) چرنداب شهر تبریز بدنیا آمده ودرهمانجا بزرك شده بود .

قبل ازانقلاب مشروطیت اسدآقا دکان اسلحه فروشی داشته وازاوان جوانی و باقتضای شغل خود با تفنك و فشنك و ششلول آشنا شده بود . در تشکیلات اول اجتماعیون عامیون، حزب مزبور ازپذیرفتن او برای عضویت عذرخواست ولی نامبرده مأیوس نشد تا بالاخره در مشقهای نظامی ملی شرکت ودرتیراندازیها و وزرشها گوی سبقت ازهمگنان خود ربود .

اسدآقا درجنك مغازه های مجدالملك زخمی شد وعجب اینکه تیر تفنك پنج تیر ازچشم راستش وارد وازپشت گوشش خارج شد ولی نمرد . این حادثه اورا معروف کرده و بعداً بآجودانی رئیس نظمیه (سالار مؤید ، سرلشکر دیبای فعلی) انتخاب گردید .

چون اسد آقا با برادر نگارنده آشنائی نزدیك داشت پیش ازانقلاب بمنزل ما رفت وآمد میکرد . بنابراین شاهد بعضی ازصفات او بودم وآن آشنائی درجنگهای چند ساله هم تقویت شده و بهمدیگر نزدیکتر شده بودیم . نامبرده با وجود اینکه

ازحیث جثه لاغر اندام وازحیث سیما خوشرو بود درمبادین جنك سخت و محکم و پایدار بود و با اینکه چشم راست خودرا از دست داده بود با چشم چپ خود خوب نشانه می‌زد.

مرحوم محمد علی معروف بناطق (شوهر خواهر اسدآقا) در نتیجه شجاعت و دلیری اسدآقا با مخالفین خود مقابله میکرد. هرجا جنك شعله ور میشد اسدآقا در آنجا بود. مرحوم کسروی هم از دلیری های او تمجید کرده است.

اسدآقا پس از بازگشت ازمهاجرت استانبول در تبریز بود و درجنك سمیتقو شهید شد.

دراین جنك خانمان برانداز صدها نفرازمجاهدینی که ازسنگرهای تبریز نجات یافته بودند و عده ای ازآن راد مـردان در عکس شماره ٤٥ دیده میشوند شربت شهادت نوشیدند.

میرزا اسمعیل نوبری

مرحوم میرزا اسمعیل نوبری فرزند حاجی محسن تاجر تبریزی که در بعضی از گفتارها نام اورا برده ایم یکی از کوشندگان مشروطه خواهان تبریز بود.

نوبری درخطرناکترین روزها از کوشش وفعالیت مضایقه نکرده ودرابراز علاقه واظهار نظر بی‌پروا بود.

مرحوم میرزا اسمعیل نوبری یکی از دوازده نفرنماینده انجمن ایالتی‌وشخصی با جربزه وباهوش وسریع الانتقال بود.

گفته اند درقتل شجاع نظام مرندی و فرستادن بمب برای او شرکت داشته ولی شرحی که آقای اسمعیل یکانی درتألیفات مرحوم کسروی داده این گفتار را تأیید نکرده اند.

مرحوم نوبری روحاً و جسماً انقلابی بود هنگام سخنرانی با هیجان صحبت میکرد وچهره سرخش سرخ تر ومستمعین را منقلب میساخت.

نوبری دارای استعداد نطق وبیان بود ولی اکثر اوقات آن استعداد رابنفع اصول آزادی بکار نمیبرد.

مرحوم پس از ورود روسها بتبریز باسایر آزادیخواهان مهاجرت کرده ووارد استانبول شد. وی درشهر مذکور از طرف ایرانیان ساکن استانبول مورد استقبال زیادواقع نگردید و نامبرده هم بهوای تبریز اطلاعات خودرا کافی دانسته ومثل نظایر خود عقب کسب اطلاع وعلم ودانش نرفت.

پس از آغاز جنگ جهانی باعده‌ای ازقبیل مرحوم امیر حشمت نیساری وحاجی اسمعیل امیرخیزی وحاجی میرزا آقابلوری بایران برگشت ومجدداً مشغول نطقهای آتشین گردید. نظر به زحماتیکه متحمل شده بود جادارد تاریخ مشروطه ایران خدمات اورا ضبط کند.

شادروان باقرخان سردار ملی

مشق نظامی وتیراندازی وهدف گیری درمیان افرادملت قبل از ویرانی مجلس شورایملی وحتی قبل از نیرومند شدن حزب اجتماعیون عامیون آغاز شده بود در محله چرنداب مرحوم علی جوان پسر اسمعیل خان قورخانچی مثل نگارنده از سن جوانی بتفنگ وشکار وبالاخره مشق نظامی علاقه پیدا کرده و در ورزشهای نظامی ازقبیل پرش وقلعه گیری وغیره پیشرفت عجیبی کرده وبرای تماشای مشق نظامی و تیراندازی باهمدیگر بمحلات لیلاباد واهراب ونوبر رفته ودر نشانه زدن شرکت و ضرب شست نشان میدادیم.

روی همان عادت روزی بمحله خیابان رفتیم. درپهلوی خرابه مسجد کبود، در میدانی که گویا قبرستان بودعدهٔ زیادی مشغول تمرین تیر اندازی بودند در آنجا مشاهده کردیم مردی کشیده قدواخمو بامردی که قدکوتاه وچشمان درشت ونافذداشت باتفاق چند نفردیگر مشغول تیراندازی بودند وعده زیادی هم آنها راتماشا میکردند منکه آن روز جوان وبی تجربه بودم جلو رفته سرپا نشانه‌ای را زدم متوقع بودم که حاضران مهارت مرا در تیراندازی بستایند اما نه تنها کسی باستادی من آفرین نگفت بلکه سخت مورد اعتراض وتجاوز تغیر قرار گرفتم وبسختی جان بدر بردم. بعد فهمیدم که مرد بلندقد مرحوم باقرخان وقدکوتاه یوز باشی تقی بوده وآن شخص سیدی که درنجات من اهتمام ورزیده مرحوم میرهاشم خباز بوده است (شخص اخیر درجنگ

ساریداغ شهید شد) از آن تاریخ باقرخان را شناختم.

محله خیابان وسعت وجمعیت، تفنگچی ومجاهد زیاد داشت لهذا اوایل جنگ مرکز ثقل قوای ملی شناخته شد وتمام محلات ازمحله خیابان حساب میبردند. این نفوذ واعتبار تاآخر جنگ بدون کاهش پایدار ماند.

درمحله خیابان شخصیتهای جنگی زیاد بود ازقبیل میرهاشم، یوزباشی تقی، نایب حسن معروف بدلی (که در شب حمله آزادیخواهان باردوی عین‌الدوله مست کرده وبدون‌رعایت نقشه اقدام فردی‌را آغاز وخودش کشته شد وحمله‌راهم‌بی‌نتیجه کرد) ونایب محمد آقا ومیرزاآقا بالا مکتبدار وعده دیگر که همه بی میل نبودند که سر دسته مجاهدین بشوند ولی بر تری باقرخان قابل انکار نبود لهذا همه آنان بمعاونت غیررسمی باقرخان کفایت کرده وبعدها هر کدام در تشکیلات ادارات‌دارای مقامی شدند.

باقرخان‌درمحافظت محله‌خیابان و بعددریك‌قسمت ساری داغ بارهاشایستگی ودلیری و بی‌باکی خودرا نمایان ساخت ویکی ازکار های برجسته او مغلوب کردن



(عکس۵۷) شادروان باقرخان سالارملی باعدهٔ ازمجاهدین محله خیابان

بیوك خان پسر رحیم خان بود . تفصیل این واقعه بدینقرار است :

(بیوك‌خان وارد باغ صاحب‌دیوان شد چند روز توقف کرد و مشاهده کرد که شهر ساکت است بتصور اینکه ساکنین از ورود او باخبر شده و تسلیم شده‌اند. ابی‌پروا با شکوه وجلال بطرف تبریز حرکت کرده ووارد حومه محله خیابان گردید.

باقرخان ومجاهدین او در پشت سنگرها بیصدا نشسته بودند آنقدر صبر کردند که سواره ها بصدمتری سنگرها رسیدند در این هنگام باقر خان دستور تیراندازی داد وسوارهای بیوك خان مثل برگهای خزانی به زمین ریختند و گروهی نیز فرار کردند .

باقرخان روز دیگر که قشون عین‌الدوله ازمحله ششگلان وارد تبریز شدو با غارت کردن خانه ها وقتل مردم روبشهر گذارده بود بایك حمله آنان را شکست داد ورعب عجیبی در دل آنان افکند .)

باقرخان‌هیچ مایل‌نبود قوای او بکمك محلات‌دیگر برود فقط درجنك‌اردوی ماکو یکعده قلیلی با ما که در روز مذکور بکمك‌آنان و از آنجا بکمك امیر خیز رفتیم همراه بودند.

در نتیجه مراقبت باقرخان‌درطول مدت جنك‌محله خیابان‌تقریبا ازدستبرددشمن مصون ماند.

باقرخان مدتی گول تاجر باشی روس را خورده ودست از مدافعه کشید ودر حال انتظار ماند. اگرچنین فریبی را نخورده بود وضع تبریز بغیرآن بود که‌دیدیم ولی خوشبختانه نصایح ستارخان وسردسته‌های مجاهدین مؤثر افتاده ودست ازحال سکوت برداشته وبدفاع پرداخت.

باقرخان مردی میهن‌پرست وشجاع بود ولی درسخن گفتن آهستگی و مدارا نمیکرد و زود عصبی میشد و خاطر احباب ویاران رارنجه میکرد. این‌دلیر مرد مثل ستارخان ازنمایندگان وشخصیتهای‌سیاسی اطاعت نمیکرد ، بطور کلی مرد سیاسی نبود و کلیه جریان جنك وانقلاب مشروطه را از دریچه جنك مینگریست البته‌مردم هم از او انتظار مدافعه ازشهر داشتند نه تنظیم نامه های سیاسی واین خدمت راهم بهرحال انجام داد.

مرحوم باقر خان در ایام ورود سر بازان روس مثل ستارخان و کلیه سران آزادیخواهان درشهبندر خانه عثمانی مدتی بست نشست. در آن ایام تقریبا خدمات ستارخان و باقرخان و سایر مدافعان تبریز خاتمه یافته بود زیرا کار از مرحله جنك خارج شده و بمرحله سیاسی رسیده بود. لهذا بوساطت ومصلحت دانی آقـای حاجی مخبرالسلطنه والی آذربایجان ازطرف دولت بتهران احضار شد.

ورود قهرمانان تبریز بتهران با استقبال شایانی مواجه شده و مردم با شعف زایدالوصفی مجاهدین تبریز را استقبال کردند و برای دیدن آنان بریکدیگر پیشی میجستند. ولی حسادت کار خودش را کرد وطولی نکشید دامی گسترده شد وغائله پارك اتابك تولید گشت (چون شرح این غائله در کتابها بتفصیل درج شده است تکرار آن را روا نمیداریم).

بعدازواقعه ناگوار پارك اتابك مرحوم باقرخان چندسال در تهران ظاهراً آسوده می‌زیست ولی بعضی از بدخواهان مشروطه که وارد کارهای دولتی شده بودند و باطرح نقشه های شیطانی درصدد آزار و بدنامی آزادیخواهان واقعی بودند. وسائل مأموریت باقرخان وحسن آقا را که ازسران مجاهدین بودند، بکرمانشاه فراهم کردند.

باقرخان با همراهان خود یك شب در دهی از دهات کرمانشاه توقف کردند صاحب خانه که از کرد های صاحب نفوذ بود بطمع اسلحه و نقدینه همان‌شب سرهمه را برید.

پس‌از چندی که اسلحه مرحوم باقرخان وحسن آقا دردست اکراد مشاهده‌شد موضوع کشف گردیده و تیرباران میشوند.

این بود عاقبت اشخاصی مثل مرحوم باقرخان سالار ملی وحسن آقا که یك عمر در راه آزادی مشروطیت متحمل زحمات فراوان وخطرات بیشمار شدند چنان ناگاه رفتند که بقول حکیم نامور فردوسی : چنان‌مینمود که اصلا ازمادر نزاده‌اند.

آیا نسل آینده باساختن ونصب پیکره های این قبیل آزاد مردان حق آنان را ادا خواهد کرد ؟

میرزا حاجی آقا رضازاده (دکتر شفق)

آقای دکتر رضا زاده شفق در تبریز در حدود ۱۳۱۰ هجری قمری میان یك خانواده محترم دیده بدنیا گشوده و پدر دکتر شفق مرحوم مشهدی رضا صراف مرد بسیار نیك نفس وخیر وقابل احترام بوده است.

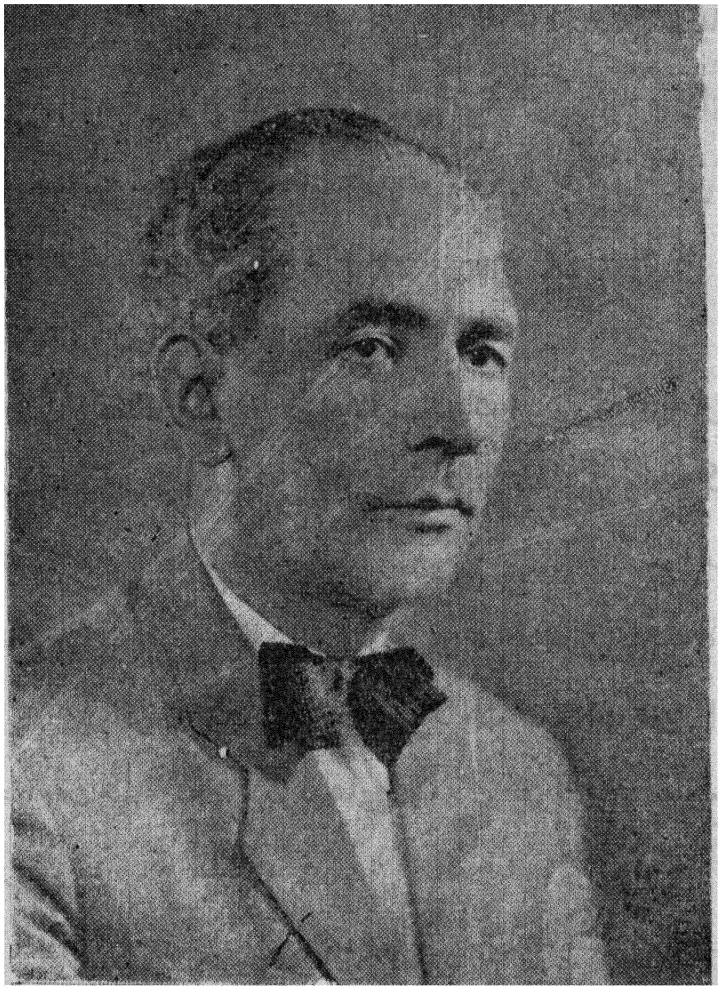

(عکس ۵۸) آقای دکتر شفق

شفق تحصیلات ابتدائی و متوسطه وعلوم اسلامی و زبان انگلیسی را درمدرسهٔ امریکائیها ومقدمات زبان روسی وفرانسه را در تبریز انجام داده است.

وی درهمان ابتدای جوانی پیوسته بوسیلهٔ نطق و بیان بآزادی خدمتهای گرانبها کرده است.

در حدود تاریخ ۱۳۲۸ هجری قمری بمنظور خدمت وفعالیت وطرفداری از اصول مشروطیت اتحادیهٔ تشکیل شد که اعضای فعال آن عبارت بودند از: رضا زاده شفق، حسن علی زاده (رادپور)، ابراهیم قفقایچی، حاجی عبدالخالق صمد زاده، سلماسی ومیرزا محمود غنی زاده.

ازطرف اتحادیه مذکور نیز در تاریخ ۱۳۲۹-۱۳۳۰ روزنامه شفق منتشر شد که عمده مقالات اورا رضا زاده شفق مینوشت.

نفس گرم وبیان شیرین رضا زاده شفق احساسات آزادیخواهی جوان امریکائی

بنام باسکرویل را بجوش آورده وطولی نکشید عده ای جوانان تاجر پیشه با لباس مخصوص ملبس ومشغول مشق نظامی شدند ولی متأسفانه با کشته شدن باسکرویل صف این گروه متلاشی گردید .

درسال ۱۳۳۰ که سربازان روس بتبریز وارد شدند وعده ای از آزادیخواهان بنام را بدار زند اگر دکترشفق را هم پیدا میکردند بچوبه دار میآویختند .

این جوان آزادیخواه چهار ماه درمحلی مخفی شد وباکمال سختی زندگی کرد بالاخره بالباس مبدل بترکیه مسافرت نمود ودرآنجا بتکمیل تحصیلات پرداخت ودر ضمن تحقیق وتتبع در مدرسه نیز مشغول تدریس گردید ودر همانجا از کالج امریکائی لیسانس گرفت .

ضمن غلیان احساسات وطن پرستی دل آقای دکتر شفق برای زیارت پدر و افراد خانواده بیتاب شده بوددرسال ۱۹۲۲ بتهران آمده مدتی درجراید مقالاتی منتشر کرد وخطابه هائی نیزدرمجامع علمی واجتماعی ایراد نمود پس ازمدتی چون تشخیص داد که برای خدمات بزرك تحصیلات عالیتری لازم است بکشور آلمان رفت وپس از شش سال تحصیل درسال ۱۹۲۸ مسیحی باخذ دکترا درفلسفه نائل گشت .

دکترشفق درمدت اقامت خود در برلن درمیان ایرانیان ساکن آن کشور و دانشمندان آلمانی احترام قابل تمجیدی بدست آورد و گاهگاهی در مجله ایرانشهر مقالاتی مینوشت .

پس ازاتمام تحصیلات با ارمغان علمی واجتماعی بمیهن برگشت ودردارالمعلمین عالی قدیم بتدریس پرداخت واکنون نیز استاد دانشگاه تهران است .

درآن ایام عنوای دکترا منحصر بدکتر های طب بود و مثل امروز عنوان مذکور در رشته های مهندسی وفلسفی و اقتصادی و شیمی و علوم اجتماعی معمول نبود ودکتر بذله گوی ما حکایت میکرد که روزی عده ای مریض پیش من آمده اصرار نمودند که آنان را معاینه کنم هر چه قسم خوردم که من دکتر در طب نیستم باور نکردند وتا ده‌ها گواه آوردم واز دست ایشان رها شدم .

دکترشفق درمحیط تهران محبوبیت دارد و این محبوبیت در سر کلاسهاهم مشاهده میشود .

دکترشفق دارای بیانی شیرین ومنطقی قوی است، دو دوره درمجلس شورایملی ویکدوره بعضویت مجلس سنا انتخاب شده است .

دکترشفق به نمایندگی ایران در کنفرانس سانفرانسیسکو نیز انتخاب شدواین مأموریت را بشایستگی انجام داد .

درایام نخست وزیری آقای قوام السلطنه باتفاق هیئتی جهت مذاکره درموضوع نفت بمسکو رفت . معروف است دراین مسافرت که بجزاو همه اعضای هیئت پالتو خزداشته اند درایستگاه مسکو مولوتف وزیرامورخارجه روسیه بدکتر گفته است که شما پالتو خز ندارید وسرماخواهید خورد . دکتر پاسخ داده است قلب من گرم است ومرا ازسرما خوردگی مصون میدارد .

درزمان حاضرشهرت دکتر ازحدود ایران تجاوز کرده و بکشورهای دیگر رسیده است. چنانکه درتاریخ ۱۹۴۶ میلادی ازطرف ملل متحد بعضویت سو کمیسیون حقوق بشرانتخاب شد . وتا سال ۱۹۵۲ درآن عضویت داشته است .

درسال ۱۳۳۱-۱۳۳۰ که نماینده مجلس شورای ملی بود بعضویت کمیسیون مختلط نفت ایران انتخاب شد ومعروف است که لایحه نفت دولت قوام السلطنه را دکترشفق تهیه کرده بود. مطلعین میگویند که دکتردر تنظیم آن مهارت فراوان بخرج داده بود .

دکترشفق مورد توجه مخصوص اعلیحضرت همایونی است و در تهیه برنامه تقسیم املاك اختصاصی هم شرکت داشته اند .

درتاریخ ۱۹۴۷ دکترشفق را درسویس درجلسات ملل متحد می بینیم . در سال ۱۹۴۹ که اعلیحضرت همایونی دعوت رئیس جمهور آمریکا را اجابت و از شهرهای مشهور آمریکا دیدن فرمودند ودراین مسافرت جهت شناسائی کشورایران بهترین قدمها برداشته شد دکترشفق جزو ملتزمین رکاب بوده ومورد توجه ومشاوره شاهنشاه ایران قرار گرفته بود .

دکترشفق بنا بردعوتی درسال ۱۹۵۰ برای دفعه سوم مسافرتی بآمریکا کرده وبرای شرکت در سازمان ملل متحد وتدریس دردانشگاه کلمبیا ومیشیگان و کانادا کنفرانسهائی داده وبعنوان یکنفردانشمندایرانی مایه سربلندی وسرافرازی ملت ایران

گردیده است . و اگر افتخاراتی که دکترشفق درآمریکا بدست آورده با رفتار ناهنجاری که بعضی ازایرانیهای بی‌مایه درممالك خارجه میکنند مقایسه کنیم بهتر بمقام علمی او پی میبریم .

دکترشفق درمیان گویندگان و سخنوران ایرانی غیرمعمم از همه بیشتر نطق کرده وسخن رانده است .

نطق و بیان دکترشفق درمیان ملت ایران طالب فراوانی دارد ومردم باطیب خاطر بگفتارهای او گوش داده واستفاده می کنند . او مستمعین خود را هیچگاه خسته نمیکند و گاهگاهی شنوندگان را با لطیفه های شیرین میخنداند و آنان را آماده شنیدن میکند .

تألیفات دکترشفق

دکترشفق آنچه بنام نطق و بیان گفته است اگر روی کاغذ آورد شاید باندازه آثار ابن‌سینا یعنی یکصد و سی و شش جلد کتاب شده باشد . ولی آنچه را که گفته ننوشته . نام تألیفات دکترشفق بقرار زیراست:

۱ ـ تاریخ مختصرادبیات ایران .
۲ ـ تاریخ مفصل ادبیات ایران .
۳ ـ تاریخ مختصرایران .
۴ ـ فرهنگ شاهنامه .
۵ ـ یکروز زندگانی داریوش .
۶ ـ مبارزه با خرافات .
۷ ـ یادگارمسافرت سویس .
۸ ـ رسالات اقتصادی وسیاسی واجتماعی .

دکترشفق یکی ازاستادان دانشگاه ایران است که این مقام رابطور شایسته بدست آورده است .

وی‌مشغول تألیفات میباشد وخدا بکند که قدری‌از گفتار کم کرده وبه‌تحریر بیفزاید . ولی او را راحت نمیگذارند ودراین اواخر گویا بعضویت جمعیت‌اسلامی وعیسوی هم‌انتخاب شده است .

نگارنده از تاریخ ۱۳۲۶ قمری با رضا زاده آنروز آشنا شده‌ام . در آن ایام وی با قلم و نگارنده با تفنگ هر دو مسلح بوده و هدفمان یکی بود ، هردوجان سپار آزادی و مشروطیت بودیم سپس در استانبول و برلین آشنائی‌مان مبدل بدوستی شده و از مصاحبت همدیگر لذت میبردیم . وقتیکه او از ادبیات صحبت میکرد منهم از هنرهای زیبا صحبت میکردم چون این رشته‌ها مثل برادر و خواهر هستند صحبت همدیگررا میفهمیدیم ولی هنرهای زیبا احتیاج بگفتار و تحریر دارد اگر چه خودش زبان دارد ولی زبان هنرهای زیبارا کمتر کسی میداند. بهرصورت بحثهای‌مان بیك نقطه منتهی میشد ؛ و آن خدمت بفرهنگ ایران بود اگر تاریخ حیات دکتر شفق راآنطوریکه بوده بنویسم رمان مفصلی میشود .

رضازاده شفق با داشتن زندگانی مرفه‌وارد صف آزادیخواهان شده‌وحیاتش را دچارخطر کرد ، اگر حرفه پدر یعنی تجارت را پیشه خود قرارداده بود زندگی آسوده‌ای داشت .

در ره منزل‌لیلی که خطرها است در آن
شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

شفق آن شرط اول را قبول کرده وقدم بخطرات راه مشروطیت گذاشت و دقایق پرخطریکه گذرانده درتاریخ ایران دارای ارزش میباشد .

این قبیل شخصیتها را نباید جزواشخاصیکه با نیرنگ ودسیسه بازی بمقاماتی صعود میکنند بشمار آورد .

دکترشفق ازصدها خطر گذشته تا به‌مقام نمایندگی شورای ملی وسنارسیده است . پنجاه سال تحمل زحمات وتزکیه نفس وخدمت در راه آزادی ومشروطیت و نشرفرهنگ و آموزش وپرورش جوانان توسط نطق وبیان وقلم کارهر کس نیست من خیلی‌متاسفم که برنامه این کتاب بیش ازاین اجازه بحث نمیدهد والا خدمات‌این مرد بزرگوارراباانقلاب مشروطیت‌ایران بتفصیل بیان میکردم .

جناب آقای سید حسین تقی زاده را انتقاد کردن
آسان ولی تقی زاده شدن بسیار مشکل است

جناب آقای سید حسن تقی زاده

جناب آقای سید حسن تقی زاده بسال ۱۲۹۶ هجری قمری در تبریز میان خانواده‌ای روحانی ومحترم بدنیا آمده است .

پدرش مرحوم سید تقی پیشنماز بود ، پدرمرحوم سید تقی میرا براهیم نام داشته ومیرابراهیم نیز پسرمیرهاشم بوده است. از برادرمرحومم میرزا عبدالاحدشنیده‌ام که مرحوم سید تقی یکی ازعلمای پاك سرشت وپرهیزکار و شایان احترام بوده و در

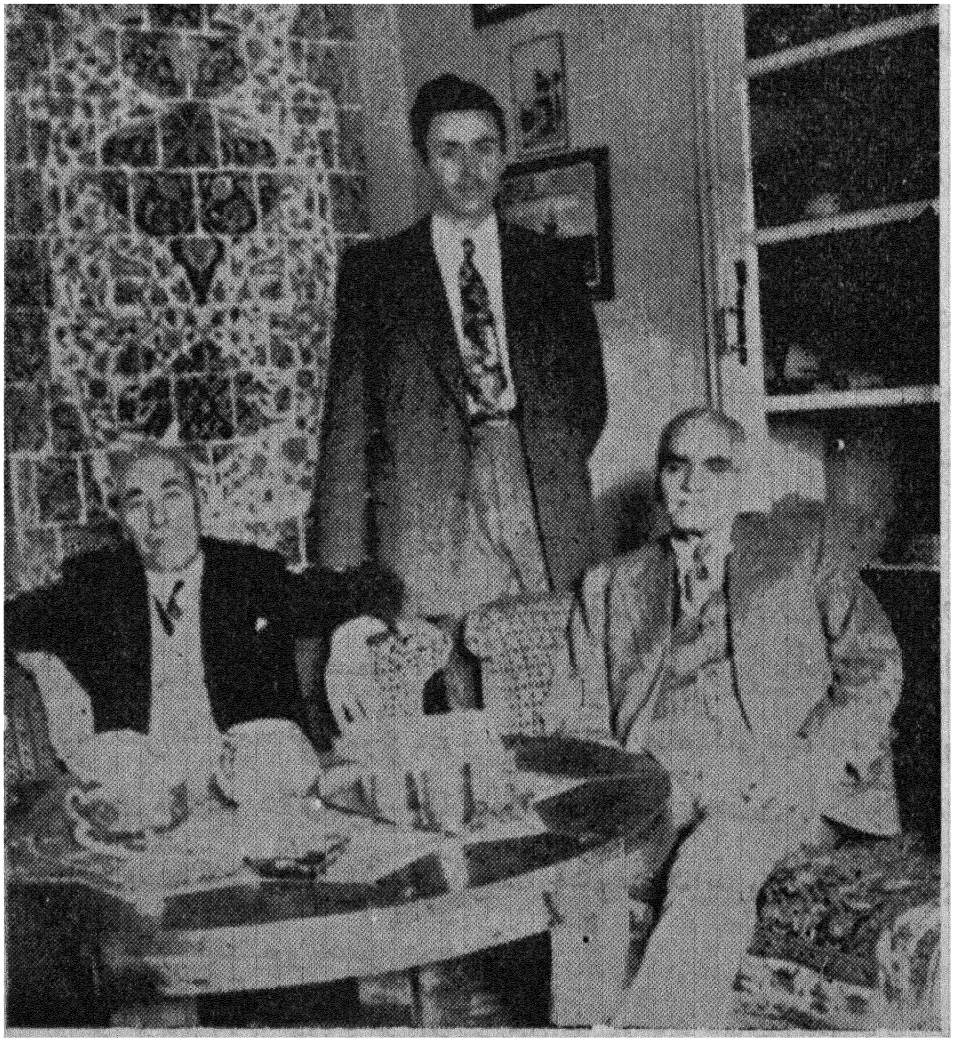

(عکس ۵۹) جناب آقای سید حسن تقی‌زاده

مسجد بازارچه خیابان نماز میگذاشته ومردم قلباً بآنمرحوم عقیده و ایمان داشته و بوی اقتدا میکرده‌اند .

مرحوم سید تقی بغیرازسید حسن تقی‌زاده سه پسرویکدختر داشته که بترتیب سن نامشان سیدمرتضی سید باقر سید جواد بوده است .

درهنگام تولد تقی زاده قرن ۱۳هجری که برای ایران قرن بسیارشومی‌بود در شرف انقضا بود . معدودی روشن فکردر انتظار حلول قرن جدید و عصر نوین بودند. عالم شرق بطورغیرمحسوس برای تکانهای اجتماعی ونهضتهای سیاسی مستعد میگردید . درچنین ایام تاریکی طبیعت سید حسن را برای قرن ۱۴تربیت میکرد .

مردم شهر تبریز بواسطه مجاورت باروسیه وعثمانی ومسافرت بشهرهای قفقاز واستانبول وازسیر وتجارت بامماليك اروپا زودتر ازساکنین سایرشهرهای ایران با تمدن غرب آشنا شده بودند. چنانکه مطبعه اول بار دراین شهر دایر شد وروز نامه نیز اول دفعه درهمین شهرانتشار یافت .

آن ایام درمدرسه لقمانیه ومعلم‌خانه (مدرسه بطرز جدید علوم جدیده‌اروپائی را تدریس میکرد .

درسایر شهرها ازتمدن جدید اثر مهمی وجود نداشت . تهران پایتخت کشور اگرچه با اصول تمدن جدید تاحدی آشنا بود ولی دردریای فساد غوطه میخورد .

تهران شهری بود کوچك که بطفیل دربار فاسدو پرطول وعرض ناصرالدین‌شاه ومظفرالدین شاه نامش بزبانها افتاده بود .

پدر تقی‌زاده از روحانیون‌بود وی درمحیط روحانی نشو ونمایافت‌وروحانیت آنموقع خیلی رونق داشت درمحیط روحانیت برای اعمال زور مأمورین دولت‌حتی برای استبداد شخص شاه مجالی نبود . روحانیت تنها پناهگاه ستمدیدگان و ملجاء مظلومان محسوب میشد. حقیر ترین طلبه علوم دینی میتوانست با کلانتر محل با صراحت لهجه صحبت کند ویابافراش حکومت خشونت نماید وآزارو گزندی نبیند. درمنزل علماء بست مینشستند وتحصن میجستند .

خلاصه در دوران استبداد اگر ازآزادی اثری بود بیقین انجا بود. تقی‌زاده درشهر مردپرور تبریز تولد یافته بود که از ابتدای کودکی ابواب‌علم ومعرفت را

باندازه ای که درایران آنروز میسر بود بروی‌خود مفتوح و گشوده دید.

وی دراین محیط علم متداوله را خواند وتمام کرد سپس توسط برادر بزرك خود با اشخاص روشنفکر که تا درجه ای طرفدار علوم جدیده بودند تماس یافت.

تقی‌زاده دراین دوره ازعمرخود ضمن‌مطالعهٔ آثار قدیم وتحصیل مقدمات‌علوم متداوله ازجریان دنیا وازشخصیتهای سیاسی واجتماعی وعلمی اروپا بی اطلاع وبی خبرنبود اخبار دنیا رادر روزنامه اخترچاپ استانبول میخواند واز کتب و مجلات بیروت وقاهره واستانبول وقفقاز استفاده میکرد. کتابهای طالب‌اوف وآخونداوف راکه درقفقاز منتشر میشد مطالعه میکرد.

کمی‌قبل ازمشروطیت،میرزا محمد علیخان تربیت وبرادراومیرزا علیمحمدخان تربیت درتبریز کتابخانه‌ای‌داشتند وعهده‌دار توزیع روزنامه نیز بودند تقی‌زاده باآن دوبرادر قرابت داشت ساعتهادر کنج این کتاب خانه می‌نشست کتب‌وجرائدرامطالعه می‌کرد.

دراین کتابخانه اشخاص دیگر نیزجمع میشدند ودرآنجا در خصوص مسائل سیاسی وعلمی وادبی‌صحبت میکردند. این جمع پس‌ازمدتی تصمیم گرفتند مجله‌ای بنام گنجینه فنون تأسیس کنند.

درتاریخ غره ذیقعده ۱۳۳۰ مطابق ۳۰ ژانویه ۱۹۰۳ مجله مذکورمنتشر شد. مؤسسان آن تقی‌زاده ومحمد علیخان تربیت ومیرزا یوسف خان اعتصام الملك‌بودند و کتاب سفید غواصه که ازطرف تقی‌زاده ترجمه شد دراین مجله منتشر گردید.

پس از گذشت سالها، تقی‌زاده‌بایکعده روشنفکردرمنزل سیدحسینخان‌عدالت مدیر روز نامه الحدید وعدالت درسیاست بحث میکردند دراین مجلس سید حسن شریف زاده وابوالضیاء وصفر اوف ومیرزا محمد علیخان تربیت و چند نفر دیگر حضور داشتند.

این جمعیت بعد ها در جریان مشروطیت در شهر تبریز کار های مهم کرد و نتایج خوبی بدست آورد.

تقی زاده پس از چندی بمصررفت ودر این سفر بود که رساله ای‌تحت عنوان تحقیق‌حالات کنونی‌ایران‌یامحاکمات تاریخی نوشت ومنتشرنمود. این رساله کوچك

و پرمعنی از بهترین کتب قبل ازمشروطیت محسوب میشود.

در این کتاب تقی‌زاده ثابت میکند که نژاد ایرانی فقط در سه دوره از تاریخ خود توانسته آثار قابل توجه و اعتنا از خود باقی گذارد و این سه دوره عبارت از هخامنشی، ساسانی وصفوی میباشد.

انتشار این کتاب و چند مقاله دیگر بیش از پیش اسباب شهرت و معروفیت تقی‌زاده درمحافل علمی تبریز گردید چنانکه درموقع اعلان مشروطیت مردم آذربایجان کم و بیش تقی زاده را میشناختند.

مرحله دوم معروفیت تقی‌زاده

نگذارید این سیل استبداد شما را ببرد
بکوشید تاساحل نجات برگردید ماکه در
آغوش زمان زیست میکنیم باید بازمان هم
پیش برویم وگرنه اوما رابزور میکشد و
میبرد-هرمس الهرامسه

تاریخ زندگی تقی‌زاده باتاریخ مشروطیت ایران ارتباط کامل دارد. وی فعالیت سیاسی خودرا مقارن این نهضت مهم آغاز کرد وخدمات سیاسی خودرا نسبت بکشور وجامعه بکاملترین وجهی انجام داد.

فرمان مشروطیت درتاریخ ۱۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۴ هجری قمری صادر گردید. پس‌ازمدتی انتخابات آغاز وتقی‌زاده ازتبریز بنمایندگی مجلس شورایملی انتخاب و واردزندگی سیاسی شد.

مجلس اول در۱۷ شعبان ۱۳۲۴ افتتاح یافت و دراینده‌وره وظایف نمایندگان بس‌خطیر بود.

چنانکه ذکرشد زندگی سیاسی تقی‌زاده از روز ورود او بمجلس آغازمیشود وی با ایمان راسخ بصحت عقیده ومرام خود باقلبی مملو از هزاران عزم‌وامیدوارد تالار مجلس گردید. چندی نگذشت که اول ناطق مجلس گردید ومورد توجه کامل قرار گرفت.

تقی‌زاده همواره سعی داشت که قانون اساسی کامل باشد و در کشور بعوض

اشخاص قانون دستور بدهدواهتمام ورزید که با تصویب متمم قانون اساسی ازطرف هیئت نتیجه قانون اساسی تکمیل‌شود . برای پیش بردن این فکر اکثر نمایندگان آذربایجان‌و نمایندگان سایرایالات‌را باخود همفکر نمود و باوسایل ممکنه نمایندگان انجمن ایالتی آذربایجان وسایر سران آن ایالت را هم باعقاید خود همداستان نمود و آنچه که مقدور بود دراجرای نیت خودپافشاری کرد. درنتیجه همین اقدامات‌جدی بود که درتاریخ ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ قانون مزبور تصویب گردید.

نماینده جوان ما درتصویب متمم قانون اساسی و مخالفت با اصل دوم آن که مداخله علمای اربعه مجلس‌رادرتشخیص‌مخالفت یاموافقت قوانین موضوعه‌باموازین شرعیه مقرر میداشت ودراعلام تساوی حقوق کلیه اتباع ایران اعم‌از مسلمان و غیر مسلمان پافشاری کرد که مردم اورا بیدین(۱)خواندند وکار بجائی رسید که‌مرحوم سید محمد طباطبائی در مجلس ازتقی‌زاده دفاع کرد.

چند ماهی از تشکیل مجلس نگذشته بود که محمد علیشاه با اینکه قبلا در تبریز حفظ‌مشروطیت‌را تعهد کرده بود وبعداً درهنگام‌جلوس بقرآن مجیدسوگند یاد کرده بود که مخالف قانون اساسی رفتار نکند بنای نـاسازگاری با مجلس و مشروطیت را گذاشت.

محمد علیشاه مجلس‌را عدالت خانه ای میدانست. امامجلس‌میخواست‌استبداد شاه را محدود کند. اصلاح ذات البین تقریبا امکان نداشت بنابراین اختلاف‌هرروز شدید تر میشد وطرفین بمنظور اجرای مقاصد خود بهروسیله متوسل میشدند.

تقی‌زاده بی‌پرده درمجلس ازمحمد علیشاه وعمال او انتقاد کرد.

چنانکه‌در جلسه۲۲صفر۱۳۲۵و۲۹ همان ماه باتابك میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان حمله نمود واورا خائن مشروطیت خواند.

نفوذ تقی‌زاده درتهران بجائی‌رسید که مردم اورا درهمه‌کارهای مهم صاحب

۱- تقی‌زاده میگفت با وجود اصل۲۷ قانون اساسی که استقرار قوانین را موقوف بعدم مخالفت باموازین شرعیه‌کرده احتیاجی باصل دوم متمم قانون اساسی نیست نظارت درقوانین‌از این حیث مخصوص قاطبه علمای شیعه خواهد بودتخصیص این حق بچند نفر ازعلما منطقی نیست این اصل باوجود مخالفت تقی‌زاده تصویب شد ولی درعمل اجرا نگردید دراعلام تساوی حقوق اتباع ایران تقی‌زاده باوجود مخالفت شدید عده‌ای ازنمایندگان پیش برد دراثرپافشاری اوتمام اتباع ایران متساوی الحقوق شناخته شدند.

نظر میدانستند و یگانه مدافع ملتش میخواندند. تقی زاده با اینکه مخالف جدی محمد علیشاه بود مصلحت نمیدانست که تمام رشته های بین دولت و مجلس گسیخته شود چنانکه پس ازشنیدن پیغام سفرای روس وانگلیس توسط مشیر الدوله، دایر باینکه مجلس حدود خودرا مراعات کندودرهنگام نزاع شاه با مجلس دولتین ازشاه حمایت خواهند کرد گفته بود که شخصاً حتی المقدور سعی خواهم کرد که آتش اختلاف بالا نگیرد چه یك توده بیمار بهتر ازیك توده مرده است.

ازطرف دیگرچون خطر راحتمی میدید کمیسیونی بنام نظام پدیدآورد تا در روزمبادا ازمجلس دفاع کند.

ولی محمدعلیشاه علاوه براینکه حسن نیت نداشت درتشخیص اوضاع واحوال هم کند ذهن بود چنانکه درنتیجه عدم مآل اندیشی اوکار بنزاع و کشمکش بین مجلس ودولت منتهی شدوشاه بیفکردرتاریخ ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ مجلس رابتوپ بست وبساط مشروطیت را برچید.

مجلس اول که درروز بمباران از بین رفت خدمات گرانبهائی برای ایران انجام داد وتقی زاده ازوکیلان بانفوذ ومؤثر این مجلس بود.

مرحله سوم ویافعالیت تقی زاده بعد از ویرانی مجلس

اگرچه بعضیها واقعه بمباران مجلس شورایملی را غیرمنتظره نوشته اندولی اگرباوضاع آن ایام عمیق بشویم وخود خواهی پادشاهان کوچك ایران رابیاد بیاوریم خواهیم دید که عمل مذکور زیاد هم غیرمنتظره نبوده است(۱).

۱- ازشخص موثق ومطلع شنیدم که کامران میرزا عموی شاه که صدراعظم او هم بوده هرچه شاه را به برانداختن اصول مشروطیت تشویق میکرده شاه جبون بافکر او موافقت نمیکرد تا بالاخره نقشه باغ شاه را تهیه کرده وبتصویب شاه رساند.

روزیکه محمد علیشاه باآن جلال و دبدبه ازقصر بسمت باغشاه حرکت میکردسردار بهادر وشاپشال باشمشیرهای آخته دردست راست وچپ شاه درحرکت بودند وقزاقها وافسران ارشد باوضع وحشت خیز وهلهله وتظاهر بحمله وبا ایجاد رعب ووحشت حرکت کرده واین تظاهرات شاه ساده وترسو رافریب داده وبقدرت عمال غلاظوشداد خود مطمئن کردودست بآن اقدام جنون آمیز زد بعدها کامران میرزا گفته است که من دیدم این شاه بیحال دست باقدام جدی نمیزند وباایجاد این نقشه آن بی ارادگی وجبن ووحشت شاه را ازبین برده وموفق شدم که دستور توپ بستن مجلس شورای ملی را به امضا برسانم.

صبح ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ وقتی مردم تهران بیدارشدند مجلس‌رامحصور دیدند. تقی‌زاده با حال کسالت بمجلس‌رفت و خواست وارد مجلس‌شود قراول‌های کلنل لیاخوف که اورا نشناختندمانع ورود اوشدند وناچار بمنزل‌مراجعت نمود.

عده ای از آزادیخواهان درمجلس ومناره های مسجد سپه سالار آماده دفاع بودند وباکمال علاقه وفداکاری جنگیده وعدهٔ هم شربت شهادت نوشیدند ولی عده قلیلی باوسائل جنگی ناقص‌درمقابل‌عده کثیر باوسائل جنگی کامل تاب مقامت‌نیاورده ومغلوب شدند ومجلس آنطوریکه در کتب و تواریخ مذکور است ویران گردید،

پس‌از بمباران مجلس تقی‌زاده بسفارت انگلیس پیام فرستاده وتقاضای تحصن کرد. مرحوم میرزا محمد علیخان تربیت کلاه شاپو بسر گذاشته تقی‌زاده را با چند نفر دیگر منجمله میرزا علی اکبرخان دهخدا ویکی از نویسندگان مبرز روزنامه صوراسرافیل با درشگه بسفارت انگلیس برد.

باید توجه داشت که بنابامرصریح شاه درجستجوی نمایندگان معروف‌مجلس بخصوص تقی‌زاده بودنددرخیابانها وحتی منازل‌پی آنان‌میگشتند واگرعنایت‌ومشیت الهی‌حافظ تقی‌زاده نبود شناختن او درتوی درشگه‌کار دشواری نبود. ولی تقدیر چنین بوده که تقی‌زاده برای آینده ملت ایران زنده بماند(۱).

تحصن‌تقی‌زاده وهمراهان او درسفارت‌انگلیس‌اسباب مناقشه شدید بین‌دولتین ایران وانگلیس شد.

شاه‌بسفارت ایرادمیگرفت که‌چراتقی‌زاده راپناه داده است وسفارت‌انگلیس درجواب میگفت که تحصن از قدیم‌درایران مرسوم بوده است. بالاخره قراربراین شد که تقی‌زاده یکسال ونیم ودیگران یکسال ازایران تبعید شوند و شاه خرج راه تاسرحدایران جهت پناهندگان‌بپردازد وغیر ازتقی‌زاده‌سایرین ازخزانه‌محمدعلیشاه خرج راه گرفتند و باکالسکه‌های دولتی ازراه رشت روانه قفقاز شدند.

بابمباران مجلس چنانکه محمد علیشاه تصور میکرد مشروطیت ازبین‌نرفت وطولی نکشید که آتش‌غیرت وآزادیخواهی در آذربایجان شعله ور گردید.

۲- ماژور استوکس‌آتاشه نظامی سفارت انگلیس ضمن‌گزارش بدولت متبوعه مینویسد: اگر ما تقی‌زاده را باهمراهان اوپناه نمیدادیم بدون شك دستگیر شده و بدون محاکمه بقتل میرسیدند.

قیام آذربایجان بدون حضور تقی‌زاده ناقص بود لهذا ایشان بایران مراجعت کرده ووارد تبریز گردید.

چنانکه در گفتار ۱۰۱ بتفصیل نوشته شده است پس از یازده ماه ایستادگی آذربایجان، تهران بدست آزادیخواهان فتح ومحمد علیشاه از سلطنت خلع و دولت ایران مجدداً ورسماً مشروطه گردید.

پس ازخلع محمد علیشاه انتخابات شروع گردید. تقی زاده هم از تهران‌وهم ازتبریز بوکالت انتخاب شدووکالت تبریز را قبول کرد.

تقی‌زاده مجدداً وارد مجلس‌شد

خصایلیکه مرد را بفتح و ظفر میرساند
عبارت است از اعصابیکه هرگز سست
نمیشود چشمیکه خسته نمیگردد وفکری‌که
هرگز راه‌کج نمیرود (یورك)

مجلس دوم در دوم ذیقعده ۱۳۲۷ درمیان شوق وشعف زاید الوصف‌مفتوح گردید.

ملیون پس از تحمل زحمات بالاخره توانستند مشروطیت را مستقر سازند. ولی آزادیخواهان تنها با استبداد داخلی طرف نبودندبلکه سیاست حکومت تزاری هم بشدت با اصول مشروطیت درهمسایگی خود مخالف بود.

تقی زاده با تشکیل جمعیتی بنشر معارف که در واقع همان حزب دموکرات بود خدمات مهم‌خودرا‌ادامه داده و تامسافرت بامریکامنشاء الهامات ایرانیان ساکنین استانبول بود.

دوره سوم مجلس شورای ملی

بکسل ز بی اصولان، مشنوفریب غولان
که توازشریف اصلی، که‌توازبلند جائی

مجلس سوم درتاریخ محرم۱۳۳۳ تشکیل یافت درآنموقع تقی‌زاده درخارج ایران بود ولی ازطرف اهالی تهران‌بسمت نمایندگی دورهٔ سوم انتخاب گردید ولی

تقی‌زاده بایران نیامده ووارد مجلس نگردید. چون وی آسمان عالم سیاسی راتیره وتار میدید ویقین داشت که درخارج‌ازایران بطریق بهتری میتواند خدمت کندطولی نکشید آتش‌جنك ١٩١٤-١٩١٨در اروپا مشتعل شد.

این‌جنك غیرمنتظره‌نبود زیرا قبل‌ازآن دنیا آرام نبود وبخصوص نایره‌جنك دربالکان روشن بود.

تقی‌زاده میخواست دراین گیر ودار دولت‌ایران‌ازجنك‌جهانی‌استفاده کرده و استقلال‌خودرا که عملا ازدست‌رفته‌بود دوباره‌پس بگیرد. با این‌نیت‌ازامریکا باروپا مراجعت کرده و درآلمان اقامت گزید. طولی‌نکشید یکعده از شخصیتهای علمی‌و سیاسی‌ورجال میهن‌پرست دراطراف تقی‌زاده جمع شده وباانتشارمجله‌کاوه واعزام نمایندگانی بایران زمام‌راه نمائی‌وارشاد ملت ایران را اصولا دردست گرفته‌خدمات ذیقیمتی انجام دادند.

محور حوزه ایران‌مقیم برلین سید حسن‌تقی‌زاده‌بود وحوزه مذکورباوسائل ممکنه وارتباط با علمای درجه‌اول دنیا که نشریات اداره‌کاوه گواه آنست‌توجه‌ملل دنیا را بمظلومیت ایران جلب کرده ببهترین وجهی ازحقوق‌آن مدافعه نمود(١).

انتشار مجله کاوه

کسی گوهـای فریدون کند
سر از بند ضحاك بیرون کند

اصول تحریر وانتشار مجله‌کاوه یك مکتب روزنامه نویسی برای ایران بود. هیئت تحریریه مجله ازشخصیتهای علمی دانشمندان زبردست ونویسندگان بلندپایه چون مرحوم میرزا محمد خان قزوینی وسید محمد علی‌جمال زاده وحسین کاظم‌زاده ایرانشهر ومرحوم میرزا محمود غنی‌زاده تشکیل یافته بود.

سرمقالات‌مجله کاوه باقدرت‌قلم وفکررسا نوشته‌میشد وانتقادات‌مجله‌مذکور باندازه ای قوی ومستدل ومنطقی بود که خواننده را بسرعت قانع میکرد.

قلم تقی زاده درتحریر مقالات مثل قلم موئی کمال الدین بهزاد ورفائل‌ودرر

٢- قبل ازاین واقعه روسها میخواستند تقی‌زاده را توقیف‌کنند ولی تقی زاده زود تر باستانبول حرکت‌کرد.

اعجاز میکرد در نك آمیزیهای مقالات تقی‌زاده چون تابلوهای نقاشان زبردست هیچوقت کهنه نخواهد شد. تقی‌زاده درزیرعنوان نکات وملاحظات و باحکم از روی تجربه او دقیق ترین ومشکلترین موضوعات را باقلم شیرین وعبارات ادبی شرح وتوصیف مینمود. یکی دیگر ازخدمات تقی‌زاده معرفی ایران بدانشمندان و معرفی دانشمندان بایران میباشد. پرفسور کرستنسن و پرفسور میتوخ و پرفسور هرتسفلد و پرفسور زاره و پرفسور نولده اکه و پرفسور مارکوارت واستاد براندس وغیره وغیره بمقام علمی تقی‌زاده اذعان داشتند واورا یکی‌از بلند پایه ترین دانشمندان دنیامیشمردند. خدمات فرهنگی تقی زاده بحدی است که محتاج تحریر رساله علیحده میباشد و مجموعه کاوه قسمتی ازاین‌خدمات محسوب میشود. بنظر نگارنده ازاعتبار وتازگی مندرجات کاوه هیچوقت کاسته نمیشود.

فعالیت سیاسی تقی‌زاده در برلین

مجلس دانشمندان محل فیض است
(سید حسین خان عدالت)

درك مطلب وسرعت انتقال تقی‌زاده بحدی بود که قلم من ازوصف آن عاجز است در این باب صدها شاهد دارم ولی این موضوع را بوقت دیگر موکول کرده فقط یکی ازآنها را یادآورمیشوم آن اینست که تشخیص و حرکت فوری تقی‌زاده از امریکا بآلمان وتأسیس مرکزیت درآن کشور سیر تاریخ ایران را عوض کرد.

وی درمجامع سیاسی اروپا ازآنجمله در کنفرانس صلح استکهلم پایتخت سوئد مظلومیت ایران را بگوش سیاسیون رسانید ازآن ببعد سیاست مداران، ایران‌را با عینك دیگر مینگریستند.

دوره چهارم تقنینیه تقی زاده انتخاب شد ولی بایران نیامد

راست گفتا آن شه شیرین زبان
چشم کرد و مو بموی عارفان

تقی‌زاده برای نمایندگی دوره چهارم‌شورای ملی انتخاب شد ولی میدانست که ایران آبستن حوادث است ونیامد و کودتای‌سوم‌حوت افق ایران را روشن کرد

پس‌از کودتا بامرور زمان اختیارات بدست اعلیحضرت فقید افتاد.

تقی‌زاده دردوره پنجم شورای‌ملی انتخاب شد واینبار بتهران مراجعت ودر جلسات مجلس‌شرکت کرد .

سرعت انتقال تقی‌زاده دراینجاهم کارخودش‌را کرد و وی تشخیص‌داد که‌باید باوضعیت فعلی ساخت تاملت ایران مدتی بدون انقلاب وستیز زندگی کند . ولی یك عده اشخاص ابن‌الوقت اوضاع راآشفته میخواستند تا مقاصد خود را انجام دهند و بعناوین گوناگون رضاشاه کبیررا نسبت باو بدبین میکردند.

نمایندگان مجلس‌پنجم درتاریخ‌نهم آبان ١٣٠٤ ماده واحده را تصویب کرده وسلطان احمدشاه را ازسلطنت خلع نمودند و دنباله آن در ٣١ آذر همان سال از طرف مجلس مؤسسان اعلیحضرت فقید بسلطنت ایران انتخاب شد.

مجلس پنجم تا بهمن١٣٠٤ دوام داشت وتقی‌زاده همچنان درمجلس‌باقی‌بود . وی‌در کابینه مستوفی‌الممالك که‌بعداز سقوط کابینه فروغی(١٥ خرداد ١٣٠٥)تشکیل شده بود سمت وزارت امور خارجه یافت ولی بلافاصله در٢٣ خرداد ١٣٠٥دراولین جلسه کابینه استعفا داد.

تقی زاده مقارن این احوال بسمت وکالت دوره ششم تقنینیه از طرف اهالی طهران انتخاب شد .

وی در تاریخ ١٤ تیرماه ١٣٠٥ بریاست غرفه ایران در نمایشگاه بین‌المللی فیلادلفی درآمریکای شمالی تعیین شد پس‌از بازگشت ازآمریکا درمجلس ششم‌بود و دراین دوره هم مثل ایام گذشته مورد احترام کلیه نمایندگان شورای ملی وقاطبه ملت ایران بود . (١)

درسال١٣٠٧ والی‌خراسان شد وازطرف اهالی خراسان بخصوص دانشمندان و گروه آزادیخواهان مورد احترام فوق العاده قرار گرفت نگارنده در آن ایام مشغول ساختمان آرامگاه فردوسی وبناهای بیمارستان شاه‌رضا وشاهد عینی‌خدمات وی بودم .

درتاریخ تیرماه ١٣٠٨ بوزیرمختاری‌لندن‌منصوب شد ودر ٢٩ همان‌ماه‌بصوب

(١) - تقی‌زاده در ١٨ تیرماه ١٣٠٦ به نیابت ریاست مجلس انتخاب شد .

انگلستان عزیمت کرد .

ولی مدت اقامت وی درلندن طول نکشید بایران احضار شده و بوزارت رسید .

اعلیحضرت فقید دراین ایام سعی داشت ازنیروی فکری شخصیتهای سیاسی و علمی ایران در کابینه استفاده کند و در همان ایام بود که مرحوم فروغی وداور در کابینه شرکت داشتند وتقی زاده علاوه بر کفالت وزارت طرق بوزارت دارائی نیز منصوب ومشغول کار شد .

انتصاب تقی زاده بوزارت دارائی ارادتمندان او را نگران کرد زیرا انتظار نداشتند که یکنفر شخصیت علمی وسیاسی در وزارت دارائی هم بتواند ابراز لیاقت کند ؛ ولی طول نکشید که آن وزارتخانه بی سرو سامان منظم گردید و برای اولین دفعه حقوق کارمندان در آخر هرماه پرداخت میشد .

تقی زاده ضمن کاروزارت مردمان بااستعداد ولایق را هم بجامعه معرفی میکرد از آنجمله نجم الملك وکاظمی را بکار دعوت نمود وطول نکشید که آنان درصف رجال خدمتگذار ومیهن پرست قرار گرفتند .

برکناری تقی زاده ازوزارت دارائی

جهان راچنین دست بازی بسی است
زهررنگ و نیرنك سازی بسی است
(فردوسی)

ادامه خدمت تقی زاده در وزارت مالیه محال بود زیرا دولت وقت هر سال میزان بودجه را بالا میبرد و حفره هائی جهت در آمد ایجاد میکرد و این حفره ها میبایست با اخذ مالیاتهای غیر مستقیم پر بشود وتقی زاده بااین روش موافق نبود . و میان وزراء تنها وزیری که رای خودرا صریحا باشاه فقید درمیان میگذاشت تقی زاده بود ؛ این موضوع برای شاه مقتدر سنگین میآمد ؛ نگارنده بارهاشنیدم که مرحوم تیمورتاش وزیردربار مقتدر وزراء را بااسم کوچك صدامیکرد در حضور تقی زاده بادب سخن میگفت .

در تاریخ ۲۱ شهریور ماه ۱۳۱۲ دولت جدید بریاست مخبرالسلطنه هدایت

تشکیل شد ولی تقی‌زاده در آن شرکت نداشت پس از مدتی وی بسمت وزیرمختاری ایران در پاریس معین شد . دراین ایام مثل همیشه روزنامه‌نگاران فرانسه بدون پروا کاریکاتور رؤسای دول‌را باشکال مختلف ترسیم میکردند وگاه و بیگاه ایران را نیز بی نصیب نمیگذاشتند و وزارت خارجه ایران از تقی زاده خواست که جلو این تندروی‌هارا بگیرد ؛ تقی‌زاده پاسخ‌داد که‌فرانسه تهران نیست که بشود قلم‌راشکست وروزنامه‌را توقیف کرد دراینجا کاریکاتوررئیس جمهوررا درقیافه‌ها مضحك میکشند ودولت فرانسه ماده قانونی ندارد که‌جلوگیری کند .

مقارن همین احوال در وزارت جنك‌شورائی بنام‌اصلاح فرهنك‌ایران‌تشکیل شده‌ولغات جدیدی بنام اصلاح زبان وضع میکرد واین موضوع شخصیتهای علمی و فرهنگی‌را مثل مرحوم محمد علی فروغی وتقی‌زاده و محمد خان قزوینی نا راحت کرده بود وبالاخرد تقی‌زاده شگیبائی‌را از دست‌داد ومقاله‌ای درمجله تعلیم‌وتربیت منتشر نمود و سخت باین‌عمل انتقاد کرد واگراشتباه نکرده باشم این‌طور نوشته‌بود که چند نفرجفنگ بازورتفنك میخواهند زبان‌فارسی‌را اصلاح کنند این‌انتقادرا در نظرشاه مقتدر بزرگ کردند و بتهران هم احضار گردید ؛ تقی‌زاده‌خطررا احساس وازمراجعت ابا کرد . مدتی در کشورهای اروپا بود تا باپیشنهاد یکی ازدانشمندان معروف جهان دردانشکده کمبریج مشغول تدریس شد و سالها بدین کار مهم اشتغال داشت .

پس‌از حادثه شوم شهریور ۱۳۲۰ که میهن عزیز مورد هجوم نا جوانمردانه بیگانگان شددولت و ملت ایران عقب شخصیت های سیاسی وعلمی چون محمدعلی فروغی وتقی‌زاده سفیر کبیر ایران درانگلستان شد ودر دوره ۱۵ ازتبریز بنمایندگی شورای ملی و در سال ۱۳۲۸ از تهران بنمایندگی دوره اول مجلس سنا ودر دوره دوم مجلس سناهم از تبریز انتخاب شده ودرانتخابات هیئت‌رئیسه بریاست‌مجلس‌سنا برگزیده شد .

تشکیل مجلس سنا مصادف باوضاع متشنج ایران‌بود در این‌تاریخ مجلسین تقنینیه ایران یکی‌ازپرهیاهوترین دوره‌های قانون گذاری محسوب میشود در چنین ایام آشفتگی بحد اعلا رسیده بود مجلس‌سنا در مقدرات‌ایران تأثیر داشت‌وتقی‌زاده

با کمال شایستگی و فتانت مجلس را بطور احسن اداره کرده و کار بجائی رسید که مخالفین تقی‌زاده هم از حسن تدبیر و ادارهٔ او قدردانی کردند.

تألیفات تقی‌زاده

هر آنکس که دانش بیابی برش
مکن رهگذر تا کنی بر درش
(فردوسی)

شرح مجملی از خدمات فرهنگی تقی‌زاده از آنجمله ازمجله و انتشارات کاوه نوشتیم و حالا هم مختصراً از تألیفات دیگر او ذکر کنم.

۱- تحقیق حالات کنون ایران ویا محاکمات تاریخی، این کتاب بعنوان مقاله مختصر درمصر چاپ شده است.

۲- کتاب از پرویز تا چنگیز: این کتاب با تقاضای شورای معارف تألیف و منتشر شده است.

۳- کشف الغطاء.

۴- سفینه غواصه یا سیاحت تحت البحر. این کتاب ترجمه‌ایست از ژول ورن فرانسوی که درمجله گنجینه فنون انتشار یافته

۵- کارشماری در ایران قدیم.

۶- مختصر تاریخ مجلس ملی ایران

۷- مقدمه دیوان ناصرخسرو.

۸- ایران وجنك فرنگستان.

۹- جنبش ملی ادبی.

۱۰- مقدمه تعلیم عمومی یایکی ازسرفصلهای تمدن.

۱۱ مانی.

حاج میرزا حسن رشدیه

بنظردانشمندان آسانترین طرز حکومت استبدادی ومشکلترین طرز حکومت هم حکومت دمو کراسی است در حکومت خود کامه احتیاج بمراجعه بمواد قانونی نیست همه امرودستور است خیلی سهل و آسان. ولی در حکومت دمو کراسی کلیه جریان امور باید مطابق مواد قانون و مقررات باشد پس قبل از اینکه حکومت دمو کراسی برقرار شود بایستی وسایل آن تهیه‌شود یعنی افراد کشور را تربیت کرد

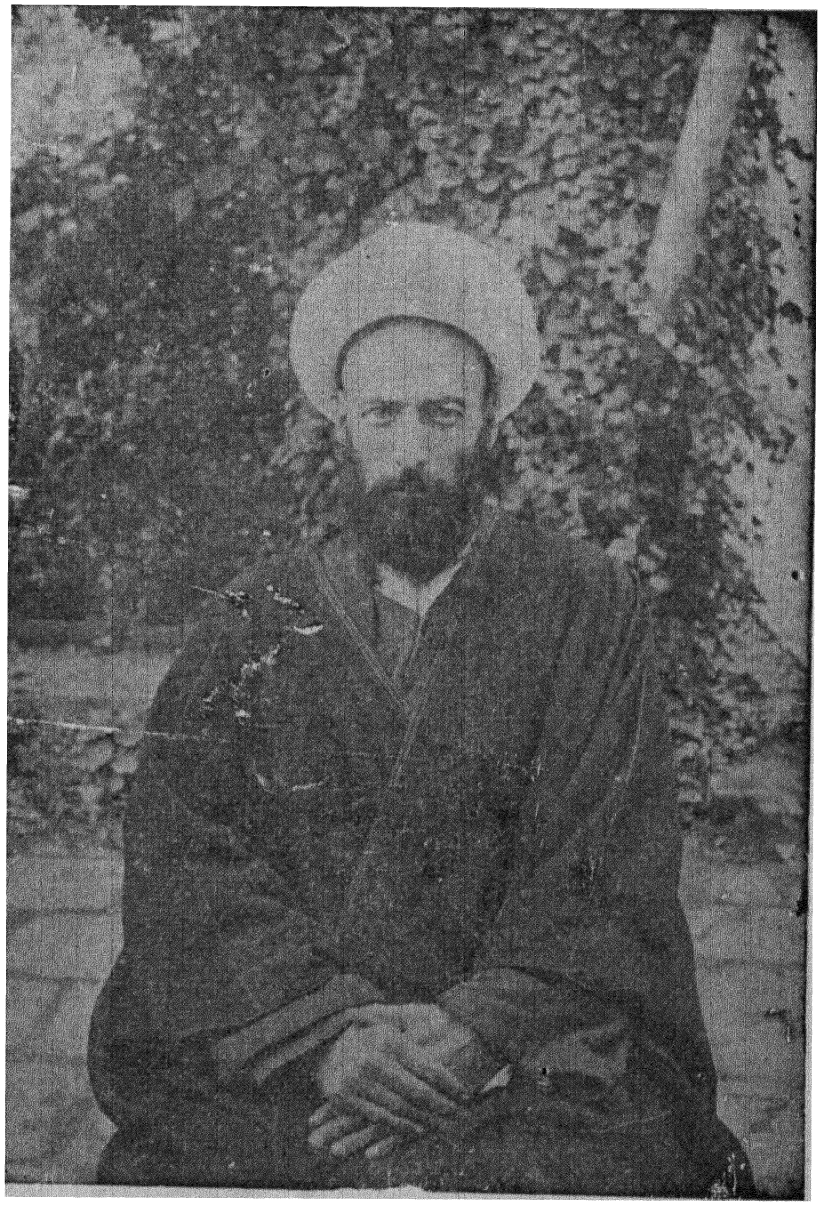

(عکس ٦٠) مرحوم حاج میرزا حسن رشدیه

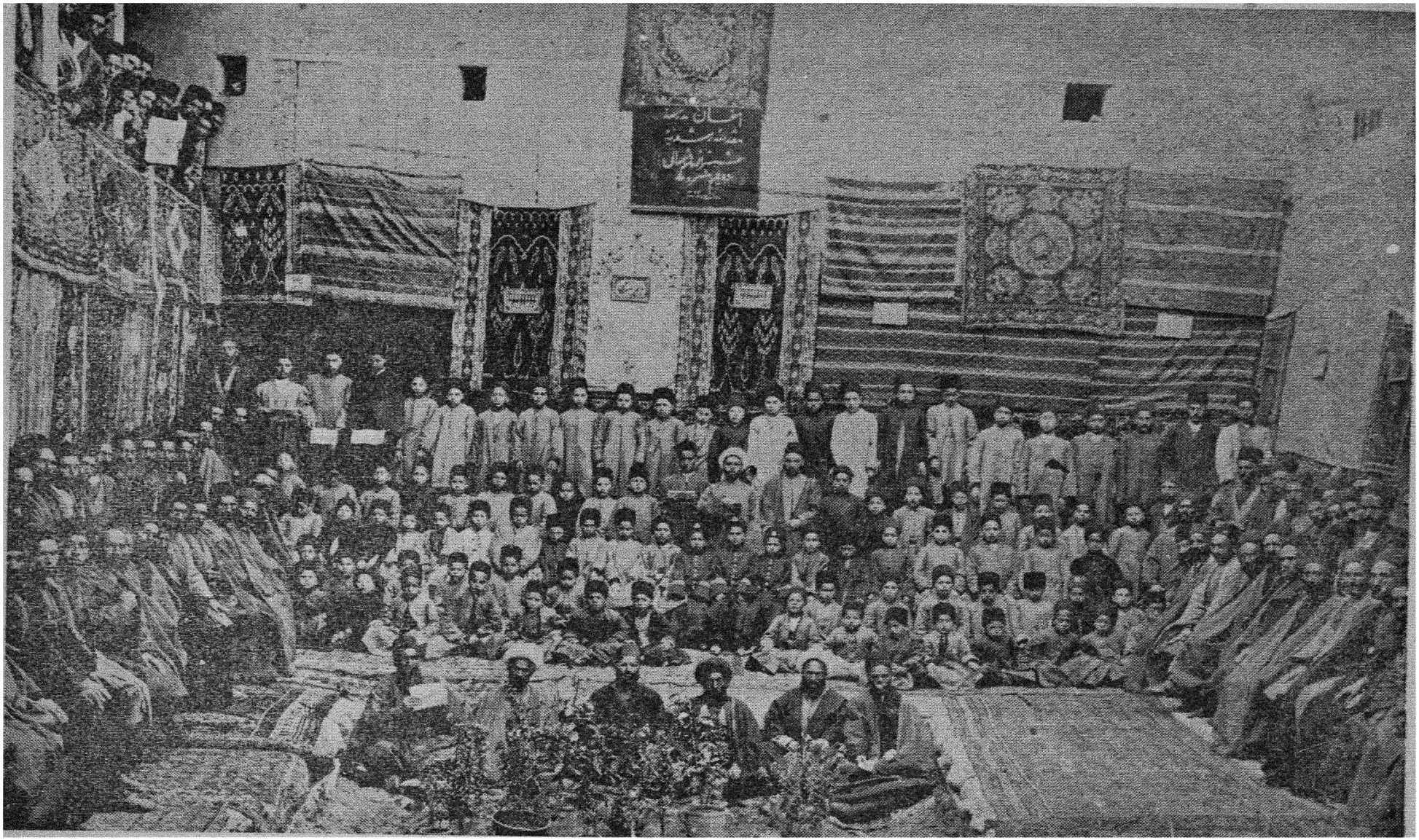

(عکس ٦١) مدرسه رشدیه (اولین مدرسه با اصول در ایران)

که ازقانون ومقررات چیزی بفهمند چنانچه درسالهای اول مشروطه اکثریت ملت ایران ازمشروطه چیز زیادی نمیفهمیدند ،

رشدیه یکی از پی گذاران مدارس اصولی که یك نمونه کوچکی از مدارس کشورهای مترقی دنیا بود بوجود آورد ودر فرهنك را بروی ملت ایران باز کرد .

قبل ازرشدیه میرزا حسین خان کمال مدرسه‌ای بااصول جدید بعنوان مدرسه کمال در تبریز تأسیس کرده بود ولی طولی نکشید که تعطیل شد .

بعداز رشدیه هم میرزا ابراهیم خان شمس آوری مدرسه ای باسم سعادت تأسیس کرد ومدتی مشغول تعلیم و تربیت جوانان آذربایجان با اصول جدید بود ولی این دفعه هم متأسفانه طلاب نادان میز و نیمکت و اثاثیهٔ آنرا خرد کردند ومؤسس وی از ترس بتهران گریخت .

در شرح خدمات مرحوم رشدیه کتاب بزرگی میتوان نوشت ، اما چون این کتاب گنجایش ندارد تعهد وانجام این کاررا بکسانی میسپاریم که وظیفه وشایستگی دارند. وفقط عکس اورا زینت این کتاب مینمائیم

.....

حسینخان باغبان یا لنگر صف مجاهدین

حسینخان باغبان باغبان باغ مرحوم حاجی میرزا آقا فرشی بود.

او برادر دیگری هم بنام حسن داشت وتا تبریز بودم اورا میدیدم ومثل برادر مرحومش صمیمی و باصطلاح تودل برو بود.

حسین خان مرد عامی وخوش قلب وخوش طینت بود همواره ازنفوذ اربابش حاجی میرزا آقا فرشی ، بنفع بیچارگان استفاده میکرد و حتی الامکان از تعدیات فراشها ومحکمه شاگردها(۱) جلوگیری میکرد.

باغبان قبل ازمشروطیت جزوششلول بندها بودولی پس ازاعلان آن درمیدان مشق لیلاباد مشق ودرتیراندازیها شایستگی نشان میداد وسایر مجاهدین اورا دوست میداشتند.

۱ــ درآن ایام وکلای عدلیه را محکمه شاگرد مینامیدند ، ظلم وستم وتجاوز این گروه برضعفاو گروه بی‌دست وپاکمتر ازفراشها نبود . حالا نمیدانم !

در روزیکه مجاهدین تمام محلات دست از جنك کشیدند وستارخان تنها مانده بود ، باغبان خودش را بمحله امیرخیز رسانده و کمکهای ذیقیمتی باو کرد. درنتیجه ابراز درستی وپایداری وامانت، حفظ وحراست بازار تبریز نیز باوسپرده شد و مدتها این مأموریت را بطور قابل تمجیدی انجام داد.

شبی با عده ای از همراهان خود بمحله شتربان حمله کـرده و پس از اینکه چندین سنگررا ازدشمن گرفت در آخرین سنگر که نزدیك بانجمن اسلامیه بود محاصره شد و پس از پایداری زیاد درساعت دو بعد از نصف شب تیر بمغزش اصابت کرد و آناً جان سپرد.

خبر تیرخوردن باغبان درمیان مجاهدین غوغائی بپا کرد و طولی نکشید کـه حمله متقابله شروع شد وحتی تاقتلگاه آنمرحوم هم جلورفتند ولی وقتیکه فوت او مسلم شد با یأس ونومیدی برگشتند.

نایب اصغر که ازسردستگان مستبدین بود در پاسخ نامه مرحوم مشهدی محمدعلی ناطق صریحاً نوشت که حسین خان ازطرف سوارهای شجاع نظام به قتل رسید وما هم با احترام جنازه اورا بخاك سپردیم.

باغبان درمیان مجاهدین ومردم وتجار وبازاریها محبوبیت فراوان داشت او شهید شد ولی او نام درتاریخ آزادی ومشروطیت ایران زنده وجاوید خواهد ماند.

دل چو آسوده شد از قید غم بود نبود
ای وطن تا بابد راه تـو خواهم پیمود

میرزا حسین واعظ خطیب معروف انقلاب مشروطه ایران

میرزا حسین واعظ معروفترین و خوش بیان ترین و پرشور ترین و صاحب نفوذ ترین خطبای قیام آذربایجان درمشروطیت ایران بود.

نامبرده درمحله چرنداب ساکن بود وقبل ازشعله ورشدن آتش انقلاب بمنبر رفت وبا بیان مؤثرخود شنوندگانرا براه دینداری وعدالت دعوت میکرد. محبوب

مردمان بود وشهرت بسزائی داشت.

برای خطابه، حافظه قوی، صدای رسا، چهره جذاب ومناسب گوئی ضرور است ومیرزا حسین صاحب هرچهار صفت بود.

با اینکه خطبای ایام مشروطه آذربایجای مثل مرحوم میرزا علی ویجویه‌ای، میرزا جواد ناطق، رضا زاده شفق (دکترشفق) میرزا غفار واعظ چرندابی، میرزا غفار زنوزی، شیخ سلیم، یوسف خزدوز همه درفن خطابت و سخنرانی استاد بودند بـا وجود این نفوذ کـلام هیچیك بپایهٔ میرزا حسین نمیرسید.

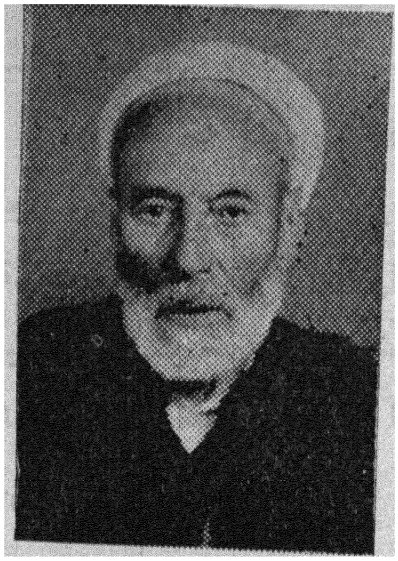

(عکس۶۲) میرزا حسین واعظ

میرزا حسین بیش ازهمه منبر میرفت بعد از او شیخ سلیم وبعد از شیخ سلیم. میرزا علی ویجویه ای وعظ میکردند. ناگزیرم بنویسم که درآن ایام کسی با کلاه حق نداشت بالای منبر برود (۱) بنابراین خطبای کلاهی ما در اجتماعات خارج ازمسجد نطق میکردند.

تأثیر نطقهای میرزاحسین واعظ بحدی بود که بدخواهان مشروطه شب‌وروز میکوشیدند که واعظ را بکشند(۲) کار بجائی‌رسیده بود که همه وقت مجاهدین از

۱– درسال ۱۳۲۷ درشدت محاصره تبریز عزاداری ماه محرم باشکوه‌تر وپرحرارت‌تر ازسالهای قبل برگذار شد. وعاظ‌بالای منبرضمن بیان مظلومیت شهدای کربلا وظلم وستم‌قشون یزید، اشاره بروش وحشیانه عمال خودکامه نیز میکردند وبـا این اقدام باطل بودن اتهامات مستبدین راکه آزادیخواهان را به بابی‌گری متهم میکردند باثبات میرساندند.

(در روز هشتم ماه محرم درمحله ششگلان دریك محل‌آزادکه بیش ازچند هزار نفرمشغول عزا داری بودند ناگاه یکنفرکلاهی بسرعت بالای منبر رفته وگفت ای مردم، ای شیعیان، ای کسانیکه با این شور وحضور قلب‌بمظلومیت حضرت سیدالشهدا گریه‌وزاری میکنید بدانیدوآگاه باشیدآن ظلم نبودکه بحضرت سیدالشهدا کردند وآن ظلم نبودکه بازوهای حضرت عباس راقلم نمودند وآن ظلم نبودکه حرمله علی اصغر را درقنداق شهیدکرد ظلم اینست‌که فلان السلطنه‌از دکان من روغن وبرنج وحبوبات گرفته‌وپولش را نمیدهد! اگرچه این‌گفتار باخنده‌حضارمواجه گردید ولی‌مردم رانسبت بی‌عدالتیهای روزمتوجه‌کرده وچند روز دیگر فلان السلطنه را بادای دین خود وادارکردند).

۲– بصفحه ۱۳۸ بموضوع گرفتاری اسدخان درتلگرافخانه رجوع شود.

واعظ پاسداری میکردند.

واعظ را تنها بقتل تهدید نمیکردند بلکه بهزار دسیسه بفنای او اقدام میکردند وحتی سعی میکردند با ارسال پول وقالیچه اورا رام کنند ولی وی باهوش‌تر ازاین بود که گول آنها را بخورد وتحفه‌ای از کسی بپذیرد.

واعظ با نیروی بیان مردم را با اسلحه رشادت واراده قوی وعزم خلل‌ناپذیر مسلح میکرد.

دربحبوحه جنگ و فشار قشون عین الدوله و فرمانفرما که گاه گاهی روحیات مجاهدین ضعیف میشد یك وعظ و بیان آتشین واعظ حس مقاومت و ایستادگی را تقویت وآتش‌عشق آزادیخواهی ومشروطیت را درسینه جوانان آزادیخواه شعله‌ور مینمود و اگر شکافی در سنگر های مجاهدین پیدا شده بود مردم دراثر ارشاداو با شجاعتی قابل تقدیر دشمنان آزادی و غارتگران و مخالفین قانون و عدالت را عقب می زدند.

مجاهدین بواعظ عقیده وایمان مخصوصی داشته واورا با جان و دل پاسداری میکردند. اوهیچگاه در نطق های خود وعده های غیرقابل عمل نمیداد ومثل بعضی ازناطقین (کباب بوانده) (یعنی کباب باین پهنا) نمیگفت.

اگرچه حیات میرزاحسین همه‌وقت درخطر بودولی بعد ازورودسربازان بیگانه بتبریز وتسلط قشون صمد خان خون‌آشام خطرصد چندان شد واورا بآستانه مرك سوق‌میداد. چنانکه ویرا هم‌جزوسایر سران آزادیخواهان توقیف وبازپرسی کردند اما چگونه هنر نمائی کرده واستنطاق داده وبافضل خدا ازمرك نجات یافت جای شکر باقیست. اما بسحر بیان ازمرك رهائی یافت.

واعظ پس ازنجات از دست دژخیمان روس مثل سایر آزادیخواهان فراری باستانبول آمد ومدتی آنجا توقف کرد وسپس بتبریز برگشت.

میرزا حسین در ایام انقلاب هم از روی ایمان مسلمان و نماز خان وطرفدار قانون واصول مشروطیت بود ولی پس از اینهمه فداکاری و جانفشانی او و سایر آزادیخواهان وواژگون کردن‌اساس واصول بربریت وخودکامگی‌وانتظاراوضاع بهتری امیدشان مبدل بیأس‌شدو آنطوریکه انتظار همگی‌بود قانون جای‌بی‌قانونی

را نگرفت سهل است که اجرای قانون ظاهری‌هم بدست اولاد بدخواهان‌مشروطه افتاده وواعظ را سخت متأثر کرد.

میرزا حسین اهل تظاهر نیست و حاضر نمیباشد که در کتب وجراید از او نام برند یا عکسش راچاپ کنند. با وجود این درمقابل اصرارما یك‌قطعه عکس‌خودرا فرستاد که با کمال منت آنرا زیب تاریخ خود میکنیم.

.....

آقای حسین آقا فشنگچی (تبریزی)

آقای‌حسین آقا تبریزی در تبریز متولد شده ودرهمین شهر تحصیل کرده است در دوران انقلاب مشروطه ایران در تبریز در راسته بازار دکان صرافی داشته و چون در آن ایام بعضی از صرافان اسلحه کمری وفشنك هم خرید و فروش میکردند باین جهت حسین آقا تبریزی مثل مرحوم اسدآقا فشنگچی بنام فشنگچی معروف شد.



(عکس۶۳) آقای حسین آقا فشنگچی

آقای‌حسین آقا تبریزی یکی‌ازطرفداران جدی اصول مشروطه بود وی چنانکه خودش بار ها گفته با حزب اجتماعیون عامیون رابطه داشته و بجد برای رسیدن بآزادی و مشروطیت میکوشیده است.

آقای تبریزی خدمات مطبوعاتی‌مهم ومعتدی داشته چنانچه خودش هم‌نوشته امتیاز روزنامه تبریز بنام اوصادرشده بعدأهم‌باهمت بلندی تاکنون انتشارش راادامه داده است. اگر بنا باشد زحمات وصدماتی راکه درراه‌آزادی ومشروطیت بگروه مجاهدین رسیده است بنسبت کوشش وفعالیت هر کس‌درجه بندی نمائیم آقای‌تبریزی درتحمل این‌صدمات جانی‌ومالی‌وغیره حصه شایان توجهی‌خواهد داشت و بدون‌تردید مقام خدمتگزاری این عنصر فداکار درتاریخ ثبت ومورد قدردانی خواهد بود.

آقای حسین طاهرزاده بهزاد

آقای حسین طاهرزاده بهزاد درسال ۱۲۶۶ خورشیدی در تبریز دریك خانواده روحانی متولد شده است. مرحوم ملاطاهر پدر آقای طاهرزاده درجوانی بجانشینی پدر خود عباس بیك که رئیس نیروی دولتی درسراب آذربایجان بوده تعیین شدولی دراواخر عمر ازکارهای دولتی دست کشیده باتغییر لباس در سلك روحانیون تبریز درآمد وپس ازمدتی حوزه علمی وادبی اومعروفیت قابل توجهی پیدا کرد.

مرحوم ملاطاهر پنج پسر داشته بدینقرار:

میرزا عبدالعلی،میرزا عبدالمحمد ، میرزا عبدالاحد ، میرزا عبدالحسین، میرزا عبدالکریم وهرپنج نفر هم ازهنر بهره ای داشته اند .

حسین طاهرزاده بهزاد مؤسس ورئیس سابق ادارهٔ هنرهای زیبا که یکی از خدمتگذاران پر ارزش فرهنك ایرانست. از کودکی بترسیمات نقاشی ذوق سرشار و علاقـه قلبی داشته ولی درخانواده روحانی که نقاشی را غیرمجاز میدانستند ،علاوه براینکه مورد تشویق قرار نمیگرفت ، غالباً ملامتها میشنید. باوصف این فشارها و سختگیریهای خانواده راضی نبود که استعداد ذاتی خود را بکشد. روی هر ورق کاغذیکه بدستش میافتاد اشکال و تصاویر درهم و برهمی رسم میکرد وبدین وسیله برشد میرسید.

ازطرف دیگر دانشمندان ومخصوصاً مؤلفین کتب بحوزه علمی پدر و برادر خودش آمد ورفت داشتند کم وبیش باستعداد این جوان پی برده و وقتی که عمرش به پانزده سال رسیده بود ترسیم تصاویر کتاب احمد یا سفینه طالبی (مرحوم میرزا عبدالرحیم طالبوف) را باو واگذار نمودند که در کمال شایستگی و هنرمندی از عهده انجام آن برآمد.

حسین طاهرزاده بهزاد درشباب جوانی وضمن تحصیل تصاویر چند مجلد کتاب تحصیلی را ترسیم وشهرتی بدست آورد وطولی نکشید که ترسیم نقشه های قـالی کارگاه قالی بافی (استونس) نیز بنقاش جوان رجوع شدو دراینقسمت نیزموفقیتهائی بدست آورد.

سالهای اول انقلاب مشروطیت

تحولات مشروطه و آزادی فرصت‌تازهٔ بدست حسین طاهرزاده داد که‌نیروی فکری خودش را بظهور برساند کاریکاتور هائیکه با قلم وی در روز نامه های آذربایجان و «حشرات الارض» ظاهر گردید مخصوصاً کاریکاتورهائیکه برای‌مقالات (ولیعهد درچه حال است) ترسیم میشد درمیان مردم زیاد استقبال میشد. دراین ایام بود که طاهرزاده ازطرف اهالی چرنداب بعضویت انجمن محلی انتخاب گردید.

پس از ورود رحیم خان و تقاضای تسلیم سران آزادیخواهان آذربایجان که طاهرزاده هم یکی از آنان بود ناچار میهن خودرا ترك ودر تفلیس در دانشکده نقاشی مشغول تحصیل گردید ولی در آنجا روی آسودگی ندید و پس از مدتی از طرف پلیس روسیه دستگیر وزندانی شد واین اشخاص دراین گرفتاری همراه او بودند :

محمدتقی‌صادق‌اف ،سید جوادتقی زاده، مشهدی‌محمود خیاط،غلام آخوندزاف میرزا یوسف علیقلی زاده .

اینها را باتهام اعضای کمیته آزادی ایران دستگیر کرده بودند وبنا بودطبق دستور محمد علیشاه تحویل مأمورین‌سرحدی‌استبداد بشوند ولی‌فتح تهران ازطرف آزادیخواهان وخلع محمد علیشاه آنان را از مرك نجات داده بعوض اینکه بتهران اعزام شوند به‌تبریز فرستاده شدند وورودواین پنج نفر به تبریز با استقبال باشکوهی مواجه گردید.

آقای حاج مخبرالسلطنه که دراین ایام والی‌آذربایجان بود نظر به توجهی که آذربایجان باین پنج نفرابراز میداشتند بآنان‌خدمات مهم وحساس رجوع کرده ولی طاهر زاده بهزاد تقاضا کرد که برای تکمیل تحصیل اعزام باروپا شود و این تقاضا پذیرفته شد.

در اسلامبول

طاهرزاده بهزاد دراسلامبول وارد مدرسه صنایع‌نفیسه شده وپس از چهارسال

تحصیل دررشتهٔ نقاشی رنك وروغنی بادانشنامهٔ درجهٔ اول فارغ‌التحصیل شد. اگرچه والی آذربایجان درهرماه پانزده تومان هزینهٔ تحصیل برای نقاش جوان مقرر کرده بودند ولی این خیلی کم وبیش از سه ماه باو نرسید و باورود معتمدالدوله پیشکار دارائی آذربایجان بتبریز (پدرآقای قوام السلطنه) مقرری مذکور قطع گردیدولی نقاش جوان مأیوس نشده با ترسیم نقشجات قالی وتذهیب کاری وغیره معیشت‌خودرا با دسترنج خود تأمین نمود و تحصیل را ترك نکرد و در همان ایام باستادی در مدرسهٔ الخطاطین استانبول پذیرفته شد.

طاهرزاده بهزاد در اسلامبول هم خدمات فرهنگی را در رشته های مختلف بطریق کاملتری انجام میداد یکی‌ازخدمات مذکور تدریس درمدرسهٔ ایرانیان بوده است. ازطرف دیگر درهمان ایام که انجمن‌سعادت وبعداً جمعیت نشرمعارف‌مشغول خدمت اصول آزادی ایران بود تشریك مساعی میکرد.

کاریکاتوری که‌درهمان ایام‌راجع باخراج‌مورگان شوستر آمریکائی‌ازایران در روزنامهٔ شیدا ترسیم کرده بود درمحیط‌ایران‌واسلامبول مورد توجه‌قرار گرفت. درجریان مدت تحصیل ترسیم تصاویر کتاب‌عمرخیام‌نیشابوری که بقلم مرحوم‌حسین دانش ورضا فیلسوف تحریر یافته بود جزوخدمات فرهنگی اومحسوب میشود ویك اثر دیگر جمع‌آوری وترسیم سلاطین ایران بوده است. علاوه برهمهٔ اینها در کلیهٔ مجالس ایرانیان اسلامبول دارای شخصیت ممتاز و مورد توجه بوده است.

مسافرت برلین

درمقدمهٔ این شرح حال نام اینجانب هم بمیان آمد.

نگارنده‌درسال ۱۹۱۸مسیحی برای تکمیل تحصیل مهندسی ببرلین سفر کرده درسال ۱۹۲۳ برادرم را ببرلین دعوت نمودم این مسافرت وتوقف درآن محیط علم وهنرنتایج قابل توجهی‌دربرداشته است که بعداً باواشاره‌خواهیم کرد. یکسال ونیم مشاهده وتتبع درآثار جاوید موزه های برلین ومذاکرات با پروفسورهای معروف ونقاشان زبردست آلمانی تحولات عظیمی درافکار آقای طاهرزاده بوجود آورد.

ازطرف دیگر درمسابقه ترسیم تصاویر کتاب الف واللیل توفیق حاصل کرده وهفتاد وپنج مجلس ترسیم نمود که ازحیث فکر ورنك آمیزی مورد توجه آلمانیها قرار گرفت وتصاویر مزبور رادرسالنهای علمی با پروژکتور نشان داده درگفتارها نام برادران طاهرزاده را با احترام یاد میکردند اگر چه از چاپ این کتب بواسطهٔ تحولات درآلمان خبری نشد ولی مقالانیکه درجراید آلمان درتعریف این تصاویر انتشاریافته بجاست(۱).

آغاز کار

درسال ۱۳۰۹ آقای حسین طاهرزاده بهزاد واردتهران شده وپس ازتحمل ناگواریهای

۱ـ عهد وپیمان دو برادر

ما دو برادر دوست دربرلین عهد وپیمان بسته بودیم که بمیمن خود برگشته دررشته هنرهای زیباکه درراس آنها نقاشی ومعماری قرار دارد و تحولات شایسته ایکه متناسب با شئون پر افتخار هنرهای زیبای ایران باشد باپیوند رموزهنرهای زیبای عصرحاضر اروپائی بوجود بیاوریم. حسین طاهرزاده بهزاد باستانبول برگشته ومنتظر اقدام اینجانب شد.

نگارنده ازطرف اعلیحضرت رضاشاه فقید بتهران احضار شدم

تاریخ بمانشان میدهدکه پادشاهان بزرك تاریخی با اشتغالات مهم سیاسی ونظامی اکثر بهنرهای زیباهم علاقه نشان میدادند فریدریك بزرك وناپلئون وغیره این صفت را داشتند.

اعلیحضرت رضاشاه فقید هم باآن گرفتاریها علاقه شایان تقدیری بهنرهای زیبا بخصوص بفنون ساختمانی داشتند.

مرتبهٔ اول که احضارشدم وچند قطعه نقشجات ساختمانی عرضه داشتم نور مسرت و شادی را درچشمان آن شاهنشاه صنعت دوست مشاهده کردم. درسعدآباد مدتی راجع بمزایای هنرهای زیبا وتاریخ آن سئوالات میفرمودند وازشنیدن عرایض من خسته نمیشدند وهرموضوع بغرنجی که محتاج شرح بیشتری بود توضیح میخواستند.

درست خاطر دارم وقتیکه پیشنهاد ایجادکارخانه سیمان وآهن ذوب کنی وتأسیس دانشکده مهندسی وهنرهای زیبارا حضوراً بعرض میرساندم ازشنیدن این قبیل پیشنهادات لذت برده وباخوشحالی نظر مرحوم تیمورتاش را میپرسیدند وتیمورتاش هم ازاین قبیل افکاریکه موجد تحولات فکری واقتصادی وروحی بود استقبال میکرد.

اعلیحضرت فقید علاقه مفرطی بسرعت انجام کار داشت و روزی بعرض رساندم که به تنهائی ازعهده انجام کارها برنمیآیم اگر برادرم احضارشود ..... فوراً دستور مقتضی صادر فرمودند.

پس ازورود برادرم اعلیحضرت فقید علاقه عجیبی بکارهای او پیداکرده وبخصوص پس از مسافرت اینجانب بمشهد برادرم فوق العاده مورد توجه شاهنشاه بود وکلیه پیشنهادات او پذیرفته می‌شد ودرنتیجه توجه همان شاهنشاه بودکه درچندسال آنهمه آثار ساختمانی وهنرهای زیبا بوجود آمد.

غیرقابل وصف موفق شد سنگ بنای هنرهای زیبا را دررشته نقاشی ومینیاتورسازی وتذهیبکاری نصب نماید. نام این هنرکده درقدم اول ترسیم نقشه های قالی گذاشته شد واولین شاگردانی که داوطلب یادگرفتن هنرمزبور شدند آنهائی هستند که امروز دررأس هنرمندان شایسته این کشور قرار دارند.

ماههای اول شاگردانیکه داوطلبانه در این کلاس ثبت نام نموده و بتحصیل



(عکس ٦٤) آقای حسین طاهرزاده بهزاد

وتعلیم پرداختند کوچکترین توجه وعقیده باستاد بزرگوار ابراز نمی داشتند چون تا آنوقت اکثراستادان واجدشرایطودارای هنرنبودند ولی بهزاد به بی‌همتی شاگرد و یا اخلالگری کسانی که بعناوین مختلف حقوقهای غیرقابل تصوری از مدرسه

صنایع ظریفه سابق دریافت می‌داشتندو کاری نمی کردنداعتنا ننمود و با کمال‌مهربانی وصداقت مشغول کارشدو با کمال‌اطمینان‌درمحیط نامساعددست بایجاد محیط‌مساعدزد.

استاد اسلیمی

پس ازمدتی چند نفرازمخالفین سرسخت، روزی درهنر کده جدید حاضرشده ازاستاد معظم پرسیدند که اسلیمی چیست.

طاهرزاده بهزاد با کمال خوشروئی مداد را روی کاغذ بحرکت در آورده اساس وحدود اسلیمی را ترسیم ونشان داد ونیز نقشه های قالی فراوانی را که قبلا ترسیم کرده بود نشان داد. درآنجا اسلیمی ویاگل شاه عباسی ویا نقشه ماهی‌درهم ویانقشه قالی بنام لچك ترنج و امثال آنها را بطور مشروح توضیح داد. حضار که بنیت‌تخویف بآنجارفته بودندحیرت‌زده شده و بی‌اختیار گفتند شمااستاداسلیمی‌هستید وپس ازاین ایام مدتی نام حسین طاهرزاده بهزاد خدای اسلیمی ماند.

توجه شاهنشاه وسیلهٔ توسعه هنرهای زیباست

آقای طاهرزاده بهزاد باتوجه مخصوص شاهنشاه هرسال قدمهای پر ارزشی درراه توسعه ادارهٔ هنرهای زیبا برمی‌داشت چنانکه بامرور زمان رشته‌های‌تذهیب ومینیاتورسازی‌ومنبتکاری وخاتمکاری وزری بافی وکاشی‌سازی وامثال آنها ایجاد وبرقرار گردید. ازطرف‌دیگر قصورسلطنتی‌وساختمان‌های مهمی که توسط‌اینجانب ایجاد میشد و احتیاج مبرمی بنقشه های قالی وکاشیهای منقش ودرو پنجره مزین‌و غیره داشت بآقای طاهرزاده بهزاد مراجعه میشد واعلیحضرت فقید توجه‌مخصوصی باین مؤسسه آبرومند ومؤسس آن‌مبذول می‌داشتندوهمان توجه بهترین وسیله‌ترقیات آثار صنعتی ایران بود.

تأسیس موزه وتشویق وقدردانی از معلمین وشاگردان

آقای طاهر زاده بهزاد باچاپ و انتشار کتاب نقشه های قالی وآثار قدیمهٔ

هنرهای زیبا درعالی قاپوی اصفهان یادگاری ازخود گذاشته که تند باد حوادث قادر بنابودی آن نخواهد بود. این کتاب پرارج گنجینهٔ هنری ایران بشمار میرود.

ازطرف دیگر برای تشویق معلمین وشاگردان اصولی برقرار کرد بدینقرار که محلی برای موزه ایجاد کرده وباحراست کارهای دستی آنان وسائل تشویق را بوجوده آورد. همان مجموعه ایکه ظاهراً کوچك ومعناً پرارزش میباشد درزمان طاهرزاده باوج شهرت خود رسید بطوریکه دولتهای وقت در برنامه های تنظیمی بازدید آنرا برای مهمانان خارجی وعالیمقام درردیف اول قرار می دادند «وباکمال تأسف آن شهرت امروزه ازبین رفته وبیم آن میرود که اگر توجه عمیقی نشود این مؤسسهٔ آبرومند بکلی ازرونق بیفتد». ومهمانان خارجی از تماشای آنها لذت برده وباستعداد ذاتی ملت ایران آفرین می خواندند.

ازطرف نگارنده اقدامی برای توسعه وتکمیل ادارهٔ مذکور بعمل آمدوشعبهٔ معماری ومهندس ساختمانی ایجاد گردید که گویا پس از دو سال بهنرسرایعالی و از آنجا هم بوزارت فرهنك منتقل وبالاخره بنام هنر کده امروز تغییرشکل داد و این دفعه دوم بود که اقدامات اینجانب درایجاد دانشکدهٔ فنی وساختمانی به نتیجه ورشد رسیده بود.

هر کاری عکس العملی دارد

وقتیکه شعله های جنك عالمگیر دوم جهانی بمیهن ما سرایت کرد و در کلیهٔ شئون عکس العملهائی ظاهر گردید. تحولاتیکه دراصول اجتماعی واخلاقی ما ایجاد شد بکلی طرز فکر مارا ازمجرای سابق بر گرداند واین تحولات در شئون مختلف تأثیر گوناگون داشته ازآن جمله اوضاعی درادارهٔ هنرهای زیبا ایجاد کرد که شیرازهٔ آن ازهم پاشید ورئیس ادارهٔ هنرهای زیبا بتهمت وجرم اینکه مورد توجه شاهنشاه ایران بود مورد بغض وکینه وحمله بعضی از معلمین وشاگردان واقع گردید و در نتیجه ورود سیاستهای مختلف اوضاع دگرگون شد وجای مقام استعداد وهنر را زور بازو وبی پروائی گرفت و بی احترامی وحمله باشخاص محترم معمول و رایج گردید.

شاگردان دیروزی بفکر اشغال مقام استادان خود افتاده وازهیچگونه بی‌پروائی وپرروئی کوتاهی نکردندو کار بجائی رسید که استاد هنرمند بکلی دلسرد شده‌دست ازکار کشید ومدتها خانه نشین گردیددر نتیجه زجروشکنجه روحی سلامتی وتندرستی را ازدست داده ودرسال ۱۳۲۶ ایجاد غرفه نمایشگاه ازمیر را باو واگذار کردند. پس ازخاتمه نمایشگاه با ارسال حکم انتظارخدمت بدون حقوق، عدم‌رعایت‌تشویق وقدردانی بشدت اشد خود رسید وپس ازدریافت آن نامه‌بی‌ارزش کامل به‌بی‌ارزشی خدمات فرهنگی درمیهن خود پی‌برده وتصمیم گرفت در اسلامبول درگوشه انزوا زندگی نماید وبعد ازآن تاریخ دراسلامبول اقامت گزید.

آقای حسین طاهرزاده بهزاد با دختر آقای عبدالرحیم شباهنك‌وصلت کرده‌و دارای دوپسر میباشد. پسرارشدش آقای‌مهندس پرویز طاهرزاده بهزاد دراسلامبول در سر کنسولگری ایران مشغول خدمت میباشد و پسر دیگرش مهندس فریدون طاهرزاده بهزاد دراامریکا مشغول‌تکمیل تحصیل مهندسی ساختمان است واین‌دونفر جوان با استعداد مایه امیدواری کامل میباشند.

خود آقای طاهر زاده بهزاد فعلا درآکادمی هنرهای زیبای دولت دوست ما ترکیه کرسی استادی ودرس دارد واعضای آکادمی ودانشجویان مقام‌استادی او را بسیار محترم ومعظم میشمارند.

.....

شادروان‌حیدرخان عمواغلی

مرحوم حیدرخان عمو اغلی در الکساندروپول پا بدنیا گذاشته بود (دراین شهر درحدود ۲۰۰ خانوار مسلمان سکنی داشتند وبقیه ارمنی بودند.)

وی پسر مشهدی علی اکبر تاری وردیوف بود و برادری هم بنام عباس آقا داشت که بعد، ازاوهم صحبت میداریم.

حیدرخان عمو اغلی که تابعیت دولت روس را داشت تحصیلات خود را در شهرهای قفقازیه باتمام رسانیده ودرحین فراگرفتن اصول سوسیالیسم، نسبت باسلام

هم علاقه وافری پیدا کرده بود.

بعد از اتمام تحصیل در کارخانه برق وارد شده ودرعین حال در کلیه شورشهای انقلابی مشروطیت شرکت داشت و نسبت ببدخواهان مشروطیت و آزادی بدبین بود. و بدوستان هم توصیه میکرد که دراینکار با او تأسی جویند.

معروف است حیدرخان وقتیکه یکی ازمجاهدان را برای انجام امرخطرناکی



(عکس ٦٥) شادروان حیدرخان عمواغلی

میفرستاد پس ازاینکه حرفش تمام شد دست راستش را بروی شانه مجاهد گذاشت وبا لحن مؤثری گفت آیا میترسی؟ این جمله را طوری باصمیمیت و محکم ادا کرد که بمأمور دل وجرئت بخشید.

قتل اتابك هم که با دست عباس آقای مجاهد انجام گرفت باشیوه مذکور مطابقت داشته است.

حیدر خان نفوذ روحی فوق‌العاده داشت تاآنجا که هر کس را با ادای چند جمله مجذوب ومنقلب مینمود.

برخلاف‌شرح مرحوم کسروی، روابط مرحوم ستارخان سردار ملی بامرحوم حیدرخان عمواغلی خیلی خوب وصمیمانه بود.

بطوریکه قبلا هم اشاره کرده‌ایم منبع اطلاعات مرحوم کسروی از گفته هاو نوشته های مرحوم مشهدی محمد علیخان ناطق بود، بعید نیست که این موضوع را هم ناطق گفته باشد. چرا که در روزهای شدت جنك درتبریز (سال۱۳۲۷)مجاهدین قفقازی دوتیره شده‌وحتی دوسه روز میان‌آنان جنك وتیراندازی واقع شدوعده‌ای از قبیل صادق عمواغلی واسد خان وعده دیگر که لباس قفقازی پوشیده بودند و بنام مجاهدین قفقازی نامیده میشدند کشته شدند(۱) تا بالاخره با زحمات زیاد میان آنان آشتی داده شد وعمده این اختلاف باتمهید مقدمه مرحوم ناطق ایجاد شده‌بود بنابراین هیچ بعید نیست که این‌حدس هم با نموضوع ارتباط داشته باشد. چرا که مرحوم حیدرخان ابداً درصدد احراز مقام ظاهری نبود و با وجود اینکه در طرح نقشه بعضی ازجنگها شرکت داشته ولی ابداً مایل‌نبود نامش سرزبانها بیفتد.

موضوع دیگری که قابل فحص وبحث است توطئه قتل اتابك میباشد.

بعضی تصور کرده اند که حیدرخان با اطلاع وصلاح دید تقی‌زاده دست‌باین عمل زده است. درحالتیکه تقی‌زاده پس ازوقوع این‌حادثه برماجرا وقوف‌یافت.

درست است که آقای‌تقی‌زاده‌یکی ازبزرگترین مخالفین اتابك بود وبرضای اوآزادیخواهان بمخالفت بااتابك برخاستند اما دراین قتل‌شرکت نداشت‌حیدرخان

۱ــ درعکس شماره۴۰ نشسته ردیف اول دست راست نفراول‌وایستاده ردیف‌اول دست راست نفر دوم‌که دو برادر وهردو ازساکنین محله سرخاب بودند ومفقود الاثر شدندکه نام‌آنان فراموش شده است.

هم ازعدم رضایت تقی‌زاده کاملا مستحضر بود وروی همان اصل هم نفرت و انزجار خود را از اتابك پنهان نمیکرد وبعید هم نیست که در اقدام بتوطئه برعلیه اتابك نفرت وانزجار تقی‌زاده درغلیان احساسات مجاهدین بی‌اثر نباشد چنانکه شنیده‌شد ایشان آنشب براهنمائی مرحوم شرف الدوله‌وکیل آذربایجان برای ملاقات‌سعدالدوله که درآن‌هنگام بااتابك مخالفت‌میورزید وبهمراهی مرحوم حاجی‌میرزا ابراهیم‌آقا نماینده دیگر آذربایجان وبنابرتقاضای‌سعدالدوله رفته بودند ومیعادگاه آنان درخانه میرزا حسین منشی سفارت اطریش بود ودربازگشت ازاین ملاقات سیاسی و ورود بمنزل میرزا قاسمخان صوراسرافیل ازقتل اتابك اطلاع حاصل کرد اما دخالت آقای تقی‌زاده همان روزها هم میان مردم شایع بود بطوری که دریك مجلس‌صرف ناهار ناصرالملك آهسته بایشان گفته بود که احتیاط کنید میگویند بدستور شما بوده .

داستان بمب انداختن بکالسکه محمد علیشاه هم بنام حیدرخان معروف شد. مرحوم کسروی این موضوع را مشروحا نوشته است.

میگویند حیدرخان نیروئی بالغ برهفتصد داوطلب گرجی برای جنك‌وکمك بمحصورین تبریزفراهم کرده بود. (گرجیها را که‌درصف مجاهدین تبریزمیجنگیدند کسی ویا کسانی باینکارتشویق میکردند. عده زیادی گرجی بتبریزآمده وباکمال صداقت وفداکاری درجنگها شرکت کرده وگروهی ازآنان کشته‌شدند همه ماها گواه‌آن هستیم وبرای‌مثال درشبی که مجاهدین باردوی عین‌الدوله در باسمنج‌حمله بردند وگرجیها وظیفه بمب اندازی را بعهده داشتند وزبان محلی‌هم بلد نبودندعدهٔ ازآنان برنگشته وتلف شدند باوصف این عده هفتصدنفر مبالغه بنظرمیرسد.)

مرحوم عمواغلی گذشته ازاعزام گرجیها ازشهرت آقای تقی زاده و ارتباط با ایشان استفاده کرده وبمنظورجلب کمکهای بیشتری نزد ثروتمندان مسلمان ایرانی آن حدود رفته ومتمولین را وادار میکرد که کمکهائی بکنند و توفیق هم یافت و بخصوص در بادکوبه پیش ثروتمند معروف حاجی زین العابدین تقی‌اوف که بجوانمردی‌وخیرخواهی‌معروف‌بودرفته‌اورا دعوت بکمك کرد. آنمرحوم نیزعلاوه برکمکهای مؤثر دیگر بطور دائم چند صد نسخه ازروزنامه حبل‌المتین را خریده ومرتبابنجف میفرستاد وتأثیر همین گونه کارها بود که‌بزرگانی‌چون‌آخوندملاکاظم

خراسانی و ملا عبدالله مازندرانی وحاجی میرزا حسین با نهضت مشروطه و افکار مجدانه آزادیخواهان موافقت کردندو تردیدی نیست که‌تلگرافات تائید علمای نجف در روحیات مجاهدین تأثیر سحرانگیزی داشت.

(تقی اوف این مرد روشنفکر در آن زمان دست بایجاد مدرسه دخترانه زد که در بیداری مردم بسیار مؤثرافتاد)و نیزمختار اوف نامی که یکی دیگرازمتمولین بود هفتصد تا هشتصد ماوزر (ده تیر) فراهم کرد وبتبریز فرستاد.

نگارنده شاهد بودم که کلیه تفنگهای پنج تیر درجه اول و ماوزر و فشنك آنها که بدست‌مجاهدین بود ازقفقاز میرسیدچون درارك تبریز که بتصرف‌مجاهدین درآمده بود تفنك پنج تیر وجود نداشت وفقط دو نوع ورندل بود. در ایامی که آقای تقی‌زاده از راه قفقاز باروپا میرفتند حیدر خان که تشنه انقلاب و مبارزه با استبداد بود بتبریز آمد و بزودی ازارکان انقلاب آذربایجان گردید.

چنانکه آقای اسمعیل‌یکانی که‌یکی ازخدمتگذاران شایان تقدیر مشروطیت وآزادی ایران‌میباشد بمرحوم کسروی نوشته‌اند بمبی که درتاریخ ماه شوال ۱۳۲۶ به زندگی ننك‌آور شجاع نظام مرندی خاتمه داد بادست عمو اغلی ساخته‌شده‌بود.

حیدرخان در فتح مرند و در جنك با اقبال السلطنه ماکوئی هم دست داشته است. درفتح تهران هم حیدرخان شرکت داشته و این موضوع را آقای فریدون بازرگان درمجله یادگار نوشته اند.

درپایان‌این مقال لازم دانستم موضوعی را که ازدهن برادر مرحوم‌حیدرخان شنیده ام بدون اظهار نظر بنویسم وآن بدینقرار است:

شهرت حیدرخان درتبریز پیچیده ومجاهدین از دیدن اوخوشحال میشدند و درجای دیگرنطق‌اورا دریك سالن تاریك شرح داده ام و گاهگاهی هم در موارد خیلی نادر اورا درتبریز میدیدم.

دراستامبول تجدید عهد کرده‌ومخصوصاً برای دیدن‌آثار نقاشی آقای‌اخوی بمنزل‌مامیآمد دراین‌دیدو بازدیدها از ایام گذشته‌هم صحبت میشد. دراین روزگار سخت متأثر بودومیگفت بنیان اصول مشروطیت‌متزلزل‌شده ومحتاج قیام مجدداست دربرلین نیز گاهگاهی بین من وآقای کاظم زاده میآمدند.

گویا درسالهای ۱۹۲۱ویا ۱۹۲۲ بود که آقای عباسخان افشار برادر بزرگتر حیدر خان وارد برلین‌شده وچون برادر حیدرخان‌بود مقدمش را گرامی شمردیم. عباسخان مطابق معمـول روزی وارد منزل شد و پس از احوال پرسی از حرکت حیدر خان ما را مطلع کرده و گفت این مسافرت برای حیدرخان‌خطرجانی‌دارد ومن هرچه سعی کردم که او را مانع شوم نشد وبصحبت خود چنین ادامه داد :

حیدرخان مدتها از اوضاع تهران نگران بود و خیال داشت با تهیه وسایل ریشه یکعده مفتخوار را کنده وراه را برای ترقی ملت ایران هموار نماید و برای این اقدام احتیاج باسلحه و پول داشت اما هرچه بیشتر کوشید کمترنتیجه گرفت.

این موضوع بگوش روسها رسید و آنها حاضر شدند که وسائل کار را در اختیار حیدرخان بگذارند.

حیدرخان از روی ناچاری پیشنهاد روسها را پذیرفت وحرکت کرد ولی نقشه محرمانه حیدرخان بغیرازاینست اوپس ازاحراز موفقیت سعی‌خواهد کرد که ایران قوی ومستقل ومتکی بتاریخ گذشته خود بوجودآورد.

عباسخان دراینجا قدری مکث واشك چشمانش را پاك کرد و گفت این اقدام خطرناك است واگرحیدرخان‌پیروز هم بشود چون میل ندارد سیاست روسها رادر ایران تائید کند لهذا جانش درخطرخواهد بود....

گفتار عباسخان‌دراینجا خاتمه‌پیدا کردولی ما بگفتار عباسخان اعتمادنداشتیم ونمیتوانستیم باور کنیم که حیدرخان بانیروی بیگانه دست باقدام بزندومنتظرخبر بودیم‌تا اینکه ورودحیدرخان به‌باکو وتشکیل حزب عدالت درآن‌شهرشنیده شد.

پس ازمدتی روزنامه ها ورود اورا بگیلان خبردادند. نقشه های حیدرخان برق آسا پیشرفت‌میکرد وسران آزادیخواهان‌مثل‌میرزا کوچك‌خان وغیره بحیدرخان ملحق شدند وپیروزیهای اوتهران را تکان داد. ولی یکمرتبه ورق برگشت وخبر ایجاد اختلاف بین حیدر خان و میرزا کوچك خان بگوشها رسید. این خبر ها هر شخص بصیر را دچار حیرت میکرد که چگونه دونفر قهرمان آزادی که تا دیروز همقدم وهمفکر بودند امروز دشمن یکدیگر شده اند حتما بایدسیاست خارجی در کار باشد.

این خبر گفته های عباسخان را بخاطرمیآورد و برای هـر کس ایجاد تصور میکرد که آیا حیدرخان درتغییر سیاست نسبت بروسها عجله کرده وروسها از نقشهٔ پنهانی او خبردار شده ومیرزا کوچك خان را اغفال کرده وبرعلیه اوشورانده اند.

دراین حیص‌وبیص مرحوم حیدرخان ازطرف یکنفرروس بقتل رسید. گفتند چون حیدرخان دانسته که یکنفر روس از افراد میرزا کوچك خان قصد جان او را دارد برای رفع سوء تفاهم وآشتی پیش او رفته وگفته ما که باهم دشمنی نداریم و من آمدم خودم را معرفی کنم.

چون حیدرخان دفعات چنین اقدامی کرده ونتیجه خوبی گرفته بود واین‌شیوه یکی ازخصایل‌مخصوص حیدرخان‌بود وتصور میکنند ایندفعه هم با این‌اقدام‌میتواند اختلاف را از بین ببرد. ولی‌حریف ناجوانمردانه ازفرصت استفاده کرده سینهٔ آزاد مردی را هدف تیرماوزر قرارداد وبحیات‌مرد خدمتگذار تاریخی خاتمه‌میدهد.

پس‌ازاین واقعه گویا میرزا کوچك خان بزودی پی باشتباه خود برده ولی‌تیر ازکمان خارج شده بود ودیگر قادر نبوده است که حیدرخان را زنده کند وطولی نمیکشد بادست مرموزی افراد اوپراکنده شده وخودش تنها مانده وشب وروز در جنگلهای پرازبرف ویخ متواری شده ودرحالیکه سراپای بدن او ازسرما بی‌حس شده بود وقادر بدفاع ازخود نبود گرفتار شده وبهلاکت میرسد و بدینوسیله طومار اسرار نقشه حیدر خان نوردیده شده و افکار حقیقی او در میان وهم و خیال باقی می ماند.

چنانکه‌دربالا ذکر کردیم چون گفتارعباسخان افشار باتاریخ انقلاب‌مشروطه ایران ارتباط داشت عینا نقل گردید تا شاید در آینده این‌موضوع روشن شود.

حیدرخان مرد صریح‌اللهجه ورشید ومیهن پرست بود وحافظه قوی و هوش سرشار وبیانی سحرآمیز داشت، عزم واراده حیدرخان ورد زبانها بود وهر کس‌نام اورا می‌شنیدلرزه براندامش میافتاد. ولی‌وقتیکه با او روبرو میشد یکمرد متواضع و بذله‌گو و شیرین صحبت و خوش سیما را مشاهده میکرد و نسبت به او ارادت می‌رساند.

حیدرخان بپول ومقام اعتنا نداشت و دنیا را از دریچه‌استغنا مینگریست تنها

ایده آل او اصلاح اوضاع تأسف آور ایران بود.

حیدرخان با آن قدرت وشهرت ثروتی پس انداز نکرده و آنچه که بدست می آورد خرج میکرد و پس ازشهادت اومعلوم شد که دارائی نداشته وفقط مقداری لیره و چند عدد جواهر که گویا توی دستمال گذاشته و گره زده بوده نزد آقای سید حسن تقی زاده امانت گذاشته بود و بروایت آقای کاظم زاده ایرانشهر آقای تقی زاده عین آنها را باحضور چند نفر از آنجمله آقای ایرانشهر بآقای عباسخان افشار برادر حیدرخان که یگانه وارث او بود تحویل داده اند.

ولی حیدر خان ارثیه مهمی از خود باقی گذاشته و آن نام نیکی است که در تاریخ مشروطیت ایران ثبت گردیده است.

.....

ستارخان سردار ملی

ستار خان سردار ملی در قراجه داغ بدنیا آمده و از تاریخ تولد او اطلاع صحیحی در دست نیست.

پدرش حاجی حسن نام داشت وساکن قراجه داغ بود. برادری هم بنام حاجی عظیم داشت اما درجنگها شرکت نمیکرد.

برادرزاده گان او بنام محمد خان و کریم خان درسنگرها بامجاهدین مجاهدت میکردند محمد خان ازیك پا تیرخورد ودرنتیجه نبودن جراح ویا بیمارستان حسابی مثل اکثر زخمیهای مجاهدین تداوی نشده وپایش را بریدند.

(این دو برادرزاده که درعکس شماره ۱۷ صفحه ۱۲۸ دیده میشوند بعداً ازطرف سالداتهای روس بدرجه شهادت رسیدند).

ستارخان پس ازوصول خبر توپ بستن مجلس شورای ملی درصنف فدائیان داوطلب قرار گرفته جزو سیصد نفر سواره تاباسمنج رفت ولی بادرخواست سران قوم جهت پاسداری تبریز ازمیان راه برگشت.

ستارخان در اوایل کار چندان محبوبیتی نداشت چون سابقاً او را با اسب و

تفنك دیده بودند و بخصوص از قراجه داغ بود جزو ظلمه محسوب میشد و مورد اطمینان مردم نبود وحتی در اثنای مشق، مجاهدین اورا درصف مشق کنندگان‌هم نمی‌پذیرفتند ولی آزمایشی که وی در اثنای محاصره تبریزداد محبوبیتی بدست آورد که نصیب کمتر کسی گردیده است.

ستارخان‌درمدت یازده ماه محاصره تبریز سرپرست جمیع مجاهدین وفدائیان تبریز و ارامنه وقفقازیهابود ومقاومت طاقت فرسای اهالی تبریز درمقابل سی وپنج الی چهل‌هزار نفر قشون دولتی فقط ومنحصراً درتحت راهنمائی وسرپرستی شخص او اداره میشد متدرجا شهرت او از داخل بخارج ایران سرایت کرد و شجاعت و مردانگیش در تمام دنیا انتشار یافت ودرغالب جراید اروپا وامریکا هر روز باخط درشت اسم ستارخان درصفحه اول جراید با تفصیل جنگها ومقاومتهای سخت او در مقابل قشون دولتی چاپ میشد و خوانندگان آن جراید را دچار اعجاب و تحسین مینمود. ازعدهٔ جراید اروپاو آمریکا وقایع‌نگارهای‌مخصوصی بتبریز فرستاده‌بودند تا اخبار را دقیقا وازنزدیك مطالعه نموده ومخابره نمایند.

اعمال حیرت‌آور ستارخان روی‌ملت ایران را دراوایل قرن چهاردهم قمری درتمام کشورها سفید گردانید وفی الحقیقة میتوان اورا بارز ترین نمونه شجاعت و دلاوری ومردی ومردانگی ووطن پرستی‌نژاد ایرانی‌محسوب‌نمود. (راستی‌مقاومت شدید این شخص که ازطبقه سوم برخاسته بود درمدت یازده ماه تمام درمقابل چهل هزار نفر قشون بیرحم با فرماندهان بیرحمتر وخونخوارتر دولتی ایستادگی کرده‌و تولید یك حس‌احترام واعجاب و تحسین برای او و برای عموم ایرانیان در تمام دنیا نمود که نظیرش را درتاریخ ایران در دوسه قرن اخیر مشاهده نمیکنیم.

در اواخر چون کاراهل تبریز بواسطه محاصره شدن راهها سخت شده بودپس ازمذاکره کنسولگری های روس وانگلیس وتصویب خود دولتین قرار بر این شد که عدهٔ قشون روس بتبریز آمده وراه جلفا را باز کنند لهذا درروز یکشنبه هشتم ربیع الثانی سال ۱۳۲۷ مطابق ۲۹ آوریل ۱۹۰۹ میلادی عده قشون روس تحت سرکردگی ژنرال (ارنارسکی) بتبریز وارد شدند و راه جلفا را باز کردند و راه ورود آذوقه برای اهالی تبریز بازشد.

درعین حال چون بواسطه حضور قشون روس در تبریز موقعیت خطرناکی برای ایشان ایجاد شده بود لهذا ستار خان و باقر خان و جمعی دیگر از رؤسای آزادیخواهان دراواخر جمادی‌الاخر ۱۳۲۷ مطابق اواخرماه مه سال ۱۹۰۹ میلادی به کنسولخانه عثمانی در تبریز پناهنده شدند .

در روز هشت ربیع الاول ۱۳۲۸ مطابق بیستم مارس سال ۱۹۱۰ میلادی ستار خان و باقرخان تحت فشار روسها تبریزرا ترك گفته بتهران آمدند. وروزسی‌ام رجب همان سال یعنی ۱۳۲۸ مطابق ۷ ماه اوت سال ۱۹۱۰ میلادی در پارك اتابك در طهران که منزلگاه ستارخان و باقرخان ومجاهدین ایشان بود جنگ سختی مابین قشون دولتی که‌میخواستند مجاهدین را خلع سلاح نمایند ومجاهدین که این تقاضا را نمی‌پذیرفتند روی داد . و وساطت وزیر مختار آلمان و بارون کوات وسفیر کبیر عثمانی برای ترك مخاصمه مفید نیفتاد و بالاخره قشون دولتی غالب آمده قریب سی نفر از مجاهدین کشته و سیصدنفر اسیرشدند. ومرحوم ستار خان مجروح و باقرخان اسیر گردید .

پس‌از ختم غائله دولت در حق ستارخان و باقرخان شهریه مناسب‌شأن‌ومقام ایشان برقرار کرد چهار سال بعداز این واقعه‌ستارخان بر اثر عواقب این جراحت از قراریکه برادر آنمرحوم تقریر میکرده دارفانی‌را بدرود گفت .

وفات آنمرحوم‌درروز بیست‌وهشتم ذیحجه سنه هزار و سیصدوسی دو مطابق ۱۶ نوامبر۱۹۱٤ یعنی در اوایل جنگ جهانگیراول روی داد . درطهران ودرجوار بقعهٔ حضرت عبدالعظیم درشش کیلومتری طهران مدفون شد وسن‌او دروقت وفات در حدود پنجاه سال یاشاید قدری‌هم زیادتر بوده است .

صفات و خصائل ستارخان

ستارخان مثل اکثر مردان تاریخی‌دارای صفات ممتاز بود برای او میشود دو شخصیت قائل شد شخصیت اول از تاریخ ۲۳ جمادی‌الاول۱۳۲٦ تا هشت‌ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ وشخصیت دوم او از این تاریخ به بعد آغاز میشود .

ستار خان قبل از محاصره تبریز یعنی از نهم شوال ۱۳۲۵ به بعد بمجاهدین

بانظرتمسخر نگریسته ومشق کردن آنان‌را بازیچه تصور میکرد و گاهگاهی ضرب شستی بآنان نشان میداد ازآنجمله شبی ستار خان قلعه بان باشی را که یکی از سردسته گان بود وشبها در بازارچه شیشه گرخانه کشیك داشت از محل پاسداریش به عنف برده چندروز زندانی وبعد رها کرد . وچند دفعه کارهائی مشابه آن انجام داد ، حتی درآغاز شهرت حسین خان باغبان هم شبی ستارخان برای بردن او بمحله لیلاباد آمده ودر نصف شب با حسین‌خان مصادف و با هم کلاویز شدند . چه مدتی زد و خورد آنان طول کشید معلوم نیست همینقدر میدانم که بدن هر دو سوراخ شده ودر نتیجه مدتها هردو سخت بستری شدند .

همیشه جای زخم خطرناکی در صورت حسین خان باقی مانده بود . ولی هیچکدام یکی بدیگری فائق نیامده وازهم جدا شده بودند (۱)

و بهمین علت در ایام شدت جنك قدر همدیگر را میدانستند و ستار خان از روی عقیده و ایمان بشجاعت حسین خان پاسداری بازار را باو و مشهدی محمد علیخان واگذار کرده بود .

ستارخان باوجود اینکه بی‌سواد وازفنون جنگی بی‌اطلاع بود ولی مثل‌یك

۱ــ ستارخان بعد از ۸ ربیع الثانی ۱۳۲۷ درنتیجه پیروزیهای متوالی عوض شده و آن مردم داری وصبر وحوصله و بردباری و اطاعت از شخصیتهای سیاسی را ازدست داد . خیلی تند وعصبانی شده وازدرك عمق مطالب عاجز شده وناصحان حقیقی وهادیان واقعی راازخود دورکرده ویك عده شیادواستفاده جو اطراف اورا گرفته وبنام اواستفاده های نامشروع میکردند.

اطرافیان اوغلوکرده وگاهگاهی رفتار خلاف هم از آنان بظهور میرسید. برای‌مثال روزی محمد خان برادر زاده اوگفته بود بوالی بگوئید من اگر پایم را بزمین بزنم زمین‌میشکافد. درحالیکه محمد خان یك پا بیشتر نداشت .

بارهااسرای جنگی را آزاد میکرد واسرا اول باور نمیکردند و تصور میکردندکه ستارخان آنانرا مسخره میکند ووقتیکه اطمینان بآزادی خود پیدا میکردند دامن ستار خان را بوسیده و اشك ریزان تقاضا میکردندکه درپهلوی ستارخان بمانند وفدائی آن مرد بخشنده باشند و عده‌ای هم همانکارکردند حسن‌کرد وعده‌دیگر ازهمان قبیل بودند .وآنها هم‌که باردوی دولتی برمیگشتند از رفتاروصفات جوانمردی ستارخان تعریف همامیکردندگوینده وشنونده قلباً بستارخان ارادت‌رسانده ردر نزدیکترین فرصت بصف مجاهدین ملحق‌میشدند .

در خاتمه باید اذعان داشت‌که در ایام محاصره تبریز باستثنای بدخواهان مشروطیت کلیه سکنه تبریز ازپیر و جوان ، زن ومرد ستار خان را ازصمیم قلب دوست میداشتند و اورا پدر ملت می نامیدند .

فرمانده تحصیل کرده به‌تمام سنگرهای تبریز رسیدگی و در هر نقطه ای که صف مجاهدین‌را ضعیف میدید فوراً باتفاق چند نفر سواره خودش‌را بمیدان جنك‌رسانده و باحضور خود روحیات مدافعین را تقویت میکرد .

نگارنده که ناظر اوضاع جنك بودم میدیدم که ستار خان کلیه سنگرهارا با یك‌چشم مینگریست فرضا حضور او در محله خطیب شانس جنك را عوض کرد . در حالتیکه فرضا باقرخان بمحله خطیب نزدیکتر بود تا ستار خان .

درجنك با اردوی ماکو نیز ورود او بصحنه جنك علاوه‌براینکه صف‌پریشان حال مجاهدین را تشویق وترغیب به‌حمله متقابله کرد صفوف مهاجمین با شنیدن نام ستارخان تاب مقاومت نیاورده ورو بانهزام گذاشتند .

ستارخان بایك مهارتی ازیك منظره عمومی مجاهدین وارد میدان جنك‌شده ولی‌طوری برمیگشت که‌عودت اورا کسی نمیدید و مجاهدین تصور میکردند که ستارخان درجبههٔ جنك است و بااین امید پایداری میکردند قلب ستارخان مثل‌فولاد محکم بود ونگارنده هیچوقت در روحیات او تزلزل ندیده بودم . فرضا شبی که ما در پاسداری تلگرافخانه بودیم یادداشتی به محمد صادق خان رسید که دشمن از هر طرف بانجمن حقیقت هجوم آورده وفشنك مجاهدین نزدیك باتمام است اگر فشنك نرسد دچارخطر هستیم فوراً سه‌نفر بارك رفته وبست صندوق فشنك توسط‌باربرها باخطرات بیشمار بانجمن رسانیدیم وقتی‌بانجمن‌رسیدیم که ساعت دوبعداز نصف‌شب بود باکمال تعجب دیدیم‌ستارخان تك‌وتنها درانجمن نشسته و بفراغت قلیان میکشد ! و وقتی که خبرآوردن فشنك را باو دادیم‌با تبسمی ازساقدر دانی کرد گفت حضرت عباس یار شما باشد و ما ابداً تشویش و اضطرابی در او ندیدیم ! یا مثلا چنانچه در گفتار دیگر هم ورود خودم‌را بانجمن حقیقت نوشته‌ام تا چند روز بعد از ورود من عده ای ازرفقای محله ما همه رسیدند تا یکهفته ستارخان نگذاشت که مابسنگرها برویم . بالاخره یك دوهفته درسنگرهای کم اهمیت پاسداری میکردیم(۱)

۱ــ محمد خان برادر زاده ستارخان روزی مارا بکوچه (لکلر) برده و در سنگر مقدم جا داد وما دوازده نفر بودیم . ازبد شانسی ما روز مذکور حمله باندازه‌ای شدید بودکه هــوای آسمان ازکثرت دود وگرد وغبار مثل شب تاریك شده بود ولبهای چند نفر از رفقای ماکه جنك

بقیه در صفحه ٤٤٧

درهمان روزها دشمن شاید صدها خانه را شکافته و خانه بخانه تصرف کرده بود وهرساعت بانجمن حقیقت نزدیکتر میشد وعزم داشت که کارستارخان رایکسره بکند ؛ ولی ستارخان مثل فولاد درجای خود نشسته بود .

کسانیکه درتیره‌ترین روزگار برای مصاحبه اووارد انجمن حقیقت میشدند وارا ملاقات میکردند باکمال تعجب مشاهده میکردند یکنفرمرد متوسط القامه با چشمانی میشی وچهره ای گیرا وبا روحیات خلل ناپذیر باکمال آرامی نشسته وقلیان میکشد

گاهی که در انجمن یك آب گوشت با نان جوین بما میدادند در اثنای صرف آن چند تیرتفنك بدرودیوار اصابت میکرد. ولی ستارخان اعتنائی باین قبیل گلوله‌ها نداشت وتکیه کلامش این بود که حضرت عباس مارا حفظ میکند.

درجنگها ستارخان چند دفعه زخم کم اهمیت برداشت ولی نمیخوابید و حتی ابراز ناراحتی هم نمیکرد تاروحیه مجاهدین ضعیف نشود. ستارخان باآنهمه رشادت وشجاعت انتقام جوهم نبود.

بقیه ازصفحه ٤٤٦

سخت ندیده بودند ازترس ترکیده وخون جاری شده بود . ازکثرت تیر اندازی تفنگها مثل آتش بدست انسان میچسبید . سنگر ماسه حیات توی هم داشت ازهرطرف نفرات دشمن دیوارهارا میشکافت وصدای کلنك وتفنك بهم مخلوط شده بود وازشدت ترس وگرما مغزها میجوشید درخانه بکوچه‌ای باز میشدکه درتیررس دشمن بود وچندین نفر از رفقای سنگر ما دراثنای فرار تیرخورده و بزمین افتاده بودند وفرار ازآنجا بامرك مواجه میگردید . طولی نکشید یکی از دیوارهای حیات شکافته شد وسواره ها با هلهله وفریاد و دهل وارد حیات شده و چند نفر از رفقای ما بدست دشمن افتاد ما ازروی ناچاری خودمان را بپشت بام رسانده وجنك کنان عقب می نشستیم. نایب علی شربت اوغلی باعده ای برای نجات مامیآمد ودرپناه یك پشت بام بلندتری مشغول تیراندازی بودکه دشمن را مشغول کند تامانجات پیداکنیم . ناگاه تیری ازحلقومش واردشده وازگردنش خارج شد وبشهادت رسیدو یك کلمه هم نتوانست حرف بزند مثل شمعی بودکه ناگهان اورا خاموش کنند . مقدر بود که راقم اینطور جان بسلامت ببرم. باآن وضع رقت بار بارنك پریده، روح پژمرده، لباس پاره پاره وقطارهای خالی، خودم رابانجمن رسانده وبادهن خشك بستارخان حالی کردم که کوچه لکلرسخت دچارخطراست ا دربآنجا توپ نیاورند جلوگیری ازدشمن محال است ستارخان باحال عادی وبدون تشویش وضعیت را ازمن پرسید وکوچه لکلر را خوب میشناخت و فاصله زیادی به انجمن ستارخان نداشت و محل توپ را خودش معین کرد وتوپرا بمحل تعیین شده آوردند صدای توپ بلند شد. ولی تیراول بخطا رفت اما تیردوم یك سنگردشمن را ویران کرد ودشمن عقب نشست وتیرسوم خانه دیگری را خراب کرد دشمن روبفرار گذاشت مجاهدین با علی گویان بحمله پرداختند ودشمن را دنبال کردند تا نصف شب جنگ ادامه داشت وبالاخره طرفین دست ازجنگ کشیدند .

شادروان سعید سلماسی

مرحوم سعید سلماسی یکی از توانگران آذربایجان بود در ایامیکه جنبش مشروطه برخاست یکی از هواداران پرشور آن گردید. چون پس از بمباران مجلس جنگ بین آزادیخواهان تبریز وسپاهیان محمد علیمیرزا در گرفت و کم کم تبریزیان فیروز گردیده و کار بجائی رسید که گذشته از تبریز درخوی نیز کانون آزادیخواهی بنیان یافت باینمعنی که مجاهدین آن شهر را نیز گرفته و حیدرخان عمواغلی و دیگران در آنجا دسته‌هائی پدید آورده و باگردانیکه محمد علیمیرزا بر سر آزادیخواهان می فرستاد بجنگهای سختی پرداختند. این جوان در آن هنگام بیك کار شگفتی برخاست.

توضیح آنکه چون بانقلاب ایران وعلی الخصوص به تبریز بسیاری از آزادیخواهان جهان را از جمله کمیتهٔ (اجتماعیون عامیون) ایرانیان قفقاز و کمیتهٔ (سوسیال دموکرات) ملت روس و کمیتهٔ (داشناکسیون) ارامنه مردانه کمك میفرستادند.

(جمعیت اتحاد ترقی) عثمانی نیز که هنوز در کشور خودشان مشروطه نگرفته بودند (گویا هنوز در سالونیك بودند) دلسوزیهائی بمشروطیت ایران نشان میدادند دراین هنگام شادروان سعید سلماسی یکدسته از آنان را بفرماندهی خلیل بیك (عموی انورپاشا که سپس ملقب بخلیل پاشا گردید) با خود همراه گردانیده بیاری مجاهدین خوی آمد.

ایشان درجنگهای خونینی که با کردان میرفت شرکت مینمودند. خودسعید نیز تفنك بدوش در سنگرها میجنگید. وباشوروشگفتی که مایه تحسین همگی بود کوششها میکرد.

جای افسوس ودریغ است که این جوان ناکام دریکی از جنگها کشته شد.

میرزا صادقخان مستشارالدوله

میرزا صادقخان مستشارالدوله یکی از نمایندگان ۱۲ گانه دورهٔ اول مجلس

شورایملی آذربایجان بود.

مستشار الدوله نسبت بمشروطه و آزادیخواهـی بسیار علاقمند و در ایـام توپ بستن مجلس شورایملی یکی از کوشندگان جدی نمایندگان آذربایجان در تهران بود.

امضای آن مرحوم را در تلگرافاتیکه بین تبریز و تهران مبادله شده است می بینیم. برای پی بردن بمیزان خدمات صادقانه آن صادق خوب است که خوانندگان گرامی بمشروحه آقای سیدحسن تقی زاده درمجلس یادبود وفات آن مرحوم درمجلات تهران مرجعه بکنند

مرحوم مستشار الدوله بارها بمقام وزارت وسفارت رسید و درطول عمر خود با کمال صفوت وصداقت بمیهن خود خدمت کرد

متأسفیم که عکس آنمرحوم را بدست نیاوردیم.

.....

شادروان حاجی علی دوا فروش

مرحوم حاجی علی سابقاً مغازهٔ دوا فروشی داشته و در آتش بازیهای جشنها از حیث ترکیبات مواد شیمیائی وبدست آوردن رنگهای نوظهور اطلاعاتی داشته و مورد توجه دستگاه دولتـی بوده است.

گویا نظر بحرفهٔ خود که باخارجیها در تماس بود از اصول کشورداری ملل دیگر با اطلاع گردید از روز نخست وارد جرگه آزادیخواهان شد ودر تشکیلات حزب اجتماعیون عامیون شرکت کرد وبامرور زمان دارای شخصیتی ممتاز شد.

مرحوم حاجی علی مردی نیك نفس و بی طمع و میهن پرست وبـاعزم بود. مخصوصاً تعلیم وتربیت جوانان راجهت تمشیت مشروطیت لازم میدانست ودراینباب اهتمام میورزید بطور کلی مرحوم حاجی علی دوافروش درراه آزادیخواهی ابدا اقدام افراطی نداشت وشهادت اویکی از تأثرآورترین صحنه‌های مظالم بیگانگان بشمار میاید.

بطوریکه مجاهدین فراری در استامبول میگفتند شادروان حاجی علی دوافروش با اینکه در قیام مجاهدین علیه تجاوزات سربازان بیگانه دست نداشته فقط گویا نظر بشهرتیکه در آزادیخواهی داشته در دهم محرم سال ۱۳۳۰ باشادروان میرزا احمد سهیلی نماینده انجمن ششگلان و مرحوم محمد خان و کریمخان برادرزادگان ستار خان بدار آویخته شد.

(مرگ محمدخان که در جنگ یکپایش را ازدست داده و با چوب بغلی راه میرفت دل هر بیننده را آتش میزد.)

.....

حاجی شیخ علی اصغر لیل آبادی

مرحوم حاج شیخ علی اصغر قبل از جنبش مشروطیت مثل شادروان میرزا علی واعظ بمنبر میرفت و مردم را درراه خدا و مذهب هدایت میکرد.

پس از قیام آزادیخواهی چون اصول مشروطیت را باشرع مبین اسلام موافق دید لهذا باجان ودل در راه آزادیخواهی قدم گذاشت ودر روزهای پرجوش وخروش مردم بالای منبر رفته و در اطراف فوائد مشروطیت سخن می گفت.

مرحوم حاجی شیخ علی اصغر ومیر کریم بزاز اکثرا در مسجد صمصام خان بالای منبر رفته ومجلس را گرم میکردند و در گرما گرم مجلس میرزا حسین واعظ که حقاً باید او را میر ابوی مشروطه ایران نام گذاشت بالای منبر رفته داد سخن میدادند.

عاقبت مرحوم واعظ لیل آبادی مثل همهٔ آزادیخواهان تأثر آور است: پس از ورود سربازان روسیه بتبریز درهمان ایامی که سران آزادیخواهان را بناحق و بر خلاف قوانین بین المللی بدیار عدم میفرستادند مرحوم واعظ را گرفته بعنوان اینکه اصلش قره باغی است بقفقاز بردند و کسی از عاقبت کارش باخبر نشد.

شادروان میرزا علی آقا ثقة‌الاسلام

مرحوم میرزا علی آقا ثقة الاسلام ازعلمای بنام آذربایجان واز شهدای شهیر آزادی ومشروطیت ایران است.

مرحوم ثقـة الاسلام در شب جمعه ۷ رجب ۱۲۷۷ قمری‌در تبریز چشم بدنیـا گشوده است. در جوانی بعتبات رفته و پس‌ازاکمال تحصیل‌بتبریز مراجعت و پس از فوت پدرش (مرحوم حاجی میرزا موسی) عنوان پـدر را گرفته و بر مسند او نشسته است.

ثقة الاسلام پس‌ازاعلان مشروطیت مانندبعضی ازعلمای تبریزازآن جانبداری می کرد.

مرحوم ثقة الاسلام در نظم ونثر فارسی مهارت داشت ومشهور ترین تألیفات او کتابیست بنام (مرآت الکتب) که در آن اسامی کتب و رجال شیعه را معـرفی کرده است.

مرحوم ثقة الاسلام که درك فیض‌حضور او نصیب اینجانب شده استشخصیتی ممتاز وبیانی شیوا داشت. یکی ازصفات برجسته شادروان صراحت لهجه او بود.

روزی درحضور علماء گفته بود که من با شما یك فرق دارم. من میدانم کـه نمیدانم ولی شما نمیدانید که نمیدانید.

در اتخاذ تصمیم شتاب زدگی نداشت وباوجود اینکه درجریان آزادی‌خواهی دخیل بود بازدر مطالب جزئی و کوچك شرکت نکرده وتاحدی کناره میگرفت. آنطوریکه‌حافظه اینجانب اجازه میدهد مرحوم ثقة‌الاسلام در جریان‌آزادیخواهی بیشتر درموضوعاتی شرکت میکرد که با اصول شرع مطابقت داشته باشد و هـر پیش آمدیکه صرفاً جنبهٔ سیاسی داشت حل و فصل او را بمردان سیاسی واگـذار می کرد.

مرحوم ثقة الاسلام اخلاق‌حمیده داشت وخیلی‌جسور وبردبار بودوازشنیدن اتلاف نفس سخت متأثر میشد وهنگامیکه سربازان روس وارد تبریزشدند درصدد چاره جوئی برآمد ومیکوشید که خون مسلمانان بناحق ریخته نشود واین اقدام‌را

شرعا جایز میدانست. باوجود اینکه یادهای تلخی ازخشونت روسها داشت ودرایام گذشته بعنوان تشرف یکنفر سرباز روسی بدین مبین اسلام خانه اورا بدون مقدمه جستجو کردند وافرادخانه اورا بوحشت انداختند بازاقدام بنجات مسلمانان راجزو فرایض دینی میدانست ودراین باره بنام پیشوای مذهبی مداخله نمود. وی باین ابیات مولوی عقیده داشت.

از محبت نار نوری میشود　　وز محبت دیو حوری میشود
ازمحبت خار ها گل میشود　　وزمحبت سرکه ها مل میشود

چون سابقاً ثقة الاسلام که باکمال تقوی وپرهیز کاری و شرافت وروحانیت عمر کرده بود واین موضوع برای خود وبیگانه مسلم وروشن بودهیچکس تصور نمیکرد که سربازان بیگانه مصلحین صلاح اندیش را هم باکمال وحشیگری ووقاحت بپای دار بکشند.

برخلاف همه این اندیشه ها دردهم محرم ۱۳۳۰ هجری قمری آنمرحوم رابا سایرشهدای آزادی بدار زدند. این دو شعرمولوی مناسب این حال واین مقال است:

گشته انداز باده حیرت دراین شهرخراب
سعدی و فردوسی و خاقانی و عطار مست
شمس تبریزی چه گوئی حال مستان (تزار)(۱)
با چلیپا و بت و ناقوس و با زنار مست

.....

کربلائی علی معروف بمسیو

کربلائی علی مسیو درتبریز ساکن محله نوبر و ازتجار روشنفکر و باهوش آذربایجان ومردی سفر کرده وتجربه دیده وبردبار ومتین بود و چون زبان فرانسه را میدانست لهذا مسیو لقب گرفته بود.

قبل ازانقلاب مشروطه کارخانه چینی سازی ایجاد کرده ودراین راه خیلی زحمت

۱ــ اصلش گویا نزار بوده است

کشیده وسرمایه خرج کرده بود.

علی‌مسیو دراستانبول هم بوده واز وضعیت عثمانی بی‌اطلاع نبود ونیز تاریخ انقلاب فرانسه را ازبرداشت وهمه وقت ازاو مثالهائی میآورد.

مرحوم یکی از بست نشینان کنسولخانه‌انگلیس‌بود وپس ازاعلان مشروطیت حزب‌اجتماعیون‌عامیون را تشکیل وتاآخرعمرخود ریاست حزب مذکور راداشت.

علی مسیو چهار پسر داشت. حاجی خان و حسن وحسین وقدیر (این دو نفر اخیرالذکر درروز ۱۰ محرم ۱۳۳۰ بادست جلادان روس بشهادت رسیدند.

علی مسیو مرد فولادینی بوده واعصاب او ازهیچ پیش‌آمد متأثر نمیشد. نام کمیته حرب اجتماعیون عامیون رامرکز غیبی گذاشته بود تا کسی بآسانی‌دسترسی نداشته باشد.

درسالهای نخست که امنیت شهر را مجاهدین بعهده گرفته بودند وشبی نبود که دسته های مجاهدین با فراشهای قلعه بیگی ها تصادفات خونینی نداشته باشند معهذا وصول این قبیل اخبار ابداً اورا ناراحت نمیکرد!

علی‌مسیو باسه گروه بازی سیاسی داشت:

۱ـ تشکیلات جابری دولت سابق.

۲ـ سیاستهای نمایندگیهای خارجی.

۳ـ اداره کردن خود مجاهدین(۱).

بدیهی است اداره کردن این سه‌رشته کارهای مختلف محتاج استعداد فوق‌العاده بود. علی‌مسیو نه از تهدید میترسید نه تطمیع اورا رام میکرد. شبی نبود که چندین واقعه خونینی اتفاق نیفتد وبرای حل‌موضوع نصف شب درمنزل اورا نکوبند ولی اوخواب نداشت ومعضلات را حل میکرد.

یکی از اعضای کمیتهٔ مرکزی که در میان اعضای حزب و مردم نفوذ عجیبی بهمرسانیده بود وداشت علی‌مسیو را تحت الشعاع قرارمیداد(۲) بادستور و درروز روشن در میدان هفت کچل کشته شد.

۱ـ برای مطالعه سازمان حزب بگفتار ۱۲ و ۱۵ و ۱۶ رجوع شود.

۲ـ شاید مرتکب جرمی هم شده بود چون من نمیدانم.

قاتلین فردای آنروز در چلو کبابی راسته بازار ناهارخوردند ولی کسی مزاحم آنها نشد.

علی مسیو با کشتن یوسف خز دوز آتش خشم مردمرا گرفت و دیگر کسی جرأت مخالفت با اورا نداشت.

طوری شده بود که حاجی مخبرالسلطنه والی آذربایجان هم ازعلی مسیو حساب می برد.

مثال: نایب خلیل معروف بایت خلیل در نتیجه حمایت علی مسیو دارای نفوذ فوق العاده شده بود. علی مسیو هم از نایب خلیل استفاده های سیاسی میکرد از آن جمله گزارش رسیده بود که اصغرخان نامی از تهران وارد شده درمحله اهراب منزل کرده ومأموریت او اینست که با دستیاران خود چند نفراز سران مجاهدین رااز بین ببرد. درنتیجه تحقیقات این گزارش درست درآمد و نایب خلیل مأموریت پیدا کرد که با دو نفر مجاهد شر اورا بکند.

نایب خلیل شبی بسراغ اصغرخان رفته وازپشت بام وارد اطاق اوشد و او را از زیر کرسی بیرون کشید وبحیات اوخاتمه داد وگوش اورا هم بعنوان گواه انجام عمل درتوی قوطی سیگار گذاشته وبا نشان دادن آن بعضی ازرجال مستبد را مثل ساعدالملك وغیره ترساند وقول گرفت که دست ازفشار بردارند.

ووقتیکه حاجی مخبرالسلطنه ازعلی مسیو گله کرد وعلت حمایت اورا پرسید علی مسیو پاسخ داد که مشروطیت ایت خلیل را هم لازم دارد تا پاسخ نایب اصغرها را بدهد.

شرارت نایب خلیل روز افزون بود تا یك روز در روز روشن مست کرده و کسی را کشت. او را گرفته و بزندان انداختند. در بازپرسی با کمال بی پروائی بتمام کشتارهای خود اعتراف کرد وبامید اینکه علی مسیو از اوحمایت خواهد کرد ولی ایندفعه علی مسیو دیگربوجود اواحتیاج نداشت وحتی خود اوهم ازنایب خلیل میترسید بوالی جواب داد طبق قانون رفتار کنید. مرك او رسیده بود. نایب خلیل را درحالیکه پایش درکند و گردنش درزنجیر بود دستمال ابریشمی را خیس کرده

وبگلویش تپانده وبحیات او خاتمه دادند.

بعضی مرگ ها هست که زندگی دیگران را تأمین میکند مرك نایب خلیل ازآن مرگها بود.

مدتی نفوذ علی‌مسیو در تبریز غیر محدود بود جان و مال سکنه تبریز سپرده دست او بود شبها که‌در تمام خیابانهای تبریز مجاهدین گردش میکردند وازهرطرف صدای تیر بگوش میرسید کوچکترین اشاره او کافی بود که حیات عدهٔ دچار خطر شود. ولی علی‌مسیو باداشتن‌چنین‌قدرتی قدمی برخلاف اصول مشروطیت برنمیداشت و باکمال جدیت مواظب رفتار مجاهدین بود.

نگارنده مأمور بودم که از بصیرالسلطنه حواله گندم بگیرم. مالك خواست مراتطمیع کندوسیصد تومان‌دردستمالی گذاشته وپیش‌من‌فرستاده من‌نگرفتم فردای آنروز علی مسیو مرا خواسته و از من قدردانی کرد و معلوم شد که در همان شب حسین‌آقا فشنگچی ازجریان آن مستحضر شده و موضوع را با علی مسیو در میان گذاشته است.

یکی دیگر ازموضوعاتیکه قابل ذکراست اختلاف نظر مجاهدین قفقازی و غیرقفقازی بود. دربدوتاریخ‌تشکیل حزب‌اجتماعیون‌عامیون درتبریز مجاهدینی‌باین عنوان وجود نداشت اول کسانیکه بنام مجاهد از قفقاز بتبریز وارد شدند حسن‌آقا واسمعیل (کشیده شجاع نظام) بودند.

دفعه دوم مشهدی حسن خیاط و مشهدی حاجی وارد شدند بعد مشهدی محمد صادق خان ومشهدی محمد علی‌داروغه با عدهٔ دیگر وارد شدند سپس دسته‌اسدخان وصادق عمو اغلی و همراهان آنان در محله قبرستان لله بیك منزل کردند. بعد از آن عده‌ای گرجی با تقی‌اوف‌وغیره واردشدندوعلی‌اکبر برادر ملانصرالدین‌اواخر وارد شد ولی مجاهدین گرجی وارمنی بامسلمانان هرماه وارد میشدند.

اختلاف از اینجا پیدا شد که مجاهدین قفقازی ادعا میکردند که آنان تابع مرکز تفلیس هستند نه تابع مرکز غیبی واگر در این نظریه پیش میبردند کسی نمیتوانست مجرمین‌آنان را مجازات بکند ورشته انتظام ازدست خارج میشد. ولی تدبیر علی‌مسیو این اختلاف را هم ازبین برد واگرچه کاسه و کوزه برسر اسدخان

(با اسد آقا فشنگچی اشتباه نشود) وصادق عمو اغلی شکسته وهردوی آنان باعده دیگر کشته شدند وبالاخره مجاهدین ففقازی که اکثراً اهل ومتولدین تبریز بودند خودشانرا تابع مرکز غیبی یعنی علی مسیو دانسته و غائله را خوابانیدند و در این بلوا هم علی مسیو جان بسلامت بدر برد.

علی مسیو رشته انقلاب را در دست داشت و با تدبیر و کاردانی بسیاری از معضلات را حل میکرد.

وی هستی وحیات خود و پسرهای خود را دراین راه گذاشته بود. چنانکه باستثنای یك پسرش همه درراه آزادی جان سپردند.

علی مسیو قبل از جنك باسربازان روس فوت کرد و پس از فوت او بدبختی نصیب عائله اوشد.

پسر ارشد او حاجی خان کشته شد وخانه او ازطرف سالداتها غارت وویران گردید و بالاخره در تاریخ ۱۰ محرم ۱۳۳۰ دوپسر او حسن و قدیر باسایر شهدای آزادی ومشروطیت درجوانی بالای دار رفتند.

روحت شاد ای مرد فدائی و ایران پرست. تو کلیه حیات و لذایذ دنیوی و خوشیهای بشری را درراه آزادی فدا کردی و باعلا ترین مقام ومنزلت فداکاری و رشادت وشجاعت ومجاهدت رسیدی.

تاریخ آزادی ایران خدمات ترا با خط درشت خواهد نوشت و نگارنده که یکی از اجزای کوچك وناقابل حزب اجتماعیون عامیون بودم وخدمات ترا از نزدیك میدیدم ازخداوند متعال مسئلت مینمایم که درمقابل مصائبیکه بافراد خانواده تووارد آمده است روح پرفتوح تورا شاد فرماید.

شادروان میرزا علی واعظ وبجویه‌ای

مرحوم میرزاعلی واعظ یکی ازسه نفر وعاظی بود که در بالای منبر ازاصول مشروطیت طرفداری و بابیان فصیح ونفس گرم مردم را بحمایت آن دعوت میکرد.

این نیك مرد با اینکه ازروز اول میدانست که در میدان مبارزه آزادی و مشروطیت قدم گذاشتن عاقبت خطرناکی دارد با وجود این حیات خود را بخدمت نوع خود وقف وبدون واهمه وترس درارشاد مردم پافشاری میکرد.

مستبدین بیش از تیر تفنك مجاهدین، از بیانات ناطقین میترسیدند و هر هفته برای نابودی آنان نقشه نوی طرح میکردند تا با کشتن آنان زبان مردم‌را ببندندولی مجاهدین هیچوقت ناطقین را تنها نگذاشته و همه وقت برای حفظ آنان پاسداری میکردند. این مرد شریف‌سرانجام در دهم محرم سال ۱۳۳۰ قمری باسه‌تن دیگر بنام حاجی‌خان‌قفقازی و شاد روان حاجی صمد خیاط و شاد روان مشهدی شکور بجرم آزادیخواهی بدست بیگانگان شهید شد.

☆☆☆



(عکس۶۶) مرحوم سید احمد کسروی

درازاء خدماتی که مرحوم کسروی در تدوین وانتشار تاریخ مشروطیت ایران انجام داده اند عکس او را بعنوان قدردانی چاپ کردیم

مشهدی محمدصادقخان (مردی که هیچ خنده نداشت)

مرحوم محمد صادقخان در تبریز ومحله آق‌مسجد در میان یك خانواده متوسط متولد شده ودرسن جوانی بقفقاز رفته بود.

پدر وی استاد احمد بنا بود این مرد بس که تنومند و قوی بوده استاد احمد دیو لقب گرفته بود. برادران محمد صادقخان - محمد تقی‌خان و شاطر محمد حسین نام داشتند.

در پیشانی محمد صادقخان جای زخمی نمایان بود ومیگفتند در روسیه سالها درزندان حکومت تزار بسر برده وبقول معروف بسرش داغ زده‌اند.

محمد صادقخان درشدت جنك آزادی وارد تبریز شده ومقداری بمب واسلحه باخود آورده بود. اگرچه قبل‌ازورود او بمحلهٔ ما بضمانت برادر نگارنده ونجف بیك از ارك دولتی تفنك گرفته و بمجاهدین داده بودند ولی باورود‌او بمحله چرنداب گروه مجاهدین جان تازه‌ای گرفته سازمان آن باانضباط‌تر وبهتر شد.

چون از طرز جنك وابراز رشادت او در گفتارها ذکرشده است لهذاتکرار نمیکنم.

محمد صادقخان‌شجاع‌ودست‌ودل باز ومیهن‌پرست وبا انضباط بود. باوجود اینکه خوش محضر بود در حضور او کسی جرات نداشت که حرکات نا مطلوبی از خود نشان دهد. وبعبارت دیگر بمجاهدین زیر دست خود کاملا تسلط داشت.

وی با داشتن فرصتهای فراوانی جهت سوء استفاده اندوخته ای نداشت وحتی قادر نبود که زخم پای خودش را علاج بکند و در نتیجه‌عدم تداوی هم دنیارا وداع گفت. برادر او مرحوم شاطر محمد حسین هم در جنك شنب غازان شربت شهادت نوشید خانواده استاد احمد مثل هزاران خانواده آزادیخواهان دیگر، درراه آزادی ومشروطیت بکلی محو ونابود شدند.

روانت شاد ای‌مرد رشیدیکه هستی وجان خودت را در راه‌مشروطیت ایران فدا کرده و با چشم انتظار باقدامات نسل آینده در قبرستان چرنداب خفتی!

حاجی میرزا آقا فرشی

مرحوم حاجی میرزا آقا فرشی از روز اول در جریان اقدامات آزادیخواهی دخالت داشت یکی ازشخصیتهای بنام آذربایجان بود که در دوره اول قانونگذاری از تبریز انتخاب و باتفاق سایر نمایندگان وارد مجلس شورای ملی گردید حاجی میرزا آقا فرشی تاجر فرش بوده درمحله لیلابادسکنی داشته وشخصی موقر ومتین وباهوش بود ودر راه مشروطیت ازصرف نقدینه مضایقه نداشته است آثار و علائم زیادی از آنمرحوم در بایگانی شورای ملی موجود است از آنجمله در تلگرافاتیکه میان نمایندگان آذربایجان‌در تهران وسران آزادیخواهان تبریز در شدت محاصره تبریز مخابره شده امضای وی نیز مشاهده میشود .

مرحوم‌فرشی مسلك اعتدالی‌را انتخاب کرده بود وهمواره میانه‌روی‌را دوست میداشت چنانکه خودآنمرحوم برای نگارنده تعریف کرد که هنگام‌تشریف‌فرمائی اعلیحضرت فقید به تبریز گروهی بنام‌حزب دموکرات و گروه دیگر بنام انقلابی و گروه سوم بنام بیطرف ازشاهنشاه کبیر استفاده نمودند ؛ اعلیحضرت فقید فرمودند مفهوم این‌دوحزب معلوم ومسلم است ولی‌حزب بیطرف یعنی‌چه ؟

مرحوم حاجی‌میرزاآقا پاسخ داد که‌وظیفه بی‌طرفهاهم اینستکه میان این‌دو گروه را آشتی بدهند این‌حاضر جوابی شاهنشاه را که ناراضی شده بود خوشحال کرد. حاجی میرزاآقا خیلی‌باهوش‌وسریع‌الانتقال‌بود . وی‌چندین‌دوره از آذربایجان بنمایندگی‌انتخاب‌شده ودرمیان دیگر نمایندگان دارای احترام بود .

.....

حاجی‌مهدی کوزه کنانی

مرحوم حاجی مهدی کوزه کنانی تاجر تبریزی بانقلاب مشروطیت ایران کومکها کرد . در انجمن ایالتی وخارج آن درکلیه جلسات استشاره شرکت نموده و بقدر میسر ازاصول‌مشروطیت و آزادی‌جانبداری کرده‌است.

مرحوم کوزه کنانی متدین ، متین ، بردبار و با هوش بود و هر وقت میدید بحرفهای اواعتنانمیکنند کلاه پوستی بلندش‌را بزمین‌میزد و باحال تاثرفریاد میکشید وبدینوسیله نظر خودرا پیش میبرد . این موضوع باندازه‌ای تکرار شده بود که‌هر وقت کوزه کنانی با کلاه کهنهٔ‌ظاهرمیشد مردم‌حدس میزدند که کوزه کنانی‌میخواهد ازاین اسلحه استفاده کند .

کوزه کنانی بدون‌پروا نظریات‌خودرا میگفت ومردم هم عقاید اورا باطیب خاطر می‌پذیرفتند .

قبلا گفتیم که صمدخان شجاع‌الدوله بمنزل او پناهنده شده و از خطر مرگ نجات‌یافت . گویا بخاطرهمان‌عمل او بوده است که پس‌ازورود روسها بتبریزوتسلط صمدخان بمجاهدین و باصول مشروطیت و کشتار دسته جمعی حاجی مهدی گزندی ندیده و بدون خطر ودخالت درکارها زندگی میکرده است تا دنیای فانی را وداع گفته است .

خدمات کوزه کنانی‌در آزادی ومشروطیت دارای ارزش فراوان بوده بنظر نگارنده آنمرحوم با طیب خاطر وازصمیم قلب سالها با بذل جان ومال درراه‌پرخطر آزادیخواهی با کمال جوانمردی خدمت کرد و نام نیکی در تاریخ آزادی باقی گذاشت .

.....

میرزا محمود غنی‌زاده

میرزا محمود غنی‌زاده در ارومیه متولد شد و تحصیلات مقدماتی‌را در همین شهر بپایان رساند .

درآغاز انقلاب مشروطه ایران وارد تبریز شد ودر صف آزادیخواهان قرار گرفت . مرحوم غنی زاده پس از اعلان مشروطیت ایران وارد جرگه ارادتمندان آقای سیدحسن تقی‌زاده شد و با مرحوم میرزا محمّد علیخان تربیت ومیرزا رضاخان وسید محمد ابوالضیاء ومیرزا حسین خان عدالت و شریف زاده و میرزا محمودخان اشرف زاده دوست ودستیار بود . مدتی‌روزنامه انجمن ارگان‌انجمن ایالتی‌را اداره

میکرد درسال ۱۳۲۷ قمری روزنامه‌ای بنام بوقلمون باچاپ سر بی‌منتشرنمود درسال ۱۳۲۸ روزنامه هفتگی محاکمات‌را دایر کرد ومدتی هم درارومیه بهمراهی آقازاده ارومیه‌ای روزنامه فریادرا منتشر میساخت .

مرحوم غنی‌زاده آزادیخواه میانه‌رو بوده‌و بااقدامات وروش تند وانقلابی شدیداً مخالف بود پس‌از ورود قشون روس بتبریز بهمراهی امیرحشمت و حاجی اسماعیل امیرخیزی‌ودیگران باستانبول رفت ودنبال مطالعات وتحقیقات‌علمی‌وادبی‌را گرفت. درهمان شهر در جمعیت نشر معارف عضویت پیدا کرد ودرسخنرانیها شرکت‌داشت پس‌از آغاز جنك جهانی ازطرف آقای سید حسن تقی‌زاده در جزو اشخاص دیگر به‌برلن احضار ودر اداره مجله کاوه مشغول کار شد .

اداره کاوه که بسرپرستی آقای تقی‌زاده تأسیس شده بود ودارای کتب علمی‌و تاریخی فراوانی بود جای دارالعلم‌را گرفته بود و هر کس که طالعش یاری میکرد وبدانجا راه‌می‌یافت همه قسم وسایل‌تکمیل اطلاعات نصیب اومیگردید . غنی‌زاده‌هم جزو همان خوش‌شانسها بحساب میآید وبعبارت دیگر دربرلین‌هم غنی‌زاده‌درمکتب تقی زاده مشغول تحقیق وتتبع بود .

غنی زاده پس از عودت بمیهن خود روزنامه سهند را تأسیس و منتشر ساخت .

نگارنده بامرحوم غنی زاده در تبریز واستانبول و برلین معاشرت نزدیك داشته وباخلاق حسنه وی کاملا پی‌برده بودم آنمرحوم میهن پرست وپرهیزکار ومتین وبردبار بود .

غنی زاده گاهی شعر میسرود و بهترین اشعار او اشعاری است که در برلین سروده است واین چند بیت نمونه ایست ازآن :

گم شد رهم بدشت نشان قدم کجاست
فرسوده شدقدم ز تکا پو حرم کجاست
آنرا که خیمه در طلب او برون زدیم
بهر خدا بگو که سواد خیم کجاست

بال و پرم بساحت بیگانه پاك سوخت
آن شاخسار انس که سویش پرم کجاست



(عکس ٦٧) ابراهیم آقا اهل قارص که شرح حال آن در صفحه ۲۹۱ چاپ شده

میرزا محمد علی‌خان تربیت

میرزا محمدعلیخان تربیت‌فرزند میرزا صادق ودرتبریز متولد شده است.

او چهار برادر داشته : میرزا علیمحمد خان ،میرزا رضاخان ، غلامعلی‌خان و یکی دیگر.

مرحوم تربیت ازآزادیخواهان بنام آذربایجان است. درجوانی وقتی کتاب‌فروشی داشت با آقای سید حسن تقی‌زاده آشنا گردید و بامرور زمان باهم همفکر

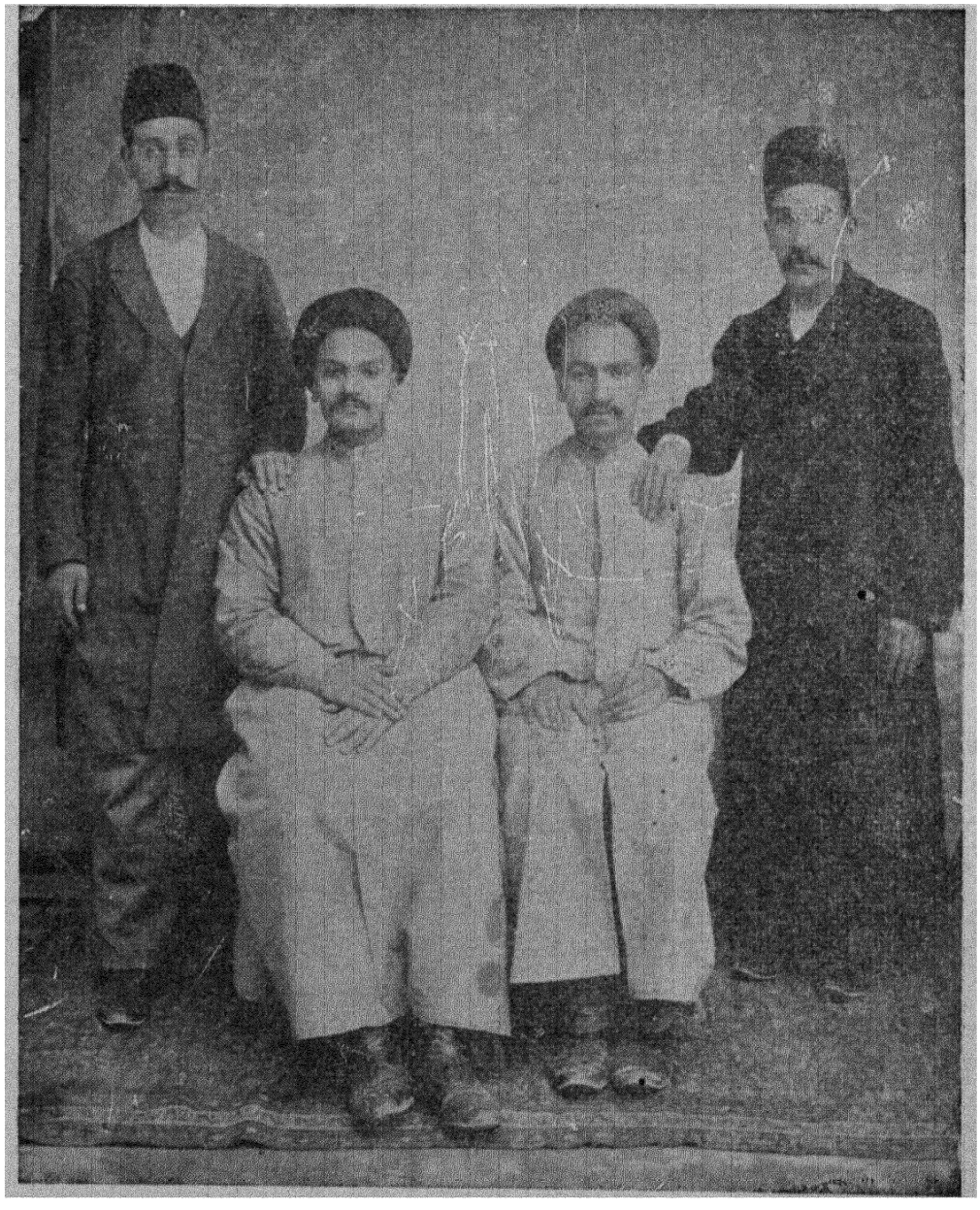

(عکس ٦٨) آقای تقی‌زاده ـ مرحوم شریف‌زاده ـ مرحوم تربیت‌وحکاکباشی

و همقدم شدند و در سال ۱۳۲۰ هجری قمری مجله ای بنام گنجینه فنون را منتشر کردند .

مرحوم تربیت چندی نیز مغازه دوافروشی نیز تأسیس و در آنجا روشنفکران تبریز با هم ملاقات کرده و تبادل نظر میکردند . پس از اعلان مشروطیت تربیت از کوشندگان آن بود و در کلیه مشورتهای آزادی شرکت داشت .

تربیت در دوره دوم قانون گزاری از تبریز بنمایندگی انتخاب شد و در جلسات شورای ملی شرکت کرد و از جمله نمایندگان مطلع و روشنفکر محسوب میشد . در حزب دمکرات که لیدر آن آقای سیدحسن تقی زاده برادرزن تربیت بود وی از اعضای ثابت قدم آن بود .

تربیت در استانبول و برلین با آقای تقی زاده باهم بوده و دوستی این دو نفر بی ریا و از روی کمال صمیمیت بود . رفتار تربیت با تقی زاده مثل مرید با مرشد بود .

تربیت بسیار کتاب دوست بوده و در برلن اوقات عمده خود را در کتابخانه های معروف برلن میگذراند .

یکی از خدمات تربیت جمع آوری و ارسال مطبوعات ایران بمرحوم پروفسور ادوارد براون میباشد که جزو تألیفات براون چاپ شده است . کتاب مزبور امروز یکی از بهترین و پر ارجترین ملاك و مدرك تاریخ نویسان میباشد .

مرحوم تربیت بجمع آوری و مطالعه کتاب علاقه مفرطی داشت و مهمترین آثار قلمی آنمرحوم کتابی بنام دانشمندان آذربایجان میباشد(۱) .

مرحوم باتمام معنی یکفرد مفیدی بود و درمجامع ،از ادبا و هنرمندان هنرهای زیبا تشویق میکرد و نفس گرم و حضور قابل احترامی داشت . با وجود اینکه مثل اکثر آذربایجانیها قدری عصبانی بود ولی کینه توز و انتقام جو نبود .

تربیت درایامیکه رئیس بلدیه تبریز بود خدمات گرانبهائی در تبریز انجام و باغ

۱- با مرحوم تربیت دراستانبول و برلن انس گرفته (به عکس صفحه ۲۲ مراجعه شود) و مخصوصاً درکتابخانه های برلن باهم بودیم ودراثنای تألیف کتاب سرآمدان هنر خود آن مرحوم شاهد تحمل زحمات اینجانب بوده وهمه وقت کوشش اینجانب را میستود ودر اثنای انتشار کتاب مزبور رئیس اداره معارف آذربایجان بوده و نامه مفصلی در تمجید و تعریف آن بنگارنده نوشته و موجود میباشد با وجود این در کتاب خود نامی ازمؤلف کتاب سرآمدان نبرده است. ازطرف دیگر درکتاب تألیف کرده خود ازکسانی نام برده است که آثار قلمی آنان دارای هیچگونه ارزش علمی و

گلستان و خیابان تربیت و کتابخانه و قرائتخانه از آثار آن مرحوم است.

وی درایام ریاست معارف رشت خدمات شایان تقدیری انجام داد و در همان اوقات اینجانب از اروپا برگشته ودررشت ازنزدیك خدمات اورا برای‌العین مشاهده کردم. تربیت پس‌از ریاست بلدیه مجدداً بنمایندگی شورای‌ملی انتخاب شدوریاست کمیسیون معارف بعهده وی بود.

تربیت باوجود اینکه همواره مواظبت سلامتی خود بود و کسالت‌مهمی نداشت در نتیجه عدم وجود طبیب حاذق با مختصر کسالتی در ۲۶ دی ۱۳۱۸ در گذشت و دوستان خودرا داغدار نمود.

مرحوم تربیت از مصاحبت آقای تقی زاده برخوردار شده و دارای فضایل اخلاقی بود.

هر که با پاکدلان صبح‌ومسائی‌دارد　　دلش از پرتو اسرار صفائی دارد
زهد بانیت پاك است نه با جامه پاك　　ای‌بس آلوده که‌پاکیزه‌ردائی‌دارد

مرحوم تربیت (دوپسر بنام مهندس اردشیر و مهندس بهمن) و دو دختر از خواهرآقای تقی‌زاده دارد ودوپسرهم بنام پرویز وفیروز ازبانو هاجر تربیت دارد دخترهای آنمرحوم‌به آقایان‌اسماعیل مهندس و دکتر بهرامی شوهر کرده‌اند.

.....

حاجی میرزا یحیی امام جمعه خوئی

مرحوم حاجی‌میرزا یحیی امام‌جمعه خوئی یکی از منتخبین آذربایجان برای نمایندگی دوره اول مجلس شورای ملی میباشد نامبرده پسر حاجی میرزا اسدالله امام جمعه است که پدروجد ایشان هم ازروحانیون معروف زمان‌خود بوده‌اند.

تلگرافاتیکه بین آزادیخواهان و انجمن ملی آذربایجان از یکطرف و نمایندگان آذربایجان درمجلس‌شورای‌ملی ازطرف دیگرمبادله شده ودر گفتارهای سابق آنها را آورده‌ایم و در بین امضاها باسم یحیی‌میخوریم که امضای مرحوم امام جمعه خوئی است

درواقعه توپ بستن مجلس شورای ملی مرحوم امام جمعه خوئی هم دستگیرو ببا غشاه برده شدو ساعات پر خطری گذراندوی در دوره دوم نیز درردیف پنج نفر منتخبه نجف بعنوان طراز اول ازطرف علماء انتخاب شد ودرمجلس شرکت کرد .

در دوره سوم نیز ازچندین نقطه کشور انتخاب و بنمایندگی تهران درمجلس



(عکس۶۹)مرحوم حاجی میرزا یحیی امام جمعه خوئی

شورای‌ملی‌شرکت ودر تدوین‌قانون محاکمات حقوقی تشریك مساعی نمود.

مرحوم حاجی‌میرزایحیی امام جمعه خوئی که یکی‌از علمای معروف‌ایران‌بود درحل‌وفصل معضلات سیاسی کشوراظهار نظر کرده‌ومقام روحانی وی‌همواره‌مورد توجه علماء و شخصیتهای ایران بوده است ودر اولتیماتوم روسهاهم خدماتی نموده که مرگان شوستر در کتاب خود شرح داده واورا عالم ربانی نامیده‌اند،

میرزایحیی‌در تاریخ ۱۰ شهریور ۱۳۲٤ بسن‌هشتادوپنج‌سالگی‌دارفانی راوداع وبخانه ابدی شتافته وازخود پسرانی باقی گذارده که‌از آنجمله‌اند آقایان نظام‌الدین وجمال‌الدین ونورالدین امامی .

.....

آقای حاجی اسمعیل امیرخیزی

آقای حاجی اسمعیل امیر خیزی که یکی از شخصیتهای قابل احتـرام و از پیشقدمان‌زمان‌انقلاب مشروطیت‌ایران بوده ومشاهداتشان برای روشن شدن زوایای تاریخ آزادی و مشروطیت ارزش فراوانی دارد تقاضای‌نگارنده رااجابت‌وشرح‌حال‌ومشاهدات‌خودرا برای درج در کتاب ارسال فرموده‌اند اینك ما مشروحهٔ ایشان را با کمال تشکر درج و بصفحات تاریخ تودیع مینمائیم. (۱)



(عکس ۷۰) آقای حاجی اسمعیل امیرخیزی

۱ـاز آقای اسمعیل یکانی هم‌تقاضای ارسال‌شرح‌حال‌ومشاهدات خودشده‌بودولی متأسفانه‌در نتیجه گرفتاری‌گویا نتوانسته‌اند خواهش مارا اجابت فرمایند.

آقای یکانی که خود نگارنده شاهد خدمات پرارزش‌ایشان‌بودم‌یکی از خدمت‌گذاران‌حقیقی‌راه‌آزادی‌ومشروطیت‌ایران‌هستند وامیدواریم برای تکمیل تاریخ مشروطیت مشاهدات‌خودرا بنویسند تا درتجدید چاپ از آن استفاده شود.

دانشمند محترم جناب آقای مهندس طاهرزاده بهزاد دامت توفیقاته

چندی قبل رقیمه شریفه که از قید تاریخ آزاد بود زیارت شد مژده داده بودید که کتابی بنام قیام آذربایجان تالیف فرموده ودر صدد چاپ و نشر آن میباشید و از ارادتمند نیز خواسته بودید که شرح حال خود را نوشته تقدیم دارم متأسفانه درآنموقع سخت مریض بودم وتوانائی آن نداشتم که قلم بدست گرفته شرحی راجع بسرگذشت خود بنگارم تااینکه یکماه پیش اندك تخفیفی در مرض روی داد قلم برداشتم و بتسوید این سطور پرداختم چون از مسوده آن فارغ شدم درآن صدد برآمدم که بپاك‌نویس آن پردازم بدبختانه باردیگر مبتلی بمرض شدم و نتوانستم که مقصود خود را انجام دهم چنانکه اکنون هم قلم درمیان انگشتانم میلرزد اینستکه ناگزیر امتثالا لامرالعالی بهمان مسوده قناعت ورزیدم واینك همان مسوده راکه دربیست ویك صفحه بوده بادوقطعه عکس که یکی متعلق بمرحوم حیدرخان عمواغلی ودیگری ازآن بنده است لفاً تقدیم میدارم ومحض استحضار خاطر شریف معروض میدارد که شرح زندگانی بنده آن اندازه باحوادث آمیخته وتوأم است که اگرمیخواستم بنگارش دهیك آن بپردازم مثنوی هفتادمن کاغذمیشد که نه‌وضع کنونی بنده مساعدت میکردو نه‌حوصله کتاب قیام آنرا برخود میپذیرفت اینستکه درتفصیل باجمال پرداختم واز اغلب قسمتهای آن صرفنظر کردم و حضرتعالی باز درتلخیص آن مختارید و اگر بنده بپاك‌نویس آن مقتدر میشدم خودم همین کار را میکردم بیش از این بتصدیع نپرداخته عریضه را بآرزوی کامیابی عالی خاتمه میدهم.

ارادتمند اسمعیل امیرخیزی ۲ر۳ر۲۴

اینك سرگذشت زندگانی خودرا بشرح زیرخلاصه میکنم.

قسمت اول از تاریخ سال ۱۲۹۴ تاسال ۱۳۲۴ قمری

این بنده اسمعیل ابن محمد تقی تبریزی معروف بامیرخیزی درسال ۱۲۹۴ در اوایل ماه ذیحجه درمحله امیرخیز متولد شدم. در هفت سالگی وارد مکتب شده و درچهارده سالگی آنرا ترك کرده در حجرهٔ تجارت پدرم مشغول کسب شدم و در تاریخ ۱۳۲۱ قمری عازم زیارت‌مکه معظمه شدم وتا این‌تاریخ بنده اسمی ازمشروطه نشنیده بودم. چون باستانبول‌رسیدم جراید آنجا ازمشروطه بودن دولت ژاپون کم وبیش سخن میراندند.

پس ازمراجعت‌ازمکه بازمشغول کسب بودم و گاهگاه بیانیه هائی ازروسیه به پارهٔ اشخاص میرسید و چند تا از آنها هم بتوسط مرحوم حاجی مهدی آقای کوزه کنانی بدست بنده رسید ولی ازخواندن آنها بجز تأثر ثمری حاصل نمیشد.

قسمت دوم ازسال۱۳۲۴تاسال۱۳۳۰قمری

در اوائل سال ۱۳۲٤روزی مرحوم شیخ اسمعیل هشترودی که ازاجله علمای تبریز بود از بنده دعوتی فرمودند و منهم درساعت مقرر بخدمتشان رسیدم در اطاق پذیرائی ده پانزده نفر ازاشخاص‌محترم حضور داشتند اسامی آنهائیکه فعلا در نظر دارم از این قرار بود :

شیخ سلیم ، میرهاشم ، حاجی رسول صدقیانی ، آقا نقی شجاعی ، علی مسیو ، میرزا علی‌اصغر خوئی، آقای حسین آقا فشنگچی که‌امروز به تبریزی معروف است (مدیر روزنامه کهن سال تبریز) و با نهایت حرارت مشغول مذاکره بودند. منهم‌در گوشه ای نشسته با دقت بمذاکرات ایشان گوش میدادم.

بیش ازهمه مرحوم علی مسیو حرارت بخرج میداد از بدبختی ملت و مملکت هم جسته جسته چیزهائی‌میگفت‌اشخاص مزبور ظاهراً بنام ترویج امتعه وطنی گرد آمده بودند ولی درمعنی غرض ومقصود دیگری داشتند ومیخواستند همان راهی را بروند که قائدین تهران میرفتند .

این جلسات هرهفته مکرر میشد واخبار تهران هم مرتباً بایشان میرسید . در جلسات بعد آقا سید هاشم حضور نمییافت ولی سایرین مرتباً حاضر میشدند. علاوه براشخاص مذکور درفوق کسان دیگری نیز درخارج با این جمعیت همدست‌بودند مانند مرحوم شریف زاده ، میرزا جواد ناطق ومیرجلیل که بعداً درهمین جلسات‌نیز حاضر میشد ، حاجی محمد صادق علیزاده ، حاجی علی دواچی و آقای تقی زاده و مرحوم تربیت هم که ازتشکیل دهندگان این جمعیت بودند در آن وقت در تبریز نبودند .

حال بدین منوال میگذشت وجلسات پشت سرهم تشکیل مییافت ولی بنده از جریانات تهران کاملا مطلع نبودم.

دراین بین مسافرتی برای بنده پیش آمد وروزی از این سفر باز گشتم که در تبریز بازار را بسته بودند و مردم بکنسولخانه انگلیس رفته از دولت مشروطه میخواستند. بنده هم فردای آن روز پیروی از یاران کرده بکنسولخانه رفتم ومرحوم میرزا جواد ناطق را دیدم که در درگاه پنجره ایستاده واین بیت را میخواند:

آه ای آزادگان از دست استبداد داد

خانمان شش هزاران ساله را برباد داد

مردم هم با میل طبیعی و با شوق مفرط بکنسولخانه میآمدند و با نهایت دقت بسخنان سخن‌سرایان گوش میدادند ولی یك در صد حاضرین نمیدانستند که مشروطه چیست. ولی فریاد میزدند که ما مشروطه میخواهیم.

بالجمله مردم در کنسولخانه بودند و هر روز مرتباً آقایان ناطقین سخنرانی میکردند ومردمرا بآتیه امیدوار میکردند چون ده روز از تحصن گذشت در هشتم شعبان دستخط تلگرافی همایونی راجع باعطای مجلس‌شورای ملی وعفو عمومی‌از متحصنین توسط ولیعهد رسید ومردم بشادی برخاستندواز کنسولخانه بیرون آمدند.

انجمن ایالتی تشکیل یافت جمعی ازسران قوم ورؤسای اصناف در آنجا گرد آمدند وبرسیدگی‌امور عامه‌پرداختند دراین بین حزب اجتماعیون عامیون در تبریز تشکیل یافت که کمیته‌مرکزی آن بنام مرکز غیبی معروف بود بنده‌هم با تشویق و راهنمائی آقای‌تبریزی‌وارد این حزب شدم.

اشخاص حوزه مردمان خوب بودند و غالباً از اشخاصی بودند که با ایشان آشنائی داشتم و مدتی در آن‌حزب بودم و بعد آقایان مؤسسین را که بنام مرکز غیبی ازانظارمخفی بودندشناختیم‌ودیدیم آن اشخاصی‌هستند که باهم کارمیکردیم.

در این اثنا بیماری شاه شدیدترشد ولیعهد بتهران احضار گردید وشاه شب ۲۴ ذیقعده ۱۳۲۴ چشم اززندگانی پوشید ومحمد علیمیرزا بتخت‌سلطنت جلوس کرد و درچهار ذیحجه‌تاجگذاری نمود بدون آنکه ازمجلسیان کسی‌حضورداشته‌باشد،این بی‌اعتنائی‌شاه باعث رنجش مجلسیان گردید ورفته رفته شاه بربی‌اعتنائی‌خودمیافزود ومقررات مجلس را اهمیتی نمیداد وازتهران پارهٔ اطلاعات بتبریز میرسید که‌موجب نگرانی میشد لذا مجدداً بازار بسته‌شد اعضای‌انجمن ومجاهدین واهالی‌بتلگرافخانه

رفته باب مخابرات حضوری باتهران بازشد و کلای آذربایجان را بتلگرافخانه احضار کردند وهنوز و کلائی که ازتبریز رفته بودند در قزوین بودند و بعد آنان نیز در تلگرافخانه حضور یافتند انجمن درخواست های خودرا که هفت چیز بود به و کلا اطلاع دادند.

درتلگرافخانه تبریز ازطرف مرکز غیبی چندنفر معین شده بود که تلگرافات صادره وواصله بایستی بنظر ایشان برسد وازجمله آنان یکی مرحوم حاجی میرزا ابراهیم ودیگری آقای تبریزی ودو سه نفر دیگر که اسامی ایشان را بخاطرندارم ویکی هم بنده بودم ، اجتماعات روز بروز در تلگرافخانه رو بتزاید میرفت تاآنکه در اواخر ذیحجه سواد دستخط شاه که بعنوان صدر اعظم صادر شده ودرآن خودرا از طرفداران قانون اساسی ومجلس شورا معرفی کرده ودولت ایران را در عداددول مشروطه صاحب کنستیتوسیون قلمدادنموده بود رسید هرچند در این تلگراف راه گریزی برای خود گذارده بود وآن عبارت ازاین بود :

که ملاحظهٔ دولت برای این بود که قوانین لازمه مطابق شرع محمدی نوشته شده بموقع اجرا گذارده شود.

بعضی از آقایان دراین خصوص بیاناتی کردندولی سرآمدان قوم صلاح درآن دیدند که بیش از این نباید ایستادگی کرد . بدین ترتیب تعطیلات واجتماعات خاتمه یافت وسال پرهیجان ۱۳۲۴ بپایان رسید.

در سال ۱۳۲۵ (هرچند تاریخ صحیح آنرا درست نمیدانم که کدامین ماه بود اما همینقدر میدانم که شاید یکی از ماههای نیمه اول سال بود) که بنده در معیت شیخ اسماعیل هشترودی برای رفع اختلاف در بین پاره ای از محترمین مراغه و تشکیل انجمن آنجا بمراغه رفتم موضوع اختلاف بکلی ازبین نرفت واعضای انجمن انتخاب شده مشغول انجام وظایف شدند یکی از اعضای منتخبه انجمن مرحوم میرزا محمد حسن مقدس مراغهٔ بود این مرد بتمام معنی مردپاکدامن وصحیح العمل ومقدسی بود مردم مراغه نسبت به شخص ایشان ارادت خالصانه داشتند در اینموقع صمد خان در تهران بود پس از مراجعت از تهران بااینکه فصل زمستان بود بنو کران دژخیم سیرت خود امرداد که آن بیچاره را لخت کرده بحوض بیندازند ونگذارند که از حوض

بیرون آید آن میرغضبان نیز امر اورا اجرا کردند و آنقدر توی حوض چوب‌خورد که بمرد و بعد جنازهٔ اورا از شاخهٔ درختی آویزان کردند.

وهم در این سال شورش عظیمی در اردبیل برپا شده بود چنانچه تعدادی از شاهسونها بشهر آمده وشرکت درشورش کرده بودند روزی‌از انجمن بنده‌را اطلاع دادند که در فلان ساعت در انجمن حضور بهمرسانید در ساعت مقرر بانجمن رفتم واشخاش مفصلةالاسامی زیر نیز حضور داشتند: شیخ اسمعیل هشترودی، شریف‌العلماء، حاجی سطوة السلطنه، معتمد همایون، پس از مختصر مذاکره با رئیس انجمن گفتند وضع اردبیل بسیار وخیم شده هر چه زودتر باید باردبیل بروید و این غائله‌را رفع کنید وراجع بانجمن آنجاهم اقدام مقتضی بنمائید ما فردای آنروز عازم اردبیل شدیم وضع اردبیل بسیار آشفته بود دونفر از زعمای آنجا یکی‌مرحوم میرزا علی‌اکبر مجتهد ودیگری حاجی میرزا ابراهیم باهمدیگر بنزاع ومخاصمه برخاسته وجنك حیدری ونعمتی برپا کرده بودند پس‌از شور دربین خود بدان قرار دادیم که اولا از این دو نفر آقایان محترم تقاضا کنیم که هر دو از شهر خارج شوند و ثانیاً رشیدالملك که بحکومت اردبیل منصوب شده بتبریز اطلاع دهیم که‌تسریع دراعزام وی نمایندودر هردونظریه خودموفق شدیم هم‌آقایان رفتند و هم رشیدالملك وارد شد.

انجمنی که دراردبیل دایر شده‌بود تقریبا یکطرفی بود و رئیس‌آن میرمحمود شخصی بودساده ولی سخت خودپسند واز مریدان‌مرحوم میرزا علی‌اکبروابداً حرف حسابی بگوشش‌فرونمیرفت وما دراین‌صدد بودیم که‌بدون ایجاد نشنج برفع‌اختلاف پرداخته واعضای انجمن برطبق مقررات انتخاب شوند.

دراین حیص‌وبیص روزی خبرآوردند که رشیدالملك میخواهد ازشهرخارج شود این خبر بسیار حیرت‌آور بود ما هرپنج نفر بدارالحکومه رفتیم وآنچه شنیده بودیم برای‌العین دیدیم. رشیدالملك خودرا خیلی عصبانی‌نشان میداد ولی‌ازوجنات حالش معلوم بود که تدبیری اندیشیده و میخواهد آنرا بموقع عمل بیاورد، شیخ اسمعیل گفت مگر حادثه‌ای رخ داده که تصمیم حرکت فرموده‌اید بنای داد و فریاد گذاشت و تندی آغاز کرد بالاخره پس‌از مختصر گفت و شنود مافی‌الضمیر خود را

آشکار ساخت که من با وضع حاضر نمیتوانم دراردبیل بوظایف خود عمل کنم چند روز پیش کنسول روس نامهٔ شدیدالحنی بمن نوشته بود وصریحا اظهار کرده بود که درشهر امنیت نیست اگر ایجاد امنیت بتمام معنی نشود من اقدامات لازمه بعمل آورده وبرای حفظ حقوق تبعه دولت روس و کنسونخانه از دولت روس تقاضاخواهم کرد که مقداری قوهٔ مسلحه باردبیل اعزام دارد .

حالا اگر آقایان بمن کتبا اختیارات تامه داده منهم در اردبیل مانده مشغول انجام وظیفه خواهم بود والا فلا . من گفتم ماحق آنرا نداریم که بشما اختیارات تامه بدهیم مملکت قانونی دارد وحکومت مقرراتی ، شما باید طبق آن رفتار نمائید .

ازسخن بنده سخت برافروخته شد وفریادبرآورد که این حرفها چیست کار مملکت شوخی نیست بنده خواستم جواب بدهم رفقا مانع شدند وپس ازمکالمه زیاد صلاح در آن دیدند که تقاضای رشیدالملك را پذیرفته ولی بنده امضا نکردم رشیدالملك گفت عیب ندارد اکثریت که امضا کرد کافی است ولی حقیقت امر غیراز این بود ایشان بمن وامضای من اهمیت نمیدادند ونتیجه این جلسه بزودی در شهر منتشر گردید مسلماً خود رشیدالملك میخواست مردم بدانند که ایشان صاحب اختیار کل شدند چون این خبر بگوش میرمحمود و یارانش میرسد متوحش میشوند و محرمانه قرار براین میگذارند که شبانه از اردبیل خارج شده و باستارا بروند از این تصمیم ایشان رشیدالملك مستحضر میشود قبلا چندنفر سوار میفرستد که دررهگذار ایشان کمین میکنند وهمه آنان را دستگیر وبشهر آورده و زندانی میکنند .

پس از چندروز آفتاب تازه سرزده بود که رشیدالملك بمنزل هیئت آمد واز سیمایش معلوم بود که پریشان‌حال و مشوش است آقای هشترودی گفتند که آقای سردار شمارا قدری اندیشناك می بینم گفت صحیح است زیرا دیشب نامه‌ای از کنسول رسیده که مایه پریشانی شده است اینرا گفت ونامه را از بغل درآورده خواند. تقریباً مضمون نامه چنین بود که باوجود آنکه من بشما کتباً وشفاها اطلاع داده بودم که میرمحمود داماد آکنت روس‌امت و باید نسبت بایشان مهربانی کرده واحترام اورا منظور دارید شما درمقابل توصیه های من او را دستگیر کرده و زندانی نموده‌اید فورا استرضای خاطر اورا بعمل آورده وآزادش کنید. آقایان بروی همدیگر نگاه

کردند و نمیدانستند چه جوابی بدهند من گفتم شما روزیکه اختیارات میخواستید چنین اظهار کردید که کنسول روس مرا تهدید کرد که در شهر امنیت نیست و من مجبور بپارهٔ اقدامات خواهم شد ، صحیح بود یانه ؟ گفت بلی صحیح است گفتم ممکن است آقایان آن نامه را ببینند گفت آری گماشته خود را صدا کرد و چیزی نوشته بدست او داد بفاصله چند دقیقه گماشته باز گشت و پاکتی آورد رشیدالملك نامهٔ از پاکت درآورد بآقایان داد خواندند معلوم شد که راست بوده است . من گفتم بااین ترتیب جای نگرانی نیست شما جواب دهید که خودتان در نامهٔ که در فلان تاریخ نوشته‌اید و صریحا اظهار کرده‌اید که درشهر امنیت موجود نیست اگر ایجاد امنیت نشود من چنین و چنان خواهم کرد . و من امنیت شهر را دردستگیری میرمحمود و یارانش دیدم و بدان عمل کردم . قدری بفکر فرو رفته گفت میترسم اسباب زحمت فراهم آید گفتم هیچ جای اندیشه نیست من کـه آنرور اختیارات را امضا نکردم حاضرم مسئولیت این کاررا بعهده گیرم آقایان رفقا همه گفتهٔ بنده‌را تصدیق کردند و جواب نامه کنسول بطور مذکور داده شد . بعداً رشیدالملك هر وقت مرا میدید اظهار امتنان میکرد . عاقبة‌الامر کارها صورت اصلاح بخود گرفت انتخابات انجمن برطبق مقررات خاتمه‌یافت و مانیز به‌تبریز مراجعت کردیم . این مسافرت در چه‌تاریخ بوده در نظر ندارم الااینکه میتوانم بگویم که در ماه جمادی‌الثانیه یامردادماه بوده است برای آنکه در موقع کشته شدن اتابك ۲۱ رجب ما در اردبیل بودیم . و پس‌از مدتی از طرف اهالی اردبیل این بنده بنمایندگی منتخب شدم و انجمن ایالتی بنده‌را بدین سمت شناخته و بانجمن دعوت کرد .

در اینموقع شاهزاده فرمانفرما والی آذربایجان بودو با انجمن گرم میگرفت ومرحوم بصیرالسلطنه ریاست انجمن راعهده‌دار بود این شخص مرد بصیر و پخته‌ای بودولی بامجاهدین و آزادیخواهان تندرو در باطن بدبود و گاهی هم درموقع عصبانیت باطن خود را بروز میداد چنانچه غالباً حاجی مهدی کوزه کنانی از حرفهای وی متاثر شده و از انجمن قهرمیکردو در خانه خود مینشست آنگاه آزادیخواهان بخانه او رفته و بهر نحوی بود رضایت خاطر او را فراهم آورده باجار و جمعیت بانجمن میآوردند .

مدتی بدین بگذشت انجمن مشغول انجام وظایف خود بود که آقای مخبرالسلطنه بوالیگری آذربایجان منصوب شدو درتاریخ ۸ ربیع الاول وارد تبریز شد واز گرد راه بانجمن آمد و از آنجا بعمارت حکومتی (شمس‌العماره) رفت . قبل از ورود مخبرالسلطنه ، رحیم‌خان از تهران فرار کرد و بآذربایجان آمد باعده سوار بقریه سهلان که در چند فرسخی تبریز است آمده و کسی بانجمن فرستاد که مراتامین بدهید مشغول خدمت بملت باشم وانجمن نیز فریب اورا خورده بشهر آوردندو پس ازورود مخبرالسلطنه رحیم‌خان حاضر شد که والی برای او اسلحه لازم بدهدو اورا باسکات شاهسونها مامور نماید تادر راه ملت جانفشانی نموده دمار از روزگار شاهسونهادر آورد . بنده رحیم خان رابخوبی میشناختم ومظالم بی‌پایان اورا بچشم نیز دیده بودم و میدانستم که هیچوقت او پابند عهد وسوگند نیست وهرچه بزبان میآورد دلش از آن آگاه نمیباشد ، اطلاعات خود را در باره خودسری و بی‌باکی او بآقایان رفقا مشروحا گفتم افسوس که آتش گرم نفس من درقلوب افسرده ایشان تاثیری نکردو کردند آنچه نبایستی بکنند، هیجده هزارتومان پول وهشتصد قبضه تفنگ ودوعراده توپ و مقدار لازم فشنگ تحویل رحیمخان دادند بنده از بس متاثر بودم روزی با حضور چندنفر ازاعضای انجمن بآقای مخبرالسلطنه گفتم این کار را نکنید شمااین مرد قلدر و یغماگر را نمیشناسید و از قساوت و شقاوت وی باخبر نیستید درجواب انجمنیان آیهٔ عفاالله عماسلف خواندند . وآقای مخبر السلطنه هم گفت من ازایشان مطمئنم بمن دست داده وقول ایلاتی داده‌اند . باز تکرار کرده و باز همان‌جوابها را شنیدم . گفتم حالا که من دراقلیت هستم و کسی عرایض مرا بسمع قبول نمیشنود بدانید گلوله‌های این تفنگهادراسکات شاهسونها بکار نخواهد رفت درقلوب این مجاهدین بدبخت جای خواهد گرفت .

وضع تهران رفته‌رفته بدتر میشد وشاه دست ازلجاجت برنمیداشت نمایندگان از عواقب وخیم دسایس شاه اندیشناك نبودند تاپرده یواش‌یواش ازروی کار میافتاد و صحنه تاریکی درجلو چشمها نمودار میشد لذا بفکر تجهیز قوا افتادند ولی وقت وفرصت از دست رفته‌بود وشاه ازتهران خارج‌شده درباغ‌شاه مشغول تکمیل نقائص کارهای خودبوددرتبریز چادری برپا کردند وبجمع آوری قوا پرداختندورشیدالملك

راهم برای تهیه قشون ملی معین کردند (۱) و نطقهای آتشین بکار افتاد در حدود سیصدنفر داوطلب بشمار آمد ستارخان و باقرخان هر کدام باپنجاه‌نفر سوار به باسمنج رهسپار شدند و دیگران نیز هرروز کم و بیش بایشان ملحق میشد در بحبوحه این حرکت مذبوح در تاریخ ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ مجلس شورایملی در زیر گلوله توپهای قزاقان هستی خود را از دست داده و جمعی از نمایندگان گرفتار گردیدند و مابقی یارخت بگوشه اختفا بردند یا درسفارتخانه‌ها تحصن جستند .

چون این خبر به تبریز رسید بجسارت مخالفین افزود دست تعدی باز کردند و بنای قتل وغارت گذاشتند رشته انتظام انجمن ایالتی نیز از هم بگسیخت ولی مجاهدین که از روز اول از جانبازان میدان صدق وصفا وراه نوردان طریق عهدو وفا بودند مردانه بمبارزت برخاستند و آقایان ستارخان و باقرخان وسایرین به‌تبریز احضارشدندبازار گیر ودار گرم شد. روزاول جمادی‌الاولی بیوك‌خان پسررحیمخان بدستوریدرخود باهفتصدسوار به‌تبریز واردشد وبقتل وغارت‌پرداخت چون‌نتوانست کاری از پیش ببرد رحیمخان خودش به‌تبریز آمد تاگلوله‌های همان تفنگهارا برعلیه آزادیخواهان بکار برد .

پس ازورود رحیم‌خان درقلوب بعضی از مجاهدین اندك تزلزلی‌روی داد و اهالی محله خیابان باقرخان را مجبور کردند که بمقاومت برنخیزد و سایر مجاهدین دست از جنك بردارند و دربرخی از محلات مردم بالای درخانه خود بیرق سفید که علامت تسلیم است زده بودند ستارخان که در واقع دل شیر و زهره پلنك داشت با شانزده یاهفده‌نفر از کسان خود تفنك برداشت وهرچه بیدق سفید بود پائین آوردو رحیمخان که درباغ شمال بود دراثر اقدامات پاره‌ای از مجاهدین خیابان وغیره‌فرار کرد و برجسارت مجاهدین افزود ستارخان به‌باقرخان پیام فرستاد باید دامن همت بکمربزنید و مردانه بکوشید و دشمن دیوسیرت راازپای درآورید. مرحوم‌باقرخان که در اثر تلقینات ریش‌سفیدان محله خیابان دست ازمجاهدت برداشته و در خانه

۱–آقای امیرخیزی تاریخ وقایع وجریان پیش‌آمدها را فراموش فرموده و بعضاً دیده میشودکه مطالب مقدم ومؤخر نوشته شده است . ازآنجمله نیروی ملی بعدازتوپ بستن مجلس شورایملی در سربازخانه تشکیل شده ورشیدالملك بریاست نیروی مذکور انتخاب شد نه قبل از آن . خوانندگان گرامی بگفتار مربوطه درمتن مراجعه فرمایند

نشسته بود از پیغام ستارخان دوباره بجوش وخروش درآمد وبمجاهدت پرداخت بار دیگر خیابان میدان کارزار شد .

در بحبوحه جنك اتفاق غریبی برای بنده‌روی دادوتفصیل این اجمال‌بدینقرار است از آنروزیکه جنك آغاز شد نظر باینکه منزل بنده درمحلی واقع شده بود که دیوار غربی آن امیرخیز بود ودیوار شرقیش دوه‌چی‌و تقریباهم درتصرف دوه‌چیان بود روزها بمنزل نمیرفتم و غالبا در منزل مرحوم حاجی علی اصغر کمپانی که مرد عالیقدری بودمهمان بودم روزی یکی‌از همسایگان‌ما پاکتی برای من‌آورد و گفت این پاکت دیروز رسیده بود حاجی (حاجی مقصودش پدر بنده بود) امروز بمن‌داد که‌برای شماآوردم. من‌پاکت راباز کردم وخواندم تعجب کردم مکتوب ازسیدهاشم بود و قریب بدین مضمون شرح مبسوطی نوشته و گله کرده بود که شما عهد قدیم‌از یادبرده‌ایدو حق دوستی بجای نیاورده‌اید. من تیرخوردم‌و مدتی بستری بودم‌عیادتم نکردید وحالم نپرسیدید خواهشمندم هرچه زودتر به‌بنده منزل بیائید هم‌تجدیدی‌در عهد بشود وهم در باره امری مذاکره بنمائیم شاید بواسطه شما مشکلی‌حل شود . چون مرحوم ستارخان مرکز فعالیت خودرا درمحل انجمن حقیقت‌قرار داده بودمن نامه سید را برداشته‌بانجمن حقیقت بردم وقضیه را بسردار گفتم . گفت بلی‌من‌میدانم که شما را برای چه مقصودی میخواهند البته زود تر بروید ، گفتم چه مقصود دارد گفت‌دیروز حاجی شیخ علی‌اصغر بمن گفت که سیدهاشم بمن‌نوشته است‌اگرریاست انجمن را بمن واگذارید من دست از انقلاب و اختلاف بر میدارم ومثل سابق دست اتحاد بهمدیگر میدهیم. حالا شما بروید و از طرف من هم قول بدهید که ریاست انجمن بدون چون وچرا بعهده ایشان واگذارخواهد شد.

هرچند که بجهات چند همچو درخواستی از سید هاشم نبایستی روی بدهدولی نخواستم باب مباحثه باز کنم ، گفتم چشم فردا میروم.

فردا ساعت هشت صبح مکتوب سید را در بغل گذاشته بسوی منزل ایشان رهسپار شدم چون نزدیکی منزل رسیدم دیدم جماعت زیادی درآنجا گرد آمده و رشیدالملك هم درطرفی ایستاده است پرسیدم چرا اینجا ایستاده اید گفت هنوز اذن دخول داده نشده من بحاجب اسم خود را گفتم گفت بفرمائید. چون وارد اطاق

پذیرائی شدم چند نفر ازعلماء و کسبه آنجا بودند.

سید چون مرا دید ازجای خود بلند شده روی مرا بوسید واحترامات لازم بجای آورد.

گفتم رشیدالملك گویا مدتی است دم درایستاده منتظر اجازه هستند که خدمت برسند. پیشخدمت راصدا کرد و گفت برشیدالملك بگوئید وارد شود. رشید الملك آمد ولی سید چندان اعتنائی بوی نکرد. پس ازچند دقیقه تلگرافی بایشان ارائه داد ووی هم خیلی اظهار تشکر کرد.

چون حاضرین همه رفتند ناگاه الواط و تفنگچیان دوه چی آمدند و سلام دادند وسرپا ایستادند.

سید گفت اگر حرفی دارید بگوئید، ولی ایشان چیزی نگفتند. سید باز تکرار کرد باز جوابی نشنید. گفت چرا حرف نمیزنید اگر برای حضور حاجی اسمعیل است اندیشه نکنید ازخودمان است.

گفتند فشنك میخواهیم گفت فردا. عجالتا این چند منات را دربین خودقسمت کنید انشاء اله فشنك هم میرسد و آسوده میشوید. ده بیست تا پنج مناتی طلا بایشان داد و آنان هم رفتند. آنگاه روی بمن کرده گفت چرا بدیدن من نیامدید. گفتم راه را مسدود می‌دیدم. گفت هرگز دری بروی شما بسته نمیشود. سپس تلگرافی را که برشیدالملك ارائه داده ومایه تشکر اوشده بود بمن داد. تلگراف ازمحمدعلیشاه بود تقریبا بدین مضمون:

جناب مستطاب شریعتمدار آقای سید هاشم سلمه اله تعالی هرچند گناه رشیدالملك غیر قابل عفو بودولی چون جنابعالی شفاعت کرده بودید اورا بخشیدم. سپس تلگرافی ازیکی ازاشخاص متنفذ شهرستانها ارائه داد که تلگراف کرده بود با پنجاه هزار سوار و پیاده حاضرخدمت هستم بهرجا که امرومقرر فرمائید حرکت کنم. گفتم عین این تلگراف را همین شخص درچندی پیش بانجمن مخابره کرده بودچون تلگرافخانه دراختیار شماست میتوانید بخواهید وملاحظه فرمائید.

گفت بلی حال این مردم اینطور است طرفدار قوه وقدرت هستند هنوز خیالات پوچ درمغز این آقایان جای گیراست به بینید حاج شیخ علی اصغر بمن چه مینویسد

چقدر از حقیقت دور افتاده‌است. بعد پاکتی بمن دادیدم حاجی شیخ‌علی اصغر بایشان نوشته است که شما درراه مشروطیت رنج فراوان برده و بزحمات زیاد تن‌درداده‌اید حیف است که آنهمه زحمات گرانبها را بمفت از دست بدهید اگرشما دست‌ازانقلاب واختلاف‌بردارید وبطرف آزادیخواهان بازآئید ماحاضریم که‌شمارا رئیس‌خودمان قرارداده وریاست انجمن را بعهده شما واگذاریم.

این آقایان هنوزتوجه ندارند که آن‌سبو بشکست‌وآن پیمانه‌ریخت. روزیکه من قدم بمیدان مبارزه بادولت گذاشتم آنروز وقت وزمان مساعد بود و دولت آن قدرت نداشت و ملت متحدالقول و متحدالکلمه بودند. امروز باید این سنگها را از دامن بریخت ودردامن مسالمت آویخت. مگراین آقایان نمیدانند که امروز دولت تا چه اندازه دارای‌قدرت وسلطه‌است دولتیکه دارالشورائی باآن‌عظمت‌را بتوب‌بست وتوده‌خاکستر کرد ازچندتن مجاهدین بی دست و پا، چه‌اندیشه‌ئی خواهد داشت. بنده حساب خودرا کردم ودیدم که خودرا بی‌جهت بخطر انداخته‌ام جوابی ندادم و سکوت اختیار کردم. چون دید که من‌جوابی ندادم و بیانات ایشان‌را تصدیق‌نکردم. گفت میدانید چرا موجبات زحمت شما را فراهم آوردم گفتم نه، گفت من میدانم ستارخان از شما حرف میشنود خواستم بایشان بگوئید بیهوده مشت بر سندان نزنند ودست ازجنك بردارد اگرچنانچه بگفته من کاربست وازدر اطاعت وانقیاد درآمد من‌تعهد میکنم‌که هم از اعلیحضرت خواهش کنم که از جسارتهای گذشته‌او اغماض نمایند وهم‌بشغل شایستهٔ ویرا سرافراز فرمایند وشما باید بهر نحوی است‌ستارخان‌را متقاعد کنید که بیش‌از این بخصومت وتمرد نگراید و طریق اطاعت و انقیاد پیش گیرد. گفتم جنابعالی بهترمیدانید که ستارخان از آن اشخاص نیست که من و امثال من بتوانیم اورامتقاعد کنیم مشارالیه‌شخصی‌است جسور و بی‌پروا بنده اینقدرمیدانم که‌فرمایش‌جنابعالی‌رابطوریکه فرمودید بایشان‌بگویم گفت مشروط براینکه‌جواب ایشان را هرچه زودتر برای من بفرستید. گفتم چشم همین‌کار را میکنم و ضمناً اجازه میخواهم که بیش‌از این‌اسباب مزاحمت نشده مرخص شوم برخاست تا دم در اطاق مشایعتم کرد،سیدی در دهلیز بود وباو دستور داد که مرابخانه برساند واوهم تا سر کوچه بامن آمد وچهارتومان‌هم باو دادم. عصربانجمن حقیقت که‌مرکزفعالیت

سردار بود رفتم مجاهدین زیاد اطراف ایشان را احاطه کرده بودند چون مرا دید گفت بآنجا که بایستی بروید رفتید ؟ گفتم شما فعلا که مشغولیت زیاد دارید وقتیکه فارغ شدید تفصیل را معروض میدارم . ملتفت شد که نمیخواهم در حضور مجاهدین جریان امر را بگویم .

چون اندك فراغتی پیدا کرد گفت برویم بآن اطاق دیگر گفتم بسیار خوب چون باطاق وارد شدیم پرسید که هان بگو ببینم شام غریبانتان چطور گذشت ؟ گفتم خیلی بد ، فرمود چرا ، گفتم مگر از جان من سیر شده بودید که بچنین ماموریت خطرناکی فرستادید . کجا سید هاشم بحاجی شیخ علی اصغر نامه نوشته که مرا رئیس انجمن کنید که باشما تشریك مساعی بکنم .

این حاجی شیخ علی اصغر بوده که بایشان نوشته است که شما دست از مخالفت بردارید و باما عهد موافقت ببندید وماهم شمارا بریاست انجمن پذیرفته و با هم کار میکنیم . آنگاه تمام تفصیل را که سیدهاشم گفته بود من البدو الی الختم بدون کم و زیاد بسردار گفتم دست بهم زد و با قهقهه خندید گفت یقین ترسیده اید گفتم عجالتا که سلامت هستم اعم از اینکه ترسیده باشم یانه . و اینرا نیز بگویم سردار وقتیکه شنید تفنگچیان دوه چی فشنك ندارند گفت دانستن این برای من بسیار لازم بود .

پس از آنکه ما وقع را بسردار گفتم شرحی بسید نوشتم که با ستار خان ملاقات کردم و آنچه فرموده بودند بایشان عرض کردم بشدت خنده کردند و جواب ندادند .

جنك همچنان مداومت داشت و هرروز هم شدیدتر میشد در روز شانزدهم رمضان جنك عظیمی روی داد و استبدادیان سخت شکست خوردند چنانکه دیگر یارای مقاومت نداشتند و شب هفدهم دیگر بساط استبداد برچیده شد آقایان علماء بباسمنج رفتند در روز هفدهم که روز سه‌شنبه بود تمام شهر بتصرف آزادیخواهان درآمد وملت بآرزوی خود نایل گردید دریغ که مرد نامدار وهنرمندیکه درفیروزی ملت قدمهای بلندی برداشته بود ودرتمام مدت جنك مردانه مقاومت ورزیده و حتی در چند موقع که عرصه برای مجاهدین امیرخیز تنك شده بود این شخص با دسته خود بیاری ایشان میشتافتند دوروز قبل از فتح شهر پس از شکست دادن دشمن کشته شد

وفتح شهررا ندید واومرحوم کربلائی حسین‌خان باغبان بود .

عین‌الدوله از باسمنج بقزلجه میدان رفت تزلزلی سخت‌درارکان‌استقامت‌وامید هواخواهان استبداد اعم ازعالم وعامی افتاددیگرصدای مرك آور تفنك شجاع‌نظام بگوش‌نمیرسید بازاریان دست‌از تعطیل برداشته مشغول‌کاسبی‌شدند .

چندروزی بیش‌از این فتح نگذشته بود که روزی مرحوم سردار ببنده گفت که میدانید من‌سوادندارم وکارمن‌از اول جوانی تا امروز همه تیراندازی واسب‌تازی بود واز پارهٔ‌جریانات ورسوم بی‌اطلاعم‌من‌از شماخواهش میکنم که شما بمن‌مساعدت بنمائید که در پارهٔ امور محتاج بمشورت، ازشما استشاره کنم گفتم اگرچه آقای‌حسین آقا فشنگچی غالبا باشما هستند ودرهمچو مواردی میتوانند یارشاطر باشند باوجود این ممکن است که بنده چنانچه فرمودید روزی یکی دو ساعت برای مشورت‌در مسائل‌محتاج شور بخدمت برسم و همین گفته خود را درآتیه بموقع عمل گذاشتم .

جنك که مدتی چهره خود را پنهان کرده بود بار دیگر سر از پرده بیرون آورد ولی بداخل‌شهر نتوانست وارد شود دولتیان بامرشاه اطراف تبریزرا گرفتند وراه آمدوشد بکاروانیان‌بستند ودر حقیقت تبریز محصور شد ورفته‌رفته مسئله نان اهمیت‌پیدا کرد کار بجائی‌رسید که کونسولهای‌روس وانگلیس‌توسط سفارتخانه‌های خود در تهران بمیانجیگری بر خاستند که چند روزی راه آذوقه باز شود سودی نداد .

روسها درآن‌صدد شدند که بقوه قهریه راه‌باز کنندچون سران‌آزادیخواهان آگاهی یافتند بتلگرافخانه کمپانی‌رفته بشاه تلگراف کردند که شما بهروسیله‌است از ورود قشون روس جلوگیری کنید که خاك مقدس ایران زیر پای لشکر اجانب فرسوده نگردد و تلگراف را جناب‌آقای تقی زاده که درآن موقع در تبریز بودند مسوده کردوآن اندازه‌جملات مؤثره‌درآن‌بکار برده بود که شاه‌درموقع‌خواندن‌آن میگویند گریه‌میکرد ولی نتیجهٔ‌نداد سالدات وقزاق روس قدم بخاك ایران گذاشتند وراه‌آذوقه‌هم بازشد . بالاخره مجاهدین وآزادیخواهان رشت ودلاوران بختیاری تهران را متصرف شدند و شاه بسفارت روس پناهنده شد . آذربایجان هم مظفر و منصور شد .

پس از خاتمه انقلاب هرروز بستار خان تلگراف و نامه‌های تبریك میرسید و ایشان‌هم جواب مقتضی میداد . تا آنکه سلطان احمدشاه وارث تخت‌وتاج گردید و عضدالملك قاجاربه نیابت سلطنت انتخاب شد و هیئت وزرا برتق‌وفتق امور آغاز کرد .

بنا بدرخواست اهالی آذربایجان‌مخصوصاً سردار ، آقای‌مخبرالسلطنه بایالت آذربایجان معین شد علت اینکه مردم‌ومخصوصا سردارطالب بودند که مخبرالسلطنه والی شود غالبا برای این‌بود که ایشان درموقع حرکت از تبریز ارك دولتی را که تمامت مهمات دولتی درآنجا بود در اختیار ملیون گذاشت و استفاده کاملی ازآن مهمات شد .

مخبرالسلطنه تا آنروز که بتبریز بازگشت در اروپـا بود و از راه روسیه به‌تبریز آمد چند نفر ازآزادیخواهان تا جلفا اورا استقبال کردند و بنده‌هم با ایشان بودم مرحوم ستارخان تا نزدیکی پك آجی ایشانرا استقبال کردند .

پس‌از مدتی اختلافاتی در اردبیل روی‌داد دسته حسین محمدزاده که درآنجا بودند تند روی میکردند آقای مخبر السلطنه بستارخان گفت که شما باید باردبیل بروید وبرفع اختلافات بپردازید سردارهم قبول کرده‌بود ببنده‌هم گفت که من‌رفتن اردبیل‌را قبول کردم بایدشماهم‌بامن بیائید مخالفت‌نکردم روزی آقای مخبرالسلطنه مرا احضار کرد و گفت من یك انتظاری ازشما دارم وآن اینستکه بهرنحوی‌ممکن باشد رشیدالملك را که در کنسولخانه روس متحصن‌است اورا اطمینان داده ازآنجا بیرون‌آورید گفتم‌شاید بتوانم این‌کار را بکنم .

پس‌از پنج‌شش روز بامقداری سوار باردبیل‌حرکت کردیم من‌ازاین مسافرت چیزی‌نخواهم گفت وصلاح‌هم‌درآنست که‌نگویم زیراسفر شایسته‌ای نبود الا اینکه روزی در اردبیل سردار بمن گفت مخبرالسلطنه از من خواهش کرده است که رشیدالملك‌را متقاعد کنم که از کنسولخانه‌روس بیرون‌آید . ومن‌هم با فتح‌السلطان (حاکم اردبیل) بکنسولخانه رفتیم و نتوانستیم او را متقاعد کنیم. گفتم شاید من بتوانم . شب با یکنفر ازگماشتگان سردار بکنسولخانه رفتم رشید الملك اطاق مجللی داشت و با نهایت احترام مرا پذیرفت و همدیگر رابوسیدیم .

پس از صرف چائی و قلیان گفتم من متاسفم از اینکه یك سردار ایرانی بکنسولخانه روس پناهنده شود گفت ناچاری ایجاب کرد گفتم بحمدالله که موجبات ناچاری از بین رفته من صلاح در آن می بینم که باهم برویم به بنده منزل البته سردار هم آنجا تشریف میآورد با ایشان ملاقات کنید و فردا تشریف ببرید خانه آقای وکیل که ایشان هم باید از تحصن خلاص بشوند گفت دوسه روز پیش سردار بافتح السلطان اینجا تشریف آوردند و همین تقاضارا کردند من نپذیرفتم حالا چطور باشما بروم بدیدن سردار ، گفتم شاید مطمئن نشده اید، بقول من اعتماد دارید یانه؟ گفت کاملا، گفتم پس برخیزید برویم، پیشخدمت را صدا زد و گفت آقای وکیل را بگوئید باطاق من تشریف بیاورند چون وکیل وارد شد و مرا دید دست داد و نشست .

رشید الملك گفت من میروم سردار را به بینم و فردا هم باید بمنزل جنابعالی برویم گفت نهایت بی احتیاطی است گفت جای تأمل نیست باید رفت سپس رشید الملك عبای خودرا پوشیده و باهم بمنزل رفتیم و سردار را اطلاع دادم تشریف آوردند و در نهایت گرمی بوسه ازروی همکدیگر برداشتند. پس از یکساعت مصاحبه من خود با رشید الملك تا کنسولخانه رفتم ایشان باطاق رفتند و بنده باز گشتم و صبح همان شب وکیل و رشید الملك هردو از کنسولخانه بیرون آمدند چند روزی رشید الملك درخانه وکیل بود سپس بتبریز رفت.

بطوری که نوشته شد از چگونگی مسافرت اردبیل بیش از این چیزی نخواهم نوشت .

مدتی بر این سپری شد ازطرف دولت سردار بهادر فرزند سردار اسعد وزیر داخله وبیرم خان با عدهٔ سوار مأمور قلع وقمع اشرار اردبیل وقره جه داغ شدند وبمقصود خود هم رسیدند هنوز قوای دولتی درتبریز بود و بسمت اردبیل حرکت نکرده بود که روزی سردار کسی ازپی من فرستاد که بزودی باید بمنزل من بیائید بنده هم فوری رفتم دیدم سردار درایوان قدم میزند اما سخت بر افروخته وخشمناك است چون مرادید گفت بیا این تلگراف را بخوان و ببین چه تقاضای ناموجه ازمن کرده اند تلگراف ازعضدالملك نائب السلطنه بود قریب بدین مضمون :

جناب جلالتمآب ستارخان سردار ملی وجود شما در تهران لازمست چاپاری

حرکت کنید. خود سردار مایل بود بتهران برود نه اینکه باو امر کنند چاپاری حرکت کنید قدری با او صحبت کردم تا اندازه ای از نائره خشمش کاسته شد.

یکروز قبل سردار برئیس‌الوزراء تلگراف کرده بود که فردا هیئت وزراء درتلگرافخانه حضور بهم رسانند تا حضوراً مطالب لازمه مذاکره شود. از سردار پرسیدم میخواهید باوزراء از چه قبیل مطالب مذاکره کنید گفت درفلان موضوع. گفتم هرگز درآن خصوص چیزی نگوئید گفت پس‌چه بگویم گفتم راجع به بانك ملی صحبت کنید واین اقدام دولت را تبریك گفته مجاهدت خودرا درترویج این امر اظهار دارید قبول کردند و درساعت مقرر بتلگرافخانه رفتیم اعضای انجمن و آقای مخبر السلطنه و سالار نیز حضور داشتند. سردار تصور میکرد که احضار ایشان بتهران در اثر تلقینات مخبرالسلطنه روی داده است لذا همینکه چشمش به روی مخبرالسلطنه افتاد عنان اختیار ازدست داد رو بآقای میرزا حسین‌واعظ کردو گفت خواهشمندم دیگر برای آذربایجان ازدولت، حاکم قانونی نخواهید، دنباله سخن را رها نکرد و رفته رفته برغیظ وشدت خود افزود سپس بمرحوم حاجی مهدی لوزه کنانی تاخت آورد که‌تو صمدخان را بخانه‌خودآورده واز او پذیرائی کردی وبعد روی بحاجی سیدالمحققین کرد وحمله شدیدی بوی کرد یواش یواش هریك‌از گوشهٔ فرا رفتندتنها آقای واعظماند ومرحوم بادامچی بعد مرحوم سالار رامخاطب قرار داده گفت اینها میخواهند ما را بکشتن بدهند و قبر ما را هم امامزاده بکنند دقیقه بدقیقه‌بحرارتش افزوده‌میشد وفریاد میزد چنانکه مجاهدین وتفنگچیان‌سردار وارد اطاق‌شده وسر پاایستادند مخبرالسلطنه گفت اگرمقصودتان احضار شمابتهران است بمن مربوط نیست خودتان بسردار بهادر گفته بودید که ایشان بتهران اطلاع دهند که شمارا بخواهند آنهم اقدام کرده و شما را خواسته اند این مسئله بعالم من چه ربط دارد سردار گفت تورا بحضرت عباس سپردم آنهم گفت راضی‌هستم. من‌در پهلوی مخبرالسلطنه نشسته بودم نامه مینوشت چون تمام کرد توی پاکت گذاشت وبطرف پیشخدمت که آنجا ایستاده بود انداخت من دیدم روی پاکت بسردار بهادر نوشته شده با خود خیال کردم اگرسردار بهادر بیاید و مذاکره اطاله یابد با این حرارتیکه درسردار تولیدشده ممکن‌است قضیهٔ نامطلوبی پیش‌آید اشارتی بسردار

کردم که برویم گفت چرا گفتم ما که اینجا کاری نداریم آقایان وزرا هم بتلگرافخانه تشریف نیاوردند. بهتر است که بطور خلاصه علت مخابره حضوری را که برای بانك ملی بود نوشته وامضا کنید تا تلگرافخانه مخابره کند وضمناً یادآور شوید که چون تشریف آوردن آقایان بتاخیر افتاد من وسالار مرخص شدیم ومسئله بدین گونه خاتمه یافت خداحافظی نکرده بیرون آمدیم ودرخارج بسردار گفتم خیلی تند رفتید چرا با همه دعوا میکنید بیچاره حاجی مهدی وسیدالمحققین چه تقصیر دارند که بآنان حمله میکردید همینطور توی درشگه صحبت میکردیم تاروی پل قاری رسیدیم آنوقت دیدیم که سردار بهادر وپیرم باعدهٔ سوار دیده شدند. سردار گفت اینها کجا میروند گفتم شاید بتلگرافخانه گفت بهتراست که ما هم برگردیم گفتم صلاح نیست شاید حرفهائی دارند که میخواهند بهیئت وزراء بگویند ما نباید داخل مذاکره ایشان بشویم. رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت.

از فردای آن روز برخی ازاشخاص محترم ومخصوصاً آقایان وکلای انجمن برآن شدند که بهر وسیلهٔ باشد سردار را متقاعد کنند که بتهران برود.

روزی سردار ازمن پرسید اگر کار بجائی منتهی شود که من بخواهم بتهران بروم شما هم خواهید رفت عرض کردم اگر جنابعالی رفتنی شدید بنده هم تا باسمنج بمشایعت شما میآیم وبهیچوجه حاضر نیستم بتهران بروم فرمودند چرا عرض کردم علت آنرا خودتان بهترازمن می‌دانید فرمود شما این سفر را بسفر اردبیل قیاس نکنید گفتم خیلی معذرت میخواهم مرا ازرفتن بتهران معذور بدارید که برای بنده مقدور نیست اصلا اگر بنده در تبریز نباشم رشته کسب ما ازهم گسیخته میشود والا مسئلهٔ اردبیل دربین نیست.

آنروز گذشت وفردای آنروز قریب بیست سی نفر ازوکلا و غیره به منزل ستارخان آمدند واز هردری سخن راندند آخر حرفشان این بود که باید سردار بتهران تشریف ببرد. سردار اول پارهٔ ایرادات کرد و باظهار گله پرداخت آقایان دست بردار نشدند چون اصرار ازحد گذراندند وبرمبالغه افزودند سردار یك مرتبه گفت حقیقت امر اینست که من بیانات آقایان ونصایح ایشان را ازته دل میپذیرم و از رفتن بتهران سرباز نمی‌زنم اما حاجی اسمعیل نمی‌خواهد برود اگر اونرود محققاً

منهم نخواهم رفت. این حرف سردار مانند بمب ترکید واز هرطرف روی بسوی من آوردند و داد و بیداد راه انداختند و آقای واعظ با حرارت زیاد گفتند مگر نمی‌دانید که تاخیر سردار در حرکت چه محظورات سیاسی در پیش دارد گفتم برای خدا این کاسه کوزه را درسرمن نشکنید حالا که این اندازه اصرار دارید یك امروز بمن مهلت دهید که درکار خود بیندیشم و فردا جواب بدهم نپذیرفتند باز بشمشیر زبان بیامیختند و بر سرمن بیچاره تاختند عاقبت ناچار شده سر تسلیم پیش آوردم. چون ایشان برفتند سردار گفت آخر چرا اینقدر پافشاری میکنید گفتم شما خودتان بهتر میدانید که من چرا نمیخواهم دراین سفر درخدمت شما باشم گفت کاملا قدغن میکنم که ازسوارها کسی اسباب مزاحمت بکسی فراهم نیاورند حتی خود من نیز ازصوا بدید شما تخلف نکنم.

بالجمله روز اول فروردین از تبریز حرکت کردیم وعید را در باسمنج مبارکباد گفتیم دراین مسافرت آقای اسمعیل یکانی ومرحوم نایب حسن خان هم بودند و ما سه نفر بایکدیگر هم منزل بودیم وسواران هم حقاً خوب رفتارمی کردند وبکسی آزار واذیت نمیرساندندومرحوم سالارنیز باسواران خود رفیق راه بودند درزنجان مرحوم خیابانی ومرحوم نوبری که هردو نماینده آذربایجان بودند باستقبال آمدند درقزوین عده مستقبلین ازحد شماره خارج بود درورود بتهران چنان مراسم استقبالی فراهم آورده بودند که اهالی میگفتند که درهیچ دوره نظیر آن دیده نشده بود.

سردار وسالار بحضورشاه شرفیاب شدند خانه مرحوم صاحب اختیارتایکماه دراختیار سردار بود وهمگان مهمان دولت بودند. بنده بمحض ورود ازطرف سردار چیزی نوشته بروزنامه ایران نو فرستادم که مضمون آن عبارت بود ازاینکه من بغیر ازقانون خویش و پیوند ندارم و کسان من مثل سایر اهالی این مملکت بوده اگر قصور ازایشان روی بدهد باید برطبق قانون مجازات شوند.

دراین موقع درتهران نان کمیاب بود ومردم ازاین بابت شکایت داشتندروزی سردار مرا خواست چون باطاق ایشان وارد شدم دیدم مرحوم سردارمحیی ومرحوم حیدرخان عمو اوغلی هردو آنجا هستند. سردار گفت امروز رفته بودم بدیدن وزیر داخله صحبت ازمسئله نان پیش آمد اصلاح امر نانرا بعهده من واگذاشتند و من هم

قبول کردم بگوئید چیزی بنام میرجعفر سید اسلامی بنویسند که از امروز بعمل نان رسیدگی کند. گفتم خیلی تبریك میگویم گفت کارخوبی کردم گفتم البته باید پس‌از سردار ملی‌شدن، آدم جانشین میر حسن باشد گفت کدام میر حسن گفتم میر حسن خباز باشی سردار سخت متحیر شد گفت مقصودتان چیست گفتم مقصودم این است کسانی که مسئولیت اینکار بعهده ایشان است آنان باید فکرنان را بکنند مگر میخواهند شما را با زنان بیوه ومردان بیچاره مملکت طرف کنند که فردا جلوشما راگرفته نان بخواهند وبعد رو بمرحوم سردارمحیی کردم و گفتم سردار مهمان‌شما است آیا ازمهمان اینطور پذیرائی میکنند ؟ سردار محیی خیلی سراسیمه شد گفت واله باله من‌خبر ندارم‌صحبت اینطور پیش‌آمد خود سردار داوطلب شد. حیدرخان هم حرف مرا تصدیق کرد ومسئله خاتمه یافت.

تفصیل وقایع چند ماهه اقامت تهران آنقدر مفصل است که اگر بخواهم‌ولو باختصار بیان کنم باز لااقل یکصد صفحه بلکه بیشتر میشود لذا بنده ازتمامت آنها صرف نظر کرده تنها بقضیهٔ اسف انگیز پارك می‌پردازم.

قبلا باید این حقیقت تلخ‌را بعرض برسانم که از چندی پیش درتهران بین‌سران وبزرگان آزادی، باطنا اختلافی موجود بود وسرسلسله آنها سپهدار بودوسردار اسعد وهر کدام ازاینان میخواستند بر عدهٔ طرفداران خود بیفزایند. پس از ورود سردار وسالار هریکی ازاین دودسته میخواستند ایشانرا بطرف خود متمایل‌سازند و دائم در کش و مکش بودند. چون این قضیه معلوم شد حالا شروع به مطلب می کنیم.

روزی طرف عصربود که شنیدیم مرحوم میرزا علیمحمدخان تربیت را با یك نفر دیگر در ملاء عام کشتند این قضیه اسف آور موجب قال و قیل عظیمی شد بالاخره ده تن از سرداران مشروطه بمجلس دعوت شدند که سردار وسالار نیز در اعداد آنان بودند پس ازمذاکرات زیاد قرار براین‌دادند که باید اسلحه ازمردم غیر نظامی مخصوصا مجاهدین گرفته شود و هر ده نفر بقرآن سوگند خوردند که در اجرای این قرارداد بکوشند حوالی غروب بود که مرحوم سردار بپارك آمد (در اینموقع منزل سردار درپارك اتابك بود) بکسان خود ازمجاهد وغیره گفت بروید

اسلحه خودتان را بزمین بگذارید که برای ماموجبات زحمت فراهم نیاورند وخودش درمهرآباد مهمان بود بآنجا رفت. از طرف دولت (۱) هم اعلامیه صادر شد که تاچهل وهشت ساعت هر کس اسلحه دارد باید تحویل دولت داده وقیمت آنرا دریافت دارد واگراین صاحبان اسلحه دریك محلی اجتماع کنند واز تسلیم اسلحه خودداری کنند محل مزبور بمباران خواهد شد. صبح تازه آفتاب برآمده بود که مردم بسیاری از مجاهد وغیر مجاهد بپارك آمدند تاسردار را ملاقات کنند. گفته شد که سردار نیستند. و رفته رفته برعده جماعت افزوده میشد من به‌معتمد الایاله نایب حسن خان گفتم بمهرآباد بروید و از قول بنده بسردار تفصیل را بگوئید وتاکید کنید که‌این دوروز را بشهر نیآید ودر مهرآباد بگذراند پس‌از چند ساعت معتمدالایاله برگشت وگفت تفصیل را کما هو حقه بسردار عرض کردم، فرمودند بامیر خیزی بگوئید خاطر جمع باشد که من نخواهم آمد اندکی نگذشته بود صدای حرکت سوار و درشگه بگوشم خورد چون سراز پنجره بیرون کردم دیدم‌سردار است که باسواران خود میآید قدری باپارهٔ اشخاص که درپارك جمع شده بودند مذاکره کرد وبالا آمد گفتم چرا آمدید گفت خدا انصاف دهد فلان وفلان را که آمدند مهرآباد و آنقدر وراجی کردند که مجبور شدم بیایم من سخت دلتنك شدم و چیزی نگفتم زیرا که کار از کار گذشته بود دراینموقع برخی ازنمایندگان مخصوصا مرحوم شیخ‌اسمعیل هشترودی بپارك آمدند و بسردار تذکر دادند که این اجتماع و هیاهو در پارك احتمال دارد هم اسباب زحمت ایشان و هم دردسری برای شما تولید کند سردار بین المحظورین مانده بودنه‌میتوانست مردم‌را جواب‌سخت بدهد ونه‌میتوانست بسوگند خود وفادار نشود آنروز گذشت و پند و اندرز بر آقایان کارگر نشد و بیکدیگر تلقین میکردند که میخواهند تفنك از دست مابگیرند وآنوقت مارا بحبس بیندازند یاتبعید کنند فردایش‌هم بهمین منوال بود روز دوم‌صبح درموقع‌طلوع آفتاب‌پیشکار سردار محتشم با سردار جنك بپارك آمد بسردار گفت که سردار سلام میرساند و میگوید که برای مطالب بسیار ضروری لازم است که باشما قدری صحبت کنم‌اگر میل‌دارید تشریف بیاورید منزل بنده تاملاقاتی بشود سردار بمن گفت بروم یانه گفتم

۱ ــ من درست درنظرندارم که این اعلامیه از طرف دولت بود یا نظمیه

البته‌تشریف ببرید ومقصود من‌این بود که ایشان داخل این کش‌مکش نشوند گفت شماهم میآئید گفتم میآیم چون‌سردار خواست بطرف دربرود فریاد مردم بلندشد که میبرند شما را بکشند و در این اثنا دونفر فرنگی وارد شدند که هردو سفیر بودند یکی سفیر ایتالیا بود دیگری یادم نیست که سفیر آلمان بود یا آمریکا و با کمال صراحت بسردار گفتند مایقین داریم اگر این‌مردم تاساعت فرارسیدن التیماتوم‌دولت متفرق نشوند اینجا را بمباران خواهند کرد .

سردار بمن گفت شما بمنزل سردار .... بروید وبگوئید که من مصمم‌حرکت بودم که آقایان سفیران آمدند مجبور از پذیرائی ایشان شدم هرمطلبی دارند بشما بگویند . من بمنزل سردار رفتم وسفارش سردار را بطوریکه گفته بود گفتم . گفت من مطلبی نداشتم الا اینکه میخواستم ایشان در پارك نمانند و ترسیدم که خدای نخواسته جنگی واقع شود و برای ایشان درد سری تولید شود گفتم بیائید بپارك شاید بتوانید سردار راقانع کنید قبول نکرد گفتم پس بیائید باهم برویم بمنزل‌آقای سردار اسعد اگرایشان صلاح دانستند باهم برویم پارك چون خانه سردار اسعدمتصل بخانه‌ایشان بود باتفاق بآنجا رفتیم وتفصیل راگفتیم. سردار اسعد روبمن کرده گفت بسردار بگوئید شما پریروز قسم خوردید که درخلع سلاح کوشش کنید باید بقسم خود وفادار باشید واز عواقب وخیم این کار که مردم درمنزل شما اجتماع کرده و هیاهو راه انداخته‌اند بپرهیزید امادرباره رفتن سردار ... بپارك شماقبلا باسردار صحبت کنید دراین‌موقع پیشخدمت آمد وخبر آورد که‌سردار محیی بسفارت عثمانی رفت و ضرغام السلطنه‌هم با سواران خود میخواهد از شهر خارج شود گفت عیب ندارد برود باز بصحبت خود ادامه داد که اگر یقین کردید که رفتن سردار... بپارك مثمرثمری خواهد بودبمن تلفون کنید من ایشان رامیگویم که برود درپارك باسردار صحبت کند. من خداحافظی کرده بپارك آمدم وضع‌را بسیار مشوش دیدم وسردار هم قدری حالش بهم‌خورده بودباندازهٔ از مشاهد وضع متاثر شدم که مزیدی برآن بتصور نمیرسدناچار در کنجی نشسته‌سربزانوی فکرت‌نهادم‌اندیشه‌ره بجائی نمیتوانست برد دراینوقت سالارهم‌آمد قدری بامردم صحبت کرد وبعد باسردار مشغول مذاکره شدند چون دیدم که هنوز در فکر آن نیستند که پس از چندساعتی جنك شروع

خواهد شد یکمرتبه دیوانه‌وار بطرف سردار و سالار که در ایوان قدم میزدند رفتم دستهای خود را بسینه ایشان نهادم و باصدای متزلزل از عصبانیت گفتم آخر مقصودتان چیست میخواهید پس از آنکه دوسال شب وروز رنج بردید و استراحت را برخود حرام کردید وعزیزان خود را ازدست دادید مملکت را از چنك استبداد رها کردید حالا بادولتی که خودتان باهزاران خون جگر تشکیل داده‌اید جنك کنید؟ این حرف درسالار وسردار مؤثر افتاد سالار گفت من اختیار خود را بدست شمادادم هرطور که صلاح میدانید اقدام کنید گفتم دوسه نفر ازروسای این آقایان را بخواهید وبا ایشان مذاکره کنید ببینید چه‌میخواهند و مقصودشان چیست دوسه نفر ازرؤسایشان آمدند و درخواست خود رانوشته و دادند . درخواست آنان عبارت بود از دو چیز یکی آنکه حقوق عقب افتاده‌را بدهند ودیگر قیمتی که برای تفنك‌وده تیرمعین کرده‌اند کم است مبلغی بر آن بیفزایند ... فوراً بهیئت وزراء تلفون کردم و شاهزاده شهاب الدوله را که آنوقت وزیر پست‌وتلگراف بود بپای تلفون خواستم و گفتم من‌میخواهم خدمت آقایان‌وزراء شرفیاب‌شده‌عرایض خودرا بعرض برسانم ایشان فرمودند آقایان وزراء همه‌تشریف دارند بیائید بباغ گلستان‌رفتم وزراء در کنار حوض روی صندلی نشسته بودند مرحوم‌فرمانفرما وزیرداخله بودچون مرا دید گفت‌الحمدالله امیرخیزی آمد وانشاءاله کارهادرست خواهد شد گفتم انشاءاله وروی یکی از صندلیها نشستم مرحوم مستوفی‌الممالك که سمت نخست وزیری‌راداشتند به‌بنده‌فرمودندچه‌خبرخوش آورده اید گفتم خوش خبری بسته بتوجهات آقایان وزرا و حضرت اشرف است امیدوارم باحسن نیتی که درامور مملکتی دارید این مشکل نیزحل شود اولا خاطر شریف مستحضر است که این اجتماع درپارك بخلاف میل و رضایت سردار و سالار بوده ومستدعیات‌مجتمعین هم بنظر بنده چیزمهم وغیرقابل قبول نیست اینان دوفقره درخواست دارند یکی‌پرداخت حقوق عقب‌افتاده ودیگری قیمتی را که برای اسلحه معین شده است عادلانه نیست فرمودند شما یاخودسردار ضمانت کنید که تاچهارروز دیگرحقوق عقب‌افتاده ایشان تادینار آخر آن پرداخت‌شود وبهرقبضه ازتفنك وده‌تیر ده تومان علاوه میکنیم. گفتم یك استدعا هم بنده‌دارم وآن هم‌عبارت ازاینست که سواران سردار وسالار رادراعداد سواران‌دولتی‌منظور داشته واجازه حمل اسلحه

بایشان داده شود فرمودند آنرا هم‌قبول داریم ودرواقع سواران‌ایشان جزوسواران دولتی‌است. آنگاه بآقای قوام‌السلطنه که وزیرجنگ‌بوددستورداد که‌شرحی‌بسردار بنویسد وازخدمات ایشان وسالار تمجید کرده و سپس این سه فقره که مذاکره شد درآن درج کنید. آقای قوام السلطنه هم‌بطوریکه دلخواه بنده بود نوشتندو آقای مستوفی هم امضا کرده به بنده دادند و آن دستخط تا سال ۱۳۳۰ قمری در پیش بنده بود. منهم باتلفون مراتب را بسالاراطلاع دادم‌مرا دعا کردند بمستوفی‌هم گفتم که جریان را بسالار اطلاع دادم اظهار امتنان کردند.

بمرآة السلطان ومیرزا غفارخان زنوزی امرشد که با من بپارك رفته تفنك ها را تحویل گیرند چون بنده بپارك رسیدم سردار وسالار منتظر من بودند جریان امر را مشروحاً گفتم اطاقی را هم معین کردند که آقایان مأمورین دولت وآقای یکانی اسلحه مجاهدین راگرفته نام صاحب اسلحه ونمره اسلحه را نیز در دفتر مخصوصی ثبت نمایند. هنوز سه یاچهار تفنك تحویل نگرفته بودند کسی از شهبندری ترکیه آمد و داخل درجرگه مجاهدین شد یکمرتبه داد وبیدادی روی داد بنده نزدیك تر رفتم که ببینم چه خبر است اورا دیدم که بامجاهدین حرف میزند وآنها را بمخالفت تحریص میکند یکمرتبه گفت دولت چرا تفنگهای سه تیر را قیمت معین نکرده‌است گیرم که تفنك مال دولت بوده ولی‌شمازحمت کشیده اید و کشته داده‌اید. مجاهدین فریاد برآورده وزنده باد گفتند.

دراین اثناصدای تیربلندشد که مرآة‌السلطان ومیرزاغفارخان سوار درشگه شده بتاخت رفتند وتمام زحمات بهدر رفت. باوجود این من مأیوس نشدم با تلفون بآقای شهاب الدوله گفتم دولت تا یکساعت دیگر اقدام نکند شاید قضیه بنحوی خاتمه یابد یکساعت هم منقضی شد وکاری ازما ساخته نشد ازطرف دولتیان شروع بتیراندازی شد مرحوم سردار تفنك دردست آمد و گفت باز هم تلفنی بکنید شاید نتیجه بدهد من باطاق تلفون رفتم تلفون دیگر کار نمیکرد عجب اینست که بنده بآقایان مجاهدین هرچه میگفتم که آقایان شما در پارك محصورید آخر اقلا این را متوجه باشید که اگر دوروز در اینجا بمانید از گرسنگی هلاك میشوید تصدیق میکردند ولی عمل نمیکردند.

باری بنده چون دیدم دیگر ازدست من چیزی برنمی‌آید درپارك سردابـی بزرك بود با آقای یکانی آنجا رفتیم کمی نگذشت که مردم بآنجا راه یافتند یکی بعد از دیگری می آمدند تاسرداب پر ازجمعیت شد. یکنفر از مجاهدین که بسیار میترسید وتفنك وفشنك خودرا باصطخر انداخته بوداتصالا بمن میگفت آخرمن چکنم منهم گفتم دیگرجزصبر چاره نیست بازهم میرفت وبرمیگشت ومیگفت که‌من چکنم ازبس این کلمه را مکرر کرد که ازحال طبیعی خارج‌شدم گفتم فقط یك چاره‌دارید آن عبارت ازاین است که دست بدامن ستارگان زده بآسمان بروید. دیگرساکت شد وچیزی نگفت.

تقریبا سه ساعت ازشب رفته بود که پیشخدمت سردار وارد سرداب شد ومرا پیدا کرد وگفت سردار میفرماید که هرچه زودتر باطاق من بیائید. من پاشدم واز سرداب خارج شدم دیدم که ازهرطرف تیر میآید وصدای شصت تیر وتوپ‌فضا را پر کرده. بهر ترتیب که بود رفتم چون وارد اطاق مخصوص سردار شدم دیدم علاوه برسردار وسالار چند نفر دیگرهم آنجا هستند. سلام دادم ونشستم سردار فرمود حالا چاره چیست گفتم فعلابغیر ازمقاومت چارهٔ بنظر نمیرسد. فرمودکار ازمقاومت گذشته اغلب مجاهدین اسلحه خودرا باستخر انداخته اند میترسم آخرکار بشکست منتهی شود گفتم من راه چاره را مسدود می‌بینم باز اصرار کردند وگفتند باز راه چاره ای شما باید پیدا کنید (مرحوم سردار چون در بعضی موارد بنده پارهٔ پیش بینی‌ها میکردم که درست درمیآمد تصور میکرد که من راه هرچاره را می دانم) و اصرارشان هم ازاین جهت بود.

قدری فکر کردم گفتم چاره منحصر به فرد اینست که شرحی بسردار اسعد یا صمصام السلطنه بنویسید که ما مجاهدین را با پند واندرز قانع کردیم که اسلحه خودشان را تحویل دهند قدغن کنید که تیراندازی موقوف شود وچند نفر را معین کرده معرفی نمائید تاباستحضار این جانبان اسلحه مجاهدین تحویل داده شود.

سردار وحاضرین‌همه تصدیق کردند سالار گفت بهتراست که بصمصام السلطنه بنویسید. شرحی بدان مضمون بصمصام السلطنه نوشته شد وسردار وسالارهم‌امضا کردند گفتند حالا چطور نامه را ممکنست که بصمصام السلطنه برسانیم. گفتم‌باید

کسی داوطلب باشد که اینکار را انجام دهد یکی از حاضرین گفت من میرسانم این شخص از بسکه میترسید این نامه را وسیله نجات خود دانست نامه را گرفت و بیکی از دیوار های پارك نزدیك شد و فریاد زد تیر نیندازید من نامه از طرف سردار بصمصام السلطنه دارم باید هرچه زود تر برسانم وموفق شد.

من بسرداب باز گشتم دیدم هوای سرداب بی‌اندازه کثیف است ولی جز تحمل چاره ای نبود تایکی دوساعت گذشت دیدم نفسم تنك شده گفتم بهروسیله‌است باید ازسرداب خارج شده هوای تازه ای استنشاق کنم در آخرین پله سرداب بودم دیدم پسری از بالا پائین میآیدو داد می‌زند که بختیاری‌ها ریختند سالون، من‌از بیرون‌رفتن صرف نظر کردم وراه سالون پیش گرفتم چند پله که بالا رفتم دیدم کریدورپر از بختیاریها است بفوریت بر گشتم ویواشکی بآقای یکانی گفتم قضیه ازاین‌قرار است. کمی نگذشت که سرداب هم در محاصره افتاد اول خبری که ما را متوحش کرد این بود که گفتند میخواهند اینجا بمب بیندازند دراین بین چند نفر واردسرداب‌شده ولی درمیان آنها بختیاری دیده نمیشدو گفتند هر کس سلاحی دارد تحویل دهدبعد از آن گفتند ازسرداب‌خارج شوید ماازسرداب بیرون آمدیم ودرجلو یکی ازدرهای باغ نگاه داشتند وچند نفر نظمیه هم مارا فوراً احاطه کردند ونام ونشان هر کس را یك بیك می‌پرسیدند وقتیکه‌نوبت ببنده‌رسید واسمم‌را پرسیدند گفتم‌حاجی‌اسمعیل گفتند حاجی اسمعیل‌صراف گفتم‌آری. بالجمله پس از آنکه باسامی همه رسیدگی کردند در را باز کردند ما از باغ بیرون آمدیم من دیدم نایب حسن‌خان نیست‌قدری منتظر شدیم‌نتوانستیم ایشان را پیدا کنیم وشنیدیم که میگویند سردار وسالارسوار اسب شده بیرون رفته اند. چون از نایب حسنخان اثری پیدا نشد ماهم باجمعیت‌براه افتادیم‌و نمی‌دانستیم که ما را بنظمیه می‌برند وخیال میکردیم که آزاد هستیم بآقای یکانی شور کردیم که شب کجا برویم گفت بهتراست برویم خانه برادر ساعد الملك که در این نزدیکی است چون بنزدیکی خانه ایشان رسیدیم از جمعیت جدا شدیم کسی ازما ممانعت نکرد شب درآنجا بصبح آوردیم و بنوکرصاحب منزل گفتم که خبرصحیحی برای‌ما بیاورد که سردار وسالار کجا رفته اند گماشته جوان زرنگی بود بعد از ساعتی باز گشت وخبر تأسف انگیزی آورد که سردار ازپای تیرخورده

درخانه صمصام السلطنه هستند بجز از دوسه نفر از کسان سردار و یداله خان پسر سردار که درخانه صمصام السلطنه است باقی‌ماندگان همه درنظمیه محبوس‌هستند. ما شتاب زده بمنزل صمصام السلطنه رفتیم سردار در رختخواب بود چون مرا دید گفت چرا دیرآمدی من ازشما خیلی نگران بودم. گفتم من نمی‌دانستم که شما منزل آقای صمصام‌السلطنه هستید ومیگفتند که شما باسالار سوار اسب شده‌تشریف برده اید وامیدوارم که انشاءاله بزودی زخمتان خوب شود غصه نخورید. گفت من چندین بار زخم خورده ام واهمیت نداده ام ولی این زخم مهلك است‌فوری‌دلداری و تسلی دادم. بعد گفت حالا میخواهید کجا بروید گفتم بجائی نمیروم در خدمت شما هستم.

پس از چند روز درمنزل‌صمصام‌السلطنه پای‌سرداررا عمل کردند واستخوانهای چندی ازپایش درآوردند رفته رفته قدری زحمت پاکم شد ولی قادربحرکت نبود قریب دوماه بنده در تهران ماندم و هر روز هم نزد سردار میرفتم و منزل دیگری برای ایشان تهیه شد ازمنزل صمصام السلطنه بمنزل خود رفت از آنجائیکه دولت درصورت ظاهر چیزی نمیگفت ولی درمعنی نمی‌خواست واجازه نمی‌داد که سردار وسالار ازتهران‌خارج شوند بنده دیگر ماندن خودرا درتهران‌بیمورد دیده بااجازه وتصویب سردار بتبریز مراجعت کردم.

درتبریز بتازگی‌حزبی‌تأسیس‌شده بود بنام‌دموکرات و گویابدستوروتصویب جناب آقای سید حسن تقی زاده بوده وخودشان نیز درتبریز بودند بنده نیزعضویت این حزب را پذیرفتم ودرپیشرفت حزب کوشش بیشتری‌بکار بردم ودرموقع‌انتخاب شش نفرعضو انجمن ایالتی هرشش نفر از این حزب انتخاب شدند که یکی هم بنده بودم و در انجمن مشغول انجام وظیفه بودیم که قضیه جنك مجاهدین با روسها پیش آمد و این خود داستانی بسیار مفصلی است و روسها قریب چهار پنجهزار سرباز و قزاق بتبریز آوردند شاهزاده یداله میرزای(۱) مرحوم وغفران مآب ثقة الاسلام مجاهدت زیادی کردند که‌بلکه‌قشون روس‌مجدداً بایران نیاید ممکن نشد وبالاخره شب پنجم رمضان ۱۳۳۰ (۲) پیشروان آزادی درمنزل ثقة الاسلام جمع شده مشغول

۱-امان‌اله‌میرزا جهانبانی بوده (مؤلف) ۲- او اخرسال ۱۳۲۹ قمری بوده است (مؤلف)

شور شدند، ثقة‌الاسلام چنین گفتند که هر کس قدرت خارج شدن از شهر دارد حتماً باید برود وهر کس از آن اشخاصیکه معروفیت دارد ونمیتواند خارج شود باید در جائی مخفی شود مرحوم ناله ملت گفت شما چه خواهید کرد فرمود :

افوض امری الی‌اله. از آنجا بمنزل‌مرحوم امیرحشمت رفتیم ومجاهدین‌اغلب آنجا بودند در آنجا نیز پس از گفت وشنود قرارشد که باید ازشهر خارج شویم .

تقریبا یکساعت ونیم بظلیعه صبح مانده ازشهرخارج شدیم ویکی دو روز در اطراف شهر بودیم تا فدائیان ارامنه هم بما پیوستند بسلماس رفتیم و درآنجا چون دیدیم توقف ما درسلماس سبب ناراحتی اهالی آنجا میشود صلاح در آن دیدیم که بترکیه برویم

قسمت‌سوم ازسال ۱۳۳۰ تا سال ۱۳۳۷ قمری

درایام توقف سلماس مرحوم بلوری وناله ملت را بچهریق فرستادیم (ترکها درآن سال‌بواسطه اختلاف مرزی چهریق‌و قلعه سررا اشغال کرده بودند) که‌اگر مابخواهیم‌بترکیه ملتجی شویم دولت شماقبول میکند یانه؟جواب مساعد داده بودند ما ازسلماس بیرون آمدیم وشبی هم درکهنه شهر ماندیم من تفنك و ده تیرخودرا درآنجا به بیست‌وسه لیره فروختم. آقای امیرحشمت حاضر نشد که بترکیه برودو گفت بطرف رضائیه رفته وازآنجا بتهران میروم فردای آنروزعموم مهاجرین‌بجز مرحوم‌امیرحشمت وجمعی‌ازمجاهدین قریب‌به بیست وچندنفربچهریق رفتیم‌وترکها باکمال محبت مـا را استقبال کردند. یك یا دو روز آنجا مانده وحرکت کردیم ودرباش قلعه برای مهاجرین قبلامنازل مخصوص معین کرده‌بودند بنده وآقایان ناله ملت ویکانی وبلوری وچندنفردیگردرمنزل مظهرافندی پذیرائی‌شدیم مظهرافندی خود مردی بسیارخوب بود وپدرمریضی داشت که در طبقه فوقانی عمارت مینشست روزی بدیدن این پیر روشن‌ضمیررفتیم کنار کرسی نشسته بود پس از خوش‌آمد و واحوال‌پرسی گفت :

(روبترك آوردن‌ایرانیان‌بی‌وجه‌نیست روزگار آئینه‌رامحتاج‌خاکستر کند)

و بعد علاوه کرد روسها بایران آمدند شما باینجـا آمدید اگـر باینجا بیایند

ما بکجا خواهیم رفت ؟ شنیدم در موقع جنك عمومی ، روسها وقتیکه بآن نواحی دست مییابند تمام اهل قصبه را بقتل میرسانند وازخانواده مظهرافندی گفتند کسی زنده جان بدرنبرده بود .

دروان‌هم چندروزی‌توقف کردیم ومصلوب‌شدن مرحوم ثقة‌الاسلام‌رادر آنجا شنیدیم من اسب‌خود ویکانی را درآنجابه بیست‌وچهارلیره فروختم ودرارزنة‌الروم یا ارزی‌الروم چندروزی توقف کردیم همشهریان پذیرائی خوبی ازما کردندروزی بدیدن والی : امین بیك رئیس ترك اجاقی رفتیم چون ما را سخت متاثردید گفت : آقایان غصه نخورید کشوری که فردوسی ها و سعدی ها و حافظ ها آفریده است درزیر چکمه روسها فرسوده نخواهد شد این بیان آهنگداروی درروحیات‌ما تأثیر عظیمی بخشید .

ازآنجا بطرابزون و از آنجا باسلامبول رفتیم جناب‌آقای تقی‌زاده و مرحوم تربیت هر دو در اسلامبول بودند بهمت آقای تقی‌زاده انجمنی در آنجا تشکیل شد بنام نشر معارف هفته‌ئی یکروزیکی ازاعضای انجمن بایستی درآنجا نطق کندبنده چندماهی که درآنجا بیکاربودم بتحصیل زبان فرانسه مشغول شدم و هر چه از وجه تفنك واسب وپانزده لیره قرض باقی مانده بودتمام شد بفکرتأمین معیشت افتادم‌چهل لیره‌ازآقای حیدرزاده قرض کردم وهفتادلیره هم حاجی‌غفار مرحوم که‌بابنده‌نسبت سببی داشت بطرف خود حاجی اسمعیل شبستری نوشته‌بود به بنده بدهد داد بااین سرمایه باشتراك مرحوم نوبری ومرحوم‌میرزا آقا شبستری که‌هر کدام ازآنان نیز یکصدوده لیره سرمایه گذاشته بودند مغازه‌ای باز کرده مشغول کسب‌شدیم وازقضا روز بروز برونق کسب ما افزوده چنانکه هم معیشت ما تأمین شد و هم چیزی به سرمایه افزوده چهل‌لیره آقای حیدرزاده را خودم دادم و هفتادلیره مرحوم حاجی غفار را مرحوم پدرم تأدیه کرده بود بالجمله بانهایت شوق مشغول کسب بودیم که مسافرت‌برلین پیش‌آمد ودر بازگشت مجبورشدیم‌مغازه را ازدست بدهیم وبازبرای خدمت بایران بوطن خود معاودت کنیم از استانبول باتفاق‌آقایان نوبری‌وپورداود ومیرزا رضاخان افشار ازراه حلب عازم بغداد شدیم .

مدتی دربغداد بودیم برای آنکه حسین رئوف هنوزدرپای طاق و مانع از

عبور ومرور بود آقای میرزا رضاخان رفت ولی چون اجازه ندادند باز گشت پس از مدتی که در بغداد مانده بودیم بنده و آقای جمال زاده تصمیم گرفتیم بکرمانشاهان برویم هنوز حسین رئوف بیك درپای طاق بودولی ازما ممانعت نکردند وشبی هم در کنار اردوی وی بسر بردیم وبا ابراهیم آقا که مدتها با هم روزگار گذرانده بودیم ملاقات کردیم وساعتی چند برازونیاز پرداختیم وصبح بجانب مقصد رهسپار شدیم و درمیان طاق بیدق ایران را ازدوردیدیم که ژاندارمهای جوان درسایه اوقد برافراشته بودند ازدیدار این منظره شوری در دل پدیدار شد که بی اختیار تا چند دقیقه دست میزدیم شاهزاده فتح‌الله میرزای دولتشاهی سمت ریاست ژاندارمها را داشت بمنزل ایشان رفتیم بانهایت مهربانی ازما پذیرائی کرد متأسفانه خبرشومی درآنجا شنیدیم که فوق‌العاده مایه تأثر گردید و آن کشته شدن مرحوم اشرف زاده بود مرحوم اشرف زاده یکی ازجوانان تحصیل کرده وپاکدامن ووطندوست ورشید ودارای فکر تند و زبان آتشین بود با نهایت تأسف از شاهزاده خدا حافظی کرده بطرف کرمانشاهان روانه شدیم .

در کرمانشاهان اول با قوام‌العلمای مرحوم که تقریباً سمت ریاست دموکراتها را داشت ملاقات کردیم وبا سایر آزادیخواهان نیز آشنا شدیم که سرآمدان آنان عبارت بودند ازمرحوم شاهزاده محمدباقرمیرزا که شخص شریف وفاضل وشاعر و وطندوست و حقیقت پرست بود ومرحوم محمدعلی خاله اوغلی که فوق‌العاده جدی وفداکار بود ومرحوم عماد وتمرخان قناد و دیگران. آقایان سعدالله خان درویش وراوندی هم در کرمانشاهان بودند وازحسن اتفاق مرحوم شیخ حسین تهرانی نیز در کرمانشاهان بود و ازمساعدت وی بهره‌مند شدیم .

مردی بزرگوار که بیش ازدیگران مساعدت برمقصود ما کرد مرحوم سردار مقتدر بود که ریاست ایل سنجابی را داشت این رادمرد بلندهمت کاملا فدائی بی‌نظیر وطن بود و جناب آقای میرزا یحسین واعظ نیز با ما همکاری میکرد و از وجود ایشان استفاده‌ها کردیم ازجمله کارهای مهمی که بدستیاری این مرد موفق بانجام آن شدیم رفع اختلاف وخصومتی بود که درمیان رؤسای ایلات غرب روی داده بود کلیه رؤسای ایلات را برای روزمعینی بماهیدشت چهارفرسخی کرمانشاهان دعوت کردیم

و آنروز در ماهیدشت چندین چادر بزرك و کوچك افراشته شده بود و پشت بام رباط شاه عباس را فرش کرده بودند و قریب چهل تن از رؤسای ایلات در آنجا حضور داشتند وشاید قریب پنج شش هزار سوار در دشت ماهیدشت گردآمده بودند وقت عصر همه در پشت بامها حضور یافتند و راجع برفع نقارو کدورت صحبت زیادی شد بالاخره بنده نطقی کردم که تقریباً مهیج افتاد مرحوم شیخ حسین بنا کرد بهای های گریستن در نتیجه همهٔ رؤسا باهم آشتی کردند و تلگراف مفصل بشاه کردند و حاضر بودن خودرا در اطاعت اوامردولت و جانفشانی درراه وطن مقدس با ایمان مغلظه تاکید وتائید کردند و تلگراف رابنده مسوده کردم و آقایان نصرالسلطنه وشاهزاده اکبر میرزا که اولی رئیس ژاندارم و دومی رئیس نظمیه بود تا آنجا که توانستند از مساعدت دریغ نکردند و یك فوج که عبارت از هشتصد نفر بودند از جوانان کرمانشاهان باسم فوج نادری درست کردیم وریاست آنرا باکبرمیرزا دادیم .

آقایان پورداود و نوبری هم بکرمانشاه آمدند و آقای پورداود روزنامه ای بنام رستخیز نشر میکردند که در آنزمان خیلی نافع بودوهر کدام از آقایان درویش و جمال‌زاده و راوندی باکمال جدیت مشغول انجام وظیفه بودند پس از مدتی بنده مجدداً به بغداد رفتیم برای آنکه اغلب علمای نجف بکاظمین آمده بودند تا با آنها رابطهٔ پیدا کنیم و بعداز حرکت بنده آقایان مهاجرین و مرحوم نظام‌السلطنه نیز به کرمانشاهان آمدند ولی دیری نگذشت که بواسطه پیشرفت روسها درایران آقایان از کرمانشاهان بقصر آمدند ومرحوم امیرحشمت‌هم با اردوی خود بقصر آمده بود من نیز بقصر آمدم و با آقایان ملاقات کرده باز به بغداد رفتم بعد کلیه آقایان اعم از نظام‌السلطنه و امیرحشمت ومهاجرین تهران همه به بغداد و کاظمین آمدند مدتی در بغداد و کاظمین بودند که مجدداً رفع محظور شد بکرمانشاهان باز گشتیم ودر آنجا مرحوم نظام‌السلطنه بنام ریاست قوا مشغول کار بودندوهیئت دولتی نیز بنام اعلیحضرت احمدشاه تشکیل داده بودند .

روزی شنیدیم که چندتن از آزادیخواهان سرجنبان از قبیل آقا سیدجلیل و خاله‌اوغلی و کاظم‌زاده ایرانشهر ازطرف نظمیه توقیف شده اند بعدآقای یکانی را نیز توقیف کردند چندروز بعد ازطرف نظمیه که درتحت ریاست مرحوم محمودخان

پولادی بود مرا نیز احضار کردند .

من وقتیکه وارد اطاق رئیس شدم دیدم رئیس بامعاونش مشغول صحبت هستند چون مرا دیدند پس از بجا آوردن تعارفات معمولی آقایان باز مشغول صحبت شدند ولی بزبان فرانسه صحبت میکردند راجع به توقیف شدگان . من گفتم اگر مقصودتان اینستکه بنده ملتفت صحبت شما نشوم بنده فرانسه را کم و بیش میفهمم خندیدند و عذرخواستند بعد فوزی بیك آمد این شخص ازطرف دولت عثمانی مأمور بود که در معیت نظام السلطنه باشد آنگاه بنا کردند باستنطاق بنده ، موضوع استنطاق عبارت بود ازاینکه میگفتند من یك قبضه ده تیر داده‌ام بخاله اوغلی برای کشتن نظام السلطنه درصورتیکه خودمرحوم نظام السلطنه بخوبی میدانستکه من ازروی حقیقت طرفدار ایشان هستم باوجود این باصطلاح خودشان برای تکمیل پرونده میخواستند نامی هم ازمن برده شود .

ازاستنطاقیکه فوزی بیك از من نمود چند قسمت آنرا در اینجا میآورم اول سئوالیکه ازمن کرد این بود :

س ـ شما در کرمانشاهان با کی‌ها محشور هستید ؟

ج ـ با نظام السلطنه با مدرس با کلوب با صوراسرافیل با ادیب السلطنه (این اشخاص وزرای نظام السلطنه بودند).

س ـ باز پرسید که شما شنیدم در استانبول بودید چرا بکرمانشاهان آمدید ؟

ج ـ تعجب دارم ازسئوال شما برای آنکه باستانبول رفتن من جای سئوال بود نه بایران آمدن من .

س ـ با خاله اوغلی مسلکاً ومشیاً موافق هستید ؟

ج ـ ایشان هم دموکرات هستند من هم دموکرات شاید ایشان قدری از من تند تر باشند .

س ـ شما بخاله اوغلی طپانچه داده اید که نظام السلطنه را بکشد ؟

ج ـ من هیچوقت به آدم کشی رأی نداده‌ام وحتی بکشتن مرغی هم دست نیالوده‌ام .

س ـ خاله اوغلی هم اول انکارمیکرد بعدکه زنجیر وداغ رادید اقرار کرد

ج ـ درصورتیکه آلت استنطاقیه شما آهن وآتش باشد هر شخص بیگناه ناچار به جرم ناکرده اعتراف میکند .

فوزی بیك دراینجا بخبط خود متوجه شد زیرا سئوال و جواب هر دو کتبی

بود و امضا میشد بعد بعضی سئوالات بی سروته کرد که بی‌اختیار خندیدم گفت چرا میخندی گفتم برای آنکه میبینم شما درسئوال خود خطا کردید وجواب من شما را متنبه کردحالا بیجهت سئوالات بیمورد میکنید گفت صحیح است بیائید موافقت کنید این صفحه را ابطال کنیم وازسرنو آغاز کنیم گفتم بیخود خودرا معطل نکنیدخود آقای نظام‌السلطنه هم میداند که من از روی عقیده طرفدار ایشانم بالاخره قضیه دوستانه تمام شدو آقایان ازاستنطاق من بهره‌ئیکه بردنداین بود که‌قدری ازغرور خودشان کاستند .

خاله‌اوغلی ویکانی وسیدجلیل وکاظم زاده را بحلب تبعید کردندجای تعجب اینجا بود که کاظم‌زاده اصلا مرد متقی ومبری ازاین گونه خیالات بود ویکانی هم از طرفداران نظام‌السلطنه بود .

باری باز ورق برگشت متاسفانه بغداد سقوط کرد راه از هر طرف برای ما بسته شد نا چار همه با هم بقصر رفتیم در قصر نظام‌السلطنه اطلاع داد چون هیئت وزراء آنقدراستطاعت مالی ندارند که همه را باستانبول ببرندلذا اشخاصیکه چندان معروف نیستند بهتر است که در کرمانشاهان وحوالی آن بمانند و در موقع فرصت هر کس بخانه خودرود .

در اینموقع سردارمقتدردر دوسه فرسخی قصر بود یعنی جائیکه محل مرتع ایل سنجابی بود ومدتها بایستی درآنجا بماند چون این خبر را شنید بوسایل مقتضی بمردم رسانید که خانه من خانه ملت است هر کس بیاید با کمال ممنونیت میپذیرم روزی هم یکی ازآدمهای خودرا با اسبی بقصر فرستاد و برای من نوشته بود که بیائید اینجا باهم قدری صحبت کنیم منهم رفتم چند تا چادر بزرك زده بود که یکی خیلی بزرك‌ووسیع بود صدنفربلکه بیشترراهم استیعاب میکرد نشستیم‌قدری‌صحبت کردیم گفت من تمام اختیارهستی خودرا بشما وامیگذارم بیائید شما دراینجابمانید هر کس را هم که میخواهید بیاورید گفتم فعلا که اینجا قریب دویست نفر را شماجا داده و متحمل هر گونه زحمات ایشان هستید و شاید مقداری بـآن علاوه شود این بزرگترین صفت مردی ومردمی است ومنهم دوست میدارم که با شما باشم ولی‌بنده وظیفه‌رابگردن گرفته‌ام که‌بایدآنرا بآخر برسانم وقت عصر ازآقای سردار مقتدر

خدا حافظی کرده بقصر آمدم پس از چند روزی بالاتفاق اعم از مهاجر و غیره به کرکوك رفتیم ومدتی آنجا ماندیم واز آنجا بموصل رفتیم هنوزدر کرکوك بودیم که روزی شنیدم مرحوم باقرخان بکرکوك آمده است منزل اوراسراغ گرفتم که بروم ببینم چکارمیکند دربین راه مرحوم مساوات‌را دیدم گفت کجا میروی گفتم شنیده‌ام باقرخان سالاربکرکوك آمده است بهتر است که شماهم بیائید بدید وی برویم چون وارد منزل ایشان شدیم بدون مبالغه دود ازسرم برخاست این مرد محترم دریك خانه محقری منزل کرده بود ودرتمام اطاق یك گلیم کوچکی انداخته بودند قطع نظراز اینکه بکلی مندرس بود وربع اطاق را هم کفایت نمیکرد یك نفرآدمی داشت که آنهم دراسوءحال بود ازتفصیل حالانش پرسیدم گفت خلاصه اش اینستکه فعلاسیصد تومان قرض دارم و بشام شب هم محتاجم بآقای مساوات گفتم برویم منزل آقای ادیب‌السلطنه .مرحوم ادیب‌السلطنه آنوقت هم وزیرداخله بود وهم خزانه‌دار پانصد تومان ازایشان گرفتیم که‌سیصدتومان‌قرض‌خودرا بدهد ودویست‌تومان هم‌بمصارف یومیه برساند و هرماه‌دویست تومان‌حقوق برای‌ایشان‌داده شود چون پولها رابردم وتفصیل راگفتم مرابسیاردعا کرد. تا آنروز رسید که‌میخواستیم از کرکوك برویم بموصل ایشانرا در بازار دیدم گفتم اینجاچه کارمیکنید گفت برای گردش آمدم گفتم مگر نمیخواهی بروی گفت نه‌پرسیدم چرا گفت بمن درخواب گفته اند که شما بایددر حوالی مرز ایران باشید هرچه‌اصرار کردم نپذیرفت .

ما از کرکوك بموصل رفتیم مدتی درآنجا ماندیم و ازآنجا بحلب رفتیم دو ماه ویا بیشتر درحلب بودیم تاآنکه بامرحوم مدرس وشرف‌الملك ومیرزااحمدخان خمارلو و ناظم مجلس و آقای سید یعقوب شیرازی عازم استانبول شدیم . در آنجا مستحضرشدیم که آقایان رفقا که بحلب تبعید شده بودند ازآنجا باستانبول رفته وبه مساعدت‌آقای حاج شیخ اسداله مستخلص شده اند .

در استانبول نامهٔ از سالار باقرخان رسید که من بی جهت بحرف شماگوش ندادم اکنون در کمال عسرت هستم پولی برای من بفرستید تا باستانبول بیآیم بنده آقای نظام السلطنه را ملاقات کردم و قرار شد که پانصد تومان برای اوبفرستند فردای آنروزخبررسید که سالاررا دردهی کشته اند .

تقریباً دوسال نیز دراستانبول ماندم که شرح آنهم خیلی مفصل است در سال ۱۳۳۷ که ترکیه با متفقین صلح کرد ومقداری ازقشون ایشان وارد استانبول شدند و بنده شنیدم که پدرم برحمت ایزدی واصل شده در صدد آن برآمدم که به تبریز برگردم دولت عثمانی کشتی گل جمال را مخصوص حرکت مهاجرین کرد و بااولین کشتی از استانبول حرکت کردیم مرحوم مشاورالدوله ومیرزاعباس وکیل یزد و آقای اسمعیل بهادر وجمعی دیگر که کلیه قریب سی نفر بودیم با همان کشتی وارد بندر باطوم شدیم و همان روز که ما بباطوم رسیدیم عثمانیها باطوم را بانگلیسها تحویل میدادند.

ازباطوم بباکو رفتیم درباکو دولت مساوات هنوزسقوط نکرده بود آقای محمدامین رسول زاده ازما دعوتی کرد چند ساعتی با ایشان مشغول صحبت شدیم و اززمان گذشته یادی کردیم.

درباکو بنده بطرف آذربایجان میخواستم بروم آقای یکانی و مرحوم شیخ حسین تهرانی میخواستند بتهران بروند من تازه بکشتی سوارشده بودم که چهارنفر ازاهل سلماس بکشتی آمدند که دوروزاست درپی شما میگردیم باید ماها را باخود ببری گفتم خیلی ممنونم فوری رفتند بلیط تهیه کرده وآمدند. دریا طوفانی بود و کشتی پیوسته درتلاطم بازحمت زیاد به آستارا رسیدیم وقتیکه کشتی لنگرانداخت آفتاب درشرف غروب بود.

از آستارا باردبیل رفتیم مرحوم سید جلیل آنجا بود بمنزل ایشان وارد شدیم در اردبیل معلوم شد که بواسطه جنك بین یورتچی و یك ایل دیگر راه سراب بسته است نصرت‌اله خان سه یا چهارتا سوار همراه ما کرد تا ازبیراهه ما را بسراب بردند و از آنجا هم بفاصله دو روزپس ازهفت سال دربدری بمسکن مألوف تبریز رسیدیم.

قسمت چهارم ازتاریخ ۱۳۳۷ قمری ۱۳۳۴ شمسی مطابق ۱۳۷۴ قمری

پس از ورود به تبریزوفراغت ازدید و بازدید معلوم شد پس‌از رحلت پدر بزرگوارم که درسال ۱۳۳۴ قمری روی داده بودبواسطه خشك سالی وجهات دیگری

کسب ما ازرونق افتاده و بنده هم دیگر حوصله آنرا ندارم که ازصبح تا غروب در حجره‌ئی که ابداً روی آفتاب نمیبینند مشغول کسب شوم در کارخود متردد بودم که آقای تبریزی بمنزل آمدو گفت آیا حاضر هستید که سرمقاله‌های روزنامهٔ تبریز را بنویسید ؟

گفتم بشرطیکه دیگران در آن مداخله نکنند قبول کرد پس‌ازمدتی جناب آقای فیوضات به بنده‌فرمودند آیا مایل‌هستید که درمدرسه متوسطه (فردوسی‌فعلی) ادبیات فارسی‌تدریس کنید گفتم با کمال‌امتنان‌حاضرهستم درتاریخ سال۱۲۹۸شمسی تدریس‌ادبیات ازطرف فرهنك بعهده بنده واگذار شدمن ازآقای فیوضات نهایت تشکر را دارم که سبب شدند بنده بمحیط فرهنك قدم گذاشتم وپس از اندك مدتی مدیریت مدرسه ضمیمه معلمی شد با نهایت اشتیاق تا آنجا که می توانستم در انجـام وظیفه میکوشیدم ودرحزب دموکرات نیز ازبذل مجاهدت دریغ نمیکردم متأسفانه درمیان سرشناسان حزب اختلافی روی داده بود بنده حتی المقدور سعی کردم کـه بلکه بتوانم برفع اختلاف موفق شوم متأسفانه نتوانستم تا قضیه قیام مرحوم‌خیابانی پیش‌آمد .

قیام خیابانی مرحوم

مرحوم شیخ محمد خیابانی شخصی بود دانشمند و پاك دامن طلیق السان و فصیح البیان وطن دوست وحقیقت پرست ولیدر حزب دموکرات.

درموقع جنك عمومی که قشون ترك بتبریز وارد شد بتحریك پارهٔ اشخاص سه نفر ازپیش تازان حزب دموکرات را تحت الحفظ بقفقاز تبعید کردند که عبارت بودند از : مرحومان شیخ محمد خیابانی و میرزا اسمعیل نوبری وحاجی محمد علی بادامچی.

شیخ محمد مرحوم ازاین پیش‌آمد سخت آزرده خاطر میشود وتصمیم‌میگیرد اگر روزی آزاد شود مقدرات خودش را خود بدست گیرد و پیوسته این خیال را درمغزخود می‌پرورانید ومنتظر بود تا اینکه روزی یکی از دموکراتها را دریکی ازکلانتری ها توقیف کرده بودند چون‌شیخ ازاین قضیه مطلع می‌شود یکی دونفر

از افراد حزب را برای تحقیق می‌فرستد بالاخره قیل‌وقالی روی می‌دهد (فوکول کلو) رئیس نظمیه هم تصادفاً گذارش بآنجا می‌افتد درصدد تحقیق برمیآید وقدری تندی میکند دراین بین سردار انتصار که نایب الحکومه وقت بود آن هم بمحل مشاجره میرسد و برئیس نظمیه میگوید شما وارد مشاجره نشوید من خودم رسیدگی میکنم. چون افراد حزب برمیگردند وشخص توقیف شده را هم با خود می آورند در آن روز بنای قیام گذاشته میشود و روز بروزهم برعدهٔ قیامیون افزوده میشود نظمیه‌و ژاندارم‌هم بموافقت‌ومساعدت برمیخیزند شیخ مرحوم تمام مقصود خودرا دراین دو کلمه مقصور می‌داشتند :

تأمین آتیه ـ اجرای قانون اساسی

بنده با آنکه یکی ازاعضای هیئت مدیره قیام بودم و از جریان امور نسبتاً اطلاع داشتم‌ولی نمی‌خواهم‌در آن باب بتفصیل بپردازم وعلل عدم‌موفقیت رامشروحاً بنگارم و گناه را بگردن این وآن بگذارم . بآوردن دو وسه فقره قناعت‌میورزم.

قیام در روز سه شنبه ۱٦ رجب ۱۳۳۸ قمری مطابق ۱۷ حمل۱۲۹۹ آغاز شد درعمارت تجدد که مرکز فعالیت حزب دموکرات بود.

برای اداره امور جاریه حزب ورسیدگی بپارهٔ وظایف محوله هیئتی بنام‌هیئت مدیره انتخاب شد که اسامی اشخاصی‌را که درنظر دارم اینجا می‌آورم .

۱ـ شیخ محمد خیابانی. ۲ـ حاجی سیدالمحققین. ۳ـ میرزا تقی خان رفعت.
٤ـ حاجی‌میرزا علی‌نقی گنجهٔ. ۵ـ حاجی‌محمدعلی بادامچی. ٦ـ ابوالقاسم فیوضات.
۷ـ علی اصغر سرتیپ زاده. ۸ـ آقازاده مدیر روزنامه شاهین. ۹ ـ ناظم الدوله .
۱۰ـ اسمعیل امیرخیزی.

روزیکه مرحوم شیخ ببنده گفت که شما باید در هیئت مدیره باشید گفتم بیك شرط قبول میکنم وآن عبارت از اینستکه من بایدآن قدرآزاد باشم که نظریات خودرا آزادانه بگویم ولو برخلاف میل شما هم‌بوده باشد فرمودند بهمین‌جهت‌است که میگویم شما باید درهیئت مدیره باشید ومن خیلی خوشوقت خواهم بود که‌شما ازروی حق‌ازمن انتقاد کنید .

روزها پشت سر یکدیگر سپری میشد و پیشرفتی درکارها تا اندازهٔ نمایان

بود روزی بنده بطور خصوصی بشیخ مرحوم عرض کردم که تنها بانطق نمی توان هر کاری را از پیش برد باید درفکرایجاد قوه‌ای باشید فرمودند من نیز دراین خیال هستم بنظرشما چه میرسد وچطور باید ایجاد قدرت وقوت کرد گفتم دستهٔ قوی بنام گارد ملی باید تشکیل داد حرفی نزدند ومکالمه تمام شد.

روزی‌شنیدم که مرحوم شیخ درنظر دارند درحدود دویست نفر ازمجاهدین به اهر گسیل دارند باتوپ وتوپخانه ، چون ازشیخ تحقیق کردم فرمودند بلی‌صحیح است گفتم من دراین خصوص نظری دارم که باید با جنابعالی بتنهائی در آن بـاب مذاکره کنم ومخصوصاتذکر دادم که فلان‌شخص هم باید مسبوق نباشد منزل آقای سعید رضا نوررا تعیین‌فرمودند شب درساعت مقررمن‌چون وارد منزل آقای سعید آقا شدم دیدم همان شخص که من گفته بودم نباید مطلع باشد در اطاق نشسته است ازسعید آقا پرسیدم جناب شیخ تشریف نیاورده گفت چرا درآن اطاق دیگر منتظر شما است چون وارد اطاق شدم پس از مختصر عرض ارادت گفتم چرا به اهر قوه می‌فرستید.

فرمود مقداری ازشاهسونها بنام مساعدت بقیام به اهـرآمده اند و با ارشد (سردار ارشد برادر ضرغام) مشغول جنك هستند باید ما هم قوه ای بکمك ایشـان بفرستیم تا بخوبی بتوانند کار از پیش ببرند.

عرض کردم جنابعالی خودتان بهترمی‌دانید که منهم از روحیات سواران‌ارشد بی‌خبر نیستم وکاملا آنها رامیشناسم‌هم ازروحیات شاهسونها اطلاع دارم‌شاهسونها درآغاز جنك باکمال رشادت حمله میکنند اگر درآن حمله بحریف غالب شدندفبها والا دست ازجنك برداشته میان ایل وطایفه خود میروند ولی سواران قرجه داغی که تابع ارشد هستند بزودی‌خسته نمی‌شوند وبعلاوه تا پای مرك ایستادگی‌خواهند کرد زیرا دشمن بخانه ایشان حمله میکند وکسی تا قدرت دارد نمی گذارد کسی بخانه او وارد شود وگذشته ازاین هیچ قزاق خانه را در نظر نمی‌آورید که قزاقها هرساعت دراین خیال هستند که دست تسلط شما را کوتاه کنند فرمودند پس‌چه‌باید کرد گفتم آن دویست نفر که می‌خواهید به اهر بفرستید گل سرسبد شما هستند بعد ازرفتن ایشان بدون چون وچرا قوه جنگی شما متلاشی خواهد شد بهتر است که

این اردو را در کنار پل آجی قرار دهید و آوازه درافکنید که به آبخواره (آبخواره نشیمن گاه ارشد بود) خواهند رفت و گاهی پنجاه شصت سوار روبطرف آبخواره بروند و بازگردند ارشد وقتیکه شنید ازطرف تبریز هم اردوئی درصدد حرکت است ناچار نصف قوه خودرا از طرف اهر برداشته برای محافظت خود بآبخواره می‌آورد و اگرخدای نخواسته قزاقها بماحمله بیاورند بدانند که با یك اردوی مجهز باید مقابله کنند.

ازاین مقوله سخن زیاد رفت شیخ قانع شد و گفت نظرشما صحیح است ودیگر کسی به اهر فرستاده نخواهد شد بنده هم با خاطر آسوده بمنزل خود رفتم صبح که بعالی قاپو (چندی بود که ازتجدد دست برداشته مرکز فعالیت را عالی قاپو قرارداده بودیم) رفتم دیدم آقای آقا زاده پول تحویل می گیرد گفتم چه پولی است گفت برای مخارج اردو مگر پول لازم نیست گفتم مگر بازخیال دارید که به اهر بروید گفت بله اردو طلیعه صبح حرکت کرد ومنهم حالا میروم . معلوم شد که آن شخص که ابداً ازاین عوالم اطلاع نداشت کار خودرا کرده است.

این اردو رفت وهیچ کاری نتوانست بکند بالاخره بکلی متلاشی گشت مرحوم شیخ پس ازمدتی از بنده معذرت خواست که مشتبه کردند. چون از اردو وشاهسون کاری ساخته نشد مرحوم شیخ بسیار دلتنك شد و ارشد هم مشغول رتق وفتق بود روزی درباره ارشد مرحوم شیخ بابنده شور میکرد عرض کردم شما چرا باین خیال افتاده اید که باید تار وپودزندگی ارشد را ازهم گسیخت فرمود بالاخره این شخص مانع ازپیشرفت کار ما است گفتم می‌خواهید ارشد از دراطاعت بیاید ؟ فرمود البته، گفتم من هر اقدامی اگر بکنم مختارم ؟ فرمود بلی.

برادر ارشد ضرغام درنظمیه توقیف بود رفتم بنظمیه گفتم میخواهم با ضرغام ملاقات کنم اطاق او را بمن نشان دهید مرا باطاق وی راهنمائی کردند وارد شد، پس از احوال پرسی گفتم بارشد بنویسید که هیئتی بآبخواره میآید صلاح دیدهیئت را کاملا قبول کنید قدری تأمل کرد گفتم جای چون وچرا نیست زودباش بنویس، ایشان هم نوشتند. بشیخ هم گفتم دو نفر ازهیئت مدیره انتخاب کنید بامن بآبخوار[illegible] [illegible] حققین [illegible] گنجهٔ را انتخاب فرمودند فردای آنرو[illegible]

عازم آبخواره‌شدیم. امیر ارشد را خبرداده بودند که هیئتی از تبریز خواهد آمد ولی نمی‌دانست که اشخاص آن کیستند.

چون بآبخواره رسیدیم و باامیر ارشد مصافحه کردیم نهایت احترام رادرباره هیئت مرعی داشتند نامه ضرغام را بایشان دادم گفت محتاج توصیه ضرغام نبود شما هرچه بفرمائید من اطاعت دارم پس ازمختصر مذاکره حاضر شدند که سوگند یاد کنند و قرآن مهر کنند که من نه اینکه با قیامیون مخالف نیستم یکی از فدائیان ایشان هستم قرآنی آوردند درظهرقرآن موافقت و متابعت خودرا باقید قسم نوشت و تسلیم هیئت کرد. امیر ارشد نه تنها مخالفت نورزید پس از شهادت مرحوم شیخ نسبت بآزادیخواهان مساعدتها ومهربانیها نیز کرد.

روزی مرحوم شیخ ببنده فرمودند که یادداری درگذشته راجع بگارد ملی باشما مذاکره ای کردم؟ گفتم بله، فرمودند من اکنون تصمیم گرفته ام که جداً در آن خصوص اقدام کنم بنظرشما چه کسی را باید بریاست انتخاب کنم گفتم بنظربنده بهتر از هر کس کلنل محمد تقی خان است (کلنل مرحوم آنوقت در تهران بود) فرمودند خوب است شرحی بایشان بنویسید اگرحاضر بقبول ریاست می‌باشندبتبریز بیایند من شرحی بایشان نوشتم‌جواب‌داد من‌حاضربخدمتگذاری هستم ولی بایدخود آقای خیابانی چیزی بنویسند من نامه کلنل را بخدمت شیخ رساندم جوابی ندادندبار دیگری تجدید مطلع کردم جواب کافی نشنیدم تاآنکه‌روزی‌فرمودندآن‌مقصود شما عملی شد گارد ملی تشکیل داده شد گفتم بریاست‌چه کسی فرمودند تحت نظرآقای سید مرتضی دیبابی اختیار گفتم علی الاسلام سلام فرمودند چرا عرض کردم آقای دیبا جوان پاك‌دامنی‌است‌ولی ازعهده اوخارج است که لشکری بیاراید که در روز مبادا بکارآید وبیش ازاین چیزی نگفتم البته ازآن گارد نتیجهٔ حاصل نشد.

بنده این دوسه فقره را ازآن جهت آوردم که باید دانست هر کسی شایستهٔ شور نیست وهرمشاوری نباید ازحقیقت گوئی سرباز زند ولو که بخلاف میل مشیر باشد وپند سعدی را نباید دراین مورد بگوش جان شنید بلکه لازم‌است‌پشت گوش انداخت که گوید:

اگرخودروزرا گویدشب‌است‌این ببـاید گفت اینك ماه و پروین

رادمردی مانند مرحوم شیخ محمد خیابانی و ناطق بلیغی چون ایشان را نه تنها آذربایجان بلکه ایران نیز کمتر دیده است در عهد وفادار و در عزم استوار بود سخنان حکمت آیاتش برای سالکان مسالك حقیقت چراغ هدایت بود افسوس که دیر نپائید و آن درخت برومند با تیشه بداندیشان از پای در آمد. خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

در روز های اخیر ذیحجه ۱۳۲۹ دست قضا و قدر طومار زندگی بزرك مردی را که از هر حیث در خور تمجید بود در نوشت و دوستان او را مادام الحیوة داغدار کرد.

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز
مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند

چون شیخ چشم از جهان پوشید در همان روز قزاقان غارتگر دست بغارت گشودند واز هیچگونه بیدادگری باز نایستادند از جمله خانه‌های بتاراج رفته خانه بنده بود که جزیك لحاف کرسی بی رویه و آستر جاروئی هم باقی نگذاشتند آقای مخبر السلطنه خواست که بجبران مافات بپردازد بنده قبول نکردم.



(عکس شماره ۸۷)

صاحب عکس اسمعیل خان بهادر یکی از مجاهدین رشید تبریز بوده و در حملهٔ آزادیخواهان بطهران از قزوین شرکت داشته و نیز در قیام کلنل محمد تقی خان یکی از افسران صدیق ولایق آنمرحوم بوده است. ما برای قدر دانی، عکس نامبرده را را چاپ کردیم لباسی که بتن دارد بعد از فتح تهران برای گروه فاتحین انتخاب شده بود-مؤلف

هنوز مدتی زیاد از این حادثه نگذشته بود قضیه لاهوتی پیش آمد باز بازار قتل وغارت رواج یافت در این واقعه نیز مجدداً خانه بنده بغارت رفت . تاسال ۱۳۱۳

شمسی بنده دردبیرستان فردوسی بسمت ریاست مشغول خدمتگذاری بودم در آن سال بتهران منتقل و بریاست دارالفنون گماشته شدم درسال ۱۳۲۱ بریاست فرهنك آذربایجان منصوب گشتم پس از بیست ماه بنابدرخواست خود بتهران منتقل شدم ودرسال ۱۳۲۵ بالاجبار مجدداً بسمت ریاست دارالفنون گماشته شدم درسال ۱۳۲۶ بسمت بازرس عالی فرهنك مشغول انجام وظیفه شدم ودرتیرماه ۱۳۲۸ برحسب قانون، نوبت بازنشستگی فرارسید.

شکرخدارا که درتمام مدت خدمتگزاری درفرهنك پیوسته خدماتم موردتوجه وزارت فرهنك بود اکنون که برف پیری بسرم باریده ودر کنج خانه ام جای داده است با وجود کسالتی که پیوسته همراه بنده است دست ازمطالعه برنداشته واز یاد یاران غفلت ندارم ودراینجا بشرح حال خود خاتمه می‌دهم. ۱۳۳۴/۲/۳

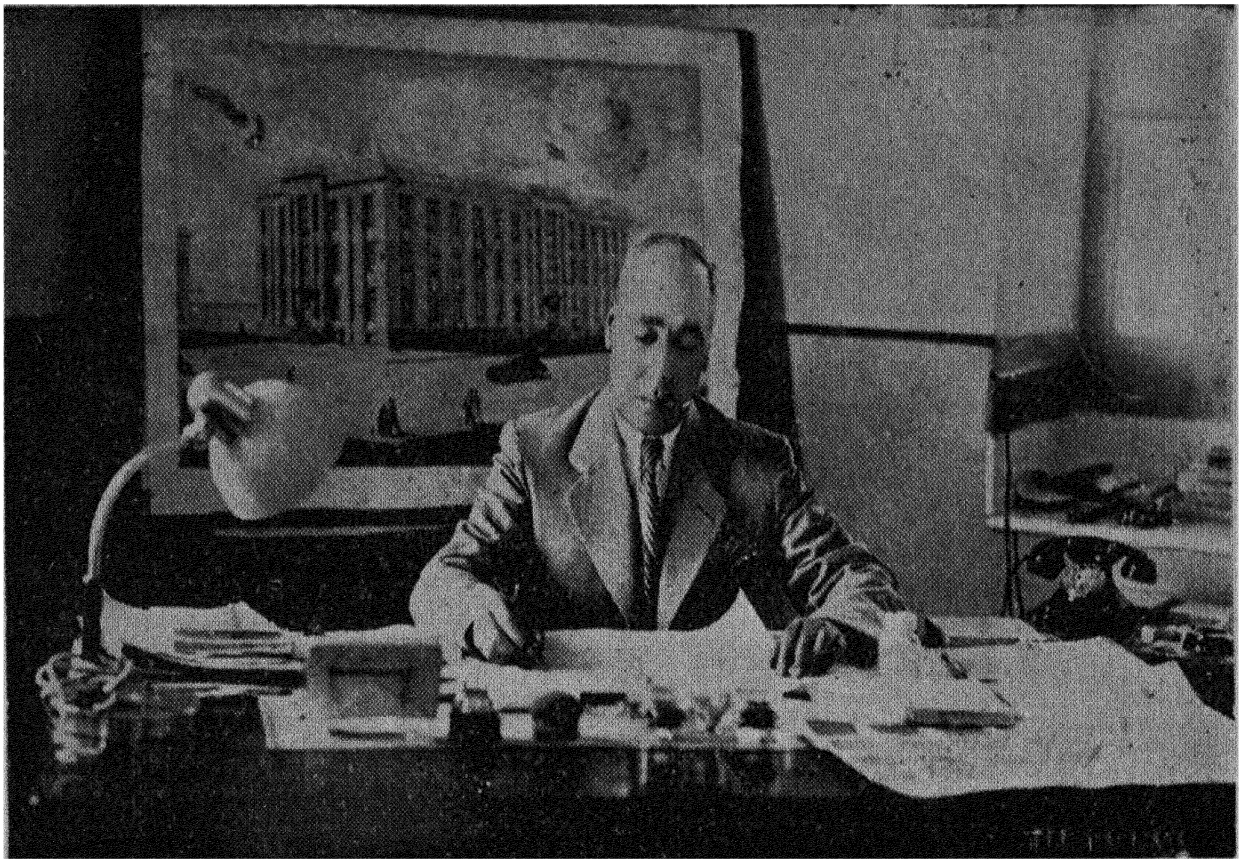

(عکس۸۸)مهندس کریم طاهرزاده بهزاد

فهرست نامهای که درمتن آورده شده باشماره صفحه

حرف «الف»

ابراهیم قندفروش (میرزا) ۲۳-۶۲-۲۳۱
ابراهیم آقا ۲۲
ابراهیم شمس‌اوری (میرزا) ۲۷-۴۲۳
ابراهیم شرف‌الدوله (میرزا) ۳۶-۵۶-۱۵۵-۱۹۷
ابراهیم آقا (حاج‌میرزا) ۱۸-۳۶-۵۶-۵۷
-۱۴۹-۳۹۰-۴۳۸
ابراهیم (شیخ) ۱۵۲
ابراهیم بیشنماز (میر) ۴۰۷
ابراهیم قفقایی ۱۲۷-۳۴۶-۴۰۲
ابراهیم (حاج) ۲۳۸
ابراهیم آقا قفقازی ۲۵۹-۲۶۰-۳۰۱-۳۹۱
-۳۹۲-۴۶۲
ابراهیم (مشهدی) ۲۶۳
ابراهیم پورداود ۳۶۹-۳۷۰-۳۷۷-۴۹۶-۴۹۸
ابوالحسن امیرحشمت (نیساری) ۲۲-۱۶۸-
۱۷۳-۱۷۸-۱۹۵-۱۹۷-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-
۲۱۱-۳۲۵-۳۵۶-۳۶۸-۳۹۲الی۳۹۵و۳۹۸
۴۶۱-۴۹۵-۴۹۸
ابوالحسن خان(میرزا)۴۸-
ابوالحسن میراب (میر) ۴۸
ابوالحسن حکیم (میرزا) ۲۳۹
ابوالقاسم فیوضات ۵۰۳-۵۰۴
ابوالقاسم دلال (حاج) ۳۵۳
ابوالقاسم وثوق ۳۷۳
ابوالقاسم لاهوتی ۵۰۸
ابوطالب (میر) ۶۱-۶۵
ابوالفتح حاتمی ۱۴۶
ابوالفتح بیك ۱۹۸
اجلال‌الملك ۱۹۰-۲۴۵-۲۴۷-۲۴۹-۲۵۰
-۲۹۹
احمد کسروی (سید) ۱۶-۱۷-۲۱-۹۵۸-۲۲۱-
۲۵۱-۲۶۷-۳۰۸-۳۵۳-۳۶۱-۳۸۲-۳۸۳
-۳۸۹-۳۹۷-۴۳۷-۴۳۹-۴۵۷
احمد نقاش(حاج) ۴۸-۶۲-۳۵۱
احمدخان (سید) ۸۸
احمدشاه ۱۲۵-۳۴۹-۴۱۷-۴۸۲
احمدقفقازی (مشهدی) ۱۲۹
احمدبنادیو (استاد) ۴۵۸
احمدامین ۳۴۵
احمدخان خمارلو ۵۰۱
احمد سهیلی ۱۲۵-۱۲۷-۳۵۱
احمد آقااوغلی (اقایوف) ۳۶۱
احمدفرهاد (دکتر) ۳۷۶
احمدقوام‌السلطنه ۴۹۱
احمدزاده کاغذفروش ۳۵۸-۳۵۹-۳۶۷
احمدابن‌شمس‌الدین ۳۴۷
احسن‌الدوله ۱۵۵
احتشام‌حضور ۱۹۷
احتشام‌السلطنه ۱۷۵-۳۴۵-۳۵۹-۳۶۵
آخوند (حاج) ۲۷
ادواردگری (سر) ۳۲۰
ادیب‌السلطنه ۳۷۲-۴۹۹-۵۰۱
ارلستاکس ۱۳۱
ارشاگری ۱۷۱
ارشد (امیر) ۵۰۶-۵۰۷
ارشاك ۲۱۳
ارشاك‌الماریان ۱۷۱
ارفع‌الملك ۱۹۷
ارفع‌الدوله ۳۵۹
اردلان (دکتر) ۳۷۶
اسدالله مامقانی (حاج‌شیخ) ۲۱-۳۴۵-۳۵۶-
۳۶۰-۳۶۱-۳۷۸-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶
اسدخان ۴۶-۴۳۷-۴۵۵
اسدالله‌خان ۱۲۳-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۹
اسدآقا فشنگچی ۲۲-۲۴۴-۲۹۰-۲۹۳-۳۰۷
-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۸۴-۳۹۶- ۳۹۷-۴۲۷-
اسماعیل یکانی (میرزا) ۲۱-۳۰-۲۱۱-۲۵۸-
۲۶۰-۳۵۸-۳۶۷-۳۶۸-۳۷۸ -۳۹۷-۴۳۹-
۴۶۷-۴۸۶-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳ -۴۹۵-۴۹۸-
۵۰۰-۵۰۲
اسماعیل‌امیرخیزی (حاج) ۱۴۹-۳۵۶-۳۵۷-
۳۶۷-۳۶۸-۳۹۸-۴۶۱-۴۶۷- ۴۶۸-۴۷۰-
۴۷۶-۴۷۸-۴۸۵-۴۹۰-۴۹۳-۵۰۴

اسماعیل‌سرابی ۲۳-۱۹۴
اسماعیل (مشهدی) ۴۶
اسماعیل‌هشترودی (شیخ) ۴۸-۴۶۹-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۸۸
اسماعیل قورخانه‌چی ۶۳
اسماعیل‌شبستری (حاج) ۴۹۶
اسماعیل‌صفوی (شاه) ۸۹
اسماعیل نوبری (میرزا) ۱۲۵-۱۴۹-۱۹۵-۲۱۱-۳۳۰-۳۵۷-۳۶۷-۳۶۸-۳۹۷-۴۸۶-۴۹۶-۴۹۸-۵۰۳
اسماعیل ۱۳۹
اسماعیل ۲۶۵
اسماعیل ده‌ده ۲۸۲
اسماعیل‌خان اصف‌الوزاره ۳۴۵-۳۴۶-۳۶۷
اسگلد ۸۷
اسکندر (حاج)۹۳
استپانرازین ۱۰۳
استپان استپانیان ۱۳۱
استونس ۱۷۷-۲۱۴-۲۱۵-۴۲۸
اسعدالسلطنه ۱۹۸
آ. سنسی ۱۷۱
اصغر ۱۴۶
اصغر قولاغی‌کسیك (نائب) ۲۵۵
اصغر ۲۶۵
اصغر پینه‌دوز ۲۸۲-۳۰۳
اصغر ۲۷۲
اصغرخان ۴۵۴
اعتمادالدوله ۲۳۸
آقاخان‌مکافات (میرزا) ۳۰
آقاجان (نائب) ۲۳
آقابالاخان ۴۹
آقایوف ۱۳۰
آقابیك ۱۹۸
آقازادهٔ ارومیه‌ای ۴۶۱-۵۰۴-۵۰۶
آقاجان ۲۴۱
اقبال‌لشکر ۱۳۹
اقبال‌الدوله ۱۷۷
اقبال‌السلطنه‌ماکوئی ۱۷۷-۲۷۳-۲۸۳-۳۹۱-۴۳۹
اقتدارنظام ۱۹۸
اکبرشربت اغلی (نائب) ۲۸۵
اکبر اف ۱۶۶-۱۶۸
اکبرمیرزا (شاهزاده) ۴۹۸
آکوب ۱۸۶
اکرام‌السلطان ۱۳۲-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸
الهیار (حاج) ۷۹-۸۰-۲۶۹
آلیك ۸۶
آلکسی بوخاروف ۹۴
الکسی میخائیلوویچ ۱۰۱
الکساندراول ۱۰۷
الکساندردوما ۱۱۵
امان‌اله میرزاجهانبانی (شاهزاده) ۲۲-۲۰۲-۲۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۱۳-۳۱۵-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴
امیرنظام‌گروسی ۸۵
امامعلی ۳۵۲
امیرعشایر ۱۹۸
امین‌التجار (حاج) ۲۳-۶۲-۱۳۹
امین‌دفتر ۱۹۷
انورپیك و پاشا ۱۶۲-۱۶۵-۳۶۳-۴۴۸
انشاءاله‌خان ۱۹۸
اوزون حسن ۸۶-۸۹
اهرنجانی ۳۶۱
آیدین‌پاشا ۲۲-۳۹۱-۳۹۲
ایلدرم‌خان لیلی‌آبادی ۲۳
ایوان‌سوم ۸۸
ایوان چهارم ۸۸

حرف «ب»

باقرخان سالارملی ۱۸-۲۲-۶۱-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۹-۱۸۰-۲۰۸-۲۱۸-۲۱۰-۲۲۲-۲۲۷-۲۳۱-۲۳۴-۲۴۶-۲۸۹-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۹-۳۵۳-۳۸۲-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۴۴-۴۴۶-۴۷۶-۴۸۴تا۴۸۷-۴۹۰تا۴۹۴-۵۰۱
باقر(میر) ۲۲
باقرخان (مشهدی) ۲۲
باقر ۲۶۶
باسکرویل (آمریکائی) ۲۲-۲۶۳-۲۶۶-۲۶۷-۳۰۳-۴۰۳
بابایوف ۱۱۸-۱۲۶
بالاحسن ۴۷
باصرحضور ۱۹۷
بابا (پسرابراهیم‌قورخانچی) ۲۲۴-۲۸۱
بالابیك‌حسین‌زاده ۲۵۹
بخشعلی‌خان یکانی ۲۲
بخشعلی‌خان (حاج) ۲۳۹

بدل‌خان ۱۹۸
بدرخان ۱۹۸
براندس (پروفسور) ٤۱٦
براون (پروفسور) ۳۲-۳۱٦-۳۱۹-٤٦٤
بشارت‌الدوله ۱۹۵-۲۰۵-۳۹۳
بصیرالسلطنه ٤۳-۱۳۹-۱۷۳-۱۹۳-۱۹۷
۲۰۲-٤۵۵-٤۷٤
بلغار ۱۳۱
بهاءالدین بیك ۱٦٤
بیوك‌خان (پسر رحیم‌خان) ٤۲-۱۳۲-۱۳٦-
۱۳۹-۱۷۷-۱۹٤-۲۰۸-۲۷۰-۲۷٤-٤۰۰
-٤۷٦

حرف «پ»

پاشابیك ۲۲-۲۵۵
پاسکویچ (ژنرال) ۱۱۱-۱۱۲-۱۱٤
پاول‌روورداخ ۱۷۰
پاخیانف ۱۹۳
پریم ٤۰-۱۵۸
پسیان ۱۷۱
پطرسخان ۲۲-۱۲۹-۱۷۱-۳۵۱
پطرکبیر ۹۰-۱۰۵-۱۰٦
پلایف ۱۸۳

حرف «ت»

تقی قلیچ (میر) ۲۲
تقی‌اف ٤٦-۳۵۲-٤۵۵
تقی(حاج) ۱۲۹
تقی ۱۳۹
تقی (حاج‌میرزا) ۱۳۹
تقی پیشنماز (سید) ۱٤۵
تقی پسر پوللی آقاعلی ۱٤٦-۲٦۵-۳۰۳
تقی یوزباشی خیابانی ۲۲-۲۲۳-۲٤٤-۲٦۰
-۳۰٦-۳۵۲-۳۸۳-۳۹۹
تقی مقصودیه‌ای ۳۰۳
تقی شجاعی (حاج) ۳۵۹
تقی رئیس‌انجمن (میرزا) ۳۵۸
تقی‌خان رفعت (میرزا) ۵۰٤
تمجید السلطنه ۱۹۷
تیمور برادر یوسف‌خان ۳۵۸
تیمورخان پسرعظیم‌خان ۳۳۹
تمرخان‌قناد ٤۹۷

حرف «ث»

جبار ۲٦۵
جعفر ۱۳۹
جعفرخان اریك آغاجی ۲۳
جعفرخیابانی (میر) ۲۱۱
جلیل‌مرندی (حاج) ۲۳-۲۱۱
جلیل (میر) ۱۳-٤۸
جلیل‌ملا نصرالدین (میرزا) ۲۷-۲۹-۱۳۰-۱۳۱
جلیل (میر) ۲٦۵
جلیل‌اردبیلی (سید) ۳۷۲-۳٦۹-٤۹۸-۵۰۰
-۵۰۲
جمال‌الدین اصفهانی (سید) ۲۱-۱۲۱
جمال‌بیگ ۱٦۲-۱٦۳-۳٦۳
جمال (مشهدی)۳۰۳
جمشید کاراپتیان ۱۷۱
جوادناطق (میرزا) ۱۳-۲۱-۱٦۰-۲۱۱-۳۸۵
-٤۲۵-٤٦۹-٤۷۰
جواد (حاج‌میرزا) ۱۱۸
جواد تقی‌زاده (سید) ٤۲۹
جوادخان ۱۹۸
جوادخان رئیس کمرك(میرزا) ۳٤۱
جهانگیر صوراسرافیل (میرزا) ۲۱-۳۱

حرف«چ»

چالپایاق- مساك ۱۷۱

حرف«ح»

حاج آقارضازاده‌شفق (میرزا) ۲۱-۳۰-۱۲٤-
۲۱۱-۲٦۳-۲٦٦-۳٤٦-۳۵۷-۳٦۷-۳٦۸
۳۷۸-۳۸٦-٤۰۲تا٤۰٦-٤۲۵
حاجی‌خان پسرعلی‌مسیو ۲۲-۳۰۷-٤۵۳-٤۵٦
حاجی آقاقفقازی ۲۲-۳٤۱
حاجی‌خان قفقازی ۲۳-۱۲۹-۳۵۱-٤۵۷
حاجی‌کرد (آقا) ۱۳٦
حاجی آقامجاهد ۱۳۹
حافظ‌افندی ۳۵۱
حبیب مالك (وکیل‌دفتر) ۲٦۵
حبیب‌اله‌خان ۳٦۵
حبیب‌اصفهانی ۳٦۰
حبیب‌الله‌شیبانی ۳٦۹-۳۷۳
حسن‌تقی‌زاده(سید) ۱۸-۱۹-۲۱-۳۱-۳۲-۳٦
۵٦-۵۷-۱۲۱-۱۲۲-۱۳۳-۱۵۰-۱۷۲-۱۷۳
۱۷٤-۲۰۱-۲٤٦-۲۵۸-۲۵۹-۳۲۹-۳۳٦
۳٤۵-۳٤٦-۳٤۷-۳۵٦-۳۵۹-۳٦٤-۳٦۵
۳٦۷-۳٦۸-۳٦۹-۳۷۵-۳۷٦-۳۷۷-۳۷۸
۳۸۳-۳۸٤-۳۸۷-۳۹۱-۳۹٤تا٤۲۰-٤۳۷
٤۳۸-٤۳۹-٤٤۲-٤٤۹-٤٦۰-٤٦۱-٤٦۳
٤٦٤-٤٦۵-٤٦۹-٤۸۱-٤۹٤-٤۹٦

حسن شریف‌زاده (سید) ۲۱-۶۱-۶۲-۱۷۳-
۲۱۱-۲۲۹-۲۳۳-۲۶۶-۳۴۷-۳۸۰-۴۶۹-
۳۸۱-۳۸۶-۴۰۹-۴۶۰-۴۶۳
حسن آقا قفقازی چرندابی ۲۲-۴۶-۱۹۲-۲۳۴
۳۷۳-۳۸۱-۳۸۳-۴۵۵
حسن خیاط قفقازی (مشهدی) ۲۲-۴۷-۱۲۷-۴۵۵
حسن کرد ۲۲
حسن پدرستارخان (حاج) ۴۲۲
حسن دلی ۲۳-۲۵۵-۳۹۹
حسن خان (معتمدالایاله) نائب ۴۸۶-۴۸۸-۴۹۳
حسن یاپوشقانچی (نائب) ۲۳-۲۷۶-۳۸۳
حسن عیسی بیگلو (نائب) ۲۳-۳۸۳
حسن آقا کوزه کنانی (حاج) ۲۳
حسن شکوهی (حاج میرزا) ۲۳
حسن آقاعلیزاده رادپور ۲۳-۴۰۲
حسن میلانی (حاج میرزا) ۴۱
حسن مجتهد (حاج میرزا) ۴۲-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-
۲۴۱-۲۴۸-۲۶۹
حسن خان احسن‌الدوله (میرزا) ۳۶
حسن آقا مجاهد ۴۶
حسن رشدیه (حاج میرزا) ۲۷-۴۲۱-۴۲۳
حسن پسر علی مسیو ۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۲۰۶-
۳۵۱-۴۵۳-۴۵۶
حسن پسر نصراله ۱۴۶
حسن ۱۴۶
حسن ۱۵۲
حسن قاتاجرباشی ۲۰۸
حسن شتربانی (نائب) ۲۴۱-۲۵۵
حسن خان اختر ۲۹
حسن ۲۶۵
حسن آقا ۲۶۵
حسن پسر باقرخان ۲۶۵-۳ ۳
حسن بیك ۳۹۲
حسن ارفع ۳۴۵-۳۴۶-۳۶۰-۳۶۳-۳۶۷-۳۶۸
حسن شمس (سید) ۳۴۵-۳۶۱
حسن خان مقدم ۳۴۵
حسن عمو قالپاقچی (حاج) ۳۶۱
حسن مدرس (سید) ۳۷۲-۴۹۹-۵۰۱
حسنعلی خان فولادلو ۱۸۰
حسینخان باغبان ۲۲-۴۶-۱۷۹-۲۱۱-۲۵۵-۲۹۰
۲۹۳-۲۹۴-۳۸۳-۴۲۳-۴۲۴-۴۴۵-۴۸۱
حسین خان طاهرزاده (میرزا) ۲۱-۲۹-۳۰
۱۲۶-۱۳۲-۲۱۱-۲۱۲-۲۶۲-۳۳۷-۳۴۵
۳۴۶-۳۵۸-۳۶۰-۳۶۴-۳۶۷-۳۶۸-۴۱۵
۴۲۸ تا ۴۳۵
حسین واعظ (میرزا) ۲۱-۳۸-۴۲-۱۳۴-۱۳۸-
۱۳۹-۱۴۹-۱۶۰-۲۱۱-۲۲۱-۲۵۱-۲۵۳-
۳۴۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۷۸-۳۸۰-۳۸۵-۴۲۴
تا ۴۲۸-۴۵۰-۴۸۴-۴۸۶-۴۹۷
حسین آقا تبریزی (فشنگچی) ۳۰-۱۲۵-۲۲۴-
۵۳-۴۲۷-۴۵۵-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۸۱-
۵۰۳
حسین خان عدالت (سید) ۲۱-۲۹-۴۸-۲۱۱-۴۶۰
حسین کردرلو (مشهدی) ۲۲
حسین خان مارالانی ۲۲
حسین یاپوشقانچی (نائب) ۲۳-۲۷۶-۳۵۱
حسین بنا (استاد) ۲۵۵
حسین ۱۵۲
حسین پسر یوزباشی غلامعلی ۲۰۹
حسین (حاج میرز) ۴۳۹
حسین آقا علی‌زاده (قنادی‌زاده) ۲۵۹-۲۶۰-
۲۶۳-۲۶۶-۳۰۱-۳۰۲
حسین پسر میرجلال (میر) ۲۶۵-۲۸۲-۳۰۰
حسین پسر علی مسیو ۴۵۳
حسین (نائب) ۲۷۶
حسین پسرخان باقر (شاطر) ۲۸۲
حسین خان خیابانی ۳۰۳
حسین رئوف بیك ۴۹۶-۴۹۷
حسین آقا ۳۰۳
حسین سراج ۳۰۳
حسین آقاقره (حاج) ۴۵ -۳۴۶-۳۵۹-۳۶۷
حسین بالا بیك ۳۵۷-۳۵۸
حسین دانش ۳۶۰-۴۰۰
حسین کاظم‌زاده ایرانشهر ۳۶۹-۳۷۰-۳۷۲-
۷۳-۳۷۴-۳۷۷-۴۹۸-۵۰۰
حسین کزازی (سید) ۷۳
حسین تهرانی (شیخ) ۷۳-۴۹۷-۴۹۸-۵۰۲
حسین بالا ۳۸۴
حسین کمال (میرزا) ۳۸۶-۴۲۳
حسینقلی شبستری (فرخنده‌پی) (حاج) ۲۳-۳۴۵-
۳۴۶-۳۶۱-۳۶۷
حسینقلی خان (نواب) ۱۶۴
حسینقلی خان ۱۹۸
حسینقلی اسکوئی ۳۰۳
حسینبگلو ۳۴۰
حسینعلی (مشهدی) ۲۶۵

حسینعلی ۳۰۳
حشمت‌السلطنه ۱۸۷
حضی(حضرتقلی) (کوران)۶۵-۲۷۶-۲۸۲
حضرتقلی ۱۷۶-۱۸۳
حلاج‌اوغلی ۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۲۶۹
حمزه‌خیابانی(ملا) ۲۲-۱۳۴-۳۸۵
حیدرخان عمواغلی ۲۱-۱۳۹-۳۳۵-۳۸۶-۴۳۵ تا ۴۴۲-۴۴۸-۴۶۸-۴۸۶-۴۸۷
حیدر ۸۹
حیدرزاده ۴۹۶

حرف «خ»

خانعلی کوران ۸۶
خازن‌لشکر ۱۳۹-۱۹۷
خبیرالسلطنه ۱۴۰
خسروخان بیگلربیگی ۹۸
خلیل‌خان‌علاف(پاسدارارك) ۲۲-۱۲۲-۲۱۱-۲۷۰
خلیل (شاطر) ۶۵-۲۸۲
خلیل‌بیك ۴۴۸
خلیل - ایت‌خلیل (نائب) ۱۳۶-۱۳۷-۲۵۵-۴۵۴-۴۵۵
خلیل باغمیشه‌ای(نائب) ۳۰۶
خوروستنین ۹۸

حرف «د»

دارمستتر ۱۱۳
داداش پسربدرخان ۲۶۵-۲۸۱-۳۰۳
دبیرالسلطنه ۱۳۹-۱۹۷
دریوه ۱۱۳

حرف «ر»

رامبو ۸۸
راوندی ۴۹۷-۴۹۸
راج‌سروپیان ۱۷۱
ربیع (میر) ۴۴-۲۵۳-۳۸۵
رجب‌خان سرابی ۲۲-۲۶۲-۳۳۷
رجب (مشهدی) ۲۶۵
رجب ۲۶۵
رحیم بادکوبه‌ای (حاج) ۲۳
رحیم‌قزوینی (حاج)۲۳
رحیم‌قورخانه‌چی (کربلائی) ۶۵-۲۸۲
رحیم‌خان چلبیانلو (سردار نصرت) ۷۱-۱۲۶-۱۳۲-۱۳۷-۱۷۷-۱۷۸-۱۸۳-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۶-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۹-۲۲۱-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۵ ۲۳۸-۲۴۰-۲۵۶-۲۶۹-۲۷۰-۲۸۴-۲۹۷-۴۲۹-۴۷۵-۴۷۶
رحیم‌صدقیانی(حاج)۱۹۷-۲۰۱
رحیم آقا ۲۰۴
رسول‌صدقیانی (حاج) ۲۳-۴۸-۶۲-۲۱۱-۳۴۵-۳۵۹-۴۶۹
رستم (بارون) ۱۳۱
رشیدالملك ۶۱-۱۲۴-۲۰۳-۲۸۶-۳۳۳-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-۴۸۲-۴۸۳
رشیدالدوله ۱۷۸
رشیدالممالك ۱۹۸-۲۰۰
رضاشاه ۴۳۱
رضا (مشهدی) ۶۱-۲۸۲
رضا(کربلائی) ۶۵-۲۱۴
رضاخان‌افشار (میرزا) ۴۹۶
رضا (شاطر) ۶۵-۳۰۳
رضافیلسوف ۴۳۰
رضاخان‌سرتیپ ۱۷۷
رضاقلیخان ۱۸۰
رضا مساوات (سید) ۲۱۱-۳۸۳
رضاخان‌تربیت(میرزا) ۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۵-۳۳۷-۳۴۴-۳۴۶-۳۵۷-۳۶۵-۳۶۷-۳۶۸-۳۷۰-۳۷۷-۴۶۰-۴۶۳
رضا جورابچی (حاج) ۳۵۹
رضاقلی مارالانی ۳۵۱
رضی (سید) ۱۳۹
رفیع‌الدوله ۱۳۹-۱۹۷
رودیك ۸۶-۶۷
روستوم ۱۷۱

حرف «ز»

زاره (پرفسور) ۴۱۶
زینال‌خان ۲۲
زینب‌پاشا ۸۴-۸۵
زین‌العابدین پسرحاج‌محمدبالا ۲۶۳
زین‌العابدین تقی‌اف (حاج) ۴۳۸-۴۳۹

حرف «س»

ساعدالملك ۴۰-۱۵۸-۴۵۴
سازوتسکوی ۱۰۱
سالارمؤید (سرلشکردیبا) ۱۲۵-۱۶۶-۲۴۴-۳۹۳-۳۹۶
سارکوم ساروخانیان ۱۷۱
سالارمعزز ۱۹۷
ساعد مراغه‌ای ۳۹۵
ساعدالسلطنه ۱۹۸

سالار اسعد ۱۹۸
سالار سلطان ۱۹۸
سالار نصرت ۱۹۸
سالار عشایر ۱۹۸
سالار فیروز ۱۹۸
سالار دیوان ۱۹۸
سالار الدوله ۲۰۲
سپهسالار اعظم (سپهدار) ۲۰۲-۲۳۵-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۳۳۳-۳۳۴-۴۸۷
سپهسار اعظم (امیر بهادر) ۲۸۴
ستارخان سردار ملی ۱۸-۲۲-۶۱-۱۲۲-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۵-۱۷۳-۱۷۶-۱۷۹-۱۸۰-۲۰۳-۲۰۶-۲۱۱-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۲۲-۲۲۴-۲۲۶-۲۲۹-۲۳۱-۲۳۴-۲۳۵-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۶-۲۴۸-۲۷۰-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۹-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۴۷-۳۵۳-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۴۰۰-۴۰۱-۴۲۴-۴۳۷ و ۴۴۲ الی ۴۴۷-۴۷۶-۴۷۷-۴۷۹ تا ۴۹۴
سرخای خان ۹۸
سرجان مك نیل ۱۱۳
سردار بهادر ۱۷۷-۱۷۸-۱۸۰-۴۸۳-۴۸۴
سردار صفوت ۱۹۷
سردار انتصار ۵۰۴
سردار مکری ۲۰۲
سردار عشایر ۲۰۴
سردار جنگ ۴۸۸
سردار ناصر ۳۷۳
سردار محتشم ۴۸۸
سطوت السلطنه (حاج) ۲۲-۱۹۷-۴۷۲
سعد الدولهٔ ۴۳۸
سعید سلماسی ۲۱-۴۰۲-۴۴۸
سعد اله خان درویش ۴۹۷-۴۹۸
سعید السلطنه ۱۹۷
سعید رضا نور ۵۰۵
سلیم (شیخ) ۱۳-۲۱-۳۶-۳۷-۴۲-۴۶-۱۲۵-۱۲۷-۱۲۹-۱۳۴-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۹-۱۷۳-۲۰۴-۲۱۱-۳۳۰-۳۴۶-۳۴۷-۳۵۱-۳۸۵-۴۲۵-۴۶۹
سلیمان (شاه) ۱۰۲-۱۰۳
سلمان حکیم (میرزا) ۲۳۹
سلیمان خان میکده ۳۷۲
سید المحققین (حاج) ۱۲۵-۱۴۹-۱۹۵-۴۸۴-۴۸۵-۵۰۴-۵۰۶
سید زاده ۳۴۶-۳۶۷
سیف آزاد ۱۶۴
سیف السلطان ۱۹۸
سیف الممالك خلج ۳۷۳

حرف «ش»

شاردن ۱۰۳
شپلی (کلسول انگلیس) ۳۱۵
شرف الملك ۳-۳۹۶-۵۰۱
شریف العلماء ۴۷۲
شستاك آیوانف ۹۲
شکرالله شجاع نظام مرندی ۳۴-۱۴۵-۱۹۴-۲۳۵-۲۳۷-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۲-۲۵۵-۲۵۶-۲۷۰-۲۷۴-۲۷۸-۳۹۷-۴۸۱
شکور (مشهدی) ۱۲۹-۳۵۱-۴۵۷
شهاب الدوله ۴۹۰-۴۹۱
شمس تبریزی ۳۴۷
شوکت پاشا ۳۵۶
شیخ الاسلام قفقاز ۲۹
شیرازی تاجر ۳۶۱

حرف «ص»

صادق مستشار الدوله ۱۸-۳۶-۵۵-۵۷-۱۵۵-۴۴۸-۴۴۹
صادق عمو اغلی ۴۶-۴۸-۵۶-۴۳۷-۴۵۵-۴۵۶
صادق الملك ۱۲۹-۱۹۷-۳۵۱
صادق ۲۰۴
صادق کوپال (سرلشکر) ۳۶۰
صارم السلطان ۱۹۸
صدر الاشراف ۱۹۷
صفرعلیخان ۵۹
صفی الدین اردبیلی (شیخ) ۸۹
صمد خیاط (حاج) ۱۲۹-۳۵۱-۴۵۷
صمد خان شجاع الدوله (حاج) ۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۹-۱۷۷-۱۸۱-۱۸۲-۲۰۲-۲۳۵-۲۵۶-۲۶۲-۲۷۰-۲۷۴-۲۷۶-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۶-۳۰۱-۳۲۲-۳۳۶-۳۴۶-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۷-۴۶۰-۴۷۱-۴۸۴
صمصام خان گرجی ۱۳۱
صمصام السلطنه ۳۳۴-۳۳۵-۴۹۲-۴۹۳-۵۹۴
صولت ۳۵۸

حرف «ض»

ضرغام ۱۴۲-۲۵۶-۲۷۰-۲۸۷-۵۰۶
ضرغام السلطنه ۴۸۹

صرغام نظام ۲۴۱
ضیاءالعلماء ۱۲۹-۳۵۱
ضیاءالدین طباطبائی (سید) ۳۷۷

حرف «ط»

طاهر (ملا) ۴۲۸
طلعت بیك و پاشا ۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۳۶۳
طهماسب میرزا ۱۰۶

حرف «ظ»

ظفرالسلطنه ۱۹۹-۳۵۳-۳۹۳
ظهیرالدین مرعشی ۸۷
ظهیرالممالك ۱۹۷

حرف «ع»

عارف قزوینی ۳۷۲
عبدالله مازندرانی (شیخ) ۲۱-۴۳۹
عبدالله بهبهانی (سید) ۲۱-۱۵۲-۱۵۳
عبدالله کاغذفروش (میرزا) ۳۵۸
عبدالله (حاج) ۱۳۸
عباس کبیر (شاه) ۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۸-۱۰۱-۱۰۲
عباس میرزا ۱۱۲-۱۱۴
عباس (مشهدی) ۲۶۵
عباس آقا مجاهد ۴۳۶
عباس ۲۶۵
عباس بیك ۴۲۸
عباس خان ۲۶۵
عباس وکیل یزد (میرزا) ۵۰۲
عباس پسر یوزباشی غلامعلی (نائب) ۲۰۹
عباس خان ۲۴۲
عباس آقا افشار ۴۳۵-۴۴۰-۴۴۱ و ۴۴۲
عباسعلی پسر اله‌مدد ۲۳-۲۸۱
عباسعلی قندفروش (مشهدی) ۱۲۹-۳۵۲
عباسعلی نیساری ۳۹۴
عباسعلی ۳۵۱
عباسعلی ناله‌ملت ۱۹۶
عباسعلی دمیرچی ۲۲۹-۲۳۳-۲۳۴-۳۸۱
عباسعلی معروف بتاجرشاگرد ۲۳۳-۲۳۴
عباسقلی خان اوسمی ۹۸
عبادالله خان ۱۹۸
عبدالامیر شیخ‌الاسلام (حاج میرزا) ۲۲-۴۶-۳۸۵
عبدالرحیم طبالبوف ۳۰-۳۶
عبدالرحیم پسر حاج محمد بالا ۱۴۶
عبدالرحیم شاهنگ ۳۶۰-۳۶۱
عبدالکریم مجتهد (حاج) ۲۳۸-۲۴۱
عبدالرحمن نختاب (مشهدی) ۶۱-۶۵-۲۸۱
عبدالاحد (میرزا) ۴۰۷-۴۲۸
عبدالمحمد ۴۲۸
عبدالاحد بنابی ۳۵۱
عبدالعلی (میرزا) ۴۲۸
عبدالحمید (سلطان) ۱۶۱-۱۶۲-۱۶۵-۱۷۰-۳۶۲-۳۶۳
عدالخالق صمدزاده (حاج) ۴۰۲
عبدالعلی طباطبائی ۱۹۷
عدل الملك (حاج) ۱۹۷
عزوخان (عزت‌اله‌خان) ۲۸۳
عزت‌اله‌خان ۱۹۸
عزت‌اله هدایت ۳۶۹
عزالممالك اردلان (حاج) ۳۷۲-۳۷۳
عسکرمسکین ۲۶۶
عشقی ۳۷۳
عضدالممالك ۱۹۷
عظیم‌خان ۲۶۶-۴۴۲
عضدالملك قاجار ۴۸۲-۴۸۳
علاءالدوله ۱۷۵-۱۹۱
علی جوان (مشهدی) ۱۴-۲۳-۶۱-۶۳-۶۵-۲۱۴-۲۷۶-۲۹۲-۲۸۲-۳۹۸
علی دوافروش (حاج) ۱۷-۲۱-۴۳-۴۸-۶۲-۱۲۷-۱۲۹-۲۱۱-۲۲۴-۳۵۱-۳۸۷-۴۴۹-۴۵۰-۴۶۹
علی مسیو (کربلائی) ۲۱-۴۵-۴۶-۴۸-۶۲-۶۶-۷۴-۷۶-۱۲۷-۱۲۹-۱۷۳-۲۰۶-۲۱۱-۲۲۴-۳۳۰-۳۴۷-۳۶۰-۳۸۷ و ۴۵۲ تا ۴۵۶-۴۶۹
علی ثقه‌الاسلام (شیخ) ۲۱-۱۲۷-۱۲۹-۱۸۱-۱۸۳-۳۱۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۵۱-۴۵۱-۴۵۲ ۴۹۴ تا ۴۹۶
علی ویجویه‌ای (میرزا) ۲۱-۴۲-۱۲۷-۱۲۹-۱۳۴-۱۴۰-۲۱۱-۳۴۶-۳۴۷-۳۵۱-۳۸۵-۴۲۵-۴۵۰-۴۵۶
علی‌خان یاوراف ۲۲
علی آقا ماهوتچی (مشهدی) ۲۳-۲۱۱-۳۴۵-۳۴۶-۳۵۹
علی بیم (مشهدی) ۸۰
علی ۲۶۵
علی برادر نائب محمد (نائب) ۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱
علی پسر محمدعلی حمال ۲۸۲

علی سلماسی (میرزا) ۳۸٤
علی چرندابی (شیخ) ۱۳٤
علی پسر یوزباشی غلامعلی (نائب) ۲۰۹
علی‌حریری بی‌رنگ (کربلائی) ۲۵۸-۳۸٦
علی‌اکبر مجاهد (میرزا) ۱۳-۲۲
علی‌اکبر تاریوردیوف ٤۳۵
علی‌اکبر دهخدا ۲۱-۳٦۱-٤۱۳
علی‌اکبر پسر میرنصیر (میر) ۲۲-۲٤٤-۲٦٦
علی‌اکبر ویجویه‌ای (میر) ٤٦
علی‌اکبرخان برادر میرجلیل ٤٦-٤۸-۳۸۷-٤۵۵
علی‌اکبرسراج (میر) ۲۳-٤۵-٦۲-۲۱۱-۲۲۰٤-۲۳۱
علی‌اکبر لیلی‌آبادی (میر) ٤٦
علی‌اکبر (میر) ۲٦۵-۲۹۰-۳۰۳
علی‌اکبرخان عطائی (میرزا) ۲٦۵
علی‌اکبر ۳۰۳
علی‌اکبر (شیخ) ۲۰۳
علی‌اکبر قره‌آغاجی (میر) ۲٤٤
علی‌اکبرخان (میرزا) ۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳
علی‌اصغر سرتیب‌زاده ۵۰٤
علی‌اصغرخوئی (میرزا) ٤٦۹
علی‌اصغر لیلی‌آبادی (شیخ) ۲۱-۱٤۹-۲۲۱-۳۸۵-٤۵۰-٤۷۷ تا ٤۸۰
علی‌اصغر امین‌السلطان (اتابك) ٤۱۱-٤۳٦-٤۳۸
علی بالاقفقازی ۳٤۱
علیرضا عباسی ۳٤۷
علیرضاخان (حاج) ۱۷۸
علی عمو دیزی‌قایم (حاج) ۲۲
علیقلیخان صفراف ۲۹-٤۸-۵۹-٤۰۹
علیقلیخان سرداراسعد ۱۷٤-۱۷۵-۱۷۷-۱۸۰-۲۰٤-۳۳۲-۳۳۵-۳۸۷-٤۸۹-٤۹۲
علیمحمد خان کاشانی ۲۹
علیمحمدخان تربیت (میرزا) ۱۷۳-۳۳۵-٤۰۹-٤٦۳-٤۸۷
علیمحمد دولت‌آبادی (حاج‌میرزا) ۲۷۳
علینقی گنجه‌ای (حاج‌میرزا) ۲۳-٤۵-۱٤۹-۲۱۱-۲۲٤-۳۸۷-۵۰٤-۵۰٦
عمران‌خان ۱۷٦
عنایت‌السلطنه ۱۹٤
عین‌الدوله ٤۷-۲۳۵-۲۳۹-۲٤۲-۲۷۸-۲۸۰-۳۱۲-۳٤۹-۳۵۰-٤۸۱
عینکی واعظ ۲۵
عیوض یوزباشی ۳۹٦

حرف «غ»

غفارواعظ چرندابی (میرزا) ۲۱-٤٦-۱۲۵-۳۵۱-۳۸۵-٤۲۵
غفار زنوزی (میرزا) ٤٦-۱۳٤-۲۱۱-۳۸٦-٤۲۵-٤۹۱
غفار (حاج) ٤۹٦
غفار برادرستارخان (مشهدی) ۳۵۲
غلام آخونداف ٤۲۹
غلام ۲۱۵
غلامخان اهرابی ۲۳-۱۲۹-۲۱۱-۳۰۷-۳۵۱
غلامعلی یوزباشی ۲۰۸-۲۰۹-۲۱۲-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰
غلامحسین فروهر ۳۷٦
غلامعلیخان تربیت ٤٦۳

حرف «ف»

فاتح‌الممالك ۱۹۸
فتوح‌الدوله ۱۹۷
فتوح‌السلطنه ۱۹۷
فتح‌اله‌خان ۱۹۸
فتح‌اله میرزا دولتشاهی (شاهزاده) ٤۹۷
فتح‌اله پهلوان (نائب) ۳۰۷
فتحعلیشاه ۱۰۸-۱۰۹-۱۱۱-۱۱٤-۱۱۵
فتح‌السلطان ٤۸۲-٤۸۳
فخرالذاکرین ۹
فخرالسادات سرابی ۱۹٤
فرامرزخان ۲۵٦-۲۵۷
فرج‌آقا زنوزی ۲۲-۲۱۱
فرمانفرما ۳٤۹-۳۵۰-٤۷٤-٤۹۰
فضلعلی‌آقا (میرزا) ۳٦-۵٦-۵۷-۱۵۸
فضل‌اله نوری (شیخ) ۱۵۳
فئودور اول ۹۰-۹٤
فوزی‌بیك ٤۹۹
فوکول‌کلو ۵۰٤

حرف «ق»

قاسم‌گوران ٦۵-٦٦
قاسم (ملا) ۱٤۳
قاسم‌زاده ۳۵۹
قاسم میرزا (ملك) ۱۰
قاسمخان صوراسرافیل (میرزا) ۳۱-۳۷۲-٤۳۸-٤۹۹
قدیر پسر علی‌مسیو ۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۳٤٦

۳۵۱-۴۵۳-۴۵۶
قدرت‌اله‌خان ۱۹۸
قره پاپاق‌کرجی ۱۳۱
قلعه‌بان‌باشی ۶۲
قوچعلیخان یکانی ۲۲
قوچعلی برادر علی ۲۶۵
قوام‌الایاله ۱۹۷
قوام آل‌رسول (دکتر) ۳۷۳
قوام‌العلماء ۴۹۷

حرف «ك»

کاظم‌خراسانی (آخوندملا) ۲۱-۴۳۸
کاظم ارومیه‌چی (حاج) ۲۳
کاظم دواتگر (نائب) ۱۶۶-۱۶۸-۲۴۱-۲۵۵-۲۷۰
کاظم‌خان سرتیب‌زاده ۲۰۵
کاظم‌سیاح ۳۶۰-۳۷۷
کاترین ۱۰۶
کریم‌بزاز (میر) ۲۳-۱۲۷-۱۲۹-۲۳۱-۴۵۰
کریم نوبری ۱۴۵
کریم‌طاهرزاده‌بهزاد(مهندس) ۱۴۶-۱۸۹-۲۶۵-۳۰۳-۳۷۰-۴۲۸-۴۶۸
کریم امام‌جمعه (حاج‌میرزا) ۳۸۶
کریم‌خان برادرزاده ستارخان ۱۲۹-۳۵۱-۴۴۲-۴۴۵-۴۴۶-۴۵۰
کریم‌خان قره‌داغی ۲۴۰
کریستافور میکائیلیان ۱۶۹
کریستن‌سن (پرفسور) ۴۱۶
کمال بیك ۱۶۵
کوچك‌خان (میرزا) ۴۴۰-۴۴۱
گوچك اوانس ۱۷۱
کهنمویی ۳۴۲-۳۴۳

حرف «گ»

گاردان (ژنرال) ۱۰۸-۱۰۹
گری‌کرجی ۲۲-۱۳۱

حرف «ل»

لاورس ۴۰-۱۵۸
لامینگتون (لرد) ۳۱۶
لطف‌اللهخان سرتیب ۱۹۸
لنج (مستر) ۳۱۶-۳۱۹
لیاحف ۱۱۹-۱۲۱-۱۲۲-۲۱۹-۴۱۳

حرف «م»

ماشاءاله‌خان ۱۹۸
ماردروس چاروقچیان ۱۷۱
مارگوارت (پروفسور) ۴۱۶
مت‌فوخ (پروفسور) ۳۷۶-۴۱۶
محمد مارالانی (نائب) ۳۸۳
محمد ابوالضیاء(سید) ۲۱-۳۰-۴۰۹-۴۶۰
محمد خیابانی (شیخ) ۲۱-۱۴۹-۲۱۱-۴۸۶-۵۰۳ تا ۵۰۸
محمدطباطبائی (میرسید) ۲۱-۱۵۲-۱۵۳-۴۱۱
محمدمیراب (حاج) ۲۲-۴۶-۲۱۱-۲۳۳-۳۰۷-۳۸۰
محمد بالا (حاج) ۲۳-۲۱۱-۳۵۳-۳۵۴
محمد خدابنده (شاه) ۹۱
محمدصفی (شاه) ۹۰
محمدشاه ۱۱۵
محمد عمواغلی‌کدخدای‌کلانتر (مشهدی) ۲۲-۱۲۹-۲۴۴-۳۰۶-۳۸۳
محمد (کربلائی) ۱۳۷-۱۳۸
محمدمومن (حاج) ۱۳۸
محمد چاپوق ۱۳۹-۱۵۲
محمد ۱۴۶-۱۵۵
محمدرشاد (سلطان) ۱۶۲-۱۶۳
محمد اهرابی (نائب) ۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲
محمد ۲۸۱
محمد ازکاردملی ۳۰۸
محمد توفیق ۳۴۵
محمد سیلابی ۳۵۱
محمد خامس (سلطان) ۳۶۳
محمدشبستری ۲۱۱
محمد پینه‌دوز ۲۶۵-۳۰۳
محمد ۲۶۵
محمد ۲۶۵
محمد ۲۶۵
محمدآقا خیابانی (نائب) ۲۲-۲۴۴-۳۰۶-۳۵۲-۳۵۳-۳۹۳
محمدآقا پسرحاتم‌بیك ۲۳-۶۵-۱۴۳-۱۴۷-۲۱۴-۲۸۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۳۰۳
محمدآقاحریری (حاج) ۳۶-۵۶
محمدآقا ۳۰۳
محمدآقا افسرژاندارم ۳۵۲
محمدخان برادرزاده ستارخان ۱۷-۲۲-۱۲۹-۲۹۰-۳۵۱-۴۴۵-۴۴۶-۴۵۰
محمدخان (آغا) ۱۰۷
محمدخان امیوتومان ۱۸۵-۱۹۰
محمدخان ۱۹۸

محمدخان (حاج) ۲۵۰
محمدخان قزوینی (شیخ) ۳۶۹-۳۷۶-۴۱۵-۴۱۹
محمدابراهیم تاجر ۳۵۱
محمد اسماعیل (حاج) ۱۵۸
محمداسماعیل وکیل مجلس ۵۵-۱۵۴-۱۵۳
محمدابراهیم قفقایچی (آقا) ۲۳-۱۲۹
محمدابراهیم (مشهدی) ۲۵۹
محمدامین رسولزاده ۳۱-۱۳۰-۳۴۵-۳۴۶-۳۶۵-۳۸۴-۵۰۲
محمدباقر(شاهزاده) ۴۹۷
محمدتقی بنکدار ۲۳
محمدتقی(حاج) ۲۳
محمدتقی (میرزا) ۱۴۹
محمدتقی خان خیابانی ۳۵۱
محمدتقی شاهرودی (حاج) ۲۰۱
محمدجعفر (استاد) ۳۵۱
محمدحسن مقدس،راغه‌ای (میرزا) ۴۷۱
محمدحسین‌چرندابی (شاطر) ۲۳-۶۵-۲۸۱-۳۰۳-۴۵۸
محمدحسین ۳۸۲
محمدرضا شیرازی (سید) ۲۱
محمدرضا مساوات (سید) ۳۰
محمدرضا لیاقی‌آبادی ۳۰۳
محمدصادق‌خان‌چرندابی(مشهدی) ۲۲-۴۶-۴۷-۶۵-۱۲۲-۱۳۵-۱۴۰-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۷-۲۱۱-۲۳۳-۲۴۴-۲۵۵-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۴-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۳-۳۰۳-۳۳۰-۳۳۶-۳۸۰-۳۸۳-۳۸۷-۴۴۶-۴۵۵-۴۵۸
محمدصادق‌خان پسر ساعدالملك ۱۳۹
محمدصادق علیزاده ۲۳-۴۶۹
محمدصادق (حاج) ۱۵۸
محمدصادق طباطبائی (سید) ۳۷۲
محمدعلی میرزاوشاه ۸-۱۱-۱۸-۲۹-۳۲-۳۳-۳۹-۴۱-۴۸-۵۹-۶۱-۱۱۵-۱۱۷-۱۱۹-۱۲۳-۱۲۵-۱۳۶-۱۴۸-۱۵۰-۲۰۶-۲۱۲-۲۱۹-۲۲۱-۲۳۶-۲۵۳-۲۵۴-۲۸۳-۳۱۷-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۵-۴۱۱ تا ۴۱۴-۴۲۹-۴۳۸-۴۷۸
محمدعلیخان تربیت (میرزا) ۱۸-۲۱-۲۲-۲۹-۴۸-۱۷۳-۲۱۱-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۷-۴۰۹-۴۱۳-۴۶۰-۴۶۲-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۹-۴۹۶
محمدعلی چرندابی پیشنماز (میرزا) ۲۲-۲۲۴
محمدعلی ناطق وداروغه (مشهدی) ۲۲-۴۶-۲۴۴-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۸۳-۳۸۴-۳۹۷-۴۲۴-۴۳۷-۴۵۵
محمدعلی بادامچی (حاج) ۲۳-۱۲۵-۲۱۱-۲۲۴-۴۸۴-۵۰۳
محمدعلی جمالزاده (سید) ۱۰۵-۱۲۱-۳۶۹-۳۷۱-۳۷۶-۳۷۷-۴۱۵-۴۹۷-۴۹۸
محمدعلی حمال ۲۸۲
محمدعلی فروغی ۴۱۸-۴۱۹
محمدعلی پسرشیرین ۳۰۳
محمدعلی نقاش‌زاده (هیربد) ۲۶۵
محمدعلیخان خاله اوغلی ۳۷۲-۴۹۷ تا ۵۰۰
محمدعلیخان مافی نظام‌السلطنه ۳۷۳-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰
ممی (محمد) (نائب) ۱۲۹-۲۰۰
محمدغلام (مشهدی) ۱۹۴
محمدقلیخان (حاج) ۳۵۱
محمدقلیخان ۱۹۸
محمدقلیخان آلاری ۲۰۳
محمدنصیرخان ۱۹۸
محمدتقی صادق‌اف ۱۲-۳۷۰-۴۲۹
محمدتقی‌خان (کلنل) ۵۰۷
محتشم‌السلطنه ۱۹۷-۲۴۵
محسن‌خان کوژبشت ۲۵۵-۲۷۰
محسن‌الطباطبائی ۱۳۹-۱۵۲
محمود غنی‌زاده (میرزا) ۲۰۱-۲۰۱-۳۵۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۷-۴۰۲-۴۱۵-۴۶۰-۴۶۱
محمود (میر) ۷۲-۴۷۳-۴۷۴
محمود افغان ۱۰۵
محمودخان پولادی ۴۹۸
محمود شوکت بیك ۱۶۲-۳۹۴
محمودخان‌اشرف‌زاده (میرزا) ۴۶۰-۴۹۷
محمودخان امین (سرلشکر) ۳۴۲
محمودخیاط (مشهدی) ۴۲۹
محمودخان خواجه ۲۰۳
محمود میرزا-لماسی ۳۵۱
محمود حکاکباشی (میرزا) ۴۵-۲۱۱-۴۶۳
محیی (همزالسلطان) (سردار) ۳۳۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۹
مخبرالملك ۱۷۵-۲۰۱
مدبرالسلطنه ۱۹۷
مرآت‌السلطنه ۱۹۷

مرآت‌السلطان ۱۹۹
مرتضوی ۴۳-۴۸-۱۵۲-۱۵۳
مرتضی‌قلی ۱۵۵
مرتضی طباطبائی ۱۹۷
مرتضی دیبا (سید) ۵۰۷
مرتضی‌خان امین ۳۴۵-۳۶۱
مرگان شوستر ۴۳۰
مستشارالممالك ۱۹۷
مستشارالسلطنه ۱۹۷
مسعودالدوله ۱۹۷
مستعان‌الملك ۱۹۸
مستوفی‌الممالك ۴۱۷-۴۹۰-۴۹۱
مشیرالسلطنه ۱۷۲-۲۳۶
مشیرالدوله ۴۱۲
مشیردفتر ۱۹۴-۱۹۵-۱۹۷
مشیرالسادات ۱۹۷
مشیرهمایون ۱۹۸
مشارالدوله ۳۷۳-۵۰۲
مشکوة برادر امیرحشمت ۳۵۷
مظفرالدین‌شاه ۱۱-۱۲-۱۵-۳۵-۵۹-۱۲۳-۱۹۹-
مظفرالسلطان ۲۴۲
معاضدالسلطنه ۳۶۱
معتمدالتجار ۲۹-۴۹
معتمدهمایون ۴۷۲
معین‌التجار ۱۳۹
معین‌الرعایا (صادقی) ۲۳-۱۴۹
معاون‌دفتر ۱۹۷
معین‌حضرت ۱۹۷
مقردیچ بخو ۱۷۱
مقتدرالدوله ۱۷۳-۲۳۸-۲۴۰
ملك‌المتکلمین ۲۱-۳۱-۳۷۸
ملك‌التجار ۴۳
ملك‌الشعراء بهار ۳۷۲
ممتازالدوله ۱۹۵
مناف (حاج‌میر) ۱۳-۴۸-۲۴۲-۳۸۶
منوچهر ۲۴۰
مؤیدالاسلام ۲۱-۲۹
موسی‌خان ۴۶-۶۵-۱۴۶
موسی آقا ۴۸
موسی هجوانی (حاج) ۲۴۱-۲۴۲
مهدی‌کوزه‌کنانی (حاج) ۱۳-۲۳-۶۲-۱۲۵-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۹-۲۲۱-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۹-۴۷۴-۴۸۴-۴۸۵
مهدیخان تبریزی (میرزا) ۲۹
مهدیقلی مخبرالسلطنه (حاج) ۱۲۴-۱۲۵-۱۳۲-۱۳۷-۱۶۸-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۹۱-۱۹۵-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۲-۲۰۴-۳۲۵-۳۹۳-۴۰۱-۴۱۸-۴۲۹-۴۵۴-۴۷۵-۴۸۲-۴۸۴-۵۰۸
مهدی (مالك خانه‌انجمن) (میرزا) ۱۵۰
مهدی‌خان سفیرایران (میرزا) ۳۱۹
مهدی‌ملك‌زاده (دکتر) ۲۱-۳۷۸-۳۸۲-۳۸۸
میرزاآقا فرشی (حاج) ۱۳-۲۱-۲۳-۳۶-۵۶-۱۵۵-۴۲۳-۴۵۹
میرزاآقا بلوری (آدم) (حاج) ۲۱-۲۹-۱۹۵-۱۹۷-۲۱۱-۳۵۷-۳۶۸-۳۹۸-۴۹۵
میرزاآقا ناله ۳۰-۲۱۱-۳۶۷-۳۶۸-۴۹۵
میرزاآقا شبستری ۴۹۶
میرزاآقا مجتهد (حاج) ۱۱۸
میرزاآقابالا مکتبدار ۲۲-۴۶-۱۲۹-۲۰۸-۲۱۱-۲۹۹-۳۵۱-۳۹۹
میللر ۱۲۲-۱۲۴-۱۲۶-۱۲۹-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵-۲۰۸-۲۴۶-۳۱۲-۳۳۶
میرآقا حسینی ۲۳-۳۴۳-۳۴۴
میرآقا ۳۵۵
میرهادی (مهندس) ۳۷۶
میکده (مهندس) ۳۸۶

حرف «ن»

نادرشاه افشار ۹۰
ناپلئون ۱۰۸
ناصرالدین‌شاه ۱۱۵-۱۲۳
ناصرالملك ۴۳۸
ناظم‌الدوله ۱۹۵-۵۰۴
ناظم‌الملك ۱۸۵-۱۸۷-۱۹۵
ناظم‌الممالك ۱۹۷
نجف (مشهدی) ۲۱۲
نریمان ۱۳۷
نصرالسلطان ۴۲
نصرالله‌خان ۱۸۰
نصرالله خسروشاهی ۳۵۳
نصرالممالك ۲۴۰
نصرت‌الله‌خان یورتچی ۵۰۲
نصرت‌الله‌خان ۱۹۸
نصرت‌الدوله ۳۹۶

نظام‌العلماء ۲۹-۸۵
نظام‌الملك ۴۲-۱۵۹-۲۷۳
نظام‌الدوله ۲۰۴-۲۰۵
نظام‌السلطنه (مافی) ۴۳-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴
نظم‌السلطنه میربنج (حاج) ۳۷۲
نقی‌خان نوکر استونس ۳۱۵-۳۱۷
نقی شجاعی (آقا) ۴۶۹
نوز (مسیو) ۴۰-۱۵۸
نولده‌اگه (پرفسور) ۴۱۶
نووسیلزف ۹۸
نوراله‌خان یکانی ۲۳-۳۵۶-۳۵۸-۳۸۴
نیکلای‌اول ۱۱۱
نیازی‌بیك ۱۶۲

حرف«و»

واسیلیچکوف ۹۱-۹۲
وثوق‌الدوله ۱۵۵
وثوق‌حضرت ۱۹۷
وثوق‌نظام ۱۹۷
وثوق‌الممالك ۱۹۷
ودادبیك ۲۳-۴۷

حرف«ه»

هاشم (حاج) ۱۰
هاشم (میرزا) ۱۳-۴۱-۴۴
هاشم‌اهرابی(حراجچی) (مشهدی)۲۲-۲۳-۱۲۹-۲۹۰-۲۹۳-۳۵۲
هاشم خیابانی (میر) ۲۲-۱۴۴-۲۰۸-۳۱۱-۳۹۸-۳۹۹
هاشم‌قفقازی (معاون کلانتری) (مشهدی) ۲۳-۱۲۵-۱۹۲
هاشم شتربانی (میر) ۳۶-۴۸-۲۳۵-۲۳۸-۲۴۰-۲۴۲-۲۵۱-۲۵۳-۳۸۵-۳۸۶-۴۶۹-۴۷۷-۴۷۸-۴۷۷
هاشم مجاهد ۱۶۹
هاشم (کاردملی) (مشهدی) ۲۶۵
هادی‌بیك ۹۰-۹۲
هانری‌چهارم ۹۴
هدایت‌میرزا ۳۶
هراکلیوس ۱۰۶
هرتسفلد (پروفسور) ۴۱۶
هزارخان ۱۹۸
هنجن (دکتر) ۳۷۶

حرف«ی»

یارمحمدخان کرمانشاهی ۲۳-۳۸۱-۳۸۲
یاراسلاو ۸۷
یحیی امام‌جمعه خوئی (حاج‌میرزا) ۲۱-۳۶-۵۵-۵۶-۱۵۵-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۸
یحیی دولت‌آبادی (حاج‌میرزا) ۲۱-۳۷۳
یحیی شکوه (دکتر) ۳۷۳
یفرم ۱۷۱-۳۳۳-۴۸۳
یوسف‌خان اعتصام‌الملك ۴۰۹
یوسف خزدوز ۲۱-۴۵-۴۶-۴۸-۶۲-۶۵-۳۸۵-۳۸۶-۴۲۵
یوسف قزوینی (حاج) ۲۳
یوسف حکم‌آبادی (نائب) ۲۹۹-۳۵۱
یوسفخان نیکپور ۲۳-۲۸۹-۳۵۷-۳۵۸-۳۸۴
یوسف علیقلی‌زاده (میرزا) ۴۱۱
یورکی ۳۴۳
یداله‌خان پسرسردار ۴۹۴
یعقوب شیرازی (سید) ۵۰۱

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
پ	۵	شهدای	وشهدای
۳	۲۶	آقامحمد	محمد آقا
۸	۸	حس و تفوق	حس تفوق
۹	۱۳	ولایتهمدی	ولایتعهدی
۱۱	۲۳	چهار نفر پروایت	چهارصد نفر پروایت
۱۲	۱۴	محمد تقی	محمد نقی
۱۴	۸	چه	چو
۱۷	۷	پنجسال	سه سال
۱۹	زیرعکس	تقی زاده	تقی زاده
۲۵	۱۷	میافتند	میبافتند
۲۵	۲۰	غلغه	غلغله
۲۷	۱۳	جنت مکان	حبل المتین
۲۹	۱۴	مذبور	مزبور
۳۰	۲۳	مرحرم	مرحوم
۳۱	۵	مرکز فعالیت ستارخان زائداست	
۳۶	۲۶	بوده	نبوده
۳۷	۳	شرح	شرع
۴۱	۱۷	ننماند	ننماید
۴۹	۳تا۵	مربوط به بعدازسطر ۱۸ ازص ۴۸ است	
۵۲	۶	بخشیده	نبخشیده
۵۸	۹	مینشت	مینشست
۵۸	۱۵	عده‌ای	عدهٔ
۶۵	۱۸	حضری (حضرتقلی)	حضی
۶۵	۲۱	بامروزمان	بامرورزمان
۶۵	۲۲	میر	ومیر
۸۵	۲۰	آثارعائله	آثار غائله
۸۶	۱۳	آن قویونلو	آق قویونلو
۸۷	۹	روبان	رویان
۹۱	۴	بعوج	باوج
۹۶	۱۱	۱۳۰۷	۱۰۰۷
۱۰۲	۱۳	خرشرفتاری	خوشرفتاری
۱۰۷	۳	در بندر	دربند
۱۰۷	۷	پیان	پیمان
۱۰۹	۱۱	مقاومت	مقاومت کرد
۱۱۲	۵	سراحدات	سرحدات
۱۱۵	۲۵	دبار	دیار
۱۱۶	۱	انتفال	انتقال
۱۱۷	۸	هچ	هیچ
۱۲۹	۱	عمروزید	عمرو وزید
۱۳۰	۹	یرانی	ایرانی
۱۳۱	۶	قره یاپاق	قره پاپاق
۱۳۳	زیرعکس	کلمه تبریز زیاداست	
۱۳۴	۲۲	او	و
۱۳۵	۵	کشته گان	کشتگان
۱۳۶	۸	اطفاء و بغض	اطفاء بغض
۱۴۲	۱۶	تلگلرافخانهٔ	تلگرافخانه
۱۴۳	۵	مجاهدین	دشمنان
۱۵۰	۱۵	محدودی	معدودی
۱۵۱	۷	عزم وارده	عزم وارادهٔ
۱۵۱	۹	ایستاگی	ایستادگی
۱۵۹	۱۷و۲۰	هزار	هزاران
۱۵۹	۱۷	ساله	ساله‌را
۱۶۳	۵	اتقاء	ارتقاء
۱۶۳	۱۹	چنان	چناق
۱۷۶	۱۶	دداده‌اند	داده‌اند
۱۷۸۰	۵	ستارخان که	ستارخان
۱۸۳	۱۴	رحمته اله	رحمة اله
۱۸۳	۱۴	۱۳۲۹	۱۳۳۰
۱۸۴	۲	مراصله	مراسله
۱۸۸	۴	منتطر	منتظر
۱۸۸	۶	نیافتاده	نیفتاده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۹	۶	بیرویه‌له	بی‌رویه‌که
۱۹۲	۷	انفاق	اتفاق
۱۹۲	۷	بیافتند	بیفتد
۱۹۷	۲۰	وزراتی	وزارتی
۱۹۸	۶	سلطلنت	سلطنت
۲۰۶	۱۹	مردانه‌گی	مردانگی
۲۱۲		زیرعکس سردار	سالار
۲۱۵	۳	انفاق	اتفاق
۲۱۷	۱۰و۱۳و۱۶	تقی خان	نقی خان
۲۱۷	۱۶	پیرق	بیرق
۲۲۲	۸	صف	صفت
۲۲۳	۲۲	چاپلوسان	توسط‌چاپلوسان
۲۲۸	۲۲	رحیمخان	وی،رحیمخان
۲۲۸	۲۲	خبر	باخبر
۲۳۶	۱۸	فرف	فرض
۲۳۶	۲۰	مجدرا	مجدداً
۲۴۲	۵	وحشمت	حشمت
۲۵۱	۱۶	وومهم	ومهم
۲۵۷	۳	صف مجاهدین‌زیاد است حذف‌شود	
۲۵۸	۱۴	تزنزل	تزلزل
۲۵۸	۱۸	روز	روز اول
۲۶۵	۶	میرزاعلیخان	میرزاحبیب‌الله‌خان
۲۶۷	۵	توضیه	توصیه
۲۶۸	۱۸	مهابا	محابا
۲۷۳	۶	ازتهران	ازراه تهران
۲۷۳	۱۶	استبداد	مستبد
۲۷۸	۱۶	شد	شده
۲۸۰	۸	وحله	وهله
۲۸۲	۱۶	حسین	حسن
۲۹۱	۲۱	وحله	وهله
۲۹۳	۳	دارند	دادند
۲۹۳	۱۱	سوارشدم	گرفتم
۲۹۶	۱۱	شده‌گان	شدگان
۳۰۱	۶	کادر	گارد
۳۰۱	۱۳	علیهده	علیحده
۳۰۱	۱۶	شصت	شست
۳۰۵		زیرعکس داریداغ	ساریداغ
۳۰۸	۲	گلونه	گلوله
۳۰۹	۱	نهم	هفتم
۳۱۰	۱۸	میگردد	می شد
۳۱۴	۱۴	پس	بس
۳۲۰	۲۱	راستر	راست تر
۳۲۳	۲و۳	سوگواری	سوگواری
۳۲۶	۲۲	مدفعه	مدافعه
۳۳۰		زیر عکس علیمحمد خان	میرزاعلی‌محمدخان
۳۴۲	۵	روسها	از روسها
۳۴۳	۱۵	بوده	بودم
۳۴۶	۱۲	ترك از	ترك هم‌از
۳۴۸	٤	ویا	وبا
۳۵۲	۱۱	چاپ عصر	چاپ مصر
۳۵٤	۸	خوس	خوش
۳۵٤	۲۳	هیجده	هجده
۳۵۵	۷	این سطور	مفهوم‌این‌سطور
۳۶۲	٦	من زیاد است	حذف شود
۲٦٤	۱۱	مزکور	مذکور
۳٦٤	۲۰	در	از
۳٦٤	۲۰	خود	مبالغه‌آمیز
۳٦۷	۳	جمعیت پرشور	جلسه پرشور
۳٦۷	۱۵	قره زائداست	حذف‌شود
۳٦۷	۲٦	لطینه	لطیفه
۳٦۹	۷	بجبوبه	بجبوحه
۳۷٦	۱۸	مجلس	مجمع
۳۷۹	۱۹	خیر	خیز
۳۸٤	۸	کله	گله
۳۸٤	۱۰	خواسته وقت	وقت خواسته
۳۸۵	۱۸	برعلیه	علیه
۳۸٦	۱۳	نا امید	نومیدی
۳۸۸	۱۱	یکمو	اگریکمو
۳۸۸	۲۳	مفتوح	مغلوب
۳۹۸	۲۳	تغیر	وتغیر
٤۰۰	۳	ابی	بی
٤۰۳	۵	زند	زدند
٤۰۳	۲٤	وتا ده‌ها	تا ده‌ها
٤۱۹	۱۱	بالاخرد	بالاخره
٤۲۰	۱٦	کارشماری	گاه شماری
٤۲٤	۱٦	اونام	نام او
٤۲۵		حسین واعظ	آقای‌حسین‌واعظ
٤۳۱	۱	الف اللیل	الف‌الیلة‌والیل
٤۳۱	٦	بجاست	موجود است
٤۳۲		زیر عکس بهزدا	بهزاد
٤۳۳	۱۰	تخویف	تخفیف‌استاد
٤۳۷	۱	گذاشت	گذاشته
٤۳۷	۲	گفت	میگفت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۳۷	۳	کرد	میکرد
۴۳۹	۲۶	بین من	بمنزل من
۴۴۰	۱۴	مکت	مکث کرد
۴۴۲	۱۵	زاده گان	زادگان
۴۴۵	۳	سردسته گان	سر دستگان
۴۴۵	۱۱	جتگ	جنگ
۴۴۷	۴	وارا	واورا
۴۵۲	۱۵	خاقافی	خاقانی
۴۵۲	سطرآخر	گویا	چشم
۴۵۳	۲۳	ودر	اودر
۴۵۴	۳	خشم	چشم
۴۷۲	۹۱	نشنج	تشنج
۴۷۹	۱۰	بتوب	بتوپ
۴۷۲	۶	اشغاش	اشغاص
۴۸۲	۱۲	پك	پل
۴۹۴	۷	فوری	قدری
۵۰۳	۱۶	السان	اللسان
۵۰۸	زیرعکس	۸۷	۷۱
۵۱۰	«	۸۸	۷۲
۵۱۱	۱	نامهای	نامهائی

توضیحات و ملاحظات

۱ـ از خوانندگان گرامی تقاضا میشود قبل از مطالعه کتاب اغلاط مهمه را طبق غلطنامه فوق اصلاح نمایند .

۲ـ عبارت زیررا بآخر پاورقی صفحه ٤٦٤ که درچاپ ازقلم افتاده علاوه فرمایند.

«ادبی نمیباشد . این قبیل نسیان حافظه منحصر به آنمرحوم نبوده و نظایر زیاد دارد از آنجمله برادر ارجمندم آقای حسین طاهر زاده بهزاد مدنیت عظیم هنری بوجود آورده ولی امروز آن مدنیت فراموش و تعریف و تمجید نصیب دیگران میشود » .

۳ـ درچند مورد شمارهٔ زیرعکسها تکرار شده . توضیح اینکه تعداد عکسهای چاپ شده ۷۵ است .

٤ـ این کتاب در (شرکت چاپ رنگین) چاپ و گراورهای آن درمؤسسات گراورسازی : زانیچ‌خواه ، گیتی ، ملك‌الکلامی و اسفرجانی ساخته شده است .

٤ـ سعی زیاد بعمل آمد که چاپ و گراورهای کتاب به نفاست کتاب **سرآمدان هنر** که در برلن از طرف مؤلف منتشر شده بود گردد ولی چون هنوز وسائل چاپ و گراورسازی در ایران تکامل نیافته و در دسترس نیست نتوانستیم صد در صد بمقصود نائل گردیم ولی امیدواریم بتدریج فنون چاپ و گراورسازی درایران نیز تکمیل ودر چاپهای بعدی نقائص موجوده از بین برود

مآخذ کتاب

قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران

۱ ـ مشهودات ومسموعات وتحقیقات نویسنده
۲ـ تاریخ مشروطه ایران وتاریخ هجده‌ساله آذربایجان: تألیف مرحوم سید احمد کسروی
۳ـ مجموعه مجله کاوه
٤ ـ تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز تالیف ویجویه‌ای
٥ ـ تاریخ بیداری ایران
٦ ـ مجلدات (کتاب آبی)
۷ ـ جغرافیای تاریخی ایران: تألیف‌ویارتولد
۸ ـ کتب‌تاریخی پروفسور براون
۹ ـ کتاب‌مورگن‌شوستر
۱۰ـ تاریخ مختصر احزاب‌سیاسی تألیف ملك‌الشعراء بهار
۱۱ ـ روزنامه های ایام‌انقلاب مشروطه ایران
۱۲ ـ خاطرات وخطرات ـ تألیف حاج مخبرالسلطنه هدایت
۱۳ـ مونومان مودرن‌دولاپرس ـ تألیف پاسکال‌دوکست
۱٤ ـ جلد پنجم ازتألیفات دکترملکزاده
۱٥ ـ سیاحت‌نامه تاورنیه
۱٦ ـ استفاده ازعکسهای ایام‌انقلاب درآذربایجان
۱۷ ـ کتاب رجال آذربایجان درعصرمشروطیت تألیف مهدی مجتهدی
۱۸ ـ مجله‌یادگار ـ مقالات مرحوم میرزامحمدخان قزوینی
۱۹ ـ کتاب‌ارمنیها تألیف پاول روورداخ
۲۰ ـ کتاب‌ترکیه تألیف فرانس‌کارل‌آندرس

سایر تالیفات مؤلف

کتاب سرآمدان هنر — چاپ برلن

رسالهٔ سرآمدان هنر — چاپ تهران

تألیفاتی که آمادهٔ چاپ است :

نهضت هنری درعصر رضا شاه پهلوی

سرگذشت من درخراسان یاشش سال و نیم در مشهد